

# تا ظهور

پژوهشی جامع پیرامون آموزه و مباحث مهدویت

جلد اول

نجم‌الدین طبسی



## تا ظهور (۱)

### (پژوهشی جامع پیرامون آموزه و مباحث مهدویت)



- نویسنده: نجم‌الدین طبسی
- ناشر: انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۰-۶
- شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۸-۶۲-۰
- نوبت چاپ: پنجم - زمستان ۱۳۹۶
- شمارگان: هزار نسخه (تاکنون: هشت هزار دوره)
- قیمت دوره: ۲۴۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.

○ قم: خیابان شهدا/ کوچه آمار (۲۲)/ بن بست شهید علیان/ پ: ۲۶/ تلفن: ۰۱-۳۷۸۴۱۱۳۰-۰۲۵/ نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۴۴۲۷۳

○ تهران: خیابان انقلاب/ خیابان قدس/ خیابان ایتالیا/ پ: ۹۸/ تلفن: ۰۲۱-۸۸۹۹۸۶۰۰/ نمابر: ۰۲۱-۸۹۷۷۴۳۸۱

- [www.mahdaviat.ir](http://www.mahdaviat.ir)
- [info@mahdaviat.ir](mailto:info@mahdaviat.ir)
- [Entesharat@hmail.ir](mailto:Entesharat@hmail.ir)

## فهرست مطالب

### (چک اول)

۱۱	فصل اول: دلایل غیبت.....
۱۲	مقدمه.....
۱۳	مرحله نخست: علل غیبت در روایات.....
۲۰	مرحله دوم: بررسی سندی و دلالتی روایات.....
۴۳	فصل دوم: حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر [ع].....
۴۷	بررسی گفته دانشمندان و فقیهان.....
۶۷	فصل سوم: نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی.....
۶۸	روایت نخست.....
۷۳	روایت دوم.....
۸۷	فصل چهارم: جریان غیبت امام زمان [ع] در سرداب سامرا.....
۸۸	شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا.....
۹۱	دو پرسش.....
۹۲	اشکالات وارده بر احادیث «الخرائج و الجرائح».....
۹۵	تحقیقی پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار».....
۱۰۰	اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب.....
۱۰۶	خاتمه بحث.....
۱۰۹	فصل پنجم: بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون».....
۱۱۰	نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا».....
۱۱۱	محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا».....
۱۱۳	محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه.....
۱۲۵	محور سوم: «قرقیسیا» در روایات شیعه.....
۱۳۷	فصل ششم: جریان حضرت نرگس.....
۱۳۸	بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان [ع].....
۱۵۵	فصل هفتم: کاوشی در خبر سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱).....
۱۵۶	بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی.....
۱۶۹	بخش دوم. اسناد و کتابهای ناقل این حدیث.....
۱۷۳	بخش سوم. نقد و بررسی سندی و دلالتی.....
۱۸۷	فصل هشتم: کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲).....
۱۸۸	نقد و بررسی دلالتی.....
۱۸۸	اشکال نخست.....
۱۹۵	اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة.....
۱۹۸	اشکال سوم. تفسیر سحوق.....
۱۹۹	اشکال چهارم. «فاخلع نعلیک».....
۲۰۱	اشکال پنجم. تفاوت دو محبت.....
۲۰۲	اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد.....
۲۰۷	اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است.....

۲۰۹	اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر □
۲۱۳	<b>فصل نهم: درنگی در روایات قتل‌های آغازین</b>
۲۱۵	اندیشه تفریط گرایی در کشتارِ هنگام ظهور
۲۱۸	اندیشه افراط گرایی در کشتار به هنگام ظهور
۲۲۲	رفتار امام □ با دشمنان
۲۲۳	تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ
۲۲۴	قاطعیت امام در رویارویی با دشمنان
۲۲۵	جنگ و کشتار
۲۲۹	قاطعیت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف
۲۴۶	قاطعیت امام در برخورد با خودی‌ها
۲۴۹	<b>فصل دهم: سفارت و نیابت خاصه</b>
۲۵۰	نخستین محور
۲۵۰	دومین محور (شهرت روایی)
۲۵۰	سومین محور (فقه الحدیث)
۲۶۹	خلاصه بحث
۲۷۱	<b>فصل یازدهم: بررسی سرگذشت ابن مهزیار</b>
۲۷۲	محور نخست: بیان اصل سرگذشت
۲۸۸	محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟
۲۹۱	محور سوم: بررسی متن و محتوی
۲۹۸	نتیجه

### (چکۀ دوم)

۳۰۱	<b>فصل دوازدهم: پایگاه زمینه‌سازان ظهور و تاریخ تأسیس آن</b>
۳۰۲	پیدایش قم
۳۰۵	علت نامگذاری قم
۳۱۱	منابع روایی
۳۳۲	تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان
۳۳۷	گرفتاری جوانان قم
۳۳۸	گرفتاری قم در صورت خیانت
۳۳۹	گرفتاری مردم قم به غم و اندوه
۳۴۱	عنایات معصومین □ به قم و دعا در حق اهل قم
۳۴۵	<b>فصل سیزدهم: پژوهشی پیرامون حدیث جَسَاسَة (خبرچین) و دجال</b>
۳۴۶	فرازهائی از حدیث جَسَاسَة
۳۵۴	روایت دجال در کتب شیعه
۳۵۶	محور دوم: سند حدیث
۳۵۶	محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه
۳۵۸	دجال کیست؟
۳۷۵	<b>فصل چهاردهم: یمانی کیست؟</b>
۳۷۶	ارتباط قم با یمانی

۳۷۷	.....وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟
۳۸۰	.....خروج یمانی
۳۸۹	<b>فصل پانزدهم: بحثی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه</b>
۳۹۱	.....الف. زیارت الشهداء یوم عاشورا
۳۹۲	.....ب. تاریخ صدور تویق
۳۹۳	.....زیارت ناحیه معروف
۳۹۴	.....بحثی درباره کتاب «المزار الکبیر»
۳۹۹	.....دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه
۴۰۳	.....منابع زیارت ناحیه
۴۰۷	<b>فصل شانزدهم: داستان جزیره خضراء</b>
۴۰۸	.....جزیره خضراء در ترازوی نقد
۴۰۸	.....جزیره خضراء
۴۲۶	.....نخستین محور: منابع نقل این داستان
۴۳۵	.....محور دوم: بررسی سندی داستان ها
۴۶۱	.....جزیره خضراء در تاریخ
۴۶۴	.....موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء
۴۶۹	<b>فصل هفدهم: بررسی احادیث عدالت مهدوی</b>
۴۷۲	.....جلوه‌هایی از عدالت مهدوی
۴۸۵	.....نتیجه
۴۸۷	<b>فصل هجدهم: القاب و اصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت</b>
۴۹۳	.....القاب حضرت در روایات اهل سنت
۵۰۳	<b>فصل نوزدهم: کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة</b>
۵۰۶	.....نخستین محور: آشنایی با مؤلف
۵۱۷	.....محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او)
۵۲۳	.....محور سوم: میزان اعتبار کتاب
۵۲۹	.....محور چهارم: آشنایی اجمالی با محتویات کتاب
۵۳۵	<b>فصل بیستم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمة (۱)</b>
۵۵۳	.....رؤیای صادقه و ملاقات با امام زمان
۵۵۹	<b>فصل بیست و یکم: سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمة (۲)</b>
۵۶۰	.....نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب
۵۶۴	.....محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق
۵۷۱	<b>فصل بیست و دوم: نگاهی به کتاب غیبت نعمانی</b>
۵۷۲	.....۱. شخصیت نگارنده
۵۷۳	.....۲. دلیل نگارش
۵۷۴	.....۳. محتویات کتاب
۵۷۴	.....۴. اساتید نعمانی
۵۸۶	.....خلاصه
۵۸۸	.....کتابنامه
۵۹۹	.....فهرست اعلام

## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين سيما الامام الثاني عشر الحجة بن الحسن العسكري، روهي و ارواح العالمين لتراب مقدمه الفداء.

اعتقاد به مهديت و آمدن شخصيتی بزرگ از نسل رسول الله ﷺ در آخر الزمان جزء عقائد و باورهای قطعی و مسلم تمام مذاهب اسلامی است. و اختصاص به پیروان مذهب اهل بیت ﷺ ندارد. پر واضح است، مسأله ای که بیش از سه هزار روایت از فریقین پیرامون آن وارده شده باشد. و آنرا تثبیت و تأیید کند، دیگر جایی برای تردید و تشکیک باقی نمی گذارد.

لذا از همان روزهایی که کتاب معجم احادیث الامام المهدي را با کمک جمعی از فضایی حوزه علمیه قم جمع آوری و تدوین و به اتمام رساندم و قریب دو هزار روایت در آن آوردم، در این فکر بودم که پس از اتمام این مرحله که خود اولین گام در مباحث مهديت به شمار می آید - بحث های مهديت را موضوعی - و تحقیقی دنبال کنم.

بویژه که امروز: این مسأله ابعاد جهانی به خود گرفت و مورد توجه خاص و عام و جوامع اسلامی و غیر اسلامی قرار گرفته. و مراکز تحقیقاتی و مطالعاتی فراوانی و در سطوح عالی به آن می پردازند و طبعاً دست تحریف و وارونه جلوه دادن حقائق و سوء استفاده از عواطف و یا بد دفاع کردن، درصد آسیب پذیری این مفاهیم را زیاد کرده و بسیار بجاست که حوزه های علمیه ما با تاسیس رشته های تخصصی و تربیت اساتید و محققین و افراد متخصص، زمینه تحریف حقایق و سوء استفاده را بر طرف کنند، و مردم را به سوی واقعیت ها سوق دهند لذا از بدو تاسیس مرکز تخصصی مهديت قم و افتخار تدریس و خدمت به سربازان امام زمان - روهی فداه - عناوین و سر فصل های تدریس خود را با همان رویکرد و گرایش دنبال کردم. و بیش از سی عنوان را مطرح و پیرامون آن بحث و تحقیق کرده و احیاناً نظر نهائی نیز داده شده.



بحث‌هایی همچون راز غیبت، قتل‌های آغازین ظهور، حکم نام بردن امام زمان □ در دوران غیبت، سفارت و ملاقات با امام زمان، جریان قرقیسا، ماهیت دجال، ایما یمانی چهره‌ای مثبت است، بررسی جزیره خضراء، زیارت ناحیه، جریان حضرت نرگس، ملاقات سعد اشعری با امام □ در دوران طفولیت و ... جزء همان مباحث است که به تناسب حال و نیاز از جهات مختلف لغت، رجال، درایه، فقه، اصول، تاریخ، تفسیر، و ... پرداخته شده است. این مجموعه را پس از تنظیم و تدوین نهائی خدمت جمعی از علما و محققین حوزه مقدسه قم تقدیم تا نظرات و ملاحظات خود را عنایت فرمایند؛ لذا بنده از زحمات و الطاف آنان بالاخص حضرت آیت‌الله صابری همدانی و حضرت آیت‌الله غلامرضا کاردان و حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ محمدجواد طبسی کمال امتنان و تشکر را دارم.

در خاتمه امیدوارم مورد توجه و قبول حضرت ولی عصر □، مهدی آل محمد قرار گیرد. و ما را از ادعیه خالصانه خود بی‌نصیب نفرماید. انشاءالله

قم مقدس - نجم‌الدین طبسی

۱۶ / رمضان / ۱۴۲۹

۱۳۸۷/۶/۲۸

## مقدمه چاپ پنجم

حمد می‌کنم پروردگار عزوجل را بر توفیق تألیف، تصنیف، عرضه و نشر علوم آل محمد برای دوستاران، شیفتگان و خواهان جرعه نوشی از دریای بی‌کران آل محمد. فرهنگی که دوست و دشمن در برابر عظمت آن زانو می‌زند تا جائیکه حجاج بن یوسف ثقفی - علیه ما یشتحق - زبان گشوده و در مدح کلمات اهل بیت و روشنگری آنان به شهرابن حوشب می‌گوید: «جئت بها من عین صافیه»؛ (بحارالانوار، ج ۹، ص ۱۹۵) یا اینکه می‌گوید: «ضلّ والله من سلک غیر سبيله»؛ (کافی، ج ۵، ص ۴۶). آری، واقع و حقیقت همان است که امام صادق A به سلمه بن کمیل و حکم بن عتیبه فرمود: «شرقاً غرباً فوالله لاتجدان علماً نافعاً الا ما صدر عنا اهل البيت؛ به شرق و غرب عالم بروید، علم و دانش سودمندی جز آنچه از این خانه صادر می‌شود، نمی‌یابید»؛ (کافی، ج ۱، ص ۳۹۹، حدیث ۳).

چرا چنین نباشد درحالی که کلام آنان، همان سخن پیامبر ۷، و سخن پیامبر همان وحی الهی و کلام خدای عزوجل است. حقیر از اینکه با دست لرزان و علم ناقص، ولی به عنایت خدا و لطف اهل بیت، توانسته‌ایم در نشر این علوم و معارف بالاخص در زمینه حضرت مهدی و آشنایی با این رشته از مباحث مهدویت سهم ناچیزی داشته باشیم، خدا را شاکر و سپاسگزارم.

کتاب «تا ظهور» یکی از سلسله آثار قلمی ناچیز اینجانب است که اینک چاپ پنجم آن در اختیار دوست‌داران تحقیق و پژوهش قرار می‌گیرد. هرچند تعلیقات و استدراکات فراوانی بر بسیاری از مطالب و عناوین و بحث‌ها دارم، ولی به لحاظ ضیق وقت و تراکم کار و اینکه در بحث‌های «خارج مهدویت» به پاره‌ای از آنها پرداخته‌ام، لذا از آوردن آن استدراکات در این کتاب خودداری می‌کنم.

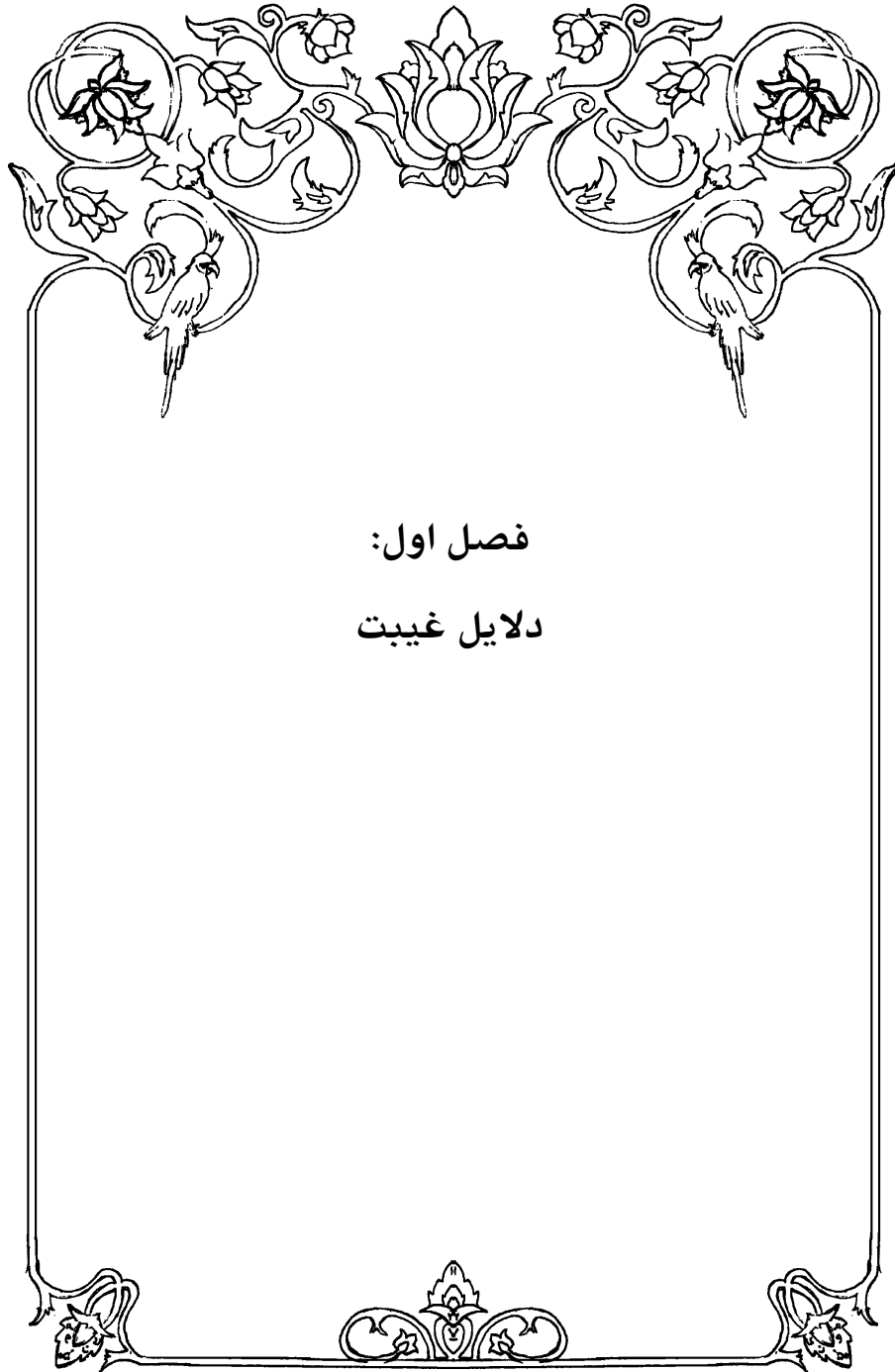
ادامه توفیقات برای دست اندرکاران انتشارات بنیاد حضرت مهدی موعود را از

خدای منان خواهانم.

نجم‌الدین طیبی

قم مقدس -

۱۳۹۶/۹/۲۹



فصل اول:  
دلایل غیبت

## مقدمه

درباره غیبت امام زمان<sup>ع</sup> از وجود مبارک پیامبر اکرم<sup>ص</sup> و ائمه طاهرين<sup>ع</sup> روایات فراوانی وارد شده است. برخی از این روایات در مورد وقوع غیبت است، چنان که فرموده‌اند: «فائمه دارای غیبتی بس طولانی خواهد بود.»<sup>۱</sup> دسته‌ای از آن‌ها، طولانی بودن مدت غیبت را مطرح کرده‌اند.<sup>۲</sup> در بعضی از آن‌ها نیز، برای غیبت، حکمت‌ها و فوائدی مطرح شده است، هر چند فلسفه اصلی آن، ظاهراً بیان نگردیده است. به گونه‌ای که فرموده‌اند: «ما، اجازه فاش ساختن علّت غیبت را نداریم.» بنابراین مشخص می‌شود غیبت، علّت حکیمانه‌ای دارد، چرا که خداوند حکیم، هرگز کار بیهوده انجام نمی‌دهد،<sup>۳</sup> هر چند در روایات به آن تصریح نشده است. و دسته‌ای از این روایات نیز شرایط و اوضاع پیش از ظهور را مطرح کرده‌اند و ...

یکی از مباحث مهم در موضوع مهدویت، بحث غیبت است. عالمان و فقیهانی مانند ثقة الاسلام کلینی، شیخ صدوق، شیخ طبرسی، نیلی، علامه مجلسی، ... تعلیل‌هایی آورده‌اند که بعضی از آن‌ها، در خود روایات و برخی، از استظهارات شخصی آن‌ها است. که در لابه‌لای این روایات، به نکاتی مانند کیفیت بهره‌مندی و استفاده مردم از وجود مقدّس حضرت مهدی<sup>ع</sup> در دوران غیبت، اشاره می‌کنند و مواردی را درباره تشبیه غیبت حضرت، به خورشید پشت ابر دارند که ما این بحث را پس از بررسی علل غیبت، بیان خواهیم کرد.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۱.

۲. همان، ح ۳ و ۴.

۳. هرچند علت‌های ذکر شده، کافی است که آن را از خلافت حکمت بودن خارج کند.

در این نوشتار، سعی داریم ابتدا، روایات مربوط به سبب غیبت را بیان کنیم، سپس آن‌ها را از نظر سندی و دلالتی بررسی کرده و در پایان نتیجه بگیریم. بنابراین، بحث را در سه مرحله پی می‌گیریم.

### مرحله نخست: علل غیبت در روایات

در روایات، به سبب‌های مختلفی اشاره شده که می‌توان آن‌ها را به هشت دسته، تقسیم کرد:

- نخست - اجرای شیوه پیامبران □ در مورد حضرت مهدی □؛
- دوم - خدا نمی‌خواهد که امام، در میان قومِ ستمگر باشد؛
- سوم - آگاه ساختن مردم؛
- چهارم - آزمون مردم؛
- پنجم - بیم و ترس از کشته شدن؛
- ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد؛
- هفتم - خالی شدن صلب‌های کافران از مؤمنان؛
- هشتم - راز غیبت مشخص نیست و تنها خدا از آن آگاه است؛

دسته نخست - اجرای شیوه پیامبران □ در مورد حضرت مهدی □

۱. «حَدَّثَنَا الْمُظْفَرُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ الْمُظْفَرِ الْعَلَوِيِّ، قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مَسْعُودٍ وَخَيْدَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّمَرْقَنْدِيِّ، جَمِيعًا، قَالَا: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَبْرِئِيلُ بْنُ أَحْمَدَ، عَنِ ابْنِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّبْرِيِّ، عَنِ حَنَّانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنِ أَبِيهِ، عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □، قَالَ: إِنَّ لِلْقَائِمِ مِنَّا غَيْبَةً يَطُولُ أَمْدُهَا. فَقُلْتُ لَهُ: وَإِلَيْكَ يَا بِنَّ رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبِي إِلَّا أَنْ يَجْرِي فِيهِ سُنُّنُ الْأَنْبِيَاءِ □ فِي غَيْبَاتِهِمْ، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَهُ - يَا سَدِيرُ - مِنْ إِسْتِيفَاءِ مُدَدِ غَيْبَاتِهِمْ. قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ( لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ )<sup>۲</sup> أَي سُنُّنَا عَلَي مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ<sup>۳</sup>؛ حَنَّانُ بْنُ

۱. در *کمال‌الدین*، «ذالک»، آمده است.

۲. در *کمال‌الدین*، «لأن» آمده است.

۳. سوره انشقاق، آیه ۱۹.

۴. *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷؛ *کمال‌الدین*، ص ۴۸۱. *مجار الانوار*، از هر دو نقل کرده است. *مجار*، ج ۵۲، ص ۹۰؛ *منتخب‌الآثر* از *مجار* و آن از *عیون أخبار الرضا*، ص ۲۲۶، ح ۱۸ نقل می‌کند.

سدیر، از پدرش، از امام صادق □ روایت می‌کند که فرمود: قائم ما، دارای غیبتی بس طولانی خواهد بود. عرض کردم: ای فرزند رسول خدا چرا این اندازه طولانی؟ فرمود: خدای عزوجل، می‌خواهد در مورد او، شیوه‌های دیگر پیامبران را در غیبت‌هایشان جاری سازد. ای سدیر! قهراً مدت غیبت‌های آنها به سرآید. خدای عزوجل فرمود: (همه شما پیوسته از حالی به حال دیگر منتقل می‌شوید) یعنی، شیوه‌های پیشینیان، درباره او جاری خواهد بود.»

روایات دیگری به این مضمون وارد شده که در ادامه مبحث، بدان‌ها اشاره می‌شود.

دسته دوم – خدا نمی‌خواهد امام، در میان قوم ستمگر باشد

۱. «العطار، عن أبيه، عن الأشعري، عن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري، قال: خرج من أبي جعفر □: إِنَّ اللَّهَ إِذَا كَرِهَ لَنَا جَوَارَ قَوْمٍ نَزَعْنَا مِنْ بَيْنِ أَظْهُرِهِمْ؛ مروان انباری می‌گوید: از امام باقر □ پیامی [با این عبارت] صادر گشت: خداوند، اگر ناخرسند باشد که ما، در مجاورت دسته‌ای از مردم زندگی کنیم، ما را از میان آنها بیرون می‌برد.»

۲. «محمد بن يحيى، عن جعفر بن محمد، عن أحمد بن الحسين، عن محمد بن عبدالله، عن محمد بن الفرج؛ قال: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو جَعْفَرٍ □: إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ خَلْقِهِ نَحَانَا عَنْ

۱. سلسله سند *علل الشرايع*: حدیثنا أحمد بن محمد بن محمد بن يحيى العطار، عن أبيه، عن محمد بن أحمد بن الحسين بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري. بن عمر، عن محمد بن عبدالله، عن مروان الأنباري.

۲. *علل الشرايع*، ج ۱، ص ۲۸۵، باب ۱۷۹، ح ۲؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۰، ح ۲. ظاهراً روایت از امام جواد □ است. آقای خوئی می‌گوید: با توجه به اینکه فرزند نوه (یعنی نتیجه) مروان انباری از راویان احادیث دال بر امامت امام عسکری □ است، بنابراین، مروان باید چندین طبقه قبل از راویان این حدیث باشد معجم رجال الحدیث ۱۸: ۱۱۹ – بدین سان بعید نیست که او در زمره راویان از امام باقر □ باشد.

۳. محمد بن الفرّج الرخجی، من أصحاب الرضا □، ثقة. قال الشيخ و العلامة. و ذكره الشيخ أيضا في أصحاب الجواد □ و الهادي □، و قال النجاشي: إنه روي عن أبي الحسن موسى □. و روي المفيد في *الارشاد ما يدل على مدحه و علو منزلته. وسائل الشيعة*، ج ۲۰، ص ۳۳۹ و آقای خوئی در کتاب *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۷، ص ۱۳۲، فرموده: «وي، از امام جواد، روایت نقل کرده اند.» بنابراین، مشخص می‌شود که مقصود از

جَوَارِهِمْ؛ محمد بن فرج می گوید: امام جواد □ به من نوشت: هنگامی که خدای تبارک و تعالی، بر آفریده هایش خشم کند، ما را از میانشان دور می سازد.<sup>۱</sup>

دسته سوم - خشم خدا و آگاه ساختن مردم

۱. در حدیث محمد بن الفرّج: خشم خدا، به جهت هشدار و آگاه ساختن مردم است تا قدرشناس باشند. «علامه مجلسی می فرماید: غائب شدن امام نتیجه خشم خدا بر اکثر بندگان می باشد.»<sup>۲</sup>

دسته چهارم - آزمون مردم

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ الْوَلِيدِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى، عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ، عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: إِنَّ لِلْقَائِمِ غَيْبَةً... ثُمَّ قَالَ □: وَهُوَ الْمُنْتَظَرُ الَّذِي يَشْكُ النَّاسُ فِي وِلَادَتِهِ. فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: إِذَا مَاتَ أَبُوهُ، مَاتَ وَ لَا عَقِبَ لَهُ. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ: قَدْ وُلِدَ قَبْلَ وِفَاةِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ؛ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ خَلْقَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطُلُونَ؟ زُرَّارَةَ بْنُ أَعْيَنَ مِی گوید: از امام صادق □ شنیدم می فرمود: قائم دارای غیبتی خواهد بود. سپس فرمود: او، منتظری است که مردم در ولادت اش به شک و تردید می افتند. بعضی می گویند: زمانی که پدرش (امام حسن عسکری □) رحلت کرد، فرزندی از خود به جای ننهاده و برخی می گویند: دو سال قبل از وفات پدرش؛ متولد شده است، زیرا خدای عزوجل دوست دارد آفریدگانش را در بوته آزمون قرار دهد و در این هنگام، باطل گرایان، گرفتار شک و تردید خواهند شد.»

این حدیث و احادیث دیگر<sup>۳</sup> علت غیبت را، آزمون مردم دانسته اند که مطابق با

....►

ابوجعفر □ ، (امام جواد) است. و احتمال می رود منظور محمد بن الفرّج کوفی باشد که از اصحاب امام صادق □ است.

۱. کافي، ج ۱، ص ۳۴۳، باب في الغيبة، ح ۳۱؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۶۱، ح ۳۱.

۲. همان.

۳. کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶، ب ۳۳، ح ۳۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۵۹، ح ۸.

۴. کافي، ج ۱، ص ۳۲۶، باب في الغيبة، ح ۲ و ح ۳؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۳۴، ح ۲؛ و ص ۳۵، ح ۳؛ بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۵، ح ۳.

آیات خداوند و آموزه‌های دینی است. بررسی این موضوع را همچنان که در ابتدا اشاره کردیم، به محل خود موکول می‌کنیم.

دسته پنجم - بیم و ترس از کشته شدن

۱. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مَا جِيلُونَهُ عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِيهِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ أَبَانَ وَغَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ □: لَا يُدُّ لِلْغَلَامِ مِنْ غَيْبَةٍ. فَقِيلَ لَهُ: وَ لِمَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: يَخَافُ الْقَتْلَ؛ أَبَانَ وَ دِيْغْرَانَ، از امام صادق □ نقل می‌کنند که رسول خدا □ فرمود: آن نوجوان (اشاره به امام مهدی □) قهراً دارای غیبتی خواهد بود. عرض کردند: ای رسول خدا! برای چه غیبت می‌کند؟ فرمود: از کشته شدن بیمناک است.»

۲. «ابن عبدوس، عن ابن قتيبة، عن حمدان بن سليمان، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن علي بن رثاب، عن زرارة، قال: سمعت ابا جعفر □ يقول: إنَّ للقائمِ غيبةً قبل ظهوره. قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: يَخَافُ - وَ أَوْ مَأْ بِيْدِهِ الْي بَطْنِيَه - قَالَ زَرَّارَةُ: يَعْنِي الْقَتْلَ؟ زَرَّارَةُ مِيْ كُوِيْد: از امام باقر □ شنیدم می‌فرمود: قائم ما قبل از ظهورش، دارای غیبتی خواهد بود. گفتم: برای چه؟ فرمود: «بیمناک است - و با دست، به شکم خود اشاره کرد - زراره می‌گوید: مقصود حضرت، بیم از کشته شدن است.»

حدیث مزبور در کتاب غیبت نعمانی<sup>۱</sup>، به طریق دیگر، از «زراره» از امام صادق □ نقل شده و نیز احادیث زیادی<sup>۵</sup> در ارتباط با این موضوع وجود دارد که ما به

→

۵۲، ص ۹۵، ج ۱۰؛ *علل الشرایع*، ص ۲۸۶، ج ۴. مانند حدیث علی بن جعفر از برادر خود امام کاظم □؛ *کمال الدین*، ۳۵۱، باب ۳۴، ج ۱؛ *کافی*، ج ۱، ص ۳۷۶، باب فی الغیبة؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۳۴.  
 ۱. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۲۸۴، باب ۱۷۹، ج ۱؛ *مجار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۰، ج ۱.  
 ۲. *مجار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۱، ج ۵؛ «ان للغلام».  
 ۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ج ۷؛ *علل الشرایع*، ص ۲۴۳، باب ۱۷۹، ج ۸.  
 ۴. *غیبت نعمانی*، ص ۱۷۷، باب ۱۰ (فصل چگونگی غیبت آن حضرت)، ج ۲۱.  
 ۵. *غیبت نعمانی*، ص ۱۷۶، باب ۱۰، (فصل چگونگی غیبت آن حضرت) ج ۱۸، ۱۹ و ۲۰؛ و ص ۱۷۲، باب ۱۰ (فصل غیبت آن حضرت و فصول آن)، ج ۶؛ *کمال الدین*، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴، ج ۷، ۸، ۹ و ۱۰؛ و ص ۳۴۶، باب ۳۳، ج ۳۲؛ *کافی*، ج ۱، ص ۳۷۸، ج ۴.



جهت اختصار از بیان آن‌ها صرف‌نظر کردیم.

در این مرحله صرفاً، به معرفی دیدگاه‌های گوناگون در مورد علت غیبت می‌پردازیم. اندیشمندانی مانند شیخ طوسی، بحث مفصلی در تأیید این موضوع دارند که در مرحله بحث و بررسی‌های دلالتی، به آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

دسته ششم - تحت بیعت هیچ حاکمی نباشد

۱. «الطبرسي عن الكليني، عن إسحاق بن يعقوب، أنه ورد عليه من الناحية المقدسة علي يد محمد بن عثمان: و أما علة ما وقع من الغيبة. فإن الله عز وجل يقول: يا أيها الذين آمنوا لا تسألوا عن أشياء إن تبد لكم تسؤكم، إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه وإني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي...»؛ طبرسی از کلینی □ و او نیز از اسحاق بن یعقوب نقل می‌کند که: از ناحیه مقدس امام عصر □ توسط محمد بن عثمان، پیامی بدین مضمون وارد شد: و اما علت وقوع غیبت، این است که خدای عزوجل می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از اموری که اگر برای شما آشکار گردد، شما را نگران می‌کند پرس و جو مکنید. پدرانم، همه از سرکشان زمانه خود، بیعتی به گردن داشتند، اما آن گاه که من دست به قیام بزنم، بیعت هیچ ظالم سرکشی را به گردن نخواهم داشت.»

۲. «محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن هشام بن سالم، عن أبي عبد الله □ قال: يقوم القائم و ليس لأحد في عنقه عهد ولا بيعة؛ هشام بن سالم، از امام صادق □ نقل کند که فرمود: قائم، دست به قیام می‌زند و پیمان و قرار داد و بیعتی از هیچ کس به گردن نخواهد داشت.»

عهد و عقد و بیعت از نظر معنا با هم متقارب و نزدیک‌اند و گویی یکدیگر را

....→

باب في الغيبة، ج ۵؛ و ص ۳۷۹، ح ۹، ص ۳۸۲، ۱۸ و ۲۹؛  
مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۵؛ و ص ۹۶، ح ۱۶؛ و ص ۹۷، ح ۱۷،  
۱۸، ۱۹ و ۲۰؛ و ص ۹۸، ح ۲۱ و ۲۲.  
۱. سوره مائده، آیه ۱۰۱.  
۲. الاحتجاج، ج ۲، ۲۸۵؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۵، ب ۴۵، ح ۴؛  
مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۹۲، ح ۷.  
۳. کافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب في الغيبة، ص ۳۸۴، ح ۲۷؛  
مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸، ح ۲۷.

تأکید می‌کنند. احتمال دارد مقصود از عهد، وعده با خلفای جور باشد. بدین معنا که موقعیت آن‌ها را رعایت کند. یا منظور، ولایت عهدی است، همانند امام رضا □ و مقصود از عقد، پیمان، مصالحه و آتش‌بس باشد، همانند امام حسن □ و مراد از بیعت، اقرار و اعتراف ظاهری به خلافت غیر باشد!

این موضوع، در احادیث زیادی مطرح گردیده به گونه‌ای که شیخ صدوق در کمال‌الدین باب چهل و چهار (علة الغیبة) یازده حدیث نقل کرده، که پنج حدیث نخست را (از ۱ تا ۵) به این موضوع اختصاص داده است.

#### دسته هفتم - خالی شدن صُلب‌های کافران از مؤمنان

۱. «ابن مسرور، عن ابن عامر، عن عبدالله بن عامر، عن ابن أبي عمير، عمّن ذكره، عن أبي عبدالله □ قال: قلت له: ما بال أمير المؤمنين □ لم يُقاتل مُخالفيه في الأول؟ قال: لآية في كتاب الله عزّوجلّ (لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَاباً أَلِيماً) <sup>۲</sup> قال: قلت: وما يعني بتزاوليلهم؟ قال: ودائع مؤمنين في اصلاّب قوم كافرين، و كذلك القائم □، لَنْ يَظْهَرَ أَبَداً حَتَّى تَخْرُجَ وَدَائِعُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَإِذَا خَرَجَتْ ظَهَرَ عَلِيٌّ مِنْ ظَهَرٍ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَفَقَتَلَهُمْ؟ ابن ابی عمیر، با واسطه‌ای از امام صادق □ نقل می‌کند و می‌گوید: از آن حضرت پرسیدم: چرا امیرمؤمنان □ در آغاز کار، با مخالفان خود کارزار و جنگ نکرده است؟ فرمود: به جهت آیه‌ای که در کتاب خدای عزّوجلّ آمده که اگر مؤمنان و کفار (در مکه) از یکدیگر جدا می‌شدند، کافران را عذابی دردناک می‌چشانیم وی می‌گوید: عرض کردم: مقصود از «تزاویلهم» چیست؟ فرمود: مقصود نطفه‌های مؤمنانی است که در صُلب‌های کافران به ودیعه نهاده شده‌اند. [حضرت] قائم نیز تا زمانی که ودیعه‌های خدای عزّوجلّ آشکار نگشته، ظهور نخواهد کرد. بنابراین، هنگامی که مؤمنان از صُلب‌های کافران، آشکار شدند، او نیز ظهور می‌کند و بر دشمنان خدای عزّوجلّ غلبه می‌یابد و آنان را به هلاکت می‌رساند.»

شیخ صدوق، در کتاب *علل الشرایع* <sup>۳</sup> این روایت را به سندی دیگر از ابراهیم

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۸.

۲. سوره فتح، آیه ۲۵.

۳. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۴۷؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۹۷، ح ۱۹.

۴. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۱۴۷.

کرخی، از امام صادق □ نقل کرده است.

دسته هشتم - راز غیبت مشخص نیست و تنها خدا از آن آگاه است

۱. «ابن عبُدوس، عَن ابْنِ قُتَيْبَةَ، عَن حَمْدَانَ بْنِ سَلِيمَانَ، عَنِ حَمْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً لَا بُدَّ مِنْهَا يَرْتَابُ فِيهَا كُلُّ مُبْطِلٍ. فَقُلْتُ لَهُ: وَ لِمَ جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ قَالَ: لِأَمْرِ لَمْ يُؤَدَّنْ لَنَا فِي كَشْفِهِ لَكُمْ. قُلْتُ: فَمَا وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ؟ فَقَالَ: وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَتِهِ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي غَيْبَاتٍ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ حُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ. إِنَّ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِي ذَلِكَ لَا يَنْكَشِفُ إِلَّا بَعْدَ ظُهُورِهِ كَمَا لَا يَنْكَشِفُ وَجْهَ الْحِكْمَةِ فِيمَا آتَاهُ الْخِضْرُ □ مِنْ حَزَقِ السَّفِينَةِ، وَ قَتْلِ الْغُلَامِ، وَ إِقَامَةِ الْجِدَارِ - لِمُوسَى □ الْيَوْمَ وَقْتَ إِفْتِرَاقِهِمَا.

يَابْنَ الْفَضْلِ! إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ أَمْرٌ مِنَ أَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ غَيْبٌ مِنْ غَيْبِ اللَّهِ وَ مَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَكِيمٌ، صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ، وَ إِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشَفٍ لَنَا؛ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ فَضْلِ هَاشِمِي مِي گوید: از امام صادق جعفر بن محمد □ شنیدم می فرمود: صاحب الأمر قهراً دارای غیبتی خواهد بود. و هر باطل گرایی، در آن، به شک و تردید خواهد افتاد. عرض کردم: فدایت شوم! برای چه؟ فرمود: بدین جهت که به ما اجازه داده نشده آن را برای شما فاش سازیم. عرض کردم: چه حکمتی در غیبت او است؟ فرمود: راز غیبت او، همان حکمتی است که در غیبت حجّت‌های الهی قبل از او بوده است. راز غیبت او پس از ظهورش آشکار خواهد گشت همچنان که راز کارهای حضرت خضر □ - در خصوص شکستن کشتی و کشتن پسر بچه و مرمت دیوار - تا زمان جدایی آن دو، برای حضرت موسی □ فاش نگشت. ای پسر فضل! امر [ظهور حضرت مهدی □] از امور الهی و رازی از اسرار خدا و غیبتی از غیبت‌های پروردگار است و از آن جا که می‌دانیم خدای، عزوجل، حکیم است، تصدیق می‌کنیم تمام کارهای او نیز براساس حکمت است هر چند راز آن برای ما آشکار نباشد.»

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۱، باب ۴۴ (علة الغيبة)، ح ۱۱؛ علة الشرايع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۷؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۹۱، ح ۴ (علة الغيبة)، ح ۸؛ منتخب الأثر، باب ۲۸ (في علة غيبته)، ص ۳۳۰، ح ۱.



در غیبت‌هایشان را در مورد وی جاری خواهد ساخت. محور نخست. نخستین مدرک و کتابی که به نقل این روایت پرداخته، کتاب *کمال‌الدین* و نیز کتاب *علل‌الشرایع* است. هر کس که این روایت را نقل نموده، یا از علل و یا از کمال، روایت کرده و یا طریق نقل وی به این کتب منتهی می‌شود. اندک تفاوت میان سند حدیث مذکور در کتاب‌های *علل‌الشرایع* و *کمال‌الدین* بدین قرار است:

در سند *کمال‌الدین* بعد از «العلوی»، «السمرقندی» اضافه کرده، و «جعفر بن محمد بن مسعود» را به جای «جعفر بن مسعود» آورده است. علت این که شیخ صدوق در دو کتاب خود روایت را از دو نفر، جعفر بن مسعود و جعفر بن محمد نقل می‌کند، برای تأکید مطلب و تعدد طریق است تا اگر یکی از راویان، مشکل توثیق دارد، دیگری، آن مشکل را نداشته باشد و در نتیجه، در توثیق سند، خللی وارد نگردد.

#### محور دوم. بررسی سند

##### ۱. مظفر بن جعفر علوی:

مظفر، یکی از اساتید شیخ صدوق □ است. آیت‌الله خوبی<sup>۱</sup> و محقق شوشتری<sup>۲</sup> در مورد وی ساکت‌اند. و تنها به ذکر نام او اکتفا می‌کنند؛ ولی مامقانی، در مورد وی نظر می‌دهد و می‌گوید: در این که مظفر بن جعفر، شیعه است. شک و شبهه‌ای نیست، از سویی وی استاد اجازه شیخ صدوق است. همین موضوع، ما را از توثیق او، بی‌نیاز می‌سازد از این رو، حکم ثقة را دارد.<sup>۳</sup>

بنابراین، مامقانی، ابتدا، با بیان شیعه بودن راوی (مظفر)، می‌خواهد حسن بودن ایشان را ثابت کند و سپس مبنای خود را در وثاقت راوی بیان می‌کند و می‌گوید: راوی، استاد اجازه صدوق است و این رتبه را دلیل بر وثاقت او می‌داند.

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۸، ص ۱۸۹.

۲. قاموس‌الرجال، ج ۱۰، ص ۹۶.

۳. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۲۲۰: «لاشبهة في كونه إمامياً و كونه شيخ إجازة يغنيه عن التوثيق، فهو بحكم الثقة.»

با این بیان، اگر مبنای مامقانی را بپذیریم، این راوی (مظفر)، ثقه است و حدیث، از ناحیه وی مشکل سندی ندارد. هر چند در تعبیر ایشان (بحکم الثقه) تأمل است.

### ۲. جعفر بن مسعود

در سند کتاب *علل الشرایع*، این نام بیان شده؛ ولی در کتاب‌های رجالی، نامی از او به میان نیامده است. اگر چنین باشد، سند، دارای مشکل خواهد بود؛ اما در سند کتاب *کمال الدین* بعد از نام «جعفر»، «بن محمد» آمده است. و شیخ طوسی می‌گوید: این شخص (جعفر بن محمد بن مسعود) فاضل است و در وجیزه<sup>۱</sup> و *بلغه* گفته‌اند: «وی ممدوح است.»

مامقانی، با ملاحظه سه مطلب فوق‌الذکر، اظهار نظر کرده و می‌گوید: این شخص، از حسان به شمار می‌آید و روایت‌اش، روایت حسن است.<sup>۲</sup>

آقای خویی، «جعفر بن محمد بن مسعود» را به «جعفر بن معروف» برمی‌گرداند.<sup>۳</sup> اگر چنین باشد، باید وثاقت آن شخص را مورد بررسی قرار دهیم.

تا این جا، تقریباً براساس برخی مبانی، مشکل سندی نداریم؛ ولی اگر نتوانستیم وثاقت و عدالت جعفر بن محمد بن مسعود را ثابت کنیم، در طریق حدیث، شخص دیگری به نام «حیدر بن محمد السمرقندی» نیز وجود دارد که در عرض او است و روایت، از این دو نفر نقل شده و به اصطلاح، دارای دو طریق است:

### ۳. حیدر بن محمد سمرقندی

شیخ طوسی می‌گوید: این شخص، جلیل‌القدر و فاضل است. همچنین نام وی را در دو جا، یکی، در کتاب *فهرست* خود که می‌گوید: فاضل و جلیل‌القدر است<sup>۴</sup> و دیگری در کتاب رجال‌اش که می‌گوید: عالم و جلیل‌القدر است<sup>۵</sup> نقل نموده و علامه،

۱. این کتاب به نام «رجال المجلسی» منتشر شده و این مطلب در

ص ۱۷۷ آن به شماره ۳۷۵ آمده است.

۲. *تنقیح المقال*، ج ۱۶، ص ۵۹.

۳. *معجم رجال الحدیث*، ج ۴، ص ۱۲۲ و ۱۳۳.

۴. *فهرست* شیخ طوسی، ص ۱۲۰، ش ۲۵۹.

۵. *رجال* شیخ طوسی، ص ۴۶۳.

در بخش نخست خلاصه الأقوال<sup>۱</sup> می‌گوید: عالم و جلیل‌القدر و ثقة است. مامقانی، با جمع بین این دو سخن می‌گوید: این شخص، ثقة است.<sup>۲</sup>

آقای خویی، سخن خود را با احتیاط مطرح می‌کند و می‌گوید: در حسن بودن و جلالت این شخص [حیدر بن محمد]، اشکالی وجود ندارد و در این مورد، گفته شیخ طوسی که فرمود: وی فاضل و جلیل‌القدر یا عالم و فاضل است، کفایت می‌کند و مقام والای او را به دست می‌آوریم، اما نمی‌توانیم با این گفته، وثاقت وی را ثابت کنیم. از سوی، پیش از علامه و ابن داود نیز به کسی که ایشان را ثقة بدانند دست نیافتیم و شاید این دو تن برداشتی اشتباه از سخن شیخ طوسی کرده‌اند، که گفته بود: حیدر بن محمد شخصیتی جلیل‌القدر است. او، سپس می‌گوید: این تعبیر نیز بعید نیست.<sup>۳</sup>

#### ۴. محمد بن مسعود (ابوالنضر):<sup>۴</sup>

وی، صاحب تفسیر عیاشی است و در آغاز، از علمای اهل سنت به شمار می‌آمد؛ ولی شیعه شد و خدمات زیادی به مذهب شیعه نمود. نجاشی می‌گوید: او [محمد بن مسعود] ثقة، راستگو و یکی از شخصیت‌های برجسته این طایفه است. ابتدا، پیرو مذهب اهل سنت و از احادیث عامه زیاد شنیده بود، آن گاه مستبصر شد و مذهب شیعه را پذیرفت.<sup>۵</sup>

شیخ طوسی می‌گوید: او، فردی جلیل‌القدر بود و روایات و اخبار فراوانی را می‌دانست و بصیرت و آشنایی زیادی نسبت به آنها داشت و صحیح را از سقیم می‌شناخت و در مورد روایات، اطلاعات کافی داشت.<sup>۶</sup>

هم‌چنین شیخ طوسی در رجال خود می‌گوید: وی [محمد بن مسعود]، از نظر

۱. خلاصه الأقوال، قسم ۱، ص ۱۲۷، ش ۳۳۱، تحقیق: نشر الفقاهة.

۲. تنقیح المقال، ج ۲۴، ص ۴۶۳.

۳. معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۳۱۶.

۴. محمد بن مسعود بن محمد بن عیاش السلمي السمرقندي، ابوالنضر المعروف بالعیاشی. ثقة، صدوق... وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۳۴۲. دار احیاء التراث العربی.

۵. رجال نجاشی، ص ۳۵.

۶. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۲، ش ۶۰۴.

علم و فضل، ادب، فهم و هوشیاری، بیش‌ترین بهره را نسبت به اهل زمان خود در مشرق (اطراف خراسان) داشت.<sup>۱</sup>

آقای خوبی می‌گوید: طریق شیخ صدوق، به مظفر بن جعفر بن مظفر علوی عمری<sup>۲</sup>، جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش اَبی نصر، از محمد بن مسعود عیاشی، حنان بن سدیر است. که (این طریق) مانند طریق شیخ طوسی، ضعیف است.<sup>۳</sup> عرض متواضعانه ما به آقای خوبی، این است که اگر پذیرفتیم طریق شیخ، به سدیر ضعیف است، به جهت وجود جعفر بن محمد در سلسله راویان است؛ ولی شیخ صدوق، طریق دیگری غیر از او دارد که در آن، حیدر بن محمد سمرقندی است و شما، مقام والای وی را پذیرفته‌اید و دیگران نیز مانند شیخ طوسی او را مدح و علامه حلّی، او را توثیق کرده است. بنابراین، تا این جا، مشکل سندی نداریم.

#### ۵. جبریل بن احمد فاریابی

شیخ طوسی، در مورد وی می‌گوید: او، مقیم «کَشَّ» بود و روایات زیادی از علمای عراق و قم و خراسان نقل کرده است.<sup>۴</sup>

آقای مامقانی، از وجیزه علامه مجلسی و *بلغة* [المحدثین سلیمان بن عبدالله ماحوزی] نقل می‌کند که [جبریل بن احمد]، ممدوح است و می‌افزاید: آقای وحید بهبهانی، در حواشی خود می‌گوید: دایی من (علامه مجلسی) [جبریل بن احمد] را ممدوح دانسته است. ظاهراً، ریشه این سخن، گفته شیخ طوسی است که می‌گوید: وی، کثیر الروایة و مورد اعتماد کُشی بوده است به گونه‌ای که هر جا دست خط و نوشته این شخص [جبریل بن احمد] را می‌دید، به آن اعتماد کرده و آن‌چه را که از دست خط او می‌یافت به آن اعتماد می‌کرد و بی‌درنگ به نقل آن می‌پرداخت. بنابراین، کثیر الروایة بودن جبریل بن احمد و اعتماد کُشی به دست خط وی، خود حاکی از مقام والای او دارد؛ بلکه وثاقت وی را می‌رساند.

۱. *رجال شیخ طوسی*، ص ۴۹۷؛ *اختیار معرفة الرجال الکشی*، شماره ۱۰۱۴؛ *خلاصة الأقوال*، بخش ۱، ص ۲۴۷، نشر الفقاهة؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۲، ص ۳۱۵.  
 ۲. *معجم رجال الحديث*، ج ۱۷، ص ۲۳۰.  
 ۳. *رجال شیخ طوسی*، ص ۴۵۸؛ *المعجم الموحد*، ج ۱، ص ۱۷۲.



آقای مامقانی، به نقل از حواشی مجمع‌الرجال قهپایی که شخص مصنف، آن حاشیه‌ها را مرقوم کرده است، می‌گوید: از این که کَشّی نام وی را برده و از او نقل حدیث کرده، اعتبار او و اعتماد بر وی و بر دست خط و نوشته‌اش، ظاهر و هویدا می‌شود.

مامقانی، بعد از نقل سخن علما، نظر نهایی خود را چنین بیان می‌دارد: سخنان علما، به جا و مناسب است و روایات جبریل بن احمد را اگر در زمره روایات موثق ندانیم، حداقل، از روایات حسان به شمار می‌آیند.<sup>۱</sup>

آقای خوبی می‌گوید: کَشّی، روایات زیادی از ایشان نقل می‌کند، به گونه‌ای که هر جا دست خط او را می‌یافت و می‌دید، بی‌درنگ به آن‌ها اعتماد و به نقل آن گفته‌ها می‌پرداخت؛ ولی همان گونه که می‌دانید و بارها اشاره شده، اعتماد قَدْماً بر شخص، نه دلالت بر وثاقت فرد دارد و نه دلیل بر حُسن وی به شمار می‌آید، زیرا آنان، احتمالاً بنا را بر أصالة العدة می‌گذاشتند و به آن شخص اعتماد می‌کردند.<sup>۲</sup>

محقق شوشتری - که خود شخصی نقّاد است و به سختی، راوی را می‌پذیرد - در این مورد چنین اظهار می‌دارد: تحقیق، این است که وی [جبریل بن احمد] استاد عیّاشی است و کَشّی نیز از او و یا از دست خطاش نقل حدیث کرده است...<sup>۳</sup> وی در تحقیق خود، دو مطلب را متذکر می‌شود که در واقع، اشاره به مبنا است:

۱. استاد عیّاشی بودن؛

۲. اعتماد کَشّی به وی؛

مباحث مربوط به این که آیا شیخوخیت، وثاقت می‌آورد یا اماره بر توثیق است؟ و نیز اعتماد کَشّی، در این خصوص کفایت می‌کند یا خیر؟، بحث‌های مفصلی را می‌طلبد که در محلّ خود باید بحث شود؛ ولی در قضاوتی منصفانه مقام والای او، محرز است و از این نظر ظاهراً مشکلی ندارد.

---

۱. تنقیح‌المقال، ج ۱۴، ص ۲۱۳.  
۲. معجم رجال‌الحدیث، ج ۴، ص ۳۳.  
۳. قاموس‌الرجال، ج ۲، ص ۵۶۵.

## ۶. موسی بن جعفر بغدادی

مامقانی که بینشی گسترده دارد، در مورد این شخص سخن خود را با تأمل مطرح می‌کند و می‌گوید: بر حسب ظاهر، وی امامی مذهب و شیعه است؛ اما وضعیت او مجهول بوده و نمی‌دانیم چگونه شخصیتی بوده، مگر این که با ابن وهب بغدادی یکی باشد.

او، در مورد این شخص [موسی بن جعفر بغدادی] می‌گوید: «ظاهراً، شیعه امامی است؛ ولی مجهول‌الحال است.»

مامقانی می‌گوید: «ما، ابن وهب را از عرصه مجهول بودن، بیرون می‌آوریم، زیرا ابن داوود، وی را در باب راویان مورد اعتماد قرار داده و حداقل، جزء راویان حسان است و امکان دارد ابن وهب، همان موسی بن جعفر بغدادی باشد. در این صورت، او در زمره مستثنیات محمد بن احمد بن یحیی در کتاب *نوادر الحکمة* نیست؛ یعنی، محمد بن احمد هر کسی را در کتاب مذکور استثنا کرده، ضعیف بوده و برعکس، هر کس را استثنا نکرده، ضعیف شمرده نمی‌شود.

از این رو، در کتاب *السنخیره* پس از نقل روایت، گفته است: در طریق آن، موسی بن جعفر بغدادی است که فردی موثق نیست؛ ولی در زمره مستثنیات *نوادر الحکمة* نیز نمی‌باشد. چه بسا، این گونه بیان، حاکی از مقام والای او باشد. از سوی، مامقانی به نقل از وحید بهبهانی می‌گوید: محمد بن احمد بن یحیی (صاحب *نوادر الحکمة*) او را استثنا نکرده و از وی نقل روایت نموده است و این عدم استثنا و ذکر روایت از وی، دلالت بر عدالت او دارد...<sup>۱</sup>

بنابراین، «ابن وهب» در زمره راویان مورد اعتماد ابن داوود بوده است. از سوی دیگر، در صورت مطابقت وی با موسی بن جعفر بغدادی، در زمره مستثنیات *نوادر الحکمة* نیست و هر چند وثاقت او مشکل باشد؛ اما به قدر متیقن، او در زمره راویان حسان است.

۱. تنقیح‌المقال، ج ۳، ص ۲۵۵.

۷. حسن بن محمد بن سماعه صیرفی:

علامه و شیخ طوسی، ایشان را چنین معرفی می‌کنند: حسن بن محمد بن سماعه، ابومحمد کندی صیرفی کوفی، واقفی مذهب است؛ اما دارای تألیفاتی ارزشمند است و از فقه و دانش پاکی برخوردار است (یعنی، انحراف سلیقه ندارد) و حسن انتقاد، یعنی در نقد یا انتخاب حدیث مهارت دارد و روایات زیادی را می‌دانت.

نجاشی و علامه، در مورد او می‌گویند: وی، فقیه و ثقه است.<sup>۱</sup> آقای خوبی می‌گوید: او [حسن بن سماعه] از بزرگان واقفی مذهب شمرده می‌شد و روایات فراوانی نقل می‌کرد. وی، فقیه و ثقه است.<sup>۲</sup> بنابراین، فرد یاد شده، مشکل مذهب و انحراف عقیده دارد، اما وثاقت او بدون مشکل است.

۸. حنان بن سدیر

مامقانی می‌گوید: در مورد این شخص، سه گفته وجود دارد:

۱. ثقه است. این جمله، گفته صریح شیخ طوسی در فهرست خود است و مواردی بر تأیید آن می‌آورد از جمله:
    - الف. ابن محبوب و دیگر اصحاب اجماع، از وی روایت نقل کرده‌اند؛
    - ب. روایات فراوانی نقل کرده است؛
    - ج. روایات او بی‌پیرایه و استوار است؛
    - د. روایات وی مقبول است؛
- اگر موارد یاد شده نیز مطرح نباشد، سخن شیخ طوسی که وی را ثقه می‌داند، کافی است؛

۲. موثق است؛ این، نظرِ وجیزه، بلغه و حاوی است؛

---

۱. واقفی المذهب، إلا أنه جيد التصانيف، نقی الفقه، حسن الانتقاد، (الانتقاء) کثیر الحدیث. قاله العلامة و الشیخ. و قال النجاشی و العلامة: «إنه فقیه ثقه». و ذکر النجاشی الوقف ایضا. وسائل الشیعه، ج ۲۰ (الخاتمة)، ص ۱۷۰؛ و ج جدید، ج ۳۰، ص ۳۴۷؛ خلاصة الأقوال، ۲۱۲، چاپ رضی؛ رجال ابن داوود، ۴۴۲؛ فهرست شیخ طوسی، ۵۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۱۱۷.

۳. ضعیف است چون، کیسانی مذهب است؛<sup>۱</sup> این جمله، تصریح مامقانی است؛ نخست باید گفت: وی واقفی مذهب بوده، نه کیسانی. وانگهی، انحراف عقیده، منافات با وثاقت ندارد، زیرا افراد زیادی مانند غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث و سکونی و دهها تن از روات عامی مذهب، وجود دارند که حدیثشان نقل و به آن روایت، اعتماد می‌شود.

آقای خویی می‌گوید: طریق صدوق به حنان بن سدیر، صحیح است. و سه طریق را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: هر سه طریق، صحیح است.<sup>۲</sup>

#### ۹. سدیر بن حکیم بن صُهب صیرفی

سدیر، از یاران امام سجّاد و امام باقر و امام صادق □ بود. مجموع روایاتی که از او نقل شده، بیست و یک روایت است. از جمله، روایتی در ثواب پیاده و یا سواره رفتن به زیارت قبر ابا عبدالله الحسین □ از او نقل شده است.

ابن شهر آشوب<sup>۳</sup>، او را در زمره یاران خاص امام جعفر صادق □ معرفی می‌کند. آیا در زمره یاران خاص بودن، کفایت از وثاقت می‌کند یا خیر؟، بحث خاص خود را دارد؛ ولی پاسخ این است که: کفایت نمی‌کند. مقام و جایگاه او در دو دسته روایت وارد شده: دسته‌ای، او را مدح و دسته‌ای به مذمت وی پرداخته است.

۱. روایت حسین بن علوان از امام صادق □: «أَنَّهُ قَالَ - وَ عِنْدَهُ سَدِيرٌ - : إِنْ اللَّهُ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّهُ بِالْبَلَاءِ غَتًّا وَ أَنَا وَ إِيَّاكُمْ - يَا سَدِيرُ - نَصِيحٌ بِهِ وَ نَمْسِي<sup>۴</sup>؛ حسین بن علوان می‌گوید: خدمت امام صادق □ بودیم و سدیر نیز حضور داشت. امام فرمود: «هرگاه، خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، او را در مصیبت و بلا فرو می‌برد. ای سدیر! ما و شما، شب و روزمان را این چنین سپری می‌کنیم.»

در این روایت، ابتدا، کبرایی با جمله «هرگاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، بلا را به او می‌دهد» آمده، سپس بر سدیر تطبیق داده شده است. بنابراین روایت مزبور در مدح سدیر است. آقای خویی می‌گوید: این روایت خود، مشکل سندی دارد، زیرا در

۱. تنقیح‌المقال، ج ۲۴، ص ۳۲۷.  
 ۲. معجم رجال‌الحدیث، ج ۶، ص ۳۰۲.  
 ۳. مناقب آل‌ابیطالب، ج ۴، ص ۲۸۱.  
 ۴. کافی ۲: ۲۵۳، ج ۶.

طریق آن احمد بن عبید توثیق نشده، قرار دارد.

۲. روایت زید شحّام از امام صادق □: «إني لأطوف حول الكعبة و كفي في كف أبي عبدالله □». فقال: و دموعه تجري علي خديه، فقال: يا شحّام! ما رأيت ما صنع ربّي إلي. ثم بكى و دعا، ثم قال لي: يا شحّام! إنّي طلبتُ إلي الهی فی سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمان - و كانا فی السجن - فوهبهما لي و خلّي سبيلهما؛ زید شحّام می گوید: در حالی که دستم در دست امام صادق □ بود مشغول طواف بودم و اشک امام □، بر گونه هایش جاری بود. امام فرمود: «ای شحّام! ندیدی خدا چه عنایتی در حق من نمود؟» آن گاه گریست و دعا کرد و بار دیگر فرمود: «ای شحّام! من، از خدای عزوجلّ، آزادی «سدیر» و «عبدالسلام» را خواستم و خداوند، آن دو را به من بخشید و آزادشان ساخت.»

بنابراین، روایت مزبور، سدیر را مدح می کند. علامه، این روایت را معتبر می داند؛ یعنی از دیدگاه او، این روایت، مشکل سندی ندارد؛ ولی آقای خویی، آن را تضعیف می کند و می گوید: این روایت، مشکل سندی دارد، زیرا در طریق آن، علی بن محمد قتیبی است و این شخص، هر چند از اساتید کشتی است، اما توثیقی ندارد.

اشکال دوم آقای خویی، این است که اگر به فرض، از مشکل سند نیز چشم پوشی کنیم، این حدیث، هیچ گونه دلالتی بر وثاقت و یا حُسن «سدیر» ندارد؛ بلکه در نهایت، می رساند که امام □، آن دو (سدیر و عبدالسلام) را دوست می داشت و با آنان مهربان بود و امام □، به همه شیعیان و دوستدارانش مهر می ورزید. بنابراین، روایت مزبور، دلالت بر وثاقت و حُسن آنان ندارد.

پذیرش سخن آقای خویی، مشکل است، زیرا اگر در روایت، «کان یحبّه»<sup>۲</sup> وارد شده باشد قطعاً دوست داشتن، غیر از مهربانی است. کسی که در طرف مقابل امام باشد (و تابع امام نباشد) حضرت نسبت به وی به این نحو خاص، عنایت نخواهد داشت. بنابراین، هر چند نتوانیم وثاقت او را به دست آوریم؛ ولی دلالت این روایت بر حُسن سدیر را می توان ثابت کرد.

---

۱. اختیار معرفة الرجال: ۲۱۰.

۲. ولی ظاهراً این جمله در روایت نیامده، و امام □ به خاطر این که وی از شیعیان نشان بوده دعا برای آزادی او کردند و این مثبت وثاقت نیست.

علامه حلی می‌گوید: این حدیث، دلالت بر علو مرتبه آن دو تن - سدید و عبدالسلام - دارد.<sup>۱</sup>

آقای خویی، مبنایی دارد که ظاهراً، امام خمینی □ نیز همین مبنا را داشتند در این مبنا روایتی که کسی را مدح می‌گوید اگر ناقل آن، شخص ممدوح باشد، دَوْر لازم می‌آید، زیرا پذیرش این روایت، متوقف بر قبول شخص راوی است و ثقه بودن او، متوقف بر همین روایتی است که خود آن را نقل می‌کند. امام خمینی نیز می‌فرماید: این سنخ روایات، که ناقل آن، شخص ممدوح باشد، موجب سوءظن به او می‌شود<sup>۲</sup> و نه مدح! لکن روایات مادحه از سدید نیست بنابراین اگر از مشکل سندی این دو روایت، چشم‌پوشی کنیم، روایت اول و دوم، هیچ‌گونه مشکل دلالی ندارند.

#### روایات مذمت سدید

۱. روایت محمد بن عذافر از امام صادق □: «ذکر عنده □ سدید. فقال: «سدیر عَصِيدَةٌ بَکَلٌ لَوْنٌ»؛ در محضر امام صادق □ سخن از «سدیر» به میان آمد. امام فرمود: «سدیر، عَصِيدَه به هر رنگی است.»  
طریحی، در توضیح این مطلب می‌گوید: عَصِيدَه به هر رنگ، یعنی با همه قشری، نشست و برخاست می‌کند.

آقای خویی، می‌گوید: اولاً، این روایت، مشکل سندی دارد، زیرا در سند آن، علی بن محمد است که توثیق ندارد. دلالت بر مذمت نیز ندارد؛ چون احتمال دارد منظور امام □ از این جمله، تغییر ناپذیری حقیقت سدید و واقع او باشد، هر چند به هر رنگی درآید؛ یعنی، حقیقت او ثابت و همانند عَصِيدَه<sup>۴</sup> است که حقیقت او ثابت است، هر چند تغییر رنگ دهد.

۱. خلاصه الأفعال، ص ۱۶۵.

۲. کتبات فی علم الرجال، ۱۵۲.

۳. اختیار معرفه الرجال، ۲۱۰.

۴. عَصِيدَه به معنی حریره یا فرنی آمده که با رنگ های گوناگونی تهیه می‌شود.

۲. معلی بن خنیس<sup>۱</sup> می گوید: نامه های «عبدالسلام» و «سدیر» و دیگران را (از عراق) خدمت امام صادق □ بردم. این کار، در زمانی اتفاق افتاد که سیاه جامگان قیام<sup>۲</sup> کرده بودند و میان آنان، علویان فریب خورده ای، مانند عیسی بن موسی وجود داشت که به تحریک شیطان، نخستین کسی شد که لباس عباسیان و جاهلیت، بر تن کرد. و همین افراد، زمینه ساز حکومت بنی عباس شدند؛ ولی هنوز عباسیان به حکومت نرسیده بودند. آن دو تن [عبدالسلام و سدیر] در چنین شرایطی، به امام □ نوشته بودند: **بأنا قد قدرنا أن يؤول هذا الأمر إليك فما تری؟** ما، امید داشتیم کار [سرانجام خلافت] به دست شما بیفتد. نظرتان چیست؟. امام □ با اطلاع یافتن از مضمون نامه، بی درنگ، نامه ها را بر زمین کوبید و فرمود: **«فضرب بالكتب الأرض ثم قال: أف، أف! ما أنا لهؤلاء بإمام! أما تعلمون أنه إنما يقتل السفیانی!»**<sup>۳</sup>

گفته اند، این روایت، دلالت بر مذمت «سدیر» دارد، زیرا امام □ فرمود: «من، پیشوای اینان نیستم.»

آقای خوبی می گوید: اولاً، این روایت، از نظر سند، ضعیف است، زیرا صباح بن سیّابه در سلسله سند آن قرار دارد.

ثانیاً، هیچ گونه دلالتی بر مذمت سدیر ندارد، زیرا این دو تن آرزو داشتند خلافت، به امام صادق □ پایان پذیرد، اما از واقعیت بی خبر بودند. امر خلافت به وجود کسی که سفیانی را به قتل می رساند (یعنی امام زمان □) منتهی خواهد شد و امام صادق □ با بیان خود، آنان را به واقعیت موضوع آگاه ساخت و مطلب را به آنان فهماند.<sup>۴</sup>

۳. سدیر می گوید: امام صادق □ به من فرمود: **«یا سدیر! ألزم بیتک و کن حلساً من**

۱. شیخ طوسی در «کتاب الغیبة» در مورد وی می گوید: «معلی از پیروان محکم و یا یکی از خدمتگزاران امام صادق □ بود و نزد امام، از جمله افراد پسندیده محسوب می شد و راه و روش و می گوید: «هیچ مشکلی در وثاقت اش نداریم.» رجوع شود به الغیبة، ص ۳۴۷ - مؤسسة المعارف الاسلامیة -؛ نتایج مقیاس الهدایة، ج ۷، ص ۳۴۵؛ معجم رجال الحدیث ۱۸: ۲۳۵.

۲. اصحاب ابومسلم مروزی بودند.

۳. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۷۴.

۴. کافی، ج ۸، ص ۳۳۱، ح ۵۰۹.

۵. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۳۶.

احلاسه و اسکن ما سکن الليل و النهار، فإذا بلغك أن السفیانی قد خرج فارحل إلینا و لو علی رجلک؛<sup>۱</sup> ای سدیر! در خانه خود بنشین و همانند زیراندازی از زیراندازهای خانهات باش و حرکتی انجام مده و چونان شب و روز آرام باش و هر گاه اطلاع یافتی سفیانی دست به جنبش زده، هر چند با پای پیاده، خود را به ما برسان.<sup>۲</sup>

البته گاهی، دستوراتی از سوی ائمه طاهرین □ به اشخاصی صادر می‌گشت که مناسب با ظرفیت همان شخص بود. از آن جمله، حدیث مذکور در مورد سدیر است که امام □، به وی دستور خانه‌نشینی و عدم دخالت در امور جاری را می‌دهد؛ ولی در مقابل، امام صادق □ به نوجوانی مانند هشام بن حکم دستور به بحث با مرد شامی می‌دهد و هشام را در بحث کردن، تحسین می‌کند.<sup>۳</sup>

ابو خالد کابلی می‌گوید، کنار قبر پیامبر اکرم □ رفتم و دیدم ابوجعفر، مؤمن الطاق، کنار قبر شریف نشسته و دکمه‌هایش را باز کرده و سینه سپر نموده، سرگرم بحث و گفت و گو با علما است، به گونه‌ای که یک جمله می‌گویند و هشام، چندین پاسخ می‌دهد. بحث آن‌ها بالا گرفته، از این رو سر به گوش او نهادم و گفتم: مگر آقا نگفت بحث مکن؟ گفت: آقا به تو فرمان داد که به من ابلاغ کنی؟ عرض کردم: خیر؛ به خود من این دستور را داد. هشام پاسخ داد که: تو بحث نکن!

ابو خالد می‌گوید: نزد امام بازگشتم و مطلب را برای حضرت نقل کردم. امام خندید و فرمود: او، با تو تفاوت دارد؛ یعنی او نوعی مسئولیت دارد و تو به گونه‌ی دیگر دارای مسئولیت هستی. (کاری از او برمی‌آید که از تو بر نمی‌آید) آقای خوبی می‌گوید: از روایاتی که در مورد مدح و ستایش و نیز مذمت سدیر گفته شده، نمی‌توان بر خوبی و یا بدی سدیر، استدلال کرد.

با این همه، آقای خوبی دیدگاه خویش را چنین بیان می‌دارد:  
اولاً، سدیر بن حکیم، ثقه است، زیرا جعفر بن محمد بن قولویه و نیز علی بن

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.

۲. همان، ج ۸، ص ۳۸۳.

۳. کافی، ج ۴، ص ۳۸۳.

۴. در سفینه البحار، ج ۵، ص ۳۵۳ آمده است: إن صاحب الطاق یکلم الناس فیطیر و ینقض و أنت إن قصوک لن تطیر.



ابراهیم - در تفسیرش - به وثاقت وی شهادت داده‌اند.<sup>۱</sup>  
ثانیاً: این توثیق، هیچ گونه تعارضی با روایت علامه - از قول سید علی بن احمد عقیقی که گفته: سدیر بن صیرفی، مخلط است - ندارد و چون وثاقت عقیقی ثابت نشده و از سوی، خود تخلیط، یعنی نقل روایات معروف و روایات منکر، با وثاقت راوی منافاتی ندارد. وی در پایان می‌گوید: طریق شیخ صدوق به سدیر، صحیح است و مشکل سندی نیز ندارد.<sup>۲</sup>

#### محور سوم. شواهد و مؤیدات

با بررسی سند روایت مورد نظر، تقریباً، مشکل سندی حل شد و از سوی، با قطع نظر از سند آن، روایات زیادی از ائمه طاهرین □ وارد شده که مضمون آن‌ها با مضمون این روایت، مطابقت دارد. و متن روایت مذکور را تأیید و تقویت می‌کند. بخشی از این روایات، از شخص امام صادق، امام زین‌العابدین، امام باقر و امام رضا □ وارد شده است. که در این جا به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

#### شواهدی از روایات امام صادق □

##### نخستین روایت

«عن أبي بصير، قال: سمعتُ أبا عبد الله □ يقول: إنَّ سُنَّ الأنبياء □ بما وَقَعَ بهم من الغيبات حادثة في القائم من أهل البيت حذو النعل بالنعل، والقُدَّة بالقُدَّة. قال أبو بصير: فقلتُ: يا بن رسول الله! و من القائم منكم أهل البيت؟ فقال: يا أبا بصير! هو الخامس من ولد إني موسى ذلك ابنُ سيِّدة الإمام، يغيبُ غيبة يرتابُ فيها المُبطلون، ثُمَّ يُظهِرُهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ، فيفتَحُ اللهُ عَلَي يَدِهِ مشارق الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا...<sup>۳</sup>؛ أبو بصير می‌گوید: از امام صادق □ شنیدم که فرمود: «همه شیوه‌های پیامبران الهی با غیبت‌هایی که بر آنان واقع شده است، بی‌کم و کاست درباره قائم ما اهل بیت نیز پدیدار خواهد گشت». وی می‌گوید: عرض کردم: ای فرزند

۱. خلاصه الاقوال، ص ۱۶۵، باب ۱۰، شماره ۴۷۹. البته آقای خویی نسبت به رجال کامل الزیارات در اواخر عمرشان از مبنای خود برگشته است.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۷.

۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴۵، ب ۳۳، ح ۳۱؛ الايقاظ من الهجعة، ص ۳۲۶، ب ۱۰، ح ۳۹؛ مجار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶، ب ۶، ح ۱۴.

رسول خدا! قائم خاندان شما کیست؟ امام □ فرمود: «ای ابو بصیر! قائم، پنجمین فرزند از فرزندان پسر موسی است. وی فرزند سرور کنیزان است، او چنان غیبتی خواهد داشت که باطل‌گرایان در آن به شک و تردید خواهند افتاد. آن گاه خدای عزوجل او را ظاهر می‌سازد و خدای متعال به دست با کفایت او شرق و غرب گیتی را خواهد گشود.»

#### روایت دوم

«... عن زید الشَّحَام، عن أبي عبد الله □، قال: إِنَّ صَالِحاً □ غَابَ عَنْ قَوْمِهِ زَمَاناً، وَ كَانَ يَوْمَ غَابَ عَنْهُمْ كَهَلَا... فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى قَوْمِهِ لَمْ يَعْرفُوهُ بِصُورَتِهِ... وَإِنَّمَا مَثَلُ الْقَائِمِ مِثْلُ صَالِحٍ؛ زِيدُ شَحَّامٍ از امام صادق □ نقل می‌کند که فرمود: «[حضرت] صالح، زمانی از میان قوم خود غایب گشت، مردی کامل بود... و هنگامی که به نزد قوم خود بازگشت، وی را به چهره نشناختند... و در حقیقت مثال [حضرت] قائم □ مثال [حضرت] صالح است.»

#### روایت سوم

«عن عبد الله بن سنان، عن أبي عبد الله □ قال: سمعته يقول: في القائم سنة من موسى بن عمران □ «فقلت: و ما سنته من موسى بن عمران؟. قال: خفاء مولده و غيبته عن قومه. فقلت: و كم غاب موسى عن أهله و قومه؟ فقال: ثمانين سنة؛ عبد الله بن سنان، از امام صادق □ روایت می‌کند که فرمود: قائم، شیوه‌ای را از موسی بن عمران دارا است. عرض کردم: شیوه او از موسی بن عمران چیست؟ فرمود: «پنهانی ولادت و غایب گشتن از قوم خود». عرض کردم: موسی چند سال از قوم و خاندان خود غایب بود؟ فرمود: «بیست و هشت سال.»

#### روایت چهارم

«عن أبي بصير، قال: قال ابو عبد الله □: إن في صاحب هذا الأمر سنناً من سنن الأنبياء □: سنة من موسى بن عمران، و سنة من عيسى، و سنة من يوسف، و سنة من محمد □. فأما سنته من موسى بن عمران فخائف يترقب، و أما سنته من عيسى فيقال فيه ما قيل في عيسى، و أما سنته من يوسف

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۳۶؛ البرهان، ج ۲، ص ۲۴؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ قصص الانبياء، ص ۹۸؛ بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۳۸۶.  
 ۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵۰؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۵۹ و ۴۷۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۶؛ نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۲۵.

فالسَّتر، يجعلُ اللهُ بيتهُ و بين الخلقِ حجاباً، يَرَوْنَهُ و لا يعرفونه، و أما سُنَّتُهُ مِن مُحَمَّدٍ فيَهْتَدِي بِهَدَاهُ و يَسِيرُ بِسِيرَتِهِ؛ ابو بصير از امام صادق □ نقل می کند که فرمود: «درباره صاحب الامر، شیوه‌هایی از شیوه‌های پیامبران جاری است، شیوه‌ای از موسی بن عمران و روشی از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و روشی از محمد □. شیوه او از موسی بن عمران، بیم و وحشت و انتظار است و شیوه او از عیسی، همان مواردی است که مردم درباره عیسی گفتند. اما شیوه او از یوسف، پنهان بودن است. خداوند، میان او و آفریدگانش حجابی قرار می دهد، [حضرت مهدی] را می بینند؛ ولی نمی شناسند. و شیوه او از محمد □ آن است که مردم را به هدایت خدا رهنمون می کند و براساس سیره و روش او حرکت می کند».

#### شواهدی از روایاتِ امام زین العابدین □

۱. «عن سعید بن جبیر، قال: سَمِعْتُ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ □ يَقُولُ: فِي الْقَائِمِ مَنَا سُنُّهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ: سُنَّةُ مَنْ أَبِينَا آدَمَ □ و سُنَّةُ مَنْ نُوحَ و سُنَّةُ مَنْ إِبْرَاهِيمَ، و سُنَّةُ مَنْ مُوسَى و سُنَّةُ مَنْ عِيسَى، و سُنَّةُ مَنْ أَيُّوبَ و سُنَّةُ مَنْ مُحَمَّدٍ. فَأَمَّا مِنْ آدَمَ و نُوحَ فَطُولُ الْعُمُرِ، وَأَمَّا مِنْ إِبْرَاهِيمَ فَخَفَاءُ الْوِلَادَةِ وِإِعْتِزَالُ النَّاسِ، وَأَمَّا مِنْ مُوسَى، فَالْخَوْفُ وِالْغَيْبَةُ، وَأَمَّا مِنْ عِيسَى فَاخْتِلَافُ النَّاسِ فِيهِ، وَأَمَّا مِنْ أَيُّوبَ فَالْفَرَجُ بَعْدَ الْبَلْوَى، وَأَمَّا مِنْ مُحَمَّدٍ فَالْخُرُوجُ بِالسَّيْفِ؛ سعید بن جبیر می گوید: از سید العابدین علی بن الحسین □ شنیدم که می فرمود: «در قائم ما، شیوه‌هایی از پیامبران □ جاری است: شیوه‌ای از پدرمان آدم □ و شیوه‌ای از نوح و شیوه‌ای از ابراهیم و شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از ایوب و شیوه‌ای از محمد □. از آدم و نوح، طول عمر؛ از ابراهیم، پنهانی ولادت و کناره‌گیری از مردم؛ از موسی، ترس و غایب گشتن؛ از عیسی، اختلاف مردم درباره او؛ از ایوب، گشایش بعد از گرفتاری و از محمد، قیام با شمشیر.»

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۵۰ و ص ۲۸؛ دلایل الامامة، ص ۲۵۱؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۹۳۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۷۴ و ص ۲۵۸؛ مجارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۲۳.  
 ۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۲۱، ب ۳۱، ج ۳ و ۴ و ۵؛ اعلام الوری، ص ۴۰۲؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۲؛ الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۳۸؛ مجارالانوار، ج ۵۱، ص ۲۱۷.

## شواهدی از روایاتِ امام باقر □

۱. «... عن أبي بصير قال: سمعتُ أبا جعفر الباقر □ يقول: في صاحب هذا الأمرِ سُنَنٌ مِنْ أَرْبَعَةِ أَنْبِيَاءَ: سُنَّةٌ مِنْ مُوسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ عِيسَى، وَ سُنَّةٌ مِنْ يُوسُفَ، وَ سُنَّةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ □. فَقُلْتُ: مَا سُنَّةُ مُوسَى؟ قَالَ: خَائِفٌ يَتَرَقَّبُ. قُلْتُ: وَ مَا سُنَّةُ عِيسَى؟ فَقَالَ: يُقَالُ فِيهِ مَا قِيلَ فِي عِيسَى. قُلْتُ: فَمَا سُنَّةُ يُوسُفَ؟ قَالَ: السَّجْنُ وَ الْغَيْبَةُ. قُلْتُ: وَ مَا سُنَّةُ مُحَمَّدٍ □؟ قَالَ: إِذَا قَامَ سَارَ بِسِيرَةِ رَسُولِ اللَّهِ □...؛ ابو بصير می گوید: از ابوجعفر، امام باقر □ شنیدم که می فرمود: در صاحب الامر، شیوه‌های چهار پیامبر جاری است: شیوه‌ای از موسی و شیوه‌ای از عیسی و شیوه‌ای از یوسف و شیوه‌ای از محمد □. عرض کردم: شیوه موسی چیست؟ فرمود: ترسان و نگران و در انتظار. گفتیم: شیوه عیسی چیست؟ فرمود: آن چه در مورد عیسی گفته شده، درباره او نیز گفته خواهد شد. پرسیدم: شیوه یوسف کدام است؟ فرمود: زندانی شدن و پنهان گشتن از دیدگان... گفتیم: شیوه محمد □ چه چیز است؟ فرمود: آن گاه که دست به قیام زند، به سیره و روش پیامبر □ رفتار خواهد کرد...»

## شاهدی از روایاتِ امام رضا □

راوی می گوید از امام رضا □ پرسیدم: با حدیثی که زُرعة بن محمد حضرمی از سما عة بن مهران نقل کرده که امام صادق □ می گوید: «إِنَّ ابْنِي هَذَا فِيهِ شَبَهُ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ: يُحْسَدُ كَمَا حُسِدَ يُوسُفُ □، وَ يَغِيبُ كَمَا غَابَ يُونُسُ وَ ذَكَرَ ثَلَاثَةَ أُخْرٍ» چه کنم؟  
قال □: «كَذِبَ زُرْعَةُ! لَيْسَ هَكَذَا حَدِيثُ سَمَاعَةَ! إِنَّمَا قَالَ: صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ - يَعْنِي الْقَائِمَ - فِيهِ شَبَهُ مِنْ خَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ، وَ لَمْ يَقُلْ ابْنِي...؟» از سما عة بن مهران نقل شده که امام صادق □ فرمود: «در این فرزندم، شباهت پنج پیامبر وجود دارد: مورد حسد قرار می گیرد همچنان که به یوسف □ حسد ورزیده شد و غائب می گردد، همچنان که حضرت یونس □ غائب شد و سه شباهت دیگر را ذکر می کند.» امام رضا □ در پاسخ پرسش

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۶۴؛ الإمامة و التبصرة، ص ۹۳؛ إثبات الوصية، ص ۲۲۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹؛ دلائل الإمامة، ص ۲۹۱؛ تقریب المعارف، ص ۱۹۰؛ کنز الفوائد، ص ۱۷۵؛ غیبت طوسی، ص ۱۴۰ و ۲۶۱؛ إعلام الوری، ص ۴۰۳؛ إثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۶۰، ۴۶۸، ۴۶۹ و ۵۱۳؛ مجار الانوار، ج ۱۴، ص ۳۳۹؛ و ج ۵۱، ص ۲۱۶.  
۲. اختیار معرفة الرجال: الکتبی، ص ۴۷۶، شماره ۹۰۴، ابو عمرو قال: سمعت حمدویه، قال: زرعة بن محمد الحضرمي واقفي؛ معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۶۵.

من فرمود: «زُرعه، دروغ گفته و سخن را برگردانیده است و حدیث سماعه، این گونه نیست. سماعه چنین نقل کرده است که امام صادق □ فرمود: در صاحب الأمر - یعنی قائم - شباهت پنج پیامبر وجود دارد.»  
شاید، زُرعه، خواسته روایت امام صادق □ را بر اسماعیل، فرزند امام صادق □ تطبیق نموده و آن را شاهی بر مذهب اسماعیلیه قرار دهد، از این رو، امام رضا □ در یک موضع گیری سریع و به جا فرمودند: «زُرعه، دروغ می گوید» و آن گاه اصل حدیث را نقل فرمود.

#### محور چهارم. بررسی دلالتی روایت

سنت، در قرآن کریم، با الفاظ و صیغه های مختلفی وارد شده که عبارت است از: «سُنن»، «سُنَّة»، «سُنَّتِنَا»، «سُنَّةُ الْاَوَّلِینَ»، «سُنَّةُ اللّٰهِ». سنت، یعنی طریق و روشی که غالباً و یا دائماً جریان دارد. این طریق معمول و مسلوک، گاهی طریق و روش گذشتگان و گاهی طریق و سنت الهی است. طریق گذشتگان، مانند آیه شریفه: «لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِینَ»؛ کافران، به (قرآن) ایمان نمی آورند و سنت و طریق گذشتگان نیز چنین بوده است.<sup>۲</sup>

#### روش و طریق الهی

گاهی درباره مخالفان و مشرکان و گاهی درباره پیامبران، صالحان و مؤمنان است. سنت الهی درباره مشرکان، به معنای نابودی و هلاکت آنان است. خداوند، می فرماید: (سُنَّةٌ مِّنْ قَدْ اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُّسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا)<sup>۳</sup>

مقصود از این آیه شریفه، نابودی و به هلاکت رساندن مشرکان است که پیامبرشان □ را از شهر و دیارش بیرون راندند، بنابراین، در این جا، «هلاکت»، همان سنت الهی است. اگر سنت را به پیامبران نسبت داده، به این جهت است که این سنت و طریق را خداوند به خاطر پیامبران اتخاذ کرده است. بدین ترتیب، معنای آیه

---

۱. سوره حجر، آیه ۱۳.  
۲. المیزان، ج ۱۲، ص ۱۴۱.  
۳. سوره اسراء، آیه ۷۷.

شریفه چنین می‌شود: «مشرکان را هلاک خواهیم کرد به خاطر سنتی که ما برای پیامبران پیش از تو اجرا کردیم و تو، هیچ تغییر و تبدیلی در سنت ما نخواهی یافت.»<sup>۱</sup> والله العالم

۲. (إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْأَوَّلِينَ)<sup>۲</sup> منظور، عذاب و ریشه‌کن شدن مشرکان است.<sup>۳</sup>

۳. (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ)<sup>۴</sup>؛ یعنی، عقوبت و نکاتی مانند تبعید و هدر بودن خون آن‌ها ... که منافقان و نظایرشان را به دلیل پافشاری آن‌ها، بدان وعده دادیم.

۴. (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ)<sup>۵</sup> آیا آنان، به جز سنت پیشینیان (عذاب‌های

دردناک آنان) چیزی را انتظار دارند؟ مقصود از این سنت، همان روش و طریقه الهی است که در اثر مکر و تکذیب آیات خداوند، بر آنان نازل می‌شود. منظور از تبدیل سنت، جایگزینی عافیت و نعمت، به جای عذاب است و مقصود از تغییر سنت، منتقل کردن عذاب، از گروهی است که سزاوار آنند به کسانی که استحقاق آن را ندارند.<sup>۶</sup>

۵. (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ)<sup>۷</sup> این همان سنت و روش الهی در بندگان است

که مسلم و مؤکد گردیده و به هیچ وجه قابل برگشت نیست؛ یعنی پس از دیدن بأس و انتقام خداوند، توبه، قابل قبول نیست.<sup>۸</sup>

تا این جا، به مواردی از اجرای سنت‌های الهی در حق مشرکان و مخالفان لجوج، اشاره گردید؛ اما اجرای سنت‌های الهی در پیامبران و صالحان:

اجرای سنت‌های الهی در پیامبران و صالحان نیز به گونه‌های مختلف برقرار بوده

است که نمونه‌هایی از آن‌ها، به قرار ذیل است:

۱. (سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ)<sup>۹</sup>

در این آیه، مقصود، پیامبران و رسولان گذشته‌اند.<sup>۱۰</sup>

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۷۵.

۲. سوره کهف، آیه ۵۵.

۳. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۳۱.

۴. سوره احزاب، آیه ۶۲.

۵. سوره فاطر، آیه ۴۳.

۶. المیزان، ج ۷، ص ۵۸.

۷. سوره غافر، آیه ۸۵.

۸. المیزان، ج ۱۷، ص ۳۵۷.

۹. سوره احزاب، آیه ۱۷.

۱۰. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۳۲.

## ۲. (سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا)<sup>۱</sup>

یعنی، این سنت و طریقه دیرینه الهی است که پیامبران و مؤمنان را اگر در ایمان خود راستین و در نیات خود مخلص باشند، بر دشمنانشان پیروز می‌گردانیم. براساس این آیه، هیچ‌گونه شکستی نصیب مسلمانان نخواهد شد مگر این که در اثر مخالفت با خدا و رسول او، به چنین وضعی گرفتار آیند.<sup>۲</sup>

گاهی سنن، به معنای راه و روش گذشتگان، از پیامبران و امت‌های صالحی است که در دنیا، رضایت خدا را در نظر داشته و به سعادت دنیا و آخرت دست یازیده‌اند. ناگفته نماند که مقصود از راه و روش آنان، طریقه آن‌ها به نحو اجمال است نه تمامی برنامه‌های آنان به گونه‌ای مشروح و تفصیلی.

البته تفسیر دیگری نیز شده که «طریقه» را اعم از راه و روش پیامبران و صالحان و غیر آنان تفسیر کرده‌اند. و گفته‌اند: مقصود از سنت‌های تمامی گذشتگان، اعم از حق و باطل است. این معنا، شامل صورت نخست که در آغاز بحث آوردیم نیز، می‌شود.<sup>۳</sup>

### نتیجه

شاید منظور از «سُنن الأنبياء» در این روایت و روایات دیگر، همین معنا باشد، یعنی، شیوه‌ها و راه و روش‌های زندگی پیامبران سابق که یکی از آن‌ها همان غیبت‌ها و پنهان شدن از دیدگان مردم بوده است. این غیبت‌ها، یا به دستور خدای عزوجل بوده و یا به جهت ترس از دشمنان خدا انجام پذیرفته است و این‌گونه غیبت‌ها، برای بسیاری از پیامبران به وقوع پیوسته است.

### غیبت‌ها و پنهان شدن پیامبران

#### ۱. حضرت ادریس □

او، پس از جریانی که میان وی و ستمگران زمانش به وقوع پیوست، مدت بیست

---

۱. سوره فتح، آیه ۲۳.  
۲. المیزان، ج ۱۸، ص ۳۱۲.  
۳. المیزان، ج ۴، ص ۲۹۹.

سال، غایب گشت<sup>۱</sup> و پس از آن، ظاهر شد و به پیروان خود نوید گشایش و قیام قائم از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را داد و سپس از نظرها غایب شد. خداوند، او را به آسمان برد و پیروان او، قرن‌ها و نسل‌ها، پیوسته، منتظر قیام نوح بودند، تا این که حضرت نوح ظاهر گشت.<sup>۲</sup>

## ۲. حضرت نوح □:

وی نیز تا سن چهارصد و شصت سالگی، یعنی پیش از بعثت، غیبت در او محقق بود.<sup>۳</sup>

## ۳. حضرت صالح □:

وی نیز برهه‌ای از زمان، از قوم خود غایب گردید و هنگامی که بازگشت، او را نشناختند و مردم، به سه گروه منکر و اهل تردید و اهل یقین، تقسیم شدند.<sup>۴</sup>

## ۴. حضرت ابراهیم □:

شیخ صدوق می‌گوید: غیبت حضرت ابراهیم، شبیه غیبت حضرت مهدی □ است؛ بلکه از آن نیز شگفت‌انگیزتر است. وی از هنگام انعقاد نطفه تا زمانی که مأمور به تبلیغ شد، در مخفی‌گاه بسر می‌برد. و پس از آن، دو غیبت دیگر نیز داشت. بار سوم، او به تنهایی، در شهرها سیر و سیاحت می‌کرد.<sup>۵</sup>

## ۵. حضرت یوسف □:

مدّت غیبت وی، بیست سال بود. سه روز در چاه و چند سال در زندان و باقی آن را در پادشاهی گذراند.<sup>۶</sup>

۱. *کمال‌الدین*، از ص ۱۲۷ به بعد؛ *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، ص ۲۸۰.  
 ۲. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۲۷.  
 ۳. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۳۵؛ *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، ص ۲۸۵.  
 ۴. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۳۶؛ *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، ص ۲۸۵.  
 ۵. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۳۹؛ *الشیعة و الرجعة*، ص ۲۸.  
 ۶. *الکامل فی التاریخ*، ج ۱، ص ۵۴؛ *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، ص ۲۸۸.



۶. حضرت موسی □؛

مدّت بیست و هشت سال از قوم خود ناپدید شد و پس از آن که او را شناختند، بار دیگر مدتی فراتر از پنجاه سال، غایب گردید.<sup>۱</sup>

۷. حضرت شعیب □؛

مدّتی طولانی از قوم خود غایب شد و سپس بازگشت.<sup>۲</sup>

۸. حضرت اسماعیل صادق الوعد □؛

او نیز مدت یک سال از قوم خود غایب شد.<sup>۳</sup>

۹. حضرت الیاس □؛

وی مدّت هفت و یا ده سال، از قوم خود غایب و در بیابان‌ها متواری بود.<sup>۴</sup>

۱۰. حضرت سلیمان □؛

او نیز مدتی طولانی از قوم خود غایب بود.<sup>۵</sup>

۱۱. حضرت دانیال □؛

وی، مدّت نود سال، از قوم خود ناپدید و در دست بخت‌النصر، اسیر بود.<sup>۶</sup>

۱۲ - ۱۳. حضرت لوط و عَزیر □؛<sup>۷</sup>

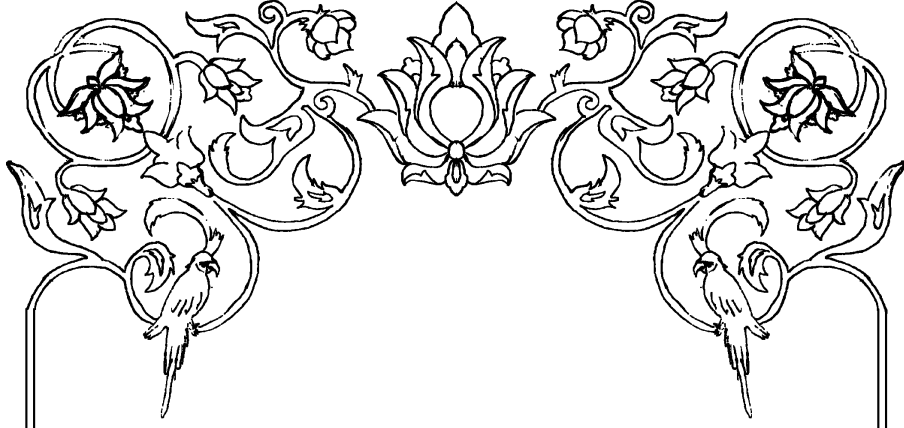
۱۴. حضرت عیسی □؛

او، غیبت‌های متعددی داشت که در شهرها به سیاحت می‌پرداخت. و قوم او، از

---

۱. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۴۴؛ *الشیعة و الرجعة*، ج ۱، ص ۲۸۸.  
۲. همان، ج ۱، ص ۳۹۰.  
۳. همان، ج ۱، ص ۲۹۰.  
۴. همان، ج ۱، ص ۲۹۲؛ تاریخ دمشق ۹: ۱۵۴، دار احیاء التراث العربی.  
۵. همان، ج ۱، ص ۲۹۳.  
۶. همان، ج ۱، ص ۲۹۶.  
۷. همان، ج ۱، ص ۲۹۶ - ۲۹۸؛ فیض در کتاب *وائی*، ج ۲، ص ۴۱۸ روایتی مفصل و مناسب مقام نقل کرده و شیخ طوسی نیز بحث مشروحی را در این زمینه مطرح نموده است. *الغیبة*، ص ۹۷.

وی بی‌خبر بودند. یک بار، غیبت او، در مصر و شام، دوازده سال به طول انجامید. مجموع غیبات آن حضرت را تا دویست و پنجاه سال نیز گفته‌اند.<sup>۱</sup> بدین ترتیب، مقصود از سُنن پیامبران که در حقّ حضرت مهدی □ جاری می‌شود، همین غیبت‌های طولانی و دوری از دیدگان مؤمنان؛ بلکه همگان است. تا این جا بحث ما پیرامون روایت غیبت از سلسله روایاتی که در آن، علل غیبت حضرت مهدی □ بیان شده، به پایان رسید، در مباحث بعدی، روایت دوم را که در آن، علّت دیگری نقل شده، مطرح خواهیم کرد. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**



## فصل دوم:

حکم تسمیه و ذکر نام شریف

حضرت ولی عصر □



موضوع «تسمیه»، در بعضی از ابواب کتاب‌های حدیثی و قواعد فقهی مطرح شده است. در این نوشتار، نخست این موضوع را از دیدگاه «حدیث‌شناسی» مورد بررسی قرار داده، سپس به استخراج و استنباط حکم آن خواهیم پرداخت.

در مورد «حکم تسمیه» و نام بردن حضرت بقیة الله با نام مخصوص آن بزرگوار (م. ح. م. د) - نه نام‌ها و القاب دیگر وی - بیش از صد روایت وارد شده که می‌توان آن‌ها را به چهار دسته تقسیم کرد.

نخست. روایاتی که به گونه‌ای مطلق و بی‌هیچ قید و شرطی از خوف و تقیه، از نام بردن حضرت، نهی می‌کنند.

امام هادی ع می‌فرماید: «لا یحلّ لکم ذکره باسمه<sup>۱</sup>؛ برای شما روا نیست او [حضرت مهدی ع] را به نام یاد کنید.» در این حدیث هیچ گونه قیدی وجود ندارد و به گونه‌ای مطلق نهی شده است.

امام صادق ع نیز فرموده: «لا یسمّیه باسمه إلا کافر<sup>۲</sup>؛ به جز کافر، هیچ کس نام آن حضرت را نمی‌برد.» در این حدیث نیز هیچ گونه قیدی ذکر نشده است.<sup>۳</sup>

دوم. روایاتی که از ذکر نام شریف آن حضرت، تا زمان ظهور، نهی کرده است. حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی ع نقل می‌کند: «... لا یحلّ ذکره باسمه حتی ینخرج فیما للأرض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً...<sup>۴</sup>؛ روا نیست آن حضرت، به نام یاد

---

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲؛ مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۶، ج ۱.  
 ۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۳، ج ۴.  
 ۳. علامه مجلسی در توضیح این روایت بیانی دارد که خواهد آمد.  
 ۴. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ج ۹، روایت ۲۱۴۶۰؛ چاپ بیروت ۲۰ جلدی و ر.ک: کمال‌الدین، ص ۲۱۴، و توحید، صدوق، ص ۶۲.

شود تا زمانی که ظهور کند و زمین را از عدل و داد آکنده سازد؛ همان گونه که از ستم و بی‌داد پر شده باشد.»

سوم. روایاتی که علت را بیان کرده و علت نهی از ذکر نام شریف آن حضرت را تقیه، خوف و علل دیگر دانسته است. در روایت ابوخالد کابلی<sup>۱</sup> آمده که گفته است: «لما مضى علي بن الحسين، دخلتُ علي الباقر فقلت: جعلت فداك، قد عرفت إنقطاعي إلي إبيك و أنسي به و وحشتي من الناس. قال: صدقت يا اباخالد! فتريد ماذا؟ قلت: جعلت فداك، لقد وصف لي ابوك، صاحب هذا الأمر بصفة لو رأيته في بعض الطرق، لأخذت بيده، قال: فتريد ماذا يا اباخالد؟ قلت: أريد أن تسميه حتى أعرفه باسمه. فقال: سألتني والله يا اباخالد عن سؤال مجهد، و لقد سألتني بأمر [ما كنت مُحَدَّثًا به أحداً، لحدِّثك<sup>۲</sup>]، و لقد سألتني عن أمر، لو أن بني فاطمة عرفوه، حرصوا علي أن يقطعوه بضعةً، بضعةً؛ هنگامی که علی بن الحسین ع وفات کرد، خدمت امام باقر ع شرفیاب شدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم! شما می‌دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و از مراتب انس من با او و وحشتم از مردم به خوبی آگاهی. فرمود: اباخالد! راست می‌گویی؛ ولی مقصودت چیست؟ عرض کردم: فدایت شوم! پدرت، صاحب‌الامر را به گونه‌ای برایم توصیف نموده بود اگر در راهی او را می‌دیدم، به یقین دستش را می‌گرفتم.؟ فرمود: اباخالد! دیگر چه هدفی داری؟ عرض کردم: می‌خواهم نام او را برایم بازگویی تا او را به نامش بشناسم. فرمود: اباخالد! به خدا سوگند! سؤال دشواری از من پرسیدی که مرا به زحمت می‌اندازد. از موضوعی پرسیدی که [هرگز آن را به کسی نگفتم] و اگر آن را به کسی گفته بودم (یعنی اگر گفتنی بود)، به یقین آن را به تو می‌گفتم، از من پرسشی نمودی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، سخت دست به تلاش خواهند زد تا او را قطعه قطعه کنند.»

۱. کَشِّي مي گوید: اسم ابوخالد کابلي «وردان» و کنیه اش «کنکر» بوده که از حواریون و یاران خالص امام زین العابدین می باشد و نیز فضل بن شاذان گفته: امام علي بن حسين پنج نفر یار صدیق داشته که یکی از آن ها وردان ابوخالد کابلي بوده است. خاتمه، *وسائل الشیعه*، ج ۳۰، ص ۲۳۶ و ۵۰۲.

۲. در نسخه ای دیگر [لو كنت مُحَدَّثًا به أحداً، لحدِّثك] دارد.

۳. ر.ک: *مجار الانوار*، ج ۵۱، ص ۳۱. ر.ک: *غیبت نعمانی*، باب ۱۶، ح ۲؛ ر.ک: در غیب شیخ طوسی، ص ۳۳۲، ح ۲۷۸ خلاصه روایت ذکر شده است.

در این حدیث، علّت نهی از نام بردن حضرت خوف و تقیّه دانسته شده است. از سویی هر جا علّت بیان شود، حکم را نیز تعمیم خواهد داد و آن را تخصیص می‌دهد. از این رو، هر کجا «تقیّه» در کار باشد، نه تنها نام حضرت؛ بلکه دیگران را نیز نمی‌توان نام برد. امام صادق □ فرموده است: «نام علی و فاطمه □ را بر زبان جاری نسازید و آنان را نام نبرید؛ زیرا عده‌ای از بردن این نام‌ها، خرسند نیستند و به شما آزار خواهند رساند.»<sup>۱</sup>

چهارم. روایاتی که در آنها به نام شریف آن حضرت - چه از سوی امام معصوم و چه از راوی - تصریح شده است.

شیخ صدوق. از محمد بن ابراهیم کوفی روایت می‌کند که: «إِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ بَعَثَ إِلَيَّ بَعْضَ مَنْ سَمَّاهُ لِي، شَاءَ مَذْبُوحَةً وَقَالَ: هَذِهِ مِنْ عَقِيْقَةِ ابْنِي مُحَمَّدٍ<sup>۲</sup>؛ امام حسن عسکری □ برای یکی از کسانی که وی را برایم نام برد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این عقیقه پسر «محمد» است.»

علامه مجلسی قائل به حرمت «تسمیه» به نام حضرت بوده و راجع به این گونه روایات توجیهاتی نیز دارد. از این چهار دسته روایت، دسته اول و دوم به یکدیگر نزدیک و بیانگر یک معنا و دارای یک نتیجه‌اند. بر این اساس، در این موضوع، سه دیدگاه وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور؛ مانند: علامه مجلسی، شیخ صدوق، شیخ مفید، طبرسی، میرداماد، محدث جزائری، محدث نوری، میرزای شیرازی، میرزا محمدتقی اصفهانی و ... گفتنی است که میرداماد و میرزای شیرازی و نوری، بر این موضوع ادعای اجماع و جزائری ادعای اکثر نموده است.

۲. حرمت نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف؛ مانند: اربلی، حرّ عاملی، خواجه نصیرالدین طوسی، فیض کاشانی، مکارم شیرازی و ...

۳. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت در دوران غیبت صغری؛ یعنی این حرمت، اختصاص به دوران «غیبت صغری» داشته و علامه مجلسی در *مجار الانوار* این

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۱۶، ص ۲۳۸، ب ۳۳، ج ۲.  
۲. *مجار الانوار*، ج ۵۱، ص ۵۰۰؛ *کمال الدین*، ص ۲۴۱.

گفته را به بعضی از بزرگان، نسبت داده است.<sup>۱</sup>

### بررسی گفته دانشمندان و فقیهان

در این بخش، آرا و دیدگاه‌های چند تن از دانشمندان و فقیهان بزرگ شیعه، نقل و مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

#### قائلین به حرمت

##### ۱. علامه مجلسی

وی در *مرآة العقول*، ضمن بررسی سند روایات، به نقل روایات دیگری می‌پردازد و سپس وارد اصل بحث شده و استدلال می‌نماید.

حدیث ۱. «علي بن محمد، عمّن ذكره، عن محمد بن احمد العلوي، عن داود بن القاسم الجعفري، قال: سمعت أبا الحسن العسكري  $\square$  يقول: الخلف من بعدي الحسن، فكيف لكم بالخلف من بعد الخلف؟ فقلت: و لِم جعلني الله فداك؟ قال: إنكم لاترون شخصه و لا يحلّ لكم ذكره باسمه، فقلت: فكيف نذكره؟ فقال: قولوا: الحجّة من آل محمد صلوات الله عليه و سلامه؟» «داود بن قاسم جعفری می‌گوید: از امام هادی  $\square$  شنیدم می‌فرمود: جانشین پس از من حسن است؛ وضعیّت شما در مورد جانشین پس از او، چگونه خواهد بود؟ عرض کردم: چرا؟ خدا مرا فدایت کند؟ فرمود: زیرا شخص او را نمی‌بینید و حق ندارید او را به نام یاد کنید. عرض کردم: چگونه از او یاد نماییم؟ فرمود: بگویید: حجّت آل محمد صلوات الله و سلامه عليه.»

علامه مجلسی در بررسی سند این حدیث، آن را: حدیثی مجهول و ضعیف می‌داند.

حدیث ۲. «علي بن محمد، عن أبي عبدالله الصالحی، قال: سألتني أصحابنا بعد مضي أبي محمد  $\square$ ، أن أسأل عن الإسم و المكان، فخرج الجواب: إن دلتهم علي الإسم أذاعوه، و إن عرفوا المكان دلّوا عليه؟ ابو عبدالله صالحی می‌گوید: پس از رحلت امام حسن عسکری  $\square$  یکی

۱. *مجارالانوار*، ص ۳۲.

۲. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳۲.

۳. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳۲.

از شیعیان از من خواست که در مورد نام و مکان [امام دوازدهم] پرسش نمایم؛ از ناحیه مقدسه پاسخ آمد: اگر آنان [دشمنان] را به نام وی رهنمون کردی، آن را فاش می‌سازند. واگر به جا و مکان پی ببرند، دشمنان را به آن جا راهنمایی خواهند کرد.»  
 علامه مجلسی درباره این حدیث به بحث بیشتری می‌پردازد، زیرا از آن استفاده جواز می‌شود و برخلاف نظر او (حرمت تسمیه) است. البته بیان ایشان در حدیث دوم به ظاهر افتادگی دارد و از ناحیه مجلسی بررسی سندی نشده است. تنها در حاشیه آن نوشته است: «کذا»، یعنی ابتدا در مورد سند حدیث - ضعف و قوت سند - سکوت کرده و چیزی بیان نداشته است؛ ولی درباره «صالحی» می‌گوید: شخصیت وی نامشخص است؟ معلوم نیست آیا او همان ابوعبدالله بن صالح است یا شخصی دیگر؟ ظاهر روایت نشان می‌دهد که وی یکی از سفیران و نایبان و یا احتمالاً رابط بین شیعیان و سفیران حضرت بوده است؛ ولی چنین شخصی به عنوان یکی از نایبان، مطرح نیست. از سویی، این تعلیل - *إن دلتهم...* - در حدّ ایماء و اشاره به دوران غیبت صغری است؛ نه در حدّ دلالت. وانگهی، این ایماء و اشاره با اخبار و روایاتی که صراحت در تعمیم دارند - یعنی تعمیم نهی از تسمیه به گونه‌ای مطلق و تا زمان ظهور - تعارض ندارد.<sup>۱</sup>

آن گاه علامه مجلسی چند روایت را که در کتاب *کافی* وجود ندارد و افاده تعمیم می‌کند، یادآور می‌شود:

۱. «ما رواه الصدوق بإسناده عن عبدالعظیم الحسني (رضي الله عنه)، عن ابي الحسن الثالث. أنه قال: في القائم، لا يحل ذكره باسمه حتي يخرج فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً...»<sup>۲</sup> روایت صدوق [؟] به اسنادش از حضرت عبدالعظیم حسنی، وی نیز از امام هادی [؟] در مورد حضرت قائم [؟] نقل می‌کند که فرمود: بیان نام شریف آن حضرت تا زمانی که ظهور نماید و زمین را از عدل و داد آکنده سازد، روا نخواهد بود.»
۲. «وما رواه بسند حسن عن الكاظم، أنه قال عند ذكر القائم: لا تحل لكم تسميته حتي يظهره

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۳۳۲.  
 ۲. *کمال‌الدین*، ص ۲۱۶؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۸۰؛ *وسائل‌الشیعه*، ج ۱۶، ص ۲۴۱.



الله عزوجل: *فيملاً الأرض قسطاً و عدلاً*؛<sup>۱</sup> روایتی را با سند حسن از امام کاظم ع نقل کرده که آن حضرت به هنگام یاد کردن از [حضرت قائم ع] فرمود: حق ندارید او را به نام یاد کنید تا زمانی که خدای عزوجل او را ظاهر سازد و زمین را پر از عدل و داد گرداند.»

۳. «و باسناده عن جابر، عن أبي جعفر ع قال: فسأل عمر، امير المؤمنين ع عن المهدي ع؟ فقال: يابن ابي طالب، أخبرني عن المهدي ما اسمه؟ قال ع: أما اسمه فلا. أن حبيبي و خليلي، عهد إلي أن لا أحدث باسمه حتي يبعثه الله عزوجل...»<sup>۲</sup> [گواه بر تعمیم] روایت جابر جعفی از امام باقر ع است که فرمود: عمر بن خطاب از امیرمؤمنان ع در مورد حضرت مهدی ع پرسید و گفت: ای پسر ابوطالب! مرا از نام مهدی آگاه ساز؟ حضرت فرمود: مجاز به بردن نام وی نیستم، زیرا حبيب و دوستم - پیامبر اکرم ع - از من پیمان گرفته تا زمانی که خدای عزوجل او را برانگیزاند - تا زمان ظهور - نام او را بیان نکنم...»

#### توجهات علامه مجلسی

از دیدگاه علامه مجلسی، این روایات، بر عدم جواز دلالت دارد؛ اما سلسله اخبار و روایاتی از جمله ادعیه‌ای، به نام حضرت تصریح کرده است.

#### نخستین توجهیه:

در آن جا که نام ولی عصر ع یادآوری و بدان تصریح شده. یا از سوی راویان عنوان شده و یا فقهایی که دیدگاهشان جواز بوده صورت گرفته است و این نام را نقل کرده‌اند؛ مانند شیخ بهایی. وی قائل به جواز بوده و در کتاب *مفتاح الفلاح* به نام شریف حضرت تصریح کرده است. اما در دعاها و احادیث دیگر، یا آن حضرت را به لقب تعبیر کرده‌اند مثل: «المهدی» و یا به حروف مقطعه (م. ح. م. د) از وجود مقدس او یاد نموده‌اند.

بنابراین، در روایات و دعاهایی که نام وی ذکر شده، یا از سوی راویان و یا شخص دانشمندان بوده است. در مقابل، روایات و دعاهایی وجود دارد که نام حضرت در

۱. *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶.

۲. *غیبت شیخ طوسی*، ص ۴۷۰، ج ۴۸۷؛ *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۱۶.

آن‌ها بیان نشده است.

توجیه دوم:

بعضی از روایاتی که متضمن نام شریف امام زمان □ است، دلالت دارد که بیان نام آن حضرت. تنها برای امامان جایز است و فقط اختصاص به آنان دارد.

توجیه سوم:

در روایاتی که امام □ امر به «تسمیه» می‌کند - یعنی، نام ائمه برده شود<sup>۱</sup> - روایاتی وجود دارد که بیان نام ائمه اطهار □ را در قنوت نماز و یا بعد از نماز یادآور شده است. علامه مجلسی در پایان این بحث می‌نویسد: «وما ورد في الأخبار من الأمر بتسمية الأئمة، فيمكن أن يكون علي التغليب، أو التجوز بذكره بلقبه و سائر الأئمة بأسمائهم؛ یعنی، آن دسته از روایاتی که امر به بیان نام شریف حضرت می‌کنند، یا از باب تغليب است - به این معنا که از یازده امام، به نام یاد می‌شود؛ ولی امام دوازدهم را به کنیه و یا لقب یاد می‌کنند - و یا به نحو مجازگویی است.»

۴. «عده من اصحابنا، عن جعفر بن محمد، عن ابن فضال، عن الريان بن الصلت قال: سمعت اباالحسن الرضا □ يقول: و سئل عن القائم. فقال: «لا يُرى جسمه و لا يسمي اسمه؛ ريان بن صلت می‌گوید: از امام رضا □ که در مورد حضرت قائم □ مورد پرسش قرار گرفت، شنیدم فرمود: شخص او دیده نمی‌شود و نامش بیان نمی‌گردد.»

علامه مجلسی می‌نویسد: ظاهراً این حدیث موثق است، زیرا اظهر این است که راوی حدیث جعفر بن محمد بن عون اسدی باشد. که ظاهراً توثیق شده است. برخی گمان کرده‌اند وی جعفر بن محمد بن مالک است که از زمره افراد ضعیف، شمرده شده است؛ هر چند ضعف او مورد بحث است، خدشه ابن غضائری به جهت نقل عجائب و شگفتی‌ها و معجزات بوده و چنین نقل‌هایی سبب خدشه و ضعف راوی نمی‌تواند باشد.

۵. «محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن الحسن بن محبوب، عن ابن رثاب، عن ابي

۱. شاید نظرشان به مرحوم حرّ عاملي است.  
 ۲. اصول کافی، ج ۱، باب النهي عن الإسم، ص ۳۳۳، ح ۳.

عبدالله ع، قال: «صاحب هذا الأمر لا يسميه باسمه إلا كافر!» ابن رئاب از امام صادق ع نقل می‌کند که حضرت فرمود: جز فردی کافر کسی نام شریف صاحب‌الامر را بر زبان نمی‌آورد» یعنی هر کس او را به نام یاد کند، کافر است.

این روایت از جنبه محتوا و معنا، از لحن شدیدی برخوردار است؛ ولی علامه مجلسی آن را صحیح دانسته، می‌گوید: «فيه مبالغة عظيمة في ترك التسمية؛ یعنی در این حدیث، بسیار مبالغه شده که نباید از حضرت، نام برده شود.»

وی درباره این روایت، به بیان چند توجیه می‌پردازد:

اول. چنین شخصی را به این علت کافر می‌گویند که مخالفت ورزیده و حضرت را به نام یاد می‌کند، چنان که کافر با مخالفت، کار نهی شده را انجام می‌دهد. به همین دلیل شبیه به کافر است.

دوم. اطلاق لفظ کافر در روایات بر کسی که مرتکب گناهان بزرگ می‌شود، زیاد وجود دارد: «و قد ورد في بعض الأخبار أن ارتكاب المعاصي التي لا لذة فيها، تدعو النفس إليها، يتضمن الاستخفاف و هو يوجب الكفر، إذ بعد سماع النهي عن ذلك، ليس ارتكابه إلا لعدم الإعتناء بالشريعة و صاحبها و هو عين الكفر؛ در بعضی روایات وارد شده که ارتکاب معصیت‌هایی که از لذتی برخوردار نیستند تا نفس را به سوی آن بکشانند؛ متضمن سبک شمردن حکم خدا گشته و موجب کفر می‌شود. بنابراین، ارتکاب نام بردن - بعد از شنیدن نهی از آن - بی‌توجهی به شریعت و صاحب شریعت تلقی می‌شود و این بی‌اعتنائی، عین کفر است.»

سوم. وی در مورد توجیهی - که با لفظ «قیل» آورده - می‌گوید: در این جا مقصود یا خود امام زمان ع است؛ یعنی، هر کس نام مخصوص حضرت را بیان کند، کافر است و یا منظور همه ائمه طاهرين ع هستند و نباید هیچ یک از آنان را به نام یاد کنیم. مثلاً بگوییم: یا جعفر! یا موسی! ... که خود، نوعی تحقیر و بی‌احترامی بوده و موجب کفر می‌شود.

البته این گونه توجیه، خالی از تکلف نیست.<sup>۲</sup>

۱. اصول کافی، ج ۱، باب النهي عن الاسم، ص ۳۳۳، ح ۴.  
۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷.

حدیث دیگری در کمال‌الدین از حضرت مهدی □ آمده است که:

۶. «حدَّثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي - رضي الله عنه - قال: حدَّثني جعفر بن محمد بن مسعود و حيدر بن محمد بن السمرقندي، قالوا: حدَّثنا أبوالنضر محمد بن مسعود قال: حدَّثنا آدم بن محمد البلخي قال: حدَّثنا علي بن الحسن الدقاق و إبراهيم بن محمد قالوا: سمعنا علي بن عاصم الكوفي يقول: خرج في توقيعات صاحب الزمان: ملعونٌ، ملعونٌ، مَنْ سَمَّاني في محفل من الناس.»<sup>۱</sup>

علی بن عاصم کوفی می‌گوید از ناحیه مقدسه حضرت صاحب‌الزمان پیامی بدین مضمون رسید که: ملعون است ملعون است کسی که مرا در جمعی از مردم به نام یاد کند.»

به فرض اینکه سند این توقیع تا علی بن عاصم موثق باشد، اما خود این شخص مهمل است و در کتابهای رجالی نامی از او به میان نیامده، هر چند آقای نمازی ایشان را جزء افراد مورد ستایش قرار داده آنجا که می‌گوید: «لم يذكروه، هو من أصحاب أبي محمد العسكري، أراه البساط الذي كان عليه آثار الأنبياء ... وفيها دلالات علي مدحه و كماله.»<sup>۲</sup>

## ۲. محدث نوری

ایشان با ذکر هفده روایت در این باب، می‌نویسد: «بعضی از این روایات ظهور دارند و برخی نص‌اند. و با حمل ظاهر بر نص نتیجه می‌گیریم که این روایات بر عدم جواز نام بردن مولایمان حضرت مهدی □ - به نام مورد نظر - صراحت دارند و این عدم جواز، از خصائص آن حضرت است؛ مانند غیبت و طول عمر وی که از ویژگی‌های خاص ایشان می‌باشد. پایان این ممنوعیت، ظهور و ساطع شدن نور رخ

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۸۲ باب ۴۵، ج ۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۸۸، ب ۳۳، ج ۱۲ و بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۳، ب ۳، ج ۹ و ج ۵۳، ص ۱۸۴، ب ۳۱، ج ۱۳؛ هر سه به نقل کمال‌الدین از علی بن الحسن دقاق. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۳۱۸. در روایت عمری: قلت فالاسم، قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك، ولا أقول هذا من عندي فليس لي أن أحلل و لا أحرم و لكن عنه، کافی ۱: ۳۲۹. و روایت عمری: قلت فالاسم؟ قال: محرم علیکم أن تسألوا عن ذلك و لا أقول هذا من عندي فليس لي أن أحلل و لا أحرم و لكن عنه، کافی ۱: ۳۲۹. ۲. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۳۹۲.

دلربای ایشان و استیلا و سلطنت آن امام همام است.

به یقین می‌پرسید، راز این حرمت تسمیه چیست؟ پاسخ این است که راز حکمت آن را غیر از خدای متعال، کسی نمی‌داند و اگر برخی گفته‌اند، به جهت تقیه و خوف است، نمی‌تواند مطلب صحیحی باشد، زیرا اگر به جهت ترس و بیم و تقیه باشد، دیگر امامان را نیز جایز نیست نام ببریم. هم‌چنین در صورت ترس و بیم، نمی‌توانیم حتی شخصیت‌ها و خواص شیعه را نیز نام ببریم و این امر اختصاص به امام زمان  $\square$  ندارد. از سویی، اگر راز قضیه، تقیه باشد، نیز اختصاص به این نام ندارد و نام‌ها و القاب مشهور وی را نیز شامل می‌گردد.<sup>۱</sup>

محدث نوری، برای اخبار یاد شده، سه تأیید یادآور می‌شود:

۱. عدم بیان نام شریف آن حضرت در حدیث معراج؛

در روایات مستفیضی که درباره معراج داریم، ائمه اطهار و جانشینان پیامبر اکرم  $\square$  نام برده شده‌اند، اما از امام دوازدهم با «لقب» نام برده می‌شود.

#### خلاصه روایت

۱. جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند که: جَدَل، بر پیامبر اکرم  $\square$  وارد شد و از آن حضرت پرسش‌هایی نمود و بعد از آن اسلام آورد. رسول اکرم  $\square$  نام معصومین  $\square$  را برای وی بیان داشت و فرمود: «یا جندل! اوصیائی من بعدی بعدد نقباء بنی اسرائیل ... فاذا انقضت مدّة علی  $\square$  قام بعده الحسن  $\square$  ... ثم یغیب عن الناس امامهم؛ ای جندل! جانشینانم پس از من به تعداد نقیبان بنی اسرائیل اند ... با پایان پذیرفتن دوران علی  $\square$  فرزندش امام حسن  $\square$  جانشین وی می‌گردد و امامت را بر عهده می‌گیرد و ... سپس پیشوای مردم، از دیدگان‌شان غایب می‌شود.»

راوی می‌پرسد: ای رسول خدا! چه کسی غایب می‌گردد؟ آیا امام حسن غایب می‌گردد؟

فرمود: «و لكن ابنه الحجة یغیب عنهم غیبة طویلة؛ خیر؛ ولی فرزند حسن  $\square$  - حجة بن الحسن  $\square$  - مدتی طولانی غایب خواهد گشت.»

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

عرض کرد: ای رسول خدا! نام وی چیست؟  
حضرت فرمود: «لایسمی حتّی یظهره الله تعالی؛ تا زمانی که خدای متعال وی را ظاهر سازد، از او نام برده نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

۴. عدم بیان نام شریف آن حضرت در احادیث نبوی؛  
پیامبر اکرم □ امامان را به غیر از اسم حضرت مهدی □ نام می‌برد و از آن حضرت با لقب یاد می‌کند و یا می‌فرماید: «إسمه إسمی او سمّی؛ یعنی، نام وی نام من و یا همانام من است.»

امام باقر و امام جواد □ نیز در این خصوص سخنانی مشابه دارند.  
۳. کثرت القاب آن حضرت؛

امامان معصوم و دانشمندان، در مقام نام بردن از حضرت مهدی □ القاب آن حضرت را ذکر کرده‌اند و از وی نام نبرده‌اند.  
در کتاب *النجم الثاقب*<sup>۲</sup> ۱۸۲ لقب برای حضرت مهدی □ ذکر شده است، سپس می‌گوید: در زیارت ایشان نیز، نام شریف حضرت نیامده و آنچه ذکر شده، جمله: «السلام علی مهدی الأمم»<sup>۳</sup> است.

بنابراین، حمل اخبار نهی از تسمیه بر تقیه، به چند دلیل مردود است:

۱. خود روایات؛ در حالت خوف و تقیه و یا غیر آن، پایان نهی از تسمیه را تا ظهور می‌داند. بنابراین، معنا ندارد آن‌ها را حمل بر تقیه کنیم.
۲. اگر روایات، در مورد تقیه باشد، در چنین صورتی اختصاص به این نام ندارد. و القاب شایع و مشهور دیگر آن حضرت را نیز شامل می‌شود؛ به ویژه لقب «مهدی» که نزد اهل سنت معروف‌تر از سایر القاب او است. در احادیث نبوی از این نام، زیاد استفاده شده و در بیشتر مؤده‌ها در روایات «اهل سنت» کلمه «مهدی» بیان شده است.

۳. حضرت مهدی □، مورد اتفاق فریقین (شیعه و سنی) است و اختلاف، تنها در

۱. *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۷۹ (به نقل از غبیت فضل بن شاذان).

۲. *النجم الثاقب*، ص ۳۷.

۳. *مستدرک الوسائل*، ج ۱۲، ص ۲۸۷.

نسب و ولادت آن حضرت است. بنابراین، مطلبی برای مخفی کردن وجود ندارد، تا زمینه‌ای برای تقیه مطرح بشود، زیرا همه می‌دانند که وی در آخرالزمان ظهور می‌کند و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد؛ بدین سان، جایی برای تقیه باقی نمانده است.

۴. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «او همان من است» و یا «نام او، نام من است»؛ در چنین صورتی راوی از سخن پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت را می‌شناخت، بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله از چه کسی تقیه کرده است؟

اگر تقیه از غیر فرد شنونده است، بنابراین چرا نام وی در این مجلس، برده نشده و از شنونده تقیه شده است؟ چرا پیامبر صلی الله علیه و آله نام شریف حضرت را بیان نکرده است؟ او می‌توانست نام را بگوید؛ ولی به شنونده و راوی تفهیم کند که در مجلس دیگر، نام او را نبرد.

۵. ریشه بیم و ترس چیست؟ و از چه کسی باید ترسید؟ آیا از مردم عادی باید ترسید یا از حاکمان ستمگر؟ مشخص است که از فرمانروایان ستم‌پیشه باید ترسید، زیرا آنان می‌دانستند سرنگونی تاج و تخت‌شان به دست حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. از این رو، در صدد قتل آن حضرت بودند. [اگر چنین باشد] لازم است از هر موردی که نشانه و حاکی از وجود آن حضرت باشد، منع گردد؛ به ویژه لقب «مهدی» که اختصاص به نام مورد نظر - م. ح. م. د. - ندارد.

۶. از دیدگاه محدث نوری، روایت نخست، قابل حمل بر تقیه نیست، زیرا این روایت در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده و آن زمان، دوران تقیه نبوده است. تقیه در دوران امامان معصوم علیهم السلام - به ویژه بعد از امام باقر علیه السلام - مطرح بوده است.<sup>۱</sup>

محدث نوری، افزون بر روایات، با آوردن سه دلیل به مناقشه می‌پردازد و در این مناقشه، به طور عمده نظریه علامه حرّ عاملی را رد می‌کند. و در پایان، به صراحت نام حرّ عاملی را برده و می‌نویسد: «صاحب وسائل اصرار دارد که بردن نام حضرت مهدی علیه السلام، جایز است و کتابی مفصل در این زمینه می‌نویسد و در آن به روایات زیادی استدلال می‌کند ... من از این دانشمند، بسیار درشگفتم که چگونه به خود اجازه

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۸.

داده، به این روایات تمسک جوید؟! بلکه چگونه به خود اجازه داده با تکلفاتش خود را به مهالک اندازد، وی به بعضی از روایاتی استدلال می‌کند که از آن بوی «تدلیس» می‌آید؛ مثلاً استدلال او درباب نکاح<sup>۱</sup> این است که نام‌گذاری نوزاد به این نام تا هفت روز مستحب است که ربطی به بحث ما ندارد و این خود، نوعی تدلیس است. و یا به روایت «من مات ولم يعرف امام زمانه» استدلال می‌کند که این مورد نیز از استدلالات ضعیف است. و یا به روایات تلقین<sup>۲</sup> «میّت» استناد می‌جوید و می‌گویند: آن‌جا مستحب است نام ائمه □ برده شود، بنابراین نام بردن وی اشکال ندارد.

روایات زیادی دلالت دارد که حضرت مهدی □ همانم رسول خدا است ... و نیز اخبار لوحی وجود دارد که متن آن‌ها کاملاً گوناگون بوده و در این روایات، نام حضرت آورده شده است. البته در بعضی از روایات «لوح» کلمه «قائم» آمده است و یکی از این چهار یا پنج روایت، از نظر سند و متن بسیار قوی است.

محدث نوری، می‌افزاید: آری؛ ما قبول داریم در بعضی از روایات، نام حضرت آمده است. اما بعضی از این موارد مربوط به شخص راوی است و بعضی دیگر، از امامان معصوم و در جاهای مخصوصی است. قضایای یاد شده، همه شخصی است و نمی‌توان این روایات را معارض با روایاتی قرار داد که در نهی، تصریح دارند. روایتی را که مفادش تصریح بر جواز باشد، نداریم؛ در نتیجه بردن از نام شریف امام □ جایز نیست. محدث نوری می‌گوید: من در ارائه این دیدگاه تنها نیستم؛ بلکه تعداد قائلان به حرمت تسمیه فراوان است، از جمله، محقق داماد که در کتاب *شرعیة التسمیة* بر حرمت نام بردن حضرت، ادعای اجماع کرده است.

محدث جزایری نیز در کتاب *شرح العیون حرمت* را به بسیاری از فقها و جواز را به برخی از معاصران خود نسبت داده است. سپس می‌نویسد: قبل از طبقه جزائری، کسی را جز خواجه نصیرالدین طوسی و محقق اربلی صاحب کتاب *کشف الغمّة*<sup>۳</sup> سراغ نداریم که قائل به جواز باشند. این مطلب در دوران محقق داماد

۱. *وسائل الشیعه*، ج ۲۱، ص ۴۴۸.  
 ۲. همان، ج ۲۰، ص ۴۵۸؛ ر.ک: و ج ۳، ص ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۹ و ۱۸۰؛ ج ۱۴، ص ۵۴۹ و ج ۱۶، ص ۲۴۷.  
 ۳. *کشف الغمّة*، ج ۴، ص ۲۷۲ (چاپ مجمع جهانی اهل البیت).



به مسأله‌ای نظری تبدیل شد و مورد بحث قرار گرفت. پس از آن کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شد.<sup>۱</sup> تا نوبت به صاحب وسائل رسید. وی کتاب مفصلی در مورد جواز تسمیه نوشت و بر جواز آن پافشاری کرد با این که مسأله اجماعی بوده و یا بیشتر بزرگان قائل به حرمت آن هستند.

### دیدگاه قائلین به جواز

#### ۱. شیخ حرّ عاملی

وی با تأکید بر جواز تسمیه به نام امام عصر ع در آغاز بحث، چنین عنوان می‌کند:

«باب تحریم تسمیه المهدی ع، و سائر الائمه ع و ذکرهم وقت التقیة و جواز ذلك مع عدم الخوف.»

او با آوردن ۲۳ روایت در این باره، در پایان می‌نویسد: «و الأحادیث فی التصریح بأسم المهدی محمد بن الحسن ع و فی الأمر بتسميته عموماً و خصوصاً؛ تصریحاً و تلویحاً، فعلاً و تقریراً، فی النصوص و الزیارات و الدعوات و التعقیبات و التلقین و غیر ذلك كثيرة جداً...<sup>۲</sup>؛ یعنی، احادیث، بر نام بردن حضرت مهدی ع تصریح دارند و به بیان نام ائمه ع عموماً و به نام آن حضرت به ویژه دستور داده‌اند که نام شریف وی به صراحت یا تلویحاً و یا با اشاره، گفته شود. در زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات، تلقین - میت - و نیز در این زمینه تصریح زیادی شده است» سپس می‌گوید: اگر فقه را از آغاز تا انجام بنگریم، می‌بینم نام آن حضرت را یادآور شده‌اند.

آن گاه می‌افزاید: من در قائل بودن به جواز نام بردن حضرت، تنها نیستم؛ بلکه عده‌ای از بزرگان دین مانند: علامه حلی، محقق حلی، فاضل مقداد، سید مرتضی، شیخ مفید<sup>۳</sup>، ابن طاووس و دیگران در کتاب‌های حدیث، اصول و کلام نیز به نام حضرت تصریح کرده‌اند. بعد می‌گوید: «والمنع نادر؛ یعنی؛ تعداد کسانی که مانع تصریح هستند، اندک‌اند.»

گویا محدث نوری با ابراز نگرانی از عبارت «والمنع نادر» می‌نویسد: چرا می‌گویید

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۲۸۹.

۲. وسائل الشیعة ۱۶: ص ۲۴۶.

۳. البته شیخ مفید قائل به حرمت است.

منع نادر است؟! با این که در این زمینه اجماع وجود دارد و این اجماع را میرداماد، ادعا کرده و بیشتر فقیهان قائل به حرمت بوده‌اند.  
البته روایاتی که شیخ حرّعاملی به آن‌ها استناد می‌کند، غیر از روایاتی است که در باب تحریم «تسمیه» ذکر شده است. وی در ابواب مختلف، به این روایات استناد جسته است؛ از جمله:

#### ۱. باب احتضار

از کلینی □ نقل می‌کند که می‌گوید: «فلقنه كلمات الفرج و الشهادتين و تسمي له الإقرار بالأئمة □ واحداً بعد واحد حتي ينقطع عنه الكلام؛ كلمات فرج و شهادتين را به محتضر تلقین نما و اسم امامان را یکی پس از دیگری ببر تا دنیا را وداع گوید.» این روایت در نام بردن ائمه □ صراحت دارد.

#### ۲. باب دفن

در این باب چند روایت نقل می‌کند از جمله:

۱. «عن حريز، عن زرارة قال: إذا وضعت الميت في لحده قرأت آية الكرسي واضرب يدك علي منكبه الأيمن؛ ثم قل: يا فلان! رضيت بالله رباً وبالاسلام ديناً و بمحمد نبياً و بعلي إماماً و سمّ حتي إمام زمانه؛ ميت را که در قبر نهادی آية الكرسي را بخوان دست روی شانه، راست او بگذار. سپس بگو: ای فلان بن فلان! راضی و خرسندم به پروردگاری خدا و به دین اسلام و به پیامبری حضرت محمد □ و به امامت حضرت علی □ و ... امامان را یک به یک تا امامی که در دوران خودش بوده - یعنی امام زمان دوران خودش را - نام ببر.

۲- «عن حريز، عن زرارة، عن ابي جعفر □. قال: إذا وضعت الميت في لحده فقل ... (همان حديث ۱) و بعلي إماماً و تسمي إمام زمانه ...»<sup>۴</sup> این حدیث نیز همانند روایت قبلی است؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۶؛ کافی، ج ۳، ص ۱۲۴ ذیل حدیث ۶.  
۲. وسائل الشیعه، ج ۳۰ فائده دوازدهم، ص ۳۳۹. حریز بن عبدالله السجستانی، کوفی، ثقة، قاله الشيخ و العلامة و ابن شهر آشوب، و فيه مدح و فيه ذم محمول علي التقيّة...  
۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۷۴، باب ۲۰، ج ۲؛ کافی، ج ۳، ص ۱۹۶.  
۴. همان، ج ۳، ص ۱۷۶، ب ۲۰، ج ۶.

با این تفاوت که حدیث قبلی مستند به نقل از امام علیه السلام نبود؛ ولی در این حدیث به امام علیه السلام استناد شده است.

۳. «... عن سالم بن مكرم، عن أبي عبدالله علیه السلام انه قال: تجعل له - الميِّت - وسادة من تراب ... و تحركه تحريكا شديداً، و تقول: يا فلان بن فلان! الله ربك، و محمد نبيك، و الإسلام دينك، و علي وليك و إمامك. و تسمي الأئمة واحداً واحداً إلي آخرهم، ائمتك أئمة هدي أبرار ...! ... امام صادق علیه السلام فرمود: در قبر برای میّت بالشی از خاک قرار می‌دهی و او را حرکت شدیدی می‌دهی و می‌گویی: ای فلان بن فلان! پروردگار تو خداوند و پیامبر تو حضرت محمد صلی الله علیه و آله، دین تو اسلام و امام و ولی تو حضرت علی علیه السلام می‌باشد و ائمه اطهار را یک به یک تا آخرین فرد آن‌ها نام می‌بری و می‌گویی، پیشوایان تو پیشوایان هدایت و نیک‌سرشت‌اند و ...»

۴. «... عن اسحاق بن عمار، قال: سمعت أبا عبدالله علیه السلام يقول: «... علي إمامي، حتي تسوق الأئمة...»؛ ... امام صادق علیه السلام فرمود: ... و می‌گویی ... علی علیه السلام امام من است و ... ائمه را نام می‌بری.»

### ۳. باب عقیده

۱. «... عن محمد بن ابراهيم الكوفي: أن أبا محمد علیه السلام، بعث إلي بعض من سمّاه لي بشاة مذبوحة و قال: «هذه من عقيدة ابني محمد علیه السلام؟» محمد بن ابراهيم کوفی می‌گوید: امام حسن عسکری علیه السلام برای یکی از کسانی که نامش را برایم ذکر کرد، گوسفند ذبح شده‌ای فرستاد و فرمود: این گوسفند، متعلق به عقیده فرزندم محمد علیه السلام است.»

۲. «روي الشلمغاني في كتاب الأوصياء، قال: حدّثني الثقة، عن ابراهيم بن إدريس، قال: وجّه إلي مولاي ابو محمد علیه السلام، بكبش و قال: عقّه عن ابني فلان و كل و أطعم أهلك...» ابن ادريس می‌گوید: مولایم ابو محمد امام هادی علیه السلام قوچی را برایم فرستاد و فرمود: آن را برای فلان فرزندم عقیده بکن و خود از گوشت آن میل نما و اهل و عیالت را اطعام نما.»

۱. همان، ص ۱۷۹، ح ۵؛ کافی، ج ۳، ص ۱۷۹.  
۲. همان، ص ۱۸۰، باب ۲۱، ح ۶.  
۳. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸، به نقل از: کمال‌الدین، ص ۴۳۲، باب ۴۱، ح ۱۰.  
۴. همان، ج ۲۱، ص ۴۴۸ به نقل از: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۴۶ - ۲۴۵، ح ۲۱۴.

اگر مستند حُرّ عاملی این حدیث باشد، باید گفت در این جا کلمه «فلان» بیان شده و این کلمه برخلاف مدّعی او می‌باشد.

#### ۴. باب مزارات

«... عن الرضا □: سئل عن إتيان قبر الحسين □ فقال: ... وتكثر من الصلاة علي محمد وآله و تسمي واحداً واحداً بأسمائهم، وتبرأ إلي الله من أعدائهم...؛ از امام رضا □ در مورد آمدن به کنار قبر امام حسین □ پرسیدند: حضرت فرمود: ... بر پیامبر □ و اهل بیت او درود فراوان می‌فرستی و آنان را یک به یک نام می‌بری و از دشمنانشان بیزاری می‌جویی...»

در این جا روشن نیست چرا وی به این حدیث استناد نموده است؟ آیا این حدیث نیز در تسمیه به نام خاص آن حضرت تصریح دارد؟!

#### ۵. ابواب ذکر

«... عن رزين صاحب الأنماط، عن أحدهما □ قال: من قال: اللهم إني أشهدك وأشهد ملائكتك المقربين، و حملة عرشك المصطفين أنك الله لا إله إلا أنت الرحمن الرحيم و أن محمداً عبدك و رسولك، و أن فلان بن فلان إمامي و وليي و أن آبائه رسول الله و علياً و الحسن و الحسين و فلاناً و فلاناً حتي تنتهي إليه، أئمتي و أوليائي علي ذلك أحيي و عليه أموت و عليه أبعث يوم القيامة فان مات في ليلته دخل الجنة؟ رزين از یکی از دو (امام باقر و یا امام صادق □) نقل کرده که حضرت فرمود: هر کس دعای «اللهم إني...» را بخواند اگر در همان شب از دنیا برود وارد بهشت می‌گردد.»

شاهد مثال در این است که بگوید «الحسن و الحسين □ و امامان را یک به یک نام ببرد.

شیخ حرّعاملی، در ابواب مختلف، به این روایات استناد کرده با این که بعضی از آن‌ها قابل تأمل است، از این رو، می‌گوید: احادیث در خصوص تصریح به نام حضرت مهدی □ (محمد بن الحسن □) در ابواب زیارات، نصوص، دعاها، تعقیبات و تلقین و

۱. همان، ج ۱۴، ص ۵۴۹، به نقل از کتاب تهذیب، ج ۶، ص ۱۰۲.  
 ۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۲۱، به نقل از کتاب کافی، ج ۲، ص ۳۷۹.

موارد دیگر بسیار فراوان است.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی، برخلاف ایشان، روایاتی را که مفادشان جواز است، رد کرده و آن‌ها را نمی‌پذیرد. از این رو، در آن‌ها مناقشه‌سندی و یا دلالتی می‌کند؛ مثلاً روایت «صاحب هذا الأمر لا یسمیه بأسمه إلا کافر» را از نظر سند صحیح می‌داند و سپس از نظر دلالتی بحث می‌کند و می‌گوید: «فیه مبالغة عظيمة في ترك التسمية» یعنی باید نام برده نشود و توجیهاتی را در این خصوص دارد که قبلاً یادآوری شد.

## ۲. محقق اربلی

وی می‌نویسد: «... و قد جاء في الأخبار، إنه لا يحل لأحد أن یسمیه باسمه و لا أن یکنیه بکنيته إلی أن یزین الله الأرض بظهور دولته و یلقب ع بالحجة و القائم و المهدي و الخلف الصالح و صاحب الزمان و صاحب، و كانت الشيعة في غيبته الأولي تعبر عنه و عن جنبته بالناحية المقدسة و كان ذلك رمزاً بین الشيعة يعرفونه به، و كانوا أيضاً یقولون علي سبيل الرمز و التقية: الغريم یعنونه ع؛ یعنی در اخبار آمده برای هیچ کس روا نیست او را نام ببرد یا به کنیه‌اش یاد کند تا زمانی که خداوند زمین را به ظهور حضرتش مزین سازد. آن حضرت، به حجت، قائم مهدی، خلف صالح، صاحب الزمان و صاحب، ملقب است. شیعیان در غیبت صغری از وی به «ناحیه مقدسه» تعبیر کرده‌اند و این تعبیر رمزی میان شیعه بوده که به وسیله آن حضرت را می‌شناختند. هم‌چنین از باب تقیه با رمز، کلمه «الغريم» را به کار می‌بردند و مقصودشان آن حضرت بود.»

سپس می‌افزاید: «... من العجب أن الشيخ الطبرسي و الشيخ المفيد ع -قالا: إنه لا يجوز ذکر اسمه و لا کنيته ثم یقولان: اسمه اسم النبي ع و کنيته کنيته - علیهما الصلاة و السلام - و هما یظنان أنهما لم یذکرا اسمه و لا کنيته و هذا عجیب؛ یعنی، از شیخ طبرسی و شیخ مفید جای شگفتی است که می‌گویند: بیان نام و کنیه شریف آن حضرت جایز نیست سپس می‌گویند: نام او نام پیامبر ع و کنیه او کنیه پیامبر ع است. آن دو بزرگوار گمان می‌کنند با این گونه سخن گفتن، نام و کنیه او را بیان نکرده‌اند! و این خود، امری شگفت‌آور و غریب است!»

پس از آن می‌گوید: «والذي أراه أن المنع من ذلك إنما كان للتقيه في وقت الخوف عليه و

۱. همان، ج ۱۶، ص ۲۴۶.

الطلب له و السؤال عنه. فأما الآن فلا؛ یعنی از دیدگاه من، منع از تسمیه به نام شریف حضرت، به جهت تقیه در دوران خوف، تحت تعقیب بودن و پرسش از نام و محل ایشان بوده است؛ ولی هم‌اکنون که خوف و تقیه‌ای در کار نیست، از بیان نام شریفش منع و حرمتی وجود ندارد.<sup>۱</sup>

### ۳. فیض کاشانی

فیض کاشانی در ذیل روایت ابو عبدالله صالحی، می‌نویسد: «... و يستفاد من ظاهر التعلیل أن تحریم التسمیة كان مختصاً بذلك الزمان. إلا أن الصدوق □ روی في كتاب غيبته ما يدل علي أنه مستمر إلي يوم ظهوره؛ یعنی، از ظاهر تعلیل چنین برداشت می‌شود که حرمت نام بردن حضرت مهدی □ به دوران غیبت صغری اختصاص دارد. اما صدوق در کتاب غیبت خود می‌گوید: این حرمت، تا روز ظهور حضرت □ همچنان ادامه دارد.»<sup>۲</sup>

### خلاصه دلایل جواز:

۱. فضیلت تسمیه به نام «محمد»؛
۲. شناخته نشدن امام □ مگر با نام شریف وی؛
۳. روایات استحباب تلقین میت، ادعیه و ... که در آن‌ها به نام حضرت اشاره شده است؛
۴. روایاتی که می‌رساند آن حضرت همانم رسول خدا است؛
۵. روایات لوح؛

علامه مجلسی، می‌گوید: «هذه التحديدات مصرحة في نفي قول من خص ذلك بزمان الغيبة الصغرى تعويلاً علي بعض العلل المستنبطة والاستبعادات الوهمية؛ یعنی روایاتی که حرمت را تا زمان ظهور امام می‌داند، قول کسانی را که می‌گویند: حرمت، مخصوص به دوران غیبت صغری است، به صراحت نفی می‌کند!» اینان با در نظر گرفتن سلسله عللی مستنبطه و استبعادات وهمی، براساس آن‌ها: حرمت تسمیه را در دوران «غیبت صغری» می‌دانند.<sup>۳</sup>

۱. كشف الغمّة، ج ۴، ص ۲۷۲ (چاپ مجمع جهانی اهل البيت).  
 ۲. الوافي، ج ۲، ص ۴۰۲.  
 ۳. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۳۲؛ سفينة البحار، ج ۸، ص ۶۲۴.

#### ۴. شیخ صدوق

«جاء هذا الحديث (حديث اللوح) هكذا بتسمية القائم  $\square$ ؛ یعنی، در این حدیث (حدیث لوح)، نام شریف حضرت با کلمه «القائم» آمده است» با کلمه (م. ح. م. د) سپس می‌گوید: دیدگاه من مطابق روایاتی است که از تسمیه نهی می‌کند - یعنی من نیز قائل به حرمت هستم.<sup>۱</sup>

#### ۵. صاحب مکیال المکارم

میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، در کتاب «وظیفه الأنام في زمن غيبة الإمام  $\square$ » با بیان ۵۴ تکلیف و وظیفه مردم در زمان غیبت، در وظیفه یازدهم می‌گوید: «عدم ذکر اسمه ... و هو نفس اسم رسول الله و تسميته بالألقاب؛ یعنی، نام شریف حضرت برده نشود و نام وی، نام پیامبر اکرم  $\square$  است و حضرت مهدی  $\square$ ، با القاب یاد می‌شود.» مانند: القائم، المنتظر، الحجّة، المهدي، امام الغائب و... در اخبار زیادی وارد شده که تسمیه به نام حضرت در دوران غیبت، حرام است.

#### ۶. آیت الله مکارم شیرازی

خلاصه دیدگاه وی در کتاب *قواعد فقهيہ چنين است*: مشهور بین محدثان، حرمت «تسمیه» به نام شریف حضرت است؛ ولی در آن احتمالاتی وجود دارد.

او با مطرح کردن سه نظریه می‌گوید:

۱. حرمت تسمیه به دوران غیبت صغری اختصاص داشته؛
۲. حرمت تسمیه، دایره مدار «تقیّه و خوف» است و دیدگاه علامه حرّ عاملی نیز همین است؛
۳. حرمت تسمیه، مطلق و تا زمان ظهور است این دیدگاه مربوط به شخصیت‌هایی؛ مانند شیخ مفید، طبرسی، محقق داماد، محدث نوری، محدث جزائری، علامه مجلسی، شیخ صدوق و ... است.

---

۱. کمال‌الدین، ص ۳۰۷.

روایات در این باره، چهار دسته‌اند:

۱. حرمت تسمیه به نحو مطلق و بی‌هیچ قید و شرطی؛ مانند روایت کلینی از امام صادق □: «صاحب هذا الأمر لا یسمیہ باسمه إلا کافر»؛ جز کافر کسی نام صاحب‌الأمر را نمی‌برد.»

۲. روایاتی که به حرمت تسمیه به نام شریف وی تا زمان ظهور حضرت مهدی □ تصریح دارند؛ مانند روایت حضرت عبدالعظیم حسنی از امام هادی □: «أنه قال في القائم ... لا یحل ذکره باسمه حتی یخرج ...»؛ روا نیست آن حضرت تا زمان ظهور به نام شریف خود یاد شود ...»

۳. روایاتی که علت عدم جواز ذکر نام ولی عصر □ را ترس و بیم می‌دانند؛ مانند روایت ابو‌خالد کابلی از امام باقر □ که پیش‌تر یادآوری شد.

۴. روایاتی که ائمه اطهار □ و یا اصحابشان به نام شریف حضرت تصریح نموده‌اند؛ مانند روایات صدوق از محمد بن ابراهیم کوفی در مورد عقیده که پیش از این، ذکر شد.

وی پس از تقسیم بندی روایات، دیدگاه حرّ عاملی را نقل کرده، می‌گوید: ما نمی‌توانیم بگوییم: منع تسمیه - بیان نام حضرت مهدی □ - مانند سایر احکام تعبّدی است! زیرا سخنی غیرمحققانه است؛ هر چند برخی از بزرگان گفته باشند! ولی از دیدگاه ما منع (از نام بردن) دائر مدار تقیّه است و در زمان ما که جای تقیّه نیست، مانعی از ذکر نام آن حضرت وجود ندارد.

سپس با حاشیه‌ای بر سخنان علامه مجلسی، می‌نویسد: شما می‌گویید روایاتی هستند که حرمت (نام بردن) را تا زمان ظهور تعیین می‌کنند و این دسته از روایات، سخن کسانی را که حرمت را اختصاص به دوران غیبت صغری می‌دانند نفی می‌کند. شما دلیل آنان را علل مستنبطه و استبعادات و هَمی می‌دانید. با این که این گفته صحیح نیست؛ بلکه همه این‌ها، برگرفته از روایات است و ارتباطی به علل مستنبطه و استبعادات و هَمی ندارد. آنان روایات زیادی دال بر جواز تسمیه و تصریح به نام شریف حضرت دارند. و از نظر دلالت نیز بیشتر و قوی‌تر از سایر روایات‌اند.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۳۲.



حاصل کلام این که، به دلایل زیر، منع - نام بردن حضرت - دائر مدار «بیم بر جان ایشان»، یا «ترس بر خودمان» است:

۱. تنها راه جمع بین این روایات متشکک و متعارض این است که روایات دسته اول که - نام بردن را به طور مطلق حرام می‌دانند - و روایات دسته دوم که نام بردن او را تا دوران ظهور تعیین کرده‌اند و تقریباً به یکدیگر نزدیک‌اند و یک نتیجه دارند، بر روایات دسته سوم حمل کنیم که - حرمت نام بردن را به جهت تقیّه و خوف می‌دانند - یعنی: حمل مطلق بر مقید انجام دهیم و راه دیگری نداریم. اگر این کار را انجام ندهیم؛ باید قائل به تعارض باشیم که در چنین صورتی، مبنا یا تساقط است یا تخییر. البته مرحوم آخوند خراسانی اصل اولی را تساقط و اصل ثانوی را تخییر می‌داند.

بر این اساس، یا باید مطلق را بر مقید حمل نماییم و یا قائل به تعارض بشویم. در این صورت اگر همه این روایات از نظر سند قوّت داشته باشند تساقط صورت می‌گیرد و یا باید قائل به تخییر بشویم. هر کدام که باشد، نتیجه یکی است که همان جواز است. از بهترین و قوی‌ترین قرائن بر این ادعا همان روایاتی است که امامان معصوم خود، نام شریف حضرت را برده‌اند - یعنی: روایات دسته چهارم: علامه مجلسی در مورد این دلیل گفته است: نام بردن، بر خود امام جایز است نه بر ما.

۲. روایات زیادی از طریق اهل بیت علیهم السلام و عامّه نقل شده که در آنها به نام و کنیه آن حضرت تصریح شده است؛ مانند «إسمه إسمی». که به منزله تصریح به نام می‌باشد. البته علامه مجلسی به این مورد نیز پاسخ داده، می‌گوید: از باب تغلیب است و یا مجاز گویی.

۳. اگر بدون تقیّه و محذورات دیگر به حرمت تسمیه به نام شریف آن حضرت قائل شویم و از سویی به جواز مطلبی که دلالت بر نام ایشان دارد - مثل کنایه یا رمز (م. ح. م. د) - قائل گردیم و به صراحت نام حضرت را نبریم؛ تعبدی شدید تلقی شده و استبعاد محض است و بدون تقیّه بعید است حرمتی داشته باشد.<sup>۱</sup>

البته علامه مجلسی به این قول پاسخ مناسبی داده و گفته است. چون دلیل ذکر

۱. القواعد الفقهية، ج ۱، ص ۵۰۰.

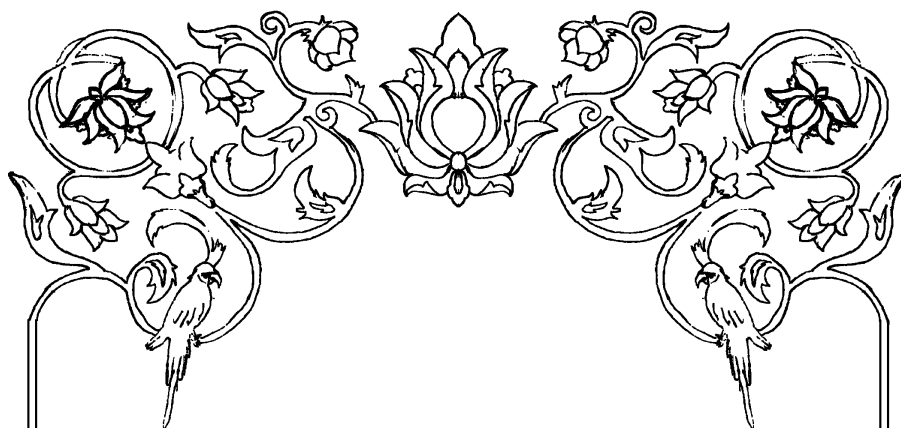
شده، فقهی نیست، استبعاد محض نیز دلیل نمی‌باشد. افزون بر آن که ادله حرمت تسمیه نیز ذکر شده است و بعید بودن، نمی‌تواند دلیلی مستقل مانند ادله چهارگانه باشد.

خلاصه سخن، آقای مکارم سه دلیل بر ردّ قول به حرمت آورده، می‌گوید: در دوران تقیه چه خوف بر جان حضرت و چه بر خودمان باشد، ذکر نام حضرت حرام است؛ ولی در غیر تقیه دلیلی بر حرمت نداریم و روایات مطلق را بر موارد تقیه، حمل می‌کنیم.

البته ما با وجود این همه روایات صحیح در «حرمت تسمیه» تا زمان ظهور، نتوانستیم به خود جرأت قائل شدن به جواز را بدهیم. از این رو، پشت سر قائلان به حرمت حرکت می‌کنیم. و ادله استاد، به ویژه آخرین مطلب وی، مورد تأمل و بحث است.<sup>۱</sup>

---

۱. از استادمان آیه الله وحید نیز شنیدم که ایشان فرمود:



## فصل سوم:

نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی



گاهی شنیده می‌شود که خودداری از هر گونه تحرک بر ضد فرمانروایان ستم‌پیشه پیش از ظهور امام زمان<sup>ع</sup> از نظر شرع جایز نیست. برخی، در این زمینه به روایاتی نیز استناد می‌کنند و در نتیجه، به شدت با هر گونه ندای عدالت‌خواهانه‌ای مخالفت می‌ورزند و آن را طاغوت می‌نامند و بدین گونه، سکوت خود را توجیه می‌کنند. ما بر آن شدیم تا روایات مورد نظر را از نظر سند و دلالت مورد بررسی قرار دهیم.

محدث فرزانه حرّ عاملی در کتاب گران‌سنگ خود *وسائل الشیعة*، در کتاب جهاد، این روایات را در یک باب گرد آورده و عنوان آن را چنین قرار داده است: «باب حکم الخروج بالسیف قبل قیام القائم<sup>ع</sup>». همان گونه که ملاحظه می‌کنید، وی فتوا و نظر نداده است؛ زیرا اگر نظری داشت با عبارت: «وجوب الخروج» یا «حرمة الخروج» آن را ارائه می‌داد و ...، چنانچه در ابواب دیگر، نظر و فتوا داده‌اند. اینک ما، به دو روایت عمده و مهم از منابع اصلی - و روایات دیگر - اشاره و آن‌ها را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### روایت نخست

«علي بن ابراهيم، عن أبيه، عن حماد بن عيسى، عن ربعي، رفعه عن علي بن الحسين<sup>ع</sup> قال: والله! لا يخرج واحد منا قبل خروج القائم<sup>ع</sup> إلا كان مثله مثل فرخ طار من وكره قبل أن يستوي جناحه، فأخذه الصبيان فعبثوا به؛ به خدا سوگند! هر یک از ما (اهل بیت) پیش از ظهور حضرت قائم<sup>ع</sup> دست به قیام بزنند به جوجه پرنده‌ای می‌ماند که پیش از درآوردن بال و پر، از لانه خود به پرواز درآید. که در این صورت کودکان آن را گرفته و ابزار بازی و

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۲؛ *وسائل الشیعه*، ج ۱۵، ص ۵۰، ح ۱، باب ۱۳.

سرگرمی خود قرار خواهند داد.»<sup>۱</sup>

این روایت، مرسل است. و در سند آن ربیع بن عبدالله بن الجارود قرار دارد که هر چند ثقة است؛ ولی از اصحاب امام صادق و امام کاظم □ به شمار می‌آید و از نظر طبقه و سال، نمی‌تواند بدون واسطه، از امام زین‌العابدین □ نقل کرده باشد. آعلامه مجلسی از این روایت، به «مرفوع» یاد کرده<sup>۲</sup> و پر واضح است که «مرفوع»، در اصطلاح ما از اقسام «مرسل» تلقی می‌شود.

البته این روایت را نعمانی با اندکی تغییر، از امام باقر □ با سند دیگری نقل کرده است: «حدَّثنا محمد بن همام، قال: حدَّثنا جعفر بن محمد بن مالك، قال: حدَّثني أحمد بن علي الجعفي، عن محمد بن المثنى الحضرمي، عن أبيه، عن عثمان بن زيد الجهني، عن جابر، عن أبي جعفر بن علي الباقر □ قال: مُثِّلَ خروج القائم من أهل البيت كخروج رسول الله □، ومثَّل من خرج من أهل البيت قبل قيام القائم مثل فرخ طار فوق من وكره فتلاعبت به الصبيان؛ قيام قائم ما اهل بيت، مانند نهضت حضرت رسول خدا □ است. و مثال کسی که از ما اهل بیت، پیش از قیام [حضرت] قائم □ دست به قیام بزند، به جوجه پرنده‌ای می‌ماند که از لانه خود به پرواز درآید و به زمین افتد و بازیچه کودکان قرار گیرد.»

سند این روایت نیز مورد اشکال است، زیرا اولاً: چند تن از رجال آن، همانند احمد بن علی جعفی و محمد بن مثنیٰ حضرمی و عثمان بن زید جهنی مجهول و یا مهمل‌اند.<sup>۵</sup>

ثانیاً: حدیث جعفر بن محمد بن مالک، (جعفر بن محمد فزاری) به تصریح نجاشی، ضعیف، دارای فساد اعتقادی است. ابن غضائری می‌گوید: کذاب، متروک الحدیث جمله. و کان فی مذهبه ارتفاع. یروی عن الضعفاء و المجاهیل و کل عیوب الضعفاء مجتمعاً فیه؛<sup>۶</sup> وی فردی دروغگو است و تمامی احادیث او مورد اعراض و بی‌اعتنایی است. عقیده‌مند، به غلو است. از ضعفا و مجهولان، روایت نقل می‌کند. تمامی عیب‌های

---

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۲۵۶.  
۲. به کتاب *معجم رجال الحديث*، ج ۷، ص ۱۶۰ رجوع شود.  
۳. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۲۵۹.  
۴. *غیبت نعمانی*، ص ۹۹، باب ۱۱، ح ۱۴؛ *مستدرک الوسائل*، ج ۱۱، ص ۳۷.  
۵. *معجم رجال الحديث*، ج ۲، ص ۱۶۸ و ج ۱۱، ص ۱۱۰ و ج ۱۷، ص ۱۸۵؛ *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ص ۳۷۸.  
۶. *رجال نجاشی*، ۸۸؛ *معجم رجال الحديث*، ج ۴، ص ۱۱۸.

افراد ضعیف، در او جمع است.»

در نهایت، بزرگانی مانند ابن ولید، ابن نوح، شیخ صدوق، وی را تضعیف کرده‌اند، هر چند شیخ طوسی و علی بن ابراهیم، به توثیق وی پرداخته‌اند؛ ولی چون با تضعیف‌های پیش در تعارض است نمی‌توان حکم به وثاقت او کرد. آقای خوبی<sup>۱</sup>، به این مطلب تصریح کرده است.

بنابراین، این طریق نیز مورد اشکال جدی بوده و قابل اعتماد نیست. محقق شوشتری نیز می‌گوید: این شخص، مورد اختلاف است و سخن کسانی که وی را مخدوش دانسته‌اند، در این جا، مقدم است.<sup>۲</sup>

### دلالت و توجیه روایت

۱. شاید این روایت، در مقام خبر دادن امری غیبی باشد؛ یعنی امام □ براساس علم خود می‌فرماید قیام‌های پیش از ظهور، به هدف نخواهند رسید، هر چند امکان دارد آثار مثبت و مطلوبی بر آنها مترتب گردد. بنابراین، مقصود حضرت در این روایت این نیست که قیام‌ها را تخطئه کند و آنها را مورد تأیید قرار ندهد. چگونه چنین چیزی امکان دارد با این که قیام زید شهید و قیام مختار و از همه درخشان‌تر، قیام سیدالشهداء □، اتفاق افتاد و مواضع ائمه □ درباره آنها، کاملاً مثبت بود؟!

۲. در روایاتی آمده است که امام معصوم، در مقام تشویق به قیام برضد فرمانروایان ستم‌پیشه، می‌فرماید: مخارج خانواده قیام‌کنندگان را بر عهده می‌گیرم. ابن ادریس، در *سر / ثر* آورده است: «عن کتاب أحمد بن محمد بن سيار، أبي عبدالله السيارى، عن رجل، قال: ذكر بين يدي أبي عبدالله □ من خرج من آل محمد □ فقال: «لا زال أنا و شيعتي بخير، ما خرج الخارجي من آل محمد □ و لوددت أن الخارجي من آل محمد خرج و علي نفقة عياله؟» در محضر امام صادق □ سخن از قیام و انقلابیون خاندان پیامبر □ به میان آمد، حضرت فرمود: من و شیعیانم، در خیر و سلامت خواهند بود، تا زمانی که فردی از ما، قیام نماید و آرزو دارم فردی از خاندان پیامبر □ دست به قیام بزند و مخارج اهل و

۱. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۱۱۸.

۲. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۸۲.

۳. مستطرفات السرائر، ص ۴۸، ج ۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۵، ص ۵۴.

عیال او را من بر عهده بگیرم.»

بر این روایت، دو اشکال وارد است:

اولاً: این روایت، با عنایت به جمله «عن رجل»، روایتی مرسل است. راوی این حدیث، یعنی «سیّاری»، دارای فساد عقیده بوده و روایات مرسل فراوانی نقل کرده و به نقل احادیث بی محتوا پرداخته است. و نجاشی<sup>۱</sup>، به این نکته اشاره کرده است. ابن غضائری نیز او را ضعیف و غالی و شتابزده شمرده هر چند، دیدگاه ما نسبت به تضعیفات کتاب ابن غضائری منفی است. از سوی، بعضی، مانند حاجی نوری، در توثیق این شخص تلاش دارد. او، روایات زیادی را که کلینی از او نقل می کند، دلیل بر وثاقت وی گرفته است.<sup>۲</sup>

ثانیاً: این روایت نیز در مقام تأیید همه قیامها نیست؛ بلکه به واقعیتی که نتیجه این قیامهاست، اشاره دارد و آن مشغول شدن ذهن حکومت وقت به این قیامهاست که سبب می شد از آزار و فشار بر ائمه □ و شیعیان، کاسته شود.

این اشکال خالی از تأمل نیست، زیرا امام □ تعبیر به «الخارجی منّا» نموده است که اگر تصریح در تأیید نباشد، قطعاً ظهور در آن خواهد داشت.

۳. این روایت کلینی و نعمانی، با قیام فاطمیها در آفریقا و پیروزی آنان و به دست گرفتن زمام حکومت و نیز با قیام بعضی از علویان در یمن و ایران، مورد نقض است. بر این اساس، این پیشگویی، دارای اشکال است و به این اشکال، پاسخهایی داده شده است از جمله:

الف. پیشگویی مزبور، حمل بر غالب می شود؛ یعنی، نوع قیامها به هدف نمی رسند و با به هدف رسیدن بعضی از قیامها منافات ندارد.

ب. این نقضها، وارد نیست، زیرا با این قیامها، تمام سرزمینها را به تسخیر و تصرف خود درنیاوردند!

ج. آنان، علوی تبار نبودند و برخی مورخان، بدان اشاره کرده اند.<sup>۳</sup>

البته پاسخ سوم وارد نیست، زیرا، معنای (علوی بودن) زائیده تبلیغات دستگاه

۱. رجال النجاشی، ص ۸۰، شماره ۱۹۲.

۲. تنقیح المقال، ج ۷، ص ۳۵۱، ش ۵۲۲، چ جدید.

۳. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳.

عبّاسی بوده که با این کار می‌خواستند وانمود کنند علویان ارتباطی با اهل بیت پیامبر □ ندارند، تا بدین طریق، افکار عمومی را بر ضدّ خود نشورانند و ذهن مردم متوجه آنان نگردد.

پاسخ دوم نیز نمی‌تواند وارد باشد، زیرا روایت نهی از قیام، سخن از تسلّط بر تمام نقاط جهان به میان نیاورده است؛ ولی پاسخ نخست، شاید مورد پذیرش و بدون اشکال باشد.

۴. مقصود از «أحدُ منّا» که در روایت آمده، قیام یک تن از ائمه طاهرين □ است و در واقع، پاسخ به پافشاری برخی شیعیان نسبت به ائمه □ برای قیام برضدّ حکومت است و امام □ در پاسخ می‌فرماید: «قیام ما، پیش از ظهور حضرت قائم، با توجّه به عدم وجود نیروی انسانی و سلاح، توفیقی در برنخواهد داشت.» برای مثال، به یک نمونه تاریخی اشاره می‌کنیم.

مأمون رقی می‌گوید: خدمت حضرت امام صادق □ شرفیاب بودم، ناگهان، سهل بن حسن خراسانی وارد شد و بر امام سلام کرد و گوشه‌ای نشست، سپس عرض کرد: «یا بن رسول الله: لکم الرأفة و الرحمة و أنتم أهل بیت الإمامة. ما الذي يمنعك أن يكون لك حقّ تقعد عنه؟؛ شما اهل بیت، سزاوار پیشوایی و امامت هستید، چه چیز شما را در جهت دفاع از حق خود باز می‌دارد.» با این که صدهزار پیرو مسلّح دارید که در رکاب شما آماده جان نثاری هستند؟

حضرت به وی فرمود: «بنشین.» سپس دستور داد تنور را روشن کردند. به او فرمان داد، تا وارد تنور شود و میان شعله‌های آن بنشیند. خراسانی، عذر آورد و عرض کرد: سرور! مرا در آتش، معدّب مگردان و ببخش و از آن چه گفتم، معاف‌دار. حضرت او را معاف داشت. در این میان، هارون مکی یکی از یاران حضرت، که کفش خود را به دست گرفته بود، وارد شد و به حضرت عرض سلام کرد.

امام به او فرمود: «ألق النعل من يدك، و اجلس في التنور؛ کفش خود را رها کن و وارد تنور شو و در آن بنشین.» او نیز اطاعت کرده و بی‌درنگ وارد تنور شد و در آن نشست.

حضرت، به سخن خود با مرد خراسانی ادامه داد و اوضاع خطّه خراسان را چنان برای خراسانی تشریح می‌کرد که گویی حضرت خود، در آن جا حضور داشته است. سپس به آن شخص فرمود: «قم یا خراسانی و انظر ما في التنور؛ برخیز و داخل تنور را



بنگر.»

آن شخص می گوید: وقتی به داخل تنور نگاه افکندم، یار امام را صحیح و سالم دیدم که راحت در آن نشسته! و سپس از تنور خارج شد و بر ما سلام کرد. امام، به مرد خراسانی فرمود: «کم تجد بخراسان مثل هذا؟ چند نفر همانند این شخص (هارون مکی) در خراسان یافت می شود؟ عرض کرد: به خدا سوگند! حتی یک نفر نیز وجود ندارد. حضرت فرمود: «أما إنا لا نخرج في زمان لا نجد فيه خمسة معاضدين لنا. نحن أعلم بالوقت! آگاه باشید! تا آن زمان که حتی پنج تن یاور نداشته باشیم، هرگز دست به قیام نخواهیم زد. ما آگاه تر از شما ایم چه زمانی قیام کنیم.» بنابراین، بعید نیست این سنخ روایات، ناظر به این گونه جریانات و پاسخ این گونه افراد باشند.

۵. بعضی از بزرگان با قطع و یقین، مدعی شده اند که این گونه روایات، از ساخته و پرداخته های بنی امیه و بنی عباس است و انگیزه آنان، بازداشتن علویان از قیام و شورش برضد فرمانروایان است.<sup>۲</sup> البته این سخن را به عنوان احتمال می توان پذیرفت، زیرا جعل احادیث از سوی فرمانروایان، بالأخص امویان، امری عادی و رایج بوده است؛ ولی ادعای قطع و یقین، مشکل است.

## روایت دوم

«محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن حماد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله قال: «كلُّ راية تُرفَع قبل قیام القائم، فصاحبها طاغوت يُعبد من دون الله عزوجل»<sup>۳</sup> هر پرچمی پیش از قیام [حضرت قائم] به اهتزاز درآید، پرچمدارش طاغوتی است که به جای خدای عزوجل، پرستش می شود.»

## فقه الحدیث

طاغوت، به چند معنا آمده است: ۱. کاهن، ۲. شیطان، ۳. سردمدار ضلالت و

۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۲۳.

۲. دراسات في ولاية الفقيه، ج ۱، ص ۲۲۲.

۳. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۲، ح ۶؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۴۳.

گمراهی؛<sup>۱</sup> ۴. بت، ۵. هر چه به جای خدا مورد پرستش و عبادت قرار می‌گیرد. طاعت، گاهی به معنای مفرد<sup>۲</sup> و گاهی به معنای جمع می‌آید.

مثال فرد: (وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ)<sup>۳</sup>

مثال برای جمع: (أُولَئِكَ هُمُ الطَّاعُونَ يُخْرِجُونَهُمْ)<sup>۴</sup>

### بررسی سند روایت

هر چند علامه مجلسی، این روایت را موثق دانسته<sup>۵</sup>، ولی سند آن خالی از اشکال نیست، زیرا در این سند، «حسین بن مختار» قرار دارد که در وثاقت و ضعف او، چند دیدگاه داریم:

#### ۱. ضعف راوی

شیخ طوسی به عدم وثاقت و واقفی بودن او تصریح کرده است. بر همین اساس علامه حلی او را ضعیف شمرده و محقق حلی، در کتاب *المعتبر* با نقل روایتی گفته است: این روایت، ضعیف است، زیرا در سند آن حسین بن مختار واقع شده است. جمع دیگری نیز مانند شیخ بهایی در کتاب *مشرق الشمسین*، او را ضعیف دانسته است. و در ذیل روایتی می‌گوید: این روایت، قابل استدلال بر اثبات حرمت نیست، زیرا در سند آن حسین بن مختار وجود دارد و واقفی مذهب است.<sup>۶</sup>

#### ۲. وثاقت وی

ابن عقده، معتقد به وثاقت او است. محقق حلی، نام او را در بخش دوم کتاب خود آورده و گفته است: او، واقفی مذهب است و ابن عقده، به نقل از علی بن الحسن، او را کوفی ثقه خوانده؛ ولی اعتماد من، بر گفته نخست است.<sup>۷</sup>

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.
۲. *شرح اصول کافی*، مولي صالح مازندراني، ج ۱۲، ص ۳۹۱؛ *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.
۳. همان.
۴. سوره نساء، آیه ۶۰.
۵. سوره بقره، آیه ۲۵۷.
۶. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۵.
۷. *تنقیح المقال*، ج ۲۳، ص ۴۴، ش ۱۰۵۵، ج جدید.
۸. *خلاصة الأقوال*، ص ۳۳۸، شماره ۱۳۳۳.

آقای خوبی، پس از مناقشه در صغرا (واقفی بودن حسین بن مختار) و در کبری (واقفی بودن، مانع از عمل به روایت شخص ثقه نمی‌شود)، او را بدون هیچ اشکالی، در زمره موثقان می‌داند. و می‌گوید: «ذكره العلامة في القسم الثاني وترك العمل بروايته من جهة بنائه علي أنه واقفي، والأصل في ذلك شهادة الشيخ في رجاله علي وقفه. ويردّه أولاً، أنّ الوقف، لا يمنع العمل بالرواية بعد كون راويها ثقة، والحسين بن مختار ثقة. ثانياً لم يثبت وقفه، لشهادة المفيد بأنه من أهل الورع من الشيعة... وروي في الكافي<sup>۱</sup>، كتاب الحجّة، في باب الإشارة والنص علي أبي الحسن الرضا. بسند صحيح، عن الحسين بن مختار، وصية الكاظم □ إلي أبي الحسن الرضا. ورواه الصدوق بسندين صحيحين مثله في العيون. و هذا، لا يجتمع مع وقفه

....

علي أنّ سكوت النجاشي و الشيخ في الفهرست من ذكر مذهبه و الغمض فيه، شاهد علي عدم وقفه. و كيف كان، فالرجل من الثقات بلا اشكال؛

علامه حلی، نام وی را در بخش دوم کتاب خود (بخش ضعفا) آورده و به جهت واقفی بودن او، به روایات او عمل نمی‌کند. مستند این نسبت، همان شهادت شیخ طوسی در کتاب رجال است؛ ولی ما با دو دلیل، این مطلب را مردود می‌دانیم. اولاً: پس از آن که ثابت شد راوی و حسین بن مختار ثقه هستند، واقفی بودن، مانع از عمل به روایت او نمی‌شود.

ثانياً: واقفی بودن این شخص، ثابت نیست، زیرا شیخ مفید شهادت داده که او در زمره پرهیزکاران شیعه بوده است.

کلینی، در کافی، کتاب حجّت، در باب «نص بر امامت امام رضا □» حدیثی را با سند صحیح از حسین بن مختار نقل کرده که متضمّن وصیت امام کاظم به امام رضا □ است. این حدیث را شیخ صدوق با دو سند صحیح، در عیون اخبار الرضا □، آورده و این حدیث با واقفی بودن حسین بن مختار، جمع نمی‌شود.

افزون بر این، سکوت نجاشی و شیخ طوسی در فهرست و سخن نگفتن در مورد مذهب حسین بن مختار و ایراد نگرفتن بر او، خود شاهد بر عدم واقفی بودن اوست.

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱، ح ۱.

به هر حال، این شخص، بدون هیچ اشکالی از ثقات شمرده می‌شود. «البته بعضی دیگر از معاصران همانند مامقانی و شوشتری نیز به دفاع از او برخاسته‌اند؛<sup>۲</sup> ولی از کنار تضعیف محقق و علامه حلی نمی‌توان به سادگی گذشت و آن را نادیده گرفت.

### طریق دیگر حدیث

روایت مزبور را نعمانی، به سه طریق دیگر از مالک بن اعین جهنی، از امام محمدباقر □ در کتاب خود آورده و گفته است:

۱. «أخبرنا عبدالواحد بن عبدالله، قال: حدَّثنا أحمد بن رباح الزهري، قال: حدَّثنا محمد بن العباس بن عيسى الحسيني، عن الحسن بن علي بن أبي حمزة، عن أبيه، عن مالك بن أعين الجهني، عن أبي جعفر الباقر □ أنه قال: «كلُّ راية تُرفَعُ قبلَ راية القائم □ صاحبها طاغوت؛<sup>۳</sup> هر پرچمی پیش از به اهتزاز درآمدن پرچم [حضرت] قائم برافراشته گردد، پرچمدارش طاغوت است.»

۲. «أخبرنا علي بن الحسين، قال: حدَّثنا محمد بن يحيى العطار بقم، قال: حدَّثنا محمد بن حسان الرازي، قال: حدَّثنا محمد بن علي الكوفي، عن علي بن الحسين، عن ابن مسكان، عن مالك بن أعين الجهني قال: سمعت أبا جعفر الباقر □ مثله.»<sup>۴</sup>

۳. «و أخبرنا علي بن أحمد البندنجي، عن عبيدالله بن موسى العلوي، عن علي بن ابراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن عبدالله بن المغيرة، عن عبدالله بن مسكان، عن مالك بن أعين الجهني، قال: سمعت أبا جعفر الباقر □ مثله.»<sup>۵</sup>

### بررسی نخستین طریق نعمانی

در سند آن، «علی بن ابی حمزه بطائنی» وجود دارد که خود، از بنیان‌گذاران مذهب انحرافی و قفیه است. ابن غضائری گفته است: «ابن ابی حمزه - لعنه الله - أصل الوقف و أشد الخلق عداوةً للولي من بعد أبي ابراهيم □؛<sup>۶</sup> خدا، (ابن ابوحمزه) را لعن کند! او،

۱. معجم رجال الحديث، ج ۶، ص ۸۶.  
 ۲. قاموس الرجال، ج ۳، ص ۵۳۲.  
 ۳. غیبت، نعمانی، ص ۱۱۴، باب ۵، ح ۹ و ۱۱ و ۱۲.  
 ۴. همان، ح ۱۱.  
 ۵. همان، ح ۱۲.  
 ۶. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۱۴؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۲۷۳.

بنیانگذار مسلک واقفیه است وی، کینه‌توزترین مردم نسبت به علی بن موسی‌الرضا، امام بعد از حضرت کاظم □ است.»

علامه حلی می‌گوید: او بسیار ضعیف است. علی بن ابی حمزه، به نقل علی بن حسن فضال، دروغگو و متهم است.<sup>۱</sup> آقای خویی، شش وجه برای اثبات وثاقت او نقل می‌کند و در آغاز می‌گوید: معروف این است که وی ضعیف است و در آخر می‌افزاید: «فلا يمكن الحكم بوثاقته وبالنتيجة يعامل معه معاملة الضعف<sup>۲</sup>؛ ممکن نیست ما حکم به وثاقت او کنیم.<sup>۳</sup> در نتیجه با او، معامله راوی ضعیف می‌شود.» اینک برای رعایت اختصار، به بررسی حالات همین شخص، در این سند، بسنده می‌کنیم.

### بررسی طریق دوم نعمانی

در سند آن، «محمد بن حسان رازی» قرار دارد. وی، افزون بر این که از ضعفا روایات زیادی نقل می‌کند وثاقت و عدالت‌اش ثابت نیست؛ بلکه طبق گفته صریح ابن غضائری، فردی ضعیف است.

آقای خویی می‌گوید: «الرجل لم يثبت وثاقته، وإن كان ضعفه لم يثبت أيضاً وتضعيف ابن الغضائري لا يعتمد عليه؛ لأن نسبة الكتاب إليه لم تثبت<sup>۴</sup>؛ وثاقت این شخص (محمد بن حسان رازی) ثابت نیست، هر چند ضعف او نیز ثابت نشده است. تضعیف او از سوی ابن غضائری، از دیدگاه ما، قابل اعتماد نیست، زیرا نسبت کتاب به او، ثابت نشده است.» بدین ترتیب، این طریق نیز ضعیف یا مورد اشکال است و ما برای رعایت اختصار، از بررسی افراد دیگر این سند، خودداری می‌کنیم.

### بررسی طریق سوم

در سند آن، فردی به نام «علی بن أحمد بندنیجی» آمده است. گفته‌اند: او، فردی

---

۱. خلاصه الاقوال، ص ۳۶۲، شماره ۱۴۲۶ و ص ۴۲۱، شماره ۱۷۱۷.  
۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۱، ص ۲۲۶.  
۳. دیدگاه ما تا سال ۱۴۲۹ هـ همین بود ولی در سال ۱۴۲۹ هـ در درس خارج فقه طی دو هفته بحث و بررسی در دیدگاه خود تجدینظر کرده و او را ثقه می‌دانیم و روایت را به لحاظ این راوی مردود نمی‌دانیم. آری، در سند، اشخاص دیگری هستند که مورد مناقشه می‌باشند.  
۴. همان، ج ۱۵، ص ۱۹۱.

ضعیف و تناقض‌گو است و به گفته‌های او توجه نمی‌شود.<sup>۱</sup> علامه حلی نیز او را در بخش دوم رجال خود آورده و وی را ضعیف و تناقض‌گو شمرده و گفته است: «لا یلتفت إلیه<sup>۲</sup>» بنابراین، تمامی طرق این روایت، مورد اشکال سندی است و هرگز قابل اعتماد نیست.

## بررسی دلالت روایت

### مناقشه نخست

دعوت، دو گونه است:

۱. دعوت حق؛ یعنی: دعوت مردم برای به پا داشتن حق و بازگرداندن زمام امور حکومت به دست اهل بیت □. که چنین دعوتی مورد تأیید امامان معصوم □ است.
  ۲. دعوت باطل؛ یعنی: دعوت مردم برای مطرح کردن خود و مقصود از «کلُّ رایة» همین بخش دوم در مقابل بخش نخست است؛ یعنی دعوت، در عرض و مقابل دعوت اهل بیت □ باشد، نه در طول و مسیر آن.
- بنابراین، قیام‌هایی که بر مبنای دفاع از حریم اهل بیت و دعوت مردم به سوی آنان، صورت گرفته به طور کلی، از دایره مصادیق این روایت، خارج‌اند.
- ممکن است گفته شود: این حدیث، در بطلان تمام قیام‌های پیش از قیام قائم □ ظهور دارد؛ یعنی ملاک بطلان، این نیست که دعوت برای خود و در عرض نهضت امامان معصوم □ صورت بگیرد؛ بلکه ملاک، پیشی گرفتن آن، بر قیام حضرت مهدی □ است، خواه دعوت حق باشد و یا دعوت باطل.
- اولاً: به احتمال قوی این روایت، ناظر به بعضی از قیام‌های آن زمان باشد و به اصطلاح، «قضیه خارجیّه» است نه حقیقی و ناظر به تمام قیام‌ها نیست و ملاک حق و باطل بودن، همان دعوت به راه راست است. در روایت امام محمدباقر □ نسبت به

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۲۵۶، شماره ۷۹۱۰؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۶۳.  
 ۲. خلاصه الاقوال، ص ۳۶۹، شماره ۱۴۵۱؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۶۸.

«رایة الیمانی» آمده است: «لأنه يدعو إلي الحق و إلي طريق مستقیم.»<sup>۱</sup>

ثانیاً: روایات بسیاری از امامان معصوم □ وارد شده که برخی از قیام‌هایی را که بعدها و پیش از ظهور امام زمان اتفاق می‌افتد، کاملاً تأیید کرده‌اند و مردم را برای پیوستن به آنان تشویق کرده‌اند همانند «رایة الیمانی». و اگر آن روایت را قضیه خارجی ندانیم، با این روایات، در تعارض خواهد بود. اینک، به دو روایت، در این زمینه اشاره می‌کنیم:

۱. «عن الباقر □: ليس في الرايات راية أهدي من راية اليماني هي راية هدي؛ لأنه يدعو إلي صاحبكم. فإذا خرج اليماني حزم بيع السلاح علي الناس و كل مسلم، وإذا خرج اليماني فانهض إليه؛ فإن رايته راية هدي. و لا يحل لمسلم أن يلتوي عليه. فمن فعل ذلك فهو من أهل النار؛ لأنه يدعو إلي الحق و إلي طريق مستقیم؛<sup>۲</sup> یعنی، میان این قیام‌ها، قیامی هدایت‌کننده‌تر از پرچم یمانی نیست. که پرچم هدایت است، زیرا مردم را به سوی حضرت قائم □ دعوت می‌کند. بنابراین، هرگاه یمانی دست به قیام بزند فروش سلاح را به دیگران بر مردم و هر مسلمانی حرام می‌گرداند. هر زمان دست به قیام زد به سوی او بشتابید، زیرا پرچم او، پرچم هدایت است و بر هیچ مسلمانی سرپیچی و تخلف از او، جایز نیست و هر کس نافرمانی کند، اهل دوزخ است، چرا که یمانی، مردم را به سوی حق و راه راست دعوت می‌کند.»

۲. «عن الباقر □: كأنني بقوم قد خرجوا بالمشرك يطلبون الحق فلا يُعطونه، ثمَّ يطلبونه فلا يُعطونه، فإذا رأوا ذلك، وضعوا سيوفهم علي عواتقهم، فُيعطون ما سئلوه، فلا يقبلونه حتي يقوموا، و لا يدفعونها إلا إلي صاحبكم. قتلاهم شهداء...»<sup>۳</sup>

گویی گروهی از مردم را می‌بینم که از مشرق زمین قیام می‌کنند و در جستجوی حق‌اند؛ ولی به آنان داده نمی‌شود، مجدداً درخواست حق می‌کنند؛ ولی این بار نیز به آنان داده نمی‌شود. وقتی اوضاع را این‌گونه دیدند، دست به سلاح برده و شمشیرهای خود را بر دوش می‌نهند که خواسته آن‌ها برآورده می‌شود؛ ولی پذیرای

---

۱. مگر اینکه بگوئیم: قضیه خارجیة برخلاف اصل است و أصالة العموم آن را نفی می‌کند.  
۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵، باب ۱۴، ذیل حدیث ۱۳.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۳، باب ۱۴، ح ۵۰؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳؛ نگا: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۶.

آن نمی‌شوند و دست به قیام می‌زنند و پرچم هدایت را فقط به [حضرت مهدی] می‌سپارند. کشته‌های آنان، شهید به شمار می‌آیند.»

جالب توجه است که در این روایت، از کشته‌ها و مقتولان در این قیام، به «شهدا» تعبیر شده است و این جمله، به معنای تأیید کامل امام معصوم از این نهضت‌ها تلقی می‌شود.

۳. هنگامی که درباره وظیفه شیعیان در مقابل قیام مختار از امام زین‌العابدین □ پرسش شد، حضرت در پاسخ فرمود: «لو أن عبداً زنجياً تعصب لنا أهل البيت، لوجب علي الناس موازته...<sup>۱</sup>؛ اگر برده‌ای زنگی تبار، برای یاری ما، پیشانی‌بند رزم، بست واجب است مردم او را یاری و حمایت کنند. و من ولایت این امر (مسئله مختار) را به تو سپردم، هر گونه صلاح می‌دانی، رفتار کن.» پرسش کنندگان با شنیدن این سخن از امام، گفتند: امام زین‌العابدین □ و محمد بن حنفیه، به ما اجازه قیام دادند.

۴. در احادیثی که از امام صادق □ وارد شده، حضرت قیام زید شهید را کاملاً تأیید می‌کند، مانند روایت عیص بن قاسم: «لا تقولوا: «خَرَجَ زید» فَإِنَّ زیداً كان عالماً و كان صدوقاً و لم يدعكم إلي نفسه. إنما دعاكم إلي الرضا من آل محمد □ و لو ظَهر لوفي بما دعاكم. إنما خرج إلي سلطان مجتمع لينقضه<sup>۲</sup>؛ قیام زید را به رخ نکشید، زیرا او مردی اندیشمند و بسیار راستگو بود و شما را به سوی خود دعوت نکرد؛ بلکه به سوی خاندان پیامبر □ و رضایت آنان دعوت نمود. اگر پیروز می‌شد، قطعاً به وعده خود وفا می‌کرد. او، در برابر سلطنت و حکومتی محکم و یک پارچه قیام کرد تا ارکان آن را متلاشی سازد.»

علاّمه مجلسی، این روایت را «حَسَنَه» شمرده و به اصطلاح، تأیید کرده است و جمله «إِنَّمَا خَرَجَ إِلَي سُلْطَان...» را بیان علت عدم پیروزی قرار داده و فرموده است: «أَي لَذَلِكَ لَمْ يظفر.»<sup>۳</sup> یعنی علت عدم پیروزی، تحکیم پایه‌های حکومت آنان بوده است.

### مناقشه دوم

این روایت، با روایات بسیاری که در باب امر به معروف و نهی از منکر و باب جهاد

۱. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵.  
 ۲. کافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱.  
 ۳. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۲۵۶.



وارد شده، منافات دارد.<sup>۱</sup> به ویژه که برخی از فقهای معاصر، در دوران غیبت حضرت مهدی □ جهاد ابتدایی را نیز واجب و فتوا به وجوب آن داده‌اند. آقای خوبی در *ملحقات منهاج الصالحین* چنین می‌گوید:

«و قد تحصل من ذلك أن الظاهر عدم سقوط وجوب الجهاد في عصر الغيبة وثبوته في كافة الأعصار لدي توفّر شرائطه. و هو في زمن الغيبة، منوط بتشخيص المسلمين من ذوي الخبرة في الموضوع أن في الجهاد معهم مصلحة للإسلام علي أساس أن لديهم قوة كافية من حيث العدد و العدة لدرهم بشكل لا يحتمل عادةً أن يخسروا في المعركة. فإذا توفّرت هذه الشرائط عندهم و وجب عليهم الجهاد و المقاتلة معهم؟ از مجموع مطالب گذشته، چنین به دست آمد که ظاهراً وجوب جهاد در دوران غیبت، ساقط نمی‌شود؛ بلکه جهاد در تمامی زمان‌ها، در صورت جمع بودن شرایط جهاد، واجب است که این شرایط منوط به تشخیص اهل خبره و کارشناسان مسائل نظامی است و جهاد، باید به مصلحت اسلام باشد و نیرو و سلاح کافی برای راندن دشمن وجود داشته باشد به گونه‌ای که هرگز احتمال شکست در جنگ، به نظر نرسد. بنابراین، در صورتی که این شرایط جمع باشد، جهاد و جنگ با دشمن واجب می‌شود.» سپس گفته است: «و اما ما ورد في عدّة من الروایات من حرمة الخروج بالسيف علي الحکام و خلفاء الجور قبل قیام قائمنا - صلوات الله عليه - فهو اجنبی عن مسألتنا هذه و هي الجهاد مع الكفار رأساً و لا يرتبط بها نهائياً؛ اما روایاتی که درباره حرمت قیام مسلحانه علیه فرمانروایان و زمامداران ستم پیشه، پیش از قیام [حضرت] قائم ما وارد شده، ارتباطی به بحث ما ندارد و با موضوع مورد بحث ما که جهاد مستقیم با کفار است بیگانه می‌باشد.»

گویی آقای خوبی، اصل روایات را پذیرفته و دلالت آن را نیز قبول کرده است، اما مورد آن را قیام برضد حکومت‌های به ظاهر اسلامی می‌داند، نه کفار؛ ولی با بررسی گسترده سند و دلالت روایات، ظاهراً پاسخ مشخص است.

#### مناقشه سوم

احتمال دارد مقصود از «القائم» در روایت «كلُّ راية ترفع قبل قیام القائم» خصوص

۱. وسائل الشیعة، ج ۱۵ و ۱۶.  
۲. ملحق منهاج الصالحین، ص ۳۶۸.  
۳. ملحق منهاج الصالحین، ص ۳۶۸.

حضرت مهدی □ نباشد؛ بلکه هر یک از ائمه □ را شامل گردد. در روایات، کلمه «قائم» بر همه ائمه □ اطلاق شده است. کلینی نیز در کتاب *کافی*، بابی را به عنوان: «أَنَّ الْأئِمَّةَ كُلَّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ اللَّهِ» عنوان کرده و سه روایت را نیز در آن جا آورده است:

۱. «عَنْ أَبِي خَدِيجَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْقَائِمِ، فَقَالَ: كَلْنَا قَائِمَ بِأَمْرِ اللَّهِ، وَوَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّى يَجِيئَ صَاحِبَ السَّيْفِ...؛ همه ما، یکی پس از دیگری قائم به امر خداوند هستیم تا زمانی که قیام کننده با شمشیر حضور یابد.»

۲. «عَنِ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي نَعِيمٍ...: أَتَيْتُ أَبَا جَعْفَرٍ □... فَقَالَ: يَا حَكَمُ! كَلْنَا قَائِمَ بِأَمْرِ اللَّهِ. قُلْتَ: فَأَنْتَ الْمَهْدِيُّ؟ قَالَ: كَلْنَا نَهْدِي إِلَى اللَّهِ. قُلْتَ: فَأَنْتَ صَاحِبُ السَّيْفِ؟ قَالَ: كَلْنَا صَاحِبَ السَّيْفِ وَوَارِثَ السَّيْفِ؛<sup>۲</sup> از حکم بن ابو نعیم منقول است که گفت: خدمت امام باقر □ شرفیاب شدم و پرسش‌هایی نمودم حضرت فرمود: ای حَکَم! همه ما ائمه، قائم به امر خداوند هستیم...، البته، این مناقشه مربوط به برخی از بزرگان<sup>۳</sup> معاصر است؛ ولی گمان می‌رود این مناقشه، نه تنها دفع اشکال نمی‌کند؛ بلکه دامنه اشکال را گسترده‌تر می‌سازد، زیرا، معنای آن، زیر سؤال بردن تمام قیام‌ها در تمام دوران حضور ائمه □ است از این رو، به مناقشات اول و دوم بسنده می‌کنیم.

روایات دیگری را در *وسائل* و *مستدرک* نقل کرده‌اند؛ ولی یا صراحت در موضوع ندارد و یا مبتلا به اشکال سندی است و یا توجیهات واضح و روشنی دارد. شاید، تنها روایاتی که صراحت زیادی در موضوع داشت، همین دو روایت کافی و نعمانی بود که بیان گشت.

### روایات دیگر

۱- «عَنْ ابْنِ بَنِي عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي جَعْفَرِ الْأَحْوَلِ وَالْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، عَنْ زَكَرِيَّا النَّقَاضِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: سَمِعْتَهُ يَقُولُ: النَّاسُ صَارُوا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ بِمَنْزِلَةِ مَنْ اتَّبَعَ هَارُونَ □ وَ مِنْ أَتْبَعَ الْعَجَلَ □ وَأَنَّ ابَابَكَرَ دَعَا فَأَبِي عَلِي □ إِلَّا الْقُرْآنَ □ وَأَنَّ عُمَرَ دَعَا فَأَبِي عَلِي □ إِلَّا الْقُرْآنَ □ وَأَنَّ عَثْمَانَ دَعَا فَأَبِي عَلِي □ إِلَّا الْقُرْآنَ □ وَ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَحَدٍ يَدْعُوا إِلَيَّ أَنْ يَخْرُجَ الدَّجَالُ إِلَّا يَجِدُ مِنْ يَبَايَعِهِ □ وَ مِنْ رَفَعَ رَأْيَهُ ضَلَالَةَ

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۵۳۶.

۲. همان.

۳. *دادگستر جهان*، ص ۲۹۵.

فصاحبها طاغوت؛<sup>۱</sup> ابان بن عثمان از ابوجعفر احوال و فضیل بن یسار از زکریا نقاض روایت کرده که گفت: از امام باقر □ شنیدم می فرمود: مردم پس از رحلت پیامبر اکرم □ به افرادی نظیر پیروان حضرت موسی و هواداران گوساله تبدیل شدند ابوبکر، علی را به پیروی از خود فراخواند؛ ولی علی □ پیروی از هر کسی را غیر از قرآن مردود اعلام کرد. عمر و عثمان نیز چنین درخواستی از او نمودند؛ اما حضرت جز در مسیر عمل به قرآن، از پیروی آنان نیز سرباز زد. در واقع هر کس تا دوران جنبش دجال، مردم را به پیروی از خود فراخواند، پیروانی برای خود خواهد یافت و هر کس درفش گمراهی برافرازد، پرچمدارش طاغوت خواهد بود.»

مجلسی آن را مجهول می داند و می گوید: در آن جا که آمده: «ابوبکر او را فراخواند» یعنی: علی و یا همه مردم را به پیروی و اطاعت از خویش فراخواند و امیرمؤمنان □ در دوران وی، جز به قرآن عمل نکرد و در بدعت گذاری های ابوبکر، با او موافقت ننمود<sup>۲</sup> از قرینه کلمه «دعا» در آغاز روایت، دانسته می شود که مقصود از دست رد نهادن امیرمؤمنان □ بر سینه ابوبکر، این بود که ابوبکر داعیه خلیفه دانستن خویش را داشته است... که سخنی مردود تلقی می شود.

۲- «الحسین بن محمد، عن جعفر بن محمد، عن القاسم بن اسماعیل الأنباري، عن الحسن بن علي، عن ابراهيم بن مهزم، عن أبيه، عن أبي عبد الله □ قال: ذكرنا عنده ملوك آل فلان، فقال: إنما هلك الناس من استعجالهم لهذا الأمر إن الله لا يعجل لعجلة العباد، إن لهذا الأمر غاية ينتهي إليها، فلو قد بلغوها - لم يستقدموا ساعة و لم يستأخروا؟ حسین بن محمد، از جعفر بن محمد، از قاسم بن اسماعیل انباری، از حسن بن علی، از ابراهیم بن محزم، از پدرش روایت کرده که گفت: در محضر امام صادق □ از پادشاهان فلان خاندان یاد کردیم، حضرت فرمود: مردم به جهت شتابزدگی در فرا رسیدن زمان ظهور ما به وادی هلاکت افتادند، خداوند هیچ گاه برای عجله مردم شتابزده عمل نمی کند. امر ظهور ما، خود زمانی معین دارد که بدان منتهی خواهد شد. اگر (سلاطین فلان خاندان) آن زمان (معین) را درک کرده بودند، نابودی آنان یک لحظه تقدیم و تاخیر نداشت.»

۱. روضه کافی، ج ۸، ص ۲۹۶ ج ۴۵۶.

۲. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۳۴۷.

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۶۹، ج ۷ باب کراهیه التوقیت.

مجلسی این روایت را ضعیف می‌داند و می‌گوید: منظور از سلاطین فلان خاندان بنی‌عبّاس‌اند. بنابراین معنای سخن امام □ این می‌شود که ما امید داشتیم انقراض دولت بنی‌امیه، متصل به دولت شما باشد؛ ولی چنین چیزی اتفاق نیفتاد و دولت بنی‌عبّاس روی کار آمد. یا منظور این است که ما از قدرت و توان حکومت آنها سخن به میان آوردیم یا این که آیا امکان براندازی این حکومت وجود دارد؟

منظور از جمله «مردم به جهت شتابزدگی به هلاکت رسیدند» کسانی‌اند که پیش از به پایان رسیدن عمر دولت باطل‌گرا دست به قیام زدند، مانند: زید، محمد، ابراهیم و امثال آنان که برای پیروزی حق و براندازی دولت باطل دست به چنین قیامی زدند. و اگر این افراد حق طلب و یا طرفداران دولت باطل‌گرا، به آن زمان (معین) رسیده بودند کارشان لحظه‌ای تقدیم و تاخیر نداشت و این مطلب به آیه شریفه: (فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ)<sup>۱</sup> اشاره دارد. سپس به نقل بیضاوی می‌گوید: یعنی کمترین زمان ممکن به تأخیر نمی‌افتادند و پیشی نمی‌گرفتند و یا به جهت ترس و بیم زیاد، در پی تأخیر و پیشی گرفتن بر نمی‌آمدند.<sup>۲</sup>

۳- روایت صحیفه سجّادیه: «عن متوکل بن هارون الثقفی، عن أبي عبد الله الصادق □: ما خرج ولا يخرج منّا أهل البيت إلی قیام قائمنا أحد لیدفع ظلماً أو ینعش حقاً إلا اضطلمته البلیة و کان قیامه زیادة فی مکروهنا و شیعتنا؟» از متوکل بن هارون ثقفی، از امام صادق □ روایت شده که فرمود: تا هنگامه قیام قائم ما اهل بیت، هر یک از خاندان ما که برای براندازی دستگاه ظلم و ستم و برقراری آرمان حق بپاخیزد، بلا و مصیبت او را از پای در می‌آورد و قیام وی بر دشواری‌ها و ناگواری‌های ما و پیروانمان خواهد افزود.  
اولاً: این روایت، ناظر به تکلیف و خطمشی و پایان کار خود ائمه □ است.  
ثانیاً: اشاره به واقعیتی است که سرنوشت قیام چنین خواهد بود، یعنی پیروزی قطعی در پی ندارند.

ثالثاً: از نظر سند مشکل دارد، زیرا در سند آن متوکل بن هارون وجود دارد که در

۱. اعراف، آیه ۳۴ و.  
۲. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۷۹.  
۳. صحیفه سجّادیه، ص ۹.

مورد وی توثیق و ستایشی وارد نشده است. و البته این تضعیف هیچ خدش‌های به اعتبار صحیفه سجادیه - که این شخص راوی آن است - وارد نمی‌کند. مجلسی در شرح مشیخه فقیه می‌گوید: عبارت صحیفه دلالت دارد که این سخن بشر نیست به خصوص عمیر و متوکل در سند این روایت نه از علمای اهل سنت اند و نه از علمای شیعه به شمار می‌آیند؛ زیرا چگونه امکان دارد دانشمندان اهل سنت، این مطلب را به علمای ما نسبت دهند و دانشمندان شیعه، چگونه از چنین فضیلت بزرگی برخوردار بوده‌اند که هیچ‌گاه کسی از آنان اطلاع نداشته و ناشناخته مانده‌اند؟! با این که وجدان خالی از تعصب به یقین حکم می‌کند که این سخن فراتر از سخن بشر است و امکان دارد از سخنان الهی (حدیث قدسی) باشد و از پیامبر اکرم □ نقل شده باشد.<sup>۱</sup>

۴ - محمد بن یحیی عن احمد بن محمد بن عیسی، عن علي بن الحكم، عن أبي أيوب الخزاز، عن عمر بن حنظله، قال: سمعت أبا عبد الله □ يقول: خمس علامات قبل قيام القائم: الصيحة، والسفیانی، و الخسف و قتل النفس الزکیة، والیمانی. فقلت: جعلت فداك إن خرج أحد من إهل بیتك قبل هذه العلامات أنخرج معه؟ قال: لا؛ فلما كان من الغد تلا هذه الآية □ إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين<sup>۲</sup> □ فقلت له: أهي الصيحة؟ فقال: أما لو كانت، خضعت أعناق أعداء الله عزوجل؛<sup>۳</sup> محمد بن یحیی از احمد بن محمد بن عیسی، از علی بن حکم از ابو ایوب خزاز، از عمر بن حنظله روایت کرده که گفت: از امام صادق □ شنیدم می‌فرمود: پیش از هنگامه ظهور قائم، پنج نشانه رخ خواهد داد: صیحه، جنبش سفیانی، فرو رفتن زمین، به شهادت رسیدن نفس زکیه، جنبش یمانیه. «  
راوی می‌گوید: عرض کردم: اگر پیش از رخداد این نشانه‌ها، شخصی از خاندان شما دست به قیام زند، آیا همراه با او قیام نماییم؟

حضرت فرمود: خیر،

روز بعد آیه شریفه: (إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين) را تلاوت کرد عرضه داشتیم: (اماما!) آیا منظور از این نشانه، صیحه است؟  
فرمود: هرگاه صیحه رخ دهد، دشمنان گردنکش خدای عزوجل، سر تسلیم فرود

---

۱. رسائل رجالیه، کلباسی، ج ۲، ص ۵۸۹.  
۲. شعراء، آیه ۴.  
۳. کافی، ج ۸، ص ۳۱۰ ج ۴۸۳.

خواهند آورد».

مجلسی می‌گوید: این روایت، حَسَن است مانند صحیح و شهید ثانی آن را روایتی صحیح شمرده است. وی می‌افزاید: آن جا که راوی می‌گوید: «به حضرت عرض کردم: آیا منظور از این نشانه، صیحه است» امام مقصود از آن نشانه را صیحه بیان داشته و تبیین فرموده که صیحه سبب سر تسلیم فرود آوردن دشمنان خدا خواهد شد.<sup>۱</sup>

### سند روایت

در سند این روایت ابویوب خزّاز وجود دارد اگر مقصود از ابویوب، ابراهیم بن زیاد باشد، در مورد وی توثیقی وارد نشده است هر چند شیخ طوسی آن را در رجال خویش آورده است.<sup>۲</sup>

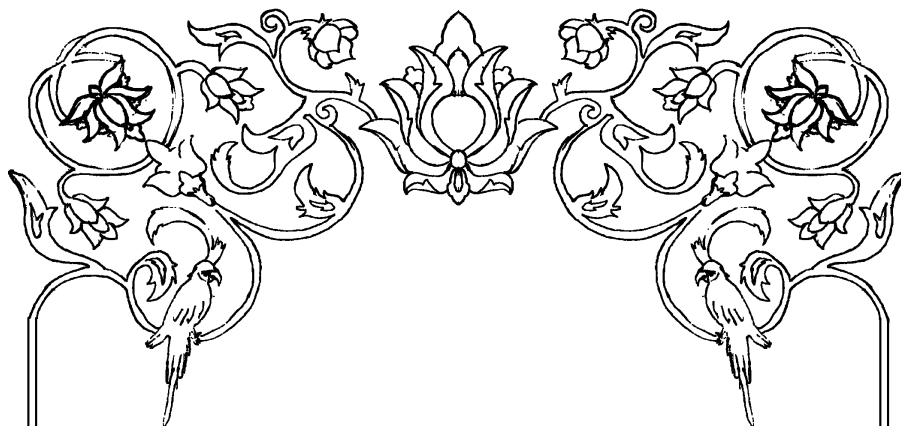
ولی چنان که مامقانی<sup>۳</sup> بدان تصریح کرده وی فردی مجهول الحال است و اگر ثابت شود که او با ابراهیم بن عثمان (عیسی) خزّاز یکی است در این صورت فردی مورد اطمینان و جلیل‌القدر تلقی می‌شود و تا زمانی که چنین موردی ثابت نشده باشد، وضعیت وی روشن نیست چنان که از فرزند مامقانی منقول است که وی را مجهول الحال دانسته است.<sup>۴</sup>

### دلالت حدیث

اولاً: به قرینه دیگر روایت، شاید منظور از «خروج» یعنی (شخص قیام کننده) همان قائم منتظر است. و شاید مقصود از «فراخواندن مردم» یعنی آن‌ها را به پیروی از خود فرا می‌خواند، نه اهل بیت.

ثانیاً: این روایت، قیام همراه با فردی از اهل بیت<sup>۵</sup> را که دست به قیام می‌زند، نفی می‌کند و نافی مطلق قیام نیست.

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۴۰۶. *بحار*، ج ۵۲، ص ۳۰۴ و ۱۸۱  
 ۲. *رجال شیخ طوسی*، ص ۱۴۶  
 ۳. *تنقیح المقال*، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۳.  
 ۴. *تنقیح المقال*، ج ۴، ص ۱۰ و ۱۳.



فصل چهارم:

جریان غیبت امام زمان □

در سرداب سامرا



### شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا

۱. امام زمان  $\square$  در سرداب سامرا غایب شده است؛
۲. امام زمان  $\square$  در سرداب سامرا زندگی می‌کند؛
۳. امام زمان  $\square$  از سرداب سامرا ظهور می‌کند؛
۴. گروه‌هایی از شیعه هر شب در سرداب سامراء جمع می‌شوند؛

### گفتار علمای اهل سنت در مورد سرداب سامرا

سمعانی، نخستین کسی است که بحث سرداب و ظهور امام زمان از آنجا را مطرح کرده و هر کس این بحث را بعداً مطرح کرده، از کتاب سمعانی نقل نموده است. در کتب معتبر شیعه بحثی از سرداب سامرا و ارتباط آن با غیبت امام زمان وجود ندارد و قداست آن به خاطر این است که منزل چندین امام و محل ولادت امام زمان  $\square$  بوده است.

۱. سمعانی (متوفای ۵۶۲): می‌گوید: «سَز من رأی و بها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعه أن مهدیهم یخرج منه»<sup>۱</sup>
۲. یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶): می‌گوید: «سامراء بلد علی دجلة . . . و بها السرداب المعروف فی جامعها الذی تزعم الشیعة أن مهدیهم یخرج منه و ترک سَز من رأی بالمرة و خرجت حتی لم یبق منها إلا موضع المشهد (عسکرین) الذی تزعم الشیعه أن به سرداب القائم»<sup>۲</sup>.
۳. ابن اثیر (متوفای ۶۳۰): آورده است: «توفی حسن بن علی و هو أحد الائمه الإثنی عشر  $\square$  علی مذهب الإمامیه و هو والد «م ح م د» الذی یعتقدونه المنتظر بسرداب السامراء»<sup>۳</sup>.

۱. کتاب الانساب، ج ۳، ص ۲۰۲.

۲. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۳.

۳. کامل ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۴۹.



۴. ابن تیمیه (متوفای ۷۵۲): می گوید: «و المعصوم عند الرفضه الإمامية الإثني عشرية هو الذي يزعمون أنه دخل سرداب سامراء بعد موت أبيه و هو إلي الآن لم يعرف له خبر و لا وقع له علي أحد عين و أثر»<sup>۱</sup>.

۵. ابن خلکان: گفته است: «ابوالقاسم «محمد» ابن الحسن و هو صاحب السرداب عندهم و أقاويلهم فيه كثيرة و هم ينتظرونه في آخر الزمان من السرداب بسر من رأي و الشيعة يقولون أنه دخل السرداب في دار أبيه و أمه تنظر إليه فلم يعد يخرج إليها»<sup>۲</sup>.

۶. ذهبی (متوفای ۷۴۸): می گوید: «المنتظر الشريف خاتمة الإثني عشر سيداً الذين تدعي الإمامية عصمتهم و لا عصمة إلا للنبي □ و «محمد» هو الذي يزعمون أنه الخلف و أنه صاحب السرداب بسامراء و أنه حي لا يموت حتي يخرج و يزعمون أنه دخل سرداباً في بيت أبيه و أمه تنظر إليه فلم يخرج إلي الساعة و كان ابن تسع سنين»<sup>۳</sup>.

۷. ابن کثیر: گفته است: جاهلان رافضه گمان می کنند که مهدی □ از سرداب سامرا ظهور می کند<sup>۴</sup>.

۸. ابن خلدون: آورده است: «يزعمون أن المهدي دخل في السرداب بداره في الحلة و تغيب، لذلك يقفون في كل ليلة بعد صلاة المغرب بباب هذا السرداب و قد قدموا مركباً و يهتفون باسمه و يدعونه للخروج حتي تشتبك النجوم و ينفذون»<sup>۵</sup> (یعنی هر شب پس از نماز مغرب به همراه یک مرکب کنار درب سرداب در شهر حله قرار می گیرند و حضرت را فرا می خوانند تا هنگامیکه تاریکی شب همه جا را فرا گیرد، و سپس می روند و شب آینده دوباره می آیند)

### موضع گیری علمای شیعه در برابر این تهمت

علمای شیعه نیز در برابر تهمت سرداب که از سوی علمای عامه به شیعه وارد می شد موضع گیری صریحی دارند که ذیلاً بیان می شود.

(۱) عبدالجلیل قزوینی (متوفای ۵۶۰): در *النقص* ص ۵۶۹ می گوید: حضرت مهدی □ خود، در سرداب نیست. محل ولادت او در سرداب است. وی در عالم

۱. *رأس الحسين*، ص ۱۸۴.  
۲. *وفيات الاعيان*، ج ۴، ص ۱۷۶.  
۳. *سر اعلام النبلاء*، ج ۱۳، ص ۱۱۹.  
۴. *الفتن*، ج ۱، ص ۴۶.  
۵. *تاریخ ابن خلدون*، ج ۱، ص ۱۹۹ و ج ۴، ص ۲۰.

روشنایی است نه در زیرزمین.

وی نخستین کسی است که در مقابل علمای عامّه موضع گرفته است.

(۲) اربلی (متوفای ۶۹۲ هـ): آورده است: که گنجی شافعی صاحب بیان گفته: معمولاً محال است کسی در سرداب بدون تغذیه زنده بماند - اربلی در پاسخ گنجی شافعی چنین گفته است: «اما قوله أنّ المهدي في سرداب و كيف يمكن بقاؤه من غير أحد يقوم بطعامه و شرابه فهذا قول عجيب و تصور غريب فإنّ الذين أنكروا وجوده لا يوردون هذا (زندگی در سرداب را نیز منکر می‌شوند) و الذين يقولون بوجوده لا يقولون إنّه في سرداب، بل يقولون إنّه حيّ موجود يحل و يرتحل (رفت و آمد دارد) و يطوف في الأرض ببسوت و خيم و خدم و حشم.»<sup>۱</sup> یعنی کسانی که به وجود حضرتش اعتراف دارند نمی‌گویند که ایشان در سرداب زندگی می‌کند. بلکه او در این عالم وجود زنده است و در شهرها در حال رفت و آمد می‌باشد و پیشکار و خدام دارد.

(۳) محدث نوری، می‌گوید: «و نحن كلّما راجعنا و تفحصنا لم نجد لما ذكره أثراً بل ليس فيها ذكر للسرداب اصلاً سوى قضية المعتضد (العباسي) التي نقلها نورالدين الجامي في شواهد النبوة و هي موجودة في كتبهم و في أسانيدهم.»<sup>۲</sup>؛ یعنی هر چه ما تفحص کردیم راجع به زندگی حضرت در سرداب چیزی نیافتیم، جز جریان معتضد عباسی که در آن اشاره به غیبت حضرت در سرداب دارد. و این قصه را نورالدين جامی در کتاب *شواهد النبوة* آورده. و البته این داستان در کتابهای خود اهل سنت آمده و ربطی به ما ندارد.

(۴) سید محسن امین، گفته است: «لم يرد خبر و لا وجد في كتاب من كتب الشيعة أنّ المهدي غاب في السرداب و لا أنّه عند ظهوره يخرج منه؛ بل يكون خروجه بمكة و يباعد بين الركن و المقام»<sup>۳</sup>.

(۵) علامه امینی: می‌گوید: «الشيعة لا ترى أنّ غيبة الإمام في السرداب و لا هم غيبوه فيه و لا أنّه يظهر منه؛ إنّما اعتقادهم المدعوم بأحاديثهم أنّه يظهر بمكة المعظمة تجاه البيت و لم يقل أحد في السرداب أنّه مغيب ذلك النور إنّما هو سرداب دارالامامة»<sup>۴</sup>؛ شیعه بر این نیست که

۱. كشف الغمّة، ج ۴، ص ۲۳۰.

۲. كشف الأستار، ص ۲۱۲.

۳. تعليقه، بر برهان متقی هندی، ص ۱۰۲.

۴. الغدير، ج ۳، ص ۳۰۹.

حضرت در سرداب غیبت کرده و یا از آنجا ظهور می کند بلکه معتقدند حضرت از مکه معظمه و از کنار کعبه ظهور می کند آری، سرداب محل سکونت امام هادی و امام عسکری  $\square$  بوده است.

۶) علامه عسکری، بیان داشته است که: «أما سرداب الغيبة قيل أنه في الحلة او سامراء لم أسمع بشيعة يقول بغيبة المهدي  $\square$  فيه او وجوده فيه او بخروجه منه»؛ یعنی من از احدی از شیعه نشنیده‌ام که حضرت در سرداب غیبت یا در آنجا سکونت و یا از آنجا ظهور می کند.

## دو پرسش

الف) آیا در روایات شیعه جریان سرداب وارد شده یا خیر؟

ب) آیا تعبیراتی که در کتاب ابن مشهدی آمده قابل توجیه است؟

## قضیه سرداب در منابع شیعی

شاید قدیمی ترین کتابی که جریان سرداب را نقل کرده، کتاب *المخرائج و المجرایح* از قطب‌الدین راوندی (متوفای ۵۷۳) باشد که این ماجرا را در دو مورد از کتاب خود نقل کرده است.

الف) راوندی<sup>۲</sup> می گوید: «و منها ما روي عن رشيق حاجب المادرائي قال: بعث إلينا المعتضد رسولاً و أمرنا أن نركب و نحن ثلاثة نفر و نخرج مخفّين علي السروج و نجنب آخر و قال: الحقوا بسامراء و اكبسوا دارالحسن بن علي فإنه توفي و من رأيتم فيها فأتوني برأسه فكبسنا الدار كما أمرنا فوجدنا داراً سرية «شبيهة الجنة» كأن الأيدي رفعت عنها في ذلك الوقت فرفعنا الستر و إذا سرداب في الدار الأخرى فدخلناه و كان فيه بحراً و في أقصاه حصير قد علمنا أنه علي الماء و فوقه رجل من أحسن الناس هيئة قائم يصلّي فلم يلتفت إلينا و لا إلي شيء من أسابنا فسبق احمد بن عبدالله ليتخطي، فغرق في الماء و ما زال يضطرب حتي مددت يدي إليه فخلصته و أخرجته فغشي عليه و بقي ساعة و عاد صاحبي الثاني إلي فعل ذلك فناله مثل ذلك فبقيت مبهوتاً فقلت لصاحب البيت، المعذرة إلي الله و إليك فوالله ما علمت كيف الخبر و إلي من نجى و أنا نائب إلي الله فما التفت إلي شيء مما قلت فانصرفنا إلي المعتضد فقال: اكنموه و إلا أضرب رقابكم».

۱. اضواء علي السنة المحمدية، ص ۲۰۶.  
۲. المخرائج و المجرایح، ج ۱، ص ۴۶۰.

ب) و در *المخراجه* و *المجراجه* آمده است: «... فکذلك كان صاحب الامر بعد وفاة أبيه □ و دفنه خرج جعفر الكذاب إلي بني العباس و أنهي خبره إليهم فبعثوا عسكرياً إلي سُز من رأي ليهجموا داره و يقتلوا من يجدونه فيها و يأتونه برأسه فلما دخلوها وجدوه □ في آخر السرداب قائماً يصلي علي حصير علي الماء و قدأمهم ايضاً كأنه بحر لكثرة الماء في السرداب فلما رأوا ذلك يئسوا من الوصول إليه و انصرفوا مدهوشين إلي الخليفة فأمرهم بكتمان ذلك، ثم بعث بعد ذلك عسكرياً أكثر من الأول فلما دخلوا الدار سمعوا من السرداب قراءة القرآن فاجتمعوا علي بابه حتي لا يصعد، فخرج من حيث الآن عليه شبكة و خرج و أميرهم قائم؛ ... صاحب الامر نیز چنین وضعیتی داشت. پس از رحلت پدر بزرگوار وی و خاکسپاری آن حضرت، برادرش جعفر کذاب خود را به دربار عباسیان رساند و ماجرای صاحب الامر را به آنان اطلاع داد و آن‌ها سپاهی را به سامرا اعزام نمودند تا به خانه وی یورش برده و هر کس را در آن خانه دیدند بکشند و سر او را به دربار بیاورند. وقتی وارد خانه شدند حضرت را در آخر سرداب دیدند بر حصیری که روی آب قرار دارد ایستاده و نماز می‌گزارد و در برابر آن‌ها نیز آب فراوانی در سرداب چونان دریا به چشم می‌خورد وقتی چنین دیدند از دست‌یابی به آن حضرت نومید گشته و سراسیمه خود را به خلیفه رساندند خلیفه دستور داد ماجرا را پوشیده نگاهدارند پس از آن نیروی بیشتری را بدان‌جا فرستاد هنگامی وارد خانه شدند از داخل سرداب صدای تلاوت قرآن شنیدند، بر در سرداب جمع شدند تا امام □ از سرداب بالا نیاید ولی آن حضرت از همان محلی که هم‌اکنون پنجره دارد از سرداب خارج شد با این که فرمانده آن نیروها همانجا ایستاده بود.»

### اشکالات وارده بر احادیث «المخراجه و المجراجه»

اشکال نخست: روایت رشیق، حاجب المادرائی مرسل است. ارسال روایت به این دلیل است که قطب‌الدین راوندی متوقای ۵۷۳ هـ. قضیه را از رشیق، حاجب المادرائی نقل می‌کند که رشیق، معاصر معتضد عباسی است و معتضد در سال ۲۷۹ هـ. به خلافت رسیده است. بنابراین رشیق در حدود سال ۲۷۹ هـ. می‌زیسته که در این صورت بین رشیق و راوندی حدود ۳۰۰ سال اختلاف است و واسطه بین این دو تن مشخص نیست. در نتیجه، روایت مرسل است.

اشکال دوّم: شخصیت «رشیق» مهمل است. مرحوم نمازی شاهرودی درباره او می گوید: «من الثلاثة الذين بعثهم المعتضد العباسي إلي سامرة إلي بيت مولانا صاحب الزمان □ فوقفوا علي معجزة ورجعوا خاسرين»<sup>۱</sup>. هیچ گونه اشاره‌ای به مدح یا ذمّ او نشده است. بنابراین، مهمل است.

از دیدگاه ما رشیق، نه تنها مهمل و مجهول نیست؛ بلکه کاملاً معلوم الحال است. کسی که معتضد او را می فرستد تا به منزل امام زمان □ هجوم برد، کاملاً شخصی معلوم الحال و معلوم الخبث است.

اشکال سوّم: زمان نقل واقعه متأخر از غیبت است. معتضد عبّاسی در سال ۲۷۹ یعنی ۲۴ سال بعد از شهادت امام حسن عسکری □ به خلافت رسیده است. در واقع رشیق، فرستاده معتضد عبّاسی این واقعه را ۲۴ سال بعد از شهادت امام عسکری □ نقل می کند. معنای این سخن این است که امام زمان □ تا سال ۲۷۹ و ۲۴ سال بعد از شهادت پدر بزرگوارش هنوز غایب نشده بوده است در حالی که این مطلب با مبانی ما سازگار نیست و امام زمان □ بلافاصله بعد از شهادت پدر بزرگوارش یعنی در سال ۲۶۰، غایب گشته است.

اشکال چهارم: در نقل شیخ طوسی به سرداب اشاره نشده است. جریان رشیق را شیخ طوسی نقل کرده و مفصّل نیز می باشد؛ ولی به سرداب اشاره‌ای ندارد. معلوم می شود قضیه سرداب، اضافه شده است.

«و حدّث عن رشیق صاحب المادرائی قال: بعث إلینا المعتضد و نحن ثلاثة نفر فأمرنا أن یركب كل واحد منّا فرساً و نجنب آخر و نخرج مخفین لایكون معنا قليل و لا كثير إلا علي السرج مصلي و قال لنا: الحقوا بسامرة و وصف لنا محلّة و داراً و قال: إذا أتیتموها تجدون علي الباب خادماً أسود، فاكبسوا الدار و من رأيتم فیها فأتوني برأسه فوافینا سامرة فوجدنا الأمر كما وصفه، و فی الدهلیز خادم أسود و فی یده نكة ینسجها فسألناه عن الدار و من فیها فقال: صاحبها، فوالله ما التفت إلینا و قلّ اكترائه بنا، فكبسنا الدار كما أمرنا فوجدنا داراً سرّیة و مقابل الدار سترٌ ما نظرت قط إلي أنبل منه كأنّ الأیدی رفعت عنه فی ذلك الوقت و لم یكن فی الدار احدٌ فرفعنا الستر فإذا بیت كبير كأنّ بحراً فیهِ ماء و فی أقصى البیت حصیر قد علمنا أنّه علي الماء و فوّه رجل من أحسن الناس هیئة قائم

۱. مستدرکات علم الرجال، ج ۳، ص ۴۰۰.

یصلی، فلم یلتفت إلینا و لا إلی شیء من أسبَابنا. فسبق احمد بن عبدالله لیخطی البیت فغرق فی الماء و مازال یضطرب حتی مددت یدی إلیه فخلصته و أخرجته و عُشی علیه و بقي ساعة و عاد صاحبی الثانی إلی فعل ذلك الفعل فنالہ مثل ذلك و بقيتُ مبهوتاً فقلت لصاحب البیت: المغدرة إلی الله و إلیک فوالله ما علمتُ کیف الخبر و لا إلی من أجيء و أنا تأتب إلی الله فما التفت إلی شیء مما قلنا و ما انفتل عما كان فیہ فهالنا ذلك و انصرفنا عنه و قد كان المعتضد ینتظرنا و قد تقدّم إلی الحجاب إذا وافیناه أن ندخل علیه فی أيّ وقت كان، فوافیناه فی بعض اللیل فأدخلنا علیه فسألنا عن الخبر فحكینا له ما رأینا فقال: و یحکم لقیکم أحد قبلی و جری منکم إلی أحد سبب أو قول؟ قلنا: لا فقال: أنا نفی من جدی و حلف بأشدّ إیمان له أنه رجل إن بلغه هذا الخبر لیضربن أعناقنا فما جسرنا أن نحدّث إلا بعد موته».<sup>۲</sup>

اشکال پنجم: تطبیق «رَجُل» بر امام زمان □ مشکل است. وقتی رشیق جریان را نقل می‌کند، می‌گوید: هنگامی که پرده را بالا زدیم مردی را دیدیم - و فوکه رجل من أحسن الناس - و هیچ‌گونه ادعایی مبنی بر این که آن مرد، امام عصر □ یا فرزند امام عسکری □ است، نمی‌کند. از این رو، تطبیق رجل، بر امام عصر □ ادعایی بی‌دلیل است. اشکال ششم: بر کودک ۵ ساله، رجل اطلاق نمی‌شود. اعتقاد شیعه این است که امام زمان □ در ۵ سالگی به امامت رسید و از همان لحظه غایب گشت. در عبارت رشیق آمده که می‌گوید: «ما مردی را دیدیم» با این که امام عصر □ ۵ ساله بوده و بر کودک ۵ ساله، مرد اطلاق نمی‌شود.

اشکال هفتم: گزارش از سوی مأموری دولتی است. رشیق که این واقعه را نقل می‌کند خود، یکی از خدمتکاران و مأموران دولتی است. پرسش این است که گزارش یک مأمور حکومت بنی عباس چه ارتباطی به باور شیعیان دارد، با این که عامه، واقعه سرداب را به شیعیان نسبت می‌دهند!!

### نقل جریان سرداب در «المزار» ابن مشهدی

یکی دیگر از منابع شیعی نقل‌کننده جریان سرداب، کتاب / المزار / محمد بن

۱. یعنی اگر این خبر را شایع کردید از بنی عباس نیستم اگر شما را نکشم.  
 ۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۴۸، ح ۲۱۸.

جعفر بن علی مشهدی است. در مورد نقل *المخراجه* و *المجرايح* گفتیم که راوندی در واقع این جریان را از کتب عامه نقل کرده و ربطی به اعتقاد شیعه ندارد. اگر بگویند که: همین نام را (سرداب غیبت) ابن مشهدی در کتاب *المزار* خود نقل کرده در پاسخ آنها چه بگوییم؟ برای اینکه بتوانیم پاسخی علمی به این شبهه اهل سنت بدهیم، ابتدا لازم است تحقیق دقیقی در مورد شخص ابن مشهدی و کتاب وی داشته باشیم.

#### سخن ابن مشهدی پیرامون سرداب

ایشان در بخشی از کتاب *المزار* خود می گوید: «... ثم تخرج ووجهك الي القبرين علي أعقابهم و تأتي سرداب الغيبة فتقف بين البابين ماسكاً جانب الباب بيدك ثم تتخنج كالمستأذن و سم و أنزل و عليك السكينة و الوقار و صل ركعتين في عرصة السرداب و قل الله اكبر...»<sup>۱</sup>. عبارت «سرداب الغيبة» باعث شبهه شده که باید مورد بررسی قرار گیرد.

#### تحقیق پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار»

قبل از پرداختن به نظریات دیگران در مورد ابن مشهدی و کتاب وی باید بینیم شخص مؤلف در مورد کتاب خویش چه دیدگاهی دارد. او در اهمیت کتاب خود در مقدمه کتاب چنین بیان می کند: «اما بعد فإني قد جمعت في كتابي هذا من فنون الزيارات للمشاهد المشرفات و ما ورد في الترغيب في المساجد المباركات و الأدعية المختارات و ما يدعي به عقيب الصلوات و ما يناجي به القديم تعالي من لذيذ الدعوات في الخلوات و ما يلجأ إليه من الأدعية عند المهمات مما اتصلت به من ثقات الرواة إلي السادات»<sup>۲</sup>.

ابن مشهدی در مقدمه، ادعا می کند که تمام ادعیه و زیاراتی که در این کتاب آورده همگی را از روایت ثقه نقل کرده است.

اگر چنین مطلبی ثابت شود، تمام مطالب کتاب صحیح خواهد بود چنانکه بعضی از علما با تمسک به این عبارت مقدمه، اعتبار ادعیه و زیارات کتاب را ثابت کرده اند. دیدگاه علما و محدثین در مورد ابن مشهدی و کتاب *المزار* گوناگون است. و ما

۱. *المزار* ابن مشهدی، ص ۶۵۷.

۲. همان، ص ۲۷.

برای بدست آوردن اعتبار یا عدم اعتبار المزار این دیدگاه‌های مختلف را نقل خواهیم کرد.

### دیدگاه آیه الله العظمی خوئی

آقای خوئی در مقدمه معجم رجال الحديث، پس از نقل ادعای ابن مشهدی در مورد کتابش که گفته است: من تمام مطالبی که در این کتاب جمع کرده‌ام همگی را از طریق روات ثقه نقل کرده‌ام. چنین می‌گوید: «و هذا الكلام منه صريح في توثيق جميع من وقع في إسناد روايات كتابه لكنه لا يمكن الإعتماد علي ذلك من وجهين». یعنی سخن ابن مشهدی، در توثیق تمام اسناد روایات کتابش صراحت دارد پس از آن، دو اشکال به ادعای ابن مشهدی وارد می‌کند.

#### اشکال نخست: بنائی و صغروی

«إنه لم يظهر اعتبار هذا الكتاب في نفسه فإن محمد بن المشهدي لم يظهر حاله بل لم يعلم شخصه و إن أصّر المحدث النوري: علي أنه محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري، فإن ما ذكره في وجه ذلك لا يورث إلا الظن».

آقای خوئی با این گفته می‌خواهد بیان کند که ابن مشهدی مجهول الوصف و العین است و اصلاً مشخص نیست ابن مشهدی وجود خارجی دارد یا نه؟

#### اشکال دوم: مبنائی و کبروی

«إن محمد بن المشهدي من المتأخرين و قد مرّ أنه لا عبرة بتوثيقاتهم لغير من يقرب عصرهم من عصره فإننا قد ذكرنا أنّ هذه التوثيقات مبنية علي النظر و الحدس فلا يترتب عليها أثر»<sup>۱</sup>.

مبنای آقای خوئی تنها معتبر بودن توثیقات متقدمین است، زیرا عن حسّ است و توثیقات متأخرین چون با حدس و گمان است اعتباری ندارد و ابن مشهدی از متأخرین است. لذا توثیقش اعتباری ندارد چون براساس حدس است.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۵۱.



نتیجه:

با توجه به این دو اشکال، نظر آقای خویی این شد که ادعای ابن مشهدی در مورد کتابش از اعتبار ساقط است. افزون بر این که شخصیت ابن مشهدی نیز نامشخص است.

### دیدگاه شیخ آقابزرگ تهرانی

وی در *الذریعه* در مورد ابن مشهدی و المزار و طرق مختلف این کتاب مباحثی دارند که بیان می‌شود.

مؤلف المزار چه کسی است؟

علامه تهرانی به نقل از استاد خود محدث نوری می‌گوید: ظاهراً مؤلف کتاب «المزار»، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی است. «مزار محمد بن المشهدي الموجود في خزانه كتب الشيخ علي بن محمدرضا آل كاشف الغطاء بالنجف و الميرزا محمد علي الأردوبادي ايضاً بالنجف و غيرهما عبر عنه المجلسي في البحار بالمزار الكبير و كان عند شيخنا النوري و ينقل عنه في مستدرک الوسائل و ذكر شرح اعتباره في خاتمة المستدرک و استظهر من بعض القرائن أنه للشيخ محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري الراوي عن ابي الفضل شاذان بن جبرئيل القمي و يروي ايضاً عن المفيد بواسطتين و هو سند عال اوله: الحمد لله القديم إحسانه، الظاهر إمتنانه، العالی سلطانه»<sup>۱</sup>.

ابن مشهدی در تاریخ ۵۶۹ از ابن نما نیز نقل روایت می‌کند که در واقع معاصر با سمعانی (متوفای ۵۶۰) است و سمعانی نخستین فرد از عامه است که جریان سرداب را نقل کرده است پس مشخص می‌شود این مطلب گر چه ابن مشهدی نیز آن را نقل و به آن اشاره کرده، اما اصلش از عامه است، یا این که وضع تعیینی یافته.<sup>۲</sup>

۱. *الذریعه*، ج ۲۰، ص ۳۲۴.

۲. چون بعید به نظر می‌رسد که ایشان بدون هیچ مستند، و تنها به سخن یک عامی توجه و اعتماد کرده باشد، آن هم در مثل چنین موضوعی که مورد تهمت از ناحیه عامه است.

## مشايخ «المزار»

شيخ آقابزرگ تهراني راويان احاديث «المزار» را چنين بيان مي كند: «أقول: جملة هؤلاء الثقات الذين يروي عنهم في الكتاب خمسة عشر رجلاً وهم ١. شاذان المذكور ٢. الشيخ أبي عبد الله الحسين بن هبة بن رطبه، عن الشيخ أبي علي بن الشيخ الطائفة، عن والده روي عنه زيارة العاشورا التي يذكر فيها اسامي الشهداء مفصلاً ٣. أبي محمد عبد الله بن جعفر الدوريسي المتوفى نيف و ستمائة ٤. الشيخ ابوالفتح قيم جامع الكوفة ٥. الشيخ المقري مسلم بن نجم المعروف بابن الاخوت البزاز الكوفي الزيدي ٦. ابوالكارم حمزة بن زهرة الحسيني الحلبي (المتوفى ٥٧٤) ٧. السيد عبد الحميد بن النقي عبد الله بن اسامة العلوي الحسيني (المتوفى ذي القعدة ٥٨٠) ٨ و ٩. الشيخان الجليلان ابوالبقاء هبة الله بن هبة و ابوالخير سعد بن أبي الحسن الفداء ١٠. الشريف أبي جعفر محمد المعروف بابن الحمد النحوي (المتوفى ٥٧١) ١١. الشيخ الفقيه عمادالدين محمد بن أبي القاسم الطبري (المتوفى ٥٥٣) ١٢. الشريف الجليل ابوالفتح محمد بن محمد الجعفريه، ١٣. ١٤. الشيخان العالمان ابو محمد عربي بن مسافر و هبة الله بن نما بن حمدون (المتوفى ٥٧٣) و روي عنهما سلام علي آل ياسين الكبير و الزيارة الجامعة الكبيرة المشهورة ١٥. الشيخ الفقيه ابوعبدالله محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (المتوفى ٥٨٨).

## شيوه تأليف «المزار»

شيخ آقابزرگ تهراني در مورد شيوه تأليف كتاب نيز مي گويد: «و ابتدأ بباب زيارة النبي ﷺ و ائمة البقيع ثم النجف و مسجد الكوفة ثم الحائر ثم الكاظمية ثم الرضوي ثم سامراء و بعض الجوامع و الأصحاب و اولاد الائمة و المؤمنين ثم اضافات».

نتيجه:

شيخ آقابزرگ تهراني مؤلف و كتاب او را به صراحت توثيق نكردند؛ بلكه مؤلف را تعيين و راويان كتاب را نيز معرفي كردند.

## ديدگاه محدث نوري

محدث نوري در آغاز، سخن علامه مجلسي را مي آورد و مي گويد: «قال في البحار: كتاب كبير في الزيارات تأليف محمد بن المشهدي كما يظهر من تأليفات السيد ابن طاووس و اعتمد عليه و مدحه و سميهاه بالمزار الكبير و قال في الفصل الآخر: و المزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار و الزيارات ... مراده من ابني طاووس: السيد رضي الدين علي في مزاره و السيد عبد الكريم في فرحة الغري»<sup>١</sup>.

١. خاتمة المستدرک، ج ١، ص ٣٥٨.

از بیانات علامه مجلسی استفاده می‌شود که هم کتاب و هم مؤلف آن نزد وی معتبر بوده است.

محدث نوری در ادامه می‌گوید:

«و منه يظهر أنه معدود في زمرة الفقهاء كما أنه يظهر من صدر كتابه الإعتقاد علي كل ما أودعه فيه و أن ما فيه من الزيارات كلها مأثورة و إن لم يستند بعضها إليهم عليهم السلام في محلّه»<sup>۱</sup>.

دیدگاه محدث نوری در مورد مؤلف

«والذي أعتقده أنه من مؤلفات محمد بن جعفر المشهدي و هو بعينه محمد بن جعفر الحائري و إن جعل في أمل الأمل له عنوانين و ظنه اثنين - قال فيه: الشيخ محمد بن جعفر الحائري فاضل جليل له كتاب (ما اتفق من الأخبار في فضل الائمة الأطهار □ إلي أن قال: الشيخ محمد بن جعفر المشهدي كان فاضلاً محدثاً صدوقاً له كتب يروي من شاذان بن جبرئيل القمي».

نتیجه:

محدث نوری برخلاف آقای خوئی قائل شدند که ابن مشهدی مجهول العین نیست و او را بر محمد بن جعفر المشهدی تطبیق کردند و مجهول الوصف بودن او را نیز نمی‌پذیرند، زیرا شواهدی می‌آورند و در آخر نیز می‌گویند: «و يظهر منه أنه رحمه الله من أعظم العلماء واسع الرواية كثير الفضل معتمد عليه كما أنه يظهر مما ذكرنا من خطبة كتابه أن كل ما فيه من الدعوات و الزيارات مأثورة عنهم»<sup>۲</sup>.

در نهایت، این نتیجه به دست آمد که آقای خوئی، مؤلف و کتاب او را فاقد اعتبار می‌داند. و شیخ آقابزرگ تهرانی با ملایمت برخورد کرد و به طور کلی رد نکرد و کلام استادش محدث نوری را نقل نمود و طرق کتاب را نیز بیان کرد؛ ولی محدث نوری به طور کامل مؤلف و کتاب وی را تأیید کرد.

دیدگاه ما

نخست: خود کتاب و نویسنده آن به نظر بعضی مورد تأمل است.

دوم: ادعای مؤلف در این مورد که مطالب کتاب را از راویان ثقه نقل می‌کنم مورد

۱. همان، ج ۲۰، ص ۳۶۰.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۶۴.

پذیرش نیست، زیرا وی از متأخرین است و توثیق متأخرین، با حدس و گمان است و توثیق باید عن حس باشد، چنانکه متقدمین این گونه بوده‌اند.

سوم: وثاقت ابن مشهدی برای ما ثابت و مبرز نیست و توثیق شیخ حرّ عاملی در *امل الآمل* که فرموده بود: «کان فاضلاً محدثاً، صدوقاً» از روی حدس است، زیرا ابن مشهدی در قرن ۶ و شیخ حرّ عاملی در قرن ۱۲ می‌زیسته است و بین آنها ۶ قرن فاصله بوده است و هیچ‌گونه حس و مشاهده‌ای در کار نبوده است.

چهارم: چنان که مجلسی فرموده بود: «وقد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار والزيارات...» یعنی ابن طاووس بسیاری از اخبار و زیارات را از ابن مشهدی اخذ کرده است. لذا ابن طاووس همین روایت را در *مصباح الزائر* نقل کرده؛ ولی اشاره به جریان سرداب غیبت نکرده است. بنابراین، این احتمال وجود دارد که بعدها در کتاب ابن مشهدی اضافه شده باشد. و یا عبارت «سرداب الغيبة» جزء روایت نباشد.

پنجم: ابن مشهدی، معاصر سمعانی بوده و او نخستین عالم سنی مذهبی است که این روایت را نقل کرده است، لذا ممکن است ابن مشهدی این روایت را از او اخذ کرده و نقل کرده باشد و هیچ‌گونه اعتقادی به مضمون روایت نداشته و یا وضع تعینی یافته باشد نه اینکه امام در سرداب غائب شده باشد.

### اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب

الف. آیا ظهور حضرت ولی عصر □ از سرداب است.

یکی از سخنان بی‌اساسی که اهل سنت، شیعه را به آن متهم می‌کنند. این است که می‌گویند: شیعه قائل است که: حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از میان سرداب سامراء ظهور خواهد کرد.

### رفع اتهام

به شیعه چنین اتهامی زده شده است با این که در هیچ یک از احادیث شیعه و هیچ متنی از متون شیعی، حتی متون غیر معتبر مانند *هدایة حضینی* که یکی از متون غیر معتبر شیعی است، جریان سرداب نیامده است و روایتی که در *المخراجه*

و الجرایح راوندی آمده مبتلا به اشکالات متعددی بود که قبلاً بیان گشت. افزون بر این، روایات ما با تأکید و به صراحت می‌گویند: ظهور حضرت، از مکه معظمه و از کنار رکن حجرالأسود خواهد بود که به بعضی از این روایات اشاره خواهد شد. با این حال جای هیچ‌گونه اتهامی بر ضد شیعه مبنی بر این‌که امام زمان □ از سرداب ظهور خواهد کرد، باقی نمی‌ماند. اینک روایاتی که به ظهور حضرت از مکه و رکن حجرالأسود صراحت دارند:

روایت نخست:

«حَدَّثَنَا نُعَيْمٌ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ ابْنُ عُثْمَانَ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: ثُمَّ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ بِمَكَّةَ عِنْدَ الْعِشَاءِ وَمَعَهُ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ □ وَ قَمِيصُهُ وَ سَيْفُهُ وَ عَلَامَاتُ وَ نُورٌ وَ بَيَانٌ فَإِذَا صَلَّى الْعِشَاءَ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ يَقُولُ: أَذْكَرُكُمْ اللَّهُ أَيُّهَا النَّاسُ وَ مَقَامَكُمْ بَيْنَ يَدَي رَيْكُمْ وَ قَدْ اتَّخَذَ الْحِجَّةَ وَ بَعَثَ الْأَنْبِيَاءَ وَ أَنْزَلَ الْكِتَابَ أَمْرَكُمْ أَنْ لَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ أَنْ تَحَافِظُوا عَلَي طَاعَتِهِ وَ طَاعَةَ رَسُولِهِ □ وَ أَنْ تَحْيُوا مَا أَحْيَى الْقُرْآنَ وَ تُمَيِّتُوا مَا أَمَاتَ وَ تَكُونُوا أَعْوَاناً عَلَي الْهَدْيِ وَ وَزراً عَلَي التَّقْوَى فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ دَنَا فَنَاؤُهَا وَ زَوَالُهَا وَ أَذْنَتْ بِالْوَدَاعِ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَي اللَّهِ وَ إِلَي رَسُولِهِ □ وَ الْعَمَلَ بِكِتَابِهِ وَ إِمَاتَةَ الْبَاطِلِ وَ أَحْيَاءَ سُنَّتِهِ فَيَظْهَرُ فِي ثَلَاثِمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةِ عَشْرٍ رَجُلًا عِدَّةَ أَهْلِ الْبَدْرِ عَلَي غَيْرِ مِيعَادٍ قَزَعًا كَقَزَعِ الْخَرِيفِ رَهْبَانَ بِاللَّيْلِ أَسَدٌ بِالنَّهَارِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ لِلْمَهْدِيِّ أَرْضَ الْحِجَازِ وَ يَسْتَخْرِجُ مِنْ كَانِ فِي السَّجْنِ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَ تَنْزِلُ الرِّايَاتُ السُّودَ الْكُوفَةَ فَيُبْعَثُ بِالْبَيْعَةِ إِلَي الْمَهْدِيِّ وَ يُبْعَثُ الْمَهْدِيُّ جُنُودَهُ فِي الْأَفَاقِ وَ يُمَيِّتُ الْجُورَ وَ أَهْلَهُ وَ تَسْتَقِيمُ لَهُ الْبِلَادُ وَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَي يَدَيْهِ الْقُسْطَنْطِينِيَّةَ؛<sup>۱</sup> از امام باقر □ نقل شده که فرمود: [حضرت] مهدی شب هنگام در مکه ظاهر می‌گردد و پرچم و پیراهن و شمشیر و دیگر نشانه‌ها و نور و بیان را با خود همراه دارد. نماز عشاء را که به جا آورد با رساترین صدای دلنوازش اعلان می‌دارد: مردم! در پیشگاه پروردگارتان خدای را به یاد شما می‌آورم که او حجّت خویش را بر شما تمام گرداند و پیامبران را برانگیخت و کتاب آسمانی فرو فرستاد و به شما فرمان داد چیزی را با خدا شریک قرار ندهید و همواره در مسیر اطاعت وی و اطاعت فرستاده او قرار داشته باشید و ارزش‌هایی را که قرآن زنده ساخته، زنده نگاهدارید و بدعت‌هایی را که میرانده، بخشکانید و مدد کار حق و هدایت و در مسیر تقوی کمک کار باشید، زیرا دنیا در آستانه نابودی قرار

۱. فتن ابن حماد، ص ۲۷۰، ح ۱۰۰۷، ملاحم و فتن ابن طاووس، ص ۶۴؛ صراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۶۲.

دارد و آهنگ وداع سر داده است.

من شما را به اطاعت از خدا و فرستاده‌اش و عمل به کتاب او و نابود سازی باطل و زنده ساختن سنت وی فرا می‌خوانم. [حضرت مهدی] در جمع سیصدوسیزده تن از یاران خود به تعداد رزمجویان بدر بدون اطلاع قبلی چونان ابرهای پراکنده پاییزی از راه خواهد رسید. این عده، پارسایان شب و شیران هستند خداوند سرزمین حجاز را به دست با کفایت مهدی می‌گشاید و او زندانیان بنی‌هاشم را آزاد می‌سازد و حاملان پرچم‌های سیاه در کوفه فرود خواهند آمد و هیئتی را برای بیعت با [حضرت مهدی] نزد وی اعزام می‌دارند. مهدی لشکریان خود را به جای جای گیتی گسیل می‌دارد و ستم پیشگان را از میان برمی‌دارد و شهرها به تصرف او درمی‌آیند و خداوند به دست مبارک او، قسطنطنیه را آزاد خواهد ساخت.»

این روایت به صراحت بیان می‌کند که ظهور حضرت حجّت از مکه معظمه خواهد بود و هیچ گونه اشاره‌ای به سرداب سامراء وجود ندارد.

روایت دوّم:

«محمّد بن یحیی و غیره، عن محمّد بن احمد، عن موسی بن عمر، عن ابن سنان، عن ابي سعید القماط، عن بکیر بن اعین قال: سألت أبا عبد الله □: لأبي علة وضع الله الحجر في الركن الذي هو فيه و لم يوضع في غيره ولأبي علة ثقيل ولأبي علة أخرج من الجنة؟ ولأبي علة وضع ميثاق العباد و العهد فيه و لم يوضع في غيره؟ و كيف السبب في ذلك؟ تخبرني جعلني الله فداك فإن تفكّري فيه لعجب، قال: فقال: سألت و أعضلت في المسألة و استقصيت فافهم الجواب و فرغ قلبك و اصغ سمعك أخبرك إن شاء الله. ان الله تبارك و تعالي وضع الحجر الأسود و هي جوهرة أخرجت من الجنة إلي آدم □ فوضعت في ذلك الركن لعله الميثاق و ذلك أنه لما أخذ من بني آدم من ظهورهم ذريتهم حين أخذ الله عليهم الميثاق في ذلك المكان و في ذلك المكان ترائي لهم و من ذلك المكان يهبط الطير علي القائم □ فأول من يبایعه ذلك الطائر و هو والله جبرئيل □ و إلي ذلك المقام يسند القائم ظهره و هو الحجة و الدليل علي القائم و هو الشاهد لمن وافاه في ذلك المكان و الشاهد علي من أذي إليه الميثاق و العهد الذي أخذ الله عزوجل علي العباد...<sup>۱</sup> بکیر بن اعین می‌گوید: از امام صادق □ پرسیدم: چرا خداوند حجرالاسود را در رکنی که اکنون قرار دارد نهاده و در جای دیگر قرار نداده است؟ چرا حجر بوسیده می‌شود؟ و چرا از بهشت بیرون آورده شد؟ و

۱. کافی، ج ۴، کتاب الحج، ص ۱۸۴، ح ۳.

چرا خداوند عهد و میثاق بندگان و میثاق خویش را در حجرالاسود به ودیعه نهاده و در جای دیگر قرار نداد؟ سبب این کارها چیست؟  
اماما! فدایت گردم مرا از راز و اسرار این امور آگاه ساز که در این زمینه اندیشه‌ام سخت در شگفت است.

راوی می‌گوید: امام  $\square$  فرمود: مساله‌ای را پرسیدی که در آن دچار ابهام شده‌ای و علل و اسباب آن را جويا گشته‌ای، اینک پاسخ آن را به دقت دریاب. دلت را کاملاً مهیا ساز و نیک گوش بسپار که به خواست خدا تو را از راز این مسائل آگاه خواهیم ساخت.

خدای تبارک و تعالی که حجرالاسود را در این محل قرار داد در آغاز گوهری در بهشت بود که برای حضرت آدم  $\square$  از بهشت خارج گردید و برای میثاق، در این رکن نهاده شد و آن‌گاه خداوند از نسل و دودمان بنی آدم در آن مکان، عهد و پیمان گرفت و در آن مکان، حجرالاسود برایشان پدیدار گشت و از همان مکان آن پرنده بر [حضرت] قائم فرود خواهد آمد و نخستین کسی که با وی بیعت نماید همان پرنده است. به خدا سوگند! آن پرنده همان جبرئیل  $\square$  است. قائم [به هنگام ظهور] به همان مکان تکیه خواهد زد و آن جایگاه، حجّت و دلیل بر وجود قائم است. حجرالاسود بر کسانی که در آن مکان حضور یابند و عهد و میثاقی را که خدای عزوجل از بندگان گرفته نزد حجر ادا نمایند، شاهد و گواه خواهد بود.»

در این روایت نیز تصریح شده که ظهور حضرت، از کنار رکن حجرالاسود در مکه معظمه خواهد بود. با توجه به این دو روایت مشخص می‌شود سخن بعضی از علمای اهل سنت که می‌گویند: شیعه قائل است امام زمان  $\square$  از سرداب ظهور می‌کند. اتهامی بیش نیست و شاید ناشی از ناآگاهی از کتابهای شیعه باشد.

#### ب. آیا حضرت ولی عصر $\square$ در سرداب زندگی می‌کند؟

اتهام دیگری که اهل سنت، شیعه را بدان متهم می‌کنند این است که می‌گویند: شیعه قائل است که امام زمان  $\square$  در دوران غیبت، داخل سرداب زندگی می‌کند.

#### رفع اتهام

در هیچ یک از احادیث و متون شیعی چنین سخنی به چشم نمی‌خورد و هیچ

عالم شیعی چنین مطلبی را نگفته است؛ بلکه اعتقاد شیعه در مورد مکان حضرت ولی عصر □ در دوران غیبت این است که کسی از محل اقامت حضرت در دوران غیبت، اطلاع ندارد. و جریان جزیره خضراء افسانه‌ای بیش نیست. تنها در روایات شیعه اشاره شده که در دوران غیبت صغری برخی از خواص شیعه و در دوران غیبت کبری بعضی از موالیان خاص حضرت از مکان وی مطلع هستند.

روایت نخست:

«عَدَّة من اصحابنا، عن احمد بن محمد بن الحسن بن علي الوشاء، عن علي بن ابي حمزة، عن ابي بصير، عن ابي عبدالله □ قال: لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة و لا بد له في غيبته من عَزلة و نعم المنزل طَيِّبة و ما بثلاثين من وحشة؛ صاحب الأمر دارای غیبتی خواهد بود و در تنهایی و عزلتی بسر خواهد برد و در دوران غیبتش از توان و قدرت برخوردار است و همراه با سی تن که در کنار اویند بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهد و بهترین جایگاه اقامتش مدینه است.»

فیض کاشانی، در شرح روایت فوق می‌گوید: «طَيِّبة» هي المدينة المقدسة - یعنی إذا اعتزل فيها مستتراً و معه ثلاثون من شيعته يأنس بعضهم ببعض فلا وحشة لهم كأنه أشار بذلك إلي غيبته القصيرة فإن في الطويلة ليس لشيعته إليه سبيل؟ منظور از «طَيِّبه» در روایت، مدینه منور است. یعنی حضرت به همراه سی تن از پیروانش که برخی با بعضی دیگر مأنوسند، در شهر مدینه و تنهایی در نهان بسر می‌برد و این جمع هیچ گاه ترسی به دل ندارند. گویی امام صادق □ با این جمله به غیبت صغرای آن حضرت اشاره کرده زیرا غیبت کبری هیچ یک از شیعیان وی به آن حضرت دسترسی ندارند.»

مجلسی، نیز در شرح آن می‌گوید: «و العزلة» بالضم. إسم الإعتزال. اي المفارقة عن الخلق. «و لا بد في غيبته» و في بعض النسخ و لا له في غيبته، اي ليس في غيبته معتزلاً عن الخلق بل هو بينهم و لا يعرفونه و الأول أظهر و موافق لما في سایر الكتب». «و الطَيِّبة» اسم المدينة الطيبة فيدل علي أنه □ غالباً في المدينة و حوالیها إما دائماً أو في الغيبة الصغرى و ما قيل: من أن الطَيِّبة اسم موضع سكنه □ مع اصحابه سوي المدينة فهو رجم بالغيب و يؤيد الأول ما مر أنه لما سئل أبوه اين أسأل عنه؟ قال بالمدينة.

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶.  
۲. کافی، ج ۲، ص ۴۱۶.



«و ما بثلاثین من وحشة» ای هو □ مع ثلاثین من موالیه و خواصه و لیس لهم وحشة لأستیناس بعضهم ببعض او هو □ داخل فی العدد. فلا یستوحش هو ایضاً. أو الباء بمعنی مع - ای لا یستوحش □ لکونه مع ثلاثین و قیل: هو مخصوص بالغبیة الصغری و ما قیل: من أن المراد أنه □ فی هیئة من هو فی سن ثلاثین سنة و من كان كذلك لا یستوحش فهو فی غایة البعد»<sup>۱</sup>.

روایت دوّم:

«محمد بن یحیی، عن احمد بن اسحاق، عن ابی هاشم الجعفری قال: قلت لأبی محمد □ جلالتك تمنعني من مسألتك، فتأذن لي أن أسألك؟ فقال: سل، قلت: یا سیدی هل لك ولد؟ فقال: نعم، فقلت: فان حدث بك حدث فاین أسأل عنه؟ فقال: بالمدينة»<sup>۲</sup>.

علّامه مجلسی در شرح این روایت می گوید: این روایت صحیح است «قال بالمدينة» ای الطیبة المعروفة و لعله □ علم أنه یدرکه أو خيراً منه فی المدينة. و قیل: اللام للعهد و المراد بها سرّ من رأي یعنی أنّ سفرائه من أهل سرّ من رأي یعرفونه فسئلهم عنه»<sup>۳</sup>.

روایت سوّم:

«علي بن محمد بن ابی محمد الوجناني أنه اخبرني عمّن رآه: أنه خرج من الدار قبل الحادث بعشرة أيام و هو يقول: اللهم إنك تعلم أنّها من أحبّ البقاع لولا الطرد او كلام هذا نحوه»<sup>۴</sup>.

علّامه مجلسی این روایت را مجهول می داند و در توضیح آن می گوید: «عمّن رآه» ای القائم □ قبل الحادث» ای وفات ابی محمد □ أو التجسس له من سلطان و التفحص عنه و وقوع الغيبة الصغری. «أنها» ای الدار أو مدينة سرّ من رأي «لولا الطرد» ای دفع الظالمین إیای؛ مقصود از «عمّن رآه» یعنی قائم □ را و منظور از جمله «قبل الحادث» یعنی شهادت امام عسکری □ تا جستجو و پی گرد از ناحیه حاکم در مورد وی و واقع شدن غیبت صغری مقصود از «أنها» یعنی منزل یا سامرا. و منظور از «لو لا الطرد» یعنی ستمگران مرا بیرون برانند.»

مرحوم فیض می گوید: «كانه يريد بخاصة الموالی الذين یخدمونه لأن سائر الشيعة لیس

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰.  
۲. کافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.  
۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۲.  
۴. کافی، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۰.  
۵. مرآة العقول، ج ۴، ص ۱۳.

لهم فيها إليه سبيل»<sup>۱</sup>؛ یعنی مراد از موالی کسانی هستند که در خدمت امام □ و کارهای حضرت را انجام می‌دهند اما سائر شیعیان هیچ راهی برای دسترسی به حضرت ندارند.

نتیجه:

در این سه روایت اشاره به شهر مدینه شده بود و هیچ‌گونه اشاره‌ای به زندگی امام زمان □ داخل سرداب نشده است.

روایت چهارم:

«محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن ابن محبوب، عن اسحاق بن عمار قال: قال ابو عبدالله □: «للانم غيبتان: إحداهما قصيرة والأخرى طويلة، الغيبة الأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته والأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة مواليه»؛ [حضرت] قائم □ دارای دو غیبت یکی کوتاه مدت و یکی دراز مدت است. در دوران غیبت کوتاه مدت (غیبت صغری) جز شیعیان خاص وی از محل اقامت او آگاه نیستند و در غیبت دراز مدت (غیبت کبری) جز خدمتگزاران ویژه آن حضرت کسی از جایگاه وی مطلع نیست.»

مجلسی، این روایت را موثق تلقی می‌کند و در شرح آن می‌گوید: «إلا خاصة مواليه» ای خدمه و أهله و اولاده او الثلاثين الذين مضي ذكرهم وفي الغيبة الصغري كان بعض خواص شيعته مطلعين علي مكانه كالسفراء و بعض الوكلاء<sup>۲</sup>».

نتیجه:

از این روایت فهمیده می‌شود که در دوران غیبت، به جز افراد خاص، عامه مردم از محل اقامت حضرت اطلاعی ندارند. بنابراین، سزاوار نیست که عده‌ای در اثر بی‌اطلاعی، شیعه را متهم کنند که اعتقاد به زندگی حضرت، در سرداب سامراء دارد.

### خاتمه بحث

با توجه به تمام مباحث گذشته به اثبات رسید که سرداب سامراء هیچ‌گونه

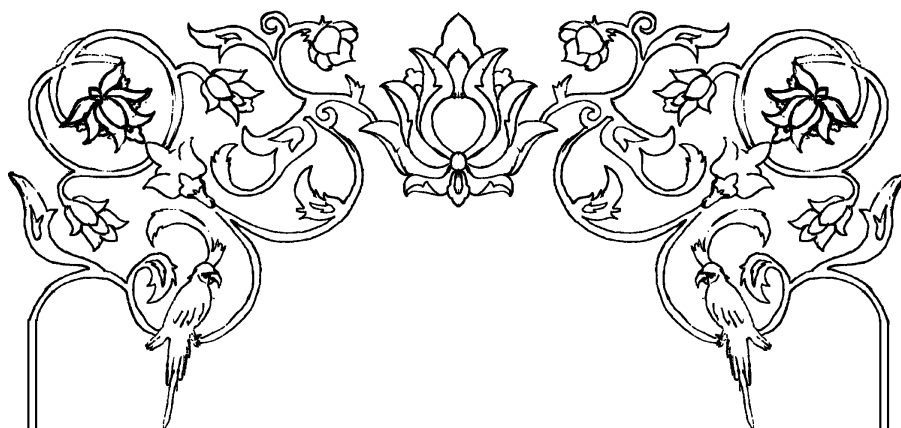
۱. وافی، ج ۲، ص ۴۱۴.  
 ۲. کافی، ج ۱، ص ۴۰۰، ح ۱۹؛ غیبت نعمانی، ص ۱۷، ح ۱.  
 ۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

ارتباطی با مسأله غیبت، ظهور و سکونت امام زمان<sup>ع</sup> در دوران غیبت ندارد. در عین حال قداست این مکان به جای خود باقی است. مقدّس بودن سرداب سامراء به این دلیل است که منزل مسکونی امام عسکری<sup>ع</sup> و محل رفت و آمد و زندگی امام<sup>ع</sup> و مکان عبادت آن امام همام و محل ولادت امام زمان<sup>ع</sup> بوده است. از این رو، برای شیعیان مکان مقدّسی است و ارتباطی با غیبت و ظهور امام زمان<sup>ع</sup> ندارد. مطالبی که برضد شیعیان می‌گویند تهمت‌ی بیش نیست و همگی ساختگی است افزون بر تمام این مطالب، بعضی مدعی شده‌اند اصلاً در لغت، کلمه عربی به نام سرداب وجود ندارد چنانچه در کتب لغت عربی قدیم این کلمه به چشم نمی‌خورد. سابقه تاریخی آن نیز این‌گونه است که در کنار بیت امام عسکری<sup>ع</sup> حوضی بوده که حضرت در آنجا وضو می‌گرفته است و مردم نیز به عنوان تبرک از آنجا خاک برمی‌داشتند که بعداً تبدیل به گودالی شد. چنانکه سماوی می‌گوید: «ثم شاده معز الدولة البُوَيْهِي فأسس الدعائم و عمّر القبة و السرداب و رتب القوام و الحجاب و رفع الضريح بالأخشاب و ملأ الحوض بالتراب إذ صار كالبرّ إذ كان الناس يأخذون التراب منه للبركة و ذلك لأنّ العسكري<sup>ع</sup> كان يتوضأ به أحياناً»<sup>۱</sup>.

---

۱. وشايح السراء، ص ۲۹؛ موسوعة العتبات المقدّسة، ج ۱۲، ص ۱۴۰.





## فصل پنجم:

بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون»



بعضی از علما معتقدند که: یکی از علائم ظهور امام زمان [ع] رخداد واقعه «قرقیسیا» یا «آرمگدون» است.

«قرقیسیا» در تورات ذکر شده و یهود و نصاری از آن به یک جنگ خطرناک و سیل بنیان‌کن تعبیر کرده‌اند، که در پایان تاریخ بشریت واقع خواهد شد. «آرمگدون» مرکب از دو کلمه «آر» و «مگدون» است. «آر» به معنای «کوه» است. «مگدون» یا به معنای «وادی، دره» است. یا به معنای «کوه کوچک» است. که در شمال فلسطین واقع شده است.

توهم اهل کتاب این است که دامنه این جنگ، تمام منطقه شمال فلسطین را که آرمگدون نام دارد، شامل می‌شود. و همچنان این جنگ تا جنوب فلسطین نیز کشیده می‌شود، به گونه‌ای که در این جنگ، بالغ بر چهارصد میلیون نفر شرکت می‌کنند و عمدتاً اهل عراق، ایران، لیبی، قفقاز و سودان هستند. به تصور اهل کتاب ریشه این حرکت از جنوب روسیه (ایران) سرچشمه می‌گیرد.

### نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا»

وی طی مقاله‌ای در مجله *الفکر الجدید* می‌گوید: این حادثه عظیم، پیش از ظهور واقع می‌شود و در روایات ما از آن به جنگ «قرقیسیا» تعبیر شده است و در این جنگ میلیون‌ها آمریکائی، اروپائی، روسی، ترک، مصری و مغرب عربی شرکت می‌کنند. ارتش شام نیز در این جریان شرکت می‌کند و سپس سفیانی ظاهر می‌شود. از مجموعه مباحثی که پیرامون «قرقیسیا» مطرح می‌شود، استفاده می‌کنیم که جریان «سفیانی» بعد از «قرقیسیا» واقع خواهد شد.

و ما در ارائه این بحث، هم به روایات اهل سنت و هم به روایات شیعه نظر خواهیم داشت.

### محورهای اصلی بحث:

در ارائه این بحث، به سه محور اصلی اشاره خواهیم کرد.

- (۱) محدوده جغرافیائی قرقیسیا؛
- (۲) قرقیسیا در احادیث عامّه (اهل سنت)؛
- (۳) قرقیسیا در احادیث خاصه (شیعه)؛

### محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا»

با بررسی کتب معاجم، این نتیجه به دست می‌آید که در مورد موقعیت جغرافیائی «قرقیسیا» دو دیدگاه وجود دارد:

#### الف) در شمال غربی عراق

برخی از جغرافی‌دانان بر این باورند که «قرقیسیا» در شمال غربی عراق در کنار فرات واقع شده است. و ما به بعضی از گفته‌های آنان اشاره می‌کنیم.

۱. سخن «ابن بشار» متوفای ۳۸۰ ه.ق  
وی در آنجا که اسامی شهرهای فرات را نام می‌برد، چنین می‌گوید: «مدن الفراتیة، اکبرهن: دالية، حدیثة، عانة، قرقیسیا»<sup>۱</sup>.
۲. گفته «ابن خردابه» متوفای ۳۰۰ ه.ق  
او نیز در مورد «قرقیسیا» چنین می‌گوید: «و هي علي الفرات و الرحبة و الدالية و عانات و هیت و حدیثة».
۳. سخن صاحب *مرآة الاطلاع*: علامه مجلسی در *مجار الانوار*، در توضیح «قرقیسیا» مطلبی را از *مرآة الاطلاع* نقل کرده و می‌گوید:  
«قرقیسیاء بلد علی‌الخابور عند مصبّه و هي علی‌الفرات، جانب منها علی‌الخابور و جانب علی‌الفرات فوق رحبة مالک بن طوق»<sup>۲</sup>.
۴. ابن ابی‌الحدید - مطلبی را از کمیل بن زیاد نقل نموده و می‌گوید: کمیل که

---

۱. احسن التقاسیم، ص ۱۲۲.  
۲. مرآة الاطلاع، جلد ۳، ص ۱۸۰؛ *مجار الانوار*، علامه مجلسی در ج ۴۲ *مجار الانوار*، ص ۱۶۳ و ج ۴۱، ص ۱۷۳.

خود یکی از اصحاب خاص علی □ بود، تلاش می‌کرد با حمله به نقاط تحت نفوذ معاویه، ضعف خود را جبران کند.

«... و کان کمیل عامل علی □ علی هیت و کان ضعیفاً یمر علیه سرايا معاوية ینهب أطراف العراق فلا یردّها و یحاول أن یجبرها عنده من الضعف بأن یغیر علی اطراف أعمال معاوية مثل قرقيسيا و ما یجری مجراها من القرى التي علی الفرات، فانکر امیر المؤمنین □ ذلك من فعله و قال: إن من العجز الحاضر أن یهمل العامل ما ولیه و یتکلف ما لیس من تکلیفه»<sup>۱</sup>.

### ب) در شمال فلسطین

برخلاف سخن نخست، برخی تلاش می‌کنند قرقيسيا را به منطقه‌ای نزدیک حیفا تطبیق دهند. ظاهراً آنجا دره‌ایست که هم‌اکنون نیز بازدیدکننده‌هایی دارد. «گریس هارسل» نویسنده آمریکائی است که در سال ۱۹۸۹ م، کتابی در مورد تدارک جنگ بزرگ نوشته و در آن به اتحاد اسرائیل - مسیحی اشاره می‌کند. شاهد این است که نویسنده تلاش می‌کند محل وقوع این جنگ (جنگ آرمگدون) را در دره‌ای در شمال تل‌آویو، تطبیق دهد.

عده‌ای نیز «قرقيسيا» را بر همین مکان تطبیق می‌دهند. علامه مجلسی نیز با نقل روایتی، می‌گوید: که یوحنائی از قرقيسيا آمده است؛ ولی آن را بر منطقه شمال فلسطین تطبیق نمی‌دهد «عن الحسن بن محمد النوفلي في خبر طويل یذكر فيه احتجاج الرضا □ علی ارباب الملل قال: «قال الجاثلیق للرضا □: اخبرني عن حواری عیسی بن مریم کم کان عدتہم؟ و عن علماء الإنجیل کم کانوا؟ قال الرضا □ علی الخبیر سقطت، اما الحواريون فکانوا إثنی عشر رجلاً و کان أفضلهم و أعلمهم الوقاء<sup>۲</sup> و اما علماء النصارى فکانوا ثلاثة رجال: یوحنا الأكبر بأج و یوحنا بقرقيسیاء و یوحنا الدیلمی بزجار ...»<sup>۳</sup>.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۲۲۷ بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۶۳.  
 ۲. در احتجاج: لوقا است. همان که در مسیحیت یکی از اناجیل را به او منتسب می‌کند.  
 ۳. بحار الانوار، جلد ۱۴، ص ۲۷۹.



نگاهی به «مگدون» یا تعبیر عبری آن «مجدون»

در مورد مجدّون حموی چنین می‌گوید: «مجدّون من قُری بخارا»<sup>۱</sup>.  
همچنین گفته شده: «مجدّون من قری نسف». «نسف» بین جیحون و سمرقند واقع است.

آری آنچه مسلم است در شامات درگیری سختی رخ خواهد داد؛ بحث در تطبیق مجدّون بر قرقیسیا است.

### محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه

پس از مشخص شدن محدوده جغرافیائی «قرقیسیا»، اینک به بررسی روایات عامه در مورد جریان «قرقیسیا» می‌پردازیم.

نکته:

اما با توجه به این که اکثریت قریب به اتفاق روایات عامه در مورد «قرقیسیا» از کتاب *فتن* «نُعیم ابن حمّاد» نقل شده، لذا ابتدا به بررسی رجالی نُعیم بن حمّاد اشاره می‌کنیم.

### تحقیق رجالی پیرامون نُعیم ابن حمّاد

علمای عامه در مورد نُعیم بن حمّاد کلمات گوناگونی دارند و ما برای روشن شدن شخصیت او، به بررسی کلمات علمای عامه می‌پردازیم.

(۱) احمد بن حنبل: «و روی المیمونی عن احمد قال: أوّل من عرفناه یکتب المسند، نُعیم بن حمّاد؟ نخستین شخصی که ما می‌شناسیم و مسند می‌نویسد، نُعیم بن حمّاد است.»  
(۲) ذهبی: وی ابتدا در مورد نُعیم بن حمّاد می‌گوید: «الامام، العلامة، الحافظ» ولی در ذیل، سخنی می‌آورد که ضعف نُعیم بن حمّاد را می‌رساند. او می‌گوید: «... روی عنه: البخاری مقروناً بآخر...»<sup>۲</sup>.

۱. معجم البلدان، جلد ۵، ص ۲۸۵.  
۲. سر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۵۹۷.  
۳. همان، ص ۵۹۶.

توضیح: عبارت «مقرونًا بآخر» گویای این است که بخاری، اعتماد چندانی به سخن نعییم بن حماد نداشته است.

ذهبی در جای دیگر در مورد ابن حماد چنین می‌گوید:

«لا يجوز لأحد أن يحتج به و قد صنف كتاب «الفتن» فأتى فيه بعجائب و مناكير؛ استناد به ابن حماد روا نیست او کتاب فتن را تألیف کرده و در آن جریانات شگفت و منکری را آورده است».

ذهبی در همین صفحه، از دیگران چنین نقل می‌کند: «كان يضع الحديث في تقوية السنة و حكايات عن العلماء في ثلب أبي فلان - ابوحنيفة - كذب؛ او در تقویت و تأیید اهل سنت احادیث جعل می‌کرد و داستان‌هایی را به دروغ در مورد ابوحنيفة، به علماء نسبت داد».

۳) ابو داود: «و قال ابو عبيد الآجري، عن ابي داود، عن نعيم بن حماد نحو عشرين حديثاً عن النبي ﷺ ليس لها اصل؛ یعنی او بیست حدیث به پیامبر نسبت می‌دهد که هیچ کدام صحت ندارد».

۴) نسائی: «و قال النسائي: ليس بثقة و قال مرة: ضعيف»<sup>۲</sup>. یعنی او ثقه نیست. وی ضعیف است.

۵) ابوعلی النیشابوری: «قال الحافظ ابو علي النيسابوري: سمعت أبا عبدالله النسائي يذكر فضل نعيم بن حماد و تقدمه في العلم و المعرفة و السنن، ثم قيل له في قبول حديثه، فقال: قد كثر تفرده عن الائمة المعروفين بأحاديث كثيرة، فصار في حد من لا يحتج به»<sup>۴</sup>.

توضیح: عبارت «قد كثر تفرده»، به این معناست که مطالبی را از بزرگان نقل می‌کند و می‌گوید: فلانی به من چنین گفت. با این که او فقط به تنهایی چنین مطالبی را نقل می‌کند. چون احادیث زیادی را تنها او به بزرگان نسبت می‌دهد. لذا به احادیث و روایات او احتجاج و اعتماد نمی‌شود.

۶) ابن حبان: «و ذكره ابن حبان في «الثقات» و قال: ربما اخطأ و وهم»<sup>۵</sup>. او ابن حماد را

۱. همان، ص ۶۰۹.

۲. همان، ص ۶۰۹.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۶۰۹.

۴. همان، ص ۶۰۹.

۵. سير اعلام النبلاء، ص ۶۰۹.

جزء موثق‌ها آورده و گفته: چه بسا اشتباه نیز داشت.

(۷) دولابی: قال ابن حمّاد - یعنی الدولابی -: «نُعیم، ضعیف»<sup>۱</sup>.

(۸) ابن یونس: قال ابن یونس: «خُمل فامتنع أن یجیبهم، فسجن، فمات ببغداد غداة یوم الأحد لثلاث عشرة خلت من جمادی الأولی، و كان یفهم الحدیث و روي منا کبر عن الثقات»<sup>۲</sup> او را به بغداد احضار کردند؛ ولی با حکومت راجع به مخلوق بودن قرآن همراهی نکرد به همین دلیل او را زندانی کرده و همانجا در گذشت ... او از افراد ثقه، احادیث منکر نقل می‌کرد».

نتیجه: از مجموع این اظهار نظرها نتیجه می‌گیریم که به کتاب فتن و به روایات آن و حتی به شخص نُعیم نمی‌توان اعتنا و استدلال و احتجاج کرد. اگر چه نُعیم بن حمّاد از نظر رجالی ضعیف است؛ ولی با این همه، - به لحاظ متقدم بودن او - روایاتی را که در مورد «قرقیسیا» در «الفتن» آورده، نقل می‌کنیم.

روایت نخست:

«حدّثنا الحکم بن نافع عن جراح عن أرطاة قال: اذا اجتمع الترك و الروم و خسف بقرية بدمشق و سقط طائفة من غربي مسجدها، رفع بالشام ثلاث رايات الأبقع و الأصهب و السفیانی و یحصر بدمشق رجل فیقتل و من معه، و یرج رجلان من بني أبي سفیان فیكون الظفر للثانی فاذا أقبلت مادة الأبقع من مصر، ظهر السفیانی بجیشة علیهم فیقتل الترك و الروم بقرقیسیا حتی تشعب سباع الأرض من لحومهم»<sup>۳</sup>

توضیح: طبق این روایت، یک طرف درگیری سفیانی است و طرف دیگر آن ترک‌ها و رومیان هستند.

اشکالات:

۱. اگر چه حکم بن نافع و جراح و ا رطاة، از نظر اهل سنت ثقه هستند؛ ولی قبلاً ثابت شد که شخص نُعیم بن حمّاد، ثقه نیست.
۲. سند روایت به پیامبر □ منتهی نمی‌شود.

۱. همان، ص ۶۰۸.

۲. همان، ج ۱۰، ص ۶۱۱.

۳. فتن، نعیم بن حمّاد مروزی، ص ۲۲۷، ج ۸۳۹، ج جدید.

۳. معلوم نیست اِرطاة جزء صحابه باشد، تا گفته شود مرفوعه‌های صحابه - از نظر اهل سنت - مورد قبول است.
۴. روایت، از نظر دلالت نیز مقداری ایهام دارد. ممکن است در روایت از کنایات استفاده شده باشد. نهایت چیزی که از آن برداشت می‌شود یک طرف سفیانی و یک طرف ترک‌ها و رومیان هستند.

#### روایت دوّم:

«حدّثنا الحکم بن نافع عن جراح عن اِرطاة قال: یدخل السفیانی الکوفه فیسبها ثلاثه ایام و یقتل من أهلها ستین الفاً ثم یمکث فیها ثمانية عشر لیلۃ یقسم أموالها و دخوله الکوفه بعد ما یقاتل التّرك و الروم بقرقیسیاء ثم ینفتق علیهم خلفهم فتق، فترجع طائفة منهم إلی خراسان فتقبل خیل السفیانی و یهدم الحصون حتی یدخل الکوفه و یطلب أهل خراسان و یظهر بخراسان قوم یدعون إلی المهدي ثم یبعث السفیانی إلی المدینة فیأخذ قوماً من آل محمّد حتی یرد بهم الکوفه ثم یدخل المهدی و منصور من الکوفه هاربین و یبعث السفیانی فی طلبهما فإذا بلغ المهدی و منصور مکه نزل جیش السفیانی البیداء فیخسف بهم ثم یدخل المهدی حتی یمرّ بالمدینة فیستنقذ من کان فیها من بنی هاشم و تقبل الرایات السود حتی تنزل علی الماء فیبلغ من بالکوفه من أصحاب السفیانی نزولهم فیهربون ثم ینزل الکوفه حتی یستنقذ من فیها من بنی هاشم و یدخل قوم من سواد الکوفه یقال لهم العُصَب لیس معهم سلاح إلاّ قلیل و فیهم نفر من أهل البصره فیدرکون اصحاب السفیانی فیستنقذون ما فی أيديهم من سبی الکوفه و تبعث الرایات السود بالبیعة إلی المهدي □»<sup>۱</sup>.

توضیح: روایت اول را تنها ابن حمّاد نقل کرده؛ ولی این روایت را سیوطی در جلد ۲ ص ۶۷ *العرف الوردی* و متقی هندی در *البرهان* از *العرف الوردی* نقل می‌کند و از علمای شیعه نیز سید ابن طاووس آن را در *الملاحم* آورده است. اما قابل توجه است که همه این علماء، روایت را از ابن حمّاد نقل کرده‌اند.

۱. *فتن نعیم بن حمّاد*، ص ۲۴۴، ح ۹۰۰، ج جدید. - *العرف الوردی*، ص ۱۲۱، ج جدید - *الفتاویٰ الحدیثیة*، ص ۳۱؛ عقد الدرر: ۱۲۶.

#### اشکالات:

- با توجه به این که سند روایت، همان سند روایت قبلی است، لذا همه اشکالاتی که به روایت نخست وارد بود به این روایت نیز وارد است.
۱. نعیم بن حمّاد ضعیف است؛
  ۲. سند روایت به پیامبر □ ختم نمی شود؛

#### روایت سوّم:

«حدّثنا الولید و رشیدین، عن ابن لهیعة، عن أبي زرعة عن عمّار بن یاسر قال: فیتبع عبدالله، عبدالله فتلقتی جنودهما بقریسیاء علی النهر فیکون قتال عظیم و یسیر صاحب المغرب فیقتل الرجال و ینسی النساء ثم یرجع فی قیس حتی ینزل الجزيرة إلی السفیانی فیتبع الیمانی فیکتل قیسا بأریحا و یحوز السفیانی ما جمعا، ثم یسیر إلی الکوفة فیکتل أعوان آل محمّد، ثم ینظر السفیانی بالشام علی الرايات الثلاث، ثم یکون لهم وقعة بعد قریسیاء عظیمه، ثم یتفق علیهم فتق من خلفهم فیکتل طائفة منهم حتی یدخلوا أرض خراسان و تقبل خیل السفیانی کاللیل والسيل فلا تمرّ بشيء إلاّ أهلکته و هدمته حتی یدخلوا الکوفة فیکتلون شیعة آل محمّد ثم یطلبون أهل خراسان فی کلّ وجه و یرجّح أهل خراسان فی طلب المهدي فیدعون له و ینصرونه»<sup>۱</sup>.

توضیح: براساس این روایت، جنگ بین دو عبدالله نام، واقع خواهد شد.

#### اشکالات:

۱. این روایت نیز مانند دو روایت قبلی که از نعیم بن حمّاد نقل شده، ضعیف است.
۲. افزون بر نعیم بن حمّاد، ابن لهیعه در سند واقع است که خود اهل سنت، او را تضعیف کرده اند. و ما به کلمات عامه در مورد ابن لهیعه می پردازیم.

#### تحقیقی پیرامون «عبدالله بن لهیعه».

دیدگاه علمای عامه در مورد «ابن لهیعه» متوقّای (۹۵ هـ.ق) مختلف است؛

---

۱. فتن، نعیم بن حمّاد، ص ۲۴۰، ح ۸۸۸، ج جدید.

ولی عمدتاً او را تضعیف کرده‌اند. که ما به بعضی از آنها اشاره می‌کنیم:

#### ۱. ذهبی:

وی ابتدا ابن لهیعة را با عباراتی توصیف می‌کند و می‌گوید: «القاضي، الامام، العلامة و كان من بحور العلم علي لين في حديثه لا ريب أن ابن لهيعة كان عالم الديار المصرية... و لكن ابن لهيعة تهاون بالافتان و روي مناكير، فانحط عن رتبة الاحتجاج به عندهم. و بعض الحفاظ يروي حديثه و يذكره في الشواهد و الاعتبارات و الزهد و الملاحم لا في الأصول»<sup>۱</sup> او قاضی و امام و علامه و یکی از دریاهای علم بوده؛ ولی در حدیث او اندکی ضعف می‌باشد. تردیدی نیست که وی عالم مصر بوده؛ اما دقت در نقل روایات نداشته لذا از درجه اعتبار و استدلال به آن ساقط است.»

#### توضیح:

الشواهد: «احادیثٌ رُویت بمعناها من طریق آخر و عن صحابي آخر».

معنای شاهد: نقل حدیثی به عنوان شاهد، به دلیل این که به همین معنا روایت دیگری با طریق دیگری نقل شده است. و روایت شاهد، صرفاً به عنوان تأیید و شاهد آورده می‌شود.

الاعتبارات: «ان یعمد الباحث إلي حدیث و یعني به و یبحث عن طرقة.»

اعتبارات: یعنی حدیث را می‌آورند و می‌خواهند تست کنند که آیا این روایت، طریق دیگری دارد یا نه؟ چون به خود حدیث اعتمادی ندارند.

الزهد: منظور از زهد، اخلاقیات است

الملاحم: پیش‌بینی‌هایی را که در آینده واقع خواهند شد، ملاحم می‌گویند.<sup>۲</sup>

ادامه سخن ذهبی در مورد ابن لهیعة: «و بعضهم یبالغ في وهنه و لا ینبغي اهداره و تنجب تلك المناكير، فإنه عدل في نفسه و قد ولى قضاء الإقليم في دولة المنصور دون السنة و صرف، اعرض أصحاب الصحاح عن رواياته»<sup>۳</sup> بعضی در تضعیف او افراط می‌کنند؛ ولی این شیوه سزاوار نیست. آری از روایات منکر او سزاوار است پرهیز شود. زیرا وی عادل

۱. سير اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۱ و ۱۳ و ۱۴.  
 ۲. رجوع شود به کتاب تدريبات الراوي، ج ۱، ص ۲۴۱.  
 ۳. سير اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۴.

است و منصب قضاوت را در زمان منصور کمتر از یک سال عهده‌دار بود با این همه، اصحاب صحاح سته از نقل روایات او روگردان شده‌اند.»  
ذهبی در جای دیگر چنین می‌گوید: «قلت: لأنه لم یکن بَعْد، تساهل، و کان أمره مضبوطاً، فأفسد نفسه»<sup>۱</sup>.

۲. ابن سعد: و قال ابن سعد: «ابن لهیعة خُزَمِی من أنفُسهم، کان ضعیفاً»<sup>۲</sup>.

۳. قال مسلم بن الحجاج: «ابن لهیعة تركه وکیع و یحیی و ابن مهدي»<sup>۳</sup>.

۴. نسائی: «لیس بثقة»<sup>۴</sup>.

۵. احمد ابن حنبل:

روي الفضل بن زياد، عن احمد بن حنبل، قال: «من كتب عن ابن لهیعة قديماً فسماعه صحيح»<sup>۵</sup>؛

یعنی کسی که روایاتی را در قدیم از ابن لهیعه نقل کرده، صحیح‌اند»

۶. ابن خراش: «لا یکتب حدیثه»<sup>۶</sup>.

۷. ابو زرعة: «لا یحتج به، قيل: فسماع القدماء؟ قال: اوله و آخره سواء»<sup>۷</sup>.

۸. یحیی بن معین: «قال: ابن لهیعة لا یحتج به»<sup>۸</sup>.

پس از اثبات ضعف ابن لهیعه، به ادامه اشکالات روایت سوم می‌پردازیم:

۳. افزون بر «نعم بن حماد» و «ابن لهیعة» - عمّار یاسر، در سند واقع شده است که مشخص نیست چه کسی است. و چنین نامی در کتب رجال وارد نشده است. احتمال دارد وی عمّار یاسر معروف باشد؛ ولی چنین سخنی را کسی نگفته است.

۴. سند روایت، به پیامبر [نسبت داده نشده است. مگر این که کسی مدعی شود این روایت، از اقسام روایات مرفوعه است. مرفوع نزد شیعه از اقسام «مرسل» است. و در نزد عامّه از اقسام روایت «صحیح» به شمار می‌آید. رفعه إلی النبی: أي أسنده

۱. همان، ج ۱، ص ۲۱.

۲. همان، ص ۲۰.

۳. همان.

۴. همان، ج ۸، ص ۲۱.

۵. همان.

۶. همان.

۷. سر اعلام النبلاء، ج ۸، ص ۱۴.

۸. همان.

### إلي النبي □.

البته تضعیف او به لحاظ شیعه بودن اوست چنانچه ابن عدی می گوید: «فانه شدید الإفراط في التشيع»<sup>۱</sup>؛ یعنی در ولایت و تشیع و محبت اهل بیت پیامبر زیاده روی!! می کند.

### نکات:

تذکر چند نکته در رابطه با این حدیث ضروری است:

۱. در این روایت، قرقیسیا، ربطی به سفیانی ندارد؛
۲. جنگ سفیانی از جنگ قرقیسیا گسترده تر است؛
۳. از نظر سند با دو اشکال اساسی روبرو هستیم؛

### روایت چهارم:

«حدَّثنا الوليد بن مسلم قال: حدَّثني محدِّث: أنَّ المهدي و السفیانی و كلب يقتلون في بيت المقدس حين يستقبله البيعة فيؤتي بالسفیانى أسيراً فيأمر به فيذبح علي باب الرحمة ثم تباع نساءهم و غنائمهم علي درج دمشق»<sup>۲</sup>.

### اشکالات:

۱. این روایت مرسل است. و چون گفته شده: «حدَّثني محدِّث»، مشخص نیست مقصود از این محدِّث چه کسی است.
۲. در این روایت اشاره نشده که جنگ بین امام زمان □ و سفیانی در قرقیسیا واقع خواهد شد؛ بلکه محور جنگ را بیت المقدس بیان کرده است. با این همه بسیار جنگ سرنوشت سازی خواهد بود.

### روایت پنجم:

«حدَّثنا الحكم بن نافع عن جراح عن ارطاة بن المنذر قال: يجيء البربر حتي ينزلوا بين فلسطين و الأردن فتسير إليهم جموع المشرق و الشام حتي ينزلوا الجابية و يخرج رجل من ولد صخر في ضعف فيلقي جيوش المغرب علي ثنية بيسان فيردعهم عنها ثم يلقاهم من الغد فيردعهم عنها

۱. الكامل في الضعفاء، ج ۲، ص ۴۵۰.  
۲. فتن، نعیم بن حماد، ص ۲۱۶.



فینحازون و راءها ثم یلقاها فی الیوم الثالث فیردعهم إلی عین الریح فیأتیهم موت رئیسهم، فیفترقون ثلاث فرق فرقة ترتد علی أعقابها و فرقة تلحق بالحجاز و فرقة تلحق بالصخري فیسیبر إلی بقیة جموعهم حتی یأتی ثنیة فیق، فیلتقون علیها فیدال علیهم الصخري ثم تعطف إلی جموع المشرق و الشام فتلقاهم فیدال علیهم ما بین الجابیة و الخربة حتی تخوض الخیل فی الدماء و یقتل أهل الشام رئیسهم و ینحازون إلی الصخري فیدخل دمشق فیمثل بها و تخرج رایات من المشرق مسودة فتنزل الکوفه فیتواری رئیسهم فیها فلا یدری موضعه فیتحین ذلك الجیش ثم یرج رجل کان مختفياً فی بطن الوادی فیلی امر ذلك الجیش و أصل مخرجه غضب مما صنع الصخري بأهل بیته فیسیبر بجنود المشرق نحو الشام و یربغ الصخري مسیره إلیه فیتوجه بجنود أهل المغرب إلیه فیلتقون بجبل الحصي فیهلك بینهما عالم کثیر و یولی المشرقي منصرفاً و یتبعه الصخري فیدرکه بقریسیا عند مجمع النهرین فیلتقیان فیرغ علیهما الصبر فیقفل من جنود المشرقي من کل عشرة سبعة ثم یدخل الصخري الکوفه فیسوم أهلها الخسف»<sup>۱</sup>.

توضیحات:

بربر: یعنی چین - که آن را بر مغول تطبیق می دهند.  
صخر: یعنی «صخر بن حرب». (جدّ معاویه) و مقصود از صخری، همان سفیانی است.  
در این روایت، جنگ بین بربر و مشرق و شام و سپس دوباره جنگ بین سفیانی و مغرب و مشرق و شام و جنگ سرنوشت ساز بین سفیانی و مشرق در قریسیا است که از هر ۱۰ نفر ۷ تن کشته می شوند.

اشکالات:

۱. این روایت، به پیامبر □ اسناد داده نشده است:
۲. اِرطاة بن المنذر، از پیروان تابعین است. وی در ۱۶۳ هـ.ق در گذشته لذا نمی تواند روایت را از پیامبر □ نقل کرده باشد. بنابراین، قطعاً روایت مرسل است و مشکلش قابل حلّ نیست. این روایت را، ابن طاووس حلّی نیز از ابن حمّاد نقل کرده است.

---

۱. فتن ابن حمّاد، ص ۲۱۹، ح ۸۰.

### روایت ششم:

«حدَّثنا الوليد بن مسلم عن الجبار بن رشيد الأزدي عن أمه عن ربيعة القيصر عن تبيع عن كعب قال: تكون فتن ثلاث كأمسكم الذاهب فتنه تكون بالشام ثم الشرقية هلاك الملوك ثم تتبعها الغربية و ذكر الرايات الصُفر، قال: و الغربية هي العمياء.»<sup>۱</sup>

### اشکالات:

۱. مشکل اصلی، نُعیم بن حمّاد است که ضعف وی بیان شد؛
  ۲. مشخص نیست مقصود از «عن أمّه» چه کسی است؛
  ۳. کعب، پیامبر □ را درک نکرده، بنابراین روایت، مرسل است؛
  ۴. از نظر عامه کعب، اعتبار چندانی ندارد؛
- در این که آیا کعب، نزد علماء اعتباری دارد یا نه؟ اختلاف است. برای روشن شدن وضعیت کعب بن مَاطع حَمیرِی یمنی به دیدگاه‌های علمای رجال در مورد او می‌پردازیم:

### دیدگاه علمای اهل سنّت درباره کعب:

#### (۱) ذهبی:

وی می‌گوید: «علاّمه دانشمندی که یهودی بود و پس از رحلت پیامبر اکرم □ اسلام آورد و در زمان عمر از یمن به مدینه آمد و با اصحاب پیامبر نشست و برخاست داشت و برای آنان از کتابهای اسرائیلیات سخن می‌گفت و مطالب شگفتی را می‌دانست و از کتابهای یهود آگاهی داشت.

«... العلامة الحبر، الذي كان يهودياً فأسلم بعد وفاة النبي □ و قدم المدينة من اليمن في أيام عمر، فجالس أصحاب محمّد □ فكان يحدّثهم عن الكتب الإسرائيلية و يحفظ عجائب و يأخذ السنن عن الصحابة و كان حسن الإسلام... و كان خبيراً بكتب اليهود، له ذوق في معرفة صحيحها من باطلها في الجملة<sup>۲</sup>»

۱. همان، ص ۳۰.  
 ۲. سير اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۹۰.

کعب، مدعی است که تورات تغییر نکرده است: «فقال کعب: إنما التوراة كما أنزله الله علي موسى ما عُيِّرَت و لا بُدِّلَت و لكن خشيتُ أن يُتَّكَلَّ علي ما فيها و لكن قولوا: لا إله الا الله و لقنوها موتاكم.»

ذهبی پس از نقل سخن کعب، چنین می گوید: «و هذا القول من كعب دال علي أنَّ تيك النسخة ما عُيِّرَت و لا بُدِّلَت. و إنَّ ما عداها بخلاف ذلك، فمن الذي يستحل أن يورد اليوم من التوراة شيئاً علي وجه الاحتجاج معتقداً أنَّها التوراة المنزلة؟ كلا والله! ذهبي در پاسخ او می گوید: این سخن کعب حاکی از این است که این نسخه تورات تغییر و تبدیل رخ نداده است و نسخه های دیگر دستخوش تغییر شده اند. چه کسی امروز می تواند به فرازی از تورات احتجاج کند و اعتقاد داشته باشد که این همان تورات اصلی است. به خدا سوگند هرگز چنین مطلبی صحیح نیست.»

ابن کثیر پس از آنکه در تفسیر سوره نمل بخشی از روایات قصه ملکه سبا با حضرت سلیمان □ را نقل می کند.

می گوید: «و الأقرب في مثل هذه السياقات أنَّها متلقاة عن أهل الكتاب ممَّا وُجِدَ في صُحُفِهِمْ، كروایات کعب و وهب سامحهما الله تعالی فیما نقلاه إلي هذه الأمة من أخبار بني اسرائيل من الأوابد و الغرائب و العجائب، ممَّا كان و ممَّا لم يكن و ممَّا حُرِّفَ و بُدِّلَ و نُسخ و قد أغنا نال الله بما هو أصح منه و أنفع و أوضح و أبلغ ولله الحمد و المنة؛ یعنی: به نظر ما این سنخ مطالب برگرفته از کتابهای اهل کتاب است همانند روایات کعب و وهب - خدا آنان را ببخشد - این دو، مطالب شگفت آوری را از اسرائیلیات برای این امت نقل کرده اند که دستخوش تحریف شده و دور از واقعیت اند و خداوند ما را از این مطالب بی نیاز کرده است.»

شارح و حاشیه زننده بر *سير اعلام النبلاء* پس از نقل مطلب فوق، چنین می گوید: «و ما يحكيه كعب عن الكتب القديمة فليس بحجة عند أحد من أهل العلم؛<sup>۲</sup> یعنی آنچه را که کعب نقل می کند از نظر علماء اعتبار ندارد» در نتیجه، کعب از نظر عامه اعتباری ندارد.

۱. همان، ص ۴۹۴.

۲. *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۳۷۹ - *سير اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۴۹۰.

۳. همان.

۱. نظر معاویه درباره کعب:

تنها معاویه بن ابی سفیان، کعب را توثیق کرده است! «من طریق حمید بن عبدالرحمن: أنه سمع معاوية يحدث رهطاً من قريش بالمدينة لما حجّ في خلافته و ذكر كعب الأخبار فقال: إن كان من أصدق هولاء المحدثين الذين يحدثون عن أهل الكتاب و إن كنا لنبلو مع ذلك عليه الكذب.»<sup>۱</sup>

دیدگاه شیعه درباره کعب:

کعب، از نظر علمای شیعه مردود است. هر چند بعضی از علمای رجال می خواهند او را شیعه قلمداد کنند چنانکه مامقانی، استظهار تشیع او را بیان می کند. محقق شوشتری به نقل از ابن ابی الحدید می گوید: «قال: قال ابن ابی الحدید: روی جماعة من أهل السير: إنَّ علياً كان يقول في كعب: إنَّه الكذاب. و كان منحرفاً عن علي.» وی پس از نقل سخن ابن ابی الحدید، چنین ادامه می دهد: «و له في مجلس عثمان مع أبي ذر مخاصمة، فقال له أبو ذر: يابن اليهودية تعلمنا ديننا.»

سپس محقق شوشتری با بیان سخن امام باقر<sup>ع</sup> می گوید: «و مؤ - في عاصم بن عمر - خبر عن ابی جعفر<sup>ع</sup>: كذب كعب الأخبار»<sup>۲</sup>. امام باقر<sup>ع</sup> این سخن را در پاسخ عاصم فرمود که به امام باقر<sup>ع</sup> گفته بود: کعب الأخبار می گوید: کعبه هر روز برای بیت المقدس سجده می کند. امام فرمود: عاصم و کعب هر دو دروغ می گویند.

مامقانی، پس از بیان این مطالب، با حرف «لکن» استدراک می کند و می افزاید: «ولکن عن المناقب، عن محمد بن مسعود: إنَّ عمر قال لكعب: حدثنا عن شيء من التوراة في هذه الأمة، فقال كعب: لا يدخل الجنة من أمة محمد إلا القليل الذي أتوا بعده، فقال له علي<sup>ع</sup>: ويحك يا كعب! أتدري ما قلت؟ قال: نعم، قال و لم لا يدخلون الجنة و هم يشهدون أن لا إله إلا الله و أن محمداً<sup>ص</sup> رسوله و يصومون و يصلون؟ فقال يا علي! إنك لتعلم ذلك و هو أنهم سيظلمون صديق هذه الأمة و عالمها الأكبر و خليفة نبيه من بعده حقّه - و ركب حماره منطلقاً إلي قبا - فقال عمر: عهد الله علي إن لم يخرج مما قال لأضربن عنقه! ايتوني به الساعة فلما جيء به و جلس عنده قال له في ذلك، فقال: كنت علي أن أكتمه و لا أذكره و إن أردت صدقتك و بحت به فقال: أصدقني و يح به بيني و بينك فقال: هو والله علي بن ابيطالب، فقال عمر: كذلك لقد ضلّت أمة محمد و عموا من بعده و ما حفظوا وصيته؛ روزی

۱. بخاری، ج ۱۳، ص ۲۸۱، کتاب الاعتصام.  
۲. قاموس الرجال، ج ۸، ص ۵۷۶ - ۵۷۵؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن الحسن قمی (قرن هفتم)، ص ۱۲۷.

عمر بن الخطاب به کعب گفت: چیزی از تورات درباره این امت برای ما نقل کن. کعب گفت: از امت پیامبر جز اندکی از کسانی که پس از پیامبر آمدند کسی به بهشت وارد نمی‌شود حضرت علی □ فرمود: ای کعب می‌دانی چه می‌گویی؟! چرا وارد بهشت نمی‌شوند با اینکه شهادتین بر زبان جاری می‌کنند و اهل نماز و روزه هستند؟ در پاسخ گفت: ای علی تو خود می‌دانی چرا؟! و می‌دانی که اینان در حق صدیق این امت و عالم آنان و جانشین پیامبر ظلم روا می‌دارند. کعب این را گفت و سوار بر مرکب خود شده و رهسپار مسجد قبا گردید. عمر گفت: به خدا سوگند اگر از این حرف‌ها دست بردارد او را گردن می‌زنم سریعاً او را احضار کنید. چون او را احضار کردند. عمر به او گفت: منظورت کیست؟ گفت: تصمیم داشتم آنرا مخفی کنم حال که اصرار داری من افشا و اعلان کنم منظورم علی بن ابیطالب است. عمر گفت: آری چنین است. و امت محمد □ پس از او در اثر بی‌اعتنائی به وصیت پیامبر گمراه شدند. محقق شوشتری پس از نقل این سخن چنین پاسخ می‌دهد: «اقول: علی فرض صحة الخبر، لیس فیہ أثر لدفع الطعن عنه، لأن نطقه فی موضع بالحق - کنطق عمر بالحق - بلا ثمر بعد کون قوله و عمله فی سایر المواضع علی خلافه و إنما صدور مثله من مثلهما من إتمام الحجّة من الله علی الناس؛ به فرض صحت این خبر هرگز ضعف و طعن را از کعب دور نمی‌کند چون گفتار و کردار او برخلاف این حقیقت است، آری صادر شدن این گونه اقرارها، اتمام حجّت بر مردم است.»

البته این مطلب در مناقب یافت نشد. و ظاهراً ناقص است چنانچه علامه آقا بزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.<sup>۲</sup>

### محور سوّم: «قرقیسیا» در روایات شیعه

در منابعی چون کافی، غیبت طوسی و غیبت نعمانی حدود ۵ روایت در مورد «قرقیسیا» مطرح شده است.

---

۱. همان، ج ۸، ص ۵۷۶.  
۲. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۳۱۹.

## نخستین روایت، از روضه کافی

«محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبة، عن ابيه عن میسر، عن ابي جعفر □ قال: یا میسر! کم بینکم و بین قرقیسیا؟ قلت: هی قریب علی شاطیء الفرات فقال: أما إنه سیکون بها وقعة لم یکن مثلها منذ خلق الله تبارک و تعالی السموات و الأرض و لا یكون مثلها مادامت السموات و الأرض مأدبة للطیر تشبع منها سباع الأرض و طیور السماء یهلك فیها قیس و لا یدعی لها داعية! ای میسر! مسافت میان شما و منطقه قرقیسیا چه اندازه است؟ عرض کردم: فاصله چندانی نیست آن در کرانه فرات واقع است. فرمود: در آن جا رویدادی رخ خواهد داد که از آغاز آفرینش آسمان و زمین به اراده خدای متعال، نظیر نداشته و تا آسمانها و زمین برقرارند چنین واقعه‌ای رخ نخواهد داد. آن دیار، عرصه میهمانی پرندگان است که درندگان زمین و پرندگان آسمان، از گوشت کشتگان؛ سیر خواهند شد و در آن درگیری، قبیله قیس نابود می‌شوند و فریاد خواهی نخواهند داشت.»

محورهای بحث:

۱. آیا روضه کافی از شخص کلینی است یا از دیگری است؟
۲. بررسی سند روایت؛
۳. بررسی دلالت روایت؛

## محور نخست: مؤلف روضه کیست؟

در اینکه مؤلف روضه، کلینی است ظاهراً جای بحث نیست، زیرا شخصیت‌هایی مانند نجاشی، طوسی و ابن شهر آشوب، تصریح کرده‌اند که کلینی کتابی به نام روضه دارد.

(۱) نجاشی:

نجاشی در شرح حال کلینی می‌گوید: «... صنف الكتاب الكبير - المعروف بالکلینی - یسمی الکافی فی عشرين سنة شرح کتبه: کتاب العقل ... کتاب الروضة ...»<sup>۲</sup>. نجاشی، وقتی ابواب

۱. کافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۱.  
 ۲. رجال نجاشی، ص ۳۷۷، شماره ۱۰۲۶.

کافی را برمی‌شمرد به کتاب روضه نیز اشاره می‌کند.

(۲) طوسی:

شیخ طوسی، وقتی نام کتابهای کلینی را بیان می‌کند می‌گوید: «... له کتب، منها: کتاب الکافی و هو یشتمل علی ثلاثین کتاباً: اوله کتاب العقل و فضل العلم... و کتاب الروضه آخر کتاب الکافی.»<sup>۱</sup>

(۳) ابن شهر آشوب:

وی نیز کتاب روضه را از کتب کلینی معرفی می‌کند و می‌گوید: «... له کتاب الکافی یشتمل علی ثلاثین کتاباً منها: العقل... الروضه...»<sup>۲</sup>.

نتیجه:

علمای قدیم علم رجال - قدماء - مانند: نجاشی و شیخ طوسی که به عصر کلینی نزدیک بوده‌اند بدون هیچ تردیدی «روضه» را به کلینی نسبت داده‌اند. بنابراین انتساب «روضه» به کلینی ثابت است. تقریباً همه علماء متفق‌اند که کتاب روضه، از تألیفات کلینی است. تنها ملا خلیل قزوینی است که روضه را از تألیفات کلینی نمی‌داند.

میرزای نوری به نقل از *ریاض العلماء*، نظریات عجیب و غریبی را به ملا خلیل قزوینی نسبت می‌دهد که به بیان بخشی از آن‌ها می‌پردازیم:

۱. من أغرب اقواله القول بأن الکافی بأجمعه قد شاهدہ الصحاب □ و استحسنة؛ از جمله سخنان شگفت‌آور او این است که صاحب‌الزمان □ همه کتاب کافی را دیده و آن را پسندیده است.»

۲. و إنه کل ما وقع فیہ بلفظ: (روي) فهو مروی عن الصحاب □ بلاواسطة؛ در هر روایتی کلمه «روی» آمده آن روایت بیواسطه از صاحب‌الزمان □ نقل شده است.»

۳. و إن جمیع أخبارها حق واجب العمل بها؛ تمام روایات آن واقعی و عمل به آن‌ها واجب است.»

۱. فهرست شیخ طوسی، ص ۲۱۱، شماره ۶۰۲.

۲. معالم العلماء، ص ۱۳۴، شماره ۶۶۶.

۴. حتی آنه لیس فیہ خبر للتقیة و نحوها؛ به گونه‌ای که در آن کتاب یک روایت تقیه‌ای و مانند آن، وجود ندارد».

۵. و إن الروضة لیس من تألیف الکلینی بل هو من تألیف ابن ادریس؛ روضه کافی از تألیفات کلینی نیست؛ بلکه از تألیفات ابن ادریس است».

صاحب ریاض در ادامه چنین می‌گوید: «و إن ساعده فی الأخير بعض الأصحاب وربما ينسب هذا القول الأخير إلي الشهيد الثاني ولكن لم يثبت، انتهى.»<sup>۱</sup>

سخن ملا خلیل قزوینی واقعاً عجیب و غریب است، زیرا همه روایات کافی واجب العمل نیستند. مثلاً روایت قرآن ۱۷ هزار آیه دارد و روایت ۱۳ امام، مسلماً واجب العمل نیستند؛ بلکه اعتقاد و عمل برخلاف آن است او گفته است: در کافی روایت تقیه‌ای وجود ندارد، با این که آن دوران کاملاً دوران تقیه بوده است. شگفت‌آورتر از همه سخنانش این است که می‌گوید: روضه، از تألیفات کلینی نیست.

حاصل سخن محدث نوری در رد نظریات قزوینی چند جمله خلاصه می‌شود:

۱. تصریح به این که روضه، از تألیفات کلینی است؛

۲. وحدت سیاق؛

۳. عدم وجود چیزی که منافی نسبت دادن به کلینی باشد؛

۴. عدم وجود مقتضی برای نسبت دادن روضه به ابن ادریس؛

۵. نقل علماء از روضه، به اعتبار و استناد آن کتاب به کلینی؛

نتیجه:

قزوینی برای اثبات مدّعی خود دلیل محکمی ارائه نکرده است. بنابراین، ما نیز به استناد گفته متقدمین از علمای رجال، می‌گوییم: تردیدی در انتساب کتاب روضه به کلینی وجود ندارد.

#### محور دوم: سند روایت روضه کافی

در این محور به بررسی سند روایت آن می‌پردازیم: «محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد، عن ابن فضال، عن علي بن عقبه، عن ابيه، عن ميسر، عن ابي جعفر □ ...»

۱. خاتمة المستدرک، ج ۲۱، ص ۵۳۶.



علامه مجلسی در ذیل این حدیث می‌گوید: «حَسَنُ عَلِي الْأَظْهَر»<sup>۱</sup>. کلیه روایات کافی حدود ۱۶ هزار حدیث است و - معروف است که - مجلسی ۵۰۷۲ حدیث را صحیح و ۱۴۴ حدیث را حَسَن، ۱۷۸ حدیث را موثَّق، ۳۰۲ حدیث را قوی و ۹۴۸۵ حدیث را ضعیف می‌داند.<sup>۲</sup> هر چند پس از دقت معلوم می‌شود نظر مجلسی این نیست.

علامه مجلسی با این که در رجال بسیار مسلَّط است و خیلی سخت‌گیر نیز هست، در مورد این روایت می‌گوید: «حَسَنُ عَلِي الْأَظْهَر» مشکلِ سند این روایت وجود شخصی به نام «میسر» است که مشترک بین چهار نفر است و بعضی ثقه و بعضی دیگر حسن الحال می‌باشد.

۱. میسر بن ابی‌البلاد؛

۲. میسر بن حفص؛

۳. میسر بن عبدالعزیز؛

۴. میسر بیاع الزطی؛

به علت همین اشتراک، علامه مجلسی گفته است: «حَسَنُ عَلِي الْأَظْهَر» بنابراین، روایت از نظر سند مورد پذیرش است.

#### محور سوّم: بررسی دلالت روایت

از نظر دلالت روشن است که کشتاری بی‌سابقه و بی‌نظیری رخ می‌دهد به گونه‌ای که مانند آن وجود نداشته و نخواهد داشت.

علامه مجلسی در ذیل همین روایت که عمده روایت منابع شیعی است و دلالت روشنی دارد. توضیحاتی می‌دهد:

---

۱. *مرآة العقول*، ج ۲۶، ص ۳۲۴.  
۲. *الذریعة*، جلد ۱۷، ص ۲۴۵. البته از مطالبی که وی در مقدمه *مرآة العقول*، ج ۱، ص ۲۲ بیان کرده است، مشخص می‌شود که مقصود او از ضعیف، این نیست که روایت از اعتبار و جواز عمل به آن ساقط شود، زیرا وجود روایت در «اصول معتبره» موجب اطمینان به جواز عمل به آن است، آری، رجوع به سند، تنها برای ترجیح دادن بعضی بر بعضی دیگر در مقام تعارض است. چون معتبر بودن همه این روایات با اقوی بودن بعضی از آن منافات ندارد.» در این خصوص به *رجال مجلسی* هم، ص ۴۰۹، مراجعه شود.

قوله □ «و بين قرقيسيا»

«كذا في اكثر النسخ و الظاهر قرقيسيا بياء واحدة، قال الفيروز آبادي: قرقيسيا - بالكسر - و يقصر: بلد علي الفرات

سمي بقرقيسيا بن طهمورث».

قوله □ «مأذبة الطير»

«المأذبة - بضم الدال و كسرهما - الطعام الذي يدعي إليه القوم. اي تكون هذه البلدة لكثرة لحوم القتلي فيها مأذبة للطير». قوله □ «يهلك فيها قيس» «اي قبيلة بني قيس و هي بطن من أسد» قوله □: «و لا تدعي لها داعية» «اي من لا يدعو أحد لنصر تلك القبيلة نفساً أو فئة تدعوا الناس إلي نصرهم أو تشفع عند القاتلين و تدعوهم إلي رفع القتل عنهم و يمكن أن يقرء بتشديد الدال علي بناء المعلوم. اي لا تدعي بعد قتلهم فئة تقوم و تطلب ثارهم و تدعوا الناس إلي ذلك؛ يعني کسی جهت ياری آن قبيله، فرد يا گروهی را فراخواند تا آنان مردم را برای ياری آن قبيله، فراخوانند يا نزد كشدگان واسطه شوند تا دست از كشتار آنها بردارند. - يا منظور اين باشد كه - پس از كشته شدن آنان، گروهی دست به قيام زنند و مدعی خونخواهی آنها گردند و مردم را نیز به آن قيام فراخوانند».

قوله □: «هلموا»

«نداء للطير و السباع؛ يعني پرندگان و درندگان برای خوردن لاشه آنان فراخوانده

می شوند.»

اصل قرقيسيا، کرکيسا است که به معنای اعزام سواره نظام است. مأذبه نیز معنایی غير از سفره دارد و به طعامی می گویند که افراد به سوی آن دعوت می شوند.

نتیجه:

در این که قرقيسيا چقدر با آرمگدون - که مطرح می شود، - تطابق دارد، به نظر می رسد که هیچ گونه تطابقی ندارد، زیرا موقعیت جغرافیائی قرقيسيا، در عراق است. و آن یکی در فلسطین است.

### روایت دوم

«أخبرنا احمد بن هُوذة الباهلي قال: حدَّثنا ابراهيم بن اسحاق النهاوندي، عن عبدالله بن حماد الأنصاري، عن الحسين بن ابي العلاء عن عبدالله بن أبي يعفور قال: قال لي ابو جعفر الباقر □: إنَّ لولد العباس و المرواني لوقعة بقرقيسيا يشيب فيها الغلام الخزور و يرفع الله عنهم النصر و يوحى إلي طير السماء و سباع الأرض: اشبعي من لحوم الجبَّارين ثم يخرج السفيناني.»<sup>۱</sup>

علامه مجلسی در ذیل این روایت می گوید: «الْخَرُور» بالخاء المعجمة و لعل المعني الذي يخز و يسقط في المشي لصغره، أو بالمهملة اي الحار المزاج، فإنه أبعد عن الشيب؛ یعنی: کسی که در اثر کودکی توازن ندارد و به زمین می خورد یا به معنای گرم بودن مزاج است. در پاورقی بحار الانوار می گوید: «كلمة خزور فإنها بالحاء المهملة و الزاي كعمَّلس، الغلام القوي و الرجل القوي كما في القاموس او الغلام إذا اشتد و قوي و خدم كما في الصحاح و قد يقال بالتخفيف؛ كلمه خَزُور بر وزن عَمَّلس، یعنی جوان و مردی قوی پنجه چنان که در قاموس آمده و یا آن گونه که در صحاح آمده یعنی جوانی که قدرتمند و پر قدرت گردد و به خدمتگزاری بپردازد.»<sup>۲</sup>

### روایت سوّم

«عبد الواحد بن عبدالله قال: حدَّثنا محمد بن جعفر القرشي، قال: حدَّثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب، قال: حدَّثني محمد بن سنان، عن حذيفة بن المنصور، عن أبي عبدالله □ أنه قال: إنَّ لله مائدة - و في غير هذه الرواية «مأذبة» - بقرقيسيا يطلع مطلع من السماء فينادي يا طير السماء و يا سباع الأرض هلموا إلي الشيع من لحوم الجبَّارين<sup>۳</sup>؛ در قرقيسيا میهمانی الهی برقرار است - هاتفی از آسمان ندا می دهد: ای پرندگان آسمان و ای درندگان زمین بر سیر کردن خود از گوشت بدن ستمگران، بشتابید.»

### بحث رجالی

۱. اما عبدالواحد بن عبدالله، ثقه<sup>۴</sup> است. محمد بن جعفر الرزّاز، دایی ابو غالب زرّاری

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۰۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۴۰.  
۲. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۵۱.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۸.  
۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۵، ص ۱۷۱، شماره ۱۰۳۹۶.

است که یکی از روایات احادیث و جزء مشایخ شیعه است. و از جمله کسانی بوده که در سال وقوع غیبت، به عنوان هیئتی به مدینه آمد که در این ارتباط، جویا شود.

۲. و اما محمد بن حسین بن ابی الخطاب از بزرگان اصحاب است. نجاشی در مورد او گفته است: «... جلیل من أصحابنا عظیم القدر، کثیر الروایة، ثقة، عین» شیخ طوسی در فهرست می گوید: «کوفی، ثقة». نجاشی، در مورد حذیفه بن المنصور: گفته است: «الخزاعي، ابو محمد، ثقة...».

وقال العلامة: «وثقة شيخنا المفيد».

اگر تمام رجال این روایت ثقة باشند، یک اشکال اساسی وجود دارد و آن نیز در مورد محمد بن سنان است. قول مشهور محمد بن سنان را ضعیف می داند؛ ولی ما او را توثیق می کنیم.

آیت الله العظمی خوئی می گوید: با عنوان محمد بن سنان، ۷۹۷ نفر در سلسله اسناد واقع شده است. روایات در مورد ایشان متعارض است. در مذمت وی حدود ۴ یا ۵ روایت و در ستایش او ۸ روایت وارد شده است. تردیدی نیست که محمد بن سنان، از جمله دوستداران اهل بیت<sup>ع</sup> و جزء معتقدین به امامت امام رضا<sup>ع</sup> بوده است. تا این مقدار ممدوح است و اگر ثابت شده باشد انحرافات داشته و یا مخالفت‌هایی با امام رضا<sup>ع</sup> داشته قطعاً زایل گشته و حضرت از او راضی شده است. به همین دلیل شیخ طوسی گفته است: «كان ممدوحاً حسنأً».

عده‌ای از بزرگان رجال مانند: ابن عقده، نجاشی، شیخ طوسی، شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف کرده‌اند. ابن غضائری گفته: «ضعیف غالی» ولی تضعیف ابن غضائری - به خاطر مشکلی که نسبت به اصل کتابش داریم - ارزشی ندارد. مشکل این است که انتساب کتاب را به ابن غضائری نمی پذیریم.

شیخ طوسی می گوید: «محمد بن سنان مطعون علیه ضعیف جداً و ما یختص بروایته و لا یشارکه فیه غیره لایعمل علیه»<sup>۱</sup>.

تضعیف شیخ طوسی بخاطر این که در جای دیگر، او را مدح کرده از بین می رود. یعنی تعارض و تساقط می کند.

۱. استبصار، ج ۳، ص ۲۲۴، ح ۸۱۰.

ابن عقده در مورد وی گفته است: «... و له مسائل عنه - عن الرضا - معروفة و هو رجل ضعيف جداً لا يعول عليه و لا يلتفت إلي ما تفرّد به ...»  
با توجه به اینکه ابن عقده، زیدی مذهب است - به نظر بعضی - تضعیفش ارزشی ندارد. شیخ مفید در «رسالة العددیه» او را تضعیف کرده و گفته است: «مطعون فيه» ولی در ارشاد وی را توثیق نموده و می‌گوید: «... من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الإمام و ثقاته». از این رو، تضعیفش به علت معارضه با توثیقش از بین می‌رود. فضل بن شاذان می‌گوید: «إنّ من الكذّاء بين المشهورين محمد بن سنان». اگر این مشکلات، بر سر راه نبود عمل به روایات محمد بن سنان مشکلی نداشت؛ اما تضعیف این افراد مانع بزرگ اعتماد به روایات اوست، لذا آقای خوئی می‌گوید: ما نمی‌توانیم به روایات محمد بن سنان اعتماد کنیم.

#### توثیقات محمد بن سنان

اول: نخستین توثیق از سوی شیخ مفید است که در ارشاد گفته است: «من أهل الورع و العلم و الفقه من خاصة الامام و ثقاته.»

دوم: محمد بن سنان، یکی از روات کامل الزیارات است که ابن قولویه به صورت عام او را توثیق کرده است.

سوم: محمد بن سنان، علاوه بر کامل الزیارات یکی از روات تفسیر علی بن ابراهیم قمی نیز هست که به توثیق عام قمی توثیق می‌شود. یعنی تساقط می‌شود.

چهارم: شیخ حرّ عاملی صاحب *وسائل* نیز او را توثیق کرده است.

اگر ما تابع مبنای مشهور باشیم، محمد بن سنان ضعیف است. اما حق این است که باید در مورد ابن سنان تجدیدنظر کنیم.

در مورد تضعیف علمای رجالی مانند ابن غضائری، شیخ طوسی، ابن عقده و شیخ مفید بیان شد که تضعیف آنان در اثر تعارض با توثیق خودشان اعتباری ندارد، یعنی تساقط می‌شود (البته با توثیق دیگران نیز تعارض می‌کند).

از سویی می‌توانیم به دلیل نقل روایات فراوانی از او در کتب اربعه که از امارات وثاقت است محمد بن سنان را توثیق کنیم. به گونه‌ای که کتب اربعه ۸۰۰ مورد از محمد بن سنان، روایت نقل کرده‌اند. نقل زیاد آن هم در کتبی که به گفته مؤلفین آن‌ها حجّت بین ما و خداست، از یک راوی ضعیف وجهی ندارد. عده‌ای نیز او را به

غلوّ متهم کرده‌اند. البته غلوّ او توسط امام رضاؑ تعدیل شده است. حضرت درباره او فرمود: «خیلی می‌خواست بلندپروازی کند بالهایش را چیدیم. «کاد آن یطیر فقصصنا جناحیه». افزون بر این که چنین اعتقادات و غلوّ امروزه جزء اعتقادات شیعه است. بدین ترتیب، محمد بن سنان توثیق می‌شود. اگر مشکل محمد بن حسین بن ابی‌الخطاب حلّ شود، ظاهراً روایت از نظر سندی مشکلی ندارد و لأقلّ موجب احتیاط در فتوی بر خلاف روایات او می‌شود.

#### روایت چهارم

«أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد، عن هؤلاء الرجال الأربعة، عن ابن محبوب و أخبرنا محمد بن يعقوب الكليني ابو جعفر قال: حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن أبيه، قال: و حدثني محمد بن عمران قال: حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى، قال و حدثني علي بن محمد و غيره، عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن محبوب و حدثنا عبد الواحد بن عبدالله الموصلي، عن أبي علي أحمد بن أبي ناشر، عن احمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب، عن عمرو بن أبي المقدام، عن جابر بن يزيد الجعفي قال: قال ابو جعفر محمد بن علي الباقر: «يا جابر الزم الأرض و لا تحرك يداً و لا رجلاً حتي تري علامات أذكرها لك إن أدركتها: أولها اختلاف بني العباس و ما أراك تدرك ذلك ولكن حدّث به من بعدي عني، و مناد ينادي من السماء و يجيئكم الصوت من ناحية دمشق بالفتح و تخسف.»<sup>۱</sup>

طرق مختلف این روایت:

۱. احمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن مفضل، عن ابن محبوب؛
۲. احمد بن محمد بن سعيد، عن سعدان بن اسحاق، عن ابن محبوب؛
۳. احمد بن محمد بن، عن احمد بن حسين، عن ابن محبوب؛
۴. احمد بن محمد بن سعيد، عن محمد بن احمد، عن ابن محبوب؛
۵. محمد بن يعقوب الكليني، عن علي بن ابراهيم، عن ابيه، عن حسن بن محبوب؛
۶. محمد بن عمران، عن احمد بن محمد بن عيسى و علي بن محمد و غيره، عن سهل بن زياد، عن الحسن بن محبوب؛
۷. حدثنا عبد الواحد بن عبدالله الموصلي، عن ابی علی احمد بن محمد بن ابی

۱. غيبت نعماني، ص ۲۷۹.

یاسر، عن احمد بن هلال، عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن ابی المقدم عن جابر؛

بررسی طرق:

در طرقی که سهل بن زیاد وجود دارد به خاطر مجهول بودن سهل این طرق ضعیف هستند. - البته طبق مبنای مشهور - طریق هفتم صحیح است و سهل نیز در آن وجود ندارد.

روایت پنجم

«قرقارة، عن نصر بن الليث المروزي، عن ابن طلحة الجحدري قال: حدثنا عبدالله بن لهيعة، عن أبي زرعة، عن أبي عبدالله بن رزين، عن عمار بن ياسر، أنه قال: إن دولة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان و لها أمارات، فإذا رأيتم فالزموا الأرض و كفوا حتى تجيء أماراتها. فإذا استتارت عليكم الروم و الترك و جهزت الجيوش و مات خليفتم الذي يجمع الأموال، و استخلف بعده رجل صحيح فيخلع بعد سنين من بيعته و يأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ و يتخالف الترك و الروم و تكثر الحروب في الأرض و ينادي مناد من سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شرّ قد اقترب و يخسف بغربي مسجدها حتى يخّر حائطها و يظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك، رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بيت أبي سفيان يخرج في كلب و يحضر الناس بدمشق و يخرج أهل الغرب إلي مصر فإذا دخلوا فتلك أمارة السفياي و يخرج قبل ذلك من يدعو لآل محمّد □ و تنزل الترك الحيرة و تنزل الروم فلسطين»<sup>۱</sup>.

این روایت اشاره به درگیری‌ها و جریانات قرقیسیا دارد که محور درگیری‌ها در روایات شیعه، عراق خواهد بود.

نتیجه نهائی:

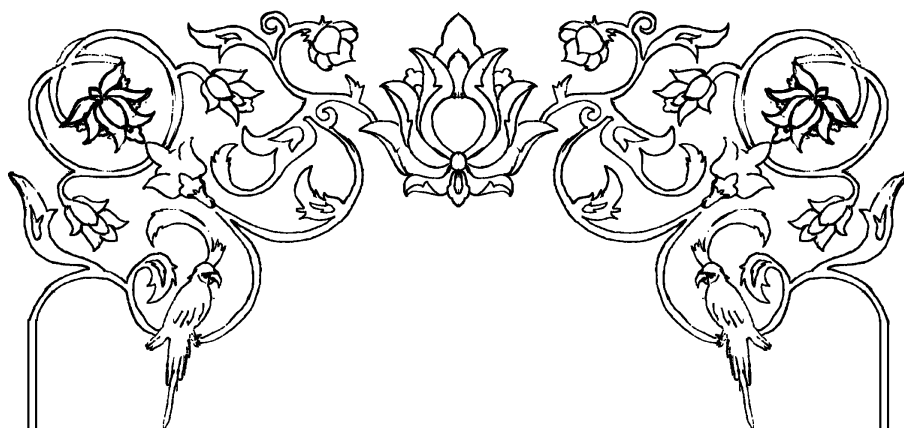
چنان‌که از روایات استفاده می‌شود «قرقیسیا» جنگی سنگین و گسترده است؛ اما هیچ‌گونه ربطی به آرمگدون ندارد. بعضی تلاش می‌کنند که آرمگدون را به قرقیسیا تطبیق دهند. اما از نظر جغرافیائی این دو محل، کاملاً از یکدیگر جدا هستند، قرقیسیا در شمال غربی عراق و از شهرهای فرات است؛ ولی آرمگدون در شمال

۱. غیبت طوسی، ص ۴۶۳.

۱۳۶ □ تا ظهور

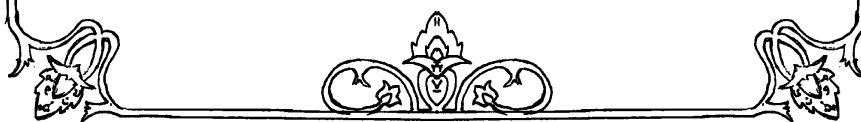
فلسطين قرار دارد.





فصل ششم:

جریان حضرت نرگس



### بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان [ع]

از جمله روایات بسیار شایع، قضیه حضرت نرجس خاتون، مادر امام زمان [ع] است. ما، در آغاز، فشرده این داستان و برخی از منابع آن را نقل می‌کنیم و سپس به بررسی دو تن از افرادی می‌پردازیم که در نقل این قضیه، نقش اساسی داشته‌اند و در پایان نیز به اشکال‌هایی که از نظر دلالتی و سندی به این روایت وارد شده، خواهیم پرداخت.

#### فشرده روایت

شیخ صدوق این قضیه را به گونه‌ای مفصل در کتاب شریف «کمال‌الدین و تمام النعمه» نقل کرده است؛ ما برای پرهیز از به درازا کشیدن سخن، قضیه را به نحو فشرده می‌آوریم.

«محمد بن بحر شیبانی» می‌گوید: در سال دویست و هشتاد و شش «هق» وارد کربلا شدم و قبر غریب رسول خدا [ع] [یعنی امام حسین [ع]] را زیارت کردم و به بغداد بازگشتم و در گرمای شدید، رهسپار مرقد شریف امام کاظم [ع] شدم. هنگامی به حرم شریف حضرت [ع] رسیدم، گریه و ناله آغاز کردم، به گونه‌ای که چشمانم پر از اشک شد و توان دیدن نداشتم. پس از مدتی که دیده گشودم، پیرمردی را با قد خمیده مشاهده کردم که به فرد همراهش، می‌گفت: «ای برادرزاده! عمویت، به سبب راز و اسرار و دانش والایی که کسی جز سلمان فارسی از آن برخوردار نبود و آن دو سید آن علوم را به وی سپردند، به شرف بزرگی نایل گشته است. عمویت، آخرین روزهای زندگی خود را سپری می‌کند و از اهل ولایت، کسی را نمی‌یابد، تا این راز و اسرار را به وی بسپارد.»

محمد بن بحر می‌گوید: چون، من، همواره در پی کسب علم و دانش از این سو

به آن سو روان بودم، به او گفتم: «ای پیرمرد! آن دو سید کدام‌اند؟»  
گفت: «همان دو ستاره‌ای که در سرّمن رأی به خاک خفته‌اند. (یعنی امام هادی  
و امام عسکری □.)

شیبانی می‌افزاید: وی را سوگند دادم آن‌ها را برایم بازگو کند. ایشان پرسید: اهل  
روایت هستی؟ به اهل بیت □ اعتقاد داری؟  
گفتم: آری؛

گفت: اگر این گونه است، دفتر خویش را بیاور تا ببینم از ائمه اطهار □ با خود چه  
داری؟

شیبانی می‌گوید: از آن چه همراه داشتم، به ایشان دادم. نظری به آن افکند و  
گفت: راست می‌گویی.

سپس ادامه داد: می‌دانی من کیستم؟ من، بشر بن سلیمان نخّاس از فرزندان ابو  
ایوب انصاری‌ام و یکی از دوستان ابوالحسن و ابومحمّد (امام دهم و یازدهم □) و در  
سرّمن رأی، همسایه ایشان بودم.

شیبانی می‌گوید: از وی درخواست کردم پاره‌ای از کراماتی را که از ایشان دیده  
است، برایم بازگوید.

گفت: مولایم امام هادی □ تجارت را به من آموخت و بدون اجازه او، خرید و  
فروش انجام نمی‌دادم، تا این که بدان کار، آزموده گشتم و حلال و حرام آن را  
بازشناختم. شبی، حضرت هادی □ مرا فراخواند. خدمتشان مشرف شدم. سرگرم گفتم  
و گو با فرزندش، امام حسن □ و خواهرش، حضرت حکیمه بود. چون نشستیم، فرمود:  
«ای بشر! تو از سران انصار هستی و ولایت ائمه، همواره نسلی پس از نسل دیگر، در  
میان شما بوده است و مورد اعتماد ما هستید. می‌خواهم شرف یکی از راز و اسرار  
امامت را بهره تو گردانم و تو را برای خرید کنیزی اعزام نمایم.»

حضرت، نامه‌ای به خط رومی نوشت و به من داد. آن‌گاه فرمودند: «به بغداد برو، در  
فلان روز و فلان مکان، متوجه برده‌فروشی به نام «عمر بن یزید نخّاس» باش.  
کنیزی با این ویژگی‌ها در جمع بردگان و کنیزان او وجود دارد و خریدار را خود او،  
انتخاب می‌کند و به هیچ خریداری راضی نمی‌شود. نزد صاحبش برو و بگو: نامه را به  
کنیز دهد.»

بشر می‌گوید: همان گونه که امام فرموده بود عمل کردم. کنیز، چون نامه را خواند، سخت گریست و صاحب خود را سوگند داد که اگر مرا به این شخص نفروشی، خود را خواهم کشت.

بشر می‌افزاید: سرانجام او را با همان مبلغی که امام □ در کیسه قرار داده بود، خریدم و به منزل خود در بغداد بردم.

در این هنگام حضرت نرگس داستان خود را برای بشر بیان می‌کند که من، دختر یسوعا، فرزند قیصر روم هستم و مادرم نیز از نسل شمعون، از یاران خاص حضرت مسیح □ است. آن‌گاه، سرگذشت خویش را به تفصیل بازگو می‌نماید.

### بررسی کتاب‌های ناقل این روایت

۱. نخستین شخصیتی که این روایت را نقل کرده و ظاهراً بر بقیه مقدم است، شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمة* است. وی، این روایت را با این سند ذکر کرده است:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّوْفَلِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقَمِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ الشَّيْبَانِيِّ.»<sup>۱</sup>

۲. دومین فردی که به نقل این قضیه پرداخته، محمد بن جریر طبری شیعی است که این روایت را در کتاب *دلائل‌الامامة*<sup>۲</sup> آورده است؛ ولی سند این روایت با سند *کمال‌الدین* تفاوت دارد.

طبری می‌گوید: «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُطَّلِبِ الشَّيْبَانِيِّ، سَنَةَ خَمْسٍ وَثَمَانِينَ وَثَلَاثِينَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الذَّهَبِيُّ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: وَرَدْتُ كَرْبَلَا سَنَةَ سِتِّ وَثَمَانِينَ وَثَمَانِينَ.»

همان گونه که ملاحظه می‌شود، تاریخ نقل این قضیه، توسط طبری، نود و نه سال بعد از تاریخی است که شیبانی، مطلب را از بشر بن سلیمان شنیده است. بحث این جا است که آیا محمد بن یحیی الذهبی الشیبانی، همان محمد بن بحرالشیبانی

۱. *کمال‌الدین و تمام‌النعمة*، شیخ صدوق، ج ۲، ص ۸۹، تهران، انتشارات اسلامیة.

۲. *دلائل‌الامامة*، محمد بن جریر طبری، ص ۲۶۲، نجف، منشورات المطبعة الحیدریة.

است که در کتاب، کمال‌الدین آمده یا دو تن بوده‌اند؟  
بر این اساس، اگر این دو نام را یک تن بدانیم، نکته این جا است که طبری، با یک واسطه، قضیه را از ایشان نقل می‌کند که این مطلب، بعید به نظر می‌رسد، زیرا در این صورت، سن یکی از این دو تن، یعنی «مفضل» یا «محمد بن یحیی»، بسیار طولانی خواهد شد.

البته نمی‌توان به گونه‌ای قاطع نظر داد که وی، همان «محمد بن مجر» در سند کتاب *کمال‌الدین* نیست. یا مفضل نمی‌توانسته بدون واسطه از او نقل کند، زیرا برخی از افراد، عمر طولانی داشته‌اند به عنوان مثال:

«*حُبابه و البیه*» که محضر حضرت امیرالمؤمنین □ را درک کرده و در زمان امام چهارم □ صد و سیزده سال داشت و با اشاره امام، جوان شد و تا زمان امام رضا □ یعنی حدود دویست و سی و پنج سال عمر کرد<sup>۱</sup>.

تردیدی نیست که جابر بن عبدالله انصاری صحابی جلیل‌القدر پیامبر □ تا زمان امام باقر □<sup>۲</sup> در قید حیات بوده است و «عامر بن و اثلة» که خود از اصحاب پیامبر □ است. عمری بیش از صد سال داشته<sup>۳</sup> و آخرین صحابی رسول خدا بوده که دنیا را وداع گفته است آن چه یادآوری شد نمونه‌هایی از افراد سالخورده و دارای عمر طولانی‌اند. البته، وی از معمران (کسانی که عمر طولانی کرده‌اند) شمرده نشده است، احتمال دارد میان مفضل محمد بن عبدالله بن مطلب شیبانی با محمد بن یحیی ذهبی شیبانی، افرادی در سَنَد بوده‌اند که نام آن‌ها نیامده؛ ولی در نقل ایشان، هیچ گونه اشاره‌ای به این که برخی از راویان ذکر نشده‌اند به چشم نمی‌خورد. نکته دیگر آن که: هنگامی که به کتاب *غیبت نعمانی* می‌نگریم اثری از این روایت در آن نمی‌یابیم. پرسش این جا است آیا از این که وی روایت یاد شده را در کتاب خود نیاورده، می‌توان ضعف روایت را نتیجه گرفت؟

در پاسخ باید گفت: همان گونه که در مقدمه نعمانی در کتاب *الغیبة* مشاهده

---

۱. *کافی* ۱: ۳۴۶؛ *مرآة العقول* ۴: ۷۸؛ *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۷۵ (چاپ سنگی) *نشانه‌هایی از دولت موعود*: ص ۹۱.  
۲. *کمال‌الدین و تمام النعمه*، ج ۱، ص ۳۰۵، حدیث لوح.  
۳. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ص ۱۰۲؛ *سیر اعلام النبلاء*، شمس‌الدین ذهی، بیروت، مطبعة الرسالة، ج ۳، ص ۴۷.

می‌شود، بنای ایشان، بر جامع‌نویسی نبوده است. به همین دلیل تصریح دارد روایاتی را که در این کتاب آورده‌ام، در مقایسه با آن چه نقل نکرده‌ام، ناچیز است. آن چه مسلم است، بنای او، بر نقل روایات مرتبط با غیبت بوده است.

۳. سومین کتابی که می‌توان این روایت را در آن یافت، کتاب *الغیبه* مرحوم شیخ طوسی<sup>۱</sup> است. وی روایت را دقیقاً مانند روایت *کمال‌الدین* آورده؛ اما سند او با سند کتاب *کمال‌الدین* متفاوت است.

۴. کتاب *روضه الواعظین*<sup>۲</sup>، اثر ابن فتنال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هـ.ق) یکی دیگر از کتاب‌هایی است که این روایت در آن موجود است. او می‌گوید: «أخبرني جماعة» یعنی، گروهی از «ابوالمفضل شیبانی» روایت را نقل کرده‌اند.

چنان که ملاحظه می‌شود، در این کتاب، ابوالمفضل و در *دلائل المفضل* آمده است که ابوالمفضل شیبانی از محمد بن بحر بن سهل شیبانی نقل می‌کند. بنابراین، محمد بن بحر، در این جا، با سند *کمال‌الدین*، مشترک است و او نیز قضیه را از بشر بن سلیمان، نقل می‌کند.

در این کتاب، متن روایت، عیناً همان مطلب موجود در *کمال‌الدین* است، با این تفاوت که سند، در این جا، مرسل آمده است.

۵. ابن شهر آشوب در کتاب *مناقب آل ابی‌طالب*<sup>۳</sup> این قضیه را از بشر بن سلیمان به گونه‌ای مختصر بیان می‌کند.

۶. این روایت در کتاب *منتخب‌الأنوار المضية*<sup>۴</sup> اثر عبدالکریم نیلی (متوفای قرن نهم هـ.ق) از کتاب *کمال‌الدین* نقل شده است.

۷. از متأخرین نیز در کتاب *إثبات الهداة في النصوص و المعجزات*، ج ۳، ص ۳۶۳ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۱۴۹۵، این ماجرا نقل شده و سند آن یا به غیبت شیخ طوسی و یا به *کمال‌الدین* صدوق برمی‌گردد.

۸. از جمله کتبی که این روایت در آن وجود دارد، *حلیة الأبرار*، ج ۵، ص

۱. *الغیبه*، شیخ طوسی، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیة، ص ۲۰۸، ج ۱۷۸.

۲. *روضه الواعظین*، ابن فتنال نیشابوری، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. *مناقب آل ابی‌طالب*، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۴۰.

۴. *منتخب‌الأنوار المضية*، عبدالکریم نیلی، ص ۱۰۵.

فصل ششم: جریان حضرت نرگس □ ۱۴۳

۱۴۱ از سید هاشم بحرانی است. وی، این سرگذشت را در یک جا؛ ولی با دو سند هم از *مسند فاطمه* اثر محمد بن جریر طبری و هم از کتاب *کمال الدین* نقل کرده است.

۹. علامه مجلسی در *بحار الانوار* موضوع یاد شده را، یک جا از طریق غیبت شیخ طوسی<sup>۱</sup> و در جای دیگر، از *کمال الدین* نقل می‌کند.

### بررسی سند این روایت

در بررسی سند این روایت، به بررسی احوال دو تن از افرادی که در این سند، از آنان نام برده شده و نقش اصلی را ایفا می‌کنند، می‌پردازیم و از ذکر و بررسی سایر افراد موجود در سند، پرهیز می‌کنیم، زیرا، چندان مناقشه‌ای در خصوص بقیه مطرح نیست و عمده اشکالات، متوجه همین دو تن است.

### الف. بشر بن سلیمان نخّاس

#### دیدگاه آیت الله خویی

ایشان، در *معجم الرجال* آن‌گاه که به نام «بشر» می‌رسد، در آغاز، سخن شیخ صدوق را نقل می‌کند که «بشر بن سلیمان، از دودمان ابو ایوب انصاری است» و ماجرا را به گونه‌ای مختصر می‌آورد و نیز به این جمله حضرت «*أنتم ثقاتنا أهل البيت و إني مزيك و مشرفك بفضيلة تسبق بها الشيعة في الموالاة بها*»، اشاره کرده است.

آقای خویی در ادامه می‌گوید: «*لكن في سند الرواية عدّة مجاهيل*» یعنی به فرض، اگر مشکل با محمد بن بحر و بشر بن سلیمان حل شود، در طریق شیخ طوسی افرادی وجود دارند که هویت آن‌ها مجهول است.

سپس وی برای ردّ صلاحیت راوی، به مبنایی در رجال اشاره می‌کنند که بسیاری به آن ملتزم‌اند و عبارت از این است که: نمی‌توان وثاقت فردی را از طریق خودش

---

۱. *بحار الانوار*، محمدباقر مجلسی، نجف، دار احیاء التراث العربی، ج ۵۱، ص ۶ و ۱۰. برای تفصیل بیشتر، به جلد چهارم از کتاب *معجم احادیث الإمام المهدي* رجوع شود.

ثابت کرد.<sup>۱</sup> حضرت امام خمینی - رضوان الله علیه - مبنایی سخت‌تر دارند و می‌گویند: نقل وثاقت از سوی خود راوی، سبب سوء ظن به او می‌شود.

عین عبارت ایشان به نقل از استاد جعفر سبحانی چنین است: «إذا كان ناقل الوثيقة هو نفس الزاوي فإن ذلك يُثير سوء الظن حيث قام بنقل مدائحه و فضائله في المألا الإسلامي» یعنی: اگر در روایتی که نقل می‌کند، مدح و ستایشی از خودش موجود باشد، همین امر سبب زیر سؤال رفتن شخص ناقل می‌شود.<sup>۲</sup>

بنابراین، آقای خوبی دو اشکال به سند وارد کرده‌اند: نخست این که در سند شیخ طوسی چند نفر مجهول‌الحال وجود دارد. از سویی، وثاقت «بشر» محرز نیست، زیرا، ایشان خود، ناقل وثاقت خویش است و این امر، مستلزم دور است.

#### نظر شوشتری

وی، در *قاموس الرجال*<sup>۳</sup> ابتدا سخن وحید بهبهانی را نقل می‌کند که «بشر» را از دودمان ابو ایوب انصاری می‌داند که از دوستان امام دهم و امام یازدهم □ بوده و امام دهم □ او را فرمان به خریدن مادر حضرت قائم □ داد و خطاب به وی فرمود: «أنتم ثقاتنا أهل البيت». شوشتری پس از نقل این مطلب می‌گوید: اصل سخن وحید، از کتاب *كمال الدین* است و آن گاه می‌افزاید: «إلا أن صحته غير معلومة... حيث إن في أخبار أخر إن أمه كانت وليدة بيت حكيمة بنت الجواد □؛ یعنی: صحت این روایت، مشخص نیست، زیرا در روایت دیگری آمده که مادر حضرت [مهدی □]، در خانه حکیمه خاتون متولد شده است.»

#### اشکال ما:

در این جا، از محقق شوشتری این پرسش مطرح می‌شود: شما که این روایت را نمی‌پذیرید، آیا به دلیل این است که روایت معارض دیگری با آن وجود دارد و شما

۱. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خویی، بیروت، دارالزهراء، ج ۳، ص ۳۱۶. - علامه حلی نیز به این مبنا اشاره کرده است. تذكرة الفقهاء، ج ۳، ص ۳۹.  
 ۲. کلیات فی علم الرجال، جعفر سبحانی، قم، موسسه نشر اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین، ص ۱۵۲.  
 ۳. قاموس الرجال، محمدتقی شوشتری، ج ۲: ص ۳۳۰.



روایت دوم را ترجیح می‌دهید؟ آیا سند روایت معارض دوم را بررسی کرده‌اید؟ آیا این روایت، توان برابری با روایت مورد نظر ما را دارد؟

روایتی را که وی به عنوان معارض با این روایت، مورد نظر دارد، در *مجالر الأئوار* به نقل از کتاب *كمال الدین* آمده است. علامه مجلسی، روایت را از فردی به نام مطهری نقل می‌کند که در آن آمده است: «كانت لي جارية يقال لها نرجس» و حضرت حکیمه فرموده است: «کنیز از من بود و در خانه من بود و من، او را به برادرزاده‌ام بخشیدم.»

اکنون ببینیم، این روایت از کیست؟ برخی آن را، از زهری دانسته‌اند و برخی گفته‌اند: از محمد بن عبدالله طهوی است و بعضی بر این باورند که روایت یاد شده، از محمد بن عبدالله ظهري است و برخی نیز آن را، از مطهری می‌دانند.

نام وی هر چه باشد، ما، شخصی با این نام‌ها، از اصحاب امام هادی □ نداریم که از حضرت حکیمه پرسش نماید و او در پاسخ، این مطالب را به وی بگوید.

البته، شخصی به این نام، در جمع یاران امام رضا □ ذکر شده؛ ولی از یاران امام هادی □ نیست. بنابراین، این اشکال بر محقق شوشتری وارد است، زیرا روایتی را که وی به عنوان معارض با روایت مورد بحث، ترجیح می‌دهد، از نظر سند، مخدوش است.

آقای شوشتری در کتاب *قاموس الرجال*، در ماجرای حضرت حکیمه، آورده است که: «اختلف الخبر في أمّ الحجة» و آن گاه، خود، بر این سخن مهر تأیید می‌زند که مادر حضرت حجت □، کنیز حضرت حکیمه بوده است و برای اقامه دلیل بر آن می‌گوید: آنچه از *اثبات الوصیه* مسعودی فهمیده می‌شود، این گفته، دقیق‌تر است.

پس از آن، شوشتری می‌گوید: شیخ صدوق، دیدگاه دوم را ترجیح داده، زیرا شیخ صدوق، هر چند روایت اول را نیز آورده؛ ولی به هنگام نقل روایت دوم، باب را با عنوان «ما روی» ذکر می‌کند و از این عنوان بندی، برمی‌آید که نظر دوم را ترجیح می‌دهد.

## دیدگاه آقای نمازی

وی، در *مستدرکات* خود، از بشر بن سلیمان تمجید می‌کند و در مورد او توضیحی نمی‌دهد. از این رو، دانسته می‌شود که روایت بشر را پذیرفته است.<sup>۱</sup>

## دیدگاه آقای حائری

او در *منتهی المقال*<sup>۲</sup>، سخن وحید بهبهانی را نقل می‌کند و توضیح بیشتری نمی‌دهد. شاید او نیز روایت مزبور را پذیرفته باشد.

## دیدگاه آقای مامقانی

وی در، *تنقیح المقال*<sup>۳</sup>، بعد از نقل بیان وحید بهبهانی می‌گوید: «فألزجل من الثقات والعجب من إهمال الجماعة ذكره مع ما عليه من الرتبة» یعنی: بنده، وی را از راویان مورد اعتماد می‌دانم و در شگفتم با چنین رتبه‌ای که برای وی ثابت است، چرا در ذکر نام او کوتاهی شده است.

## ب - محمد بن بحر شیبانی

او، همان فردی است که سرگذشت مادر حضرت حجت □ را از بشر بن سلیمان شنیده و نقل می‌کند که چند اشکال بر او وارد شده است و مهم‌ترین آن‌ها این است که وی را، از «غلات» می‌دانند. متأخرین، این معنا را نپذیرفته‌اند که این خود جلالت شأن او را اثبات می‌کند.

البته، در مورد غلو باید بحث شود که به چه معنایی از غالی، وی را غلو کننده نامیده‌اند؟ در گذشته، التزام به برخی از عقاید، غلو محسوب می‌شده، با این که اکنون از مسلمات اصول عقاید ما شمرده می‌شود. در این جا، به بیان چند دیدگاه در مورد وی خواهیم پرداخت.

۱. *مستدرکات علم رجال الحديث*، شیخ علی نمازی شاهرودی، تهران، انتشارات شفق، ج ۲، ص ۳۱.  
 ۲. *منتهی المقال فی احوال الرجال*، ابوعلی حائری، قم مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ج ۲، ص ۱۵۲.  
 ۳. *تنقیح المقال*، شیخ عبدالله مامقانی، مؤسسه آل البيت (علیهم السلام)، ج ۱۲، ص ۲۷۱.

### نظر آقای نمازی

وی آن‌گاه که در مورد محمد بن بحر سخن می‌گوید، از این جا آغاز می‌کند که وی از متکلمان و عالم به اخبار و فقیه بوده و نزدیک به پانصد کتاب از ایشان نقل شده است؛ ولی متهم به غلو است. سپس نمازی می‌گوید: از آن جا که به غلو متهم است، بنابراین او را تضعیف کردند «رُمی بالضعف» و در پایان می‌گوید: بعضی وی را، از علمای عامه دانسته‌اند؛ ولی این سخن کاملاً اشتباه است.<sup>۱</sup>

### دیدگاه آقای مامقانی

او می‌گوید: شیخ طوسی در رجال گفته است: «یرمی بالتفویض» یعنی: محمد بن بحر، متهم به پیروی از مسلک تفویض است. هم‌چنین از شیخ طوسی مطلبی نقل کرده‌اند که در کتاب فهرست خود گفته است: محمد بن بحر از اهالی سیستان بوده و از متکلمان و عالم به اخبار و از فقهاء محسوب می‌شود؛ ولی متهم به غلو است، بیش‌تر کتاب‌های محمد بن بحر، در بلاد خراسان موجود است.

آقای مامقانی، از قول نجاشی چنین نقل می‌کند: «قال بعض أصحابنا إنه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریب من السلامة و لا أدري من أين قيل؛ برخی از اصحاب ما، او را عالی می‌دانند؛ اما زمانی در کتاب‌هایش دقت می‌کنیم، مشکلی را مشاهده نمی‌کنیم. و نمی‌دانیم چه کسی این نسبت را به محمد بن بحر داده است.» آقای مامقانی، آن‌گاه سخن گشتی را نقل می‌کند که وی را از غلات حنفی دانسته است. سپس ادامه می‌دهد که علامه نیز در بخش دوم خلاصه الاقوال، محمد بن بحر را می‌آورد و می‌گوید: از دیدگاه من، در حدیث او باید توقف کرد.<sup>۲</sup> آقای مامقانی، سپس به سراغ دیدگاه ابن داود می‌رود و می‌گوید: وی نیز محمد بن بحر را در بخش دوم کتاب خود آورده است.

---

۱. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۶، ص ۴۷۷.  
۲. علامه، راویان ضعیف را در بخش دوم خلاصه الاقوال می‌آورد، خلاصه الاقوال، ص ۳۹۶، شماره ۱۶۰۰.

البته مبنای وی با علامه، تفاوت دارد و تنها ضعفاء را در بخش دوم نمی آورد؛ بلکه هر که را کم‌ترین مذمتی شده باشد، هر چند از موثق‌ترین افراد باشد، در بخش دوم می آورد و ابن داود درباره وی سکوت کرده است. بعضی از علمای عامه مانند بخاری، سکوت را به معنای تضعیف می دانند؛ یعنی: سکوت علامت تضعیف فرد است؛ ولی گاهی از ضعیف‌ترین تضعیفات نزد آنان به شمار می آید.

آقای مامقانی می گوید: محمد بن بحر در وجیزه نیز تضعیف شده هم‌چنین در *الحلی* وی در بخش ضعفاء شمرده شده است.<sup>۱</sup>

آن گاه می گوید: تردیدی نیست که وی، امامی مذهب است و سخن بعضی از فضلا که گفته‌اند: او از اعظم علمای عامه است، کاملاً اشتباه است. چگونه ممکن است شخص از عامه باشد و در عین حال غالی نیز باشد؟ شاید سبب این که بعضی وی را سنی پنداشته‌اند، سخن «کشی» باشد که گفته، محمد بن بحر، از غلات حنفی است و خیال کرده‌اند که منظور از حنفی، یعنی کسی که به مذهب ابوحنیفه منتسب باشد، با این که این گونه نیست؛ بلکه منسوب به حنیفه اثال بن لجیم بن سعد، از قوم مسیلمه کذاب است.

سپس آقای مامقانی می افزاید: شیخ طوسی، به صراحت گفته است که غلو و تفویض در مورد محمد بن بحر، ثابت نبوده؛ بلکه تهمتی بیش نیست و به ظاهر، منشأ تهمت، ابن غضائری است. آن گاه ادامه می دهد که ما، بارها بیان کرده‌ایم که به سخنان ابن غضائری نمی توان اعتماد کرد، به ویژه آن گاه که کسی را با غلو تضعیف کرده باشد. افزون بر این که نجاشی این اتهام را رد می کند و می گوید: «حدیثه قریب من السلامة.» بدین ترتیب، با همه این بیانات، نتیجه می گیریم که محمد بن بحر، در زمره ثقات است و وضعی ندارد.

پس از آن، آقای مامقانی، با نقل دیدگاه آقای حائری که گفته است: هر گاه شخصی، متکلم و عالم به اخبار و فقیه باشد و احادیثش به صحت نزدیک و نیز

۱. *حاوی الاقوال و معرفة الرجال*، عبدالنبي جزایری، چاپ سنگی. این کتاب در دسترس نیست و مامقانی آن را نقل کرده است. *الذریعة*، ج ۶، ص ۳۷.

کتاب‌هایش خوب و مفید باشد، معنای غلوّ که وی را به آن متهم می‌کنند چیست؟ آقای حائری می‌افزاید: من از افرادی مانند ابن غضائری و کشّی، انتظار چنین سخنی ندارم، زیرا بسیاری از علماء، از دیدگاه آنان در زمره غلات‌اند. - اما از این شگفت‌زده‌ام که افرادی از این دو نفر پیروی نموده و او را به غلوّ متهم کرده‌اند و گفته‌ای که در *الوجیزه* آمده که وی، فردی ضعیف است، سخن ضعیفی است.<sup>۱</sup> مامقانی پس از بیان سخن حائری، گفته حمّوی را نقل می‌کند. وی، در *معجم الأدباء* می‌گوید: محمد بن بحر، معروف به فضل و فقاہت است و ابن نحاس در کتابش آورده است: «قال بعض أصحابنا إنّه كان في مذهبه ارتفاع و حدیثه قریب من السلامة.» پس از آن، ابن نحاس می‌گوید: نمی‌دانم این اتهام از کجا آمده است؟!<sup>۲</sup> آن چه یادآوری شد بیان فرازهایی از سخنان بزرگان در ارتباط با محمد بن بحر شیبانی بود. با در نظر گرفتن تمام سخنان علماء، می‌توان به این نتیجه رسید که او، از جمله روایان ثقه است و این اتهامات در مورد وی صادق نیست، به ویژه اگر منشأ آن را ابن غضائری بدانیم.

آیت‌الله خوئی می‌گوید هر چند ضعف او ثابت نیست چون ما کتاب منسوب به ابن الغضائری را قبول نداریم؛ ولی وثاقت او نیز ثابت نیست و مقصود نجاشی این است که در احادیث او غلوّ نیست. بنابراین حسن بودن وی نیز ثابت نمی‌شود و مجهول الحال است.<sup>۳</sup>

به نظر ما ترجیح با گفته حائری □ است.

#### اشکالات وارده بر سند و دلالت این روایت

در این بخش، به گوشه‌ای از این اشکالات اشاره می‌کنیم و به تناسب حال، آن‌ها را مورد نقد قرار می‌دهیم.

---

۱. *منتهی‌المقال فی أحوال الرجال*، ج ۵، ص ۳۷۹. به *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۱۳۱ رجوع شود.  
۲. *معجم الأدباء*، یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۳۲.  
۳. *معجم رجال الحدیث* ۱۵: ۱۲۴.

## نخستین اشکال

این قضیه (جریان خریداری شدن نرجس خاتون مادر امام زمان [ع]) پس از سال دویست و چهل و دوم (هق) اتفاق افتاده است، با این که از سال دویست و چهل و دوم هجری به بعد، جنگ مهمی میان مسلمانان و رومیان، رخ نداده تا حضرت نرجس خاتون اسیر مسلمانان گردد.<sup>۱</sup>

## پاسخ:

باید بگوییم، در این دوران و پس از آن، درگیری و جنگ‌هایی میان این دو دولت رخ داده که در بسیاری از کتب تاریخی می‌توان نمونه‌هایی از این درگیری‌ها را یافت.<sup>۲</sup> برای مثال، در *تاریخ الإسلام* آمده است: «أغار الروم علی من بعین زربة...»<sup>۳</sup> و در جایی دیگر می‌گوید: «افتتح بغا حصناً من الروم یقال له صملة»<sup>۴</sup> و عظیمی اظهار می‌دارد: «غزا بغا من طرسوس ثمَّ إلي ملطية و ظفر بطلائع الروم.»<sup>۵</sup>

شواهد بسیار دیگری بر جنگ و درگیری میان مسلمانان و روم، وجود دارد. بنابراین اگر منظور از جنگ بزرگ، شرکت شخص قیصر روم نیز با بعضی از اعضای خاندانش در آن باشد، این امر ضرورتی ندارد، زیرا آن چه در این روایت آمده، (البته ما به خاطر اختصار، ذکر نکردیم) خصوص این نکته است که حضرت نرجس، به دستور امام به صورت ناشناس و مخفیانه، با سپاهیان همراه شده و در لباس کنیزان بوده است.

- 
۱. *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، جاسم حسین، تهران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۱۵.
  ۲. *تاریخ الأمم و الملوك*، محمد بن جریر طبری، ج ۹، ص ۲۰۱، ۲۰۷.
  ۳. ۲۱۰، ۲۱۹؛ *الکامل فی التاریخ*، ابن اثیر، بیروت، نشر دار صادر، ج ۷، ص ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۹۳؛ *البدایة و النهایة*، ابن کثیر، ج ۱۰، ص ۳۲۳، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷؛ *نهایة الارب*، احمد بن عبدالوهاب النویری، ج ۲۲، ص ۲۸۹، ۲۹۱؛ *النجوم الزاهرة*، یوسف بن تغری الأتابکی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۲، ص ۳۱۸، ۳۲۲؛ *المختصر فی احوال البشر*، ابي الفداء، ج ۲، ص ۴۱.
  ۴. *تاریخ الإسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، شمس الدین ذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ص ۶، حوادث سال ۲۴۱.
  ۵. *تاریخ اسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام*، ص ۱۲، حوادث سال ۲۴۱ - ۲۴۵.
  ۵. *تاریخ حلب*، عظیمی، ص ۲۵۸.

## اشکال دوم

این اشکال در حقیقت، اشکالی فنی و علمی نیست و بیش تر جنبه تخریبی دارد. محتوای این اشکال، این است که: می‌دانید چرا برخی به این خبر اهمیت داده‌اند و در دلالت آن، اشکال نکرده‌اند و آن را مورد قبول قرار داده‌اند؟ زیرا می‌خواسته‌اند برای حضرت نرجس □ منزلتی والا قرار دهند و او را به نسلی با شرافت - یعنی، از ناحیه پدر، به سلطان روم و از سوی مادر به شمعون (پار معروف حضرت مسیح □) نسبت دهند و حضرت مهدی □ را از طرف مادر و پدر - هر دو - به این خاندان با شرافت، منسوب کنند.<sup>۱</sup>

## پاسخ:

در حقیقت، گلایه و انتقادی بر اشکال کننده وارد است، زیرا بدون در نظر گرفتن اصول و مبانی، این گونه به علمای شیعه تاخته است و آنان را زیر سؤال می‌برد! در حقیقت، این فرد، علماء را به عوام‌زدگی متهم کرده و گفته، برای خوشایند خود و نیز شیعیان، این روایت را پذیرفته‌اند و بر طبق موازین علمی و فنی نظر نداده‌اند!

این سخن، ناروا است. اگر منظورتان این باشد که نقل چنین قضیه‌ای با این توضیحات، آن هم در چنان عصری، بیش تر به افسانه شباهت دارد تا واقعیت، در پاسخ باید گفت: این مطلب نیز نمی‌تواند دلیلی برای کنار گذاشتن این روایت باشد، زیرا اگر ما پیرامون سند روایت بحث کردیم و اشکال اساسی در آن ندیدیم و اوضاع تاریخی آن زمان نیز امکان وقوع این حادثه را رد نکرده، چه بعدی دارد که این واقعه با همه این تفاسیل رخ داده باشد؟ افزون بر این، ما روایات فراوانی داریم قضایایی در آن‌ها مطرح شده که از این روایت بسیار مفصل‌ترند.

این دو اشکال، از مهم‌ترین اشکالاتی بود که به دلالت روایت وارد شده است. در ادامه، دو اشکالی را بازگو می‌کنیم که بیش تر صیغه سندی دارند.

---

۱. تاریخ سیاسی امام دوازدهم، ص ۱۱۵.

## اشکال نخست

اگر این روایت صحت داشته باشد، چگونه برخی از معاصران شییبانی، از جمله نوبختی، قمی (ابن خزاز)، کلینی، مسعودی، این قضیه را نقل نکرده‌اند؟<sup>۱</sup>

پاسخ:

نقل نشدن این قضیه از سوی این افراد، دلیل بر ضعف سند نیست. در صورتی می‌توان عدم نقل را، دلیل بر ضعف دانست که مقام استقصای روایات معتبر باشد؛ یعنی: قصد بر این بوده که هر روایتی را که معتبر است بیاورند، با این که شیوه این افراد، این گونه نبوده است. مسعودی، در مورد اخبار مربوط به حضرت مهدی [ع] در *اثبات الوصیه* تنها چهار و نیم صفحه بحث کرده است.

اگر بگویید: شخص مسعودی گفته: من، از موثقان نقل می‌کنم. این سخن نیز مشکلی را حل نمی‌کند، زیرا در چنین موردی (مقام استقصای روایات) معتبر نیست. به فرض که این گونه باشد، از دیدگاه وی، شییبانی ضعیف است با این که علم رجال، علمی نظری است و در مقابل او، افرادی دیگر، دیدگاه‌های دیگری دارند. در این عدم نقل، احتمال دیگری نیز وجود دارد و آن این است که او از این قضیه مطلع نشده است. ارتباطات آن دوران، نسبت به زمان ما بسیار اندک بوده. از این رو، احتمال عدم اطلاع و دسترسی به این قضیه، بعید به نظر نمی‌رسد.

## اشکال دوم

کشی، معاصر او است و می‌گوید: شییبانی، غالی است و غلو می‌کند. نجاشی و ابن داود نیز وی را غالی دانسته‌اند. بنابراین، این روایت، سند محکمی ندارد.<sup>۲</sup>

پاسخ:

در مورد آن چه در حالات وی ذکر شده است، بحث نسبتاً مفصلی کردیم. و

۱. همان.  
۲. *تاریخ سیاسی امام دوازدهم*، ص ۱۱۵. اشکالات دیگری را مرحوم صدر در کتاب *تاریخ الغیبه الصغری*، ص ۲۵۰، به همراه پاسخ آن‌ها آورده است که ما برای رعایت اختصار، از نقل آن‌ها خودداری می‌کنیم.



یادآور شدیم که آقای مامقانی، به نقل از نجاشی می‌گوید: شخص او نگفته، وی غالی است؛ بلکه گفته است: «قال بعض أصحابنا» بنابراین، دیدگاه نجاشی این نیست؛ ولی گفته: «و حدیثه قریب من السلامة.»

اما آن‌جا که می‌گویید ابن داود گفته: شیبانی غالی است، همان گونه که نقل شد، تنها در بخش دوم رجال خود، وی را آورده و سکوت کرده<sup>۱</sup> و او را «غالی» شمرده است. پس نمی‌توان این سخن را به ابن داود نسبت داد. افزون بر این که بسیاری از علماء، او را تقویت کرده و اتهام غلو را رد کرده‌اند. چنان که به گوشه‌ای از سخنان آن‌ها اشاره شد.

#### تأییدی از مامقانی

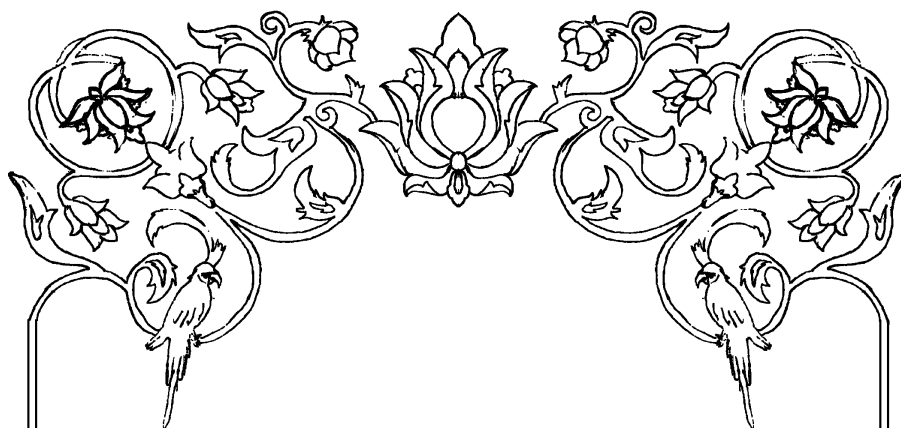
مطلبی را که شیخ صدوق □ در *کمال‌الدین* از کتاب *تفضیل الأنبیاء* و *الائمة علی الملائکة* نوشته محمد بن بحر به گونه‌ای مفصل آورده، نسبت غلو را به وی تکذیب می‌کند. او در پایان گفته است: واقعیت این است که پیامبر اکرم □ برترین آفریده الهی بر همه جن و انس و فرشته است و این عبارت، خود صراحت دارد که رسول خدا □ آفریده‌ای از آفریدگان خداست و این معنا بر کسی پوشیده نیست و برخلاف آن چه غلات در مورد قدیم بودن پیامبر و ائمه و حلول خداوند در آنان، معتقدند، عبارت یاد شده، گواه بر غالی نبودن اوست. بنابراین، مقصود از غالی بودن محمد بن بحر، مبالغه او در برتر دانستن ائمه طاهرین بر دیگران و والا بودن مرتبه آنان است و پر واضح است که این معنا، امروز جزء ضروریات مذهب شیعه به شمار می‌آید. بدین‌سان، نسبت دادن غلو به این شخص به گونه‌ای که راوی را مورد خدشه و مذمت قرار دهد، ظاهراً غلط است.<sup>۲</sup> آن چه بیان شد، نمونه‌هایی از اشکالات وارده بر این روایت بود. همان گونه که

---

۱. مبنای ابن داود، این است که هر کس را کم‌ترین مذمت و تضعیفی درباره اش آمده، در بخش دوم کتاب نقل می‌کند، هر چند موثق‌ترین ثقات باشد و به اخبار او نیز عمل شود. رجوع شود به: *کلیات علم رجال*، ص ۱۲۰.

۲. *تنقیح المقال*، ج ۲، ص ۸۶.

ملاحظه شد، این اشکالات وارد نیست و با توجه به مباحثی که در مسئله سند این روایت آمده و از سویی، مشکلی بر دلالت آن به نظر نمی‌رسد، نمی‌توان آن را نادیده گرفت؛ بلکه احتمال صحّت این قضیه از اخبار دیگری که در خصوص احوال حضرت نرجس □ آمده، بیش‌تر و به واقعیت نزدیک‌تر است.



فصل هفتم:

کاوشی در خبیر

سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱)



مؤلفان محترم شیعه، حدیث شریف ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری  $\square$  را معمولاً در ضمن افرادی که حضرت مهدی  $\square$  را دیده‌اند و یا تحت عنوان «کرامات آن حضرت» ذکر کرده‌اند. این متن، بسیار غنی و پربار است و مباحث مختلف تفسیری، کلامی، فقهی، تاریخی، تربیتی، ... را شامل می‌شود و هر عالمی نسبت به تخصص و نیاز خود، خوشه‌ای از آن می‌چیند و بهره‌ها می‌برد. این روایت، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. از این رو، برخی دانشمندان و فقیهان، در متن آن به پیچیدگی‌ها و امور مبهمی برخورده‌اند و در صدد مخدوش کردن آن برآمده‌اند و گفته‌اند: این حدیث، ساختگی است و واقعیت ندارد. در مقابل، جمعی از علما و فقها آن را پذیرفته‌اند و قاطعانه از آن دفاع می‌کنند. ما، در این نوشتار، سعی داریم جهت آشنایی با مضمون حدیث سعد بن عبدالله قمی و اهمیت ویژه آن، در آغاز، متن حدیث را نقل کنیم و سپس طُرُق و کتاب‌هایی که این متن را یادآور شده است، بیاوریم، در پی آن، شبهات و اشکالات سندی و دلالی و ردّ آن‌ها را نقل کنیم.

### بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی

شیخ صدوق، در کتاب *کمال‌الدین*، از محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی، معروف به کرمانی، از ابوالعباس احمد بن عیسی و شاء بغدادی، از احمد بن طاهر قمی، از محمد بن بحر بن سهل شیبانی، از احمد بن مسرور، از سعد بن عبدالله قمی، روایت کرده که گفت: من، شوق زیادی به گردآوری کتاب‌هایی داشتم که در آن‌ها، امور سخت و مشکل علوم و ظرایف و دقایق آن درج شده باشد. با اشتیاق کامل آن‌ها را مطالعه می‌کردم تا حقایق شیعه را آشکار سازم. و مشتاق حفظ موارد اشتباه و نامفهوم آن‌ها بودم. بر آن چه از معضلات و مشکلات علمی دست می‌یافتیم، به

آن‌ها سخت علاقه‌مند بودم و آن‌ها را در اختیار همه کس قرار نمی‌دادم. نسبت به مذهب امامیه، متعصب بودم. هنگام مناظرات، نه تنها از تأمین جانی و سلامتی خود چشم‌پوشی می‌کردم؛ بلکه در انتظار کشمکش و دشمنی و کینه‌ورزی و بدگویی بودم. بدون ترس، عیبِ فرقه‌های مخالف شیعه را بازگو می‌کردم و پرده از نقاط ضعف پیشوایان آنان برمی‌داشتم و نسبت به آنان پرده‌داری می‌کردم، تا آن که گرفتار فردی ناصبی شدم که در منازعه اعتقادی، سخت‌گیرتر و در دشمنی، کینه‌توزتر و در جدل و پیروی از باطل، تندتر و در پرسش، بدزبان‌تر و در پیروی از باطل، ثابت قدم‌تر بود.

### نخستین اشکال

سعد می‌گوید: روزی با ناصبی مزبور مناظره می‌کردم، گفت: ای سعد! وای بر تو و اصحاب و همفکرانت! شما رافضیان، مهاجر و انصار را سرزنش می‌کنید و امامت آنان را از ناحیه رسول خدا انکار می‌کنید. (ابوبکر) صدیق، کسی است که به واسطه شرف سابقه خود، بر جمیع صحابه برتری جست. آیا نمی‌دانید که رسول خدا، او را به همین منظور با خود به غار برد چون می‌دانست او جانشین بعد از اوست و کسی است که از تأویل قرآن پیروی می‌کند و زمام امور امت اسلامی را به دست می‌گیرد و تکیه‌گاه امت می‌گردد و از آنان دفاع می‌کند و پراکندگی را سامان می‌بخشد و از درهم ریختن کارها، جلوگیری به عمل می‌آورد و حدود الهی را جاری می‌سازد و برای فتح سرزمین‌های مشرکان لشکرکشی می‌کند؟

همان گونه که پیامبر بر نبوت خود هراسان بود و اهمیت می‌داد، برای خلافت و جانشینی خود نیز اهمیت قائل بود، زیرا شخص گریزانی که خود را پنهان می‌کند و از دست دشمن متواری است، معمولاً در مقام کمک و مساعدت از دیگری بر نمی‌آید و او را به مخفیگاه خود راه نمی‌دهد و از آن جا که می‌دانیم پیامبر در این هجرت، قصد کناره‌گیری و گریز داشت و وضعیت، مناسب برای کمک از کسی نبود، مقصود رسول خدا از این که ابوبکر را با خود در غار برد روشن می‌شود و علتش را شرح دادیم، که حفظ جان ابوبکر بود. از این رو، علی را در بستر خود خوابانید، چون به گرفتار شدن و کشته شدن او اعتنایی نداشت، زیرا وجود علی سنگین و بردن او، برایش دشوار بود به همین سبب با او همسفر نشد. از سویی، می‌دانست اگر او کشته شود مشکلی برایش به وجود نخواهد آمد و دیگری را به جای وی جایگزین می‌کند تا

در کارهای مشکل جای او را بگیرد.

سعد می‌گوید: من، در ردّ سخنان او پاسخ‌های مختلفی دادم، اما او، پیوسته و بی‌درنگ، هر یک از آن‌ها را نقض و ردّ می‌کرد.

### دومین اشکال

سپس گفت: ای سعد! اشکال دیگری دارم که بینی رافضیان را در هم می‌شکند! آیا شما نمی‌بندارید که (ابوبکر) صدیق (از پلیدی شکّ و اوهام پیراسته و مبرّاً است) و (عمر) فاروق (که حامی و مدافع امت اسلام بوده است) منافق بوده؟ شما برای این ادعا، به ماجرای شب عقبه<sup>۱</sup> استدلال می‌کنید.

ای سعد! به من بگو: آیا (ابوبکر) صدیق و (عمر) فاروق با میل و رغبت اسلام آوردند یا به زور و اکراه؟

سعد می‌گوید: من با خود اندیشیدم چگونه این پرسش را از خود برگردانم تا تسلیم وی نشوم و بیم آن داشتم که اگر بگویم آن دو (ابوبکر و عمر) با میل و رغبت اسلام آوردند، او با احتجاج و دلیل بگوید در این صورت، پیدایش نفاق در دل آن‌ها معنا و مفهومی ندارد، زیرا نفاق هنگامی به دل راه می‌یابد که هیبت و هجوم و غلبه

۱. شب عقبه، شبی بود که در باره اش آیات ۶۴ به بعد از سوره توبه نازل شده است جهت اطلاع به تفاسیر و کتاب‌های مربوطه مراجعه شود. خلاصه آن، این است که طبق بعضی از نقل‌ها، گروهی از منافقان، تصمیم گرفتند شتر پیامبر اکرم ﷺ را در بازگشت از جنگ تبوک، در گردنه‌ای رم دهند تا پیامبر کشته شود. رسول خدا، به تصمیم آنان از طریق وحی باخبر شد. عماریاسر و حذیفه از جلو و پشت سر مراقب بودند. به گردنه که رسیدند، منافقان حمله کردند. پیامبر، آنان را شناخت و نام‌شان را به حذیفه گفت. حذیفه پرسید: چرا فرمان قتل آنان را نمی‌دهی؟ حضرت فرمود: نمی‌خواهم بگویند که محمد چون به قدرت رسید، أصحاب خود را کشت. ابن اسحاق و دیگران می‌گویند: آن منافقان، دوازده نفر بودند و نام آنان را ذکر می‌کنند که چند تن آن‌ها از بزرگان همین افراداند. اما حدیث حذیفه فساقط لانه من طریق الولید بن جمیع و هو هالك... فانه قد روی أخباراً فیها أن ابابکر و عمر و عثمان و طلحة و سعد بن ابی وقاص رضی الله عنهم ارادوا اقتل النبی و إلقائه من العقبه فی تبوک» المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۲۲۴؛ تاریخ اسلام (سیره خدفا)، ص ۴۹۴؛ مسند احمد، ج ۵، ص ۴۵۳ دار صادر؛ المنثور، ج ۳، ص ۲۵۹، تفسیر ابن کثیر، ج ۲: ۳۲۲.

فشار و سختی، انسان را ناچار سازد برخلاف میل قلبی خود، چیزی را اظهار کند، مانند فرموده خداوند تعالی: (فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا)؛ هنگامی که عذاب ما را دیدند، گفتند: به خداوند یکتا ایمان آوردیم و به معبودهایی که همتای او می‌شمردیم، کافر شدیم؛ ولی ایمان آوردن آن‌ها بعد از مشاهده عذاب ما، به حال‌شان سودی نداشت.»

اگر می‌گفتم: آنان، با اکراه و اجبار اسلام آوردند، مرا مورد سرزنش قرار می‌داد و می‌گفت: در آن‌جا (مکه) شمشیری کشیده نشد که موجب وحشت آن دو شود. سعد می‌گوید: من، با شگردی خاص، از او روی گردانیدم و دیگر با او سخن نگفتم، با این که تمام اعضای بدنم از شدت خشم، ورم و آماس کرده بود و چیزی نمانده بود که از غصه، جان دهم.

من پیش از این واقعه، طوماری تهیه کرده بودم که در آن، تقریباً بیش از چهل مسئله دشوار را نوشته بودم و کسی را نیافته بودم تا پاسخگوی آن مسائل باشد. آن‌ها را نگاه داشته بودم تا از عالم شهر خود احمد بن اسحاق (قمی) از یاران خاص مولایمان ابومحمد □ امام حسن عسکری □ «بپرسم. از این رو، در پی او رفتم. در آن هنگام، او به قصد سرّمن‌رأی و برای شرفیابی حضور امام زمان □ آهنگ آن دیار کرده بود. من نیز در پی او راه افتادم تا در یکی از منازل راه، به او رسیدم. چون با وی مصافحه کردم؛ گفت: آمدنت پیش من خیر است! عرض کردم: اولاً: مشتاق دیدار شما بودم و ثانیاً: طبق معمول و عادت همیشگی، پرسش‌هایی از شما دارم. گفت: در این مورد، با هم برابر هستیم و من نیز مشتاق دیدار مولایمان ابومحمد □ هستم و می‌خواهم مشکلاتی در تأویل و معضلاتی در تنزیل را از ایشان بپرسم. این همراهی و رفاقت، میمون و مبارک است، زیرا، به وسیله آن، به دریایی خواهی رسید که عجایب‌اش تمام نمی‌شود و غرایب‌اش، فانی نمی‌گردد و او، امام □، است.

ورود آن دو، به محضر امام □

سعد در ادامه می‌گوید: وارد سامرا شدیم. به در خانه مولایمان رسیدیم. اجازه

ورود خواستیم. به ما اذن ورود داده شد. بر دوش احمد بن اسحاق انبانی بود و آن را زیر عبای طبری خود پنهان کرده بود و در آن، یکصد و شصت کیسه دینار و درهم بود، سر هر کیسه‌ای، با مهر صاحب‌اش بسته شده بود.

### دیدار جمال دلربای محبوب

سعد می‌گوید: من نمی‌توانم مولای خود ابومحمد (امام حسن عسکری □) را در آن لحظه که دیدار کردم و نور سیمایش ما را فراگرفته بود، به چیزی جز ماه شب چهارده تشبیه کنم. بر زانوی راست‌اش، کودکی نشسته بود که در خلقت و منظر، مانند ستاره‌ مشتری بود و موی سرش از دو سو به گوش‌اش می‌رسید و فرق سرش باز بود، همچون «الفی» که بین دو «واو» قرار گیرد. پیش روی مولای ما اناری طلائی که نقش‌های زیبایش میان دانه‌های قیمتی آن می‌درخشید، وجود داشت که آن را یکی از سران بصره تقدیم حضرت کرده بود.

در دست امام □ قلمی بود. تا می‌خواست بر صفحه کاغذ چیزی بنویسد آن کودک، انگشتان حضرت را می‌گرفت و مولای ما، آن انار طلائی را پیش او می‌انداخت و او را به آوردن آن سرگرم می‌کرد تا او را از نوشتن باز ندارد.

به حضرت سلام کردیم. امام نیز با ملاطفت سلام ما را پاسخ فرمود. اشاره کرد تا بنشینیم. هنگامی که از نوشتن نامه فراغت یافت. احمد بن اسحاق، انبان خود را از زیر عبایش بیرون آورد و نزد حضرت گذاشت. امام □ به آن کودک نگریست و فرمود: «فرزندم! مهر هدایای شیعیان و دوستانت را بردار.»

او در پاسخ پدر گفت: مولای من!

آیا سزاوار است دست طاهر و پاک، به هدایای نجس و اموال پلیدی که حلال و حرام‌اش با هم مخلوط گشته، وارد شود؟

مولایم، به احمد بن اسحاق فرمود: «ای پسر اسحاق! آن چه را در انبان است، بیرون بیاور تا فرزندم حلال و حرام آن‌ها را از یکدیگر جدا کند. همین که احمد بن اسحاق نخستین کیسه را بیرون آورد، آن کودک فرمود: «این، کیسه فلانی پسر فلان، از محله فلان قم است. شصت و دو دینار در آن است که چهل و پنج دینار آن، مربوط به بهای فروش بنایی است که صاحب‌اش آن را از پدر خود به ارث برده و چهارده دینار آن، مربوط به بهای نُه طاقه پارچه است و سه دینار آن، مربوط به اجاره



دکان‌ها است.»

آن گاه مولای ما فرمود: «فرزندم! راست گفتی! اکنون حرام آن‌ها را به این مرد نشان بده.» او فرمود: «بررسی کن! یک دینار رازی که در فلان تاریخ ضرب شده و نقش یک روی آن محو شده و قطعه طلای آملی که وزن آن رُبع دینار است! کجاست؟ آن را بیرون آور ... سبب حرمت‌اش این است که صاحب این دینارها در فلان ماه از فلان سال، یک من و یک چارک نخ به همسایه بافنده خود داد تا آن را ببافد و مدتی بعد، دزدی آن نخ‌ها را به سرقت برد. بافنده، به صاحب‌اش خبر داد که نخ‌ها را دزد ربوده است، اما صاحب نخ‌ها وی را تکذیب کرد و به جای آن، یک من و نیم نخ باریک‌تر، از وی بازستانده و از آن، جامه‌ای بافت که این دینار رازی و آن قطعه طلای آملی، بهای آن است.»

زمانی که سر کیسه را باز کرد، در آن، نامه‌ای بود که بر آن، نام صاحب آن دینارها و مقدار آن نوشته شده بود و آن دینارها و آن قطعه طلا به همان نشان، در آن وجود داشت.

آن گاه احمد بن اسحاق، کیسه دیگری بیرون آورد و وی فرمود: «این کیسه، از فلانی فرزند فلانی، ساکن فلان محله قم است و در آن، پنجاه دینار است که دست زدن به آن، بر ما حلال نیست.» امام □ فرمود: «برای چه؟» پاسخ داد: «برای این که این دینارها، از بهای گندمی است که صاحب‌اش بر زارع خود، در تقسیم آن ستم کرده است، زیرا سهم خود را با پیمانانه تمام برداشته، اما سهم زارع را با پیمانانه ناقص داده است.»

مولای ما فرمود: «فرزندم! راست گفتی!»

سپس امام حسن عسکری □ فرمود: «ای احمد بن اسحاق! همه اموال را بردار و به صاحبان‌شان برگردان و یا سفارش کن تا به صاحبان‌اش مسترد سازند که نیازی به آن‌ها نداریم و تنها پارچه آن پیرزن را بیاور.»

احمد می‌گوید: آن پارچه را در جامه‌دان و خورجین گذاشته بودم و به طور کلی آن را فراموش کرده بودم.

وقتی احمد بن اسحاق رفت تا آن جامه را بیاورد، ابومحمد (امام عسکری □) به من نگاهی افکند و فرمود: «ای سعد! تو برای چه آمده‌ای؟» عرض کردم: احمد بن

اسحاق، مرا تشویق به زیارت و دیدار مولایمان کرد.  
 فرمود: «مسائلی را که خواستی بپرسی چه کردی؟» عرض کردم: آقای من!  
 همچنان بدون پاسخ مانده است.  
 کودک به من فرمود: «هر چه می‌خواهی، بپرس!»

#### پرسش نخست

به حضرت عرض کردم: ای مولای ما و فرزند مولای ما! از ناحیه شما، برای ما روایت کرده‌اند که رسول خدا □ اختیار طلاق زنان خود را به دست امیرالمؤمنین □ قرار داده بود، حتی روایت شده که علی □ در جنگ جمل، برای عایشه پیام فرستاد که اسلام و پیروان آن را گرفتار فتنه خود کردی و فرزندان خود را از روی نادانی به پرتگاه نابودی افکندی. اگر از این حدت و شدت دست برداشته و برگردی، که هیچ و گرنه تو را طلاق می‌دهم، با این که زنان رسول □ با وفات حضرت، مطلقه شده‌اند.  
 فرمود: «طلاق چیست؟» عرض کردم: بازگذاشتن راه (اگر بخواهد شوهر کند و یا آزاد باشد).

فرمود: «اگر طلاق آنان با وفات رسول خدا صورت می‌گرفت، پس چرا بر آنان شوهر کردن حلال نبود؟»

عرض کردم: برای آن که خداوند تبارک و تعالی، ازدواج را بر آنان حرام کرده است.  
 فرمود: «چرا؟» با این که وفات رسول خدا راه را برای آنان باز گذاشته است؟  
 عرض کردم: ای فرزند مولای من! پس معنای طلاقى که رسول خدا حکم آن را به امیرمؤمنان واگذار کرد، چیست؟ فرمود: «خداوند متعال، مقام و جایگاه زنان رسول خدا را با عظمت ساخت و آنان را به شرف مادری مؤمنان رساند. رسول خدا □ به امیرمؤمنان □ فرمود: «ای ابا الحسن! این شرافت تا وقتی برای آنان باقی است که به اطاعت خدا مشغول باشند. هر کدام از آنان، پس از من، اگر خدا را نافرمانی کند و بر ضد تو شورش کنند، از میان زنان من او را جدا کن و او را از شرافت مادری مؤمنان ساقط گردان.»

#### پرسش دوم

عرض کردم: معنای «فاحشة مبینة» که اگر زن در زمان عدّه، مرتکب آن شود، مرد

می‌تواند او را از خانه بیرون کند، چیست؟  
فرمود: «مقصود از «فاحشة مبینة»، مساحقه است نه زنا، زیرا اگر زنی زنا کند و حدّ بر وی جاری شود، مردی که می‌خواسته با او ازدواج کند، نباید به خاطر اجرای حدّ، از ازدواج با او امتناع ورزد، اما اگر مساحقه کند، باید او را سنگسار کرد و سنگسار کردن برای زن، ذلّت و خواری است و کسی را که خداوند دستور سنگسار کردنش را دهد، او را خوار ساخته است و هر کس را خدا خوار سازد، او را از خود دور ساخته است. از این رو، کسی نمی‌تواند به او نزدیک شود.»

#### پرسش سوم

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرمان خداوند به پیامبرش حضرت موسی □ که فرمود: (فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوِي) <sup>۱</sup> چیست؟ فقهای فریقین، می‌پندارند که کفش‌های حضرت موسی، از پوست مردار بوده است.

حضرت فرمود: «هر کس چنین سخنی گوید، به موسی □ افترا بسته و او را در نبوت خود نادان شمرده است. برای این که مطلب از دو حال بیرون نیست: یا نماز خواندن موسی با آن کفش‌ها، جایز بوده یا جایز نبوده است. اگر نمازش صحیح بوده، پوشیدن آن کفش در آن بقعه زمین نیز برای او جایز بوده است، زیرا هر اندازه آن بقعه و زمین مقدّس و پاک باشد، مقدّس‌تر و پاک‌تر از نماز نیست. و اگر نماز خواندن موسی □ با آن کفش‌ها جایز نبوده، ایراد به موسی □ وارد می‌شود که حلال و حرام خدا را نمی‌دانسته است و از آن چه نماز با آن جایز است و آن چه جایز نیست، اطلاع نداشته است. و این نسبت به پیامبر خدا، کفر است.»

عرض کردم: آقای من! پس تأویل آن چیست؟ فرمود: «موسی □ در وادی مقدّس، با پروردگار خود مناجات کرد و عرضه داشت: خدایا! من، خالصانه، تو را دوست دارم و از هر چه غیر توست، دل شسته‌ام، با آن که اهل خود را بسیار دوست می‌داشت. خدای متعال به او فرمود: کفش‌های خود را بیرون آور؛ یعنی، اگر مرا خالصانه دوست داری و از هر چه غیر من است، دل شسته‌ای، قلبات را از محبت اهل خود، تهی

ساز.»

### پرسش چهارم

عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! تأویل «کهیصص» چیست؟

حضرت فرمود: «این حروف، از اخبار غیبی است که خداوند، بنده‌اش زکریا را از آن مطلع کرد و بعد از آن، داستان آن را به حضرت محمد □ باز گفته است. داستان از این قرار است که زکریا، از پروردگار خود درخواست کرد که نام پنج تن را به او بیاموزد، خدای متعال، جبرئیل را بر او فرو فرستاد و آن نام‌ها را به وی آموخت و زکریا، هرگاه محمد □ و علی □ و فاطمه □ و حسن را یاد می‌کرد، اندوه‌اش برطرف می‌شد و گرفتاری‌اش از بین می‌رفت؛ ولی همین که حسین □ را یاد می‌کرد، بغض، گلویش را می‌فشرد و چندان می‌گریست که گلویش می‌گرفت و نفس‌اش قطع می‌شد.

روزی زکریا عرضه داشت: خدایا! چرا زمانی که آن چهار نفر را یاد می‌کنم، غم و اندوهم تسکین می‌یابد؛ ولی وقتی از حسین یاد می‌کنم، اشکم جاری می‌گردد و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خدای سبحان، او را از این داستان آگاه کرد و فرمود: «کاف، اسم کربلا است و هاء، رمز هلاکت عترت است و یاء، نام یزید ظالم بر حسین □ است و عین، اشاره به عطش و صاد، نشان صبر آن حضرت بر این بلاها است.»

چون زکریا، این مطلب را شنید، تا سه روز از مسجد خود خارج نشد و از حضور مردم نزد خود جلوگیری نمود. در این مدّت، همواره گریه و زاری می‌کرد و نوحه او چنین بود: خدایا! از مصیبتی که برای فرزند بهترین آفریده‌های خود مقدر کرده‌ای، دردمندم. خدایا! آیا این مصیبت بر آستان‌اش فرو می‌آید؟ آیا جامه این مصیبت را بر تن علی و فاطمه می‌پوشانی؟ آیا غم و اندوه آن را به دل آنان می‌اندازی؟

سپس عرضه می‌داشت: خدایا! فرزندی به من عطا کن تا در پیری، چشمم به دیدن او روشن گردد و او را وارث و جانشین من کن و منزلت او را نزد من، همانند منزلت حسین قرار بده و چون او را به من ارزانی داشتی، مرا شیفته او گردان. آنگاه مرا دردمند او کن، همچنان که حبیبات محمد را دردمند فرزندش می‌سازی.

خداوند، یحیی را به او داد و او را دردمند وی ساخت. مدّت حمل یحیی، شش ماه و مدّت حمل حسین □ نیز همین مقدار بود، که این، خود، داستانی طولانی دارد.

### پرسش پنجم

عرض کردم: مولای من! مردم، از برگزیدن امام برای خودشان، ممنوع شده‌اند. علت این ممنوعیت چیست؟  
فرمود: «امام مصلح برگزینند یا امام مفسد؟»  
عرض کردم: امام مصلح.  
فرمود: «آیا امکان دارد مردم به رأی و نظر خود، امام مصلحی انتخاب کنند؛ ولی در واقع، مفسد باشد؟»  
عرض کردم: آری؛  
فرمود: «علت، همین است و اکنون برایت دلیل اقامه می‌کنم که عقلات پذیرای آن گردد.»

فرمود: «دلیل آن این است: پیامبران الهی که خداوند متعال آنان را برگزید و کتاب‌های آسمانی بر آنان نازل کرد و آن‌ها را با وحی و عصمت حمایت نمود تا پیشوایان امت‌ها باشند و افرادی مانند موسی و عیسی که سرآمد مردم عصر خود بودند و در برگزیدن و انتخاب کردن، شایسته‌تر، عقل‌شان بیش‌تر و علم‌شان کامل‌تر بود، آیا ممکن بود منافق را به جای مؤمن برگزینند؟»  
عرض کردم: خیر؛

فرمود: موسی کلیم‌الله با وفور عقل و کمال علم و نزول وحی بر او، از سران قوم و بزرگان لشکر خود، برای میقات پروردگارش، هفتاد مرد را برگزید که در ایمان و اخلاص آنان هیچ گونه شک و تردیدی نداشت، با این که در واقع منافقان را برگزیده بود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا؛ موسی از قوم خود، هفتاد تن از مردان را برای میعادگاه ما برگزید. تا آن جا که می‌فرماید: «لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَرَى اللَّهَ جَهْرَةً»؛ ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم. «فَأَخَذْتَهُمُ الصَّاعِقَةَ يُظْلِمُهُمْ»<sup>۲</sup> به خاطر این ظلم و ستم صاعقه آن‌ها را فرا گرفت، وقتی می‌بینیم خداوند، کسی را که به پیامبری برگزیده، اشخاص مفسد را به گمان

۱. سوره اعراف، آیه ۱۵۵.  
۲. سوره بقره، آیه ۵۵.  
۳. سوره نساء، آیه ۱۵۳.

افرادی صالح، انتخاب می‌کند، یقین پیدا می‌کنیم که تعیین و اختیار امام، سزاوار کسی جز ذات اقدس الهی که از نهان دل‌ها و راز و اسرار مردم آگاه است، نخواهد بود. وقتی پیامبر برگزیده خدا، در مقام انتخاب افراد، غیر صالح را انتخاب می‌کند، به اعتقاد این که اهل صلاح‌اند، اختیار و تعیین مهاجران و انصار نیز، ارزشی ندارد.

### مسئله حدیث غار

سپس مولایمان فرمود: «ای سعد! خصم تو می‌گوید: رسول خدا □ هنگام مهاجرت، برگزیده این امت (ابوبکر) را همراه خود به غار برد، زیرا می‌دانست که خلافت، با او است و امور تأویل با اوست و زمام امور امت به دست وی خواهد افتاد و او در ایجاد اتحاد و بستن راه‌های نفوذ دشمن و اقامه حدود و اعزام لشکر برای فتح سرزمین‌های کفر و شرک، فردی مورد اعتماد است. همان گونه که پیامبر، به نبوت خود دل‌سوز بود و اهمیت می‌داد، به منصب جانشینی خود نیز اهمیت می‌داد، زیرا هرگاه کسی در جایی پنهان می‌شود و یا از کسی فرار می‌کند، قصدش جلب مساعدت و یاری دیگران نیست تا او را یاری دهند. از این رو، علی □ را در بستر خود خوابانید، چون به گرفتار شدن و کشته شدن او اعتنایی نداشت و با او همسفر نشد، زیرا بردن او، برایش سنگین و دشوار بود. از سویی، می‌دانست اگر علی □ کشته شود، مشکلی رخ نخواهد داد و دیگری را به جای وی نصب می‌کند تا در کارهای مشکل، جای علی □ را پر کند و کارهای او را انجام دهد.»

سپس فرمود: «چرا ادعای او را این گونه نقض نکردی که مگر رسول خدا □ — به ادعای شما — نفرموده مدت خلافت بعد از من، سی سال است و این مدت را وابسته به عمر این چهار تن کرده که به اعتقاد شما خلفای راشدین هستند؟ اگر این را می‌گفتی، ناگزیر از این بود که بگوید: آری؛ در این صورت به او می‌گفتی: آیا همان گونه که رسول خدا می‌دانست خلیفه پس از وی، ابوبکر است آیا نمی‌دانست که پس از ابوبکر، عمر و پس از عمر، عثمان و پس از عثمان، علی خلیفه خواهد بود؟ و باز او، راهی جز تصدیق تو نداشت و می‌گفت: آری؛ آن گاه به او می‌گفتی: بنابراین، بر رسول خدا واجب بود که همه آن (چهار نفر) را به ترتیب، با خود به غار ببرد و در حق آنان مهربانی کند و دل بسوزاند و بر جان‌شان بترسد همان گونه که برای ابوبکر دل‌سوز بود و بر جان او می‌هراسید. پس به گفته شما حضرت، به واسطه ترک آن

سه و تخصیص ملاحظت‌اش به ابوبکر، آن سه تن را سبک و کم‌اهمیت شمرد.»

#### سبب اسلام آوردن بعضی از صحابه

وقتی ناصبی مزبور پرسید: آیا اسلام آوردن (ابوبکر) صدیق (عمر) فاروق با میل و رغبت بوده یا به اکراه و اجبار؟ چرا به وی نگفتی: اسلام آن دو، از روی طمع بوده است، زیرا آن دو، با یهودیان همنشینی داشتند و اخبار تورات و سایر کتاب‌هایی را که از پیش‌بینی‌های هر زمان تا ظهور حضرت محمد □ و پایان کار او خبر می‌داد، از آنان می‌گرفتند و یهودیان گفته بودند: که محمد □ بر عرب مسلط می‌گردد، چنان که «بُخت نصر» بر بنی‌اسرائیل مسلط گشت و از پیروزی او بر عرب گریزی نیست، همچنان که از پیروزی بخت نصر بر بنی‌اسرائیل گریزی نبود، جز آن که او در ادعای نبوت خود دروغگو بود. و آن دو نیز به نزد پیامبر آمدند و او را در امر گواهی گرفتن مردم به گفتن و ادای شهادت لا اله الا الله مساعدت و همراهی کردند، به طمع این که بعد از بالا گرفتن کار حضرت و استقرار و پایدار شدن امورش، هر یک، از جانب آن حضرت به حکومت شهری برسند؛ ولی همین که از رسیدن به این مقصد، ناامید و مأیوس گشتند، نقاب بر چهره کشیدند و با عده‌ای از منافقان امثال خود، از عقبه بالا رفتند که پیامبر اکرم □ را بکشند، اما خدای متعال، نیرنگ آن‌ها را برطرف کرد. آنان، با حالتی خشمگین برگشتند و خیری به آنان نرسید، همچنان که طلحه و زبیر به نزد علی □ آمدند و به طمع دست‌یابی هر کدام به حکومت شهری از شهرها با حضرت بیعت کردند؛ ولی زمانی که مأیوس گشتند، بیعت خود را شکستند و برضد او شوریدند و خداوند هر یک از آن دو را به سرنوشت سایر بیعت‌شکنان مبتلا ساخت و به خاک افکند و هلاک گرداند.»

#### جامه پیرزن، سجاده امام

سعد می‌گوید: سپس مولایمان حسن بن علی هادی □ با آن کودک‌نورس به نماز ایستادند. من نیز در جستجوی احمد بن اسحاق برآمدم. او، گریان به استقبال من آمد. گفتم: چرا تأخیر کردی؟ و چرا گریه می‌کنی؟ گفت: آن جامه‌ای را که مولایم درخواست فرمود، گم کرده‌ام. گفتم: تو گناهی نداری. نزد حضرت برو و ماجرا را به عرض او برسان. وی شتابان، خدمت حضرت رفت و با لبخند برگشت، در حالی که بر

محمد و آل محمد صلوات می فرستاد.  
گفتم: چه خبر؟ گفت: آن جامه را دیدم که زیر پای مولایم گسترده شده بود و روی آن نماز می خواند.  
سعد می گوید: خدا را سپاس گفتم. بعد از آن، تا چند روز که به منزل مولایمان آمد و شد داشتیم آن کودک را نزد او نمی دیدیم.

### وداع با حضرت

روز خداحافظی فرارسید. با احمد بن اسحاق و دو تن از سالخوردگان همشهری خود، خدمت حضرت مشرف شدیم. احمد ابن اسحاق، پیش روی آن حضرت ایستاد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! هنگام کوچ فرارسیده و محنت و اندوه جدایی، شدت گرفته است. از خدای متعال مسئلت می کنیم بر جدت محمد مصطفی ﷺ و پدرت علی مرتضی ﷺ و مادرت سیدة النساء و بر عمو و پدرت - آن دو سرور جوانان اهل بهشت - و پدران ائمه طاهرین و بر شما و فرزند شما، درود بفرستد. امیدواریم خدای متعال مقام شما را بالا برد و دشمنان را سرکوب کند و این دیدار را آخرین دیدار، قرار ندهد.

راوی می گوید: وقتی احمد بن اسحاق این کلمات را بیان کرد، مولای ما گریست. آن گاه فرمود: «ای پسر اسحاق! خود را در دعا به تکلف مینداز و افراط مکن که تو در این سفر، به ملاقات خدا نایل خواهی گشت.» احمد بن اسحاق، با شنیدن این سخن، بیهوش بر زمین افتاد. وقتی به هوش آمد، عرض کرد: شما را به خدا و به حرمت جدتان سوگند می دهم که مرا مفتخر فرمایید. به پارچه‌ای که آن را کفن خود سازم. مولای ما، دست به زیر سجاده برد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود: «این درهم‌ها را بگیر و جز این را برای خودت خرج نخواهی کرد و آن چه را خواستی، از دست نخواهی داد. (کفنی که از ما درخواست کردی، به تو خواهد رسید)، زیرا هرگز، خداوند تبارک و تعالی، پاداش نیکوکاران را ضایع نمی گرداند.»  
سعد می گوید: در بازگشت از محضر مولایمان، سه فرسخ مانده به شهر



«حلوان»<sup>۱</sup>، احمد بن اسحاق دچار تب گردید و سخت بیمار شد، به گونه‌ای که از حیات و بهبودی خود مأیوس گشت. چون به حلوان وارد شدیم، در یکی از کاروانسراهای آن فرود آمدیم. احمد بن اسحاق، یکی از همشهریان خود را که در آن جا ساکن بود، طلبید. به او گفت: امشب، از نزدم پراکنده شوید و مرا تنها بگذارید. ما نیز از او دور شدیم و هر کدام به خوابگاه خود برگشتیم.

سعد می‌گوید: نزدیک صبح، دستی مرا تکان داد. چشم گشودم. ناگهان دیدم کافور - خدمتکار مولای مان ابومحمد<sup>۲</sup> است - و می‌گوید: خدا، در این مصیبت، به شما جزای خیر دهد و مصیبت شما را به نیکی جبران کند. ما از غسل و تکفین دوست شما فراغت یافتیم اکنون برخیزید و او را به خاک بسپارید که او نزد آقای شما از همه گرامی‌تر بود.

آن گاه از دیدگاه ما نهران گشت و ما با گریه و ناله بر بالین احمد بن اسحاق حاضر شدیم و حق او را ادا کردیم و او را به خاک سپردیم. خداوند او را مشمول رحمت خود گرداند.<sup>۲</sup>

### بخش دوم. اسناد و کتاب‌های ناقل این حدیث

ظاهراً، این روایت، به دو طریق نقل شده است:

طریق نخست را شیخ صدوق در کتاب کمال‌الدین و تمام‌النعمه؛ با پنج واسطه، از سعد بن عبدالله قمی این گونه نقل کرده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمِ التُّوفَلِيِّ الْمَعْرُوفِ بِالْكَرْمَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ عَيْسَى الْوَشَّاءُ الْبَغْدَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ طَاهِرِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَحْرِ بْنِ سَهْلٍ الشَّيْبَانِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مَسْرُورٍ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُمِّيِّ، قَالَ: ...»<sup>۳</sup>

طریق دوم را طبری در کتاب دلائل‌الامامه، با سه واسطه از سعد بن عبدالله قمی، چنین نقل کرده است: «أخبرني أبو القاسم عبد الباقي بن يزداد بن عبد الله البزاز، قال: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّعَالِبِيِّ، قَرَأْتُهُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ مَسْتَهْلٍ رَجَبِ سَنَةِ سَبْعِينَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَطَّارِ، عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَلْفِ الْقُمِيِّ، قَالَ:

۱. گیلانغرب فعلی و یکی از شهرهای مرزی غرب ایران.  
۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۴، ب ۴۳، ح ۲۱.  
۳. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۴، ب ۴۳، ح ۲۱.

«...»<sup>۱</sup>

بنابراین، سعد بن عبدالله، این جریان را حدّ اقل برای دو نفر نقل کرده است. یکی برای احمد بن محمد بن یحیی عطار و دیگری احمد بن مسرور. این روایت، تنها یک داستان، مانند داستان جزیره خضراء<sup>۲</sup> نیست که علامه مجلسی به جهت این که همه جوانب و قضایا را در رابطه با دیدار حضرت در زمان غیبت کبری مطرح کرده باشد، آن را نقل کند؛ بلکه این روایت مسند است و طریق دارد؛ ولی بعضی از نکات آن، با برخی از مبانی، طبق پاره‌ای از دیدگاه‌ها، موافق نیست که باید حل بشود.

به هر حال، این روایت، مورد اعتنای بزرگان از قدما و متأخران واقع شده و آن را در کتاب‌های خود آورده‌اند و به قرار زیر است:

شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین*<sup>۳</sup> به سند خود آن را از سعد اشعری نقل کرده است؛

طبری در کتاب *دلائل‌الامامة*<sup>۴</sup>، آن را به سند خود، از سعد اشعری روایت نموده است؛

ابومنصور طبرسی، در کتاب *احتجاج*، این حدیث را به گونه‌ای مرسل، با تفاوت‌هایی آورده است.<sup>۵</sup> وی در مقدمه احتجاج می‌گوید: بسیاری از روایاتی را که در این جا آوردیم، بدون سند نقل می‌کنیم، زیرا یا اجماع بر آن قائم است و یا موافق با ادله عقلی است و یا جزء احادیث مشهور بین خاصه و عامه، در کتاب‌های تاریخی و غیره است؛ یعنی، چون اعتماد به روایت داشته، سندش را حذف کرده است.

این تعبیر، نوعی توثیق و پذیرش روایت است. و بزرگانی همچون علی بن ابراهیم قمی و جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه و نیز احمد بن علی بن احمد نجاشی و دیگران، توثیقات عامی دارند که مورد پذیرش دانشمندان و فقیهان دینی است و این گونه توثیقات عام، انحلالی بوده و برگشت‌اش به توثیق خاص است.

۱. *دلائل‌الامامة*، ص ۲۷۴.

۲. *بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۵۸.

۳. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۴۵۴، باب ۴۳.

۴. *دلائل‌الامامة*، ص ۲۷۴.

۵. *احتجاج*، ج ۲، ص ۴۶۱.

بدین‌سان، طبرسی گویی، همه روایات این کتاب به جز روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری<sup>۱</sup> را پذیرفته است. از این رو، سند آن‌ها را می‌آورد تا مسئولیت آن به عهده راوی باشد. بنابراین، او حدیث سعد را بدون سند آورده و به آن اعتماد کرده و توجه خاصی داشته است.

شخصیت بزرگی مانند علی بن حمزه طوسی، از علمای قرن ششم و صاحب کتاب‌هایی مانند *الوسیله*، *الواسطه*، در کتاب *الثاقب فی المناقب*، حدیث سعد را به صورت مرسل، از سعد نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

سعد بن هبةالله راوندی، نخستین کسی که بر نهج‌البلاغه شرح نوشته است، در کتاب *المخراجه*، این قضیه را به نحو اختصار، از سعد نقل کرده است.<sup>۲</sup> این افراد، از قدما بوده‌اند و از کتابی نقل نمی‌کنند و ظاهراً، خودشان طریقی دارند.

سید شرف‌الدین علی حسینی استرآبادی نجفی، از علمای قرن دهم، در کتاب *تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة*، از کتاب *احتجاج طبرسی*، آن را به گونه‌ای فشرده نقل می‌کند.<sup>۳</sup> با این که قبل از *احتجاج*، دو کتاب دیگر به نام‌های *کمال‌الدین* و *تمام النعمه* و نیز *دلائل الامامة* وجود داشته؛ ولی جریان را از *احتجاج* نقل کرده است. این کار او، شاید به خاطر همان توثیقی بوده که طبرسی در مقدمه، بدان اشاره کرده است.

ابو محمد حسن بن محمد دیلمی، از علمای قرن هشتم در کتاب *ارشاد القلوب*، از ابن بابویه، حدیث مزبور را به نحو اختصار نقل می‌کند؛ ولی مشخص نمی‌کند از کدام کتاب شیخ صدوق آن را مرقوم داشته است، هر چند ظاهراً از *کمال‌الدین* نقل کرده و یا خود طریقی به ابن بابویه داشته است!

سیدعلی نیلی نجفی، از علمای قرن نهم در کتاب *منتخب الأنوار المضيئة*، با اندکی تفاوت، آن را از ابن بابویه نقل می‌کند.<sup>۴</sup>

حرّعاملی (متوفای ۱۱۰۴ هـ) در کتاب *اثبات الهداة بالنصوص و*

---

۱. *الثاقب فی المناقب*، ص ۲۵۴، ب ۱۵.  
۲. *المخراجه و الجرائح*، ج ۱، ص ۴۸۱، ب ۱۳، ح ۲۲.  
۳. *تأویل الآیات الظاهرة*، ج ۱، ص ۲۹۹، ح ۱.  
۴. *ارشاد القلوب*، ج ۱، ص ۴۲۱.  
۵. *منتخب الأنوار المضيئة*، ص ۱۴۵.

المعجزات، در چهار مورد، حدیث مذکور را نقل می‌کند: دو مورد از کتاب *کمال‌الدین*<sup>۱</sup> و دو مورد از کتاب *خرائج*<sup>۲</sup>. این محدث بزرگ در کتاب *وسائل‌الشیعه*<sup>۳</sup> نیز، بخشی از این قضیه را از کتاب *کمال‌الدین* روایت می‌کند. اعتبار کتاب *وسائل‌الشیعه*، به مراتب، بالاتر از *اثبات الهداة* است و بعضی از علما به سند روایاتش توجه نمی‌کردند؛ بلکه اعتقاد داشتند که افراد ناتوان از بحث‌های متنی و دلالی، به سراغ بحث‌های سندی می‌روند. از دیدگاه ما، این مطلب مورد تأمل است و باید اسناد نیز مورد بررسی قرار گیرد.

سیدهاشم بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ هـ) در چند مورد از تألیفات خود، حدیث سعد را متذکر می‌شود. او، در دو مورد از کتاب *حلیة‌الابرار* آن را می‌آورد و می‌گوید: یکی از آن دو را از ابن بابویه نقل می‌کنم<sup>۴</sup>، ولی کتاب‌اش را ذکر نمی‌کند و در جای دیگر تصریح می‌کند که از *مسند فاطمه*<sup>۵</sup> نقل کرده که ظاهراً، همان دلائل‌الإمامه طبری است، چنان که آقا بزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.<sup>۶</sup>

هم‌چنین در سه مورد از کتاب *مدینة‌المعجز، حدیث شریف* را نقل می‌کند: یک مورد از *کمال‌الدین*<sup>۷</sup>، دومی را از *دلائل‌الامامه طبری*<sup>۸</sup>، و سومی را از *خرائج راوندی*<sup>۹</sup> یادآور می‌شود.

قضیه سعد را در کتاب *تبصرة‌الولي* از ابن بابویه<sup>۱۰</sup> و در کتاب *تفسیر برهان*، از *کمال‌الدین*<sup>۱۱</sup> آورده است.

علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هـ) در پنج مورد از *مجار‌الانوار حدیث مذکور* را نقل می‌کند: در دو مورد از *کمال‌الدین*<sup>۱۲</sup> و در سه مورد از *احتجاج*<sup>۱</sup> آن را

- 
۱. *اثبات الهداة*، ج ۱، ص ۱۱۵، ج ۳، ص ۶۷۱.
  ۲. *اثبات الهداة*، ج ۱، ص ۱۹۶، ص ۶۹۵.
  ۳. *وسائل‌الشیعه*، ج ۱۳، ص ۲۷۶، ب ۱۹، ج ۲۱.
  ۴. *حلیة‌الابرار*، ج ۲، ص ۵۵۷، ج ۱۵.
  ۵. همان، ص ۵۶۸.
  ۶. *الذریعة‌إلی تصانیف‌الشیعة*، ۲۱، ص ۲۸.
  ۷. *مدینة‌المعجز*، ص ۵۹۳.
  ۸. همان، ص ۵۹۱.
  ۹. همان، ص ۶۱۵.
  ۱۰. *تبصرة‌الولي*، ص ۷۷۱، ج ۳۷.
  ۱۱. *برهان*، ج ۳، ص ۳، ج ۳.
  ۱۲. *مجار‌الانوار*، ج ۵۲، ص ۷۸، ب ۱۹، ج ۱؛ ج ۳۸، ص ۸۸، ب ۶۰، ج ۱۰.

آورده است. در جلد ۲۵، ص ۷۸ تحقیقی دارد که در بخش بعدی به آن اشاره خواهد شد.

عبد علی بن جمعه عروسی حویزی (متوفای ۱۱۱۲) در دو مورد از کتاب تفسیر نور الثقلین<sup>۲</sup> از کتاب *کمال الدین*، بعضی از فقرات حدیث یاد شده را متذکر شده است.

تا این جا، مصادر و منابع، همه از علمای شیعه است. ما از اهل تسنن، کسی را نیافتیم که به نقل این روایت پرداخته باشد، به جز قندوزی (متوفای ۱۲۹۴ هـ) در کتاب *ینابیع المودة*<sup>۳</sup>، که بخشی از این حدیث را ذکر کرده است. بنابراین، به روایت مذکور، اعتنا شده و ما نمی‌توانیم به آسانی آن را کنار بگذاریم و نادیده بگیریم؛ بلکه باید جوانب آن را بررسی کنیم.

### بخش سوم. نقد و بررسی سندی و دلالی

آن گونه که یادآوری شد، خبر مذکور، شامل مطالب گوناگون و با اهمیتی است و مورد توجه علما و شخصیت‌های بزرگ دینی، قرار گرفته است؛ ولی شبهات و اشکالاتی از جانب قدام و متأخران و معاصران، به آن وارد شده است. بعضی، از جمله شهید ثانی<sup>۴</sup> روایت را به کلی رد کرده. او می‌گوید:

«ذکرها الصدوق فی کتاب کمال الدین و امارت الوضع علیها لائحة؛ شیخ صدوق این روایت را در کمال الدین ذکر کرده، با این که امارات و نشانه‌های ساختگی بودن آن روشن و آشکار است.»<sup>۴</sup>

گروه دیگری از عالمان و فقیهان برجسته دینی، مانند مجلسی اول، علامه مجلسی ثانی، وحید بهبهانی، آقای نمازی، آقای صافی گلپایگانی، مامقانی، به شدت از آن دفاع می‌کنند.

---->

۱. *مجار الانوار*، ج ۱۳، ص ۶۵، ب ۳، ج ۴، ج ۱۰۴، ص ۱۸۵، ب ۸، ج ۱۴ بخشی از حدیث را نقل کرده است: ج ۸، چاپ سنگی، ص ۲۱۲.
۲. *تفسیر نور الثقلین*، ج ۵، ص ۳۵۱، ج ۲۱، ج ۵، ص ۳۷۱، ج ۱۵.
۳. *ینابیع المودة*، ۴۵۹، ص ۸۱.
۴. *روضه المتقین*، ج ۱۴، ص ۱۶.

مامقانی می‌گوید: «و بالجمله فقول الشهيد الثاني: «إن إمارات الوضع علي الرواية لاثحة»، من الغرائب ولو أبدله، بقوله: «امارات تدل علي صحتها»، لكان أولي؛ سخن شهید ثانی، شگفت آور و دور از واقعیت است. اگر او، می‌گفت: «امارات و نشانه‌ها دلیل بر صحت این روایت است، مناسب‌تر و بهتر بود.»<sup>۱</sup>

بیش‌ترین اشکالات بر این روایت، از ناحیه محقق شوشتری است. وی در *قاموس الرجال* شش اشکال و در *الأخبار السخیله*، نزدیک، دوازده اشکال بر آن وارد کرده است. آقای خویی<sup>۲</sup> سه اشکال را مطرح نموده. آقای غفاری، محقق و مصحح کتاب *کمال‌الدین* سه اشکال را بیان کرده و آقای نجاشی، یک شبهه را مطرح کرده است. البته بعضی از این اشکالات مشترک‌اند. اشکالاتی که در این مورد مطرح است، بدین قرار است:

### اشکالات و پاسخ‌ها

اشکال اول. ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری<sup>۳</sup> ثابت نیست. نجاشی، ابتدا سعد بن عبدالله را توثیق و تجلیل می‌کند و درباره وی می‌گوید: او با مولایمان ابومحمد<sup>۴</sup> دیدار کرده است. و سپس تشکیک می‌کند و می‌گوید: بعضی از دوستان و اصحاب‌مان را دیدم که دیدار سعد را با ابومحمد<sup>۵</sup> تضعیف می‌کردند و می‌گفتند، این ماجرا، ساختگی و غیرواقعی است.<sup>۶</sup> هم‌چنین آقای شوشتری، در *قاموس الرجال* می‌گوید: از تعبیر نجاشی، چنین برداشت می‌شود که جمعی، دیدار سعد را با ابومحمد<sup>۷</sup> [امام عسکری<sup>۸</sup>] تضعیف کرده و بعید می‌دانند و می‌گویند، چنان دیداری واقع نشده است. معتقدان به ساختگی بودن این خبر، نه یک نفر؛ بلکه جمعی را تشکیل می‌دهند.<sup>۹</sup>

### پاسخ:

توثیق و تجلیل علامه مجلسی از سعد بن عبدالله و پذیرش دیدار وی با امام حسن

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۰.  
 ۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۶.  
 ۳. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۰.

عسکری □ خود، تعریض به تشکیک نجاشی است. علامه می‌گوید: اولاً: شیخ صدوق، به صحت و سقم اخبار و وثوق و اطمینان به آن‌ها آشنا تر و آگاه‌تر از بعضی افراد ناشناس است که هیچ‌گونه اطلاعی از حال و احوال‌شان نداریم و نمی‌دانیم چه کسانی هستند. از سویی، رد کردن اخباری که متن آن‌ها، گواهی به صحت‌شان می‌دهد، به صرف ظن و وهَم. - با این که امکان دارد سعد بن عبدالله با امام عسکری □ دیدار کرده باشد. زیرا، وفات سعد تقریباً، چهل سال بعد از رحلت امام اتفاق افتاده است - جز سبک شمردن و استخفاف آن‌ها و عدم وثوق به خوبان و نیکوکاران و کوتاهی در شناخت مقام و منزلت ائمه اطهار □ چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

سپس می‌افزاید: وقتی می‌بینیم اخباری شامل معجزاتی شگفت‌انگیز است، به مجرد رسیدن این اخبار به دست بعضی از افراد، بدون هیچ تحقیق و بررسی، یا خود اخبار را مورد خدشه قرار می‌دهند و یا راوی آن را از اعتبار می‌اندازند! اکثر اصحاب رجال و راویانی که مورد خدشه و عیب‌جویی واقع شده‌اند، تنها جرم‌شان نقل این گونه اخبار است.<sup>۱</sup>

مجلسی اول نیز از این خبر دفاع می‌کند و می‌گوید: مصنف (شیخ صدوق) به صحت آن حکم کرده است و شیخ طوسی نیز قائل است اخبار آحادی که متضمن معجزات و امور غیبی باشند و تحقق یابند مشخص می‌شود از ناحیه معصوم‌اند. وی این گونه اخبار را تأیید می‌کند. (هر چند عده‌ای آن را مخدوش کرده باشند) گرچه شیخ طوسی این مطلب را در ضمن روایت دیگری ذکر کرده؛ ولی از تعلیل، عمومیت آن استفاده می‌شود که این مورد را نیز شامل می‌گردد.

مجلسی اول در ادامه می‌گوید: اخباری که بیانگر مسائل غیبی است، آن را نشانه ساختگی بودن آن قرار می‌دهند با این که آن روایت، دارای مطالب ارزنده و سودمندی است که دلالت بر صحت‌اش می‌کند.<sup>۲</sup>

ابوعلی حائری، از مجلسی اول تجلیل و تقدیر می‌کند و گفته وی را تأیید می‌کند و سپس می‌گوید: کسی که به این خبر با دیده باز بنگرد و دقیق بررسی نماید، به

---

۱. مجار الانوار، ج ۵۲، ص ۸۸.  
۲. روضة المتقین، ج ۱۴، ص ۱۷.

صدور آن از ناحیه گنجینه علم و صاحب تقوا و حلم و بردباری، پی خواهد برد. او، سپس سخن مجلسی دوم را بازگو نموده و می‌گوید: چه نیکو فرموده، غوَّاص *بجاء الانوار* که صدوق از بعضی افراد مجهول الحال به صحت و سقم اخبار و وثوق به آن‌ها آشنا تر و آگاه تر است و با نقل این روایت، آن را می‌پذیرد.<sup>۱</sup> خلاصه، کسانی که این دیدار را تضعیف کرده‌اند به سند آن اشکال نکرده‌اند؛ بلکه تا شخص سعد، قضیه را تمام شده تلقی کرده‌اند و اشکال‌شان تنها به دیدار او بوده است.

#### دیدگاه ما:

الف) نجاشی، خود در آغاز، سعد را توثیق و از او تجلیل می‌کند و سپس تشکیک در این دیدار را از بعضی دیگر نقل می‌کند.

ب) عده‌ای که دیدار مزبور را تضعیف می‌کنند، چه کسانی‌اند؟ اگر بین تأیید آشکار نجاشی و سخن آن عده تعارض باشد، در فرض تعارض، سخن آشکار و تأیید صریح نجاشی، مقدم بر سخن آنان است.

ج. شیخ صدوق و دیگران، این ملاقات را تأیید می‌کنند.

د. سعد، معاصر با امام حسن عسکری<sup>۲</sup> بوده است. بنابراین، امکان دیدار وی با آن حضرت نیز وجود دارد.

بنابراین، نتیجه می‌گیریم که سخن آن «عده ناشناس»، نمی‌تواند در مقابل این همه مؤیدات آشکار، ناقض و کارساز باشد، از این رو، مورد تأیید است.

#### اشکال دوم. سند حدیث غریب و غیرمعروف است

آقای شوشتری از جمله کسانی است که اشکال مذکور را مطرح کرده‌اند. وی می‌گوید: سند این روایت، مُنْکَر و غیرمعروف است و نمی‌توان آن را پذیرفت، زیرا، شیخ صدوق، روایت سعد را از طریق پدرش و یا از طریق (استادش) ابن ولید نقل می‌کند، با این که در این روایت، واسطه بین صدوق و سعد، پنج نفرند، که سه تن از

۱. منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۲۸ (پاورقی)



آنان «احمد» و یکی از آنان «محمد کرمانی» است. نام این چهار تن، در کتاب‌های رجالی، بیان نشده و دیگری «محمد بن بحر» می‌باشد که متهم به غلو است.<sup>۱</sup> همچنان که متن روایت گواه بر عدم صحت آن است، سندش نیز همان گونه است. به نحوی که صدوق، روایات سعد را یا از طریق پدرش و یا از طریق ابن ولید نقل می‌کند.

آقای غفاری نیز می‌گوید: وقتی کتاب‌های شیخ صدوق را تحقیق و تتبع و مشایخ وی را بررسی می‌کنیم، درمی‌یابیم که واسطه صدوق و سعد بن عبدالله در تمامی کتاب‌های وی، یک نفر است و آن نیز یا پدرش است و یا محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛ ولی در این خبر واسطه بین مؤلف و سعد، پنج نفرند. البته، کتاب دلائل الامامه طبری این خبر را با سه واسطه غیر از این واسطه‌ها، نقل کرده است.<sup>۲</sup>

#### پاسخ اشکال ۲:

آقای شوشتری دلیل غرابت سند را نا مانوس بودن آن می‌داند و می‌گوید: این طریق (به سعد) پنج واسطه دارد و نامانوس است و استناد آن‌ها به مشیخه من لایحضره الفقیه است که در آن جا طریق خود به سعد را بیان کرده است. از دیدگاه ما وجهی برای غرابتی که آقای شوشتری عنوان کرده‌اند، نیست و قیاسی که با من لایحضره الفقیه کرده‌اند قیاسی مع الفارق است. مگر اینکه مرحوم صدوق، در «فقیه»، قاعده کلی داده باشد و بگوید: هر کجا از سعد بن عبدالله نقل می‌کنند، یا از پدرشان است و یا از ابن ولید؛ ولی چنین ادعایی نکرده است و این قاعده کلی در مشیخه را ظاهراً به من لایحضره الفقیه اختصاص داده است. از این رو، نمی‌توان آن را به سایر کتاب‌های شیخ صدوق، گسترش داد. «کل ما کان فی هذا الكتاب... و ما کان فیہ، عن سعد بن عبدالله، فقد رویتہ، عن ابي و محمد بن الحسن - رضي الله عنهما - عن سعد بن عبدالله ابن ابي خلف؟ هر چه در این کتاب است... و در هر جای این کتاب، آن را از سعد بن عبدالله آورده‌ام، از پدرم و یا از محمد

۱. قاموس الرجال، ج ۵، ص ۶۰.  
۲. باورقی، کمال الدین، ج ۲، ص ۴۵۴.  
۳. مشیخه من لایحضره الفقیه، ص ۸.

بن حسن بن احمد بن ولید نقل کرده‌ام.» همان گونه که ملاحظه می‌کنید، از عبارت مذکور، قاعده‌ای کلی به دست نمی‌آید تا شامل سایر کتاب‌های شیخ صدوق بشود.

اشکال سوم. سند حدیث ضعیف است

آیت‌الله خویی می‌گوید: «این روایت، واقعاً ضعیف‌السند است، به گونه‌ای که:

الف - محمد بن بحر شیبانی توثیق نشده و متهم به غلو است.

ب. رجال دیگر این سند، از افراد مجهول‌الحال هستند.<sup>۱</sup>

آقای غفّاری نیز می‌گوید: بعضی از رجال سند، مجهول‌الحال و برخی مهمل‌اند...<sup>۲</sup>

#### تحقیق در رجال حدیث

چنان که قبلاً یادآور شدیم، این حدیث، دو طریق دارد: یکی، طریق شیخ صدوق در *کمال‌الدین* و دیگری طریق طبری در *دلائل‌الامامه*. اشکالات مزبور، به طریق و سند شیخ صدوق وارد شده است. از این رو، در آغاز، به بررسی اجمالی روایات حدیث *کمال‌الدین* می‌پردازیم و سپس طریق طبری را که با اختصار بیشتر آمده، مورد نقد قرار خواهیم داد.

#### طریق شیخ صدوق در کمال‌الدین

۱. محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی.

آقای نمازی، در *مستدرکات علم‌الرجال* می‌گوید: شیخ صدوق، از وی با رضایتمندی و طلب رحمت، نقل روایت کرده است.

او از کمال‌الدین، چهار مورد و از *عیون*، یک مورد را به عنوان شاهد، آدرس می‌دهد که در آنجا ترضی (جلب رضایت) و ترحّم (رحمت طلبیدن) کرده است.<sup>۳</sup>

۱. معجم رجال‌الحدیث، ج ۸، ص ۷۸.  
 ۲. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۵۲ (پاورقی).  
 ۳. مستدرکات علم‌الرجال، ج ۷، ص ۲۴۲. ر.ک: کمال‌الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۱۱ و ۱۲۸ و ۸۹ و ۲۱؛ أخبار‌الرضا، ج ۱، ص ۹۵.

آقای مامقانی، در *تنقیح المقال* می‌گوید: شیخ صدوق، از وی، با ترحم و ترحم نقل می‌کند و حداقل چیزی که از این ترضی و ترحم استفاده می‌شود، اعلا درجه حُسن است.<sup>۱</sup>

محقق شوشتری، با توضیحی بر گفته مامقانی، می‌گوید: شیخ صدوق، از نوفلی در *عیون*، آخر باب هفتم حدیث نقل می‌کند؛ ولی بر او ترضی نکرده است.<sup>۲</sup> ما نیز اگر مبنای آقای مامقانی را بپذیریم، ترضی و ترحم شیخ صدوق، برایمان کفایت می‌کند؛ ولی اگر مبنای آقای خویی را بپذیریم، نمی‌توانیم روایت نوفلی را قبول کنیم؛ چون به نظر آقای خویی، ترضی و ترحم بر هر مؤمنی مطلوب و مستحب و حتی بر فاسق نیز جایز است. مثلاً، امام صادق □ برای سید حمیری طلب رحمت کرده است.<sup>۳</sup> البته طبق روایتی، سید حمیری از کرده خود پشیمان شده و توبه کرده بود؛ مگر اینکه بگوییم وثاقت اعم از جواز ترحم است، چون ترحم فقط بر شیعه جایز است.

## ۲. احمد بن عیسی و شأ

آقای نمازی می‌گوید: *لَمْ يَذْكُرُوهُ*؛ نام وی در کتب رجالی - البته منظور فقط سه کتاب *جامع الرواة* و *تنقیح المقال* و *معجم رجال الحديث* است. - بیان نشده است. بنابراین، مهمل است! معروف است که مرحوم آقای نجفی مرعشی فرموده بود: آقای نمازی در کثرت معلومات، به منزله مجلسی است. بنابراین اگر ایشان بگوید «لَمْ يَذْكُرُوهُ» یعنی با تحقیق و بررسی چنین فرموده و لازم به تحقیق نیست (فتأمل).

## ۳. احمد بن طاهر قمی

آقای نمازی می‌گوید: «لَمْ يَذْكُرُوهُ»، ولی در کتاب‌های حدیثی، چند نمونه حدیث از

---

۱. *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۱۶۰.  
۲. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۴۶۲؛ *عیون أخبار الرضا*، ج ۱، ص ۷۷، ب ۷، ج ۱۴.  
۳. *معجم رجال الحديث*، ج ۱، ص ۷۸.  
۴. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ص ۳۹۷.

وی نقل شده است: یکی از آن‌ها در *کمال‌الدین* شیخ صدوق در ارتباط با میلاد حضرت حجّت □ است و دیگری حدیث مفصلی است و مسائلی در آن مطرح شده است.

نیز در باب ۳۳، ص ۳۵۲، ح ۵ «باسناده عنه... عن الصادق □» حدیث گریه آن حضرت را هنگامی که در جفر، میلاد حضرت حجّت و غیبت‌اش و گرفتاری شیعه را می‌بیند، بیان می‌دارد.

#### ۴. محمد بن بحر بن سهل شیبانی

نجاشی می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: در مذهب او، ارتفاع است (غالی است) ...

از دیدگاه ما، وی (شیبانی) مشکلی ندارد، زیرا مشکل «غلو» را افراد مجهول‌الحال مطرح کرده‌اند و ما نمی‌دانیم آن عده، چه کسانی‌اند. بنابراین، اتهام غلو، از نجاشی نیست و شیخ طوسی نیز در فهرست خود، نام وی را بیان می‌کند و می‌گوید: او از متکلمان و آگاه به اخبار و فقیه بوده؛ ولی متهم به غلو است و حدود پانصد کتاب و رساله تصنیف کرده و کتاب‌هایش در بلاد خراسان موجود است. شیخ طوسی نیز او را غالی نمی‌داند؛ بلکه می‌گوید، به وی اتهام غالی بودن زده‌اند. آری، یکی از این افراد که شناخته شده، ابن غضائری است وی می‌گوید: در مذهب و اعتقادات او، ارتفاع است (غالی است).<sup>۱</sup>

البته ارتفاعی که ابن غضائری مطرح می‌کند، به هیچ وجه قابل پذیرش نیست و آقای خویی و آقای تهرانی و دیگران، به صراحت، ادعای ارتفاع از ابن غضائری را ردّ می‌کنند. آقای حائری نیز از او گله‌ای دارد که به نظر ما نیز بسیار به جا است. ابوعلی حائری می‌گوید: من نمی‌دانم شخصیتی که متکلم، عالم و فقیه است و احادیثی که نقل می‌کند نزدیک به صحت و سلامت است و کتاب‌هایش سودمند و مفید و مورد پسند است، بنابراین غلوّی که به او نسبت می‌دهند، چه معنا دارد؟ سپس می‌گوید: من، از ابن غضائری و نیز از کشی اظهار شگفتی نمی‌کنم، زیرا

۱. نقد الرجال، ج ۴، ص ۱۴۸.

اکثر قریب به اتفاق علمای ما، از تیغ رمی به غلو این دو، سالم نمانده‌اند، مگر شیخ صدوق و چند تن امثال صدوق؛ ولی تعجب من از کسانی است که بعد از آنان آمده‌اند و پی در پی، طعن و رمی به غلو می‌کنند!

شک و شبهه‌ای نیست که وی - محمد بن بحر بن سهل شیبانی - امامی و شیعه است ... و سخن بعضی که می‌گویند: او، از علمای بزرگ اهل سنت است، سخنی غلط و ناشایست است. چگونه ممکن است کسی متهم به غلو و از سوی، اهل سنت باشد!

سپس می‌افزاید: شاید منشأ اشتباه بعضی، سخن کشی است که گفته: وی، از حنفیین است و گمان کرده که وی سنی مذهب بوده و مذهب‌اش حنفی است، با این که چنین نیست؛ بلکه نسب وی به بنی حنیفه اثال بن لجیم ... می‌رسد.

وقتی ملاحظه می‌کنیم وی امامی مذهب است، می‌گوییم: تفویض و غلوی که شیخ طوسی نسبت به او مطرح کرده، حقیقت ندارد و تهمت است. ظاهراً، منشأ این تهمت، سخن ابن غضائری<sup>۲</sup> است که پیش‌تر در مورد عدم اعتماد به تضعیفات وی به ویژه تضعیفات که منشاء آنها، اتهام غلو از جانب اوست، بحث کردیم.

نجاشی اتهام غلو را در مورد محمد بن بحر شیبانی نمی‌پذیرد و می‌گوید: حدیث وی، نزدیک به صحت و سلامت است و من نمی‌دانم وقتی غلو او ثابت نشده، چگونه این سخن را می‌گویند؛ بلکه گمان می‌رود متهم شدن وی به غلو، ناشی از آن است که در مورد ائمه طاهرین<sup>۱</sup> روایاتی را نقل می‌کند که امروزه بعضی از آنها جزء ضروریات مذهب شیعه است ...

سپس در پایان می‌گوید: با توجه به مدحی که در مورد وی شده - از جانب شیخ و نجاشی - و او را در زمره افراد حسان قرار داده‌اند و روایت او، روایت حسنه است، اظهر این است که این شخص از حسان شمرده می‌شود و از ضعفا نیست.

---

۱. منتهی المقال، ج ۵، ص ۳۷۸.

۲. میرزا محمد تنکابی در کتاب *قصص العلماء*، ص ۴۳۲، در مورد ابن غضائری می‌گوید: «... از زیادتی ورع، بسیاری از روایات را تضعیف کرده است. بنابراین اگر تضعیف او با تعدیل دیگران تعارض کند، تضعیف وی موهون است، ولی توثیق او در اعلا درجه وثاقت است.»

سپس برای رفع تهمتِ غلو، شاهد جالبی می‌آورد و می‌گوید: از جمله اموری که نسبت غلو را به ایشان تکذیب و ردّ می‌کند، گفته شیخ صدوق در *کمال‌الدین* از همین شخص (محمد بن بحر) است که گفته، انبیا و ائمه، از فرشتگان برترند. در آن‌جا، بحث مفصلی می‌آورد آن‌گاه می‌گوید: حضرت محمد، میان جن و انس و فرشتگان، افضل مخلوقات است - یعنی حضرت محمد آفریده و مخلوق است و خدا نیست. - این سخن، به صراحت می‌گوید: حضرت محمد مانند سایر مخلوقات آفریده‌ای از آفریده‌ها است. کسی که کتاب وی را مطالعه کند، عدم غالی بودن وی را تصدیق می‌کند ... بنابراین اشکالی بر او باقی نمی‌ماند، جز این که وی در برتری انبیا و ائمه طاهرین بر دیگران مبالغه کرده و این مطلب نیز از دیدگاه ما جزء ضروریات مذهب است.<sup>۱</sup>

بنابراین، مشکلی نسبت به شیبانی به نظر نمی‌رسد و روایات او را اگر جزء موثقات ندانیم، حداقل جزء حسان به شمار می‌آوریم.

### طریق طبری در دلائل الإمامه

#### ۱. عبدالباقی بن یزاد بن عبدالله بزّاز

آقای نمازی می‌گوید: «لم یذکروه» یعنی: در کتاب‌های رجالی، «البته فقط سه کتاب یاد شده» نامی از او به میان نیامده است؛ بلکه سید بن طاووس در کتاب *اقبال*، ص ۲۰۰، از چاپ‌های قدیم از کتاب محمد بن علی الطرازی حدیثی را به سند عبدالباقی بن یزاد، نقل می‌کند و علامه مجلسی نیز در جلد ۸۱ *بحار الانوار* روایاتی را به سند وی نقل می‌کند، اما توثیق و یا سخن خاصی ندارد.<sup>۲</sup>

#### ۲. عبدالله بن محمد ثعالبی

آقای نمازی گفته است: «لم یذکروه» یعنی: در کتاب‌های رجالی نامی از او نیست.

۱. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۶.  
 ۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۴، ص ۳۶۷.

او در طریق سید بن طاووس در اقبال، ص ۳ واقع شده است و علی بن عبدالواحد النهدی از وی، از علی بن حاتم نقل حدیث کرده است.<sup>۱</sup>

### ۳. احمد بن محمد بن یحیی عطار

گفته‌اند: وی فردی ثقة است و این گفته، مشهورتر است.

علما، از جمله آقای مامقانی، وجوهی را برای وثاقت وی ارائه داده است:

الف. ایشان، از مشایخ صدوق و تلّعبُری است؛ بلکه گفته شده: وی، از مشایخ نجاشی است.

ب. علامه حلی در کتاب *خلاصه الاقوال*، طریق صدوق را به عبدالرحمان بن حجاج و نیز به ابن ابی‌یعفور، صحیح می‌داند و در میان این دو طریق «احمد بن محمد بن یحیی العطار» واقع شده است.

ج. متأخران، وی را توثیق کرده‌اند. مانند: شهید ثانی، در *درایه* و شیخ بهایی و سماهیجی - جزائری - در *وجیزه*.

د. ابن نوح سیرافی طی نامه‌ای به نجاشی - صاحب رجال - طرق او را به حسین بن سعید اهوازی بیان می‌کند که در میان آنان «احمد بن محمد بن یحیی العطار» بیان شده است. و ظاهراً این امر، اعتماد اصحاب به وی را می‌رساند.

البته، اگر ثابت شود او از مشایخ نجاشی است، در آن صورت، وی ثقة خواهد بود؛ به دلیل این که نجاشی، به ثقة بودن مشایخ خود تصریح کرده است؛ ولی این امر ثابت نیست. از این رو، گفته‌اند: وی از مشایخ نجاشی است.<sup>۲</sup>

اما از مشایخ صدوق و تلّعبُری بودن، نیز خود مبنایی است. بعضی از علما، مشایخ ثقات را ثقة می‌دانند و برخی دیگر، ثقة نمی‌دانند و معتقدند که از غیر ثقة می‌شود نقل حدیث کرد.

بنابراین، دلایل فوق‌الذکر، او را توثیق می‌کنند، اما آقای خوئی و صاحب *مدارک* به مجهول بودن وی تصریح می‌کنند و می‌گویند: وی، اصلاً، توثیقی ندارد و

۱. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۵، ص ۸۵.

۲. *مدخل معجم رجال الحديث*، ج ۱، ص ۵۰.

هیچ کسی، به صراحت نگفته او ثقة است.

چنان که ملاحظه نمودید، با بررسی سند هر دو طریق، نمی‌توان آن‌ها را به گونه‌ای قاطع تصحیح کرد؛ ولی از دیدگاه ما نیازی به تصحیح آن دو طریق نیست؛ بلکه خود متن، مؤیداتی دارد و قابل ردّ نیست و پذیرفته شده است.

اشکال چهارم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ صدوق خود، آن را در کتاب *من لایحضره الفقیه* نقل نکرده است؟

پاسخ:

۱. شاید شیخ صدوق، *کمال‌الدین* را بعد از کتاب *من لایحضره الفقیه* تألیف کرده باشد و بعد از نوشتن کتاب *من لایحضره الفقیه* به این روایت دست یافته باشد. و چنین احتمالی وجود دارد.

۲. کتاب *من لایحضره الفقیه* خود، حاوی و در برگیرنده تمامی فروع فقهی نیست و شیخ صدوق در هیچ کدام از کتاب‌های فقهی خود، چنین ادعایی نکرده که گفته باشد من، در «فقیه» یا «مُفَنِّه» و یا در «هدایة»، استقصاء کرده‌ام و تمام فروع فقهی را بیان داشته‌ام.

۳. به فرض که ایشان ملتزم و متعهد شده باشد کتاب «فقیه» خود در برگیرنده تمامی فروع باشد، دور از ذهن نیست که ممکن است وی بر اثر نسیان و یا بر اثر عذر دیگری، نتوانسته به گفته خود وفا کند؛ مگر اینکه بگوییم اصل عدم خطا و نسیان است.

البته، از دیدگاه ما، همان پاسخ دوم که وی ادعای استقصاء نکرده، برای ردّ اشکال مذکور، کافی و وافی به نظر می‌رسد.

اشکال پنجم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ طوسی آن را در کتاب *الغیبه* نیاورده است؟

پاسخ:

۱. آیا شیخ طوسی، متعهد شده که فقط هر روایتی را صحیح است، در کتاب خود بیاورد؟ با این که وی، چنین تعهدی نکرده است و اگر تعهد می‌کرد و این روایت را



نمی‌آورد، در این صورت می‌پذیرفتیم که این روایت صحیح نیست.  
۲. لازمه اشکال مذکور، این می‌شود هر روایتی را که شیخ طوسی نیاورده و شیخ صدوق و یا نعمانی و یا فضل بن شاذان و دیگران آورده باشند، صحیح نباشند؛ یعنی، اشکال مذکور، تالی فاسد دارد و تنها اختصاص به روایت شیخ صدوق در *کمال الدین* ندارد؛ بلکه روایات نعمانی و فضل بن شاذان و دیگران را در ارتباط با حضرت مهدی □ نیز شامل می‌شود و متفردات روایات آن‌ها را نیز از اعتبار می‌اندازد.  
۳. احتمال دارد شیخ طوسی، به این روایت دست نیافته باشد.

اشکال ششم. تشکیک طوسی در نقل روایت سعد از امام حسن □  
آقای شوشتری، در *قاموس الرجال* می‌گوید<sup>۱</sup>: اگر این خبر صحیح است، چرا شیخ الطایفه (شیخ طوسی) در مورد سعد می‌گوید:  
وی معاصر امام عسگری □ بوده و من نمی‌دانم از آن حضرت، نقل روایت کرده باشد؟<sup>۲</sup>

پاسخ:

۱. نخستین پاسخ را از خود *قاموس الرجال* می‌آوریم. آقای شوشتری! در همین کتاب خود، ضمن اشکالاتی که به شیخ طوسی وارد کرده، گفته است:  
شیخ طوسی، در کتاب رجالش به نسخه کشی که اغلاط بسیار و اشتباهات نوشتاری و لفظی دارد و نیز به کتاب ابن ندیم که تحریف شده است، استناد و اعتماد کرده است. از این رو، سبب اوهام و اشتباهات وی گردیده است.<sup>۳</sup>  
پاسخ این است که: شما، در پاره‌ای موارد معتقد به اوهام و اشتباهات شیخ طوسی هستید و ممکن است از جمله اوهام وی، همین موردی باشد که گفته است: من، به روایت سعد از آن حضرت، مطلع نشده‌ام؛ مگر اینکه گفته شود مراد از اغلاط و اشتباهات نوشتاری و لفظی است و عدم اطلاع از روایت سعد ربطی به این غلاط ندارد.

---

۱. *قاموس الرجال*، ج ۵، ص ۶۰.  
۲. *رجال شیخ طوسی*، ص ۴۳۱.  
۳. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۲۰۹.

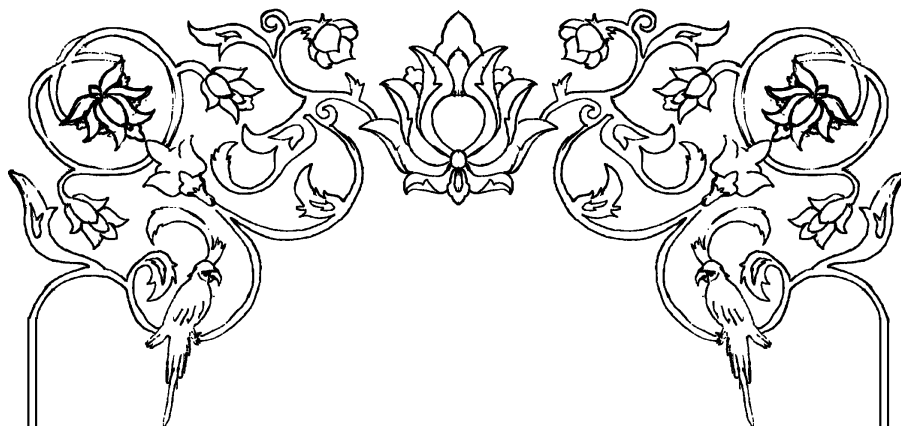
۲. شیخ طوسی، در مورد سعد بن عبدالله گفته است: «لم أعلم أنه روي عنه»، حداکثر مطلبی که از سخن وی فهمیده می‌شود، این است، که وی، به هنگام تألیف و نوشتن کتاب رجال خود، به کتاب *کمال‌الدین* و روایت سعد از امام حسن عسکری □ دست نیافته است و ممکن است بعدها دسترسی پیدا کرده باشد.

۳. طبق گفته برخی از شاگردان آیت‌الله بروجردی از جمله آقای سبحانی، کتاب رجال شیخ طوسی، به عنوان کتاب برای عرضه نبوده است؛ بلکه پاره‌ای از یادداشت‌های وی بوده، که موفق به تکمیل آن نشده است به همین دلیل افرادی را نام می‌برد؛ ولی در مورد وثاقت و ضعف و کتاب - تألیفات - و روایت آنان هیچ گونه مطلبی را متذکر نمی‌شود؛ بلکه فقط به اصحاب رسول خدا □ و ائمه □ بودن آنان، اشاره می‌کند.<sup>۱</sup>

آقای صافی گلپایگانی نیز مطلبی به همین معنا بیان می‌کند. به هر حال ممکن است گفته شود: شیخ طوسی، در کتاب *رجال*، به نهایت هدفش که بحث جامع و فراگیر در مورد رجال و تراجم بوده، نرسیده است. از این رو، آن کتاب، ناتمام است و نمی‌تواند به عنوان دلیل، میزان سنجش قرار گیرد؛ مگر اینکه بگوییم دلیلی بر عدم دلالت کتاب *رجال* شیخ نیست و کامل نبودن کتاب وی قول وی را از حجیت نمی‌اندازد.

---

۱. *الکلیات فی علم الرجال*، ص ۶۹.



فصل هشتم:

کاوشی در خبیر

سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲)



در بخش نخست، متن حدیث، طرق و کتاب‌هایی که این متن را نقل کرده‌اند و شبهات و اشکالات سندی نقد و بررسی شد. در بخش دوم به نقد و بررسی دلالتی حدیث یاد شده می‌پردازیم.

### نقد و بررسی دلالتی

حدیث مزبور بسیار دقیق و مطالب و موضوعات زیادی را در بردارد که مورد پذیرش جمعی از علما و بزرگان قرار گرفته است. پیش‌تر، اهتمام علما به این حدیث را یادآور شدیم؛ ولی برخی از علما در مورد آن تشکیک نموده و اشکالاتی را مطرح کرده‌اند که ذیلاً به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

### اشکال نخست

آقای شوشتری می‌گوید: از جمله نشانه‌های ساختگی بودن حدیث سعد این است که در آن، کهیص<sup>۱</sup>، در ارتباط با کربلا و قضایای آن، تفسیر شده است؛ با این که اخبار صحیحی، آن حروف مقطعه را به نوعی دیگر تفسیر کرده‌اند. در کتاب<sup>۳</sup> *الاحبار الدخیلة* نیز می‌گوید: «روایات، [آن را] به غیر از آن چه در حدیث مذکور [آمده] است، تفسیر کرده‌اند. و تمام آن‌ها بر اسماء الهی بودن حروف مقطعه «کهیص» دلالت دارند.

---

۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۲۰۹.

۲. سوره مریم، آیه ۱.

۳. الاحبار الدخیلة، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۴.

### پاسخ ها:

از آن جا که دانشورانی مانند ابوعلی حائری در *منتھی/المقال*، از این اشکال پاسخ داده‌اند مشخص می‌شود که اشکال یاد شده، پیش از آقای شوشتری نیز مطرح بوده و او، آن را پذیرفته و بازگو کرده است.

ابوعلی حائری می‌گوید: پاسخ این اشکال روشن‌تر از آن است که بیان شود و دو پاسخ بدین قرار می‌دهد:

۱. قرآن، بطن‌هایی دارد و چه بسا، آیه‌ای به تفاسیر متعدد؛ بلکه متضاد و متناقض، تفسیر شود. کسانی که در روایات و احادیث، به تحقیق و بررسی پرداخته و در این خصوص تفحص داشته‌اند، این مطلب را می‌پذیرند و هیچ کس منکر این معنا نیست.<sup>۱</sup>

سپس، نمونه‌هایی از تفسیر حروف مقطعه و برخی کلمات را به شرح زیر بیان می‌کند و می‌گوید: در تفسیر «حم<sup>۲</sup>، عسق<sup>۳</sup>» آمده است: حم: یعنی: حتم؛ عین: یعنی عذاب؛ منظور از سین: سنین مانند سنین حضرت یوسف □ «؛ قاف: قذف و ناپدید شدن و به زمین فرورفتن سفیانی و یارانش، در آخرالزمان می‌باشد.

در تفسیر (آلم<sup>۴</sup> غَلِیْتِ الزُّوم)<sup>۵</sup> آمده است: منظور از روم، بنی‌امیه‌اند.

در تفسیر «طه»<sup>۶</sup> وارد شده است: مقصود، طهارت و پاکی اهل بیت از پلیدی‌ها است.

در تفسیر (وَالنَّجْمِ وَالشَّجَرِ یَسْجُدَانِ)<sup>۷</sup> آمده است: منظور از النجم: رسول خدا □ و مقصود از الشجر: امام علی □ است.

در تفسیر (وَالفَجْرِ)<sup>۸</sup> آمده است: منظور از فجر، حضرت قائم □ است. (وَلِیَالِ عَشْرِ):

ائمه‌اند که نخستین فرد آن‌ها امام حسن □ می‌باشد (وَالشَّفَعِ): یعنی حضرت فاطمه و

حضرت علی □. منظور از (وَالوْتْرِ): خداوند می‌باشد. (وَاللَّیْلِ إِذَا یَسُرُ): یعنی: دولت و

---

۱. *منتھی/المقال*، ج ۳، ص ۳۲۸.  
۲. سوره شوری، آیه ۱.  
۳. همان، ۲.  
۴. سوره روم، آیه ۱.  
۵. همان، ۲.  
۶. سوره طه، آیه ۱.  
۷. سوره رحمن، آیه ۶.  
۸. سوره فجر، آیه ۱.

حکومتی تا حکومت حضرت قائم [عج] وجود خواهد داشت.

در تفسیر (والشمس) آمده است: منظور از شمس، امیرمؤمنان □ است. (و ضحاها)<sup>۱</sup> بیانگر قیام حضرت قائم □ است. و مقصود از (والقمر إذا تلاها): امام حسن و امام حسین □ می‌باشند.

(و النهار إذا جلاها): یعنی قیام حضرت قائم □. (و الليل إذا يغشاها) حَبَّتِر و دولت‌اش است. و منظور از (و السماء و ما بناها): پیامبر مکرم اسلام □ است. در تفسیر (إن أوهن البيوت لبیت العنكبوت)<sup>۲</sup> آمده که عنكبوت، همان حُمیرا است و

...

۲. حروف مقطعه «کهیعیص» از محکمت قرآن نیست تا تفسیر ظاهری آن را بدانیم و حکم به بطلان مخالف ظاهر آن بنماییم و به فرض جایز بودن حکم به ظاهر آن و از سویی، نرسیدن روایت صحیحی مخالف این تفسیر از معصومین □ نمی‌توانیم به صحت آن و به ظاهر این حکم کنیم؛ یعنی این تفسیر را کنار بگذاریم.

آری، در تفسیر قمی، حروف «کهیعیص» را به نام‌های الهی به گونه مقطّع تفسیر کرده است؛ یعنی «الله الکافی، الهادی، العالم، الصادق ذي الآيات العظام...»<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد وی این عبارت را از کتاب *بهجة الآمال*<sup>۴</sup> نقل کرده باشد. پاسخ‌هایی را به قرار ذیل بر آن می‌افزاییم:

۳. کدام روایت صحیح، غیر از آن چه در این حدیث آمده، حروف مقطعه نام برده را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرده است؟ ما در مقام پاسخ به این پرسش با مراجعه به کتاب‌های فریقین، روایت صحیحی را که بتوان به آن اعتماد نمود، نیافتیم. اینک ذیلاً به بررسی اجمالی آن‌ها می‌پردازیم.

۱. سوره الشمس، آیه ۱.  
 ۲. سوره عنكبوت، آیه ۴۱.  
 ۳. منتهی المقال، ج ۳، ص ۳۲۸ / پاورقی.  
 ۴. همان، ج ۴، ص ۳۳۸.

### بررسی روایی تفسیر «کهیعص»

#### ۱. تفسیر ثعلبی

در معنای حروف مقطعه مذکور اختلاف است:  
ابن عباس می‌گوید: این حروف، نامی از نام‌های خداوند عزوجل است؛  
عده‌ای گفته‌اند: این حروف، اسم اعظم خدا است؛  
قناده گفته است: این حروف، نامی از نام‌های قرآن است؛  
عده دیگری گفته‌اند: این حروف، نام سوره «مریم» است؛  
علی بن ابی‌طالب □ و ابن عباس گفته‌اند: این حروف، قَسَم و سوگنداند، که  
خداوند متعال با آن‌ها، سوگند یاد کرده است.  
کلبی گفته است: این حروف، مدح و ثنا است که خدای عزوجل، با آن‌ها خود را  
ثنا گفته و ستوده است.  
سعید بن جبیر از ابن عباس، نقل کرده که وی می‌گوید: کاف، از کریم، هاء، از  
هادی، یا از رحیم، عین، از علیم و عظیم، صاد، از صادق گرفته شده است.  
کلبی جای دیگر در معنای آن گفته است: خداوند، کافی بر خلق خود و هادی بر  
بندگان می‌باشد، دست و قدرتش بالای دست و قدرت مردم و عالم به آفریدگان و  
در وعده‌اش، صادق است.<sup>۱</sup>

#### ۲. تفسیر دُرِّالْمَنْثُورِ سیوطی

در این کتاب نیز روایت‌های پیشین را به همراه تعدادی دیگر، بیان می‌کند<sup>۲</sup> که  
در هیچ کدام، تفسیر سعد اشعری از امام □ مشاهده نمی‌شود. البته این مسأله طبیعی  
است، زیرا آن‌ها تفاسیر و تعبیری که نشانی از شیعه‌گری داشته باشد، نقل نمی‌کنند.  
به هر حال، روایت‌های یاد شده از اهل سنت است و مشکل‌سندی دارند.

---

۱. تفسیر ثعلبی، الکشف البیان، ج ۶، ص ۲۰۷.  
۲. تفسیر الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۸۵.

## ۳. تفسیر مجمع البیان طبرسی

طبرسی، اختلاف علما را در مورد حروف معجمی که در آغاز سوره‌ها آمده است، به ابتدای سوره بقره، احاله می‌دهد و می‌گوید: شرح گفته علما را در آن‌جا بیان کردیم؛ ولی در آن‌جا هیچ‌گونه روایتی درباره حروف یاد شده، نمی‌آورد و تنها به معنای مورد نظر خود، اشاره می‌کند و می‌گوید: کاف در «کهیعص» از کافی‌ها، از هادی. یا، از حکیم. عین، از علیم. و صاد، از صادق گرفته شده است. سپس در ادامه بحث، در ذیل آیه نخست سوره مریم، سه روایت را بدین قرار بازگو می‌کند:

الف. عطاء بن سائب، از سعید بن جبیر، از ابن عباس نقل می‌کند که گفته است: کاف، از کریم. هاء، از هادی. یاء، از حکیم. عین، از علیم. و صاد، از صادق گرفته شده است.  
ب. روایت عطا و کلبی از ابن عباس در معنای «کهیعص» این است که: خداوند، کافی بر خلقش، هادی بر بندگانش، عالم به مخلوقاتش و صادق در وعده و گفته‌های خود بوده و دست او بالای دست مردم است.  
پ. از امیرمؤمنان □ روایت شده که آن حضرت، در دعایش فرموده: «أَسْأَلُكَ يَا كَهَيْعَصَ...؟ ای کاف، هاء، یاء، عین، صاد، از تو مسئلت دارم...»  
طبرسی می‌افزاید: بنابراین، هر کدام از حروف، بر صفتی از صفات خدای عزوجل دلالت دارند.<sup>۱</sup>

## ۴. تفسیر برهان

این تفسیر، بیشتر جنبه روایی دارد و بیشتر براهین و دلایل روایی، در آن آمده است و اگر روایت صحیحی درباره تفسیر آیات وجود داشته باشد، معمولاً در آن‌جا موجود است. این روایات بدین قرار است:

الف. «قال ابن بابويه: أخبرنا ابوالحسن محمد بن هارون الزنجاني ... عن سفیان الثوري، قلت، لجعفر بن محمد □، یابن رسول الله □: ما معني كهيعص؟ قال: معناه، أنا الكافي، الهادي، الولي، العالم، الصادق الوعد»؛ به جعفر بن محمد □، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا □!

۱. مجمع البیان طبرسی، ج ۶، ص ۵۰۲.



فصل هشتم: کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲) □ ۱۹۳

معنای کهیعص چیست؟ فرمود: معنایش این است که [خداوند می‌فرماید: من کافی، هادی، ولی، عالم و صادق به وعده‌های خود هستم].  
در مورد سند این روایت؛ باید گفت: اگر یکی از راویان مخدوش شود، روایت صحیح نخواهد بود.

بررسی سند روایت

علامه حلی در بخش دوم کتاب خود که مربوط به ضعف است، درباره سفیان ثوری می‌گوید: وی از اصحاب ما نیست.<sup>۱</sup> ابن داود نیز در کتاب خود درباره سفیان همین گونه اظهار نظر کرده است.<sup>۲</sup>

ب. «عنه، عن محمد بن اسحاق الطالقاني، قال: حدّثنا، عبدالعزيز بن يحيى الجلودي، حدّثنا جعفر بن محمد بن عمارة، عن أبيه: قال: حَضَرْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ، سَأَلَهُ عَنِ كَهَيْعِصٍ. فَقَالَ: كَافٌ؛ كَافٌ لَشِيعَتِنَا. هَاءٌ، هَادٍ لِهِمْ. يَاءٌ، وَلِي لِهِمْ. عَيْنٌ، عَالِمٌ بِأَهْلِ طَاعَتِنَا. صَادٌ، صَادِقٌ لِهِمْ وَعَدَةٌ. حَتَّى يَبْلُغَ بِهِمُ الْمَنْزِلَةَ الَّتِي وَعَدَهَا إِيَّاهُمْ فِي بَطْنِ الْقُرْآنِ؟ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَارَةَ، مِنْ أَهْلِ نَقْلِ مَنْزِلَةِ الْقُرْآنِ، حَاضِرٌ شَدِيمٌ، مَرْدٌ بِهَاضِرٍ وَآمِدٌ وَازٍ فِي مَوْرِدِ كَهَيْعِصٍ سَأَلَ كَرْدٌ. حَضَرْتُ، بِسَخِّ دَادٍ: كَافٌ؛ يَعْنِي (خَدَاوَنَد) كَافِي بَرِ شِيعِيَانِ اسْت. هَاءٌ؛ يَعْنِي هَادِي أَنَانِ اسْت وَ...».

سند روایت

در سند این روایت، محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی وجود دارد.  
آیت‌الله خویی پس از نقل روایتی از او در مورد وی می‌گوید: روایتی را که وی از امام صادق علیه السلام نقل کرده، دلالت بر تشیع و حسن عقیده‌اش دارد، اما وثاقت وی ثابت نیست و اظهار رضایت شیخ صدوق از ایشان نیز، هیچ گونه دلالتی بر حسن بودن وی ندارد؛ چه رسد به وثاقت او.<sup>۴</sup>  
البته ممکن است کسی بگوید: آن چه بیان شد مبنای آیت‌الله خویی است. و ما

۱. خلاصه الاقوال، ۳۵۶، شماره ۱۴۰۸.  
۲. معجم رجال الحديث، خویی، ج ۸، ص ۱۵۴.  
۳. تفسیر برهان، ج ۲، ص ۳.  
۴. معجم رجال الحديث، ج ۱۴، ص ۲۲۰.

مبنای وی را نمی‌پذیریم از سویی، آقای خویی خود، به تشیع و حسن عقیده وی اعتراف دارد. بنابراین نمی‌توان او را تضعیف کرد. در سند روایت مذکور، جعفر بن محمد بن عماره وجود دارد.

آقای شوشتری پس از نقل حدیثی از او درباره وی نکته جالبی بیان می‌کند و می‌گوید: از روایتی که ایشان نقل کرده، عامی بودن وی بعید نیست، زیرا او وقتی از امام، حدیث نقل می‌کند وی را با اسم و با ذکر نام پدران و اجدادش تا پیامبر اکرم  $\square$  نام می‌برد. و معمولاً اهل سنت، امام صادق و به طور کلی ائمه اطهار  $\square$  را به عنوان محدث تلقی می‌کنند و این گونه از آنان، نقل حدیث می‌کنند؛ ولی شیعه معمولاً با کُنیه، از ائمه طاهرين  $\square$  روایت نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

آقای نمازی نیز می‌گوید: هیچ نامی از او در کتاب‌های رجالی نیست. بنابراین، براساس گفته آقای شوشتری، عامی بودن او بعید نیست و بنا به گفته آقای نمازی، وی شخصیتی مهمل است.

### ۳ - ۵. تفسیر قمی

در این تفسیر، درباره حروف مقطعه یاد شده، روایتی را از امام صادق  $\square$  نقل می‌کند و می‌نویسد: «قال جعفر بن محمد، عن عبید، عن الحسن بن علی، عن أبیه، عن أبي بصیر، عن أبي عبدالله  $\square$ ، قال: ... هذه أسماء لله مقطعة، و أما قوله، كهيعص. قال: الله، هو الكافي، و الهادي العالم...؛ این فرموده خداوند تبارک و تعالی است که خود را توصیف کرده است.»<sup>۲</sup>

### بررسی سند این روایت

با دقت در به هم ریختگی و ناموزون بودن سند این حدیث، به راحتی می‌توان به ضعف سند آن پی برد. در یک نقل، جعفر بن عبید و در نقل دیگر، جعفر بن محمد، از عبید است و از حسن بن علی نیز آمده که در میان ضعفا و ثقه‌ها ده‌ها نفر به نام حسن بن علی وجود دارد. و مشخص نیست این شخص از کدام گروه است؟ ضعیف

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۶۷۸.  
۲. تفسیر قمی، ج ۳، ص ۳.

یا ثقہ؟

### ۳ - ۶. تفسیر نورالثقلین

آقای حویزی در این کتاب چهار روایت را به شرح زیر می‌آورد:

الف. تفسیری که در *کمال‌الدین* موجود است؛

ب. تفسیری که در *معانی‌الاحبار* از سفیان ثوری، نقل شده است؛

پ. تفسیری که در *معانی‌الاحبار* از محمد بن عماره نقل شده است؛

ت. روایت تفسیر قمی، که پیش‌تر گفتیم سندش به هم ریخته و نامشخص

است؛<sup>۱</sup> بنابراین، روایت صحیحی که محقق شوشتری ادعا می‌کند، کدام روایت است؟

اگر روایاتی باشند که در تفاسیر مختلف در ذیل کهیص آمده - و جای نقل

روایت‌های صحیح مربوطه نیز همین جا است. - هیچ کدام را نمی‌توان صحیح

دانست. بنابراین، اگر روایت سعد بن عبدالله مشکل سندی داشته باشد، روایات

مربوطه دیگر نیز همان مشکل را دارند. براین اساس، نمی‌توان ادعا کرد روایت سعد،

با روایات صحیح، در تعارض است.

۴. هیچ کدام از روایات وارده درباره حروف مقطعه یاد شده بر انحصار دلالت

ندارند. (نمی‌گویند این است و جز این نیست) به همین دلیل این روایت نیز یکی از

آن‌ها به شمار می‌آید.

۵. اگر روایات دیگر، آن را تفسیر کرده باشند، این روایت نیز آن را تأویل و یکی از

مصادیق «کهیص» را مشخص کرده است.

### اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة

بر حدیث سعد اشعری اشکال شده که حدیث یاد شده، فاحشه مبینة را (در آیه

شریفه)<sup>۲</sup> در زن مطلقه، به مساحقه تفسیر کرده است؛ با این که هیچ یک از مفسران،

چنین تفسیری نکرده‌اند. بیش‌تر مفسران آن را به زن آزار دهنده خانواده و یا زن

---

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۳۳۰؛ ر.ک: در المنثور، ج ۴، ص ۲۵۸.

۲. سوره طلاق، آیه ۱.

زانیه تفسیر کرده‌اند.<sup>۱</sup>

برخی علمای معاصر تلاش کرده‌اند به این اشکال پاسخ دهند که حاصل گفته آنان در دو بخش خلاصه می‌شود:

**بخش نخست:** محتمل ظاهر آیه چیست؟ مراد از فاحشه مبیّنه چیست؟

**بخش دوم:** مستثنی منه، حرمت اخراج از منزل است، یا حرمت خروج؟

از آیات و تفاسیر چنین بدست می‌آید که مراد از فاحشه، رفتاری است که قبیح آن زیاد باشد. - اعم از کردار و گفتار - و مطلق معصیت، مراد نیست. بنابراین، شامل زنا، مساحقه، بدزبانی و آزار خانواده شوهر و خروج از منزل نیز می‌شود.

بر این اساس، این افراد، از مصادیق فاحشه مبیّنه می‌باشند و مستثنی منه، حرمت اخراج است. روایاتی را که دلالت بر بعضی مصادیق وارد شده دارد حمل بر بیان افراد می‌کنیم نه بر اختصاص به بعضی از آنها. بنابراین، این روایات - از جمله، روایت سعد - از مفهومی برخوردار نیست تا با منطوق دیگری تعارض کند و اگر مفهوم نیز داشته باشد، منطوق آن اظهر است.

بنابراین، نفی زنا در روایت سعد را بر نفی اختصاص به مصداق خاص - زنا - حمل می‌کنیم؛ همان گونه که صاحب جواهر<sup>۲</sup> بدان تصریح کرده است.

ولی اگر مستثنی منه، خروج از منزل باشد نه اخراج، مراد از فاحشه مبیّنه، خود مسأله خروج خواهد بود و بر حرمت، تأکید خواهد شد: «لا یخرجن تعدّياً و حراماً» در این صورت، مراد از فاحشه مبیّنه تنها همین مصداق خواهد بود. البته این قول با اجماع مفسرین - یا بزرگان اهل تفسیر - منافات دارد.

### روایات

بعضی از روایات، فاحشه مبیّنه را (در آیه مذکور) به آزار و اذیت خانواده شوهر از سوی زن و اخلاق و رفتار ناشایست وی و برخی<sup>۳</sup> آن را به زنا تفسیر کرده‌اند. و در روایت سعد، آن را به سح - مساحقه - تفسیر کرده است.<sup>۴</sup>

۱. الاخبار الدخلیه شوشتری، ج ۱، صص ۹۸ - ۱۰۴.

۲. جواهر الکلام، ج ۳۲، ص ۲۳۴.

۳. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰.

۴. نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۵۰.

از آن جا که این روایات، - به جز روایت سعد بن عبدالله - بر حصر، دلالت ندارند. بنابراین، بین این روایات و روایت سعد، تعارضی وجود ندارد. آری، در میان روایاتی که زنا را یکی از مصادیق فاحشه مبینة تفسیر کرده‌اند و روایت سعد که آن را به نفی زنا تفسیر کرده است، تعارض وجود دارد. در این صورت، میان آن دو روایت، با حکم متعارضین، رفتار می‌شود. یعنی: به هر موردی در تعارض بین دو خبر روبرو شویم، ابتدا به مرجحات دلالی و سپس سندی مراجعه می‌شود و در صورت تساوی بین آن دو، به تخییر یا تساقط عمل می‌گردد. و این موضوع جدای از حکم به ساختگی بودن روایت سعد می‌باشد.

### سخنان فقها

۱. شیخ طوسی می‌گوید: اگر مردی، همسرش را طلاق رجعی دهد، نمی‌تواند (جایز نیست) او را از منزلی که پیش از طلاق در آن سکوت داشته، بیرون کند و زن نیز نمی‌تواند از آن منزل خارج شود؛ مگر این که فاحشه مبینة انجام بدهد و از منزل خارج شود. فاحشه مبینة آن است که زن عملی را که موجب حدّ می‌گردد، مرتکب شود.

البته روایت شده، حداقل کاری که جواز اخراج زن از منزل شوهر موجب آن می‌شود، این است که زن مطلقه رجعیه، خانواده شوهر را آزار دهد. بنابراین، اگر این کار را مرتکب شود، مرد می‌تواند او را از خانه بیرون کند.<sup>۱</sup>

جای دیگر می‌گوید: اگر زنی با زن دیگر مساحقه کند و بر این عمل زشت آن‌ها بینة اقامه شود، واجب است به هر کدام از آن دو در صورت شوهر نداشتن، صد ضربه تازیانه به عنوان حدّ زده شود و اگر شوهردار باشند، هر دو سنگسار می‌شوند.<sup>۲</sup>

۲. ابن حمزه طوسی در کتاب *الوسيلة*<sup>۳</sup> می‌گوید: اگر بستگان شوهر، همراه زن باشند و زن، فاحشه مبینة را که حداقل آن آزار و اذیت خانواده شوهر با زبان

---

۱. *النهاية*، ص ۵۳۴.  
۲. *النهاية*، ص ۷۰۶؛ *المهذب*، ج ۲، ص ۵۳۲.  
۳. *الوسيلة الي نيل الفضيلة*، کتاب فتوایی است که فتاوی و مورد توجه فقهاء می‌باشد.

است مرتکب شود، مرد می‌تواند او را از آن محل به مکان دیگر بفرستد.<sup>۱</sup> در مورد سحق نیز می‌گوید: حدّ مساحقه مانند حدّ، زنا است.

۳. محقق حلی می‌گوید: کسی که زنش را طلاق رجعی داده باشد، نمی‌تواند او را از منزلی که در آن ساکن بوده بیرون کند؛ مگر این که زن، فاحشه‌ای مبینه مرتکب شود. فاحشه مبینه آن است که به سبب آن حدّ واجب می‌شود. و عده‌ای گفته‌اند: پایین‌ترین مرتبه آن، آزار و اذیت خانواده شوهر است.<sup>۲</sup>

جای دیگر درباره سحق می‌گوید: حدّ آن صد ضربه تازیانه است. چه آزاد باشد، چه کنیز، چه شوهردار باشد، چه غیرشوهردار و چه خود این کار را بکند و چه کسی با او این عمل را انجام دهد.<sup>۳</sup>

به هر حال، تفسیر فاحشه مبینه به زنا و آزار و اذیت خانواده مرد دلیل بر انحصار این عمل، به این دو نیست؛ بلکه تفسیری مصداقی است که بعضی از مصداق آن را تفسیر می‌کند.

بنابراین، نمی‌توان، این تفسیر را شاهی بر ساختگی بودن روایتی آورد. که می‌گوید: «فاحشه مبینه سحق است.» و کسی قائل به این نظریه نشده است. این گونه استشهاد و دلیل آوردن‌ها نتیجه کم‌توجهی و عدم تدبّر در آیه و روایات می‌باشد...<sup>۴</sup> و نیز روشن شد که سنگسار - در سحق - قائل دارد و قول به تازیانه، مورد اتفاق همه فقها نیست.

### اشکال سوم. تفسیر سحق

در حدیث یاد شده، سحق، فراتر از زنا معرفی شده با این که علمای شیعه حدّ آن را مانند زنا و یا پایین‌تر از آن - فقط تازیانه - می‌دانند و بر این گفته اتفاق نظر دارند. اگر مساحقه کننده شوهردار باشد، گفته مشهورتر آن است که همانند زنا یا سبک‌تر از آن با وی عمل شود.<sup>۵</sup>

۱. *الوسیله الی نیل الفضیله*، ص ۳۲۸ و ۴۱۴.  
 ۲. *مختصر النافع*، ص ۲۰۲؛ *مختلف الشیعة*، ج ۹، ص ۱۹۵.  
 ۳. *مختصر النافع*، ص ۲۱۹.  
 ۴. *منتخب الاثر*، ج ۳، ص ۳۵۵.  
 ۵. *الاخبار الخیلة*، ج ۱، ص ۱۰۰.

پاسخ ها:

الف) براساس پاره‌ای روایات که در آن، توعید و تهدید آمده است، مساحقه فراتر و سنگین‌تر از زنا است؛ با عبارت: «هو الزنا الأكبر» تعبیر شده است.<sup>۱</sup>  
ب) مساوی بودن حدّ سحق با زنا و یا کم‌تر بودن آن، دلیل بر فراتر نبودن آن نیست، زیرا گاهی حکمت اقتضای مساوات می‌کند.

ج) نسبت دادن میزان حدّ سحق به «گفته مشهورتر» که حدّ سحق را کم‌تر از زنا می‌دانند، ممنوع است، زیرا قائلین به سنگسار شدن زن شوهردار مساحقه کننده، عالمان و فقیهانی همچون شیخ طوسی در *نهایه*<sup>۲</sup> و ابن برّاج<sup>۳</sup> و ابن حمزه<sup>۴</sup> هستند و در مقابل، قول به تازیانه - فقط - گفته سید مرتضی<sup>۵</sup> و ابوالصلاح<sup>۶</sup> و ابن ادریس می‌باشد.<sup>۷</sup>

ت) به فرض که مسأله اتفاقی نیز باشد، مخالفت با این گونه «اتفاق» - که مدرک و مبنای آن همین روایات و استظهارات است - اشکال ندارد. چون این «اتفاق» کاشف از رأی معصوم نخواهد بود، به ویژه اگر مخالفانی در رتبه شیخ الطائفه و ابن برّاج و ابن حمزه نیز داشته باشد.

#### اشکال چهارم. «فاخلع نعلیک»

این حدیث، تفسیر «فاخلع نعلیک»<sup>۸</sup> را بر خلاف معنای ظاهری آن؛ یعنی دل شستن از محبت خانواده خود، تأویل کرده است. در صورتی که این تأویل، با روایت صحیحی که شیخ صدوق در کتاب *علل الشرایع*<sup>۹</sup> با این مضمون آورده که «کفش حضرت موسی، از پوست الاغ مرده بوده است»، در تناقض می‌باشد.<sup>۱۰</sup>

۱. *وسایل الشیعة*، ج ۱۴، ص ۲۶۲.

۲. *النهایة*، ص ۷۰۶.

۳. *المهذب*، ج ۲، ص ۵۳۱.

۴. *جواهر الکلام*، ج ۴۱، ص ۳۸۹.

۵. *انتصار*، ص ۲۵۳.

۶. *الکافی فی الفقه*، ص ۴۰۹.

۷. *سرائر*، ج ۳، ص ۴۶۳؛ *مختلف الشیعة*، ج ۹، ص ۱۹۴.

۸. *سوره طه*، آیه ۱۲.

۹. *علل الشرایع*، ج ۱، ص ۶۳.

۱۰. همان.

در پاسخ گفته‌اند: بحث در دو مقام است:

۱. مفاد ظاهر آیه شریفه؛

۲. مقایسه دو تفسیر - در روایت سعد و در روایت یعقوب بن شعیب؛

مقام نخست:

از ظاهر آیه برمی‌آید که حضرت موسی علیه السلام برای رعایت احترام «وادی مقدس»، مأمور به بیرون آوردن کفش‌های خود شد، زیرا جایگاه هر مکان مقدّسی چنین است. بر این اساس، مشخص می‌شود که حضرت موسی از این معنا آگاهی داشته و امر نیز ارشادی بوده نه مولوی، یعنی: ارشاد به این موضوع که او در جایگاه مقدّسی قرار گرفته و باید کفش‌های خود را بیرون آورد. به هر حال، امر بیرون آوردن کفش‌ها خواه ارشادی، خواه مولوی، مناسب با تعظیم است و این معنا از ظاهر آیه استفاده می‌شود.

مقام دوم:

با توجه به روایات، آیه مزبور به دو گونه تفسیر شده است:

الف) بیرون آوردن محبت خانواده، از دل؛

ب) بیرون آوردن کفش‌ها از پا؛

اگر جمع بین آن دو روایت ممکن شد، به مقتضای جمع، عمل می‌کنیم و اگر ممکن نشد، به مرجّحات دلّالی و سندی، رو می‌آوریم در غیر این صورت، وظیفه، تخییر است؛ ولی این موضوع بدان معنا نیست که روایت، کم‌اعتبار، کذب و ساختگی باشد.

هم‌چنین به فرض تقدیم روایت پوست الاغ مرده، معنای آن سقوط خبر سعد، از حجّیت نیست. از سوی دیگر خبر سعد، با ظاهر آیه سازگارتر از خبر یعقوب بن شعیب - پوست الاغ مرده - است، زیرا همان گونه که بیان شد، امر به بیرون آوردن کفش‌ها به خاطر تعظیم وادی مقدّس است، نه به خاطر «پوست الاغ مرده». در این صورت روایت یعقوب، مخالف ظهور آیه می‌شود و شرایط حجّیت آن مختل



می‌گردد.<sup>۱</sup> در نتیجه، روایت سعد مقدّم خواهد بود.

این پاسخ در صورتی قابل پذیرش است که سند هر دو روایت بی‌اشکال و صحت آن محرز باشد. با این که صحت حدیث سعد - از نظر موازین فنی - مورد تردید است. هر چند از دیدگاه ما، قوت متن و توجه بزرگان به این روایت، دلیل صحت آن است.

### اشکال پنجم. تفاوت دو محبت

حدیث مذکور، بیانگر این است که خدای متعال، به حضرت موسی وحی کرد: «اگر محبت تو برای من خالص است، محبت خانواده خود را از دلت بیرون کن» با این که محبت خالق و محبت آفریدگان، دو موضوع متفاوتند؛ چنان که پیامبر □ فرموده است: «من از دنیای شما سه چیز را دوست دارم؛ زنان و ...».

در پاسخ گفته‌اند: میان این دو موضوع تعارضی نیست و محبت خالق با محبت مخلوق در تعارض نیستند به این دلیل که، اولی ناظر بر یکسان گشتن و به هم رسیدن تمام محبت‌ها است و محبت تمامی چیزها در محبت خداوند است. بنابراین، برای مُحَب و عاشق، محبوبی به جز او نیست. از این‌رو، همه محبت‌ها در پیشگاه او فانی هستند و نظری به سوی غیر او ندارند. چنان که انسان، به هنگام اندیشیدن در چیزی، همه چیز، غیر از آن را فراموش می‌کند؛ بلکه خودِ تفکر و مشغول بودن به اندیشیدن را نیز فراموش می‌کند. البته حضرت موسی □ در اندیشه آوردن شعله‌ای از آتش برای خانواده‌اش بود که خدا به او فرمان داد: «قلبش را از محبت خانواده‌اش فارغ سازد.» زیرا هنگامی که بر او وحی نازل می‌شد، مناسب بود در رسیدن به این مقام و تلقی وحی، تنها به خدا و سخن او توجه کند و اندیشه‌اش را از غیر او فارغ سازد.

رسول خدا □ نیز در حال تلقی وحی در این مقام؛ بلکه بالاتر از این مقام قرار داشت. از این‌رو، می‌بینیم حضرت موسی □ بعد از تلقی وحی، خانواده خود را ترک و بی‌درنگ به سوی فرعون حرکت می‌کند و این مقامی است که وی را به بالاترین

۱. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۶۳.

مراتب قدسی و ملکوتی می‌رساند. اگر در این رهگذر، تنافی به نظر می‌رسد در مقام فعلیت است؛ یعنی اشتغال فعلی قلب به محبت خدا، در مقامی از مقامات قرب، با اشتغال فعلی قلب به محبت و توجه به غیر او، منافات دارد.<sup>۱</sup> ولی از دیدگاه ما این پاسخ، اصل اشکال را تقویت و شبهه را دفع نمی‌کند. از این‌رو، باید به پاسخ‌های دیگر روی آورد.

۱. دوست داشتن خانواده و زندگی در همه حال ناپسند نیست؛ ولی اشتغال کامل قلب به محبت آن، در بعضی حالات پسندیده و گاهی جزء لوازم بندگی است.
۲. لازم نیست خارج ساختن محبت خانواده و فرزند برای همیشه باشد؛ بلکه در هنگام حضور یکی از مشاهد و سخن گفتن با خداوند، چنین فرمانی داده شده است.

### اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد

آیت‌الله العظمی خویی می‌گوید: در حدیث مذکور، حضرت حجّت □، مانع از نوشتن پدرش می‌شد. امام □، او را با پرتاب تویی طلایی، مشغول می‌کرد؛ با این که این گونه کارها، از کودکی که خوب و بد را می‌فهمد قبیح است، چه رسد به کسی که عالم به غیب باشد و مسایل بسیار دشوار و مشکل را پاسخ دهد که این امر قابل قبول نیست.<sup>۲</sup>

آقای شوشتری نیز، همین اشکال را در دو مسئله جداگانه مطرح می‌کند که یکی مشترک است میان *قاموس الرجال* و *الاحبار الدخیله* که مسئله لعب و بازی حضرت حجّت □ است؛ با این که از نشانه‌های امامت، این است که: امام، بازی نمی‌کند و اخبار صحیحی بر این موضوع گواهی می‌دهند؛ به گونه‌ای که چند خبر را در کتاب *احبار الدخیله* به شرح زیر بیان می‌دارد:

در خبر صفوان جمّال، آمده که وی از حضرت امام صادق □ درباره صاحب الأمر سؤال می‌کند. و آن حضرت در پاسخ می‌فرماید: «أنّه لا یلهو ولا یلعب؛ صاحب الأمر، اهل لهو و لعب نیست.»<sup>۳</sup> در همین هنگام فرزند آن حضرت (موسی بن جعفر) که در

۱. همان، ص ۳۷۰.  
 ۲. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۸.  
 ۳. اصول کافی، ۱، ۳۱۱.

سنین کودکی بودند وارد شدند در حالیکه بزغاله مگّی به همراه داشتند و به آن بزغاله می‌گفت «أَسْجُدِي لِرَبِّكَ؛ برای پروردگارت سجده کن!» امام صادق □، فرزندش را در آغوش می‌گیرد و می‌بوسد و می‌فرماید: «پدر و مادرم فدای کسی که اهل لعب و بازی نیست.»<sup>۱</sup>

یکی نیز روایت صحیح معا و یث بن وهب است که وی از امام صادق □، درباره نشانه‌های امامت، می‌پرسد. حضرت در پاسخ می‌فرماید: «طَهَارَةُ الْوَلَادَةِ وَ حَسَنُ الْمَنْشَأِ، وَ لَا يَلْهَوُ وَلَا يَلْعَبُ؛ از نشانه‌های امامت، پاکی ولادت و نیکی دودمان و نپرداختن به لهو و لعب است.»<sup>۲</sup>

در کتاب *اثبات الوصیة مسعودی*، و کتاب *دلایل الامامه طبری* نیز، چنین خبری نقل شده که جماعتی، پس از رحلت امام رضا □، برای آزمایش و احراز امامت امام جواد □، محضر وی مشرف می‌شوند یکی از آنان، علی بن حسان واسطی است. وی اسباب‌بازی‌های ساخته شده‌ای را از نقره، برای هدیه به وی که هنوز دوران کودکی را سپری می‌کرد با خود برده بود، تا امام جواد □ را امتحان کند. وی می‌گوید: همین که هدیه را دادم. وی با خشم و غضب به من نگاه کرد و اسباب‌بازی‌ها را به سمت راست و چپ پرتاب نمود. سپس فرمود: «خدا ما را این گونه نیافریده است» (یعنی ما به لهو و لعب نمی‌پردازیم). من از آن حضرت، پوزش خواستم و او نیز مرا عفو فرمود و ... من اسباب‌بازی‌ها را با خود برگرداندم.<sup>۳</sup>

#### پاسخ‌ها:

۱. آری! تردیدی نیست که امام، به لهو و لعب نمی‌پردازد و دلیل آن از معنی این واژه‌ها پیداست؛ معنی لعب این است که انسان، کاری را بی‌آن که هدف صحیحی از آن در نظر داشته باشد، انجام دهد.

هر چیزی که انسان را از کارهای مهم وی بازدارد و مشغول سازد لهو نامیده می‌شود. مشخص است که امام، این گونه بازی‌ها و سرگرمی‌ها را انجام نمی‌دهد، اما

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۱۱.  
۲. همان، ۱، ۲۸۴.  
۳. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۵۸.

مسئله این است که اگر خود بازی و سرگرمی، هدف نباشد؛ بلکه هدف و انگیزه صحیحی پشت آن‌ها پنهان باشد، در این صورت اشکالی به وجود نمی‌آید و منع، برداشته می‌شود؛ بلکه در مواردی لازم می‌گردد. چنان که دانشمندان علم روان‌شناسی و تربیت و پرورش، معتقدند چنین بازی‌ها و سرگرمی‌هایی برای کودکان فواید بسیاری مانند رشد جسم و پرورش اندام و ... دارد. و می‌گویند: از نشانه و علامت‌های ناسلامتی جسم؛ بلکه روحی کودک این است که به بازی کردن، میل و رغبت نشان ندهد مگر اینکه بگوییم خلاف اطلاق روایت است.

تفاوتی که میان کودکان اشخاص عادی با آن بزرگواران وجود دارد این است که کودکان دیگر، به احکام و فرجام کارها آگاهی ندارند؛ ولی امام به آن امور آگاه است و از دقایق حکمت الهی و صفات کمال و ... پرده برمی‌دارد. افزون بر این، نفی این گونه رفتار از آن سروران گرامی، اگر برای آنان نقص نباشد کمال نیز نخواهد بود.

۲. منظور از دوری امامان از لهُو و لعب این است که آنان از رفتار و کردارهای عادی که انسان از انجام دادن آن‌ها در مقابل دیگران شرم می‌کند، منزّه و پاکند.

۳. نمونه‌هایی داریم که امامان در سنین کودکی بازی می‌کردند.

الف. پیامبر اکرم □ فرزندان دختر گرامی‌اش «امام حسن و امام حسین □» را بازی می‌داد و آن دو نیز بر پشت پیامبر □ سوار می‌شدند و جدشان را به بازی وامی‌داشتند و حضرت می‌فرمود: «نِعْمَ الْمَطِيئَةُ مَطِيئَتُكُمَا وَ نِعْمَ الزَّكَايَا أَنْتُمَا؛ شما دو تن، چه مرکب خوبی دارید و چه سوارهای خوبی هستید.» این روایت را شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

ب. پیامبر اکرم □ به امام حسین □ در سن کودکی فرمود: «حَزَقَّة، حَزَقَّة، تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّة.» پیامبر اکرم □، امام حسین □ را به سینه می‌چسباند و او را تشویق می‌کرد و می‌فرمود: «بیا بالا، بیا بالا، (یعنی با پاهایش از سینه وی بالا رود).»

ج. حضرت فاطمه زهرا □، فرزندانش - امام حسن و امام حسین □ - را بازی می‌داد و در این حال به امام حسن □ می‌فرمود: «اشْبَهَ أَبَاكَ يَا حَسَنَ» و به امام حسین □ می‌فرمود: «أَنْتَ شَبِيهُ أَبِي، لَسْتَ شَبِيهًا بَعْلِي.» و نمونه‌های دیگری مانند گشتی گرفتن آن دو امام و تشویق والدین، سوار شدن بر پشت پیامبر اکرم در نماز و در حال سجده که موجب طولانی شدن سجده آن حضرت و ... می‌شد.

آقای حائری می‌گوید: «فَلَأَنَّ الْأئِمَّةَ □ لِهَمِّ حَالَاتِ فِي صَغَرِهِمْ كَحَالِ سَائِرِ الْأَطْفَالِ، مِنْ جَمَلَتِهَا ابْطَاءَ الْحَسِينِ □ فِي الْكَلَامِ وَ تَكَرُّرِ النَّبِيِّ □ لِأَجَلِهِ التَّكْبِيرِ، وَ بَكَأُوهُ □ فِي الْمَهْدِ وَ هَزَّ جَبْرَائِيلَ

المهد، حتی انشد في ذلك أشعار، و عرفته المخدرات في الأستار، و كذا ركوبه □ علي ظهر النبي، و هو في السجود مما لا يقبل الجحود؛ ائمه طاهرين □ در کودکی، حالاتی همانند حالات دیگر کودکان دارند. برای نمونه، به سختی و دیر سخن گفتن امام حسین □ و تکرار شدن تکبیرة الاحرام پیامبر □ به خاطر امام حسین □ در سنین کودکی و گریه آن امام در گهواره که جبرئیل گهواره وی را تکان می‌داد، می‌توان اشاره کرد. به گونه‌ای که در این زمینه شعراء اشعار زیادی به نظم درآوردند و این جریان را حتی زنان پرده نشین نیز می‌دانند. سوار شدن امام حسین □ بر پشت پیامبر □، در حال سجود نیز از این قبیل است و این مطلب از مواردی است که هرگز قابل انکار نیست.

آقای نمازی می‌گوید: «و الإشکالات المزعومة علي هذه الرواية الشريفة مردودة. ۲ فإن عمل مولانا الحجة المنتظر □ و منعه إياه من الكتابة، كان حفظاً عن الغلو و هو العمل علي طبق الصورة البشرية، و إثبات عملاً بأننا بشر مثلکم، و کم لها من نظير من آباءه البررة؟ یعنی اشکالات موهوم بر این روایت شریفه مردود است و کار حضرت حجت □ در خصوص جلوگیری از نوشتن امام حسن عسکری □، برای این بود که از اعتقادات غلوآمیز - بعضی شیعیان - در حق آنان جلوگیری نماید و به آنان بفهماند که کارهای امامان نیز مانند اعمال بشری می‌باشد. مانند این کار حضرت حجت □، از سایر پدران بزرگوارش □ نیز بسیار صادر شده است.»

آیت‌الله صافی می‌گوید: «فنفی صدور هذه الأفعال عنهم □، لو لم يرجع الي إثبات نقص فيهم، لا يكون كمالاً لهم...<sup>۴</sup>؛ نفی صدور این گونه رفتار؛ از ائمه طاهرين □ - در سنین کودکی - اگر به اثبات نقص آنها برنگردد، کمال آنها نیز محسوب نمی‌شود.» بنابراین، لازمه نفی این گونه کردارها، این است که آنان از رفتارهای عادی که معمولاً انسان از انجام آن در حضور مردم شرم و حیا می‌کند پاک و منزّه هستند، شهوت و میل جنسی نیز از آنان نفی می‌شود. با این که از تمام رفتار و کردار آنها،

---

۱. منتهي المقال، ج ۳، ص ۳۲۷.  
۲. وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۲۰، ب ۷، ج ۱؛ تهذيب الاحكام، ج ۲، ص ۶۷، ج ۲۴۳؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۳۱، ب ۳۰.  
۳. مستدرک علم الرجال، ج ۴، ص ۳۸.  
۴. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۵۹.

کمالات روحی و مقامات شامخ آنان آشکار است.

جای دیگر می‌گوید: اگر به تاریخ پیامبران و ائمه □ مراجعه کنیم. درمی‌یابیم که این‌گونه رفتار از آنان و زیادتر از آن مقدار سر زده است که بیان کردیم و در روایت سعد آمده است. بارزترین آن‌ها جریاناتی است که میان پیامبر اکرم □ و دو نوه عزیزش □ حتی در نماز و دیگر احوال، روی داده است و کسی نگفته این قبیل کارها لعب و بازی است و ارتکاب آن از پیامبر □ و نوادگان عزیز او جایز نیست. از جمله سوار شدن بر پشت پیامبر □ به ویژه در حال نماز ...

آیا می‌پندارید که پیامبران و جانشینان آن‌ها از این ملامتاتی که بین پدران و فرزندان واقع می‌شود محروم و ممنوع‌اند ...؟<sup>۱</sup>

۴. نمونه دیگر، سرگذشت حضرت یوسف □ در قرآن آمده است. برادران حضرت یوسف □، خواستند نقشه خود را درباره وی پیاده کنند. و او را از پدر جدا سازند ... از این‌رو، به پدر گفتند: پدر! چرا ما را درباره یوسف، امین نمی‌دانی؟ با این که ما خیرخواه او هستیم! (أَرْسَلْنَا مَعَنَا غَدًا يَزْتَعُ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ<sup>۲</sup>؛ فردا او را با ما بفرست؛ تا گردش کند و غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند. ما نگهبان و مراقب او هستیم).

لعب و بازی کردن به حضرت یوسف در سن کودکی نسبت داده شده است و کودک، با بازی کردن، ملامت نمی‌شود. دلیل بر خردسال بودن حضرت یوسف، سخن برادران اوست که گفتند: (إِنَّا لَهُ لِحَافِظُونَ؛ ما از وی نگهداری می‌کنیم، اگر بزرگ بود، نیازی به حفاظت و مراقبت برادرانش نداشت.

دلیل دیگر بر خردسال بودن وی، سخن حضرت یعقوب □ است که فرمود: (أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذُّبُّ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ<sup>۳</sup>؛ بیم دارم شما از او غافل شوید و گرگ او را بخورد).  
بیم و ترس، بر جان کسی می‌رود که نتواند در مقابل خطری مانند حمله گرگ از خود دفاع کند که این موضوع درباره پیرمرد سالخورده و یا کودک خردسال، صدق می‌کند.

۱. منتخب الأثر، ج ۳، ص ۳۵۹.

۲. سوره یوسف، آیه ۱۲، ترجمه آیت‌الله مکارم.

۳. همان، ۱۳.

ابوعبیده، کلمه «یرتع» را به لهُو تفسیر کرده چنان که نسبت لعب و بازی کردن به حضرت یوسف، ایراد و اشکالی نداشت. بنابراین «یرتع» به معنی «لهُو» به دلیل خردسالی حضرت یوسف، اشکال و مانعی ندارد.

مرحوم طبرسی از ابن زید نقل کرده که منظور از «لعب»، بازی‌های مباح مانند: تیراندازی و مسابقه دو و ... است.<sup>۱</sup>

بدین ترتیب، بازی کردن، ویژگی ذاتی بشر است؛ به همین دلیل گفته شده: نفی صدور این افعال از آنان اگر اثبات نقص برای آنها نباشد، اثبات کمال نخواهد بود. تنها لازمه‌اش این است که امامان را از شهوت و میل جنسی و ... منزّه کنیم، زیرا کمالات روحی و مقامات والای آنان در این جا ظاهر می‌شود.

### اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است

در حدیث یاد شده آمده است که امام عسکری، برای بازی دادن فرزندش، انار طلایی داشت که نقش‌های زیبای آن در میان دانه‌های گرانبهایش می‌درخشید؛ با این که این کار، از اعمال ثروتمندان دنیاپرست است.

پاسخ‌ها:

شیخ عباس قمی در *سفینة البحار* با استدلال به آیه‌ای از قرآن، این گونه پاسخ داده است:

۱. (قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؟ بگو: چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگان خود آفریده و روزی‌های پاکیزه را حرام کرده است؟).  
(يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَتَمَائِيلٍ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ...<sup>۲</sup>؛ آنها، هر چه سلیمان می‌خواست برایش می‌ساختند: معبدها، تمثال، مجسمه‌ها، ظرف‌های بزرگ غذا، حوض‌ها و دیگ‌های ثابت و ...).

۲. معنی زهد، تباه کردن مال و دارایی و تحریم حلال نیست؛ بلکه زهد و

---

۱. مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۲۱۴.  
۲. سوره اعراف، آیه ۳۲.  
۳. سوره سبأ، آیه ۱۳.

پارسایی در دنیا این است که آن چه در دست تو است محکم‌تر از آن چه که در پیش خداست، نباشد.<sup>۱</sup>

در مجمع البحرین، معنای «مُتْرِفٍ» به گونه زیر آمده است:

«مُتْرِفٍ» کسی است که در دنیا از نعمت برخوردار بوده؛ ولی در طاعت خدا نباشد. هم‌چنین به کسی می‌گویند که در عیش و نوش فرورفته و بی‌هیچ قید و بند، هر کاری را بخواهد انجام می‌دهد. و عده‌ای، افراد غرق در نعمت را مُتْرِفٍ گفته‌اند به دلیل این که او در دست‌یابی به مال و ثروت، بی‌قید و بند شده و هیچ چیز نمی‌تواند او را از رسیدن به آن، باز دارد.

گفته شده است: «مُتْرِفٍ» کسی است که در امور دنیوی و خواسته‌های آن به او وسعت داده شده است.<sup>۲</sup>

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «و استلانو ما استوعره المُتْرِفون»؛ آن چه را دنیاپرستان هوسباز، مشکل می‌شمرند بر آن‌ها آسان است.»

جای دیگر در نهج البلاغه می‌فرماید: «فشاركوا أهل الدنيا في دنياهم و لم يُشاركوا أهل الدنيا في آخرتهم سكنوا الدنيا بأفضل ما سُكِنَتْ و أكلوها بأفضل ما أكلت فحظوا من الدنيا بما حظي به المُتْرِفون و أخذوا منها ما أخذة الجابرة المُتَكَبِّرون، ثم انقلبوا عنها بالزاد المُبَلِّغِ و المُتَجَرِّ الزابِحِ؛» (پرهیزکاران) با اهل دنیا در دنیای آن‌ها شریک شدند؛ ولی اهل دنیا در آخرت آنان شریک نگشتند. پرهیزکاران در بهترین منزل‌ها سکونت کردند. و بهترین خوراکی‌ها را خوردند، بنابراین در دنیا از آن چه که دنیاداران و یاغیان خودخواه از آن بهره‌مند بودند، آنان نیز بهره بردند سپس با زاد و توشه فراوان و تجارتی پر سود به سرای آخرت شتافتند.» (یعنی دنیا و آخرت پرهیزکاران آباد است).

بنابراین، پاسخ نخست، به غیر از پاسخ‌های محدث قمی در سفینة البحار، و ... این است که با استناد به فرموده امام علی علیه السلام، بهره‌مند بودن از نعمت‌های دنیا، نه تنها دلیل مُتْرِفٍ و دنیاپرست بودن نیست؛ بلکه استفاده صحیح از آن‌ها پسندیده

۱. سفینة البحار، ج ۳، ص ۵۳۷.

۲. مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۰.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۳۴۷، خطبه ۱۴۳.

۴. نهج البلاغه، نامه ۲۷.



است، مشروط به این که انسان را از یاد خدا و جهان آخرت غافل نسازد. در *منتخب/الأثر* می‌گوید: «إذن فما شأن هذه الرمانة الذهبية التي لم تكن أصلها من الذهب بل كانت منقوشة به و ما كان قيمتها؛ یعنی این انار که در اصل از طلا نبوده تنها نقش طلایی داشته، چه ارزشی دارد.»

**پاسخ دوم:** خود انار از جنس طلا نبوده؛ بلکه با طلا تزیین شده بود و آن را یکی از اهالی بصره به حضرت اهدا کرده بود.

**پاسخ سوم:** سعد اشعری، در توصیف انار، مبالغه کرده، زیرا چشم او به جمالی افتاده که بالاتر از او جمالی نیست - جز جمال خدا - و همه چیز را جمیل و زیبا می‌دید و توصیف زیبایی انار به این دلیل بوده است.

### اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر □

از حدیث یاد شده این معنا استفاده می‌شود که یهودیان از آمدن حضرت محمد □ خبر می‌دادند و می‌گفتند: وی بر عرب چیره خواهد شد همان‌گونه که بخت نصر بر بنی‌اسرائیل مسلط گشت؛ ولی وی (در ادعای نبوت) دروغ می‌گفت و این خلاف قرآن است، زیرا در قرآن آمده است که یهودیان به دشمنانشان، آمدن حضرت محمد □ را وعده می‌دادند و به آنان می‌گفتند: هنگامی که وی ظاهر گردد با کمک یهودیان از دشمنان آن‌ها انتقام خواهد گرفت. خدای متعال می‌فرماید: (... وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا؛ ... و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران را می‌دادند؛ ولی هنگامی که پیامبر شناخته شده خویش به نزد آنان آمد، نسبت به او کافر شدند).

در اخبار آمده است که، انصار، با شنیدن پیش‌گویی ظهور پیامبر اکرم □ از یهودیان، به مسلمان شدن روی می‌آوردند و می‌گفتند: این همان پیامبری است که یهودیان ظهورش را مژده می‌دادند.<sup>۲</sup>

---

۱. *منتخب/الأثر*، ج ۳، ص ۳۶۰.  
۲. سوره بقره، آیه ۸۹.  
۳. *مجارالانوار*، ج ۱۵، ص ۹۴.

## پاسخ:

البته یهودیان پیش‌گویی‌هایی درباره ظهور پیامبر اکرم □ داشتند و می‌گفتند: وی چنین و چنان خواهد کرد؛ ولی آن حضرت را تکذیب کردند. تردیدی نیست که این تکذیب در قرآن مجید آمده و بین پیش‌گویی یهودیان و انکار آن‌ها منافاتی نیست، زیرا اخبار و مژده آنان پیش از دعوت و بعثت پیامبر اکرم □ و یا پیش از ولادت آن حضرت بود؛ اما آن‌گاه که پیامبر □ با حق و حقیقت ظهور کرد، آنان به خاطر حسد و عناد، حق وی را انکار کرده و گمراه شدند.

**اشکال ۹.** آقای خویی و آقای شوشتری و برخی دیگر از علما مانند: صاحب کتاب *مشرعة البحار والانوار*<sup>۱</sup> می‌گویند: از این حدیث استفاده می‌شود که احمد بن اسحاق، در زمان زندگانی حضرت امام حسن عسکری □ بدرود حیات گفته باشد، زیرا آن حضرت خادم خود، کافور را برای مراسم کفن و دفن وی فرستاد با این که وی به طور قطع، پس از امام نیز، زنده بوده است.

## پاسخ‌ها:

۱. احتمال دارد احمد بن اسحاق دو تن باشند؛ یکی از آن دو (که معروف است) سال‌ها پس از رحلت امام □ قریب سال ۳۰۰ هـ ق از دنیا رفته باشد و دیگری (که مشخص نیست) در دوران زندگی امام □ وفات کرده باشد. دلیل این احتمال، خود این روایت است که، درگذشت احمد بن اسحاق را در دوران زندگی امام □ تأیید می‌کند. البته باید گفت: چگونه ممکن است شیخ صدوق که شخصیتی آشنای به رجال بوده متوجه این اشکال نشود و اطلاعی از درگذشت احمد بن اسحاق نداشته باشد. این احتمال را آقای صافی در کتاب *منتخب‌اللائر* بیان کرده است و مجهول بودن وی را در حدیث مذکور پذیرفته و گفته است: این موضوع بر ضعف حدیث مزبور دلالت ندارد.<sup>۲</sup> ما اگر این احتمال را کاملاً نپذیریم، جای احتمال باقی است و چیزی آن را برطرف نمی‌سازد.

۲. شما، ناچار مسئله تاریخ وفات را از روایات گرفته‌اید با این که بدون در نظر

۱. *مشرعة البحار*، ج ۲، ص ۲۲۰.

۲. *منتخب‌اللائر*، ج ۳، ص ۳۷۷.

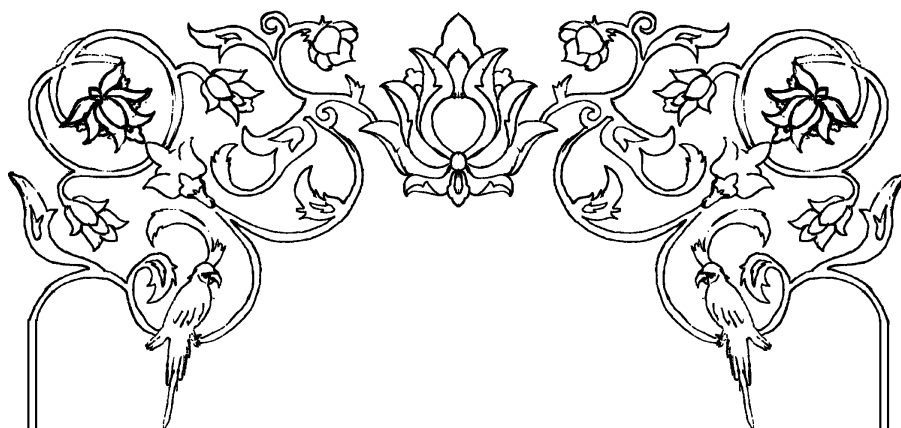
گرفتن این روایت، قطع و یقین به وجود می‌آید؛ ولی با توجه به این روایت موضوع دیگری آشکار می‌شود و شما نمی‌توانید این روایت را کنار بگذارید، مگر این که معارض باشد. در این صورت، میان آن دو، به حکم متعارضین، رفتار می‌گردد که این موضوع نمی‌تواند دلیل بر ساختگی بودن روایتی باشد که کنار نهاده شده است.

۳. در نقل‌های دیگر، به ویژه در کتاب *دلایل الإمامه طبری*، این ذیل دیده نمی‌شود و نمی‌توان به خاطر آن، کلّ روایت را از کار انداخت.

البته اشکالات دیگری نیز بر این روایت وارد شده که برای رعایت اختصار از آن چشم می‌پوشیم. هر چند، از دقت و تأمل در این مطالب، به آن‌ها نیز پاسخ داده می‌شود.

در پایان این بحث، باید یادآور شویم که امارات و قرائن صحت صدور این روایت، به اندازه‌ای فراوان است که اگر ده‌ها اشکال دیگر نیز بر آن وارد شود، روایت را از قوّت و وثاقت به صدور، نمی‌اندازد.





## فصل نهم:

درنگی در روایات قتل‌های آغازین



برخی، در مورد قتل و کشتار دوران ظهور، به افراط گراییده و از امام زمان  $\square$  و یارانش، چهره‌ای خشن ارائه می‌دهند. آنان، به روایاتی استدلال می‌کنند که در آن‌ها، به کشته شدن دو سوم مردم، (از هر نه نفر، هفت نفر، از هر هفت نفر، پنج نفر) و یا بیش‌تر اشاره شده که از کشته‌ها، پشته ساخته می‌شود و جوی خون جاری می‌گردد. بعضی دیگر دچار تفریط شده و می‌گویند: حتی به مقدار گنجایش ظرف حجامت، نیز خونریزی نمی‌شود ...

در این نوشتار، به نقد و بررسی روایی و دلالتی احادیث مربوطه می‌پردازیم تا افراط و تفریط بودن اندیشه‌های موجود مشخص گردند.

#### نکات قابل تأمل:

الف. قتل و کشتار، قبل از ظهور است یا بعد از آن؟

ب. شیوه رفتار امام با دشمنان چگونه خواهد بود؟

ج. حجم کشتار و اعدام و خون‌ریزی‌ها چه مقدار است؟

د. کشته شدگان، چه کسانی‌اند؟

ه. آیا روایاتی که ناظر بر این موضوع است، به نحو موجب کلیه است یا موجب جزئی؟

اخباری که در آن‌ها، کشتار در حجم وسیعی مطرح شده است، بر دو قسم‌اند:

الف. بخشی از آن‌ها، مربوط به ملاحم و فتن قبل از ظهور است و هیچ گونه ربطی

به دوران ظهور ندارد و تنها ناظر به اوضاع نابسامان جهان در دوران پیش از ظهور

است. این دسته از روایات، بیش‌تر، از مراسیل عامه است. اگر تعدادی از آن‌ها نیز

جزء مسانید باشد، هیچ گونه ارتباطی با بحث ما، یعنی قتل و کشتار در دوران

حکومت امام مهدی  $\square$  ندارد.

ب. بخشی از آن‌ها، مربوط به هنگامه ظهور و حکومت امام زمان  $\square$  است.

این نوع روایات، نیز دو گونه‌اند:

۱. روایاتی که از طریق عامه و از نبویات است و بیش‌تر آن‌ها، مشکل سندی دارند، به گونه‌ای که بعضی از آن‌ها، مرسل و برخی به پیامبر اکرم □ منتهی نمی‌شوند؛ بلکه از فردی مانند کعب‌الأحبار که در زمان آن حضرت مسلمان نشده بود، نقل شده است.

بخش عمده این روایات، از اسرائیلیات است که با اهداف گوناگون، وارد کتاب‌های روایی شده است. دانشمندانی از اهل تسنن، مانند ابن کثیر، وقتی به روایات نقل شده از امثال کعب‌الأحبار می‌رسد، می‌گوید: خدا، ما را از این همه اخبار دروغی که وارد تفسیرها و کتاب‌های روایی و ... کرده‌اند، بی‌نیاز گرداند ...<sup>۱</sup>

۲. روایاتی که از طُرق اهل‌بیت □ نقل شده و یا در کتاب‌های شیعه ذکر گردیده است. در این کتاب‌ها، اخبار از حضرات معصومین □ منقول است و بعضی دیگر از روایات نقل شده، به اهل‌بیت □ منتهی نمی‌شود. مانند اخبار معمرین که شیخ صدوق آن‌ها را در کتاب *کمال‌الدین* از اهل تسنن نقل کرده است.

### اندیشه تفریط‌گرایی در کشتارِ هنگامِ ظهور

گروهی بر آن‌اند که امام زمان به هنگام ظهور، از طریق ولایت و تصرف تکوینی، همه آفریده‌ها را مطیع و مستخر می‌کند و کارها را با اعجاز و امور غیرعادی انجام می‌دهد. از این رو، کشتار و اعدام، بسیار اندک خواهد بود. برای روشن شدن مطلب و دریافت پاسخ، به احادیثی از امام باقر و امام صادق □ متمسک می‌شویم.

حدیث ۱. «... عَنْ بَشِيرِ بْنِ أَبِي أُرَاكَةَ النَّبَالِ - وَ لَفْظِ الْحَدِيثِ عَلِيِّ رَوَايَةَ ابْنِ عَقْدَةَ - قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ انْتَهَيْتُ إِلَى مَنْزِلِ أَبِي جَعْفَرِ الْبَاقِرِ □ ... قُلْتُ: (إِنَّهُمْ) يَقُولُونَ: إِنَّهُ إِذَا كَانَ ذَلِكَ اسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ فَلَا يُهْرِقُ مِخْجَمَةً دَمٍ. فَقَالَ: كَلًّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! حَتَّى تَمْسَحَ وَأَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ. وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى جَبْهَتِهِ؟» بشیر بن ابی اراکه نبال - لفظ حدیث به روایت ابن عقده است - می‌گوید: زمانی که وارد مدینه شدم، به سمت منزل امام باقر □ رفتم... و به

۱. ر.ک: *تفسیر ابن کثیر*، ج ۳، ص ۳۷۹ - دارالمعرفة بیروت؛  
حاشیه *سر اعلام النبلاء*، ج ۳، ص ۳۳۹.  
۲. *غیبت*، نعمانی، ص ۲۸۳، باب ۱۵، *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۴۳؛  
*مجار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۶؛ *معجم احادیث الامام المهدي*، ج ۳، ص ۳۰۵.

حضرت عرض کردم: (مُرَجَّه) می گویند: هنگامی که قیام قائم [عج] روی دهد، همه کارها برای او سر و سامان می یابد و به اندازه یک ظرف حجامت نیز خون نمی ریزد. حضرت فرمود: هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم به دست او است! کار به آن جا می انجامد که ما و شما، عرق و خون لخته شده پاک خواهیم کرد. (کنایه از سختی ها و دشواری های جنگ و درگیری است که موجب پدید آمدن عرق و ایجاد زخم های خونین می شود). در این هنگام، امام با دست خود، به پیشانی مبارک خود اشاره فرمود. (کنایه از برطرف کردن عرق و خون از جبین).

حدیث ۲. «... عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ الْوَاسِطِيِّ، عَنْ بَشِيرِ النَّبَالِ، قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ وَذَكَرْتُ مِثْلَ الْحَدِيثِ الْمُرَجَّه، إِلَّا أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: إِنَّ الْمَهْدِي لَوْ قَامَ لَأَسْتَقَامَتْ لَهُ الْأُمُورُ عَفْوًا وَ لَا يُهْرَبُ مِحْجَمَةً دَمٍ. فَقَالَ: كَلًّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ اسْتَقَامَتْ لِأَحَدٍ عَفْوًا لَأَسْتَقَامَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ حِينَ أُذِمَّتْ رُبَاعِيئُهُ وَشَجَّ فِي وَجْهِهِ! كَلًّا! وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! حَتَّى نَمْسَحَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ الْعَرَقَ وَالْعَلَقَ. أَنْتُمْ مَسَحَ جَبْهَتَهُ؟» از موسی بن بکر واسطی. از بشیر نبال نقل شده که گفت: وارد مدینه شدم و همانند حدیث قبلی را ذکر کرد و اضافه نمود: هنگامی به مدینه رسیدم. به امام باقر □ عرض کردم: آنان [مرجئه] می گویند: اگر مهدی □ قیام کند، همه کارها به خودی خود برای او سر و سامان می یابد و به اندازه گنجایش ظرف حجامتی، خون نخواهد ریخت. حضرت فرمود: «هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است! اگر کارها، خود به خود، برای کسی هموار می شد، به یقین برای رسول خدا □ آن زمان که دندان های پیشین آن حضرت شکست و صورت اش زخمی شد، سر و سامان می یافت! هرگز چنین نیست! سوگند به آن که جانم در دست او است! کار، به آن جا می انجامد که ما و شما، عرق و خون لخته شده پاک کنیم. سپس دست به پیشانی خود کشید.»

حدیث ۳. «... عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَ قَدْ ذَكَرَ الْقَائِمَ □ فَقُلْتُ: إِنِّي

۱. علامه مجلسی می گوید: العلق، به خون غلیظ می گویند. این جمله (مسح العرق و العلق) کنایه از بر خورد و رو برو شدن با سختی ها و مشکلاتی است که موجب عرق کردن و جراحاتی می شود که از آن خود بیرون می ریزد. *مجارالانوار*، ج ۵۲، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۲.



لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ أَمْرُهُ فِي سَهْوَلَةٍ. فَقَالَ: لَا يَكُونُ ذَلِكَ حَتَّى تَمْسُحُوا الْعَلَقَ وَالْعَرَقَ! مفضل بن عمر می‌گوید: در حضور امام صادق □ شنیدم که از حضرت قائم □ یاد شد. عرض کردم: امیدوارم کار ایشان به آسانی صورت پذیرد. فرمود: آن امر صورت نمی‌پذیرد تا این که عرق و خون لخته شده [از چهره] برطرف سازید.»

در سه حدیث مذکور ملاحظه می‌کنیم، آن گونه نیست که تمامی کارها در زمان قیام قائم □، به خودی خود و با اعجاز و تصرفات تکوینی صورت پذیرد، هر چند در ولایت و تصرف تکوینی حضرت مهدی و سایر امامان پاک □، هیچ‌گونه تردیدی نیست؛ بلکه کار، دشوارتر از آن است که امثال مُرَجِّئه معتقدند.

بر اساس روایات متعدد، نمی‌توانیم ادعا کنیم که به هنگام ظهور، هیچ‌گونه قتل و کشتاری رخ نمی‌دهد، زیرا در آن دوران، بحث از انتقام، اجرای حدود الهی و اقامه حکومت عدل جهانی است و مسلماً، این مسأله مهم بدون برطرف کردن خاها و سنگ‌های سر راه آن حضرت، میسر و محقق نمی‌شود.

از سویی، تاریخ خود گواه است که پیامبر اکرم □ و ائمه □ در تلاش بوده‌اند امور را به گونه‌ای عادی و در مسیر طبیعی انجام دهند، از این رو، می‌بینیم، دندان‌های پیشین حضرت رسول اکرم □ در جنگ احد می‌شکند و زخم‌هایی ...<sup>۲</sup> بر بدن مبارک او وارد می‌شود و امیرالمؤمنین □ نیز در جنگ احد نود زخم برمی‌دارد و ...<sup>۳</sup>

البته رسول خدا □ و عترت پاکش، بویژه حضرت بقیة الله □ الا عظم □ قدرت تصرفات تکوینی را دارند و همواره معجزات و امدادهای غیبی و الهی، شامل حال آن حضرات و نیز مؤمنان مخلص و ایثارگر و حتی مستضعفان بوده و خواهد بود. امام صادق □ می‌فرماید: «خداوند، حضرت قائم □ - را به سه لشکر یاری می‌دهد: فرشتگان؛ مؤمنان؛ رُعب (ترس انداختن در دل دشمن)»<sup>۴</sup>.

جایی دیگر آن حضرت □ می‌فرماید: «... خداوند، حضرت مهدی □ - را با

---

۱. همان، ج ۳.  
۲. مجازالانوار، ج ۲۰، ص ۵۴.  
۳. سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۶۵.  
۴. مجازالانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۶، چشم اندازی به حکومت مهدی □، ص ۱۳۱.

فرشتگان و جن و شیعیان مخلص، یاری می‌کند.<sup>۱</sup> به هر حال، لزومی ندارد ادعا کنیم امام زمان □ تمام کارهای خویش را به گونه‌ای غیرعادی و به صورت اعجاز‌آمیز انجام می‌دهد و بدین سان، هیچ خونی ریخته نخواهد شد.

### اندیشه افراط‌گرایی در کشتار به هنگام ظهور

در احادیثی که از طریق اهل سنت رسیده، خون‌ریزی‌های بسیار زیاد و وحشتناکی در آن دوران ذکر شده است که به نقد و بررسی یکی از آن‌ها می‌پردازیم. یوسف بن یحیی مقدسی شافعی در کتاب *عقد الدرر* روایت مرسله‌ای را از امیرمؤمنان □ درباره حوادث رُم (رومیّه)<sup>۲</sup> نقل می‌کند و می‌گوید: «... فَيَكْبُرُ الْمُسْلِمُونَ ثَلَاثَ تَكْبِيرَاتٍ، فَتَكُونُ كَالرَّمْلَةِ عَلَي نَشْرٍ، فَيَدْخُلُونَهَا، فَيَقْتُلُونَ بِهَا خَمْسِمِئَةَ أَلْفِ مُقَاتِلٍ، وَ يَقْتَسِمُونَ الْأَمْوَالَ، حَتَّى يَكُونَ النَّاسُ فِي الْفِيءِ شَيْئاً وَاحِداً، لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ مِئَةُ أَلْفِ دِينَارٍ، وَ مِئَةُ رَأْسٍ، مَا بَيْنَ جَارِيَةٍ وَ غَلَامٍ»<sup>۳</sup>؛ با گفتن سه تکبیر مسلمانان دیواره شهر مانند ریگ و شن‌های روانی که از بلندی‌ها فرو می‌ریزند، از هم متلاشی می‌شود. و داخل [روم] می‌شوند و در آن‌جا، پانصد هزار جنگجو را می‌کشند و غنائم و اموال را به گونه‌ای مساوی تقسیم می‌کنند، و به هر یک از آنان، صد هزار دینار و صد کنیز و یا غلام می‌رسد ...»

این روایت - هرچند ظاهراً مربوط به قبل از ظهور است - مرسل است و مشکل سندی دارد و از نظر محتوا نیز قابل اعتماد نیست. پیداست که سازندگان این گونه احادیث، در خدمت حکومت‌های ستمگر بوده‌اند و به جهت توجیه پاره‌ای جنگ‌های پس از پیامبر اکرم □ و قتل‌عام‌ها و کشتارهای وسیعی که در آن‌ها صورت گرفت، چنین روایات ساختگی را وارد کتاب‌های روایی کرده‌اند. مانند روایتی که به امام علی □ نسبت

۱. *إرشاد القلوب ديلمى*، ص ۲۸۶.  
 ۲. در شمال و غرب قسطنطنیه واقع است. حَقْوِي مي گويد: امروز این نقاط، در اختیار اروپاییان است و پاپ در آن سکونت دارد. *معجم البلدان*، ص ۳، ص ۱۰؛ به *فرهنگ معین*، ج ۵، ص ۶۲۴ رجوع شود.  
 ۳. *عقد الدرر*، ص ۱۹۱، باب ۹، ف ۱، یقتل من الروم خلقاً كثيراً و در صفحه ۱۸۰ و کتاب *العلل المتنامیه*، ج ۲، ص ۸۵۵؛ *معجم احادیث الامام المهدي* □، ج ۳، ص ۱۲۴.

داده‌اند که آن حضرت فرمود: «فُيُقْتَلُ مِنَ الرُّومِ حَتَّى يَتَغَيَّرَ مَاءُ الْفَرَاتِ بِالْدمِ؛<sup>۱</sup> یعنی به اندازه‌ای از رومیان به قتل می‌رساند که آب فرات رنگ خون به خود می‌گیرد!»  
ابن کثیر، در مورد جنگ قادسیه می‌گوید: «إِنْهَزَمَ الْفُرسُ وَ لَحِقَهُمُ الْمُسْلِمُونَ ... فَقُتِلَ الْمُسْلِمُونَ بِكَمَالِهِمْ وَ كَانُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا. وَ قُتِلَ فِي الْمَعْرَكَةِ عَشْرَةَ أَلْفٍ وَ قَتَلُوا قَبْلَ ذَلِكَ قَرِيبًا مِنْ ذَلِكَ؛ لشکر ایرانیان، شکست خورده و فرار کردند. مسلمانان، به تعقیب آنان پرداخته و تمامی فراریانی را که تعداد آن‌ها به سی هزار نفر می‌رسید، به قتل رساندند. در جنگ، ده هزار تن و قبل از شروع جنگ نیز همین عدد را به قتل رسانده بودند...»  
وقتی به کتاب‌های تاریخی مانند *البدء و التاريخ و البداية و النهاية* و ... که فتوحات، در آن‌ها به نگارش درآمده مراجعه می‌کنیم. می‌بینیم، فرماندهان و زبردستان‌شان، جنایات زیادی را مرتکب شده‌اند.  
روایاتی که می‌گوید، از هر نه نفر هفت نفر و یا از هر هفت نفر، پنج نفر و یا دو ثلث مردم کشته می‌شوند، به جنگ‌های قبل از ظهور، نظر دارند نه زمان ظهور.  
از سویی، اختلاف در تعداد مقتولان نیز علت‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد از آن جمله، می‌توان تفاوت مناطق و محورهای درگیری و یا مراحل مختلف جنگ را نام برد.

با توجه به احادیث زیر و دقت نظر در دلالت آن‌ها، به این واقعیت پی می‌بریم که جهان، اندکی پیش از ظهور، دچار جنگ‌های خونینی خواهد شد.

حدیث ۱. «... عَنْ أَبِي بصير و مُحَمَّدِ بْنِ مسلم، قَالَ: سَمِعْنَا أَبَا عبدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرُ حَتَّى يَذْهَبَ ثُلُثُ النَّاسِ. فَقِيلَ لَهُ: إِذَا ذَهَبَ ثُلُثُ النَّاسِ فَمَا يَبْقَى؟ فَقَالَ: ﷻ: أَمَا تَرَوْنَ أَنْ تَكُونُوا الثُّلُثَ الْبَاقِي؟»<sup>۲</sup> ابو بصیر و محمد بن مسلم می‌گویند: از امام صادق ﷻ شنیدیم که می‌فرمود: امر ظهور تا این که دو سوم مردم از بین بروند واقع نمی‌شود. به حضرت عرض شد: اگر دو سوم مردم از بین بروند. چه کسی باقی می‌ماند؟ امام فرمود: آیا خرسند نمی‌شوید که شما جزء همان یک سوم باقیمانده باشید؟»

۱. *عقد الدرر*، ۸۹.

۲. *البداية و النهاية*، ج ۷، ص ۴۴.

۳. *کمال الدین*، ج ۲، ص ۶۵۵ - ۶۵۶، ج ۲۹؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶ (با اندکی تفاوت در عبارت «قلنا: إذا ذهب ثلثا الناس فمن يبقي؟»)

حدیث ۲. «... عن زرارة، قال: قلت لأبي عبد الله: النداء حق؟ قال: إي؛ والله حتي يسمعه كل قوم بلسانهم. و قال، □: لا يكون هذا الأمر حتي يذهب تسعة أعشار الناس؛ زراره می گوید: به امام صادق □ عرض کردم: آیا ندای آسمانی، حقیقت دارد؟ فرمود: آری؛ به خدا سوگند! چنان است که هر قومی با زبان خودشان، آن را می شنوند. همچنین فرمود: امر ظهور محقق نمی شود تا ۱/۱۰ مردم از میان بروند.»

حدیث ۳. «... عن سليمان بن خالد، قال: سمعتُ أبا عبد الله □ يقول: «قُدَامُ الْقَائِمِ مَوْتَانِ؛ مَوْتُ أَحْمَرَ وَ مَوْتُ أَبْيَضُ، حَتَّى يَذْهَبَ مِنْ كُلِّ سَبْعَةِ خَمْسَةَ. الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ، السَّيْفُ؛ وَ الْمَوْتُ الْأَبْيَضُ، الطَّاعُونَ؟» سليمان بن خالد می گوید: از امام صادق □ شنیدم می فرمود: پیش از قیام قائم □، دو نوع مرگ و میر رخ می دهد: مرگ سرخ و مرگ سپید. تا این که از هر هفت نفر، پنج تن از بین می روند. مرگ سرخ، شمشیر و مرگ سفید، طاعون است.»

با ملاحظه این احادیث و روایات دیگر، مشخص می شود که حجم وسیعی از مرگ و میرها و خون ریزی ها، مربوط به دوران پیش از قیام امام عصر □ و قبل از ندای آسمانی است.

بنا به روایت یونس بن رباط که می گوید: «سَمِعْتُ أبا عبد الله □ يقول: إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ لَمْ يَزَالُوا مُنْذُ كَانُوا فِي شِدَّةٍ. أَمَا أَنْ ذَلِكَ لِمَدَّةٍ قَرِيبَةٍ وَ عَافِيَةٍ طَوِيلَةٍ؟» از امام صادق □ شنیدم می فرمود: اهل حق، از هنگامی که در شدت و سختی بوده اند، پیوسته در آن حال خواهند بود. بدانید که پایان آن سختی ها، نزدیک و عافیت اش طولانی خواهد بود.»  
به هر حال در نومیدی بسی امید است پایان شب سیه سپید است که «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا.»<sup>۴</sup>

به نحو خلاصه، دسته ای از روایات در مورد خون ریزی ها، مربوط به دوران قبل از ظهور و دسته ای دیگر از مجهولات و اسرئیلیات است که با اهداف و انگیزه های مختلفی مانند خدشه دار کردن چهره نهضت جهانی و حکومت حضرت مهدی □ و یا

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۴، ب ۱۴، ج ۵۴.  
۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۵، ب ۵۷، ج ۲۷.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ب ۱۵، ج ۴.  
۴. إنشراح، ج ۵.

توجیه کشتارها در فتوحات و ...، وارد کتاب‌های روایی شده است. هم چنین، بخشی از آن‌ها، مرسله و مرفوعه است و مشکل سندی دارد، که مرفوعه فضل بن شاذان از امام صادق □ از این قبیل است:

«يَقْتُلُ الْقَائِمَ حَتَّى يَبْلُغَ السُّوقَ، قَالَ: فَيَقُولُ لَهُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ أَبِيهِ: إِنَّكَ لَتَجْفِلُ النَّاسَ إِجْفَالِ النَّعَمِ! فَيَجْهَدُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ □ أَوْ بِمَاذَا؟ قَالَ: وَ لَيْسَ فِي النَّاسِ رَجُلٌ أَشَدُّ بَأْسًا. فَيَقُومُ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْمَوَالِي فَيَقُولُ لَهُ: لَتَسْكُنَنَّ أَوْ لِأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ. فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ الْقَائِمَ □ عَهْدًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ □؛ حضرت قائم - □ - به اندازه‌ای انسان‌ها را قتل و عام می‌کند که تا ساق پا را خون فرا می‌گیرد. شخصی از دودمان پدرش<sup>۲</sup> با اعتراض شدید به حضرت، می‌گوید: مردم را چونان گله گوسفندان که رم می‌دهند از خود دور می‌کنی! آیا این روش، بر اساس دستور رسول خداست؟ به چه دلیل چنین رفتار می‌کنی؟ یکی از یاران حضرت، از جای برمی‌خیزد و به فرد معترض می‌گوید: سکوت می‌کنی یا گردنت را بزنم؟ در این هنگام حضرت، عهد و پیمانی را از رسول خدا □، بیرون می‌آورد و ارائه می‌دهد.»

چنان که در آغاز، یادآوری شد، این حدیث، مرفوعه است و مشکل سندی دارد. از سویی، محتوا و دلالت‌اش، ناقص و ناتمام است، زیرا سوق، هم به ساق پا می‌گویند و هم ممکن است نام شهر یا محلی باشد، همانند سوق الأهواز، (نام اهواز فعلی) سوق حَكَمَه (نام یکی از مناطق اطراف کوفه)، سوق اسد (در اطراف کوفه)، سوق الثلاثاء (منطقه‌ای در بغداد قبل از ساخته شدن شهر)<sup>۳</sup>، بنابراین نمی‌توانیم بگوییم، «حتی یبلغ السوق» به معنای رسیدن خون به ساق پا است، خصوصاً، با توجه به این که در حدیث مذکور، سخن از خون به میان نیامده؛ بلکه چنین به نظر می‌رسد که «سوق»، به معنای «رسیدن به محل و مکانی خاص» باشد.

البته ما، براساس روایات صحیح، جنگ و خون‌ریزی‌ها، اعدام‌ها و انتقام از ظالمان را در عصر ظهور می‌پذیریم؛ ولی نه به این اندازه. روایاتی از اهل‌بیت □ موجود است

۱. اثبات الهداة، ج ۲، ص ۵۸۵، ب ۳۲، ف ۵۹، ح ۷۹۲؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷، ب ۲۷، ح ۲۰۳ - و باسناده (السید علی بن عبد الحمید فی کتاب الغیبة) الی کتاب الفضل بن شاذان رفعه الی عبدالله بن سنان عن ابي عبدالله □ قال:

۲. شاید مقصود این است که یکی از دودمان پیامبر و علی (علیهما السلام) باشد.

۳. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۸۳؛ موارد السجین، ص ۳۶۷؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۸۸.

که تعداد قتل‌ها و مشخصات فردی و گروهی مقتولان، در آن‌ها مشخص شده است. بعد از نگرش به شیوه رفتار حضرت مهدی □ با دشمنان و معاندین، ذیلاً به معرفی آنان خواهیم پرداخت.

### رفتار امام □ با دشمنان

ستمگران و زورمداران و زراندوزان، در همه نقاط گیتی، بر ملت‌های مظلوم و مستضعف سیطره داشته و دارند و در این زمینه فرهنگ‌سازی کرده‌اند. در این میان، جامعه اسلامی، خسارت‌های بیشماری را متحمل شده، به گونه‌ای که دشمنان اسلام، از آغاز رسالت نبی مکرم اسلام □ همواره، در پی آزار و اذیت آن حضرت و پیروانش بوده‌اند و سرانجام، آن حضرت پس از تحمل مشقت‌های فراوان توانست مسلمانان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی راهنمایی کرده و سوق دهد و حکومت اسلامی برقرار نماید. با کمال تأسف طولی نکشید که به هنگام رحلت و بعد از آن، به گفته غزالی، ریاست‌طلبان با حیل‌های مختلف و فریب دادن مسلمانان، صاحب غدیر را که منصوب از سوی خدای حکیم بود و همگی به ولایت‌اش تبریک و تهنیت گفته بودند، کنار گذاشته و بر اریکه قدرت و سیاست تکیه زدند<sup>۱</sup> و بذر فاجعه و جنایات هولناک

۱. مجموعه رسائل الامام الغزالی، ص ۳۸۴، المكتبة التوفيقية م مصر؛ سير اعلام النبلاء ۱۹: ص ۳۲۸؛ تذکرة الخواص، ج ۱، ص ۳۵۶؛ که مولاي متقيان، اميرمؤمنان، منصوب خدا، برادر رسول خدا □ نخستين مرد مسلمان، فاتح خيبر و جانشين بلافصل رسول خدا □ را با آن همه مناقب، خانه نشين کرد و يگانه دخت و ريحانه آن حضرت، پس از رحلت پدر بزرگوارش، مورد ضرب و شتم قرار مي‌گيرد و پس از آن حرمت شكني دردناك، فاجعه ها يكي پس از ديگري وحشتناك تر جلوه گر مي شود و اهل بيت (عليهم السلام) و پيروانشان در روزگار ستم و بيداد به سر برده و يكي پس از ديگري مظلومانه به شهادت مي رسند و در روز عاشورا فاجعه به اوج رسیده و اهل بيت پیامبر اکرم □ و شيعيان مخلص شان از كودك شيرخوار تا پير هفتاد ساله مورد هجوم واقع مي شوند، به گونه‌اي كه روح و عواطف انساني با شنيدن آن همه وحشيگري ها چريچه دار مي گردد. و به قول ابوريحان بيروني در كتاب *الانوار الباقية*: ص ۲۹۲، و فعل بالحسين و باصحابه ما لم يفعل في جميع الأمم بأشرار الخلق، يعني در كربلا، بالحسين □ و ياران او برخورداري کردند که هیچ ملي با اشرار مردم چنين برخورداري نمی‌کند. اين ستمگري ها تا قيام قائم آل محمد □ ادامه دارد و هر روز با رنگ هاي گوناگوني جلوه گري نموده و فاجعه اي وحشتناك رخ مي دهد. و ظلم و فساد، گيتي

در جامعه اسلامی، کاشته شد به یقین، پیش از ظهور و نزدیک به آن، ستمگران خون‌ریزی بر جهان حاکم‌اند که از هیچ جنایتی فرو نمی‌گذارند. بنابراین، امام و رهبری که دست به قیام می‌زند، در برابر این همه کج‌روی‌ها و بیدادگری‌ها، چگونه برخورد کند، تا جهان را پر از عدل و داد سازد؟ بی‌تردید، گروه‌های معاندی که دست‌شان به خون بشریت آلوده گردیده و حق مردم را غصب کرده‌اند و یا پست و مقامشان به خطر افتاده، در مقابل حرکت اصلاح‌گرایان و نهضت امام، ایستادگی خواهند کرد. بنابراین، رهبری که قیام می‌کند و مأموریت تشکیل حکومت جهانی اسلام را دارد، باید برای برداشتن موانع از سر راه خود، نقشه و برنامه داشته باشد. در این جا، مروری بر این برنامه‌ها خواهیم داشت.

### تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ

امام عصر<sup>۱</sup> برای انتقام و خون‌خواهی از دشمنان اسلام و به ثمر رساندن انقلاب جهانی و اجرای حدود الهی و برقراری حکومت عدل جهانی، ناگزیر از جنگ خواهد بود و در مقابل‌اش، دشمنانی تا دندان مسلح و کج‌اندیشانی دنیا نگر، با در دست داشتن امکانات گسترده و چرخه‌های اقتصادی جهان و برخورداری از فن‌آوری پیشرفته و سازماندهی ارتش‌های قدرت‌مند، پرچم مخالفت برمی‌دارند و مانع مسیر اصلاح‌گرایان امام می‌شوند. از این رو، پیش از قیام، جنگاوران دریا دل و دست‌یارانی توان‌مند و کارآمد، به هدایت خاص و عام آن حضرت، تربیت می‌شوند و تعداد آنان، در بعضی روایات، سیصد و سیزده تن و در برخی، ده هزار تن و در تعدادی از آن‌ها، صد هزار تن و ... ذکر شده است.

### تجهیزات جنگی و وسایل دفاعی

تجهیزات آنان، براساس روایتی از امام صادق<sup>۲</sup>، شمشیرهایی از آهن؛ آهنه این آهن شناخته شده است «لهم سیوف من حديد غير هذا الحديد» که اگر یکی از آنان، با

شمشیر خود، بر کوهی ضربه زند، آن را دو نیم می‌کند.<sup>۱</sup> وسایل دفاعی آنان، طبق روایتی از امام صادق □ به گونه‌ای است که اسلحه دشمن هرگز، بر آنان کارگر نیست.<sup>۲</sup>

### قاطعیّت امام در رویارویی با دشمنان

امام علی □ می‌فرماید: «لَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ إِلَّا مَنْ لَا يُصَانِعُ، وَلَا يُضَارِعُ، وَلَا يَتَّبِعُ الْمَطَامِعَ»؛ فرمان خدای سبحان را جز کسی که در اجرای دستور الهی، مدارا نکند و سازشکار نباشد و به طمع‌ورزی نیفتد برپا نخواهد داشت.

حضرت مهدی □ نیز به اقامه حدود و فرمان الهی قیام می‌کند و در برخورد با دشمنان از یک نوع مجازات استفاده نمی‌کند؛ بلکه نسبت به جرم اشخاص و گروه‌ها مجازات متناسب با آن را اجرا می‌کند و برخی از آنان را در جنگ نابود می‌سازد و حتی حق دارد فراریان و زخمیان آنان را نیز تعقیب کند<sup>۳</sup> و گروهی را اعدام، جمعی را تبعید و دست برخی را قطع می‌کند و به فرموده امام باقر □: «... يَقُومُ الْقَائِمُ ... وَلَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ»؛ قائم، دست به قیام می‌زند ... و در اجرای احکام الهی، از ملامت هیچ کننده‌ای بیم ندارد.

بنابراین، به آن حضرت، «نَقِمَت و عذاب کننده مجرمان و دشمنان» لقب داده‌اند. از امام صادق □ نقل شده که فرمود: «إِذَا تَمَّتْ أَحَدُكُمْ لِقَائِمٌ فَلْيَتَمَتَّهُ فِي عَافِيَةٍ؛ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا، رَحْمَةً وَ يَبْعَثُ الْقَائِمَ نِقْمَةً»؛ هنگامی که یکی از شما، آرزوی ظهور قائم را نماید، باید آرزو کند در عافیت و تندرستی باشد، زیرا، خداوند، حضرت محمد □ را (برای آفریدگان) رحمت فرستاد و قائم □ - را عذاب و نِقْمَت [بر دشمنان] می‌فرستد.

امام صادق □، دلیل ملقب شدن حضرت مهدی □ به لقب «نِقْمَت» را چنین بیان می‌دارد:

«فَتَمَّتْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ حَتَّى لَا يَبْقَى أَحَدٌ عَلَى الْأَرْضِ لَمْ يَبْلُغْ إِلَيْهِ الدِّينَ وَالْعِلْمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ الْقَائِمُ □ وَيَسِيرُ (وَيَصِيرُ) سَبَبًا لِنِقْمَةِ اللَّهِ وَسُخْطِهِ عَلَى الْعِبَادِ؛ لِأَنَّ اللَّهَ لَا يَنْتَقِمُ مِنَ الْعِبَادِ إِلَّا بَعْدَ

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۴۱؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۲۳.  
 ۲. همان.  
 ۳. نهج البلاغه، حکمت ۱۱۰.  
 ۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۵۴.  
 ۵. غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، ب ۱۴، ح ۱۳.  
 ۶. کافی، ج ۸، ص ۲۳۳؛ معجم احادیث الامام المهدي؛ ج ۴، ص ۳۶.



إِنْكَارِهِمْ حِجَّتَهُ؛ حِجَّتَ خِدا، بر آفریدگان تمام می‌شود تا همگان، نسبت به دین، شناخت پیدا کنند و بر روی زمین، کسی باقی نماند که دین به او ابلاغ نشده باشد. (در آن هنگام) حضرت قائم □، ظهور می‌کند و سبب نقمت خدا و خشم و غضب او بر بندگان می‌گردد، زیرا، خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد، مگر بعد از آن که به انکار حجت‌اش بپردازند.»

بنابراین، مشخص می‌شود آنان که مورد خشم و غضب امام عصر □ قرار می‌گیرند، کسانی‌اند که حجت بر آنان تمام شده؛ ولی حجت خدا را نمی‌پذیرند و سخت به انکار آن برمی‌خیزند.

محمد بن مسلم، ضمن حدیثی از امام باقر □ نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «... أَمَّا شَبَّهَهُ مِنْ جَدِّهِ الْمُصْطَفِيِّ □ فَخَرُوجُهُ بِالسَّيْفِ وَقَتْلُهُ أَعْدَاءَ رَسُولِهِ □ وَالْجَبَّارِينَ وَالطَّوَغِيَّتَ، وَأَنَّهُ يُنْصَرُّ بِالسَّيْفِ وَالرُّعْبِ وَأَنَّهُ لَا تُرَدُّ لَهُ رَأْيَةٌ؛ أَمَّا شَبَّاهُتِ أَوْ بِهْ جَدِّشِ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفِيِّ □ قِيَامِ أَوْ بِا شَمَشِيرِ اسْتِ كِهْ دَشْمَنانِ خِدا وَ رَسولِ اش وَ جَبَّارانِ وَ طاغوت‌ها را خواهد کشت و با شمشیر و رعب، یاری می‌شود و هیچ یک از پرچم‌های او شکست خورده باز نخواهد گشت.»

## جنگ و کشتار

در هر مقطعی از زمان یا مکان، نوع رفتار و برخوردها با مخالفان و دشمنان متفاوت است. مثلاً، در زمان پیامبر اکرم □ رحمت و ترویج دین بود و در زمان امام علی □ رحمت و منت‌گذاری بر مخالفان و ... باید دید به هنگام ظهور، رفتار امام زمان □ با دشمنان چگونه خواهد بود. برای پاسخ به این پرسش نگاهی به روایات می‌افکنیم.

حدیث ۱. «... عن زرارة، عن أبي جعفر □ قال: قُلْتُ لَهُ ... فقال: إِسْمُهُ إِسْمِي قُلْتُ: أَيْسِيرُ بِسِيرَةِ مُحَمَّدٍ؟ قال: هَيْهَاتَ! هَيْهَاتَ! يا زرارة! ما يسيرُ بِسِيرَتِهِ! قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ لِمَ؟ قال: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ □ سار في أُمَّتِهِ بِالْمَنْ، كان يتألف الناس، والقائم يسير بالقتل. بذاك أمر في الكتاب الذي معه أن يسير

۱. بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۱۳، ب ۳۶، ح ۲۳.  
۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۷.

بِالْقَتْلِ وَ لَا يَسْتَتِيبُ أَحَدًا. وَيُلِّ لِمَنْ نَاوَاهُ!؛ زراره از امام باقر □ روایت کرده که [رسول خدا] فرموده است: نام او، نام من است. عرض کردم: آیا به سیره و روش حضرت محمد □ رفتار می کند؟ فرمود: زراره! هرگز! هرگز! به سیره او رفتار نمی کند. گفتم: فدایت گردم! برای چه؟ فرمود: رسول خدا □ با ملامت و نرمی و مهربانی رفتار کرد [تا دل ها را به دست آورد و مردم با آن حضرت آلفت گیرند.]، ولی حضرت قائم - □ - سیاست قتل را در پیش می گیرد و طبق دستوری که در منشور همراه خود دارد، رفتار می کند و توبه کسی را نمی پذیرد. بنابراین، وای بر کسی که با او دشمنی ورزد!»

حدیث ۲. «... عن أبي بكر الحضرمي، قال: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ □ يَقُولُ: «لَسِيرَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ □، فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ كَانَتْ خَيْرًا لِشِيعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ. إِنَّهُ عَلِيمٌ أَنَّ لِقَوْمٍ دَوْلَةً، فَلَوْ سَبَّاهُمْ لَسَبَيْتُ شِيعَتَهُ. قَالَ: قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْقَائِمِ. أَيَسِيرُ بِسِيرَتِهِ؟ قَالَ: لَا؛ لِأَنَّ عَلِيًّا □ سَارَ فِيهِمْ بِالْمَنْ لِمَا عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِمْ، وَإِنَّ الْقَائِمِ □ يَسِيرُ فِيهِمْ بِخِلَافِ تِلْكَ السَّيْرَةِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَةَ لَهُمْ؟؛ از ابوبکر حضرمی نقل می کند که گفت: از امام صادق □ شنیدم می فرمود: روش علی بن ابی طالب □ در میان اهل بصره، برای شیعیان اش، از آن چه خورشید بر آن می تابد، بهتر بود، زیرا او می دانست که این مردم (مخالفین)، دولتی را پیش رو دارند. اگر آنان را اسیر کرده بود، شیعیانش نیز اسیر می شدند. عرض کردم: مرا از حضرت قائم - □ - مطلع بفرما که آیا وی نیز با اهل بصره (یا مخالفین) همانند روش او رفتار می کند؟ فرمود: خیر، زیرا حضرت علی □ می دانست که حکومت های بعد از او، در اختیار دشمنان است، از این رو، با آنان به ملاطفت و چشم پوشی رفتار می کرد؛ ولی حضرت قائم، چون پس از خود، دولتی برای آنان نمی بیند، برخلاف سیره حضرت علی □ رفتار خواهد کرد.»

این حدیث، از نظر سند، مورد اشکال است،<sup>۳</sup> زیرا اسماعیل بن مرار در سند

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۱، ب ۱۳، ح ۱۴؛ عقد الدرر، ص ۲۲۶، ب ۹، ف ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۳.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۴، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن إسماعيل بن مرار، عن يونس، عن أبي بكر الحضرمي. قال...؛ المحاسن، ص ۳۲۰، ح ۵۵؛ معجم أحاديث الامام المهدي، ج ۴، ص ۳۸.

۳. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۳۶۱.

روایت، فردی مجهول است. اردبیلی در مجمع الفائده و حرّ عاملی در مدارک الاحکام و علامه مجلسی به مجهول بودن وی تصریح کرده‌اند.<sup>۱</sup>

حدیث ۳. «... عن یحیی بن العلاء الرازی، قال: سمعتُ ابا عبدالله □ یقول: ینتج الله تعالی فی هذه الأمة رجلاً منی و أنا منه، یسوق الله تعالی به بركات السماوات و الأرض، فتنزل السماء قطرها، و تخرج الأرض بذرها، و تأمن و حوشها و سباعها و یملاً الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، و یقتل حتی یقول الجاهل لو كان هذا من ذریة محمد □، لرحم □؟ یحیی بن علاء رازی می‌گوید: از امام صادق □ شنیدم می‌فرمود: خدای متعال میان این امت مردی را ظاهر می‌سازد که از من است و من از او هستم. خدای تعالی به سبب او، بركات آسمان‌ها و زمین را به آفریدگانش عطا می‌فرماید. آسمان، بارانش را فرود می‌بارد و زمین بذرهايش را می‌رویاند و حیوانات وحشی و درنده، در امنیت و آرامش بسر می‌برند و زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همان گونه که پر از ظلم و ستم شده باشد و به اندازه‌ای از بیدادگران و دشمنان می‌کشد که نابخردان می‌گویند: اگر این مرد از دودمان محمد بود، ترحم می‌کرد.»

در این روایت نکته قابل توجه این است که اقامه قسط و عدل و گسترده شدن امنیت و شمول بركات را با از میان رفتن جور و برطرف شدن جائران و قتل آنان، مرتبط دانسته و اعتراض به قتل را از ناحیه نابخردان و عدم آگاهی آنان به امور و واقعیات، می‌داند. البته از نظر سند مورد اشکال است، زیرا در سند آن، احمد بن عثمان آدمی وجود دارد که فردی مجهول است.<sup>۲</sup>

#### مدت جنگ‌ها

حدیث ۱. «حدثنا أبوهارون ...، عن زر بن حبیش، سمع علیاً (رضی الله عنه) یقول: یفرج الله الفتن برجل منا، یسومهم حسفاً، لا یُعطیهم إلا السیف، یضع السیف علی عاتق ثمانية أشهر هزجاً،

۱. تنقیح المقال، ج ۱۰، ص ۳۸۱، ش ۹۳۵، چ جدید.  
۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۱۸۸، ح ۱۴۹، جلد جدید؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۴۶؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۰۴.  
۳. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۱، ص ۳۶۵. ابن حماد، ص ۹۶ - حدثنا أبوهارون، عن عمر بن قیس الملاي، فی المنهال، عن زر بن حبیش، سمع علیاً یقول: عرف السیوطي، ج ۲، ص ۷۳؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۵۸۹؛ ابن طاووس، ص ۶۶؛ عرف السیوطي، ج ۲، ص ۷۳؛ کنز العمال... ابن طاووس - تنقیح المقال، ج ۶، ص ۳۱۶، چ جدید.

حَتَّى يَقُولُوا. «وَاللَّهِ مَا هَذَا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ لَوْ كَانَ مِنْ وُلْدِهَا لَرَجَمْنَا!» از زر بن حبیش نقل شده وی از امام علی □ شنید که می گوید: خدا، به سبب مردی از ما، فتنه و آشوبها را برطرف می سازد و (فتنه گران) را خوار و ذلیل می کند و به آنان جز شمشیر چیزی نمی دهد و شمشیر بر دوش نهاده و هشت ماه به شدت مبارزه می کند به گونه ای که مردم می گویند: به خدا سوگند! این، شخص از فرزندان فاطمه نیست! اگر از دودمان فاطمه بود بر ما ترحم می کرد!»

حدیث ۲. «... عَنْ عِيسَى بْنِ الْخَشَّابِ، قَالَ: قُلْتُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ: أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ؟ قَالَ: لَا؛ وَلَكِنْ صَاحِبُ الْأَمْرِ الطَّرِيدُ الشَّرِيدُ الْمَوْتُورُ بِأَبِيهِ، الْمَكْنِيُّ بِعَمِّهِ يَضَعُ سَيْفَهُ عَلِي عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ...»<sup>۲</sup> از عیسی بن خشاب نقل شده که به امام حسین □ عرض کردم آیا شما صاحب این امر هستید؟ فرمود: نه و لکن صاحب الامر رانده شده، دور افتاده، خون خواه پدرش و دارای کنیه ی عمویش است، شمشیرش را هشت ماه بر دوش می نهد.

حدیث ۳. «... عَنْ أَبِي بصير، قال: سمعت أبا جعفر الباقر □، يقول: «... وَيَضَعُ السَّيْفَ عَلِي عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ هَرَجًا هَرَجًا حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ» قلت: فكيف يعلم رضا الله؟ قال: يلقي الله في قلبه الرحمة...»<sup>۳</sup> از ابو بصیر نقل شده که گفت: شنیدم امام باقر □ می فرمود: ... شمشیر را هشت ماه بر دوش می نهد و به شدت مبارزه می کند، تا این که خداوند راضی شود. عرض کردم: چگونه به رضایت خدا پی می برد؟ فرمود: خداوند، به دل وی رحمت می اندازد...»

ابن اثیر، می گوید: «الْهَرْجُ، قِتَالٌ وَ اخْتِلَاطٌ؛<sup>۴</sup> جنگ، یعنی کشتار و درگیری.» شاید منظور، این باشد که مدت عملیات تهاجمی لشکریان حضرت قائم □ که به تضعیف و شکسته شدن شوکت ظالمان و متلاشی شدن آنان می انجامد. هشت ماه به طول می انجامد و پس از آن، به عملیات ایذائی و موضعی و مقطعی، روی می آورند که در فاصله های زمانی بعد، با آنان مقابله و برای همیشه ریشه کن خواهند شد.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ب ۳۰، ح ۵.  
 ۲. کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ب ۳۰، ح ۵؛ این حدیث، به گونه دیگری تفسیر و شرح داده شده. به فصل دوم این کتاب پیرامون «حکم تسمیه و بردن نام حضرت مهدی» مراجعه شود.  
 ۳. غیبت نعمانی، ص ۱۶۴.  
 ۴. النهایة، ج ۵.

هر سه روایتی که در آن هرج و مرج ذکر شده، از نظر سند ضعیف‌اند؛ عمر بن قیس و عیسی بن خشّاب، در سند روایت اول و دوم، مجهول‌اند و در سند روایت سوم، ابن ابی حمزه است که وی نیز مورد بحث و تضعیف قرار گرفته است.

### قاطعیّت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف

ائمّه طاهرین □، همه مهربان و منشأ رحمت و برکات‌اند. امام رضا □، می‌فرماید: «الإمام، الأنیس الرّقیق، الوالد الشّقیق، و الأخ الشّقیق و الأمّ البرّة بالولد الصّغیر و مفرّغ العباد فی الدّاهیه النّادیه؛ امام، همدمی رفیق، پدری دل‌سوز، چونان برادری تنی، مادر مهربانی نسبت به فرزند خردسال و در گرفتاری‌های هولناک پناه امت است.»

نیز ابو ربیع شامی می‌گوید: به امام صادق □، عرض کردم: امام! حدیثی از عمرو بن حمق به من رسیده آیا صحیح است؟ فرمود: بیان کن عرضه داشتیم: عمرو، نزد امیرالمؤمنین □ رفت و آن حضرت در چهره او رنگی زرد مشاهده کرد. و فرمود: این زردی چیست؟ گفت: به بیماری مبتلا بودم. حضرت به او فرمود: «إنا لنفرح لفرحکم و نحزن لحزنکم و نمرض لمرضکم و ندعوا لکم فتدعون فنؤمن... فقال أبو عبد الله □: «صدق عمرو؛ ما، در شادی شما شادیم و در غم و اندوه شما، اندوهناک و در بیماری شما، بیمار می‌شویم و برای شما دعا می‌کنیم. و شما که دعا می‌کنید ما آمین می‌گوییم. امام صادق □، فرمود: عمرو، راست گفته است.»

نظیر این جریان را رُمیله از امیرمؤمنان □ نقل می‌کند.<sup>۲</sup>

امام عصر [عج] در پیامی به شیخ مفید می‌فرماید: «... إنا غیر مهملین لمراعاتکم، و لا ناسین لذکرکم و لولا ذلك لتزل بکم اللأواء و اضطلمکم الأعداء؛ ما، سرپرستی شما را وانگذاشته‌ایم و یاد شما را فراموش نمی‌کنیم، اگر غیر از این بود، گرفتاری‌ها، شما را از پای می‌انداخت و دشمنان، شما را نابود می‌ساختند.»

در این زمینه، احادیث فراوانی وجود دارد: ائمّه طاهرین □، مایه رحمت‌اند و

---

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۰۰.  
۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۰۷، بخش ۵، باب ۱۶، ح ۲؛  
مجال الانوار، ج ۲۶، ص ۱۴۰.  
۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۵۰۶، بخش ۵، باب ۱۶، ح ۱؛ مجال  
الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۴ و ص ۱۴۰.  
۴. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۵۹۸، دارالاسوة.

مقتضی رحمت آنان، برداشتن موانع از سر راه است. مقابله قاطع با ظالمان و مخالفان حاکمیت اسلام، یکی از مصادیق رأفت و رحمت امام نسبت به مؤمنان است. با توجه به این که شرایط ویژه هنگام ظهور به گونه‌ای است که جایی برای کوچک‌ترین اغماض و مدارا با معاندان باقی نمی‌گذارد، قاطعیت امام و یاران مقتدر و شهادت‌طلب آن حضرت در رویارویی با دشمنان و ایجاد رعب و وحشت در میان آنان، هر مخالف ستم‌پیشه‌ای را به تسلیم وامی‌دارد و آنان، چنان مرعوب می‌شوند که برخی، خلع سلاح شده و قدرت رویایی را از دست می‌دهند. بدین ترتیب، دامنه برخورد نظامی و خون‌ریزی، تقلیل می‌یابد و به حدّ اقل می‌رسد. از سویی، زمینه گناه نیز از میان می‌رود؛ چون، امنیت برای طاغیان و عاصیان وجود نخواهد داشت.

بنابراین، اکثریت مردم، مظلوم و ستم‌دیده و طالب خیر و صلاح و از کسانی خواهند بود که امام عصر [ع] آنان را مورد لطف قرار می‌دهد و تنها گروهی اندک، مقاومت نشان می‌دهند. در چنین شرایطی، صلح و تقیّه و رحمت و رأفت با این گونه افراد و گروه‌ها معنا ندارد و چاره‌ای جز شمشیر و اعمال قوه قهریه و قضاوت‌های داوودی و سلیمانی ندارد که در آن به گواهی شاهی، نیاز نیست.

بنابراین، اشخاص و گروه‌هایی مورد نِقْمَت واقع می‌شوند که مانع پیشرفت و به اصطلاح سدّ راه و صدّ عن السبیل هستند. از همین رهگذر، در روایت آمده است: «وای به حال کسی که مانع حرکت حضرت بشود.»<sup>۲</sup>

برخی از مخالفان امام، قوم و نژاد خاصی دارند و بعضی، پیرو ادیان دیگرند و گروه‌ها و فرقه‌هایی به ظاهر مسلمان؛ ولی منافق صفت و یا مقدّسانی کج‌اندیش خواهند بود. امام زمان [عج] با هر یک، به شیوه خاصی برخورد خواهد داشت. با نقل روایاتی، به بیان این موارد می‌پردازیم.

### ۱. قوم عرب

در روایاتی که از قوم عرب سخن به میان آمده، شاید منظور، اهل مکه و قبیله

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۹۷؛ کمال‌الدین، ج ۲، ص ۶۷۱.  
 ۲. غیبت نعمانی، ۳۱؛ عقدا لدرر، ص ۲۲۴، اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹.

قریش به ویژه بنی‌امیه<sup>۱</sup> و بنی‌عبّاس و بنی‌شیبه و یا حکومت‌های عربی دست نشانده باشند. گروه‌های یاد شده، با اهل‌بیت [ع] مشکل داشتند و عمده‌ترین سبب آن، جنگ بدر است که حقد و کینه حضرت علی [ع] را به خاطر کشتن پدران کافر، به دل داشتند.

به نقل تاریخ، در مکه بیست و پنج قبیله وجود داشت که بیست و سه قبیله آن‌ها بر ضدّ پیامبر اکرم [ع] و مسلمانان متحد شدند و جنگ بدر را ترتیب دادند. واقعی - از علمای اهل سنت - در کتاب خود، هنگامی که کشته‌شدگان جنگ بدر را ذکر می‌کند، می‌گوید:

همه قبایل، کشته داشتند. در میان آنان، تعدادی را امیرمؤمنان [ع] به قتل رسانده بود. از این رو، آنان کینه شدیدی از امام علی و اهل‌بیت [ع] به دل داشتند. از سویی، حکومت‌های پس از پیامبر اکرم [ع]، مردم را بر ضدّ امام علی [ع] تحریض و تحریک می‌کردند و زمانی که معاویه و بنی‌امیه، جبهه ائتلاف مخالفان را تشکیل دادند، همه طوایف و قبایل مذکور، بر محور بغض و کینه و انتقام جمع شدند. در طول تاریخ، بیش‌ترین مخالفت‌ها با اهل‌بیت [ع]، از ناحیه این گروه‌های انحرافی و نژادپرست صورت گرفته است، با این که خود، مناقب اهل‌بیت [ع] را می‌دانستند. بنابراین، عمده‌ترین عوامل مخالفت قریش را با اهل‌بیت [ع]، در دو موضوع می‌توان بیان داشت:

۱. امام علی [ع]، تعدادی از آنان را در جنگ‌ها کشته بود، از این رو، آنان کینه به دل داشتند.<sup>۲</sup>
۲. سران حکومت پس از پیامبر اکرم [ع]، با طرح مسائل فرعی و عاطفی مبنی بر این که علی [ع]، اجداد آنان را کشته، مردم را بر ضدّ آن حضرت تحریض و تحریک می‌کردند.<sup>۳</sup> در این جا، به احادیثی در مورد قریش و اهل مکه در شش بند اشاره

---

۱. هرچند به نظر ما و طبق تحقیق و بررسی، امویان عرب نبودند؛ بلکه از اروپا - روم - به اسارت عربها درآمده و خود را عرب خواندند.  
۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۵۱۸.  
۳. ر.ک: مقدمه کتاب الأيام المکیه، ص ۱۰، أنساب القرشین، ص ۱۹۳.

می‌کنیم:

## الف. اهل مکه و دشمنی با اهل بیت □

از ابوبصیر نقل شده می‌گوید: امام باقر □، در ضمن حدیث مفصل و طولانی فرمود: «يقول القائم □، لِأَصْحَابِهِ: يَا قَوْمُ! إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يُرِيدُونََنِي وَلَكِنِّي مُرْسِلٌ إِلَيْهِمْ لِاحْتِجَّ عَلَيْهِمْ بِمَا يَنْبَغِي لِمِثْلِي أَنْ يَحْتَجَّ عَلَيْهِمْ. فَيَدْعُو رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ لَهُ: اِمضْ إِلَي أَهْلِ مَكَّةَ، فَقُلْ: يَا أَهْلَ مَكَّةَ! أَنَا رَسُولُ فَلَانِ إِلَيْكُمْ وَهُوَ يَقُولُ لَكُمْ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَالْخِلاَفَةِ، وَنَحْنُ ذُرِّيَّةُ مُحَمَّدٍ وَ سَلَالَةُ النَّبِيِّينَ وَ إِنَّا قَدْ ظَلَمْنَا وَاضْطَهَدْنَا وَ فُهَرْنَا وَابْتَزْنَا مِنْهَا حَقَّنَا مُنذُ قَبَضَ نَبِينَا إِلَي يَوْمِنَا هَذَا فَتَنَحْنُ نَسْتَنْصِرُكُمْ فَانصُرُونَا. فَإِذَا تَكَلَّمْتَ هَذَا الْفَتَى بِهَذَا الْكَلَامِ، اتَّوَّ إِلَيْهِ فَذَبْحُوهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ، وَ هِيَ النَّفْسُ الزَّكِيَّةُ. فَإِذَا بَلَغَ ذَلِكَ الْإِمَامُ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: أَلَا أَخْبَرْتُكُمْ أَنَّ أَهْلَ مَكَّةَ لَا يُرِيدُونََنَا؛ حضرت قائم □ به یاران خود می‌گوید: ای مردم! اهل مکه، مرا نمی‌خواهند؛ ولی خدا مرا به سوی آنان فرستاده تا بر آنها اتمام حجت کنم به نوعی که سزاوار فردی مانند من است بر آنان اتمام حجت کند. از این رو، مردی از یاران خود را می‌طلبد و به او می‌فرماید: نزد اهل مکه برو و به آنان بگو: من فرستاده فلانی هستم و او به شما می‌گوید: ما اهل بیت رحمت و معدن رسالت و خلافتیم و دودمان محمد □ و سلاله و نسل پاک پیامبران هستیم. مورد ظلم و ستم قرار گرفتیم و مقهور گردیدیم و از زمان رحلت پیامبران تا کنون، حق ما را گرفته و غصب کرده‌اند. اکنون از شما یاری می‌طلبیم، ما را یاری کنید. زمانی که آن جوان این سخن را بر زبان می‌آورد مردم مکه، بر وی هجوم می‌آورند و میان رکن و مقام سر از پیکر او جدا می‌کنند. و او همان نفس زکیه است. هنگامی این خبر به آن حضرت می‌رسد. به یاران خود می‌فرماید: آیا به شما خبر ندادم مردم مکه ما را نمی‌خواهند.»

## ب. برنامه نو و ناسازگاری عرب

ابو بصیر، در ضمن حدیثی طولانی از امام باقر □، روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «... إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَ كِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُنَّةٍ جَدِيدَةٍ وَ قَضَاءٍ جَدِيدٍ، عَلَي الْعَرَبِ شَدِيدٌ وَ لَيْسَ شَأْنُهُ إِلَّا الْقَتْلُ، لَا يَسْتَبْقِي أَحَدًا، وَ لَا تَأْخُذُهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَائِمَةٌ؛ حضرت مهدی [عج] با

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۲ —  
 ۵۸۳، ج ۷۷۳؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۲۹۵.  
 ۲. غیبت نعمانی، ص ۲۵۳، ب ۱۴، ج ۱۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۰۰



برنامه (حکومتی) نو، سنتی جدید و قضاوتی تازه، قیام می‌کند. بر عرب‌ها، روزگار بسیار سختی خواهد بود. شایسته شأن و موقعیت او، جز کشتن دشمنان نیست و کسی از [دشمنان] را باقی نمی‌گذارد. و در اجرای امر الهی، از سرزنش هیچ ملامت کننده‌ای پروا ندارد.»

واضح است که محور این روایت اعراب‌اند که آنان را تحت فشار قرار می‌دهد. و چنانکه اشاره شد منظور، حکومت‌های دست‌نشانده عرب و یا قریش و یا پس‌مانده بنی‌امیه و... می‌باشند نه قوم عرب. زیرا جمع کثیری از یاران حضرت را قوم عرب تشکیل می‌دهد.

### ج. آغاز قیام و نخستین پایگاه دشمن

حدیث ۱. ابو بصیر می‌گوید: امام صادق [ع]، فرمود: «يُجْرَدُ السَّيْفَ عَلِي عَاتِقِهِ ثَمَانِيَةَ أَشْهُرٍ يَقْتُلُ هَرْجًا، فَأَوْلُ مَا يَبْدَأُ بِنِي سَبِيَّةٍ، فَيَقْطَعُ أَيْدِيَهُمْ وَيُعَلِّقُهَا فِي الْكَعْبَةِ، وَيُنَادِي مُنَادِيَهُ: هُوَ لَاءِ سُرَاقِ اللَّهِ، ثُمَّ يَتَنَاوَلُ قُرَيْشًا فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يُعْطِيهَا إِلَّا السَّيْفَ وَلَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ [ع]، حَتَّى يُفْرَأَ كِتَابَانِ: كِتَابُ بِالْبَصْرَةِ، وَكِتَابُ بِالْكُوفَةِ بِالْبَرَاءَةِ مِنْ عَلِي [ع]؛ (حضرت مهدی) هشت ماه، شمشیر برهنه بر دوش دارد و دست به کشتار دشمنان می‌زند. نخستین مرحله کشتار او، قبیله بنی‌شیبه (پرده‌داران کعبه) اند که دست‌های آنان را قطع و بر در کعبه می‌آویزد و منادی آن حضرت اعلام می‌دارد: اینان، دزدان [خانه] خدا هستند. سپس به قریش می‌پردازد و با ایشان جز با شمشیر برخورد نمی‌کند و به آن‌ها جز شمشیر پاسخی نمی‌دهد. و تا زمانی که دو پیام یکی در بصره و دیگری در کوفه مبنی بر بیزاری از امام علی [ع]، خوانده نشود، قائم [ع] دست به قیام نخواهد زد.»

سند این روایت، مورد نظر و تأمل است، زیرا یونس بن کلیب در آن وجود دارد که فردی مجهول است. ابن ابی‌حمزه نیز، مورد تأمل و بحث است.

حدیث ۲. سدید صیرفی، به نقل از مردی از اهل جزیره می‌گوید وی کنیزی را برای خانه خدا نذر کرده بود. او را به مکه آورد. به ملاقات حجبه و پرده‌داران رفت و

....→

۲۳۰.

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۰۷، ب ۱۹، ح ۲؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۴۵، ب ۳۲، ف ۲۷، ح ۵۳۴؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۶۳۳.

آنان را نسبت به نذرش مطلع ساخت. برای هر کس از آنان موضوع را بیان می‌کرد، او می‌گفت: کنیز را برای من بیاور که خدا نذرت را می‌پذیرد. هر کدام از پرده‌داران خانه خدا توقع داشتند کنیز را به او بدهد.

از این موضوع وحشت شدیدی بر او مستولی می‌شود ماجرا را به یکی از یارانش از اهالی مکه نقل می‌کند. او می‌گوید: آیا پیشنهادی را از من می‌پذیری؟ می‌گوید: آری، اظهار می‌دارد: به مردی که رو به روی حجرالأسود نشسته و مردم گرد او جمع‌اند نگاه کن. وی ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین □ است. نزد او برو وی را از این ماجرا آگاه کن و ببین به تو چه می‌گوید، به همان عمل کن.

وی می‌گوید، نزد او رفتم و عرضه داشتم: خدا، تو را مشمول رحمت خودش قرار دهد! از اهل جزیره هستیم. کنیزی همراه دارم که او را نذر خانه خدا کرده‌ام و موضوع را به هر کدام از پرده‌داران گفتم، در پاسخ گفتند: کنیزت را نزد من بیاور تا خدا نذرت را بپذیرد. واز این واقعه، وحشتی شدید به من دست داده است. حضرت فرمود: ای بنده خدا! خانه، نه چیزی می‌خورد و نه می‌آشامد. کنیز خود را بفروش و به جستجوی همشهریان‌ات که به زیارت این خانه آمده‌اند، بپرداز و بنگر هر کدام از خرجی خود عاجز و درمانده شده‌اند، آن مبلغ را به او بده، تا بتواند به شهر و دیار خود بازگردد. او نیز همان کار را انجام می‌دهد در پی این کار، هر یک از پرده‌داران که به او می‌رسند، حضرت را مردی دروغگو و ناآگاه می‌شمارند!

آن مرد، گفته آنان را به امام باقر □ عرض می‌کند. حضرت می‌فرماید: تو، سخن آنان را به من گفتی، آیا سخن مرا نیز به آنان می‌گویی؟ عرض کرد: آری؛ حضرت فرمود: «به آنان بگو، ابو جعفر به شما پیام داد، چگونه خواهید بود آن گاه که دست‌ها و پاهایتان بریده شود و در کعبه آویخته گردد، سپس به شما گفته شود، فریاد برآورید که ما دزدان کعبه هستیم.»

هنگامی که آن مرد قصد دارد بپا خیزد حضرت می‌فرماید: «البته، آن کار را من انجام نمی‌دهم؛ بلکه آن را مردی از دودمان من، انجام خواهد داد.»<sup>۱</sup>

۱. غیبت نعمانی ص ۲۳۶، ب ۱۳، ح ۲۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۴۹.

#### د. اهل مکه و جانشین امام

همان گونه که در بند «الف» همین بخش یادآوری شد، اهل مکه، نه تنها فرستاده امام را به قتل می‌رسانند؛ بلکه جانشین آن حضرت را نیز به شهادت خواهند رساند. ابوخالد، از امام باقر □ نقل کرده که آن حضرت فرمود: «يُبَايِعُ الْقَائِمُ بِمَكَّةَ عَلِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةَ رَسُولِهِ، وَ يَسْتَعْمِلُ عَلِيَّ مَكَّةَ، ثُمَّ يَسِيرُ نَحْوَ الْمَدِينَةِ فَيَبْلُغُهُ أَنْ عَامَلَهُ قَتْلًا، فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ فَيُقْتَلُ الْمُقَاتِلَةَ وَ لَا يَزِيدُ عَلِيَّ ذَلِكَ...»<sup>۱</sup>؛ با حضرت قائم □ در مکه، براساس کتاب خدا و سنت پیامبر او، بیعت صورت می‌گیرد و آن حضرت، جانشینی را بر مکه می‌گمارد و خود به سوی مدینه حرکت می‌کند که خبر کشته شدن جانشین‌اش بین راه به او می‌رسد. حضرت، بی‌درنگ برمی‌گردد و کشتگان را به قتل می‌رساند و بیش از این، کاری انجام نمی‌دهد [متعرض دیگران نمی‌شود] شاید این شخص همان فرستاده امام است که اهل مکه سر از پیکر او جدا می‌سازند.

#### هـ. اهل مدینه و جانشین امام

ابوخالد کابلی در خبر دیگری از امام باقر □ روایت کرده که آن حضرت فرمود: «... يَخْرُجُ إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَقِيمُ بِهَا مَا شَاءَ، ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَسْتَعْمِلُ عَلَيْهَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ. فَإِذَا نَزَلَ الشَّفْرَةَ جَاءَهُمْ كِتَابُ السُّفْيَانِيِّ إِنْ لَمْ تَقْتُلُوهُ لَأَقْتُلَنَّ مُقَاتِلِكُمْ وَ لِأَسْبِيَنَّ دَرَارِيَكُمْ. فَيَقْبَلُونَ عَلِيَّ عَامِلَهُ فَيَقْتُلُونَهُ، فَيَأْتِيهِ الْخَبَرُ، فَيَرْجِعُ إِلَيْهِمْ، فَيَقْتُلُهُمْ وَ يَقْتُلُ قُرَيْشًا حَتَّى لَا يَبْقِيَ مِنْهُمْ إِلَّا أَكْلَةُ كَنْبَسٍ ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْكُوفَةِ وَ يَسْتَعْمِلُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُقْبَلُ وَ يَنْزِلُ النَّجْفَ» (حضرت مهدی [عج] رهسپار مدینه می‌گردد و در آن جا هر قدر بخواهد، می‌ماند. مردی از اصحاب خود را در آن جا جانشین خویش قرار می‌دهد. به سمت کوفه حرکت می‌کند. هنگامی در «شفره»<sup>۲</sup> فرود می‌آید. نامه سفیانی بدین مضمون به اهل مدینه می‌رسد، که اگر جانشین (مهدی □) را نکشید. مردان شما را به قتل می‌رسانم و زنان تان را به اسارت می‌گیرم. مردم مدینه بر فرمانروا هجوم آورده و او را به قتل می‌رسانند. این خبر به آن حضرت می‌رسد و به مدینه باز می‌گردد. و قاتلان را می‌کشد و به گونه‌ای

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، ح ۸۳.

۲. همان، ج ۵۲، ص ۳۰۸.

۳. نام کوهی است در مدینه، و چراگاه گوسفندان آنان بود. معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۵۳.

قریش را نابود می‌کند که جز به تعداد لقمه خوراک گوسفندی، کسی از آنان باقی نمی‌ماند. سپس به سوی کوفه می‌رود و یکی از یارانش را به جانشینی خویش تعیین و پس از آن به نجف روی آورده و در آن جا منزل می‌گزیند.»

در این روایت نیز به فرض صحت سند، محور درگیری، قریش است نه تمامی مردم. قریش نیز که پرونده ننگین آنان بر همگان آشکار است در اثر تعدی و تجاوز و اقدام به قتل و جنایت، به سزای اعمال خود می‌رسند.

و. آمار کشته شدگان قریش و سابقه آنان

حدیث ۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ □ لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ إِذَا خَرَجَ لِأَحَبِّ أَكْثَرِهِمْ إِلَّا يَرَوْهُ مِمَّا يَقْتُلُ مِنَ النَّاسِ. أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُ إِلَّا بِقُرَيْشٍ فَلَا يَأْخُذُ مِنْهَا إِلَّا السَّيْفَ حَتَّى يَقُولَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ: «لَيْسَ هَذَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، وَ لَوْ كَانَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ لَرَحِمَ!» مُحَمَّدٌ بْنُ مُسْلِمٍ

می‌گوید: از امام باقر □ شنیدم می‌فرمود: اگر مردم [مخالفان] می‌دانستند قائم [عج] آن گاه که ظهور نماید چه برنامه‌ای دارد، اکثر آنان، آرزو می‌کردند به جهت کشتار زیادی که از مردم [آنان] انجام می‌دهد هرگز آن حضرت را نبینند؛ آگاه باشید که! نخستین کشتار را در قبیله قریش خواهد داشت. از قریش جز شمشیر دریافت نمی‌کند و جز شمشیر ارمغانی به آنان نخواهد داد، [حضرت کار را به جایی می‌رساند] که بسیاری از مردم می‌گویند: این شخص، از دودمان محمد □، نیست، اگر بود، ترحم می‌کرد.»

کلمه «ناس» در روایات، به معنای «مخالفان اهل بیت» و کسانی است که همیشه بنای دشمنی با آنان را داشته و دارند.

حدیث ۲. «رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمَغِيرَةِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ □: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ □، أَقَامَ خَمْسَمِئَةَ مِنْ قُرَيْشٍ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ، ثُمَّ أَقَامَ خَمْسَمِئَةَ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمْ، ثُمَّ خَمْسَمِئَةَ أُخْرَى، حَتَّى يَفْعَلَ ذَلِكَ بِسِتِّ مَرَاتٍ! قُلْتُ: وَ يَبْلُغُ عَدَدُ هَؤُلَاءِ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، مِنْهُمْ وَمِنْ مَوَالِيهِمْ؟» عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْمَغِيرَةِ

می‌گوید: امام صادق □ فرمود: هنگامی که قائم آل محمد [عج] ظهور کند،

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۳، ب ۱۳، ح ۱۸؛ عقد الدرر، ص ۲۲۷، ب ۹، ف ۳؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۳۹، ب ۳۲، ح ۴۰۵۱؛ حلیة الابرار، ج ۲، ص ۳۵۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۴.

۲. ارشاد، ص ۳۶۴؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۵؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۲.

پانصد تن از قریش را بازداشت و سپس اعدام می‌کند. سپس پانصد نفر دیگر را به همین گونه و این کار را، شش بار تکرار می‌کند. پرسیدم: آیا تعدادشان به این اندازه می‌رسد؟ حضرت فرمود: آری؛ خودشان و دوستان و هم‌پیمانان‌شان.»

در روایات دیگر از «موالی قریش» به «حابیش» تعبیر شده و منظور از آنان کسانی‌اند که در منطقه حبشی پایین دست مکه زندگی می‌کنند و با قریش هم‌پیمان شده‌اند که همیشه در کنار آنان باشند.<sup>۱</sup>

حدیث ۳. «عَنْ أَبِي الْجَارُودِ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ □ قَالَ: ... فَيَقْتُلُ أَلْفًا وَخَمْسَمِئَةَ قَرِيشِي لَيْسَ فِيهِمْ إِلَّا فَرَحٌ زُنَيْتَةٌ؟» از ابو جارود، در ضمن حدیثی از امام باقر □ نقل شده که فرمود: هزار و پانصد تن از قریش را به قتل می‌رساند که در میان آنان، جز زنانزاده وجود ندارد.»

در این روایت، محدوده کشته شدگان و هویت و تعداد آنان، کاملاً روشن شده است.

حدیث ۴. «... عَنِ الْحَارِثِ الْأَعْوَرِ الْهَمْدَانِي، قَالَ: قَالَ أَبُو الْمُؤْمِنِينَ □: بِأَبِي بَنِي خَيْرَةَ الْإِمَاءِ - يَعْنِي الْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ □ - يَسُومُهُمْ حَسْفًا وَيَسْقِيهِمْ بِكَأْسِ مُضْبِرَةٍ وَ لَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجَاءً، فَعِنْدَ ذَلِكَ تَتَمَنَّى فَجَزَةَ قُرَيْشٍ لَوْ أَنَّ لَهَا مُفَادَاةً مِنَ الدُّنْيَا مَا فِيهَا لِيُغْفَرَ لَهَا. لَا نَكْفُ عَنْهُمْ حَتَّى يَرْضَى اللَّهُ؟» حارث بن عبدالله اعور همدانی می‌گوید: امیرمؤمنان □ فرمود: پدرم فدای فرزند برگزیده کنیزان باد - یعنی قائم از دودمان او، آنان را خوار می‌سازد و جام شرتنگ به آن‌ها می‌نوشاند و جز شمشیر به آنان پاسخی نخواهد داد. در این هنگام، زشتکاران قریش آرزو می‌کنند کاش دنیا و هر آن چه در آن است، در اختیار داشتند و آن را فدیه می‌دادند تا گناهانشان بخشوده شود؛ ولی دست از آنان برنخواهیم داشت تا خداوند راضی شود.»

شاید این روایات، بر روایات دیگر حاکم باشد و آن‌ها را نیز تفسیر و تبیین کند، زیرا به گونه‌ای واضح و آشکار می‌گوید: محدوده کشتار، زشتکاران قریش‌اند.

---

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۲۳؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۱۴؛  
امام حسین در مکه، طبسی، ص ۱۸.  
۲. دلائل الامامة، ص ۲۴۱؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۶.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۲۲۹، ب ۱۳، ج ۱۱.

## ۲. مردم عراق

حدیث ۱- «... عن زَفِيدِ مَوْلَى أَبِي هُبَيْرَةَ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: جَعَلْتَ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! يَسِيرُ الْقَائِمُ بِسِيرَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي أَهْلِ السَّوَادِ؟ فَقَالَ: لَا؛ يَا زَفِيدُ! إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ سَارَ فِي أَهْلِ السَّوَادِ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَبْيَضِ، وَإِنَّ الْقَائِمَ يَسِيرُ فِي الْعَرَبِ بِمَا فِي الْجَفْرِ الْأَحْمَرِ. قَالَ: قُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! وَمَا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ؟ قَالَ: فَأَمَرَ إِصْبَعَهُ إِلَى حَلْقِهِ، فَقَالَ: هَكَذَا، يَعْنِي الذَّبْحُ. ثُمَّ قَالَ: يَا زَفِيدُ! إِنَّ لِكُلِّ أَهْلِ بَيْتٍ نَجِيباً شَاهِداً عَلَيْهِمْ شَافِعاً لِأَمْثَالِهِمْ؛ زَفِيدُ بْنُ هُبَيْرَةَ مِى گويد: به امام صادق □، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم! آیا قائم [عج] میان مردم عراق به شیوه علی بن ابی طالب □، رفتار می کند؟ فرمود: خیر، یا رفید! علی بن ابی طالب □، میان مردم عراق، براساس آن چه در جَفْر سفید آمده رفتار کرد (یعنی رفتاری با ملایمت) ولی قائم □ با عرب، براساس آن چه در جَفْر سرخ بیان شده رفتار می کند عرض کردم: «فدایت شوم! جفر سرخ چیست؟ آن حضرت، انگشت مبارک خود را به گلوی خود کشید و فرمود: این گونه رفتار می کند. یعنی دشمنان را گردن می زند. سپس فرمود: ای رفید! البته، هر خاندانی نجیب و گواهی دارد که بر عملکرد اهل خود شاهد است. و امثال آنان را شفاعت خواهد کرد.»

مرحوم آقای خوبی در مورد «رفید»، ساکت است؛ ولی مامقانی می گوید: از این روایت، حُسن عقیده او ظاهر است.<sup>۲</sup>

در این روایت نیز حدّ و مرزها کاملاً، مشخص شده که تمام عراق و تمام عرب مورد نظر نیست. امام علی □ خود، با تمام عراق و عرب، سر جنگ نداشت؛ بلکه خصوص ناکثین و عهدشکنان، با حضرت درگیر بودند امام عصر □ نیز فقط با ناکثین و مخالفان مقابله می کند.

حدیث ۲. «... عن عبدالرحمان بن الحجاج، عن الصادق □ قال: إذا قام القائم و أتى رَحْبَةَ الكوفة، فقال برجله هكذا، أو أوماً بيده إلي موضع ثم قال: إخفوا هاهنا. فيحفرُونَ، فيستخرجون اثني عشر ألف دُرْع (اثني عشر دُرْع) و اثني عشر ألف سيف، و اثني عشر ألف بيضة لكل بيضة و جهان، ثم يدعوا اثني عشر ألف رجل من الموالي، من العرب و العجم، فيلبسهم ذلك، ثم يقول:

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۵۲، ب ۱۴، ج ۴؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۷.  
 ۲. تنقيح المقال، ج ۲۷، ص ۳۴۷، ش ۸۲۷۵، ج جديد؛ معجم رجال الحديث، ج ۷، ص ۲۰۰.

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ مِثْلُ مَا عَلَيْكُمْ فَأَقْتُلُوهُ؛ از عبدالرحمان بن حجّاج نقل شده که امام صادق □ فرمود: آن گاه که قائم □ دست به قیام بزند به رَحْبَه کوفه می‌آید و به محلی اشاره می‌کند و می‌فرماید: این جا را حفر کنید. چون حفر کنند، دوازده هزار زره، دوازده هزار شمشیر و دوازده هزار کلاه‌خود، بیرون آورند که هر کلاه‌خودی دو طرف دارد. سپس دوازده هزار مرد از هواداران عرب و عجم خود را فرا می‌خواند و اسلحه بر اندام‌شان می‌پوشاند و سپس می‌گوید: کسانی را که چنین سلاحی در بر ندارند، به قتل رسانید.»

این روایت از نظر سند، مرفوعه و ضعیف است، شاید این اقدام، در ارتباط با نقطه خاصی از کوفه - رَحْبَه - باشد، نه تمامی افرادی که این فرم خاص از لباس را ندارند، زیرا معنای آن، این است که تمام ساکنان کره زمین را باید نابود کنند! حدیث ۳. در مورد (نبرد با سفیانی در کوفه) - به سبب طولانی بودن حدیث، به ترجمه آن اکتفا می‌شود.

«سید علی بن عبدالحمید، در «کتاب الغیبه» حدیث مرفوعی - مرسل - را از امام صادق □ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «قائم □ می‌آید تا به نجف می‌رسد. در آن حال، لشکر سفیانی، به سوی آن حضرت و اصحاب او از کوفه بیرون می‌آیند، با این که مردم همه با آن حضرت‌اند. این قضیه، در روز چهارشنبه اتفاق می‌افتد. قائم □ مردم را دعوت می‌کند و به حق خودش سوگند می‌دهد و به آنان خبر می‌دهد که من مورد ظلم و ستم قرار گرفته و مقهور شده‌ام. و می‌فرماید: هر که در مورد خدا با من به گفت و گو بپردازد، من، نزدیک‌ترین مردم به خدا هستم. در پاسخ وی می‌گویند: از هر کجا که آمده‌ای به همان جا بازگرد ما به تونیازی نداریم، زیرا شما را شناخته و امتحان کرده‌ایم.»

بدین سان، بدون جنگ و خون‌ریزی پراکنده می‌شوند. با فرا رسیدن جمعه، دیگر بار حضرت، آنان را دعوت کرده. اتمام حجت می‌کند. که در آن حال، تیری از کمان رها می‌شود و به یکی از مسلمانان اصابت می‌کند و او را به قتل می‌رساند. و اعلان

---

۱. اختصاص، ص ۳۳۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۷.

می‌شود: فلانی کشته شد. در این هنگام، حضرت مهدی □ پرچم رسول خدا را می‌گشاید. وقتی آن را گشود، فرشتگان بدر به خدمت‌اش فرود می‌آیند. با فرارسیدن ظهر، نسیم فتح و پیروزی برای آن حضرت می‌وزد. و او خود و یارانش، بر دشمنان حمله می‌کنند. خدای تعالی او را بر آن‌ها غالب می‌گرداند. و دشمن پا به فرار می‌گذارد جمعی را نیز به قتل می‌رساند تا آنان را به خانه‌های کوفه وارد می‌کند. منادی آن حضرت اعلان می‌دارد که: آگاه باشید! فراریان را تعقیب نکنید و زخمی‌ها را نکشید و با آنان به شیوه‌ای رفتار می‌کند که علی □ در جنگ جمل با اهل بصره رفتار کرد.<sup>۱</sup>

این روایت نیز با قطع نظر از صحت سند، محور خاصی را مورد تهاجم و قتل قرار داده که لشکریان سفیانی‌اند و اصولاً خودشان به عراق و سرزمین‌های اسلامی تهاجم وسیعی انجام می‌دهند و به قتل و غارت دست می‌زنند. پس از شکست دادن آنان و فرار از صحنه و پناه بردن به خانه‌های کوفه، حضرت مهدی [عج] از تعقیب آنان نهی و جلوگیری می‌کند.

این روایت با آن چه که به حضرت نسبت می‌دهند، منافات دارد.

### ۳. اهل کتاب

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق □ عرض کردم: حضرت قائم [عج] تا پایان زندگانی، در مسجد سهله (کوفه) خواهد ماند؟ فرمود: «آری»؛ پرسیدم: اهل ذمه در نظرش چگونه خواهند بود؟ فرمود: «با آنان، رفتاری مسالمت‌آمیز خواهد داشت، همان گونه که پیامبر اکرم □ با آن‌ها رفتار می‌کرد. آنان با خواری، جزیه می‌پردازند.»<sup>۲</sup>

علامه مجلسی می‌گوید: «شاید این حکم، مربوط به آغاز قیام باشد، زیرا از ظاهر روایات برمی‌آید که از آنان جز ایمان پذیرفته نیست و اگر نپذیرند، کشته می‌شوند.»<sup>۳</sup>

براساس این روایت و طبق بیان علامه مجلسی، امام □ نسبت به اهل کتاب (یهود و نصاری) نیز سیاست نرمش را پیش می‌گیرد. و از آنان مطالبه جزیه می‌کند، نه این

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۷؛ اثبات الهداة، ج ۳، ص ۵۸۵؛ معجم  
 احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۴۴.  
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.  
 ۳. مرآة العقول، ج ۲۶، ص ۱۶۰.



که در همان ابتدا، به جنگ آنان برود و قتل‌عام کند. آری، در مرحله بعد، فقط اسلام آوردن و پذیرش دین حق را از آنان می‌خواهد؟ در غیر این صورت محکوم به قتل هستند. البته، در هر مرحله‌ای، عده‌ای از آنان به اسلام می‌گروند و یا پرداخت جزیه را می‌پذیرند و در نهایت، درصد اندکی خواهد ماند که قطعاً، افراد عنود و لجوج‌اند و چاره‌ای جز تصفیه و ریختن خون آنان، نخواهد بود.

#### ۴. فرقه‌های انحرافی

امام صادق □ می‌فرماید: «... وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ وَيُقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ؛ قائم □ در شرایطی ظهور خواهد کرد که کتاب خدا را بر ضد او تأویل و بر مبنای آن با حضرت به جنگ برمی‌خیزند.»

#### الف. زیدیه

در ضمن حدیث مفصلی از امام صادق □ بیان شده که: «سید حسنی آن جوانمرد خوش سیمای دیلمی<sup>۱</sup> جنبش خود را آغاز می‌کند... و دست بیعت به حضرت مهدی □ می‌دهد و خود و یارانش با آن حضرت بیعت می‌کنند؛ اما چهل هزار تن از صاحبان مصاحف که به زیدیه معروف‌اند، از بیعت خودداری می‌کنند و می‌گویند: این کار، سحری بزرگ است. در ابتدای حدیث، آمده که حضرت مهدی □ معجزاتی را نشان می‌دهد. بدین سان، دو لشکر با هم درگیر می‌شوند. حضرت مهدی [عج] به سوی طائفه منحرف آمده و آنان را نصیحت و به پیروی از خویش دعوت می‌کند؛ ولی آن‌ها بر لجاجت و طغیان خود می‌افزایند و آن حضرت، فرمان به کشتن آنان می‌دهد و همه آن‌ها کشته می‌شوند.»<sup>۲</sup>

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۹۷.

۲. دیلم، منطقه‌ای میان شمال قزوین و گیلان است.  
۳. مجار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۵. «فیختلط العسکران فیقبل المهدی □ علی الطائفة المنحرفة - الزیدیه - فیعظهم ویدعوهم ثلاثة ایام فلا یزدادون الا طغیاناً و کفراً فیأمر بقتلهم فیقتلون جمیعاً...».

ب. بَتریه<sup>۱</sup>

«... عن أبي الجارود، عن أبي جعفر□: ... يَسِيرُ إِلَيَّ الْكُوفَةَ فَيَخْرُجُ مِنْهَا سِتَّةَ عَشَرَ أَلْفًا مِنَ الْبَتْرِيَّةِ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، قُرَاءَ الْقُرْآنِ، فَفُهَاءٌ فِي الدِّينِ قَدْ قَرَحُوا أَجْبَاهَهُمْ؟<sup>۲</sup> ابوجارود، نقل می‌کند که امام باقر□ فرمود: هنگامی که قائم قیام کند، به سوی کوفه رهسپار می‌شود. در آن جا ... شانزده هزار تن از فرقه بتریه، مسلح در برابر امام می‌ایستند. آنان، قاریان قرآن و فقیهان دینی‌اند و پیشانی آنان در اثر عبادت زیاد، پینه بسته. چهره‌هایشان در اثر شب زنده‌داری زرد شده و نفاق سراپای آن‌ها را پوشانده است یک صدا فریاد برمی‌آورند و به حضرت می‌گویند: «ای پسر فاطمه! از همان جا که آمده‌ای بازگرد، زیرا به شما نیازی نداریم. پس از آن، حضرت شمشیر می‌کشد و همه را از میان برمی‌دارد...»

این روایت نیز با قطع نظر از سند، محور خاصی را که خوارج طائفه بتریه‌اند، مورد بحث قرار می‌دهد، نه این که جهانیان را به قتل برساند و کشتار راه بیندازد.

## ج. خوارج

مسعودی در *مروج الذهب*، حدیث مرسلی را از امیرمؤمنان□ نقل می‌کند که حضرت پس از شکست خوارج، هنگام گذشتن از کنار گشتگان آنان فرمود: «آن کس شما را به کشتن داد که شما را فریفت.» پرسیده شد: او کیست؟ فرمود: «شیطان و نفس‌های پلید.» یاران پرسیدند: آیا خداوند، اصل و تبار آنان را تا پایان دنیا قطع کرد؟ حضرت پاسخ داد: «خیر؛ سوگند به آن که جانم در دست اوست! آنان در صلب‌های مردان و رحم زنان خواهند بود و پی در پی ظاهر خواهند شد تا آن که به سرکردگی شخصی به نام «اشحط» حد فاصل رود دجله و فرات دست به جنبش

۱. بتریه، يك از فرقه های زیدیه، از پیروان کثیرالدنوی هستند. آنان، عقاید مشابهی با سلمانیه، یکی دیگر از فرقه های زیدیه دارند. در اسلام و کفر عثمان، توقف و تردید دارند. در مسائل اعتقادی، مشرب اعتزال و در فروع فقهی، بیش تر پیرو ابوحنیفه هستند. گروهی از آنان نیز پیرو شافعی یا مذهب شیعه هستند. *بجته الامال*، ج ۱، ص ۹۵؛ *ملل و نحل*، ج ۱، ص ۱۶۱.

۲. *دلایل الامامه*، ص ۲۴۱؛ *معجم احادیث الامام المهدي*، ج ۳، ص ۳۰۶ - ۳۰۷.

می‌زنند. در آن روزگار، مردی از اهل بیت ما، به جنگ او می‌رود و وی را به هلاکت می‌رساند و از آن پس هیچ قیامی از خوارج تا روز قیامت انجام نخواهد پذیرفت.<sup>۱</sup> در این روایت مرسله نیز، سخن از کشتار نیست؛ بلکه محور بحث، کشته شدن فرمانده خوارج به دست حضرت است. و پس از آن، هیچ گونه تحرکی از آنان صورت نمی‌گیرد.

د. مُرَجَّئُهُ<sup>۲</sup>

بشیر بن اراکه نبال. روایت کرده که امام باقر □ فرمود: «وَيَحْ هَذِهِ الْمُرَجَّةُ إِلَيَّ مَنْ يَلْجُؤُونَ غَدًا إِذَا قَامَ قَائِمُنَا؟ إِنَّهُمْ يَقُولُونَ: لَوْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ كُنَّا وَأَنْتُمْ فِي الْعَدْلِ سَوَاءً. فَقَالَ: مَنْ تَابَ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَمَنْ أَسْرَ نِفَاقًا فَلَا يُبْعِدُ اللَّهُ غَيْرَهُ وَمَنْ أَظْهَرَ شَيْئًا أَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ. ثُمَّ قَالَ: يَذْبَحُهُمْ - وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ! كَمَا يَذْبَحُ الْقَصَابُ شَاتَهُ. وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَيَّ حَلْقِهِ - ...<sup>۳</sup>؛ وای به حال مُرَجَّئُهُ! هنگامی که قائم ما قیام کند، به چه کسی پناه خواهند برد؟ راوی گفت: آنان می‌گویند: در آن هنگام ما و شما در برابر عدالت یکسان خواهیم بود. فرمود: هر یک از آنان توبه کند، خدا از او می‌گذرد و اگر در درون خود نفاق و دورویی داشته باشد، خداوند، جز او کسی را از خود دور نمی‌کند و اگر چیزی از آن نفاق را آشکار سازد، خداوند خونش را خواهد ریخت. سپس فرمود: سوگند به آن کس که جانم در دست اوست! همچنان که قصاب، گوسفندش را سر می‌برد، سر از بدن آنان جدا خواهد ساخت. و با دست، به گلوی خود اشاره کرد.»

ه. مقدّس نماها

محمد بن ابی حمزه، به نقل یکی از یاران خود، از امام صادق □ روایت می‌کند که حضرت فرمود: «القائم يلقى في حربه ما لم يلق رسول الله. إن رسول الله □ أتاهم حجارةً منقورةً و»

۱. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۱۸.

۲. گروهی از فرقه‌های اسلامی هستند که معتقدند. معصیت کردن، به ایمان انسان زیانی نمی‌رساند، و با کفر، طاعت خداوند سودی ندارد. به این گروه مرجئه می‌گویند، چون بر این باور هستند که خداوند عذاب دادن آنان را تاخیر انداخته است. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۵۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۵.

خُشْبًا مَّنْحُوْتَةً، وَإِنَّ الْقَائِمَ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ فَيَتَأَوَّلُونَ عَلَيْهِ كِتَابَ اللَّهِ، وَيَقَاتِلُونَهُ عَلَيْهِ؛ قائم □، در پیکار خود با شرایطی مواجه خواهد شد که رسول خدا □ با آن مواجه نگردید. رسول خدا، در حالی به سوی آنان آمد که بت‌های سنگی و چوب‌های تراشیده را پرستش می‌کردند؛ ولی قائم چنان است که بر ضد او خروج می‌کنند و کتاب خدا را بر ضد وی تفسیر می‌کنند. و به استناد آن، با او به جنگ برمی‌خیزند.»

از این روایت چنین به دست می‌آید که حضرت، مورد ظلم و بی‌مهری مردم قرار می‌گیرد. بنابراین، هر واکنشی را که دشمنان می‌بینند، نتیجه طبیعی عمل خودشان خواهد بود. از این رو، جا دارد به جای بررسی روایات کشتار، به بررسی روایات مظلومیت حضرت مهدی □ و بی‌مهری مردم نسبت به وی پردازیم.

##### ۵. ناصبی‌ها

ابوبصیر می‌گوید: به امام صادق □ عرض کردم: رفتار امام مهدی □ با ناصبی‌ها و کسانی که با شما دشمنی دارند، چگونه خواهد بود؟ فرمود: «یا ابا محمد! ما لِمَنْ خَالَفْنَا فِي دَوْلَتِنَا مِنْ نَصِيبٍ. إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَلَّ لَنَا دِمَاءَهُمْ عِنْدَ قِيَامِ قَائِمِنَا. فَالْيَوْمَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا وَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ، فَلَا يَغْرَنُكَ أَحَدٌ! إِذَا قَامَ قَائِمِنَا انْتَقَمَ لِلَّهِ وَ لِرِسْوَالِهِ وَ لَنَا أَجْمَعِينَ<sup>۱</sup>؛ ای ابا محمد! در دولت و حکومت ما، مخالفان، بهره‌ای نخواهند داشت. خداوند، در آن هنگام، ریختن خون آن‌ها را برای ما حلال خواهد کرد؛ ولی امروز، ریختن خون‌شان بر ما و شما حرام است. بنابراین، کسی تو را فریب ندهد. بدان! روزگاری که قائم ما قیام کند آن حضرت، انتقام خدا و رسولش و انتقام همه ما را خواهد گرفت.»

منظور سخن امام این است با توجه به این که نواصب، دشمن ائمه طاهرين هستند و دشمنی با آنان را دین و آیین خود می‌دانند، ریختن خونشان جایز است و بدین معنا نیست که حضرت، هر فردی را که ریختن خونش جایز است به قتل برساند. چنان که ائمه دیگر □، به ویژه کسانی که از قدرت ظاهری نیز برخوردار بودند، دست به این کار نزدند.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۹۷.

۲. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۶.

## ۶. منافقان

۱. ابو حمزه ثمالی از امام صادق □ نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «... و لو قد قام القائم □ ما احتاج إلي مسائلتكم عن ذلك و لأقام في كثير منكم من أهل النفاق حدّ الله!؛ هنگامی که حضرت قائم □ قیام کند. نیازی به پرس و جویی از شما ندارد و نسبت به بسیاری از منافقان میان شما، حدّ خدا را جاری خواهد ساخت.»

در این روایت نیز محور بحث منافقان‌اند. امام □، حدّ خدا را اجرا می‌کند. و این موضوع از اولیات و لوازم حکومت الهی است.

۲. امام حسین □ به فرزندش امام سجّاد □ می‌فرماید: «سوگند به خدا! خون من از جوشش باز نمی‌ایستد تا خداوند، مهدی را برانگیزد. آن حضرت، به انتقام خون من، از منافقان فاسق و کافر، هفتاد هزار نفر را به هلاکت خواهد رساند.»<sup>۲</sup>  
اولاً: این روایت؛ مرسل است.

ثانیاً محور موضوع، منافق و فاسق و کافر است.

ثالثاً: به قرینه روایات دیگر. این روایت را حمل بر موردی می‌کنیم که دشمنان بر نفاق و کارشکنی و لجاجت خود اصرار می‌ورزند.

امام باقر □، می‌فرماید: «آن گاه که حضرت قائم دست به قیام بزند، به کوفه می‌آید. چندین هزار تن مسلّح، فریاد بر می‌آورند: از هر جا آمده‌ای، به همان جا بازگرد که ما نیازی به فرزندان فاطمه نداریم. امام، آنان را تا آخرین نفر خواهد کشت. سپس وارد کوفه می‌شود و هر منافق شک‌گرایی را به هلاکت می‌رساند و کاخ‌های شهر را ویران می‌کند و هر مسلّح مخالف را از میان بر می‌دارد تا خدای عزّوجلّ راضی شود.»<sup>۳</sup>

روایت فوق، همان روایت بترتیب است که بحث آن قبلاً گذشت و از نظر سند، مرسل است.

---

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۱۷۲؛ وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۸۳؛ ملل و النحی، ج ۹، ص ۴۵۵.  
۲. مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۹۹.  
۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸؛ ارشاد، ص ۳۶۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۳، ص ۳۰۹.

### قاطعیّت امام در برخورد با خودی ها

سعدان بن مسلم، از بعضی راویان. از امام صادق □، روایت می کند که آن حضرت فرمود: «... بَيْنَا الرَّجُلُ عَلِيَّ رَأْسِ الْقَائِمِ يَأْمُرُهُ وَيَنْهَاهُ<sup>۱</sup> (يَأْمُرُ وَيَنْهَى) إِذْ قَالَ: «أَدْبِرُوهُ». فَيُدْبِرُونَهُ إِلَيَّ قُدَامِهِ، فَيَأْمُرُ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَلَا يَبْقِي فِي الْخَافِقِينَ شَيْءٌ إِلَّا خَافَهُ؛<sup>۲</sup> در آن میان که مردی پشت سر قائم ایستاده و امر و نهی می کند، ناگاه آن حضرت دستور می دهد او را برگردانید. او را به پیش روی آن حضرت برمی گردانند و امام □ به گردن زدن او فرمان می دهد. بدین سان، در شرق و غرب گیتی، موردی باقی نمی ماند جز این که از قاطعیّت حضرت در اجرای احکام الهی می هراسد.»

این روایت، از نظر سند مرسل است و دلالت دارد که حضرت، در مقام قضا و اجرای حدود به علم خود عمل می کند.

به هر حال، پس از بررسی روایات، به دست می آید که درباره حجم و عدد قتل و انتقام، جانب افراط و تفریط لحاظ شده و واقعیت، چیز دیگری است. سیاست امام، همان سیاست پیامبر اکرم □ است. گاهی مقتضای رأفت و عدالت و گستردن عدالت بر جامعه، ایجاب می کند دشمنان سرسخت و لجوج را که هرگز با حکومت حضرت مهدی کنار نمی آیند. - و عدد آنان زیاد نیست؛ ولی متأسفانه مبالغه بسیاری شده - از سر راه بردارد.

از سویی، برای به پا کردن حکومت الهی، آن هم به گستردگی جهان، این حجم از تلفات، طبیعی به نظر می رسد به ویژه با توجه به جمعیت جهان آن روز که این مقدار، درصد بسیار ناچیزی شمرده می شود.

۱. امیرالمؤمنین □ طی خطبه ای راجع به حضرت مهدی □ فرمود: و يسير الصديق الأكبر براية الهدى و السيف ذي الفقار. و المخصرة، حتي ينزل ارض الهجرة مرتين و هي الكوفة، فيهدم مسجدها و يبنيه علي بنائه الاول. و يهدم مادونه من دور الجبارة و يسير الي البصرة حتي يشرف علي بحرهما و معه التابوت و عصي موسي.<sup>۳</sup>

۱. كذا و الظاهر زايدة الضمير فيهما و الا يأمر و ينهي و يؤيد ذلك الخبر الآتي.

۲. غيبة نعماني، ص ۲۳۹، ب ۱۳، ح ۳۲.

۳. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸۵.

یعنی: مهدی، آن بزرگ راستگو - صدیق اکبر در حالیکه پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و عصا به همراه دارد، حرکت می‌کند تا به کوفه برسد، پس مسجد آنرا به همان گونه‌ای که قبلاً بود می‌سازد و خانه جباران را که اطراف آن ساخته شده، ویران می‌کند. سپس به طرف بصره حرکت می‌کند و خود را به ساحل آن می‌رساند در حالیکه تابوب [صندوقی که حضرت موسی به هنگام رحلت، عصا، سپر، الواح و تمامی علامت نبوت را به همراه داشت در آن گذاشته و به وصی خود یوشع سپرد]<sup>۱</sup> و عصای موسی را به همراه دارد.

۲. قال رسول الله □ فیجتمع الناس إلیه کالطیر الواردة المتفرقة حتی یجتمع الیه ثلاثمائة و اربعة عشر رجلاً، فیهم نسوة، فیظهر علی کل جبار و ابن جبار، و یظهر من العدل ما یتمنی له الأحياء امواتهم.<sup>۲</sup>

کلام مرحوم شیرازی: در خاتمه بحث به کلام بعضی از علماء و به چند نمونه از روایات اشاره می‌کنیم.

«ثم ان الامام الحجة یظهر علی أخلاق جده رسول الله □ و سیرته اما ما یتصوره البعض من كثرة إراقه الدماء و ما اشبهه، فلا دلیل علیه فعن جابر بن یزید: المهدي من ولدي ... اشبه الناس بی خلقاً و خلقاً. و عن الباقر □ اما سنة محمد فالقیام بسیرته و عن الصادق □ اما محمد، فیهدی بهداه و یسیر بسیرته.<sup>۳</sup> یعنی روش حضرت به هنگام ظهور همان اخلاق و رفتار پیامبر اکرم □ است. اما این را که بعضی می‌گویند: از کثرت خون‌ریزی و نظایر آن، هیچ دلیلی بر آن نداریم بلکه روایات خلاف آن را ثابت می‌کند چنانکه روایت امام باقر و امام صادق □ به این معنا اشاره دارد.

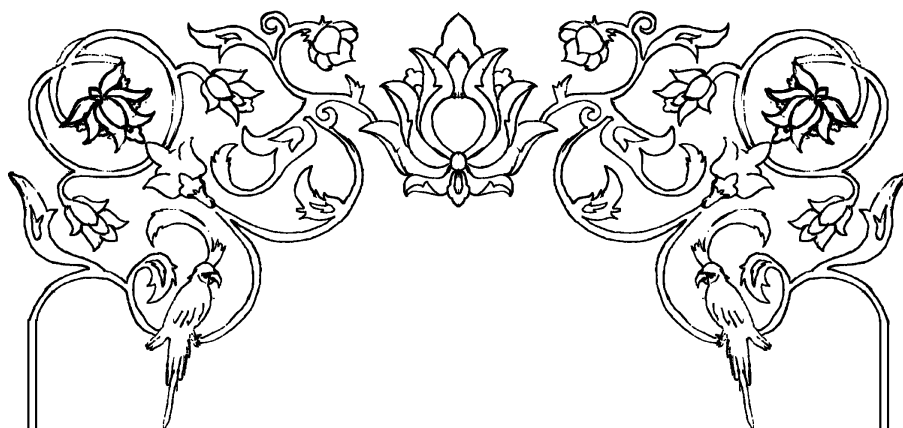
۱. مقدمه تفسیر مرآة الانوار و مشکاة الاسرار، ص ۱۰۷.

۲. مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۵؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۶۱، الاذاعة، ص ۱۱۹؛ البرهان، ص ۱۱۷.

۳. الامام المهدي، ج اول، مؤسسة المجتبی، بیروت.

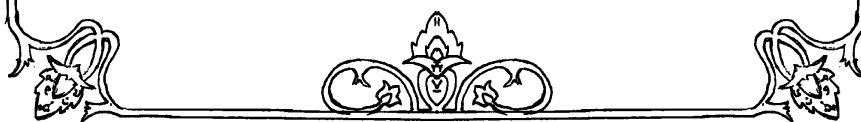






## فصل دهم:

### سفارت و نیابت خاصه



یکی از مباحثی که پس از غیبت صغری و آغاز غیبت کبری دانستن آن بسیار ضروری و لازم است، بحث نیابت خاصه است که حضرت ولی عصر<sup>ع</sup> تا زمان ظهور، نایب خاصی نخواهد داشت و طبیعی است که از بسیاری ادعاهای رؤیت و مشاهدات و دعوی سفارت و نیابت خاصه بدین وسیله جلوگیری می‌شود و در این راستا، باید پیام‌های صادره‌ای که هر گونه رؤیت را نفی می‌کند، بررسی سندی و دلالتی شود. در بحث حدیث‌شناسی با مطرح ساختن یک موضوع، درباره آن، در چند محور به بحث و بررسی می‌پردازیم:

### **نخستین محور**

در این محور روایات مثبت و نافی نقل می‌شود و سپس به بررسی سندی آن روایات می‌پردازیم - البته در صورت نیاز، منبع آن روایات را مورد بررسی قرار خواهیم داد. در سند روایت اگر یک راوی دارای مشکل باشد، برای ما کافی است و روایت، گاهی به همین سبب، از درجه اعتبار ساقط خواهد شد. مگر اطمینان به صدور آن داشته باشیم.

### **دومین محور (شهرت روایی)**

مطلب دیگری که در اعتبار روایت، اثر دارد، توجه به این نکته است که آیا حدیث را دیگران نقل کرده‌اند یا خیر؟ (به اصطلاح، شهرت روایتی دارد یا خیر؟) نقل دیگران تا زمان فعلی، هر چه بیشتر باشد، دلیل اعتبار بخشیدن آنها به روایت و عدم نقل، دلیل روگردانی آنها از روایت است.

### **سومین محور (فقه الحدیث)**

در این مرحله به معنا و فقه الحدیث می‌پردازیم و سخنان بزرگانی مانند شیخ

صدوق، مجلسی اول و دوم، فیض کاشانی و ... خلاصه سخنانی را که در شرح روایات، از زمان شیخ صدوق تا امروز مطرح شده نقل می‌کنیم. برای پاسخگویی به شبهات وارده از گوشه و کنار جهان اسلام، باید در مباحث حدیث‌شناسی، با آگاهی لازم و دست‌پُر، وارد میدان شویم.

#### محور نخست

طبرسی می‌گوید: «اما الأبواب المرضیون فأولهم الشيخ الموثوق به ابو عمرو عثمان بن سعید، نصبه اولاً ابوالحسن علي بن محمد العسكري ثم ابنه ابو محمد الحسن، فتولي القيام بأمرهما حال حياتهما ثم بعد ذلك قام بأمر صاحب الزمان - □ - و كان توقيعاته و جواب المسائل تخرج علي يديه فلما مضى لسبيله قام ابنه ابو جعفر (محمد) بن عثمان مقامه و ناب منابه في جميع ذلك، فلما مضى هو قام بذلك ابوالقاسم (حسين بن روح)، من بني نوبخت. فلما مضى هو قام مقامه ابوالحسن (علي) بن محمد السمری.»

سپس می‌گوید: «لم يقم أحد منهم بذلك إلا بنص عليه من صاحب الأمر - □ - و نصب صاحبه الذي تقدّم عليه و لم تقبل الشيعة قولهم إلا بعد ظهور آية معجزة تظهر علي يد كل واحد منهم من قبل صاحب الأمر تدل علي صدق مقالتهم و صحة بايئتهم. فلما حان سفر أبي الحسن السمری من الدنيا و قرب أجله قيل له: إلي من توصي؟ فأخرج إليهم توقيعاً نسخته: بسم الله الرحمن الرحيم يا علي بن محمد السمری أعظم الله أجر إخوانك فيك فإنك ميث ما بينك و بين ستة أيام. فاجمع أمرك و لاتوص إلي أحد فيقوم مقامك بعد وفاتك فقد وقعت الغيبة التامة فلا ظهور إلا بعد إذن الله تعالي ذكره و ذلك بعد طول الأمد و قسوة القلوب و امتلاء الأرض جوراً و سيأتي إلي شيعتي من يدعي المشاهدة، ألا فمن ادّعي المشاهدة، خروج السفيناني و الصيحة، فهو كذاب مفتر و لاحول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم؛ نخستین نماینده از نمایندگان مورد تأیید و رضایت شیخ ثقه، ابو عمرو، عثمان بن سعید است. این شخص را در آغاز امام هادی □ و سپس امام عسکری □ به نمایندگی تعیین کردند و عهده‌دار کارها و امور آن دو بزرگوار بود. پس از رحلت آنان، عهده‌دار امور حضرت صاحب‌الزمان - □ - گشت و پیام‌ها و پاسخ‌های حضرت به پرسش‌های مردم به وسیله او به آنان می‌رسید. پس از رحلت این نماینده، فرزندش محمد بن عثمان جانشین وی گشت و تمام کارهای وی را بر عهده گرفت و پس از درگذشت او، ابوالقاسم حسین بن روح، این مسؤولیت را عهده‌دار شد. پس از مرگ او نیز، این مقام به علی بن محمد سمری سپرده شد.

هیچ یک از این چهار نماینده، بدون تعیین صریح حضرت صاحب‌الامر - □ - و تعیین نماینده قبلی انجام نمی‌گرفت؛ بلکه شیعیان، نمایندگی چنین فردی را نمی‌پذیرفتند؛ مگر معجزه و کرامتی به اشاره حضرت به دست وی ظاهر می‌شد که دلیل بر صدق گفتار و ادعای وی تلقی می‌گشت.

با فرارسیدن زمان رحلت نماینده چهارم، به وی گفتند: به چه کسی وصیت خواهی کرد؟ [نماینده پنجم کیست؟] او بی‌درنگ نامه‌ای ارائه داد که در آن، چنین آمده بود:

ای علی بن محمد سَمَری! خداوند اجر برادرانت را در مصیبتِ فقدانِ تو، فراوان و پر ارج قرار دهد. آگاه باش که تا شش روز دیگر، از دنیا خواهی رفت. پس [به کارهای خود پرداز] و امور خود را سر و سامان بخش و پس از خود، کسی را جانشین قرار مده، زیرا، دوران غیبت کبری فرارسیده است و از این پس، جز به اذن خدای متعال، ظهوری نخواهد بود که پس از گذشت مدت طولانی و قساوت دل‌ها و پر شدن دنیا از ظلم و بی‌عدالتی، رخ خواهد داد. دیری نخواهد پایید که برخی از شیعیان ما، ادعای مشاهده می‌کنند. آگاه باش هر کس پیش از رخداد جنبش سفیانی و شنیده شدن سروش [آسمانی] ادعای مشاهده کند، دروغگو خواهد بود و به ناروا سخن گفته است.»

شیعیانی که خدمت نماینده چهارم آمده بودند، از آن نامه نسخه‌برداری کردند و رفتند، پس از شش روز برگشتند وی را در حالت احتضار دیدند. بعضی از آنان پرسیدند: جانشین شما چه کسی خواهد بود؟ او در پاسخ گفت: خداوند آن چه را خود بخواهد به انجام خواهد رساند. و سپس مرغ روحش به جنان پر کشید.

از مضمون پیام، این مطلب فهمیده می‌شود که پس از وی، دیگر سفارت خاصه وجود ندارد؛ بلکه اگر به ظاهر عبارت پیام، بسنده کنیم مشاهده همراه با ادعا نیز نمی‌تواند صحیح باشد و مدّعی مشاهده، دروغگو است؛ ولی به یقین، این معنا مقصود نیست و بزرگان و افراد مورد اطمینانی - که احتمال دروغ در آنها راه ندارد - ادعای مشاهده کرده‌اند.

### بررسی سندی پیام شریف

پرسش:

آیا مشاهده ممکن است و می‌توانیم کسی را که ادعای رؤیت کند، تصدیق کنیم یا خیر؟

پاسخ:

براساس ظاهر این روایت، باید او را تکذیب کرد. برای این که بتوانیم نظر نهایی خود را ارائه دهیم. ابتدا باید سند روایت را بررسی کنیم، زیرا مهم‌ترین دلیل منکران، همین روایت است، سپس از جهت معنا و دلالت نیز در این روایت به دقت و تأمل بپردازیم.

این روایت، دارای نزدیک به پانزده منبع است که همگی یا از کتاب *کمال‌الدین* است یا به طور مستقیم، از ابن بابویه نقل کرده‌اند بین نقل از *کمال‌الدین* و ابن بابویه تفاوت است، زیرا اولی، از کتاب صدوق نقل می‌کند، دومی از شخص صدوق و این خود به عنوان یک طریق مطرح است.

شایان ذکر است که در این نقل‌ها، اختلاف مختصری وجود دارد؛ مثلاً در بعضی نسخه‌ها، «قد وقعت الغيبة التامة» است و در برخی «قد وقعت الغيبة الثانية» یا در بعضی نقل‌ها «سیأتي إلي شيعتي من يدعي المشاهدة» و برخی «و سیأتي سبعون» آمده که چندان مهم به نظر نمی‌رسد.

در این بخش، به بیان متن سند می‌پردازیم، تا صحت ادعای ارسال و ضعف این روایت مشخص گردد.

شیخ صدوق می‌گوید: «حدَّثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب، قال: كنت بمدينة السلام (بغداد) ...» سپس روایت و پیام حضرت را نقل می‌کند. در این سند، صدوق، از ابومحمد و او از نایب چهارم، نقل حدیث می‌کند؛ آیا این روایت را می‌توان مرسَل گفت؟ آیا توقیعات [پیام‌های] دیگری که بیان می‌کند، نیز مرسَل است؟<sup>۱</sup>

شیخ صدوق در سال ۳۸۱ ق دنیا را وداع گفت و در دوران غیبت صغری و زمان نایب چهارم نیز در قید حیات بوده است. بنابراین شخص صدوق می‌تواند با یک

۱. *کمال‌الدین*، ج ۲، ص ۴۵، ص ۵۱۶، ج ۴۴.

واسطه از نایب چهارم نقلِ روایت کند و مشکل ارسال ندارد. آری، اگر سخنی هست، در مورد شخصِ ابو محمد الحسن بن احمد المکتب است که در کتب رجالی، نامی از وی نیامده؛ یعنی مدح و ذمّی از او نقل نشده و به اصطلاح، مهمل است. قابل یادآوری است که شیخ صدوق، چند جا از وی نقل حدیث می‌کند؛ یک مورد، همین توقیع و پیام، دیگری دعای معروف «اللهم عرّفني نفسك»<sup>۱</sup> و - طبق نقل جمال الأسبوع<sup>۲</sup> - دعای دیگری نیز از ابن احمد المکتب روایت می‌کند؛ ولی این نقل‌ها، مشکل مهمل بودن راوی را حل نمی‌کند و ملاک مهمل نبودن، را در کتب رجالی باید جستجو کرد. نه در کتب روایی. (یعنی در کتاب‌های رجالی باید توثیق شود).

در خور توجه است، اگر این مبنا را بپذیریم که مشایخ ثقات نیز، خود ثقة هستند. ابن احمد المکتب، به دلیل این که از مشایخ شیخ صدوق است، ثقة خواهد بود؛ در نتیجه، توقیع و روایت یاد شده، معتبر تلقی می‌شوند. اگر گفته شود این مبنا پذیرفته می‌شود؛ اما فقط درباره احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی است که اگر از مشایخ خود نقل حدیث کنند، دال بر وثاقت آنها خواهد بود باز مشکل ابن المکتب حل نمی‌شود.

مبنای دیگر بر وثاقت مشایخ، اکتار (نقل بسیار) است، مانند کلینی و بزرگان دیگری در کتب اربعه که بیش از دو هزار بار از سهل بن زیاد، نقل حدیث می‌کنند. این اکتار، حاکی از این است که سهل بن زیاد مورد اعتماد آنان است، ضعیف نیست. به هر حال اگر مبناهای اخیر را نیز بپذیریم، باز هم شامل این حدیث نخواهد شد.

اشکال:

چرا روایات مُرسَل شیخ صدوق، را به منزله مسانید تلقی کرده‌اند؟

پاسخ:

اولا این حدیث، مُرسَل نیست. وانگهی این سخن را در مورد کتاب «من

۱. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۱۸۷.  
۲. جمال الأسبوع، ص ۵۲۲.

لايضره الفقيه» گفته‌اند، با این که روایت مزبور، در *كمال الدين* است. راه حل مشکل این است که بگوییم: شیخ صدوق موضوعی با این اهمیت را بدون هیچ مناقشه ورد، شرح و توضیحی می‌آورد و این خود، حاکی از اعتماد او بر راوی یا صحت متن روایت است. هر چند این مطلب را نمی‌توان به همه جا و همه موارد تعمیم داد، در این مورد اطمینان حاصل می‌کنیم که به هر حال از این طریق می‌توان به صحت راوی یا روایتی پی برد. البته شهرت نیز، مؤید صحت این روایت است.

### محور دوم: شهرت روایی

در این مرحله، به تشریح موضوع فراوانی یا اندک بودن منابع و کتاب‌هایی که این پیام را نقل کرده‌اند، می‌پردازیم که نتیجه آن، در استحکام و عدم استحکام روایت دارای تأثیر است.

منابع و مدارک این روایت - به ترتیب زمان - عبارتند از:

الف. کمال‌الدین شیخ صدوق، ج ۲، باب ۴۵، ح ۴۴، ص ۵۱۶؛ البته شیخ صدوق، خود به این پیام دارای طریق است و می‌گوید: «حدّثنا ابو محمد الحسن بن احمد المکتب قال: كنت: بمدينة السلام في السنة التي توفي فيها علي بن محمد السمری فحضرته قبل وفاته بأيام...؛ ابو محمد حسن بن احمد المکتب برای شیخ صدوق، نقل می‌کند در سال وفات نماینده چهارم - علی بن محمد سمری - در بغداد بودم. به دیدار او رفتم.» در نقل قبلی گفتیم عده‌ای، هنگام احتضار و قبل از وفاتش، نزد علی بن محمد سمری بودند که از این نقل مشخص می‌شود. از جمله افراد حاضر، ابو محمد بن احمد است که برای شیخ صدوق نقل روایت کرده است «فأخرج إلي الناس توقيعاً...» و دقیقاً همین پیام را نقل می‌کند؛ بدین ترتیب، نخستین مدرک، کمال‌الدین است که با یک واسطه از نماینده چهارم، این روایت را نقل می‌کند.

با دقت نظر علمی بیشتر، باید مقدار اعتبار این واسطه را بشناسیم. به فرض اگر نتوانیم توثیقی برای این شخص پیدا کنیم، نظر به این که شخصیتی مهم، مانند شیخ صدوق، مطلبی با این اهمیت را از هر کسی نقل نمی‌کند، به کشف‌انی پی می‌بریم که این شخص نیز معتبر و مورد اعتماد است!!

ب. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ این حدیث را از ابن بابویه نقل می‌کند و می‌فرماید: «أخبرنا جماعة» بنابراین، نقل این پیام از یک طریق نیست؛ بلکه

آن را از طرقی مختلف نقل می‌کند؛ از جمله افرادی که شیخ طوسی از آنان یاد کرده، شخصیت‌هایی مانند شیخ مفید را می‌توان نام برد.

ج. *احتجاج* ابو منصور طبرسی، ج ۲، ص ۴۷۸. ظاهراً روایت مزبور را به صورت مرسل می‌آورد؛ اما در مقدمه می‌گوید: سند روایات را نیاورده‌ام یا به سبب شهرت، یا مطابقت با عقول و یا مورد اتفاق است.

د. *تاج الموالید*، طبرسی، ص ۱۴۴؛

ه. *اعلام الوری*، طبرسی، صاحب *مجمع البیان*، ص ۴۱۷، باب سوم، فصل

؛۱

و. *خرائج و جرائح*، قطب راوندی، ج ۳، ص ۱۱۲۶، باب ۳۰، ج ۴۶؛

ز. *الثاقب فی المناقب*، علی بن ابی حمزه طوسی، باب معجزات ائمه که

بیشتر آن‌ها را به صورت مرسل نقل می‌کند؛

ح. *کشف الغمّة*، اربلی، ج ۳، ص ۳۲۰؛

ط. *صراط المستقیم*، بیاضی، ج ۲، ص ۲۳۶؛

ی. *منتخب انوار المزیئة*، نیلی، ص ۱۳۰؛

ک. *اثبات الهداة*، حرّ عاملی، صاحب *وسائل الشیعه*، ج ۳، ص ۶۹۳؛

ل. *مجار الانوار*، علامه مجلسی، ج ۵۱، ص ۳۶۱ و ج ۵۲، ص ۱۵۱؛

م. *معادن الحکمة*، فیض کاشانی، ج ۲، ص ۲۸۸؛

ن. (از معاصرین) *منتخب الاثر*، آیت‌الله صافی، ص ۳۹۹؛

س. *معجم الاحادیث الامام المهدي*، تألیف این جانب به همراه جمعی از

فضلاى حوزه علمیه قم، ج ۴، ص ۳۱۸.

با استفاده از این نقل‌ها می‌توان دریافت که به این حدیث توجه و اعتنا شده

است. هر چند منظور ما، شهرت اصطلاحی<sup>۱</sup> نیست، این تکرر نقل در کتاب‌های

بزرگان مذهب، قُدما و متأخران و معاصران، بدون هر گونه اشاره به ضعف و ردّ آن را

۱. اما الشهرة الروائية فهي عبارة عن إشتهار الرواية بين الرواة و تدوينها في كتب الأحاديث، ولا إشكال في كونها مرحة لأحد المتعارضين بل هي المراد من قوله في المقبولة: فإن المجمع عليه لا ريب فيه. نگا: *فوائد الاصول كاظمي* تقرير بحث آية الله نائيني، ج ۴، ص ۲۹۱.



می توان یکی از شواهد - نه دلائل - اعتبار قرار داد، یا لاقلاً از شواهد عدم رد است.

### محور سوم: فقه الحدیث و توجیهات ششگانه نوری

محدث نوری در کتاب خود «جَنَّةُ الْمَأْوِي فِي ذِكْرِ مَنْ فَازَ مِنْ بَلْقَاءِ الْحَجَّةِ فِي الْغَيْبَةِ الْكُبْرَى» به بیان سرگذشت عدّه زیادی از کسانی که خدمت حضرت ولی عصر □ مشرف شده اند پرداخته و این حکایات را با حدیث شریف مزبور معارض می داند؛ بنابراین توجیهات و مناقشاتی را که وی بیان می کند ذیلاً متعرض می شویم:

#### توجیه نخست

«إِنَّهُ خَيْرٌ وَاحِدٌ مَرْسَلٌ غَيْرٌ مُوجِبٌ لِلْعِلْمِ وَ لَا يُعَارِضُ تِلْكَ الْوَقَائِعَ وَ الْقِصَصَ الَّتِي يُحْصِلُ الْقَطْعَ مِنْ مَجْمُوعِهَا بَلْ مِنْ بَعْضِهَا، كَيْفَ يُمْكِنُ الْإِعْرَاضُ بِوُجُودِ خَيْرٍ ضَعِيفٍ لَمْ يَعْمَلْ بِهِ نَاقِلُهُ.»  
خلاصه توجیه نخست محدث نوری، این است که این خبر، مرسل و ضعیف است و توان تعارض با این همه حکایات را ندارد. وانگهی شیخ صدوق، خود به این روایت عمل نکرده است.

#### نقد توجیه نخست:

چنان که در این زمینه بحث شد، حدیث یاد شده، مرسل نیست. و ادعای عمل نکردن شیخ صدوق به آن شاید دور از واقع باشد.

#### توجیه دوّم

خلاصه توجیه این است که هدف از مشاهده، آن است که همراه با ادعای نیابت باشد و قرائن داخلی و خارجی، این معنا را تأیید می کند، زیرا بحث و موضوع مورد اثبات و انکار، اصل مشاهده نیست؛ بلکه ادعای نیابت خاصه و سفارت حضرت مهدی به شمار می آید.<sup>۱</sup>

---

۱. همین نظر و توجیه را از آیه الله شیخ مرتضی حائری □ در منزل و در حضور مرحوم آیه الله والد. شنیدم و از مرحوم والد سخنی برخلاف و یا رد آن نشنیدم.

علامه مجلسی نیز با پذیرش همین توجیه می‌گوید: «و لعله محمول علی من یدعی المشاهدة مع النيابة و إيصال الأخبار من جانبه إلي الشيعة علي مثال السفراء لئلا ينافي الأخبار التي مضت و سيأتي.»<sup>۱</sup>

سخن علامه مجلسی ناظر به سند پیام نیست و حدیث را توجیه دلالی کرده و می‌فرماید: ادعای مشاهده، همراه ادعای نیابت از طرف امام زمان - □ - است که با اخبار منافات دارد، نه مشاهده معمولی.

ابن قولویه، چنین ادعایی را - نیابت خاصه پس از سفیر چهارم - کفر و ضلالت می‌داند؛ چنان که می‌گوید: بعد از آن که شنیدم ابوبکر بغدادی ادعای رؤیت همراه با نیابت کرده، به سرعت پیش او رفتیم و گفتیم: «آیا تو چنین ادعایی کرده‌ای؟» گفت: خیر؛

اما همین که وارد بغداد شدیم، ادعایش را تکرار کرد و با این ادعا، از شیعه جدا و منحرف گشت. بدین ترتیب، او را لعن کردیم، زیرا هر کس پس از سمری، ادعای نیابت کند، کافر، گمراه و گمراه کننده است.<sup>۲</sup>

#### توجیه سوم

عدم امکان رؤیت حضرت، ارتباط به زمانی داشته که دشمنان حضرت فراوان بوده‌اند؛ بعضی از این دشمنان از اعضای خانواده خود حضرت مانند (جعفر کذاب) و برخی خارج از خاندان آن بزرگوار بودند و دلیل این مدعی، وجود جزیره خضراء، است.

#### نقد توجیه سوم:

موضوع جزیره خضراء خود، محل کلام است و ما در بحث آینده به آن خواهیم پرداخت. علامه مجلسی می‌گوید: «وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء حسنت إيرادها لاشتمالها علي ذكر من رآه و لما فيه من الغرائب إنما افردت لها باباً لأنني لم أظفر به في الأصول المعتبرة و لنذكرها؟» رساله‌ای یافتیم که به «سرگذشت جزیره خضراء» شهرت دارد

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۱.  
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۷۷؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۱۲.  
 ۳. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.

و دوست داشتم آن را در این جا نقل کنم؛ چون - به مناسبت این فصل - از کسانی یاد شده که حضور امام □ شرفیاب شده‌اند و مطالب شگفت‌انگیزی بر آن وجود دارد. و من برای نقل این داستان بابتی جداگانه اختصاص دادم، زیرا آن را در کتاب‌های معتبر نیافتیم.»

شیخ جعفر کاشف الغطاء ضمن حمله به ماجرای جزیره خضرا، می‌گوید: «کأنه لم یز الأخبار الدالة علی عدم وقوع الرؤیة من أحد بعد الغیبة الکبری و لاتتبع کلمات العلماء الدالة علی ذلك؛ گویا این شخص، روایاتی را که دلالت بر عدم وقوع دیدار امام، پس از غیبت کبری دارد، ندیده و گویا کلمات علما را نیز به دقت بررسی نکرده است.» در پاسخ محدث نوری باید گفت: وی که این گونه با روایت شریف (توقیع) دست و پنجه نرم می‌کند و سعی در تضعیف آن دارد و این همه توجیه و مناقشه وارد می‌کند، چگونه به داستانی که پایه‌های آن متزلزل است، استناد می‌جوید و چگونه به روایتی استدلال می‌نماید که به تعبیر خودش، شخص راوی و قائل، به آن عمل نکرده است.

#### توجیه چهارم

مشاهده‌ای که نفی شده، رؤیتی است که همراه با شناخت حضرت مهدی □ باشد، یعنی شخص، به هنگام ملاقات، حضرت حجت بن الحسن □ را بشناسد. این وجه را - که بسیار بعید به نظر می‌رسد - محدث نوری آورده و دلیلی برای آن ذکر نکرده است.

علامه بحر العلوم در ردّ صدور توقیع امام □ به شیخ مفید می‌گوید: «یشکل أمر هذا التوقیع بوقوعه فی الغیبة الکبری مع جهالة المبلّغ و دعواه المشاهدة المنافية لما بعد الغیبة الصغری؛ اشکال شده که این توقیع (پیام)، در زمان غیبت کبری بوده، - واسطه نیز مشخص نیست - و ادعای مشاهده نیز براساس توقیع (پیام) شریف، پذیرفتنی نخواهد بود.»

علامه طباطبائی می‌گوید: ۱. ممکن است شیخ مفید، به وسیله قرائن، به صدور

---

۱. حق المبین فی تصویب المجتهدین (سنگی)، ص ۸۷.

پیام از ناحیه مقدسه یقین پیدا کرده باشد.

۲. این پیام خود، مشتمل بر غیب‌گویی است که جز خدا و اولیائش کسی قادر بر اطلاع از آن نیست.

۳. مشاهده‌ای که نفی شده، آن است که امام را ببیند و در زمان رؤیت، یقین داشته باشد او حجت خداست. ما نیز چنین ادعایی از رساننده نامه به شیخ مفید نشنیده و سراغ نداریم.<sup>۱</sup>

### توجیه پنجم

آن چه نفی شده، ملاقات عمومی با امام □ است؛ اما ملاقات خصوصی امکان‌پذیر است.

علامه بحرالعلوم می‌گوید: ما نمی‌توانیم بپذیریم که خواص نمی‌توانند به دیدار امام نایل گردند. هر چند از ظاهر روایات برمی‌آید که هیچ کس نمی‌تواند امام را ببیند؛ ولی ما به دلیل واقعیت‌های خارجی که ملاقات خصوصی برای عده‌ای از خواص را ممتنع نمی‌داند و از سویی چند روایت، ملاقات را برای برخی خواص ممکن می‌داند، از ظاهر روایات صرف نظر می‌کنیم.

محدث نوری می‌گوید: شاید مقصود وی از برخی روایات، همان مواردی است که در بحار ذکر شده یا روایاتی است که در *کافی*، *غیبت نعمانی* و *غیبت طوسی* آمده است. سی نفر همواره از امام □ محافظت می‌کنند و طبیعی است که این افراد، امام را می‌بینند.

شیخ طوسی می‌گوید: «لا یجب القطع علی استتاره عن جمیع اولیائه»<sup>۲</sup>؛ واجب نیست که یقین حاصل شود امام □ - □ از همه دوستانش مخفی است.»

### شواهد محدث نوری

شواهد و مستندات محدث نوری برای تقویت توجیه پنجم:

۱. *جنة المؤوی*، ضمیمه کتاب؛ *بحار الانوار*، ج ۵۲، ص ۳۱۹.

۲. *الغیبة شیخ طوسی*، ص ۹۹.

### متن روایت

علی بن مهزیار به حضرت حجت بن الحسن □ عرض می‌کند: من می‌خواهم آقای را که پنهان است، ببینم.  
امام □ می‌فرماید: «او پنهان نیست؛ بلکه عمل شما سبب شده او را نبینید.»

### نقد:

از آن جا که مستند محدث نوری مخدوش و مُرسل است، نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ ولی از این روایت نتیجه می‌گیرد که امام □ برای خواص، قابل مشاهده است و برای تأیید این مدّعا، سلسله روایاتی را به عنوان شاهد ذکر می‌کند که آن‌ها را ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می‌گذرانیم:

### شاهد اول

«محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسن، عن ابن محبوب، عن اسحاق بن عمار قال: ابوعبدالله □: «لل قائم غیبتان أحدهما قصيرة و الأخری طویلة، الغیبة الأولى لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة شیعته و الأخری لا یعلم بمكانه فیها إلا خاصة موالیه؛ محمد بن یحیی، به نقل از محمد بن حسن، از ابن محبوب، از اسحاق بن عمار و او از امام صادق □ روایت کرده که فرمود: قائم □ دارای دو غیبت، یکی کوتاه دیگری طولانی است که در غیبت نخست جز شیعیان خاص وی، کسی از محل اقامت او آگاه نیست و در غیبت دوم، تنها برجسته‌ترین یارانش از جایگاه وی اطلاع دارند.»

### نقد

این روایت، به جهت وجود اسحاق بن عمار در سند آن، که موارد زیادی نقل حدیث شاذّ و نادر دارد □ روایتی مخدوش است. هرچند به نظر عده‌ای او موثق است. علامه مجلسی می‌گوید: اسحاق بن عمار موثق است □ و مقصود از «موالیه» یا خدمتکاران و اهل و اولاد حضرت‌اند یا عده سی نفره‌ای که بدان‌ها اشاره شده است.

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹، ص ۳۴۰.  
۲. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۷۶۹.  
۳. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۲.

برخی خواص شیعه، در غیبت صغری از جایگاه آن حضرت مطلع بودند. علامه مجلسی سپس با ذکر نام نمایندگان حضرت، همان پیام نایب چهارم را بیان می‌کند. گویی با این بیان، آن را تلقی به قبول کرده است.

#### شاهد دوم

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَاءِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: «لَا بُدَّ لِمُصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةٍ وَلَا بَدَّ لَهُ فِي غَيْبَتِهِ مِنْ عَزْلَةٍ وَ نَعْمَ الْمَنْزِلَ طَيِّبَةً وَ مَا بَثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ!» بِنَابِهِ نَقَلَ جَمْعِيٌّ مِنْ عِلْمَائِي مَا، مِنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، مِنْ حَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَ الشَّاءِ، مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ، مِنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مِنْ أَمَامِ صَادِقٍ [روایت کرده که فرمود: صاحب‌الأمر، قهراً غیبتی خواهد داشت و در این غیبت در تنهایی و عزلت به سر خواهد برد و بهترین جایگاه اقامتش «طَيِّبَه» (مدینه) است و همراه با سی تن که همواره در کنار او هستند، بیم و هراسی به خود راه نمی‌دهد.»

#### نقد

علامه مجلسی می‌گوید: این روایت ضعیف است یا موثق، [در آن اختلاف است] در سند آن تردید دارم. گویی وی نظر به ضعف علی بن ابی‌حمزه بطائنی دارد سپس می‌گوید: عَزْلَه یعنی بریدن و جدایی از مردم؛ «طَيِّبَه» نام مدینه الرسول و دلیل بر این است که حضرت، در مدینه و اطراف مدینه سکونت دارد. عده‌ای مقصود از طَيِّبَه را، شهر مدینه نمی‌دانند؛ بلکه به عقیده آن‌ها اسم مکانی است که حضرت ولی عصر [در آن جا زندگی می‌کند که سخن صحیحی نیست و با گمان و تخمین گفته شده است.

علامه مجلسی، در تبیین این روایت، ذیل عبارت «و ما بَثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ» می‌نویسد: یعنی امام، تنها نیست؛ بلکه سی نفر وی را همراهی می‌کنند و در خدمت او هستند. او با بیان احتمال دیگر، می‌گوید: «و ما بَثَلَاثِينَ مِنْ وَحْشَةٍ» یعنی سیمای امام [وی را، در سن سی سالگی نشان می‌دهد و انسان در این وضعیت، از تنهایی وحشت ندارد.

سپس می‌گوید: البته درستی این وجه، بسیار بعید به نظر می‌رسد.<sup>۱</sup> بنابراین، اگر توجیه نخست را بپذیریم، دیدگاه محدث نوری تأیید و تقویت می‌شود.

علامه مجلسی می‌گوید: «شارحان احادیث، تصریح کرده‌اند که آن سی نفر، در طول هر قرن عوض می‌شوند و افراد دیگر، جایگزین آنها می‌گردند، زیرا طول عمر، فقط برای وجود نازنین حضرت ولی عصر - □ - اراده شده است»<sup>۲</sup> پس در هر عصر، سی تن با امام □ هستند.

با توضیحات گذشته، این روایت، ناقض پیام شریف حضرت تلقی نمی‌شود و نفی رؤیت و مشاهده را نیز خدشه‌دار نمی‌سازد، مگر آنکه گفته شود که نسبت عام و خاص است و روایت اخیر مخصص تویق است.

#### شاهد سوم

«أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد بن عقده، حدَّثنا القاسم بن محمد بن الحسن، حدَّثنا عبيس بن هشام، عن عبدالله بن جبلة، عن ابراهيم بن المستنير، عن المفضل بن عمر، عن ابي عبدالله، قال: «إنَّ لصاحب هذا الأمر غيبتين أحدهما تطول حتى يقول بعضهم مات وبعضهم يقول قُتل وبعضهم يقول ذهب، فلا يبقى من أصحابه إلا نفر يسير، لا يطلع علي موضعه أحد من ولي ولا غيره إلا المولي الذي يلي أمره؛» یعنی صاحب‌الأمر، دارای دو غیبت است که یکی از آن دو به اندازه‌ای طولانی خواهد شد که بعضی می‌گویند او از دنیا رفته است و برخی می‌گویند کشته شده و بعضی می‌گویند [به دیار دیگری] رفته است. از یاران او جز تعداد اندکی کسی باقی نخواهد ماند و جز فردی که خدمتگزاری حضرت را عهده‌دار است کسی از جایگاه وی آگاهی ندارد.»

#### نقد:

در یک مبنا، هر راوی که در تفسیر قمی آمده و علی بن ابراهیم قمی از او نقل حدیث کرده، ثقة است.<sup>۴</sup> و این مبنا مورد قبول آیت‌الله خویی نیز هست. بنابراین،

---

۱. مرآة العقول، ج ۴، ص ۵۰.  
۲. بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۲۰؛ جنة المؤي، ص ۲۲۰.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۷۱؛ ج ۵؛ غیبت طوسی، ص ۶۱، ج ۶.  
۴. مدخل معجم رجال الحديث، ج ۱، ص ۴۹، نظر ما همین بود. ولی در سال ۱۴۲۸ در بحث های خارج فقه‌مان طی چندین جلسه بحث. نظر

روایت، از جهت ابراهیم بن مستنیر اشکالی ندارد.

ولی در سلسله رجال سند روایت، قاسم بن محمد وجود دارد که ناشناخته است<sup>۱</sup> در نتیجه، روایت ضعیف می‌باشد. از جهت متن نیز این روایت نمی‌تواند با توقیع نفی مشاهده تعارض کند، زیرا این روایت، فقط رؤیت و مشاهده امام را ثابت می‌داند که در این صورت نیز از جهت دلالتی، نافی پیام شریف نیست.

محدث نوری برای توجیه پنجم و در تأیید آن، دیدگاه‌ها و نظرات برخی علما و بزرگان را می‌آورد که ما نیز متعرض آنها خواهیم شد از جمله:

سید مرتضی می‌گوید: «إنا غیر قاطعین علی أن الامام لا یصل إلیه أحد و لا یلقاه بشر، فهذا أمر غیر معلوم و لا سبیل إلی القطع علیه<sup>۲</sup>؛ ما یقین نداریم که کسی نمی‌تواند خدمت امام برسد و با حضرت دیدار کند، بر این اساس، موضوع یاد شده قضیه‌ای است نامعلوم و نمی‌تواند راهی برای یقین به این مطلب تلقی شود.» سید مرتضی می‌افزاید: «دیدار برخی از مردم با امام □ کاری ناممکن و محال نیست.»<sup>۳</sup>

سید بن طاووس خطاب به فرزندش می‌گوید: «و الطريق مفتوح إلی إمامك لمن یرید الله جل شأنه عنایت به و تمام إحسانه إلیه<sup>۴</sup>؛ برای کسانی که لطف و عنایت الهی شامل حالشان گردد و کمال احسان را در حق آنان نماید، راه دیدار با امام و پیشوایتان همچنان گشوده است.»

سید بن طاووس می‌افزاید: «اگر حضرت، اکنون برای همه مردم ظاهر نباشد، هیچ مانعی وجود ندارد که بعضی از شیعیان با او دیدار کنند و از کارها و بیانات حضرت اطلاع داشته باشند.»<sup>۵</sup>

شیخ طوسی می‌گوید: «اگر دشمنان، مانع ظهور حضرت شدند، هرگز نتوانستند مانع دیدار آن حضرت با دوستدارانش گردند.»<sup>۶</sup>

....►

- دیگری را پذیرفتیم.
۱. مستطرفات علم رجال، ص ۲۵۷، ج ۶.
  ۲. مجار الانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰.
  ۳. تنزیه الانبیاء، ص ۲۳۴.
  ۴. کشف المحجّه، ص ۱۵۳.
  ۵. طرائف، ص ۱۸۵.
  ۶. تلخیص شافی، ج ۴، ص ۲۲۱.



آخوند خراسانی می‌گوید: «احتمال دارد بعضی از دوستداران بسیار شایسته‌اش، خدمت حضرت مشرف شوند.»<sup>۱</sup>

نائینی می‌گوید: «اجماع دخولی در زمان غیبت، عادتاً ممکن نیست؛ اما این اتفاق رخ می‌دهد که برخی از افراد نیک‌سرشت خدمت حضرت مشرف و از ایشان دستور بگیرند.»<sup>۲</sup>

آیت‌الله العظمی گلپایگانی می‌گوید: «به طور کلی، برای تشرّف، نمی‌توان راهی را که همه به آن برسند، ارائه داد؛ مگر عده‌ای معدود، به گونه‌ای که حضرت را بشناسند، به این فیض عظیم نایل گردند. مع ذلک با عمل به تکالیف شرعی و جلب رضایت و خشنودی حضرت و برخی از اعمال، مانند چله شاید بشود به تشرّف رسید.»<sup>۳</sup>

مرحوم قمی درباره سید بحر العلوم می‌نویسد: «او همان کسی که به تواتر از او سجایای اخلاقی و ملاقات با امام زمان □ رسیده، و تا آن جائیکه من می‌دانم، احدی در این فضیلت بر او سبقت نگرفته. مگر سید رضی‌الدین ابن طاوس»<sup>۴</sup>.

مرحوم شیخ محمد علی واعظ خراسانی، والد شیخ عبدالحسین خراسانی می‌گوید: «آدم‌هائی که با خدا هستند، نمی‌خواهند مقامی، چیزی از خود بروز دهند، بر خلاف مثل بعضی‌ها که می‌شنویم ادعای تشرّف می‌کنند که الآن ولی عصر پشت سر من ایستاده است، در صورتی که اگر حقیقت باشد، اصلاً نباید بگوید، کسی که می‌خواهد امام زمان با او ارتباط داشته باشد، باید از خود بگذرد.»<sup>۵</sup>

نتیجه:

از مجموع مطالب ذکر شده روشن شد اصل دیدار و ارتباط با امام □، محال عقلی

۱. کفایة الاصول، بحث اجماع.

۲. فوائد الکاظمیة، ج ۲، بحث اجماع.

۳. جلوه‌های پنهان امام عصر □، مجمع المسائل، ج ۳.

۴. الکنی و الالقاب، ج ۲، ص ۶۸، «السید بحر العلوم، و هو من الذین تواترت عنه المکرّمات و لقاءه الحجة صلوات الله علیه و لم یسبقه فی هذه الفضیلة احد فیما اعلم النا السید رضی الدین علی بن طاوس».

۵. مجله خلق، ص ۶۲، ش پنج و شش.

نیست؛ اما اثبات ادعای رؤیت و ملاقات حضرت مشکل است و در نهایت، پیام شریف، تنها اصل نمایندگی و نیابت را رد می‌کند و نافی مشاهد و دیدار نیست.

#### توجیه ششم

آن چه بر مردم مخفی است، مکان حضرت است و پیام - توقیع - ملاقات با حضرت را نفی نمی‌کند. برای اثبات این موضوع، به روایاتی که صفحاتی قبل یادآور شدیم، استناد می‌کند؛ ولی ظاهراً این موضوع ربطی به پیام و مفاد آن ندارد. امکان دارد برای تأیید امکان ارتباط و دیدار با امام □، نامه‌های حضرت □ به شیخ مفید را - که چندین سال پس از شروع غیبت کبری ارسال شده - شاهد قرار دهند. محقق شوشتری می‌گوید: «ابن بطریق در مقام تزکیه و توثیق شیخ مفید، دو طریق ارائه می‌دهد و در بیان طریق دوم توثیق شیخ می‌گوید: تمام علمای شیعه پذیرفته‌اند که صاحب‌الزمان - □ - كَتَبَ إِلَيْهِ ثَلَاثَ كُتُبٍ فِي كُلِّ سَنَةٍ كِتَابًا وَ هَذَا أُوفِي مَدْحَ وَ تَزْكِيَةَ؛ یعنی امام زمان □ سه پیام، در هر سال یک پیام، به شیخ مفید مرقوم فرموده که برترین مراتب مدح و ستایش وی محسوب می‌شود.»

#### اشکال:

رسیدن این سه نامه به دست شیخ مفید که شیعه و علماء، آن را تلقی به قبول کرده‌اند، با نفی نمایندگی و نیابت بعد از نایب چهارم منافات دارد، زیرا این پرسش مطرح است که آورنده نامه کیست؟ آیا نایب خاص است؟ بدین سان، موضوع نامه‌ها با پیام منافات دارد. مستشکل آیت‌الله خویی است. وی ابتدا سخن ابن بطریق را از کتاب *نهج العلوم* وی آورده است. او در زمره پیام‌هایی که از طرف امام زمان □ برای شیخ مفید آمده، دو نامه را ذکر کرده و می‌گوید: «أُولَئِكَ: لِلأَخِ السَّدِيدِ، الثَّانِي: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاصِرُ، وَ الثَّلَاثُ: مَفْقُودٌ وَ لَمْ تَصِلْ إِلَيْنَا صَوْرَتُهُ.» یعنی یکی از نامه‌ها با جمله: لِلأَخِ السَّدِيدِ، نامه دوم با جمله: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا النَّاصِرُ، آغاز شده و متن سومین نامه مفقود است و به دست ما نرسیده است.»

### اشکال آیت الله خویی:

وی می گوید: نمی توانیم به صدور این نامه‌ها از امام - □ - یقین حاصل کنیم. سپس می گوید: شیخ مفید در سال ۳۳۰ به دنیا آمد و کسی که نامه را خدمت وی رسانده، مجهول است. اگر تسلیم شویم که شیخ مفید به جزم و یقین رسیده که این نامه‌ها از ناحیه مقدسه صادر شده، برای ما چگونه چنین جزم و یقینی حاصل می‌شود؟ وانگهی، روایت احتجاج در مورد این پیام‌ها مرسل است و در نهایت، واسطه بین طبرسی و شیخ مفید، مجهول است که در مجموع، پنج اشکال بر این قضیه وارد می‌سازد ریشه این اشکالات این است که دوران غیبت، دوران انقطاع است. بنابراین، چگونه این نامه‌ها به دست شیخ مفید، رسیده با این که ادعای نیابت، نمایندگی و مشاهده، نفی شده است.<sup>۱</sup>

در مقابل اشکال آیت‌الله خویی، علما و بزرگان اظهار نظر کرده‌اند؛ عده‌ای در مقام تأیید سخن وی و برخی در ردّ گفته او سخنانی گفته‌اند که به بیان آن‌ها می‌پردازیم: کسانی که سخن وی را پذیرفته‌اند، گفته‌اند: شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید، در کتاب غیبت، این پیام را نقل نکرده. با این که پیرامون غیبت شرح مفصل و مبسوطی دارد و آن را تحلیل<sup>۲</sup> می‌کند. اگر این نامه واقعیت داشت، بسیار مناسب بود که آن را بیان کند؛ اما وی نه در کتاب‌های رجالی و نه در کتاب‌هایی که درباره امام زمان □ است، هیچ نامی از این جریان به میان نمی‌آورد.

سید مرتضی، از شاگردان شیخ مفید نیز هیچ اشاره‌ای به این پیام‌ها ندارد. ابن ادریس در مستطرفات - که کتاب عیون و محاسن مفید را جمع‌آوری و از او تجلیل کرده - نامی از این ماجرا به میان نیاورده و کراچکی و ابن داوود نیز از این جریان نام نبرده‌اند.

نکته:

ابن شهر آشوب در کتابش گفته است: «لَقَبَهُ بِالشَّيْخِ المَفِيدِ، صاحب الزمان و قد ذُكِرَتْ ذلك في مناقب آل ابي طالب»<sup>۳</sup> یعنی حضرت صاحب الزمان □ وی را شیخ مفید لقب داده و

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۷، ص ۲۰۹.  
۲. غیبت شیخ طوسی، ۴۱۲ و ۳۹۴ و ۳۱۰.  
۳. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۲۶.

این موضوع در بیان مناقب خاندان ابوطالب، نقل شده است.»  
 جالب این که در مناقب، اشاره‌ای به این جریان نشده و اساساً مطالب کتاب مناقب فقط درباره یازده امام است و از امام زمان، در آن هیچ مطلبی وجود ندارد.

پرسش:

ابن بطریق یا ابن شهر آشوب، این پیام‌ها را از کجا آورده‌اند؟ احتمال دارد آنان، از طبرسی ذکر کرده باشند که در این صورت نیز اشکالات آقای خویی به قوت خود باقی است.

می‌توان در پاسخ آیت‌الله خویی گفت که: طبرسی، در مقدمه کتابش نوشته: من بیشتر اسناد روایت را به سبب مورد اجماع بودن آن روایات و یا به سبب این که موافق عقول است و یا بین مخالف و موافق، مشهور بوده است، نیاورده‌ام که در این صورت، باز هم پاسخ آقای خویی داده نشده؛ چرا که این نامه‌ها، نه اجماعی است و نه ربطی به موافقت عقول دارد و مشهور نیز نیستند. شاید دیدگاه آقای خویی همین است و ریشه اشکال او این جا است که شیخ مفید خود، از نمایندگان حضرت نبوده و نمایندگان خاصی نیز در دوران شیخ مفید نداشته‌ایم.

برخی، پاسخ آقای خویی را به گونه‌ای بیان کرده‌اند که با نفی پیام‌ها، - سفارت خاصه - از طریق نمایندگان خاص حضرت، به دست شیخ مفید رسیده است منافات نداشته باشد یعنی، می‌توانیم بین نمایندگان خاص و بین افراد عادی که برای انجام کاری مأمور می‌شوند، تفاوت قائل شویم؛ مثلاً در زمان کنونی نماینده‌ای در کشوری داریم که وظایف وی مشخص است و گاهی شخصیتی مأمور می‌شود پیامی را برساند که به او نماینده خاص نمی‌گویند، زیرا در ابلاغ یک پیام مأمور شده است. در این قضیه، نه شیخ مفید ادعای نیابت کرده و نه پیام رسان و نه هیچ کس از شیعیان چنین ادعایی (نیابت خاصه) برای شیخ مفید کرده است و این گونه نیست که ارتباط با حضرت به طور کامل قطع باشد؛ بلکه در این میان واسطه‌هایی وجود دارند و هر از گاهی این گونه دیدارها و ارتباطها صورت می‌گیرد. این قبیل ملاقات‌ها با محتوای پیام شریف حضرت، هیچ‌گونه منافاتی ندارد. برای این مدعا چند شاهد می‌آوریم:

#### شاهد نخست:

داستان مرجع بزرگ سید ابوالحسن اصفهانی: زمانی که این شخصیت بزرگ، زعامت حوزه علمیه نجف اشرف را به عهده داشت، حکومت سفاک شاهنشاهی، شرط معمم شدن طلبه‌ها را اجتهاد قرار داد. سید ابوالحسن برای حفظ لباس و جلوگیری از تضعیف روحانیت، به بسیاری، اجازه اجتهاد می‌داد، تا این که عده‌ای به سبب این کار، به سید اعتراض کردند. وی در پاسخ گفت: من مأمور هستم. برخی نگران شدند. گویی خیال کرده بودند او از ناحیه حکومت مأمور است. سید ابوالحسن مجبور شد اسرار را فاش سازد. صندوقچه‌ای آورد و نامه‌ای از میان آن صندوقچه بیرون کشید که از سوی حضرت حجت ابن الحسن □ مرقوم شده بود.

#### شاهد دوم:

این جریان نیز از سید ابوالحسن اصفهانی و در ارتباط با شهادت فرزند اوست وی پس از شهادت سید حسن، در خانه را، به روی ارباب رجوع می‌بندد و با مردم دیدار نمی‌کند. حضرت، پیام را به شیخ محمد کوفی - که در عراق، به زهد و تقوا معروف بوده - می‌دهد و او نیز نامه را به سید می‌رساند. مضمون نامه این بوده که در را باز کن، ما خودمان یاریات خواهیم کرد!

به هر حال، این گونه نیابت‌ها و واسطه‌ها وجود دارد؛ اما نیابت خاصه نیست. نیابت خاصه مربوط به نمایندگان چهارگانه و منحصر در آنان است؛ بنابراین اصل پیام را می‌پذیریم و معدود دیدارها را نیز پذیرا هستیم و این موارد، هیچ گونه منافاتی با پیام حضرت به نماینده چهارم وی ندارد. البته بدان معنا نیست که هر کس ادعای تشرف و ملاقات کند، سخن او پذیرفته خواهد بود، زیرا اثبات آن مشکل است.

#### خلاصه بحث

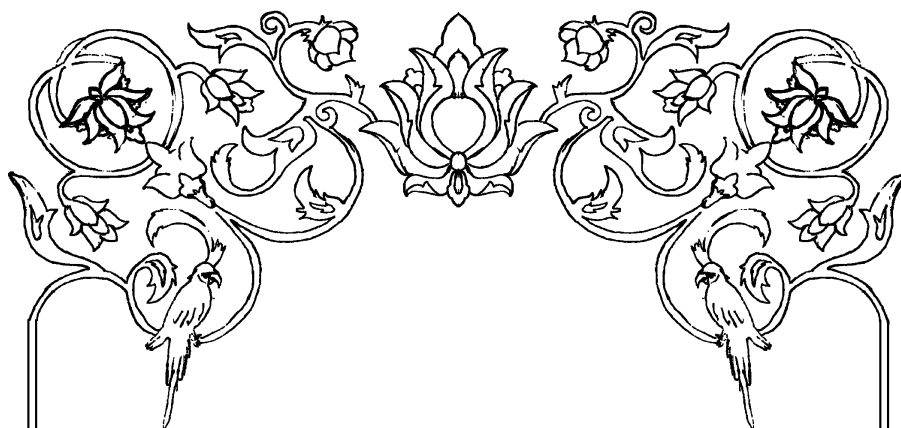
این پیام شریف، از صحت سند و سلامت قوت متن برخوردار است و ظاهراً هیچ

---

۱. مشامیر دانشمندان ایران، ج ۴، ص ۳۷۵، شیخ محمد رازی.

موردی برای تضعیف و رد آن وجود ندارد، یا لأقل نزد علماء مورد قبول قرار گرفته است. از سویی، نقل‌های زیادی دال بر تشرّف داریم که نمی‌توان همه را مردود دانست، زیرا از تواتر اجمالی و معنوی برخوردارند.

لذا در مقام جمع بین دیدگاه‌های این دو دسته، می‌گوییم: آن چه مورد نفی است، ادعای نمایندگی و نیابت خاصه است، نه اصل تشرّف و دیدار با حضرت، زیرا در دوران غیبت کبری امکان تشرفات وجود دارد؛ ولی اثبات آن، نیاز به دلیل دارد. این جا است که می‌گوییم: چون ملاقات، امر سهل و آسانی نیست - به گونه‌ای که هر کس بتواند مدّعی آن شود - بخشی از مدّعیان، مورد بحث و نظر قرار می‌گیرند؛ به ویژه اگر ادّعی دیدارِ اختیاری کنند. آری، تشرّفات غیراختیاری و بدون برنامه قبلی - که معمولاً با عدم شناخت حضرت همراه است - مورد پذیرش است؛ ولی باز هم مشروط به وثاقت و اعتبار ناقل خواهد بود.



## فصل یازدهم:

بررسی سرگذشت ابن مهزیار



یکی از کسانی که به زیارت امام مهدی  $\square$  توفیق یافت، ابن مهزیار است. بر آن شدیم تا روایت مربوط به سرگذشت وی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داده و در سه محور به نقد و بررسی آن بپردازیم.

۱. بیان اصل سرگذشت و نقل چهار روایتی که در این موضوع آمده است.  
۲. راوی این سرگذشت کیست؟ این ملاقات برای چه کسی اتفاق افتاده است؟ آیا این چهار روایت، جریان دیدار یک تن با امام زمان  $\square$  را مطرح می‌کند یا ملاقات کنندگان در روایات، با یکدیگر متفاوتند؟ و سرانجام شخصی که توفیق دیدار را یافته از نظر موقعیت، چه جایگاهی دارد. آیا در کتب رجال از او سخنی به میان آمده و مورد وثوق اهل فن و علمای رجال هست یا خیر؟ سند این چهار روایت را نیز مورد بررسی قرار می‌دهیم تا ببینیم این روایت از نظر سند تا چه اندازه مورد اعتماد می‌باشد؟

۳. بررسی متن و محتوی؛ آیا محتوای این چهار نقل یکی است یا تفاوت‌هایی دارند؟ در صورت تفاوت با یکدیگر، آیا میان آنها تضاد وجود دارد یا خیر؟ مطالبی که در متن روایات آمده دارای چه مضامینی است؟ و آیا با مبانی اعتقادی شیعه مخالفت دارد؟ و اشکالات مطرح شده درباره محتوای این سرگذشت چیست؟

### محور نخست: بیان اصل سرگذشت

داستان دیدار پسر مهزیار به چهار سند به دست ما رسیده است. دو سند را شیخ صدوق در کتاب *کمال‌الدین و تمام‌النعمه* و یک سند را شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و سند دیگر را طبری در کتاب *دلائل‌الامامه* آورده است. ما در این جا به بیان هر چهار نقل می‌پردازیم.



### نقل اول

شیخ صدوق<sup>۱</sup>، نقل می‌کند که: ابراهیم بن مهزیار می‌گوید: رهسپار شهر مدینه گشتم و در مورد خاندان امام عسکری □ به تفحص پرداختم. خبری دریافت نکردم آن گاه به مکه رفتم. در حال طواف بودم جوانی گندم‌گون و زیبا و خوش‌سیما را دیدم که مرا به دقت زیر نظر داشت. نزد او رفتم و امیدوار بودم هدف خود را نزد او خواهم یافت، به وی نزدیک شدم سلام کردم و او پاسخ داد. سپس پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: از کدام عراق؟

گفتم: از اهواز.

پرسید: خوش آمدی، آیا در آن جا جعفر بن حمدان حصینی را می‌شناسی؟

گفتم: او مدتی است از دنیا رفته.

گفت: خدا او را رحمت کند چه اندازه شب‌ها را به عبادت می‌گذرانند، او پاداشی بزرگ دارد.

آیا ابراهیم بن مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: خود، ابراهیم بن مهزیارم. مرا به گرمی در آغوش گرفت، سپس گفت: خوش آمدی ابا اسحاق. با آن علامتی که بین تو و ابومحمد (امام عسکری □) بود، چه کردی؟

گفتم: مقصود شما انگشتی است که خدای متعال آن را از ناحیه طیب آل محمد، حسن بن علی □ به من ارزانی فرمود؟

گفت: آری؛ مقصودم جز آن چیز دیگری نبود. آن گاه انگشت را بیرون آوردم. چشمش به انگشت افتاد، گریست و آن را بوسید. سپس نقش آن را که «یا الله یا محمد یا علی» بود خواند. پس از آن گفت: پدرم فدای آن دستی که این انگشت در آن می‌گشت. سپس سخنان دیگری با یکدیگر رد و بدل کردیم تا آن که از من پرسید: ای ابا اسحاق! هدف مهم تو پس از انجام حج چه بود؟

گفتم: سوگند به پدرت که هدفی جز این ندارم که راز و اسرار آن را از شما پرس

---

۱. کمال الدین، ص ۴۴۵.

و جو کنم.

گفت: هر چه می‌خواهی بپرس که ان‌شاءالله آن را برایت شرح خواهم داد.

گفتم: از خاندان ابومحمد، امام حسن [عسکری] چه خبر داری؟

گفت: به خدا سوگند! پیشانی محمد و موسی فرزندان حسن بن علی را نورانی و درخشان می‌بینم و من فرستاده آنها هستم تا اخبار آنها را به تو برسانم و اگر مشتاق دیدار آنها هستی و دوست داری دیدگانت به دیدارشان روشن گردد همراه من به طائف بیا و باید این سفر، از خاندانت پوشیده بماند.

ابراهیم می‌گوید: همراه او به سمت طائف رهسپار شدم و بیابان‌ها را درنوردیدم و فلاتی را پشت سر گذاشتم تا آن که خیمه‌ای موئین که بر فراز تلی از شن و ماسه برپا شده بود و اطراف خود را روشن کرده بود، برای ما هویدا گشت. آن جوان نخست به درون چادر رفت تا برای ورودم اجازه بگیرد و به آنها سلام کرد و آنها را از حضور من مطلع گرداند. آن گاه بزرگتر آن دو، یعنی محمد بن الحسن بیرون آمد. او جوانی نارس و نورانی و دارای پیشانی پرفروغ با ابروانی گشاده و گونه و بینی کشیده و قامتی بلند و نیکو چون شاخه سرو و پیشانی‌ش چونان ستاره‌ای درخشان بود و بر گونه راستش خالی همانند مشک و عنبر بود که، بر صفحه‌ای نقره‌ای می‌درخشید و بر سرش گیسوانی پرپشت و سیاه و افشان بود که روی گوشش را پوشانده بود و سیمایی داشت که هیچ چشمی، برازنده‌تر و زیباتر و باوقارتر از آن، ندیده است.

چون بر من ظاهر شد شتافتم تا خود را به او برسانم و خویشتن را به دامنش افکندم و دست و پایش را بوسیدم. آن گاه فرمود: ای ابا اسحاق! روزگار، مرا وعده می‌داد که تو را دیدار می‌کنم و رابطه قلبی ما - با وجود دوری منزل و تاخیر ملاقات - همواره تو را در نظرم مجسم می‌نمود به حدی که گویی هیچ‌گاه از لذت همراهی و خیال مشاهده یکدیگر خالی نبوده است و خدا را که ولی حمد است سپاس می‌گویم که این دیدار را حاصل کرد و سختی درد و دوری را به آسایش و آگاهی، مبدل ساخت.

گفتم: پدر و مادرم فدای شما باد! از روزی که سرورم ابومحمد دعوت الهی را لیبیک گفته است پیوسته در جستجوی شما بوده‌ام و از شهری به شهری رفته‌ام. همه درهای امید به رویم بسته شد تا آن که خدای تعالی بر من منت نهاد و کسی را بر

سر راهم قرار داد تا مرا به نزد شما آورد و سپاس خدایی را سزاست که بزرگواری و احسان شما را به من الهام فرمود. آن گاه خود و برادرش موسی را معرفی و مرا به گوشه‌ای برد و فرمود: پدرم □ از من پیمان گرفته است که در سرزمین‌های نهان و دور، مسکن اختیار کنم تا حضورم مخفی بماند و مکانم از حيله و نیرنگ گمراهان و خطرات مردم سرکش و بداندیش در امان باشد از این رو، مرا به سمت بیابان‌ها و شنزارها روان ساخت و پایانی در انتظار من است که در آن، گره از کار گشوده شود و فریاد و وحشت مردم برطرف گردد و او □ از خزانه‌های حکمت و اسرار دانش آن قدر به من آموخت که اگر شمه‌ای از آن را برایت باز گویم از باقی آن بی‌نیاز خواهی شد.

بدان ای ابا اسحاق! پدرم □ فرمود: ای پسر! خدای تعالی کرانه‌های گیتی و اهل طاعت و عبادتش را بدون حجّت و امام، خالی نخواهد گذاشت و او وسیله کمال و تعالی آنهاست. امامی که پیرو او باشند و به راه و روش وی اقتدا کنند، ای فرزندم! امیدوارم تو از کسانی باشی که خداوند آنها را برای گسترش حق و برچیدن بساط باطل و سربلندی دین و خاموش ساختن آتش گمراهی، آماده کرده است تو باید در مکان‌های پنهان و مناطق دوردست ساکن گردی که هر یک از اولیای خدای تعالی دشمنی کوبنده و ضدّی ستیزه‌جو دارند.

خداوند، جهاد با اهل نفاق و خلاف، یعنی ملحدان و دشمنان را واجب می‌داند. بنابراین، زیادی دشمن، تو را به وحشت نیندازد و بدان که دل‌های مردم دیندار و بااخلاص مانند پرندگانی که میل به آشیانه دارند مشتاق دیدار تو خواهند بود. آنها در میان خلق، با ذلّت به سر می‌برند؛ ولی در نزد خدای تعالی نیکوکار و عزیزند. در ظاهر مردمی بیچاره و محتاجند با این که چنین نیست، آنها مردمی قناعت پیشه و خویشان دارند. دین را فهمیده‌اند و آن را به وسیله مبارزه با مخالفان، پشتیبانی می‌کنند. خداوند آنها را به تحمل و استقامت در برابر ستم، امتیاز داده تا در آخرت که قرارگاه ابدی است مشمول عزّت و وسعه او باشند و به آنها خوی شکیبایی عطا کرده است تا عاقبت نیک و فرجامی نیکو را دریابند.

ای فرزند! در هر کاری از نور صبر و پایداری برگیر تا به درک عمل در عاقبت، نائل گردی و در نیت خود عزّت را شعار قرار ده تا به خواست خدا از آن چه موجب ستایش و نیکنامی است برخوردار گردی.

پسرم! گویی وقت آن رسیده که به حمایت الهی مؤید باشی و پیروزی و برتری، میسر گردد و گویی پرچم‌های زرد و سفید را روی شانه‌هایت می‌بینم که بین حطیم و زمزم، در جنبش است و گویی در اطراف حجرالاسود دسته‌های بیعت‌کنندگان و دوستان خالص تو را می‌بینم که چون رشته مروارید، پیرامونت صف کشیده‌اند و صدای دست‌هایی را که با تو بیعت می‌کنند می‌شنوم، کسانی به آستان تو پناه می‌جویند که خدای تعالی از پاکزادی و پاکی سرشت آنها آگاه است. آنان کسانی‌اند که دل‌هایشان از پلیدی نفاق و آلودگی شقاق، پاک است و بدنشان برای دینداری نرم و برای عداوت، خشن است و برای پذیرش حق خوشرو هستند و پای‌بند به دین حق و اهل آن می‌باشند و چون ارکان و ستون‌های آنها نیرومند گردد به واسطه اجتماع آنها طبقات ملل به امام، نزدیک خواهند شد.

وقتی آنها در سایه درخت بزرگی که شاخ و برگ آن بر اطراف دریاچه طبریه سرکشیده، با تو بیعت کنند، صبح حقیقت می‌دمد و تیرگی باطل از میان می‌رود و خداوند به وسیله تو پشت طاغیان را درهم می‌شکند و راه و رسم ایمان را اعاده کند و به وسیله تو استقامت آفاق عیان می‌شود و صلح و آشتی جماعات مرافق، آشکار می‌گردد. کودکان در گهواره آرزو می‌کنند که برخیزند و به نزد تو آیند و وحوش صحرا مایلند که راهی به جوار تو داشته باشند. جهان به وجود تو خرم شود و شاخه‌های عزت، به ظهور تو جنبش گیرد و مبانی حق در قرارگاه خود پا بر جا گردد و دین‌گريزان، به آشیانه‌های خود بازگردند، ابرهای پیروزی، سیل‌آسا بر تو ببارد و دشمنان به خناق دچار شده و دوستان، پیروزی یابند و در روی زمین هیچ جبار ستمگر و منکر ناسپاس و دشمن کینه‌توز و معاند بدخواهی، باقی نخواهد ماند. «و من یتوکل علی الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شیئی قدراً!»<sup>۱</sup>

سپس فرمود: ای ابا اسحاق! این مجلس را پنهان بدار و خبر آن را جز بر اهل تصدیق و برادران راستگوی دینی، باز مگو و چون نشانه‌های ظهور بر تو آشکار گردید با برادرانت به سوی ما بشتاب و به مرکز نور یقین و روشنی چراغ‌های دین بشتاب تا به خواست خدا به رشد و کمال نایل، گردی.

۱. سوره طلاق، آیه ۳.

ابراهیم بن مهزیار می گوید: مدتی نزد آن بزرگوار ماندم و از ایشان حقایق و دلایل روشن و احکام نورانی را فراگرفتم و بوستان سینه را از خرّمی طبع او از حکمت‌های لطیف و دانش‌های ظریف، آبیاری کردم به حدّی که ترسیدم خانواده‌ام را که در اهواز به جا گذاشته‌ام به واسطه تأخیر دیدارشان، از میان بروند و از حضرت اجازه مراجعت گرفتم و تنهایی و درد خود و جدایی و ناگزیری کوچ خود را به وی بازگفتم. به من اجازه فرمود و دعای نیکویی را بدرقه راهم کرد که به خواست خدا ذخیره خود و خاندانم خواهد بود و چون سفرم نزدیک شد و تصمیم به کوچ گرفتم، بامدادی برای تودیع و تجدید عهد به نزد او آمدم و مبلغی، بالغ بر پنجاه هزار درهم را که در اختیار داشتم تقدیم وی نمودم و درخواست کردم آن را بپذیرد، او تبسّمی کرد و فرمود: ای ابا اسحاق! آن را برای هزینه بازگشت خود بردار، زیرا سفری طولانی و بیابانی وسیع در پیش داری و به جهت اعراض ما از آن‌ها، محزون مباش، زیرا از آن قدردانی می‌کنیم و یادآوری و قبول این منّت را می‌نماییم، خداوند در آن چه به تو ارزانی فرموده، برکت عطا فرماید و آن را مستدام بدارد که با بهره کافی و سلامتی کامل به نزد دوستانت بازگردی و خداوند راه را برایت دشوار نسازد و در یافتن راه، سرگردان نشوی، تو را به خدا می‌سپارم. به خواست خدا در سایه لطف او باشی و ضایع و تباه نگردی.

ای ابا اسحاق! ما به ثمرات احسان و فواید انعام او قانعیم و او ما را از یاری دوستانمان بی‌نیاز گردانده است. فقط از آنها توقع اخلاص در نیّت و نصیحت بی‌غرض و محافظت بر امر آخرت و تقوی و پاکدامنی و سربلندی داریم.

وی می گوید: سفر خود را آغاز نمودم، در حالی که در برابر هدایت و ارشاد خدای تعالی شاکر بودم و می‌دانستم خدای متعال زمین را معطل نخواهد گذارد و پیوسته در آن، حجّت واضح و امام قائمی وجود خواهد داشت.

من این خیر مآثور و نَسَب مشهور را ذکر کردم تا بصیرت اهل یقین افزوده گردد و منّتی را که خدای تعالی بر مردم نهاده است تعریف کرده باشم که آن ایجاد نژاد پاک و تربت پاکیزه است و هدفم ادای امانت و تسلیم آن است تا خدای تعالی، ملت

هدایتگر و راه راست را قوت و عزم و اراده و تأیید و پشتیبانی و مصونیت از اشتباه عطا فرماید: «والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.»<sup>۱</sup>

### نقل دوم

شیخ صدوق می‌گوید<sup>۲</sup>: ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن ابراهیم مهزیار می‌گوید: از پدرم شنیدم که می‌گفت: از جدّم علی بن ابراهیم بن مهزیار شنیدم می‌گفت: در بستر خوابیده بودم در خواب دیدم گوینده‌ای به من می‌گوید: به حج برو که صاحب‌الزمان را خواهی دید. علی بن ابراهیم می‌گوید: من خوشحال و خندان از خواب بیدار شدم و تا سپیده صبح در حال نماز بودم از نماز فارغ شدم و در جستجوی کاروان حاجیان از خانه بیرون آمدم، گروهی را دیدم آهنگ حج دارند به نزد اولین فرد آنها شتافتم و تا زمانی که به قصد سفر بیرون رفتند با آنها بودم. من در این سفر می‌خواستم به مدینه بروم و چون به آن دیار رسیدم بی‌صبرانه از مرکب پیاده شدم و بار و بُنه خود را به برادران مورد اعتماد خود سپردم و رفتم تا از خاندان امام عسکری<sup>۳</sup> خبری بگیرم اما نه خبری شنیدم و نه اثری مشاهده کردم و پیوسته در این حال بودم تا آن که مردم به سمت مکه حرکت کردند و من نیز با آنها حرکت کردم به مکه رسیدم در آن جا فرود آمدم و بار و بُنه خود را به مردی امین سپردم و در جستجوی خاندان ابومحمد [امام عسکری<sup>۴</sup>] برآمدم، اما خبری نشنیدم و اثری به دست نیاوردم و پیوسته بین ناامیدی و امید قرار داشتم و در کار خود می‌اندیشیدم و خویشان را سرزنش می‌نمودم تا آن که شب، دامن گسترده. با خود گفتم: در انتظار می‌مانم اطراف کعبه خلوت شود تا بتوانم طواف کنم و از خدای تعالی می‌خواهم مرا به آرزوی خود برساند و چون پیرامون خانه خدا خلوت شد برای طواف برخاستم. ناگاه جوانی نمکین و خوش بو دیدم که بُردی را به کمر بسته و بُرد دیگری را حمایل کرده و گوشه ردای خود را به گردنش برگردانیده بود. خود را کنار کشیدم و او متوجه من شد و گفت: اهل کجایی؟

گفتم: از اهواز.

۱. سوره بقره، آیه ۲۱۳.  
۲. کمال الدین، ص ۴۶۵.

پرسید: آیا ابن خصیب را می‌شناسی؟

گفتم: آری، خدای تعالی او را رحمت کند. دعوت حق را لیبیک گفته است. سپس گفت: خدا او را رحمت کند که روزها روزه می‌گرفت و شبها به نماز می‌پرداخت و به قرائت قرآن مشغول و از دوستان ما بود.

آن گاه پرسید: آیا علی بن ابراهیم مهزیار را می‌شناسی؟ گفتم: خود، علی بن مهزیار هستم.

گفت: ای ابوالحسن، خوش آمدی آیا صَریحین را می‌شناسی؟

گفتم: آری؛

پرسید: آنان چه کسانی هستند؟ گفتم: محمد و موسی.

آن گاه گفت: علامتی را که بین تو و ابومحمد [امام عسکری □] بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است.

گفت: آن را نشانم بده.

آن را بیرون آوردم. انگشتر زیبایی بود که بر خاتم آن نوشته بود «محمد و علی». هنگامی که آن را دید گریه‌ای طولانی سر داد و در حال گریستن می‌گفت: ای ابا محمد! خدا تو را رحمت کند که پیشوایی عادل و فرزند پیشوایان و خود پدر پیشوا بودی. خداوند تو را با پدران □ در بهشت برین جای دهد. سپس گفت: ای ابوالحسن! به منزل برو و آماده شو تا ما سفر کنی. چون ثلثی از شب گذشت و دو ثلث آن باقی بود به نزد ما بیا تا به خواست خدا به آرزویت بررسی.

ابن مهزیار می‌گوید: من به سمت بار و بُنه خود بازگشتم و در اندیشه بودم تا پاسی از شب گذشت، برخاستم و بُنه خود را فراهم آوردم و آن را نزدیک مرکب خود آورده و بر آن بار نمودم و روی آن سوار شدم و خود را به آن درّه رسانیدم. دیدم آن جوان ایستاده است و می‌گوید: ای ابوالحسن، خوش به حال تو که اجازه یافتی.

او به راه افتاد و من نیز در پی او حرکت کردم مرا از بیابان عرفات و منی گذراند و به پای کوه طائف رسیدیم. گفت: ای ابوالحسن! پیاده شو و آماده نماز باش. او پیاده شد و من نیز پیاده شدم وی از نماز فارغ شد و من نیز فراغت یافتم.

آن گاه گفت: نماز صبح را مختصر بخوان. من نیز آنرا مختصر به جا آوردم او سلام داد و چهره بر خاک سایید. آن گاه سوار شد و به من دستور سوار شدن داد.

من نیز سوار شدم و به راه افتاد و من نیز در پی او روان شدم تا آن که بر قله‌ای بالا رفت و گفت: ببین آیا چیزی می‌بینی؟ نگریستم و مکانی سرسبز و خرم و پردرخت دیدم.

گفتم: سرورا! مکانی خرم و سرسبز و پردرخت می‌بینم: گفت: آیا در بالای آن چیزی نمی‌بینی؟ نگریستم و ناگهان خود را در مقابل تپه‌ای دیدم که خیمه‌ای موئین و نورانی بر فراز آن قرار داشت. گفت: آیا چیزی دیدی؟  
گفتم: چنین و چنان می‌بینم.

گفت: ای پسر مهزیار! دل خوش دار و چشمت روشن باد! که آرزوی هر آرزومندی آنجاست. سپس گفت: با من بیا، خود، رفت و من نیز در پی او روان گشتم تا به پای آن بلندی رسیدیم.  
سپس گفت: پیاده شو که اینجا، هر گردن‌کشی خوار شود. خود پیاده شد و من نیز پیاده شدم.

گفت: ای پسر مهزیار! زمام مرکب را رها کن.

گفتم: آنرا به چه کسی بسپارم؟ در این جا کسی نیست.

گفت: اینجا حرمی است که در آن جز دوست، آمد و شد نمی‌کند. افسار مرکب را رها کردم و سپس به دنبال او رفتم و چون به نزدیک خیمه رسیدم، بر من پیشی گرفت و گفت: همین جا بایست تا تو را اجازه دهند. چیزی نگذشت که نزد من بازگشت و گفت: خوش به حال تو که به آرزویت رسیدی.

وی می‌گوید: بر آن حضرت - صلوات‌الله علیه - وارد شدم دیدم بر زیراندازی که بر آن پوست گوسفند سرخی گسترده شده بود نشسته و بر بالشی پوستین تکیه کرده است. بر او سلام کردم و مرا پاسخ داد. در چهره‌اش نگریستم چونان پاره ماه بود. رفتاری در حد اعتدال داشت. قامتش معتدل بود نه بلند و نه کوتاه، پیشانی‌ش صاف و ابروانش کمانی و چشمانش درشت و بینی‌اش کشیده و گونه‌هایش هموار و خالی بر گونه راستش قرار داشت. چون چشمم بدو افتاد در نعت و وصف او حیران گشتم.  
آن گاه به من فرمود: ای پسر مهزیار! برادرانت در عراق چگونه‌اند؟

گفتم: تنگدست و گرفتار و شمشیر بنی‌شعیبان پیاپی بر آنها فرود می‌آید. فرمود: خدا آنها را بکشد تا کی نیرنگ می‌ورزند، گویی آنها را می‌بینم که در خانه‌های



خود، کشته بر زمین افتاده‌اند و امر پروردگارشان شب و روز آن‌ها را فراگرفته است. پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! این حادثه کی واقع خواهد شد؟ فرمود: هنگامی که مردم بی‌فرهنگی که خدا و رسول از آن‌ها بیزارند میان شما و رفتن به کعبه مانع ایجاد کنند و در آسمان سه نوع سرخی پدیدار شود و در آن ستون‌هایی سیمین و نورانی نمودار گردد و «سروسی» از منطقه ارمنستان و آذربایجان به شورش برخیزد و قصد سرزمین‌های آن سوی ری را داشته باشد. آن‌جا که آن کوه سیاه و آن کوه سرخ بهم پیوسته و به کوه طالقان نزدیک است. و میان او و مروزی نبرد سختی در خواهد گرفت که کودکان در آن پیر شوند و بزرگان در آن فرسوده گردند و کشتار میان آنها ظاهر نشود. در چنین هنگامی، منتظر ظهور او باشید تا به «زوراء» (بغداد) وارد گردد و چندان زمان طولانی در آن‌جا نخواهد ماند و به «ماهان» وارد می‌شود و پس از آن به واسط عراق می‌آید و در آن‌جا یک سال یا اندکی کمتر می‌ماند سپس به سمت کوفه حرکت می‌کند و میان آن‌ها جنگی درمی‌گیرد که از نجف تا حیره و غری را فرا خواهد گرفت، جنگی سخت که عقل و خرد را از میان ببرد و هر دو طایفه نابود گردند و خداوند باقیمانده آن‌ها را درو کند. سپس گفته خدای تعالی را تلاوت نمود: (بسم الله الرحمن الرحيم، امر ما، در شب یا روز بر آن‌ها وارد خواهد آمد و آن‌ها را درو خواهیم کرد، گویی روز قبل اصلاً وجود نداشته‌اند).

گفتم: ای سرور! و ای فرزند رسول خدا! مقصود از امر چیست؟ فرمود: «ما امر خدا و لشکریان او هستیم.» گفتم: سرور! ای فرزند رسول خدا! آیا وقت آن فرا نرسیده است؟ فرمود: «اقتربت الساعة و انشأ القمر.»<sup>۱</sup>

### نقل سوم

شیخ طوسی در کتاب *الغیبه*<sup>۲</sup> می‌نویسد: حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی می‌گوید: بر علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم، از خاندان ابی محمد [امام عسکری □] پرسیدم. گفت: از موضوع مهمی پرسش نمودی؛ من

۱. سوره قمر، آیه ۱.  
۲. همان، ص ۲۶۳.

بیست سفر به حج رفتیم و در تمام این مدت در پی دیدار امام برآمدم و راهی به آن نیافتم، تا این که شبی در بستر خوابیده بودم در خواب دیدم کسی می گوید: ای علی بن مهزیار! خداوند اجازه حج به تو داده است. سراسیمه گشتم صبح فرارسید. در اندیشه کار خود بودم و شب و روز انتظار موسم حج را می کشیدم. با فرارسیدن موسم حج، مقدمات سفرم را مهیا کردم و به سمت مدینه حرکت نمودم تا وارد یثرب شدم. سپس از خاندان ابی محمد [امام عسکری] جویا شدم و به جستجو پرداختم اما هیچ اثر و خبری نیافتم. اندکی در کار خود اندیشیدم تا این که مدینه را به قصد مکه ترک کردم. به جُحفه وارد شدم یک روز در آن جا ماندم و پس از آن به قصد غدیر که از جُحفه چهار میل فاصله دارد خارج شدم. وقتی داخل مسجد آن جا شدم نماز خواندم و طلب مغفرت نمودم و به پیشگاه خدا، دعا و تضرع بسیار کردم. سپس به قصد عسفان به راه افتادم تا به مکه وارد شدم. چند روزی در مکه اقامت کردم و معتکف شدم. شبی در طواف به جوانی زیبا چهره و خوش بو که با بزرگ منشی گام برمی داشت، برخورد نمودم. اطراف کعبه طواف می کرد. در دلم به او تمایل پیدا کردم. خود را به او رساندم و نزدیک او ایستادم. از من پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: کدام عراق؟.

گفتم: اهواز.

پرسید: آیا در اهواز خصیب را می شناسی؟.

گفتم: خدا او را رحمت کند، دعوت حق را لبیک گفته است.

گفت: خدا او را رحمت کند، چه شب های بلندی را در عبادت گذراند، او از دنیا دل بریده و به خدا رو آورده بود. و چشمانی اشکبار داشت. آیا علی بن ابراهیم بن مازیار را می شناسی؟ گفتم: خود، علی بن ابراهیم هستم.

گفت: خدا عمرت را طولانی گرداند ابا الحسن! با آن علامتی که بین تو با

ابومحمد، حسن بن علی □ بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است

گفت: آن را نشان بده

سپس دستم را داخل جیبم بردم و آن را خارج نمودم. وقتی آن را دید اشک در چشمانش حلقه زد و با صدای بلند گریست تا گونه‌هایش تر شد. سپس گفت: هم اکنون اجازه حضور یافتی، ای پسر مازیار، به منزل برو و آماده شو تا با ما سفر کنی، چون شب فرارسید و تاریکی شب، مردم را در برگرفت به شعب بنی عامر بیا، مرا در آن جا خواهی دید.

من به منزل رفتم. زمانی احساس کردم وقتش فرارسیده و سائل خود را آماده کردم و آن را به نزد مرکبم آوردم و بر پشت مرکب محکم بستم. روی آن سوار شدم و در راه به مرکبم علوفه دادم تا وارد شعب گشتم. دیدم آن جوان همان جا ایستاده و صدا می‌زند: «ای ابا الحسن! به سمت من بیا» بدین ترتیب، با یکدیگر گفتگو می‌کردیم تا این که از کوه‌های عرفات گذشتیم و رهسپار کوه‌های منی شدیم. فجر کاذب دمید و ما هنوز وسط کوه‌های طائف بودیم. چون به آن جا رسیدیم به من گفت: «پیاده شو نماز شب بخوان» من نیز نماز خواندم. امر کرد به نماز وتر و سجده و تعقیب. من نیز آن را انجام دادم. سپس از نمازش فارغ گشت و سوار شد. به من نیز دستور داد سوار شوم. او راه افتاد و من نیز در پی او حرکت کردم تا به بلندترین نقطه طائف رسیدیم.

سپس گفت: آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: آری، تلی از شن و ماسه می‌بینم که خیمه‌ای موئین و نورانی بر فراز آن قرار دارد. با دیدن این صحنه خوشحال شدم. به من گفت: اینجا مکان آرزو و امید است.

سپس گفت: «با من بیا» و خود راه افتاد و من نیز در پی او رفتم تا از قلّه، پایین آمد و به پایین کوه رفت و سپس گفت: پیاده شو که اینجا هر گردنکشی خوار شود و هر متکبری خاضع گردد. آن گاه گفت: زمام مرکب را رها کن.

گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟

گفت: اینجا حرم قائم - □ - است جز فرد مؤمن به آن داخل نمی‌شود و جز اهل ایمان از آن خارج نمی‌گردد. افسار مرکب را رها کردم و در پی او رفتم تا به نزدیکی خیمه رسیدیم. از من پیشی گرفت و داخل خیمه شد. به من دستور داد صبر کنم تا برگردد. پس از آن به من گفت: داخل شو که مبارکت باد. وارد خیمه شدم. شخصی

را نشسته دیدم که ردا و ازاری بسته بود و ردایش را بر شانه انداخته بود. سرخ‌رو و خوشبو بود. و از شدت گرما، قطرات زلال عرق، چونان شب‌نم بر چهره نازنینش خودنمایی می‌کرد. او به شاخه سرو یا شاخه درخت «بان»<sup>۱</sup> یا ساقه ریحان می‌ماند. بخشنده و سخاوتمند، پرهیزکار و پاک‌سرشت، قامتش معتدل بود، نه بلند و نه کوتاه، پیشانی‌ش صاف و بینی‌اش کشیده و گونه‌هایش هموار و بر گونه راستش خالی، مانند قطره‌ای مشک که بر قطعه‌ای عنبر فروچکد، وجود داشت.

چون به دیدارش نایل شدم بر او سلام کردم. سلام مرا به بهترین وجه پاسخ داد. با من به گفتگو نشست وضعیت مردم عراق را جویا شد. گفتم: مولای من! لباس ذلت بر آن‌ها پوشانده شده و بین قوم خود، خوار گشته‌اند.

فرمود: «ای پسر مازیار! همان گونه که آن‌ها بر شما سلطه دارند شما نیز بر آنان تسلط خواهید یافت و در این هنگام آن‌ها خوار و ذلیل خواهند بود.»

گفتم: مولای من! شهر و دیارم دور و آرزوی دیدارت به طول انجامیده است. فرمود: «ای پسر مازیار! پدرم امام عسکری<sup>ع</sup> از من پیمان گرفته در مجاورت مردمی که مورد خشم و غضب خدا قرار گرفته‌اند و به ذلت دنیا و آخرت گرفتار آمده‌اند زندگی نکنم و به من دستور داده در کوه‌ها و دره‌های سخت و ناهموار و در مناطق خشک و بی‌آب و آبادی به سر ببرم. به خدا سوگند! مولایتان خود، تقیه نمود و مرا نیز بدان سفارش کرد و من تا آن روز که خداوند اجازه ظهور می‌دهد، همواره در تقیه به سر خواهیم برد.»

گفتم: مولای من! این ماجرا چه زمانی اتفاق می‌افتد؟ فرمود: «زمانی که بین شما و بین راه کعبه، فاصله بیندازند. خورشید و ماه در کنار یکدیگر جمع شوند و ستارگان پیرامون آن دو، جمع گردند.»

گفتم: ای فرزند رسول خدا چه زمانی این اتفاق، رخ می‌دهد؟ فرمود: «در فلان سال، د ابنة الارض از بین صفا و مروه ظاهر می‌گردد و عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست، مردم را به سمت محشر سوق می‌دهد.»

ابن مازیار می‌گوید: مدتی نزد او ماندم و پس از آن که بهره‌ها از او بردم اجازه

۱. درختی استوایی، شبیه گز.

رفتن به من داد. به سمت منزل حرکت کردم. به خدا سوگند! از مکه تا کوفه غلامی با من بود و خدمتگزاری مرا انجام می‌داد. و در این سفر از او جز خیر و نیکی، چیزی ندیدم.

### نقل چهارم

محمد بن جریر طبری<sup>۱</sup> می‌گوید: علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی می‌گوید: سالی برای انجام حج به مدینه رفتم و چند روزی در آن جا ماندم. درباره صاحب‌الزمان - □ - پرس و جو کردم. نه از او خبری یافتم و نه به دیدارش نایل گشتم. به شدت اندوهگین شدم و ترسیدم مبدا به آرزویم که دست یافتن به خبری از صاحب‌الزمان - □ - بود، نرسم. از مدینه راهی مکه شدم تا به آن دیار رسیدم. حج و عمره‌ام را در یک هفته بجا آوردم. در این مدت به جستجوی امام زمان - □ - می‌پرداختم. در همین اندیشه بودم که کنار در کعبه به شخصی برخوردم قامتی چونان شاخه سرو داشت. بُردی به کمرش بسته بود و بُرد دیگر را حمایل داشت و گوشه ردای خویش را به گردنش برگردانده بود. خوشحال شدم به قصد دیدارش شتاب کردم. روی خود را به سوی من برگرداند و پرسید: اهل کجایی؟

گفتم: اهل عراق.

پرسید: کدام عراق؟

گفتم: اهواز.

پرسید: آیا خصیبی را می‌شناسی؟

گفتم: آری.

گفت: خدا او را رحمت کند. چه شب‌های بلندی را در عبادت گذراند و پاداش فراوانی دارد و از بیم خدا اشک فراوانی ریخت. سپس پرسید: ابن مهزیار را می‌شناسی؟

گفتم: خود، ابن مهزیار هستم.

گفت: خدا به شما سلامتی و عافیت بدهد، ای ابا الحسن! سپس با من مصافحه

---

۱. دلائل‌الامامة، ص ۵۳۹.

کرد و پرسید: ای ابا الحسن! با آن علامتی که بین تو و ابی محمد (امام عسکری) بود چه کردی؟

گفتم: همراه من است و دستم را داخل جیبم بردم و انگشتری را که بر نگین آن «محمد و علی» نوشته شده بود خارج ساختم. وقتی نوشته انگشتر را خواند، گریست و به اندازه‌ای اشک ریخت پارچه‌ای که در دستش بود، تر شد. و آن گاه گفت: ابا محمد! خدا تو را رحمت کند. که زینت امت بودی. خداوند تو را به واسطه امامت شرافت داد و به تاج علم و معرفت، مزین ساخت. ما همه به سوی تو باز می‌گردیم. سپس با من مصافحه و معانقه کرد. و گفت: ابا الحسن! خواسته‌ات چیست؟

گفتم: خواسته‌ام دیدار با امام پنهان از جهان است.

گفت: او از شما پنهان نیست؛ ولی به واسطه عملکرد ناپسند شما پنهان شده است. اینک به منزلگاهت برو و آماده شو تا به دیدار آن حضرت نایل گردی. با غروب ستاره جوزا و آشکار شدن ستاره‌های آسمان قرار من با تو، بین رکن و صفا باشد. خوشحال شدم و یقین کردم مورد فضل خدا واقع شده‌ام. دیری نپایید که موعد فرارسید. به سوی مرکب خود رفتم و توشه‌ام را بر پشت مرکب بستم. صدایم زد و گفت: ای ابا الحسن! من حرکت کردم و به او پیوستم به من سلام کرد و گفت: برادر! همراه من بیا. پستی و بلندی دره‌ها و کوه‌ها را پشت سر نهادیم تا به طائف رسیدیم. دوست همراهم گفت: ای ابا الحسن! فرود بیا تا نماز شب بجا آوریم. پیاده شدم و دو رکعت نماز فجر را خواندم.

گفت: این دو رکعت، چه نمازی بود؟

گفتم: این دو رکعت نماز شب بود و یک رکعتی در بین آن و قنوت، در هر نمازی جایز است.

گفت: برادر! همراه من بیا. طولی نکشید و هنوز دره و بلندی کوهی را پشت سر ننهاده بودیم که به وادی بزرگی رسیدیم. نگریستم خیمه‌ای موئین و درخشان و نورانی دیدم.

دوستم گفت: بین آیا چیزی می‌بینی؟

گفتم: خیمه‌ای موئین می‌بینم.

سپس گفت: امید و آرزوی تو در آن خیمه است. به همراه او به وسط وادی رفتم.

از مرکب پیاده شد. من نیز از مرکب پیاده شدم.

گفت: مرکبت را رها کن.

گفتم: آن را به چه کسی بسپارم؟

گفت: در این وادی غیر مؤمن وارد نمی‌شود و غیر مؤمن از آن خارج نمی‌گردد. سپس جلوتر از من وارد خیمه شد وقتی از آن خارج شد بسیار مسرور و شادمان بود. گفت: تو را مژده باد که اجازه ورود به تو داده شد، سپس من داخل خیمه شدم. آن جا خانه‌ای بود نورانی. بر امام سلام امامت دادم. به من فرمود: «ای ابالحسن! ما شب و روز در انتظار تو بودیم، چه باعث شد دیر به نزد ما بیایی؟»

گفتم: مولای من! تاکنون کسی را که راهنمایی کند نیافتم.

فرمود: «کسی که تو را راهنمایی کند نیافتی؟ سپس با انگشت مبارک خود به زمین زد. و فرمود: خیر! شما در پی افزایش اموالتان بودید. بر ضعیفان مؤمنین فخر فروختید. با خویشاوندان، قطع رابطه کردید. تاکنون چه عذری برای شما باقی مانده؟»

گفتم: توبه می‌کنم، توبه می‌کنم. پشیمانم، پشیمانم. سپس فرمود: «ای پسر مهزیار! اگر استغفار بعضی از شما برای برخی دیگر مطرح نبود، هلاک می‌شدید مگر خواص شیعه، که گفتارشان با اعمالشان یکی است.» سپس فرمود: «ای پسر مهزیار! آیا به شما خبر دهم از زمانی که آن نوجوان دست به قیام می‌زند و مغربی و عمانی، جنبش خود را آغاز نمایند و سفیانی سر به طغیان بردارد، به ولی خدا اجازه ظهور داده خواهد شد و بین صفا و مروه میان سیصد و سیزده مرد، ظهور خواهد کرد. سپس به کوفه می‌رود و مسجد کوفه را ویران می‌سازد. همراه با مردم، حج واجب بجا می‌آورد و به یثرب می‌آید و آن حجره را تخریب می‌کند و هر که را در آن حجره است بیرون می‌آورد؟ در این هنگام روی زمین جز مؤمنی که قلبش خالص در ایمان است، کسی باقی نخواهد ماند.»

پرسیدم: مولای من! پس از آن چه می‌شود؟

فرمود: رجعت و «بازگشت حکومت‌های پیاپی.» سپس آیه شریفه: (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ

الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَيْنَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا<sup>۱</sup> را تلاوت فرمود.

### محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟

از محتوای چهار نقلی که بیان شد، ملاحظه نمودید این سرگذشت برای دو تن اتفاق افتاده است:

۱. علی بن ابراهیم بن مهزیار.

۲. ابراهیم بن مهزیار.

در اینجا باید ببینیم این دو شخصیت چه کسانی بوده‌اند، آیا می‌توان به آنها اعتماد کرد و این ماجرا را از آنها پذیرفت یا خیر؟

درباره ابراهیم بن مهزیار، ابواسحاق اهوازی - بحث و مناقشه است که آیا وی از راویان ثقه است یا خیر؟ آقای خوبی در وثاقت وی، وجوهی نقل می‌کند - که مربوط به آقای مامقانی در کتاب *تنقیح المقال* است. - آقای خوبی با ذکر این موارد، آنها را مردود می‌داند از جمله:

۱. علامه مجلسی در کتاب *الوجیزه* می‌گوید: ابراهیم بن مهزیار از راویان ثقه است و از جمله نمایندگان امام می‌باشد.

آقای خوبی در مقام پاسخ می‌گوید: این سخن، اجتهاد علامه مجلسی است و این گفته را از کلمات دیگران استنباط کرده است و ما توثیقات اجتهادی را نمی‌پذیریم.

۲. علامه حلی، ابراهیم بن مهزیار را جزء راویان مورد اعتماد شمرده و گفته است: طریق شیخ صدوق به «بحر سقا» صحیح است. در این طریق، ابراهیم بن مهزیار نیز وجود دارد.

### پاسخ آقای خوئی:

آقای خوبی در پاسخ می‌گوید: علامه حلی، اصل را درباره راوی، عدالت وی می‌داند یعنی اگر درباره کسی مذمتی نرسیده باشد آن فرد، ثقه است و در شرح حالات «احمد بن اسماعیل بن سمکه» به این نکته، تصریح نموده است و این نوع

۱. سوره اسراء، آیه ۶.



استناد برای ما حجت نیست.<sup>۱</sup>

۳. استرآبادی در کتاب *منهج المقال و الوسیط* با نقل سخن ابن طاووس، گفته است: ابراهیم بن مهزیار از جمله نمایندگان امام زمان □ و از ابواب معروف آن حضرت بوده است که میان شیعیان اثنا عشری، هیچ‌گونه اختلافی درباره او نیست.

پاسخ آقای خوئی:

اولاً: این توثیق، مبتنی بر اجتهاد ابن طاووس است و او نیز این وثاقت را از سرگذشت دیگری به دست آورده است.

ثانیاً: اگر ابراهیم بن مهزیار از ابواب بوده، چرا نجاشی و شیخ طوسی و دیگران به آن اشاره‌ای نکرده‌اند، با این که به نام بردن نمایندگان و ابواب امام زمان □ بسیار اهمیت می‌داده‌اند.

۴. کشی به نقل از احمد بن علی بن کلثوم سرخسی می‌گوید: «و کان من الفقهاء و کان مأمونا علی الحدیث»

همچنین در روایتی از محمد بن ابراهیم بن مهزیار آمده که گفت: هنگامی که پدرم به حالت احتضار درآمد، اموالی به من سپرد و علامتی را نیز به من داد که کسی از آن خبر نداشت و گفت: هر زمان کسی این علامت را ارائه داد این اموال را به او تحویل بده. مدتی گذشت تا در بغداد، عمری، نماینده امام زمان □ علامت و نشانه‌ای را ارائه داد و گفت: اموال را تحویل بده. از این روایت استفاده می‌شود که ابراهیم بن مهزیار نیز از وکیلان امام بوده و اموال، نزد وی جمع‌آوری می‌شده است.

پاسخ آقای خوئی:

اولاً: سند این روایت به خود محمد بن ابراهیم بن مهزیار، ضعیف است. ثانیاً: از این روایت، استفاده وکالت نمی‌شود. شاید اموالی که نزد وی بوده و می‌خواست به دست امام برسد، سهم امام در اموال خودش یا اموال شخص دیگری بوده که به او سپرده تا به امام برساند.

اگر قرار باشد برای وکالت ابراهیم بن مهزیار، روایتی آورده شود به کتاب کافی

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۳۰۵.

مراجعه شود.<sup>۱</sup> در آنجا نظیر همین قضیه را می‌آورد و در پایان آن، چنین آمده: «فخرج إلي، قد أقمناك مقام أبيك.» از این جمله استفاده می‌شود که پدرش دارای منصبی بوده که به پسر انتقال داده شده است. البته این روایت خود، دارای دو اشکال است:

الف) سند آن ضعیف است؛

ب) راوی، در این روایت از خود تعریف و تمجید کرده است؛ از سویی، به فرض پذیرش وکالت این شخص، وکالت، دلالت بر نمایندگی ندارد، زیرا نمایندگی اخص از وکالت است و ما در مقدمه چهارم کتاب رجال گفتیم که وکالت، با وثاقت و نیکنامی فرد همراه نیست.

در پاسخ به اشکال آقای خویی عرض می‌کنیم: اشکال شما مبنایی است و از انصاف دور است که وکالت، همراه با وثاقت یا نیکنامی فرد نباشد. شما با ذکر نمونه‌هایی، این تلازم را مردود می‌دانید و به کتاب غیبت شیخ طوسی باب «السفراء المذمومین» استناد می‌کنید. در صورتی که ما با مراجعه به کتاب یاد شده ملاحظه کردیم در این باب، مدعیان نمایندگی، مورد مذمت قرار گرفته‌اند نه این که دارای نمایندگی بوده‌اند و سپس مورد مذمت قرار گرفته باشند.

۵. شیخ صدوق در کتاب *كمال الدین*<sup>۲</sup> در باب «من شاهد القائم □» سرگذشت دیدار ابراهیم بن مهزیار با امام را نقل می‌کند و آن چه در این ماجرا گذشت، خود دلالت بر موقعیت ابراهیم بن مهزیار دارد.

آقای خویی در این جا دو اشکال می‌کند:

اول - راوی این سرگذشت شخص ابراهیم بن مهزیار است. از این رو، وثاقت وی باید از راه دیگری ثابت شود. اگر بنا باشد وثاقت و عظمت کسی با گفته خودش ثابت گردد، نه تنها شگفت‌آور است؛ بلکه از مسائل خنده‌آور تلقی می‌شود. شاید منظور آقای خویی این است که مستلزم دور می‌شود.

دوم. در این روایت، سخنی گفته شده که بطلان آن قطعی است و به فرض که

۱. همان، ج ۱، ص ۵۱۸، باب مولد الصحاب، ح ۵.  
۲. همان، ص ۴۴۵.

ابراهیم، روایت صحیحی را نقل کرده باشد در این روایت آن جا که برادری به نام موسی برای امام عصر □ نام برده که او را نیز دیده، و قطعاً او دروغ گفته است.  
۶. اعتماد ابن ولید و ابن عباس و شیخ صدوق، بر ابراهیم بن مهزیار، دلالت بر وثاقت وی دارد. هرگاه ابن ولید کسی را از روایت محمد بن احمد بن یحیی استثناء نکند، آن فرد مورد اعتماد است و در اینجا ابراهیم بن مهزیار، استثناء نشده است.<sup>۱</sup>

پاسخ:

اعتماد ابن ولید و امثال وی دلالت بر وثاقت و حتی نیکنامی کسی نمی‌کند و این مطلب در مقدمه چهارم کتاب معجم رجال آمده است.<sup>۲</sup>  
آقای خوبی با این که این شش دلیل را به نحو کامل پاسخ می‌دهد؛ ولی در آخر می‌گوید: ابراهیم بن مهزیار ثقه است، زیرا در طریق کامل الزیارات ابن قولویه آمده و گفته است: هر چه را در این کتاب می‌آورم از طریق ثقات نقل کرده‌ام. اما آقای خوبی بعدها در مورد صحیح بودن همه اسناد کتاب *کامل الزیارات* از دیدگاه خود برگشته است. از دیدگاه ما، مبنا قوی است، زیرا ما دو گونه توثیق داریم:

۱. توثیق عام؛

۲. توثیق خاص؛

اگر ابن قولویه در کامل الزیارات، همه را ثقه دانسته، توثیق عام است مگر اینکه گفته شود این گونه توثیق فقط مشایخ بلا واسطه را شامل می‌شود و ابن مهزیار در زمره آنان نیست؛ ولی نظر ما غیر از این است و در بحث فقه، بطور تفصیل مطرح کردیم.

#### محور سوم: بررسی متن و محتوی

محقق شوشتری در کتاب *الأخبار الدخیله*، ده اشکال بر این چهار نقل وارد می‌کند. وی با این اشکالات، در صدد بیان اثبات ساختگی بودن این روایات است و آیت‌الله صافی گلپایگانی در کتاب *ارزشمند منتخب الاثر* در مقام پاسخ از این

۱. معجم رجال الحدیث ۱: ۳۰۶.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۷۴.

اشکالات برآمده است.

در اینجا اشکالات و پاسخ آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱. این چهار نقل، یک جریان را حکایت می‌کنند و هر چهار نقل، دارای یک محتوی می‌باشند، زیرا امکان ندارد یک جریان، دقیقاً برای دو تن یکبار برای علی بن ابراهیم بن مهزیار و بار دیگر برای ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده باشد. توجه دارید که سند سه نقل، به علی بن ابراهیم بن مهزیار و یک نقل به ابراهیم بن مهزیار بازمی‌گردد.

پاسخ:

اگر قائل شدیم که این سرگذشت برای علی بن ابراهیم بن مهزیار اتفاق افتاده است در آن‌جا که ابراهیم بن مهزیار آمده، می‌گوییم به جهت سهو و یا به خاطر اختصار، کلمه‌ای از عبارت افتاده است، زیرا موارد زیادی نام پدر، بر فرزند اطلاق می‌شود. اما اگر گفتیم ماجرا برای ابراهیم بن مهزیار رخ داده است در موارد دیگر جمله «علی بن» به اشتباه و یا به جهت اجتهادِ نسخه برداران، بر آن افزوده شده است.<sup>۱</sup>

شوشتری جمله اضافه‌ای دارد و می‌گوید: اصلاً ابراهیم بن مهزیار «مات فی الحیره» یعنی در سرگردانی بسر می‌برد و هنوز امام زمان - □ - را نشناخته بود، از دنیا رفت و در این زمینه، به نقل روایتی از کافی<sup>۲</sup> می‌پردازد. اما با مراجعه به کتاب کافی خواهید دید که این گونه نیست. روایت کافی اگر دلالت بر وثاقت او نکند بر تحیر و سرگردانی وی دلالت ندارد.

۲. سند روایت ضعیف است به ویژه که شخصی به نام علی بن ابراهیم بن مهزیار نداریم و در رجال، چنین شخصی وجود ندارد.

آیت‌الله صافی با پذیرفتن ضعف سند، پاسخ می‌دهد که: بین ضعف سند و

۱. اما انصافاً اشکال در این جا قوی است. پاسخی را که آقای صافی داده اند به راحتی نمی‌توان پذیرفت. برای اطلاق اسم پدر بر فرزند باید نمونه ذکر کنند تا بتوان آن را پذیرفت و مسئله اشتباه نساخ را نیز نمی‌توان پذیرفت.  
۲. کافی، ج ۱، ص ۵۱۸.

ساختگی بودن روایت تفاوت است. آری، سند روایت ضعیف است؛ ولی اگر همین روایت، با سند ضعیف به روایات دیگر ضمیمه شود و به حدّ تواتر برسد، اشکال آن برطرف می‌گردد.

از سویی نمی‌توان گفت: علی بن ابراهیم بن مهزیار، به صرف این که در کتب رجالی از او نامی برده نشده، وجود خارجی ندارد؛ بلکه باید وی را مجهول بدانید و مجهول بودن، غیر از عدم وجود است؛ ولی با وجود این روایت می‌گوییم: وی در نزد شیخ طوسی، شیخ صدوق و صاحب دلائل‌الامامه، در زمره راویان شناخته شده بوده است.

وانگهی به فرض پذیرش ضعف سند، ضعفِ سندِ روایتی را که به ابراهیم بن مهزیار می‌رسد پذیرا نمی‌شویم، زیرا شیخ صدوق روایت را از شیخ‌القمیین عبدالله حمیری نقل می‌کند و حمیری نیز بدون واسطه، ماجرا را از ابراهیم بن مهزیار روایت می‌کند. بنابراین، سند روایت تام است و به واسطه تام بودن این سند، ضعف روایاتِ دیگر از این دسته نیز جبران می‌شود.

۳. روایت حمیری نیز مشکل سندی دارد و محمد بن موسی المتوکل که در سند حمیری وجود دارد، مهمل است و در کتب رجالی نامی از او نیامده است. از سویی ما اخبار صحیح فراوانی داریم که مورد عمل اصحاب قرار نگرفته‌اند. از جهتی ثابت نشده که شیخ صدوق، نسخه‌ای از کمال‌الدین را قرائت کرده باشد که این دو نقل در آن بوده است.

#### پاسخ:

این اشکال، به اعتبار محمد بن موسی المتوکل وارد نیست، زیرا ابن طاووس در کتاب *فلاح السائل* مدّعی وثاقت او است. افزون بر این که شیخ صدوق در موارد متعددی از وی نقل روایت می‌کند و با عبارت رضی‌الله عنه از او تجلیل می‌کند و این نشانه اعتماد به او است. البته با کلمه «ترضی» وثاقت ثابت نمی‌شود؛ اما در زمره راویان مهمل نیز، نمی‌باشد.

بی‌اعتناییی اصحاب از روایات در فروع و اصول در صورتی موجب وهن روایت می‌شود که این روایاتِ ضعیف‌السند در دایره تواتر معنوی<sup>۱</sup> قرار نگیرند. اما اگر روایتی مشمول تواتر معنوی گردد، تواتر قطع آور خواهد بود. بنابراین، می‌توان به این روایت عمل نمود، هر چند اصحاب از آن روگردان شده باشند. به این ترتیب، عمل نکردن اصحاب، دلیل بر ساختگی بودن روایت نمی‌باشد؛ ولی روایت را از اعتبار و حجیت می‌اندازد.

اگر گفته شود: به هر حال این حدیث، مخالف اتفاق همه علمای شیعه است. پاسخ این است که: مخالف بودن، دلیل بر ساختگی بودن حدیث نیست. اگر تمام مضمون روایت مخالف با اتفاق علمای شیعه باشد احتمال تقیّه در آن وجود دارد و اگر برخی از آن مخالف باشد، احتمال دارد در روایت، دست برده باشند.

در مورد عدم قرائت کتاب *كمال‌الدین* توسط شیخ صدوق باید گفت: قرائت شیخ صدوق در مورد کدام کتاب وی ثابت است تا در این کتاب با این دو روایت، تردید کنیم. از سویی، اعتماد به کتاب، اصلاً مشروط به قرائت مؤلف آن نیست و اگر برخی از جزئیات کتابی موافق اتفاق علمای شیعه نباشد، به اصل روایت و کتاب، آسیبی نمی‌رساند.

۴. برخی از این چهار نقل، مشتمل بر نام شریف امام زمان □ که هم‌نام پیامبر است، می‌باشد با این که روایات فراوانی از پیامبر و ائمه رسیده که بر نهی از تسمیه حضرت و حرمت نام بردن او دلالت دارد.

#### پاسخ:

آری، در اخبار صحیح‌های به نام مبارک حضرت تصریح شده است. از سوی دیگر حرمت نام بردن حضرت در روایاتی وارد شده؛ ولی این حرمت، مقید به قیودی است که در این مورد روایت ابن مهزیار شامل نهی وارده نمی‌باشد.

۵. در این روایات آمده است که سنّ ابراهیم بن مهزیار به اندازه‌ای طولانی

---

۱. تواتر معنوی نظیر این که: روایات متعددی دال بر روایت امام، در زمان غیبت داریم. از کل این روایات بدست می‌آید که اصل رؤیت و ملاقات، در دوران غیبت بوده است.

می‌شود که ظهور امام زمان □ را درک می‌کند و امام به وی دستور می‌دهد هنگام ظهور، همراه با برادرانت به سرعت نزد ما بیایید. و بطلان این مطلب پر واضح است.

پاسخ:

عبارتی که در روایت آمده و می‌گوید: «إِذَا بَدَتْ لَكَ أُمَارَاتِ الظُّهُورِ وَ التَّمَكَّنِ فَلَا تُبْطِئِ بِإِخْوَانِكَ عَنَّا وَ بَاهِرِ الْمَسَارِعَةِ إِلَى مَنَارِ الْيَقِينِ وَ ضِيَاءِ مَصَابِيحِ الدِّينِ ...»، دلالت ندارد که مخاطب امام در آن زمان، زنده است. افزون بر این که نظایر این مطلب در دیگر احادیث نیز وارد شده است مانند: «فَإِنْ أَدْرَكَتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ ...» در چنین مواردی، مقصود بیان وظیفه کسی است که آن زمان را درک می‌کند. بنابراین، پاسخ ما در این روایت، همان پاسخی خواهد بود که شما در این موارد خواهید داد.

۶. در ضمن این روایت آمده که افرادی با پرچم‌های زرد و سفید در «حطیم» خدمت امام می‌رسند و بیعت خود را اعلان می‌دارند با این که در نشانه‌های ظهور چنین علامتی وجود ندارد و این روایت، با علائم ظهور مخالف است.

پاسخ:

در آغاز باید اخبار مورد اتفاق مسئله علائم ظهور را مشخص کرد سپس ملاحظه نمود آیا این قبیل علائم میان آن‌ها وجود دارد یا خیر؟

از سویی، میان اخبار وارده در موضوع علائم ظهور نیز تعارض و تناقض وجود دارد و باید بین آن روایات جمع کرد و این تعارض، با اثبات افتخار دیدار با آن حضرت، منافات ندارد.<sup>۱</sup>

۷. محمد بن ابی‌عبدالله کوفی که خود یکی از شخصیت‌های برجسته و علمای بزرگ است نام اشخاص معروف و غیر معروفی را که به شرف دیدار امام زمان □ نایل گشته‌اند گردآوری و بیان کرده است؛ ولی نامی از ابراهیم بن مهزیار به میان نیآورده

---

۱. مگر اینکه بگوئیم: این که این علامت در احادیث دیگر وارد نشده است موجب نمی‌شود که این، با علائم دیگر مخالف باشد، چون این حدیث مانند احادیث دیگر، این علامت را بیان می‌کند. آری اگر در حدیثی در مورد خاصی علامتی مطرح شود، و در حدیث دیگر متناقض آن علامت مطرح شود، صغرای کبری تعارض یا تناقض است. و این مورد ظاهراً چنین نیست.

است.<sup>۱</sup>

پاسخ:

اولاً: محمد بن ابی‌عبدالله، مدّعی بیان نام کلیّه کسانی که با امام □ دیدار کرده‌اند نمی‌باشد؛ بلکه وی عده‌ای را که به نام آن‌ها دست یافته، یادآور شده است. ثانیاً: اگر بگوییم وی نام تمام افراد را آورده است. بنابراین باید روایت هر کسی را که نام او در شمار این افراد نیامده، پذیرا نشوید؛ ولی چنین نیست. و طبق قاعده نیز گفته‌اند: «عدم الوجدان لایدلّ علی عدم الوجود.» شاید محمد بن ابی‌عبدالله، به نام ابراهیم بن مهزیار برنخورده باشد. بدین ترتیب عدم وجود نام ابراهیم بن مهزیار، دلیل بر عدم دیدار وی با امام □ نیست.

ثالثاً: احتمال می‌رود، نام وی به عللی، از قلم افتاده باشد.

۸. در این خبر آمده است که حضرت [حجّت □] در آرزوی دیدار با ابراهیم بن مهزیار بوده با این که برای آن حضرت امکان دیدار با مردم وجود دارد؛ ولی مردم از چنین امکانی برخوردار نیستند.

پاسخ:

بین علاقه دیدار و اراده دیدار، تفاوت است. امکان دارد مانعی در میان باشد که از دیدار جلوگیری کند.

۹. علی بن مهزیار در شهر یثرب در پی دیدار با امام زمان □ است با این که در دوران غیبت بسر می‌برد و هر شیعه‌ای می‌داند امکان دیدار وجود ندارد.

پاسخ:

باید توجه داشت که دو نوع دیدار وجود دارد؛ یکی عیان و آشکار برای همه و یکی غیرعیان. آن چه مسلم است در دوران غیبت کبری، دیدار عیان برای همه امکان ندارد؛ ولی ممکن است برای بعضی اتفاق بیفتد؛ چنان که در کتاب غیبت، بابی، تحت عنوان «من رآه عیاناً» به این مسأله پرداخته است.

۱. کمال الدین، ص ۴۴۲، باب «من شاهد»، ح ۱۶.



۱۰. از قوی‌ترین اشکالاتی که بیانگر ساختگی بودن این دسته از روایات است بیان نام برادری به نام موسی برای امام زمان □ است که در دو روایت از این چهار نقل، آمده است که این موضوع، خلاف مذهب و برخلاف اجماع شیعه می‌باشد.

پاسخ:

اولاً: علامه مجلسی در مورد این دو نقل می‌گوید: این مطلب، از امور شگفت‌آور است و تازگی دارد<sup>۱</sup> اما شگفت‌آور بودن یک حدیث، دلیل بر ساختگی بودن آن نمی‌باشد و حتی دلیل بر ضعف روایت نمی‌شود.<sup>۲</sup> برادر داشتن امام زمان □ در میان این چهار نقل، تنها در کتاب *كمال‌الدین* آمده و در دو کتاب *دلائل‌الإمامه* و *الغیبه* نیامده است. افزون بر این که موضوع برادر داشتن امام زمان □ تنها در این دو روایت نیامده؛ بلکه در روایاتی دیگر نیز به این مطلب اشاره شده است چنان که حسین بن حمدان در کتاب *الهدایه* و ابن ابی‌الثلج در کتاب *تاریخ‌الائمه* آورده‌اند که امام عسکری □ دارای تعدادی فرزند پسر و دختر بوده‌اند.

آری، این دیدگاه، نظریه‌ای نادر است و مخالف با مشهور بین شیعیان می‌باشد. اما با این همه نمی‌توان نظریه مشهور را به شیخ صدوق نسبت داد؛ زیرا وی کتاب *كمال‌الدین* را به عنوان کتاب اعتقادی نگاشته و اگر این مطلب، بر خلاف اعتقاد وی می‌بود باید حاشیه‌ای بر آن می‌زد و عقیده خویش را مطرح می‌کرد. از سویی، مشخص نیست که عدم وجود فرزندی دیگر به غیر از حضرت مهدی برای امام عسکری □ در زمره موضوعات مشهور زمان شیخ صدوق بوده است وگرنه شیخ صدوق به آن اشاره می‌کرد؛ حتی معاصرین وی اشاره‌ای به این مطلب نکرده‌اند. بر این اساس، شاید نظریه قابل توجهی نبوده است. از سوی دیگر، فایده عقایدی بر آن بار نمی‌شود، زیرا به اعتقاد ما، جانشین پس از امام عسکری □، حضرت مهدی □ می‌باشد

---

۱. *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۴۷، ذیل حدیث ۳۲.  
۲. ولی ممکن است گفته شود: اگر مطلبی که به عدم آن اطمینان داریم در روایت باشد با ملازمه، با اطمینان به عدم آن شی، اطمینان به عدم صدور، محقق می‌شود؛ مگر اینکه امکان تخلل دلیل حجیت بر حدیث، نسبت به مضامین آن وجود داشته باشد که در دلیل حجیت خیر ثقه قائل به تفکیک شویم و تنها همان مطلب را که اطمینان به عدم داریم از دلیل حجیت خارج کنیم.

نه این که امام عسکری فرزندی دیگر ندارد.

### نتیجه

انصاف این است که اشکال دهم، مردود تلقی می‌شود هر چند این اشکال را محقق شوشتری و آقای خوبی -۱۱- مطرح کرده‌اند و به واسطه همین اشکال، آقای خوبی این روایت را کذب می‌داند.

تنها اشکال نخست باقی می‌ماند که اگر آن اشکال برطرف گردد، روایت را خواهیم پذیرفت.

اصل ماجرا وجود دارد و شاید تواتری نظیر تواتر معنوی یا اجمالی از آن استفاده می‌شود؛ ولی حکم نمودن به ساختگی بودن آن، مشکل است.

به هر ترتیب، اگر این چند روایت از تواتر معنوی برخوردار نباشند، تواتر اجمالی دارند یعنی یکی از این چند نقل، صحیح خواهد بود.<sup>۱</sup>

### ۱. سرگذشت دخیل علی

این جریان را مرحوم والد بزرگوارم آیت‌الله العظمی طوسی نجفی از مرحوم سید اسماعیل نوری شنیده و آن را در پشت جلد کتاب خود «الأربعون من الأربعین» یادداشت کرده است و بنده با ترجمه این داستان برای نخستین بار آن را در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌دهم، البته یادداشت ایشان نخست با عنوان «الحکایة الاولی» است که معلوم می‌شود حکایات دیگری را نیز تدوین کرده که متأسفانه مفقود شده است. وی در پشت جلد کتاب خطی یاد شده خود می‌نویسد: از جمله داستان‌هایی که به ظهور امام زمان -۱۱- مژده داده، جریانی است که در روز شنبه هفتم ذی‌قعدة سال ۱۳۵۹ هـ جری قمی در نجف اشرف شنیدم. در این روز داماد بزرگوار استادمان آیت‌الله اصفهانی - دام‌ظله - از دنیا رفت. من و برادر گرامی‌ام علامه شیخ محمدتقی بروجردی، برای شرکت در تشییع جنازه آن مرحوم به خارج از شهر نجف اشرف رفتیم. در بین راه سخن از مرگ به میان آمد ... هم‌چنان مشغول گفتگو بودیم که به وادی السلام نجف رسیدیم. در آنجا از مردم کناره گرفته، در گوشه‌ای نشستیم. ناگهان چشمم به سید اسماعیل نوری (نورالله مرقده) افتاد. رو به برادرم کرده، گفتم: شنیده‌ام برای ایشان در صحن کاظمین جریان شگفتی رخ داده است؛ دوست دارم آن را از زبان خودش بشنوم. اگر مایل هستی، با هم محضر وی برویم؟ او نیز پذیرفت؛ به اتفاق یکدیگر پیش سید نوری رفتیم و پس از سلام و عرض اخلاص، درخواست کردیم آن جریان را برای ما بازگو کند. سید نوری موافقت کرده و جریان را این‌گونه شرح داد:

◀...

....►

در یکی از روزهای سال ۱۳۴۹ هـ.ق به حرم مطهر کاظمین □ مشرف شدم. ناگهان حالت عجیبی پیدا کردم، به گونه‌ای که نتوانستم در حرم بمانم. لذا از آنجا بیرون آمده و با اندوه و ناراحتی در گوشه‌ای از صحن مطهر (نزدیک باب‌المراد) نشستم و در اندیشه فرورفتم. ناگهان عربی که عقالی (لیاس مخصوص عربها) بر سر و کفشی عربی به پا داشت، نزد من آمد و پس از سلام، با کمال ادب و فروتنی در برابرم نشست و کفش خود را درآورد و پشت سرش نهاد من از ادب و متانت او بسیار شگفت‌زده شدم. از وی پرسیدم: اهل کجایی؟ پاسخ داد: از اهالی نجد (حجاز) هستم. نام او را پرسیدم. گفت: علی، ام‌آ در جمع خانواده، مرا «دخیل علی» می‌نامند. گفتم: به چه مناسبت؟ گفت: در اثر جریانی که برایم رخ داده است. سپس افزود: در نوجوانی، روزی پدرم به من گفتم: فرزندم؛ آیا آمادگی داری به زیارت (قبر) امیرمؤمنان بروی؟ گفتم: هر چه دستور دهید، اجرا می‌کنم. به اتفاق پدرم به زیارت مرقد مطهر امیرمؤمنان □ رفتیم؛ وقتی از زیارت فارغ شدیم، پدرم گفت: من در این شهر (نجف) دوستی دارم، خوب است به دیدار وی بروی، دوست او، شیخ محمدطه نجف بود و هنوز بینایی خود را از دست نداده بود. به آنجا رفتیم، شیخ از ما استقبال گرمی انجام داد و بسیار شادمان گشت. از پدرم پرسید: آیا ایشان فرزند شما است؟ پدرم پاسخ داد: آری؛ فرمود: نامت چیست؟ گفتم: علی، به من مهربانی کرد و دست نوازش بر سرم کشید و به پدرم فرمود: نام او را «دخیل علی» بگذار. این جریان گذشت و پدرم پس از مدتی از دنیا رفت. روزی من در نهایت غم و اندوه، در گوشه‌ای نشسته بودم که ناگهان شخصی نزد من آمد و مرا به نام «دخیل علی» صدا زد و گفت: ای دخیل علی! امام زمان، تو را احضار کرده است... به اتفاق او از شهر خارج شدیم؛ ناگهان خود را در جایی ناآشنا یافتیم. از دور نگاهم به خیمه بزرگی افتاد. به سمت آن رفتیم و وارد آنجا شدیم. پله‌های زیادی را در آنجا دیدم؛ چون خواستم بالا بروم، کسی مرا صدا زد. وارد شدم و عده‌ای دیگری را در آنجا دیدم. حضرت ولی عصر □ - در آن مکان جلوس فرموده بود و دو طرف ایشان افرادی حضور داشتند. به حضرت سلام کردم، وی سلام مرا پاسخ داد، خودم را روی دست و پای آن حضرت انداختم و آنها را غرق بوسه نمودم. حضرت به من فرمود: بنشین. اطاعت کردم و نشستم. یک بار دیگر به من فرمود: بنویس. من که پیش‌تر بی‌سواد بودم و توانایی خواندن و نوشتن را نداشتم. ناگهان دیدم در کنارم قلم و دوات و کاغذ آماده شد. قلم و کاغذ را به دست گرفتم تا فرمانش را اطاعت کنم. در شگفت بودم هر چه حضرت می‌فرمود، به سرعت آن را می‌نوشتم... نام چند تن را نوشتم و به راحتی می‌خواندم. چون از نوشتن فارغ شدم حضرت به من اجازه مرخصی داد و من از حضور آن بزرگوار رفتم. پس از گذشت چند روزی، دوباره همان شخص نزد من آمد و گفت: ای دخیل علی! فرمان امام زمانت را اجابت کن. فوری از جای برخاستم و همراه او حرکت کردم. به آن مکان رسیدم، تعداد زیادی اسب را در آن منطقه بسته دیدم. وقتی وارد مجلس شدم، چشمم به حضرت

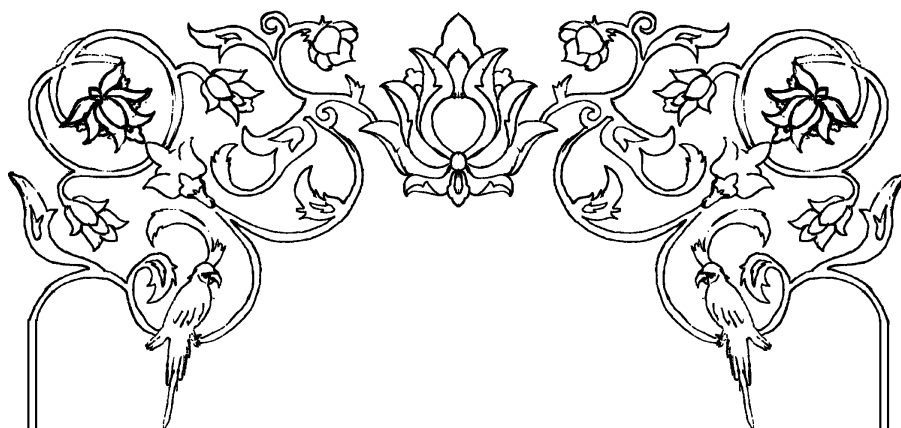
....◄

---

....→

افتاد. از افرادی که اطراف وی نشسته بودند. دو شخصیت بزرگوار، توجه مرا به خود جلب کرد. درباره آنها جویا شدم. گفتند: اولی حضرت خضر و دومی حضرت عیسیٰ است. آن گاه حضرت ولی عصر - □ - با جمعیت حرکت کرده و به سوی من آمدند. من نیز به اتفاق آنان راه افتادم. دوران جنگ جهانی بود. در آنجا نیروهای دشمن را دیدم که در یک سو صف بسته و آرایش نظامی گرفته بودند. امام زمان - □ - و یارانش را نیز در صف دیگر و روبه روی آنان دیدم که به آرایش نظامی پرداخته بودند. به حضرت عرض کردم: آیا به من اجازه جهاد و نبرد در رکابتان را می‌دهید؟ فرمود: هنوز تعداد کامل نیست!

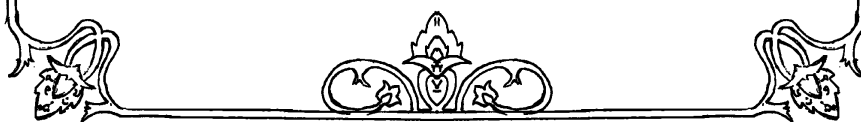
سید نوری می‌گوید: به او گفتم: تعداد یارانش چه اندازه بود؟ گفت: بیش از سیصد تن بودند، سپس گفت: جناب نوری! من از سوی امام زمان - □ - مأموریت یافتم به تو مژده دهم که گشایش و فرج نزدیک است. سید نوری می‌گوید: او پس از بیان این جریان و ابلاغ پیام حضرت، ناگهان از نظرم ناپدید شد.



فصل دوازدهم:

پایگاه زمینه‌سازان ظهور

و تاریخ تأسیس آن



## پیدایش قم

در خصوص تاریخ پیدایش قم، دو دیدگاه وجود دارد:

۱. پیدایش قم، پیش از اسلام؛

۲. پیدایش قم، پس از اسلام؛

در راستای دیدگاه دوم، *حَمَوِي* در *معجم البلد ان بحث مفصلي* در ارتباط با قم دارد. وی می‌نویسد: قم، کلمه‌ای فارسی است و نام شهری است که پس از ظهور اسلام، بنیان نهاده شده است و در دوران نژادهای غیر عرب و آتش‌پرست‌ها، اثری از شهر قم نبوده است.<sup>۱</sup> وی سخن خود را با روایتی از پیامبر اکرم<sup>ﷺ</sup> مطرح می‌کند که حاکی است شهر قم، در آن دوران بنا نهاده نشده بوده و طلحه اشعری نخستین کسی است که اساس این شهر را بنا نهاد. این منطقه دارای چاه‌هایی بوده که نظیر آن‌ها در گوارایی و شیرینی وجود ندارد.

کار *حَمَوِي* - متوفای ۶۲۶ ه.ق - جهانگردی و نگارش جغرافیای شهرها بوده است. او در ادامه می‌نویسد: در زمان خلیفه دوم، ابوموسی اشعری سرزمین قم را فتح کرد که این سخن خود، گفته قبلی وی را نقض می‌کند، زیرا او در آغاز بحث می‌گوید: این شهر، در دوران ظهور اسلام ساخته شد و قبلاً وجود نداشته است؛ ولی در ادامه می‌گوید: این شهر را ابوموسی اشعری در دوران خلافت عمر فتح نمود. برخی گفته‌اند: احمد بن قیس، قم را در سال ۲۳ ه.ق فتح کرده است و بعضی گفته‌اند: قم، بین اصفهان و ساوه واقع است و این شهر مرکز شیعه بوده؛ اما آغاز

---

۱. البته در جای خود خواهیم گفت که سخن *حَمَوِي*، صحیح نیست.

مطرح شدن این دیار به عنوان شهر قم، در سال ۸۳ هـ.ق بوده است. «و ذکر بعضهم ان قم بین اصفهان و ساوة و هی کبیره و اهلها کلهم شیعة امامیة، و کان بدء تمصیرها فی ایام الحجاج بن یوسف و ذلك ان ابن الاشعث خرج علیه و کان فی عسکره... و کان فی جملته إخوة یقال لهم عبدالله و الأحوص و عبدالرحمن و إسحاق و نُعیم و هم بنو سعد بن مالک الأشعری و قعوا إلی ناحیة قم و کان هناك سبع قراء، اسم إحداهما کُمندان، فنزل هؤلاء الأخوة علی هذه القری حتی افتتحوها و قتلوا اهلها و استولوا علیها و انتقلوا إلیها و استوطنوها و سمیت باسم إحداهما کُمندان، فأسقطوا بعض حروفها، فسمیت بتعریبهم قُما و کان متقدّم هؤلاء الأخوة عبدالله بن سعد الأشعری و کان له ولدٌ قد رُئی بالكوفة فانتقل منها إلی قم، و کان إمامياً فهو الذي نقل التشیع إلی اهلها، فلا یوجد بها سُنّی قط؛ برخی گفته‌اند: شهر قم حدفاصل اصفهان و ساوه قرار دارد و شهری بزرگ است و ساکنانش همه شیعه دوازده امامی‌اند. آغاز مطرح شدن آن دیار به عنوان شهر، در دوران حجاج بوده که در آن منطقه هفت روستا وجود داشته یکی از آنها کُمندان نامیده می‌شده. افراد یاد شده در آن سامان فرود آمدند و مردم آن جا را قتل عام نمودند و بر آن منطقه تسلط یافته و بدان جا منتقل شدند و در آن دیار ساکن گشتند و آن جا به نام یکی از هفت روستا یعنی «کُمندان» نام گرفت و سپس برخی از حروف آن را انداختند و به عربی، قم نامیده شد. یکی از پیشگامان آن برادران، عبدالله بن سعد اشعری بود که فرزندی تربیت یافته کوفه داشت و شیعه بود، وی از کوفه به قم انتقال یافت و تشیع را به مردم این سامان منتقل ساخت و در این شهر حتی یک تن، سنی مذهب یافت نمی‌شود.»<sup>۱</sup>

۱. حَمَوِي دَاسْتَانِي رَا بَا اَيْنَ عَنَوَانِ رَاجِعَ بَه قَم نَقْلَ مِي كَنْد كَه: «إِنَّهُ وُلِّيَ عَلَيْهِمُ وَالٍ وَ كَانَ سُنِّيًّا مُتَشَدِّدًا، فَجَمَعَهُمْ وَ قَالَ: إِنَّكُمْ تَبْغِضُونَ الصَّحَابَةَ وَ إِنَّكُمْ لَتُبْغِضُكُمْ إِيَّاهُمْ لَاتَ سَمُونَ أَطْفَالَكُمْ وَ أَوْلَادَكُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَنَا أَقْسَمُ لَنْ لَمْ تُجِئُونِي بِرَجُلٍ اسْمُهُ أَبُو بَكْرٍ أَوْ عَمْرٌ، فَيُثَبِّتُ عِنْدِي أَنَّهُ اسْمُهُ، لِأَفْعَلَنَّ بِكُمْ... وَ اسْتَمَرُوا فِي الْإِيَّامِ وَ فَتَشُوا وَ اجْتَهَدُوا فَلَمْ يَرَوْا إِلَّا رَجُلًا صَعْلُوكًا حَافِيًّا عَارِيًّا أَحْوَلُ أَقْبَحُ خَلَقَ اللَّهُ مِنْظَرًا. لِأَنَّ أَبَاهُ غَرِيبًا اسْتَوْطَنَهَا فَسَمَاهُ بِذَلِكَ، فَجَاؤُوا بِهِ فَشْتَمَهُمْ وَ قَالَ: جِئْتُمُونِي بِأَقْبَحِ خَلْقِ اللَّهِ تَتَنَادِرُونَ عَلَيَّ؟ وَ أَمْرٌ بِصَفْعِهِمْ وَ قَالَ لَهُ بَعْضُ ظُرَفَائِهِمْ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِصْنَعْ مَا شِئْتَ فَإِنَّ هَوَاءَ قَمٍ لَا يَجِيئُ مِنْهُ مَنَ اسْمُهُ أَبُو بَكْرٍ، أَحْسَنُ صُورَةً مِنْ هَذَا، فَغَلَبَهُ الضَّحْكَ وَ عَفَا عَنْهُمْ؛ بَرِ مَرْدَمِ قَمِ حَاكِمِي سُنِّي مَذْهَبٍ وَ مُتَعَضِّبِ، فَرْمَانِ رَوَايِي يَافِت... بَه حَاكِمِ خَبَرِ دَادَنْدِ دَرِ اَيْنِ شَهْرِيكَ تَنْ أَبُو بَكْرٍ يَا عَمْرُ نَامِ يَافِتِ نَمِي شُود. حَاكِمِ، مَرْدَمِ رَا گَرْدِ آوَرْدِ وَ بَه أَنَا نِ گَفْت: شَمَا نَسَبْتِ بَه صَحَابَه بُغْضِ وَ كَيْنَه مِيوَرزِيدِ وَ بَه هَمِينِ دَلِيلِ فَرزَنْدَانِ خُودِ رَا بَه اسْمِ اَنِّ هَا نَمِي نَامِيد. سُوگَنْدِ مِي خُورَمِ اگَرِ فَرْدِي رَا بَه نَامِ أَبُو بَكْرٍ يَا عَمْرُ نِيَاوَرِيدِ وَ نَزْدِ مَن ثَابِتِ نَشُود، نَامِ اُو أَبُو بَكْرٍ يَا عَمْرُ اسْت، ...»

در مقابل دیدگاه دوم، برخی شواهد و اسناد تاریخی دلالت بر پیدایش قم، پیش از اسلام دارد که عبارتند از:

۱. با توجه به منابع تاریخی به این نتیجه می‌رسیم که مقارن ظهور اسلام و در دوره ساسانیان، شهری بنام قم وجود داشته که بعدها مسلمانان، آن را فتح کردند.
۲. یعقوبی - مورخ معروف قرن سوم هجری - قم را از جمله شهرهای عصر ساسانی نام برده است.<sup>۱</sup>
۳. در دو بیت زیر<sup>۲</sup> نام قم در زمره شهرهای عصر پیشدادیان و کیانیان آمده است:  
بفرمود عهد قم و اصفهان نهاد بزرگان و جای مهان  
نوشتن ز مشک و ز عنبر دبیر یکی نامه از پادشاه بر حریر
۴. یکی از روستاهای قم به نام مزدکان، آتشکده آذر گشسب قرار داشته است.<sup>۳</sup>
۵. در جنگ قادسیه، سپاهی به استعداد بیست و پنج هزار سواره و پیاده از شهرهای قم و کاشان به فرماندهی شیرزاد - حاکم این دو شهر - به کمک سپاه ایران آمده بود. در جنگ نهاوند نیز سپاهی به تعداد بیست هزار سوار از قم و کاشان شرکت داشت و پس از شکست سپاه ایران، فرمانروای قم در اصفهان، نزد یزدگرد رفت.<sup>۴</sup>
۶. شهر قم در زمان ساسانیان، از جمله سرزمین‌های پهلویان به شمار آمده است.<sup>۵</sup>

.....>

شما را کیفر خواهم داد... مردم مدتی در پی شخصی با این نام و نشان گشتند و بسیار تلاش و جستجو کردند؛ ولی چیزی فردی گدا و پابرنه و لوچ که زشت چهره ترین آفریدگان خدا بود، کس دیگری را نیافتند، زیرا پدر وی مردی غریب به بوده که در شهر قم ساکن گشته بود و نام فرزندش را به نام آن‌ها نامیده بود. وقتی او را نزد حاکم آوردند، مردم را به باد فحش و ناسزا گرفت و گفت: زشت ترین آفریدگان خدا را نزد من آورده اید که مرا به تمسخر بگیرید؟ لطیفه گویی از جمع آنان خطاب به حاکم گفت: ای حاکم! هر چه می‌خواهی انجام ده، زیرا از آب و هوای قم بهتر از این ابوبکر نمی‌توان سراغ داشت. حاکم از این سخن خندید و از آنان درگذشت. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۹۷).

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۴۲.
۲. شاهنامه فردوسی، ج ۴، ص ۱۲۸.
۳. تاریخ قم، ص ۸۹.
۴. تاریخ اعثم کوفی، ص ۴۳ و ۹۴ و ۱۰۵.
۵. ابن الفقیه، ص ۲۰۹.



۷. شهرستان قم مقارن حمله مسلمانان، به اندازه‌ای وسیع و پر جمعیت بود که تنها از یک روستا چهارهزار مرد بیرون آمدند، که هر یک با خود خدمتکار و نان‌پز و آشپزی به همراه داشت.<sup>۱</sup>

۸. دینوری می‌گوید: انوشیروان، کشور را به چهار بخش تقسیم کرد و در هر قسمت شخصی مورد اعتماد از ناحیه خود قرار داد و شهر قم از جمله شهرهای بخش دوم بود.<sup>۲</sup>

۹. دینوری جای دیگر می‌گوید: یزدگرد پس از شکست در مقابل مسلمانان، در قم و کاشان فرود آمد.

«فَخَرَجَ يَزْدَجِدُ هَارِباً حَتَّى نَزَلَ قُمْ وَقَاشَانَ»<sup>۳</sup>

۱۰. در منظومه «ویس و رامین» - که اصل داستان آن مربوط به پیش از ظهور اسلام است - در چند مورد نام قم آمده است؛ از جمله:

ز گرگان و ری و قم و صفاهان      ز خوزستان و کوهستان و آران<sup>۴</sup>  
ز گرگان و ری قم و صفاهان      که رامین را بدندی، نیک، خواهان<sup>۵</sup>

### علت نامگذاری قم

در مورد علت نامگذاری قم مطالب متفاوتی در کتاب *تاریخ قم* و روایات بیان شده است:

در کتاب *تاریخ قم*، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی در بیان علت نام‌گذاری قم چنین آمده است: شهر قم را بدین سبب قم نامیدند که محل جمع شدن آب‌ها و آب تیمره و انار بوده است (تیمره را دیمره نیز می‌گفته‌اند که ظاهراً از رودهای آن زمان بوده است) از آن‌جا که آب در آن‌جا جمع می‌شده و هیچ‌گونه رهگذری بر آن نبوده است در اطراف آن‌جا علف و گیاهان و نباتات فراوانی

۱. همان، ص ۲۱۱.

۲. *اخبار الطوال*، ص ۶۷ و *غرر ملوک الفرس*، ص ۶۰۹.

۳. *اخبار الطوال*، ص ۱۲۸.

۴. *منظومه «ویس و رامین»*، ص ۳۳۳.

۵. همان، ص ۵۲۲.

- در مباحث بعدی (دلیل نامگذاری قم) مطالب بیشتری در این خصوص خواهد آمد.

می‌روییده که در لغت عرب، مکان جمع شدن آب را «قم» می‌گویند و برخی کلمه عربی «قُمَّمَه» را ترجمه «کُمَّم» دانسته‌اند و گلاب پاش را نیز نوعی قُمَّمَه وصف کرده‌اند و جمع آن را «قماقم» نامیده‌اند؛ با این تفاوت که زمانی در آن نواحی علف و سبزه زیاد می‌رویید، شبان‌ها برای چرانیدن گوسفندان خود، گردِ علفزارها خیمه می‌زدند و خانه‌هایی بنا می‌کردند که آن‌ها را در فارسی، «کومه» می‌نامیدند، با گذر زمان «کومه» تبدیل به «کَم» شد؛ سپس آن را معرّب گردانیده و «قم» نامیدند. در مورد کسانی که نخستین بار قم را بنا کردند و در مورد سبب نامگذاری آن بدین نام را از کتاب «تاریخ قم» تألیف «حسن بن محمد بن حسن قمی» با اندکی ویرایش یادآور می‌شویم:

«می‌گویند: قم را در قدیم‌الایام، «صفرا» نام نهاده و به همین نام خواندند و از دوران نژادهای غیر عرب تا زمانی که خاندان سعد بن مالک در قم اقامت گزیدند، آب در این منطقه کمیاب بوده است و در کتاب *سیرالملوک عجم* آمده است: زمانی که بهرام گور به سوی سرزمین ارمنیه می‌رفت، به گونه‌ای اتفاقی در مسیر ساوه گذارش به روستایی افتاد که آن را «طَعْرُود» می‌گفتند. در آن روستا آتشکده‌ای بنا نهاد و در آن آتش برافروخت و بازاری در آن به وجود آورد و قم و روستاهای آن را ایجاد نمود و آن را «مَمَّجان» نام نهاد و در مزدجان برج و بارو ساخت. ابوعبدالله احمد بن محمد بن اسحق همدانی‌الفقیه در کتابی که آن را کتاب بلدان نامیده می‌گوید: قم را «قُمسارَة بن لهر اسب» بنا کرده است.

ابوعبدالله حمزة بن حسن اصفهانی در کتاب اصفهان آورده است: زمانی که اعراب اشعری وارد قم شدند در گوشه و کنار قم در خیمه‌هایی ساخته شده، از مو، اقامت گزیدند و آن‌گاه که در این ناحیه ساکن گشتند در صحرا و بیابان، هفت روستا و منطقه و منزل ساختند و سراها و بناها و قصرها و عمارت‌ها بنیان گذاشتند و در آن جا سکونت نمودند و آن هفت روستا عبارت بودند از: مَمَّجان، قَزدان، مالون، جُمَر، سَکَن، جَلَنبادان و کُمیدان. با نزدیک شدن این روستاها به یکدیگر از جمع آنها نام «کُمیدان» را اختیار کردند و مجموع آن‌ها را «کُمیدان» نام نهادند. پس از مدتی

برای اختصار، چهار حرف آن را حذف و آن را «کَم» نامیدند که پس از معرّب ساختن، قم نام گرفت.<sup>۱</sup>

براساس بعضی روایات، نام دیگر قم، الزهراء است.<sup>۲</sup> ولی معروف، همین نام است که علت نام‌گذاری آن‌ها در روایات، گاهی به پیامبر اکرم □ به هنگام نزول به این سرزمین منتسب شده و گاهی به روایتی که مفاد آن قیام این شهر، همراه با حضرت مهدی □ خواهد بود. و گاهی به ماجرای کشتی نوح □ نسبت داده شده که با رسیدن به این منطقه به تلاطم افتاده و از جا کنده شد و سپس متوقف گشت. در این بخش، هر سه دسته روایات را یادآور می‌شویم:

این مضمون، در دو روایت آمده، یکی مختصر و دیگری مفصّل به این مضمون که پیامبر اکرم □ در شهر قم تشریف آورد و شخصاً شیطان را از قم بیرون راند.

۱. بیان مختصر این ماجرا در تاریخ قم تحت عنوان «فی روایات الشیعه» آمده است که: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ رَأَى ابْلِيسَ بَارِكًا بِهِذِهِ الْبَقْعَةَ فَقَالَ: قَمٌ يَا مَلْعُونُ! فَسُمِّيتَ قَمٌ»<sup>۳</sup>.

روایت دیگر نیز دارای همین مضمون است؛ ولی افزودنی‌هایی مهم و شنیدنی دارد.

۲. روایت مورد نظر را حسن بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از اساتید خود، از امام صادق □ نقل می‌کند که: فردی بر آن حضرت وارد شد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! می‌خواهم از شما پرسشی نمایم که تا کنون آن را کسی از شما نپرسیده و از این پس نیز نخواهد پرسید. امام فرمود: «عَسَاكَ تَسْأَلُنِي عَنِ الْخَشْرِ وَ النَّشْرِ؛ انتظار می‌رود که در مورد رستاخیز و چگونگی حضور مردم به محشر پرسش نمایی». آن مرد عرض کرد: به خدایی که پیامبر را به حق، بشیر و نذیر برانگیخت سوگند! که پرسشم همین بود. آن‌گاه امام □ فرمود: «مَحْشَرُ النَّاسِ كُلِّهِمْ إِلَيَّ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا بَقْعَةَ بَارِضِ الْجَبَلِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ فَإِنَّهُمْ يَحْتَسِبُونَ فِي حُفْرِهِمْ وَيَحْشَرُونَ مِنْ حُفْرِهِمْ إِلَيَّ الْجَنَّةَ. ثُمَّ قَالَ: أَهْلُ قَمٍ مَغْفُورٌ لَهُمْ. فَوُتِبَ الرَّجُلُ عَلَيَّ رَجُلِيهِ وَ قَالَ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ هَذَا خَاصٌ لِأَهْلِ قَمٍ؟ قَالَ: نَعَمْ وَ

۱. در مباحث مربوط به تأسیس قم، مطلب بیشتری در این خصوص بیان شد.

۲. دسته بندی روایات، در فصل ۲ خواهد آمد.

۳. مجارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷.

مَنْ يَقُولُ بِمَقَالَتِهِمْ؛ مسیر حشر و رستاخیز همه مردم به سوی بیت‌المقدس است مگر ساکنان منطقه‌ای از دیار جبل که آن را قم می‌نامند. مردم این سامان در مقبره‌هایشان مورد حساب رسی قرار می‌گیرند و از مقبره‌های خود رهسپار بهشت خواهند شد. سپس فرمود: مردم قم مورد بخشش و طلب غفران قرار گرفته‌اند. شخص پرسش‌کننده از فرط شگفتی ناگهان به پا خاست و عرضه داشت: ای فرزند رسول خدا! آیا آن چه فرمودید. ویژه مردم قم است؟ امام □ فرمود: آری؛ و هر کس دیگر که با این مردم، هم‌اندیشه باشد».

جمله «يَقُولُ بِمَقَالَتِهِمْ» جای بحث دارد که آیا منظور کسی است که رستاخیز و حشر او مقبره اوست و یا مربوط به دعایی است که در پایان فرمود: «برای قم و کسانی که با آنان هم‌اندیشه باشند» یا هر دو، یعنی حشر و دعای پایانی حضرت؟ یعنی محشور شدن از مقبره خود و مورد آمرزش بودن شامل حال اهل قم و کسانی که هم‌اندیشه اهل قم هستند می‌شود.

سپس امام □ به نقل این روایت پرداخت و فرمود: پدرم، از پدرش، از جدّم، از پیامبر اکرم □ روایت کرده که فرمود: «نظرتُ إلي بقعة بأرض الجبل حمراء أحسن لوناً من الزعفران وإذا شيخ برك، علي رأسه بُرنس. قلتُ: حبيبي جبرائيل ما هذه البقعة؟ قال: فيها شيعة وصيكت علي بن ابيطالب □. قلتُ: فمن الشيخ المبارك فيها؟ قال: ذلك ابيليس اللعين قال: فما يريد منهم؟ قال: يريد أن يصدّهم عن ولاية وصيكت علي □ و يدعوهم إلي الفسق والفجور. فقلتُ: يا جبرائيل أهو بنا إليه فأهوي بنا إليه في أسرع من برق خاطف. فقلتُ: قم يا ملعون! فشارك المُرَجَّة في نساءهم و أموالهم لأنّ أهل قم شيعتي و شيعة وصيبي علي بن ابيطالب؛ به منطقه‌ای سرخ فام از سرزمین جبل نگرستم که رنگی دل‌انگیزتر از زعفران داشت و پیر مردی با کلاهی قیفی به زانو، بر زمین نشسته بود. به جبرئیل گفتم: حبيب من! این‌جا چه سرزمینی است؟

پاسخ داد: پیروان جانشینت علی بن ابيطالب در آن بسر خواهند بُرد.

پرسیدم: پیرمردی که به زانو در آنجا نشسته کیست؟

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷؛ *علل الشرايع*، ج ۲، ص ۵۷۲، باب ۳۷۴. و طبق نقل صدوق: «قم یا ملعون فشارك أعداءهم في أموالهم و أولادهم و نساءهم فإن شيعتي و شيعة علي لك عليهم سلطان، فسميت قم.» اشاره به آیه ۶۴ از سوره اسراء است.

پاسخ داد: او، ابلیس ملعون است.

پرسیدم: ابلیس از مردم چه می خواهد؟

پاسخ داد: می خواهد آنان را از پیروی ولایتِ جانشین تو علی، بازدارد و به وادی فسق و فجور و تبهکاری بکشاند.

گفتم: ای جبرئیل! به سوی او برویم. جبرئیل با سرعتی فراتر از برق، ما را به سوی او برد و من خطاب به ابلیس گفتم: ای ملعون! بپا خیز و در ثروت و فرزندان و نسل مُرجئه شرکت جو، زیرا مردم قم پیروان من و شیعیان جانشینم علی بن ابیطالب اند.»

جالب است که حدیث مزبور در *علل الشریع* نیز با اندکی تفاوت آمده و معنایش این است که نقل این روایت از انحصار بیرون می آید و اختصاص به تاریخ قم ندارد. کسی که با دقت و بررسی به موضوع بنگرد، به این نتیجه می رسد که قم مورد توجه همه معصومین □ از وجود مقدّس خاتم پیامبران تا حضرت مهدی □ خاتم اوصیاء، بوده است.

۳. ظاهراً کشتی نوح این جا که رسیده تکانی خورده است. ابومقاتل نقیب الرأی خود، از امام دهم شنیده که فرمود: «إِنَّمَا سُمِّيَ قَمَ بِقَمٍ لِأَنَّهُ لَمَّا وَصَلَتِ السَّفِينَةُ إِلَيْهِ فِي طَوْفَانِ نُوحٍ، قَامَتْ وَ هُوَ قِطْعَةٌ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدَسِ؛ شهر قم بدین سبب قم نامیده شد که زمانی کشتی نوح بدین مکان رسید توقف کرد و این سرزمین، قطعه‌ای از بیت‌المقدّس است.»

ممکن است هر یک از این کلمات خود، اشاره‌ای خاص داشته باشد. یعنی سرنوشت بیت‌المقدّس، در قم رقم می خورد و آزادسازی آن سرزمین مقدّس و هلاکت یهود، به دست قم و اندیشه قم است. گواه ما بر این مطلب - که سرانجام آزادی آن سرزمین پاک به دست مردم این شهر مقدّس خواهد بود - این روایت است که فرمود:

«رَوَى بَعْضُ أَصْحَابِنَا. قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَالِسًا إِذْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ: (فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا)<sup>۱</sup>. فَقُلْنَا: جُعِلْنَا فِدَاكَ مِنْ

۱. *مجارالانوار*، ج ۶۰، ص ۲۱۳.

۲. *اسراء*، آیه ۵.

هؤلاء؟ فقال: ثلاث مَرَات هم والله اهل قم؛ یکی از بزرگان ما روایت کرده و می‌گوید: حضور امام صادق □ نشسته بودیم. امام □ این آیه شریفه را تلاوت فرمود: (و هنگامی که نخستین وعده فرا رسد، بندگان سخت‌کوش و نیرومند خود را بر ضد شما برانگیزم. به گونه‌ای که برای دست‌یابی به تبهکاران به جستجوی خانه به خانه بپردازند. و این وعده الهی قطعی است) عرض کردیم: فدایتان گردیم، این بندگان نیرومند و پرتوان کیانند؟ سه بار فرمود: به خدا سوگند! آنان اهالی قم هستند.»

تفسیر این آیه از دیدگاه علامه طباطبایی به گونه‌ای دیگر است که باید به تفسیر وی رجوع شود.<sup>۱</sup> به هر حال، این روایت خود، تأییدی است که شهر قم، قطعه‌ای از بیت المقدس است.

۴. آخرین روایت در مورد سبب نام‌گذاری این شهر به قم، عین مضمون روایتی است که می‌فرماید: «أهل قم یقومون مع إمام...؛ مردم قم همراه با پیشوایی قیام می‌کنند»<sup>۲</sup>.

در مورد شخصیتی که از قم دست به قیام می‌زند روایتی از امام کاظم □ نقل شده که فرموده است: «رجلٌ من أهل قم يدعوا للناس إلى الحق يجتمع معه قومٌ كزبر الحديد لا تُزلهم الرياحُ العواصفُ ولا يملأون من الحرب ولا يجبنون و علي الله يتوكلون و العاقبة للمتقين»<sup>۳</sup>؛ شخصیتی از قم دست به قیام می‌زند و مردم را به سوی حق فرا می‌خواند. گروهی او را همراهی می‌کنند که در صلابت و استواری چونان پاره‌های آهن‌اند. تُندرهای سخت، آنان را نمی‌لغزاند و از جنگ و پیکار خستگی ندارند، بر خدا توکل می‌کنند و سرانجام، پیروزی از آن پرواپیشگان خواهد بود.»

### دیدگاه مورد قبول

شاید در بین علل گوناگونی که برای نام‌گذاری قم بیان داشته‌اند از همه صحیح‌تر

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۳۵.  
 ۲. عفان البصري، عن أبي عبد الله □ قال لي: «أتدري لم سمي قم؟ قلت: الله ورسوله و أنت أعلم قال: إنما سُمي قم لأن أهلها يجتمعون مع قائم آل محمد (صلي الله عليه وآله) و يقومون معه و يستقيمون عليه و ينصرونه». مجاز الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶.  
 ۳. مجاز الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۷.

این دیدگاه باشد که: کلمه «قم» مُعَرَّب «کومه» است، با این توضیح که سرزمین قم پیش از مطرح شدن به عنوان شهر، دارای آبگیرهای بزرگی بوده که شبان‌ها گوسفندان خود را برای آشامیدن آب و چرانیدن در سبزه‌زارهای پیرامون آن آبگیرها به آن منطقه می‌برده‌اند، به تدریج عده‌ای از این شبان‌ها به دلیل توقف طولانی در آن سرزمین، برای خود اقامتگاه‌هایی موقت - به نام کومه - ساخته‌اند.

این کومه‌ها رفته رفته افزایش یافته و توسعه پیدا کردند و پس از مدتی به روستا، تبدیل شدند و از آن‌جا که سرزمین یاد شده از لحاظ طبیعی برای ایجاد شهر، مناسب بوده با گذر زمان و افزایش یافتن ساکنان آن، مبدل به شهر شد؛ ولی به مناسبت اقامتگاه‌های اولیه شبانان، نام «کومه» همچنان باقی ماند و پس از ظهور اسلام و راه یافتن زبان و ادبیات عرب در زبان فارسی ایرانیان، بسیاری از واژه‌های فارسی تغییر شکل داد و از جمله «کوم» تبدیل به «قم» گشت.

### منابع روایی

منابع روایی موضوع مورد بحث، دو کتاب است:

۱. «تاریخ قم» تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی؛
۲. «البلدان» تألیف ابو عبدالله ابن الفقیه همدانی؛ از این رو، بحث را پیرامون دو کتاب مزبور و مؤلفان آن‌پی می‌گیریم:

### ۱. کتاب تاریخ قم

#### آشنایی با مؤلف آن

حسن بن محمد بن حسن قمی کیست؟

آقای نمازی می‌گوید: «لم یذکره؛ یعنی کتابهای رجالی - جامع الرواة، تنقیح المقال و معجم رجال الحدیث - درباره او چیزی یادآور نشده‌اند.»  
علامه در اول بحار می‌گوید: کتاب تاریخ قم یکی از منابع مورد استفاده من است که مؤلف آن شیخ بزرگوار حسن بن محمد بن حسن قمی است.

بنابراین علامه مجلسی این کتاب و مؤلف آن را که شخصیتی والامقام بوده است می‌شناخته و استنادش به وی مسلم است.<sup>۱</sup>

علامه نوری (صاحب *مستدرک*) می‌گوید: «الشیخ الجلیل من أکابر العلماء المتقدّمین و من معاصري الصدوق و من أجلّاء القمّیین؛ این شخصیت بزرگ (صاحب تاریخ قم) از دانشمندان بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق و از علمای بزرگ قم است.»

بنابراین، علامه نوری □ نیز اعتبار مؤلف و اثر او و صحت اعتماد بر این کتاب را تثبیت می‌کند. وی در خاتمه مستدرک با نقل مطالبی از *ریاض العلماء*<sup>۲</sup>، (دیباچه ریاض العلماء) می‌گوید: «الشیخ الجلیل الحسن بن محمد بن الحسن القمّی من أکابر قدماة الأصحاب و من معاصري الصدوق و یروي عن الشیخ حسین بن بابویه -أخي الصدوق- بل عنه؛ حسن بن محمد بن حسن قمّی، شخصیتی بزرگوار و از علمای بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق است که از شیخ حسین بن بابویه، برادر شیخ صدوق؛ بلکه از شخص صدوق نیز نقل روایت می‌کند.» پس از بیان مراتب تجلیل و احترام از او می‌گوید: وی، از شیخ صدوق و برادرش روایت نقل می‌کند. سپس می‌افزاید: کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمد است.

بنابراین، در استناد کتاب به حسن بن محمد جای هیچ‌گونه بحثی نیست. و اگر سخنی هست در اعتبار شخص مؤلف است.

افندی می‌گوید: استاد ما علامه مجلسی در کتاب خود (بحار) بر این کتاب اعتماد کرده و آن را معتبر دانسته است؛ ولی اصل کتاب، در دسترس نیست (منظور، زمان علامه مجلسی یعنی حدود ۳۰۰ سال پیش است)

مطالبی که علامه مجلسی از این کتاب نقل می‌کند از ترجمه این کتاب است و ترجمه آن ظاهراً ۵۰۰ سال پس از مؤلف انجام پذیرفته و ما برخی از اخبار این کتاب را استخراج کرده‌ایم:

۱. علامه نوری در خاتمه *مستدرک*، جلد ۱، ص ۳۶۵ منابع و مدارک بحث خود را آورده است. یعنی از کتابها نام می‌برد و شرح حال مؤلف و اعتبار کتاب را در آنجا بیان می‌کند که انصافاً دریایی از معارف است و یکی از منابع *مستدرک*. کتاب *تاریخ قم* به شمار می‌آید.

۲. در واقع عمده مطالبی را که ریاض العلماء در مورد مؤلف تاریخ قم نقل می‌کند از شاگرد مجلسی گرفته است.



صاحب ریاض با حاشیه‌ای بر این مطلب، تردید دارد که آیا این کتاب از همین مؤلف است یا از دیگری؟ افندی می‌گوید: «و یُظْهَرُ مِنْ رِسَالَةِ الْأَمِيرِ الْمَنْشِيِّ، فِي أَحْوَالِ قَمِّ وَ مَفَاخِرِهَا وَ مَنَاقِبِهَا إِنَّ اسْمَ صَاحِبِ هَذَا التَّارِيخِ: هُوَ الْأُسْتَاذُ أَبُو عَلِيٍّ حَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَنِ بْنِ شَيْبَانِي قَمِّي؛ از نامه منشی فرمانروا در بیان وضعیت قم و افتخارات و فضایل آن چنین بر می‌آید که نام صاحب این تاریخ، استاد ابوعلی حسن بن محمد بن حسین شیبانی قمی است» یعنی در اینجا نام مؤلف عوض شد و صاحب ریاض با تأملی در این موضوع می‌گوید: سرانجام این شخص، مؤلف است یا حسن بن محمد؟ زیرا افندی در آغاز، گفته: مؤلف آن فلانی است و از استاد خود نیز آن را به گونه‌ای قاطع نقل کرده است.

### آشنایی با کتاب تاریخ قم

علامه نوری به نقل از صاحب ریاض (شاگرد علامه مجلسی) می‌گوید: من نسخه‌ای از این کتاب را که کتابی قطور و مناسب بود در قم دیدم. مؤلف، کتاب تاریخ قم را در زمان صاحب بن عبّاد برای وی نگاشت و در آغاز این کتاب، مطالبی در مورد صاحب بن عبّاد نقل کرده است.

در نتیجه، مؤلف این کتاب، قطعاً حسن بن محمد است و به اعتراف معاصران و پیش از آنان این کتاب در سال ۳۷۸ هجری، پس از تدوین، به صاحب بن عبّاد، وزیر دانشمند آل بُویّه اهداء گردیده سپس این کتاب را شخصی بنام حسن بن علی بن حسن قمی در سال ۸۶۵ به دستور خواجه فخرالدین کبیر، ترجمه کرده است.

برادر مؤلف، سلسله مباحثی را بر این کتاب افزوده، از جمله مباحث مربوط به خراج قم و وضعیت این شهر از برادر او است؛ اما محورهای بحث، مشخص است.

علامه نوری در ارتباط با محتویات کتاب می‌گوید: این کتاب مشتمل بر ۲۰ باب است. و تنها ۸ باب، حدود یک سوم از آن به ما رسیده است و از فهرست ابواب این کتاب استفاده می‌شود که در آن فواید زیادی وجود دارد. به ویژه باب یازدهم که زیباتر از سایر ابواب است، زیرا در آن ۲۰۱ روایت مربوط به شهر قم بیان شده است.<sup>۱</sup>

---

۱. مجلسی □ ۳۰ روایت، حدود یک هفتم روایات را آورده است. البته یا مجلسی همه روایات را نقل نکرده و یا مترجم تاریخ

علامه نوری می‌افزاید: در باب ۱۲ نام ۲۶۶ تن از علمای قم، تألیفات و روایات آنها، تا سال ۳۷۸ هـ - یعنی تاریخ تألیف این کتاب - بیان گشته است. فرزند وحید بهبهانی، از اصل کتاب مطالبی نقل کرده که این موارد در کتاب حواشی نقد الرجال نیز آمده است. بر این اساس، چون فرزند وحید بهبهانی در این حواشی مطالبی از اصل کتاب نقل کرده، مشخص می‌شود که اصل کتاب در اختیار وی نیز بوده است. تا اینجا با مؤلف کتاب و محتوای آن آشنا شدیم و ظاهراً در اصل استناد این کتاب به حسن بن محمد، اشکالی وجود ندارد و مؤلف *ریاض العلماء* نیز آنجا که تردید می‌کند، با کلمه «تأمل» گفته خود را پس می‌گیرد. به هر حال در جایگاه والای این بزرگوار بین متأخران و معاصران هیچ‌گونه بحثی نیست. و تنها مشکل، عدم بیان شخصیت او بین قدماست که ظاهراً نامی از او به میان نیامده است. قدیمی‌ترین نویسنده‌ای که از تاریخ قم و مؤلف آن نام برده ابن طباطبا - از علمای قرن پنجم - است که در کتاب *متنقلة الطالبية* در چند مورد از کتاب تاریخ قم، به عنوان کتاب قم نام برده است. بنا به نوشته حاجی نوری، گویی تنها نویسنده‌ای که در دوره صفویه متن تاریخ قم را در دست داشته، امیر سید احمد حسینی، مؤلف کتاب *فضائل السادات مسمی به منهاج الصفوی* بوده است.

از جمله علمای متأخر، دانشمند بزرگ، آقای محمدعلی، فرزند استاد علی‌اکبر بهبهانی است که در حواشی *نقد الرجال* از اصل کتاب تاریخ قم نقل کرده و مشخص می‌شود که اصل کتاب، در اختیار وی نیز بوده است. متأسفانه اصل عربی این کتاب در دسترس نیست، تنها ترجمه یک چهارم کتاب، (پنج باب از بیست باب) موجود است.

ترجمه مزبور در سالهای ۸۰۵ و ۸۰۶ هجری انجام یافته و مترجم، شخصیت آگاهی به نام «حسن بن علی بن عبدالملک قمی» بوده که این کتاب را به نام «ابراهیم بن

---

....→  
قم چنین کرده، زیرا امکان دارد ترجمه، گلچینی از کتاب تاریخ قم باشد.

محمود علی صفی<sup>۱</sup> و به دستور خواجه فخرالدین کبیر، ترجمه کرده است.<sup>۲</sup>

### دیدگاه علما در مورد کتاب تاریخ قم

کتاب مزبور، مورد تأیید علمای بزرگی مانند: علامه مجلسی و علامه نوری بوده است. برخی از این دیدگاهها در این خصوص بدین شرح است:

#### علامه نوری (صاحب مستدرک)

وی که در خاتمه *مستدرک*<sup>۳</sup> به بیان منابع و مدارک خود می‌پردازد یکی از منابع *مستدرک* را کتاب تاریخ قم، ذکر نموده و از مؤلف کتاب تاریخ قم به عنوان استاد بزرگوار یاد می‌کند و می‌گوید: «الشیخ الجلیل من اکابر العلماء المتقدّمین و من معاصری الصدوق و من أجلاء القمیین؛ این استاد بزرگوار، از دانشوران بزرگ گذشته و از معاصران شیخ صدوق و از شخصیت‌های برجسته قمی‌ها به شمار می‌رود». علامه نوری با این عبارت خود، اعتبار مؤلف و اثر وی و صحت اعتماد بر این کتاب را، تثبیت می‌کند.

#### علامه مجلسی

وی از مؤلف کتاب تاریخ قم با تعبیر شخصیتی بزرگوار نام می‌برد. این کتاب - تاریخ قم - و مؤلف آن نزد علامه مجلسی و استناد این کتاب به مؤلفش قطعی و شناخته شده است و افندی نیز در کتاب خود می‌نویسد: کتاب تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی است و در ادامه می‌گوید... (تفصیل آن در صفحه قبل گذشت).

آقا بزرگ تهرانی نیز با نقل مطالبی از نویسنده کتاب تاریخ قم می‌گوید: نسخه‌ای

---

۱. لازم به یادآوری است که خاندان صفی در قرون هشتم و نهم، در شهر قم از شهرتی برخوردار بوده و افرادی از این خاندان در این شهر دارای نفوذ و قدرت و مقامی بوده اند.  
۲. قبل از تألیف کتاب *تاریخ قم*، کتاب دیگری، مشتمل بر مجموع اخبار قم، تألیف شده بود که آن را مردی عرب، مقیم قم به نام «علی بن حسین بن محمد بن عامر» در سال ۳۲۸ نوشته بود. کتاب مزبور به دست نویسنده تاریخ قم نرسید، زیرا مؤلف، آن را در اتاقی نهاد و به علت فرود آمدن سقف آن اتاق، کتاب مزبور از بین رفت.  
۳. همان، ج ۱، ص ۳۶۵.

از ترجمه این کتاب در سال ۸۶۵ نزد سید حسون براقی مؤلف تاریخ کوفه وجود داشته است، زیرا وی بخش عمده‌ای از ترجمه این کتاب را در کتاب خود «تاریخ الكوفة» آورده است. به هر حال، در استناد این کتاب، به حسن به محمد، مشکلی وجود ندارد.<sup>۱</sup>

### کتاب البلدان تألیف ابن الفقیه

کتاب *البلدان* تألیف ابن الفقیه، یکی دیگر از کتبی است که در ارتباط با قم در آخرالزمان روایت، نقل می‌کند. البته این کتاب، تنها به نقل یک حدیث پرداخته است. ابن الفقیه، حدفاصل سال‌های ۳۶۵ و ۳۷۵ وفات کرده یعنی معاصر با مؤلف کتاب تاریخ قم بوده است موضوع کتاب *البلدان* جغرافیای شهرهاست. هنگامی که به مباحث مربوط به قم می‌رسد روایتی را نقل می‌کند که حاکی از امنیت شهر قم [در آخرالزمان] است.

او می‌نویسد: شخصی به نام قمساره بن لهراسب، این شهر را بنیان نهاد و روایت را از ابوموسی اشعری نقل می‌کند - به روایت اهل سنت - ابوموسی می‌گوید: از امیرمؤمنان علی [پرسیدم: هنگام به وجود آمدن فتنه و آشوب، به کدام سرزمین باید پناه برد؟ حضرت در پاسخ فرمود: به سرزمین جبل. این روایت، در فصل دوم بیان خواهد شد.

### دسته بندی روایات

علامه مجلسی در *مجاور*، کتاب *السماء و العالم* ۳۳ روایت در باب - سرزمین‌های مورد ستایش و مورد مذمت - راجع به قم آورده که ۲ روایت آن‌ها از کشتی است - قطعاً کتاب کشتی که همان کتاب *اختیار معرفة الرجال* تلخیص طوسی است در اختیار وی نبوده است. در کنار اشکالاتی که برخی معاصرین نظیر شوشتری بر این کتاب دارند. - یک روایت نیز به یقین از کتاب *البلدان* و یا مختصر کتاب *البلدان* از ابن الفقیه همدانی [ابوعبدالله فقیه] نقل شده و بقیه روایات از کتاب

۱. برخی از دیدگاهها پیرامون مؤلف و کتاب وی در مباحث پیشین همین فصل، گذشت.

تاریخ قم تألیف حسن بن محمد بن حسن قمی منقول است. این روایات و تنظیم آن‌ها به شکل موضوعی در یک نگاه به چند دسته تقسیم می‌شوند:

۱. حدود ۱۴ روایت در ارتباط با مصونیت قم در آخرالزمان؛ و قبل از ظهور حضرت قائم □
۲. سابقه قم در آغاز آفرینش جهان و زمین؛
۳. دو یا سه حدیث در مورد دلیل نام‌گذاری قم؛
۴. دو یا سه روایت مربوط به درگیری و خونریزی و اسارت در قم، در اثر دخالت و تهاجم نیروی بیگانه، یا هلاکت جوانهای این شهر در اثر معصیت؛
۵. یک روایت حاکی از آغاز نهضت و انقلاب اسلامی، از قم؛
۶. شش روایت در ارتباط با تعریف و تمجید از مردم قم؛
۷. یک روایت درباره جهاد و درگیری مردم قم با یهودیان؛
۸. دو روایت، در ارتباط با آغاز توسعه فرهنگی از قم؛ در این روایات آمده هر کس از اندیشه و اعتقاد ساکنان قم برخوردار باشد به او قمی می‌گویند هر چند قمی نباشد.

#### بیان چهار نکته پیش از بررسی روایات

##### نخستین نکته:

روایات مزبور را فقط تاریخ قم نقل کرده و تا کنون با تحقیقاتی که انجام پذیرفته بعد از تاریخ قم تا زمان علامه مجلسی کتابی که آن را نقل کرده باشد در اختیار ما نیست، تنها علامه مجلسی آن را در بحار آورده و مشخص نیست تا آن روز این کتاب ناپدید بوده، یا مورد اعتماد نبوده است. و حرّ عاملی که خود معاصر مجلسی بوده به جهت فروتنی و تواضع، روایاتی از بحارالانوار مجلسی را در *اثبات الهداة* نقل می‌کند؛ ولی این قبیل روایات را نیاورده است. دلیل نیاوردن، یا عدم ارتباط آن‌ها به موضوع بحث است و یا از اعتبار لازم نزد او برخوردار نبوده‌اند و پس از علامه مجلسی نیز تا آنجا که آگاهی داریم کتابهایی که در ارتباط با امام زمان □ نوشته شده به نقل این روایات نپرداخته‌اند.

از معاصرین تنها صاحب *منتخب‌الأثر*، تعدادی از این روایات را آورده و ما نیز

در معجم *احادیث الامام المهدي* نیز که هدف آن جمع‌آوری روایات بوده، این دسته از روایات را آورده‌ایم.

دومین نکته:

پیش از محمد بن حسن بن محمد قمی و بعد از وی و معاصران او هیچ یک از محدثان، این گونه روایات را نیاورده‌اند. البته از آن جا که ما همه کتابها را ندیده‌ایم و یا همه آنها در دسترس و موجود نبوده این سخن نمی‌تواند دلیل قاطعی بر ردّ این قبیل روایات باشد، زیرا تنها شیخ صدوق، معاصر وی به اعتراف فرد متعصبی مانند ذهبی، ۳۰۰ تألیف و شیخ مفید دارای ۲۰۰ تألیف بوده‌اند که از این تعداد کتاب، فقط اندکی به دست ما رسیده. بنابراین - شاید این دسته روایات، در کتبی که به دست ما نرسیده نقل شده باشد - از این رو، نقل این احادیث اثباتاً جنبه تأیید و شاهد دارد و نمی‌توان به گونه‌ای قاطع آنها را مردود دانست. هر چند جای این بحث و شبهه همچنان به قوت خود باقی است که چرا تنها محمد بن حسن بن محمد قمی این قبیل روایات را در کتاب *تاریخ قم* آورده است؟!

سومین نکته:

آیا می‌توان از طریق تواتر وارد شد و گفت این تعداد - ۱۶ - ۱۵ روایت متواتر است؟

پاسخ این است: از آن جا که این روایات از طریق تواتر لفظی یا تواتر اجمالی که قطعاً نیست و نیز تواتر معنوی که تنها به یک معنای «قم انشاءالله امن و امان است.» اشاره دارد نمی‌توان ادعای تواتر لفظی کرد، زیرا این روایات، فقط از یک تن و از یک کتاب نقل شده و اگر کتاب *کشی و السبلان* را نیز به آن بیفزاییم سه کتاب خواهد شد. بدین ترتیب، یک روایت، از کتاب ابن‌الفقیه، دو روایت از *کشی و بقیه* روایات نیز از تاریخ قم نقل شده است. آیا این روایات واقعاً به یک لفظ نقل شده؟ تواتر لفظی، روش خاصی دارد. و گاهی پنجاه مورد از پنجاه نفر نقل می‌شود. تا به امام منتهی گردد. بنابراین نمی‌توان مدّعی تواتر لفظی شد.

تواتر معنوی روایات، مربوط به محفوظ بودن قم نیز فرع بر این است که کتب، راویان و روایات، متعدّد باشند؛ ولی با نقل یک یا دو کتاب، تواتر معنوی حاصل

نمی‌شود. به هر حال، شاید ادعای تواتر مشکل باشد و در این خصوص باید روایات از راه‌های متعددی برسد مثلاً هر کدام دارای یک مضمون؛ ولی با الفاظ گوناگونی وارد شده باشد، مانند روایتی که می‌گوید: علی بن ابیطالب □ در خیبر را از جا برکنند. روایت دیگری می‌گوید: عمرو بن عبدود را با یک ضربت، دو نیم کرد. روایتی دیگر حاکی است در جنگ اُحد، همه سپاهیان فرار کردند و تنها علی بن ابیطالب □ در میدان کارزار باقی ماند. هر یک از این روایات بر مطلبی دلالت دارد؛ ولی قدر مشترک آن‌ها یک معنا می‌باشد که حاکی از شجاعت امیرمؤمنان □ است. آن‌چه یادآوری شد در کتب متعدد آمده است؛ ولی در موضوع مورد بحث ما، تنها یک کتاب مطرح است. اکنون آیا می‌توان ادعای تواتر اجمالی یا معنوی نمود یا خیر؟

#### چهارمین نکته:

آیا می‌توان ادعا کرد این روایات، ناظر به دوره خاصی غیر از این برهه غیبت است؟ مثلاً بگوییم: ناظر به دوران عباسیان است. آیا در تاریخ، جایی ثبت شده که قم، مورد تهاجم قرار گرفته و یا به عکس، کسانی که از شرّ عباسیان در جستجوی پناهگاهی بودند به قم و اطراف آن آمده باشند؟ معروف است که تنها در قم، چهارصد امامزاده مدفون است و در کاشان نیز همین گونه است و این افراد معمولاً به قم می‌آمدند و پناهنده می‌شدند. اکنون آیا می‌توان گفت: این روایات ناظر به آن دوران است و ارتباطی به آخرالزمان ندارد؟<sup>۱</sup> این احتمالی است که باید در آن تأمل کرد. امکان دارد به اعتبار این که سخن یاد شده، اجتهاد در برابر نص است آن را نپذیریم، زیرا برخی روایات به صراحت می‌گویند: «و ذلك في زمن غيبة قائمنا في آخر الزمان؛ این رخدادها در دوران غیبت قائم ما در آخرالزمان به وقوع خواهد پیوست» بلکه تصریح می‌کند «یأتي زمان علي امتي» یعنی غیر از امت‌های دوران بنی‌عبّاس تا سقوط حکومت آن‌ها که در سال ۶۵۶ منقرض گردید. و اگر دایره قم را وسیع‌تر از حدود جغرافیایی قبلی بدانیم و بگوییم: روایات مزبور، ناظر به آن زمان بوده باز هم با واقعیت، تطبیق نمی‌کند. چرا؟ زیرا درگیری‌هایی در منطقه کاشان - مشهد اردهال -

۱. و یا تفصیل بدهیم و بگوئیم: برخی مربوط به آن دوران و برخی مربوط به آخرالزمان است.

رخ داده و جریان شهادت فرزند امام باقر □ و آن درگیری مسلحانه‌ای که داشته است، ماجرای مهمی تلقی می‌شود.

بنابراین، احتمال ناظر بودن روایات به دوران عباسیان، از دو جهت یکی متن بعضی روایات. دوم: عدم انطباق آن با واقعیت تاریخی، هر چند قائل به توسعه جغرافیایی شویم، ضعیف خواهد بود.

#### بررسی متن و سند

##### روایت نخست:

از کَشّی منقول است و - بحارالانوار نیز از او نقل می‌کند - محمد بن مسعود و علی بن محمد، به دو طریق کَشّی نقل می‌کنند که: «عن الحسين بن عبيدالله، عن عبدالله بن علي، عن احمد بن حمزة، عن عمران قمي، عن حماد الناب، قال: كُنّا عند ابي عبدالله □ و نحن جماعة إذ دخل عليه عمران بن عبدالله القمي فسأله و بَرَهُ و بَشَّه، فلَمّا أن قام، قلت لأبي عبدالله □: من هذا الذي بَرَّتْ به هذا البر. فقال: من أهل بيت النجباء يعني أهل قم؛ حسين بن عبيدالله، از عبدالله بن علی، از احمد بن حمزه، از عمران قمی، از حماد ناب روایت کرده که گفت: جمعی حضور امام صادق □ شرفیاب بودیم که عمران فرزند عبدالله قمی وارد شد. حضرت او را به گرمی پذیرا شد و با او مهربانی کرد. هنگامی که عمران بپاخواست و رفت، به امام صادق □ عرض کردم: این شخص که این گونه به وی مهربانی نمودید، چه کسی بود؟ حضرت فرمود: او از خاندان نجیب‌زادگان شهر قم است.»

یک طریق نیز از ابن‌الفقیه است که مجموع، چهار طریق خواهد بود. طریق دیگری نیز از خود کتاب قمی است و آیا می‌توانیم به تواتر اجمالی برسیم؟ چون اگر تواتر اجمالی یا معنوی، تحقق یابد، نیازی به بررسی سند نداریم.

روایتی که از حماد ناب نقل شده و می‌گوید: «جمعی خدمت امام صادق □ شرفیاب بودیم که عمران فرزند عبدالله قمی وارد شد» آیا منظور از عمران، همان کسی است که در سند روایت آمده است؟ جمله «از او پرسید» یعنی امام از عمران پرسش نمود «به او مهربانی کرد» یعنی امام با وی ملاطفت و گفتگو نمود و توجه خاصی به او کرد. «آن‌گاه که بپاخواست برود و یا رفت، از امام پرسیدم شخصی که به او این گونه مهربانی نمودی، کیست؟» فرمود: «از خاندان نجیب‌زادگان (یعنی از



مردم قم) بود، این تفسیر از کیست؟

در این جا چند احتمال وجود دارد که این سخن از علامه مجلسی باشد یا از کشتی و یا حماد ناب؟ و احتمالات زیاد دیگر. احتمال بسیار بعید دیگری نیز هست که امام صادق □ این جمله را فرموده باشد، زیرا با ظاهر عبارت سازگار نیست.

اگر این سخن از حماد ناب باشد، قرینه مقامی بوده و برای او واضح بوده است. از این رو، این تفسیر را بر آن افزوده. اما آن قرینه، هم‌اکنون برای ما روشن نیست جمله «من أهل بیت النجباء، ما أرادهم جبار من الجبابرة إلا قصمه الله؛ او از خاندان نجیب‌زادگان است و هر ستمگری قصد شومی در مورد آنان داشته باشد خداوند قدرت او را درهم می‌شکند»، متن صراحتی ندارد؛ اما به قرینه روایات دیگری که متن یاد شده در آن‌ها آمده، مشکل برطرف می‌شود!

دومین روایت:

کشتی با همین اسناد، یعنی محمد بن مسعود، از احمد بن حمزه، از مرزبان فرزند عمران، از ابان بن عثمان روایت کرده که گفت: «دخل عمران بن عبدالله» این روایت نیز راجع به عمران بن عبدالله است؛ ولی طریق آن متفاوت است و طریق سوم را تشکیل

۱. در بعضی روایات، شخص راوی، دخل و تصرف می‌کند و ایجاد مشکل می‌کند. مثلاً تنها روایتی که به استناد صحیحین می‌توانیم به آن استناد کنیم همین روایت مسلم است که می‌گوید: «إني تارك فيكم الثقلين، كتاب الله، اذكركم الله في أهل بيتي» در این عبارت، سخن بی‌مورد زید بن ارقم، کار را مشکل کرده است. از او پرسیدند: «و من أهل بيته؟» زید در پاسخ گفت: «آل جعفر، آل عقیل...» «بدین سان»، سه چهار مورد را بر آن افزوده و هرگاه کسی بخواهد به روایتی که مسلم در فضائل علی بن ابیطالب نقل کرده، استناد جوید، می‌گویند: پیامبر فرموده است: «أذكركم الله في أهل بيتي» با این که منظور از «اهل بیت» حضرت علی و خاندان اوست؛ ولی در پاسخ می‌گوئیم: پیامبر □ چنین تفسیری نفرموده است، تفسیر از شخص زید است و خود آن را افزوده و مقداری مشکل ایجاد می‌کند. اما در روایت مورد بحث بسیار بعید به نظر می‌رسد که امام صادق □ فرموده باشد: «من أهل بيت النجباء» و بار دیگر فرموده باشد «یعنی اهل قم» اگر ما باشیم و این روایت، آیا روایت صراحت دارد که این شخص، قمی بوده؟ «دخل علیه عمران القمي» بعد امام فرموده باشد همین شخص قمی «من اهل بيت النجباء»؟ یعنی در این صورت، قرینه حالی نیست؛ بلکه لفظی است «القمي» اگر این مقدار قرینه را بپذیریم مشکل حل خواهد شد.

می‌دهد. در این روایت، ابان بن عثمان می‌گوید: «عمران بن عبدالله بر امام صادق □ وارد شد و حضرت بدو فرمود: «کیف أنت و کیف وُلْدک و کیف أهلک و کیف عمک و کیف أهل بیتک؛ حال خود و فرزندان و خانواده و عمو و احوال خاندانت چگونه است؟» این عنایت امام صادق □ است که جزئیات را این گونه پرسیده است.

«ثم حَدَّثه مَلِيًّا فَلَمَّا خَرَج قِيلَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ مِنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا نَجِيبٌ قَوْمِ النَّجْبَاءِ، مَا نَصَبَ لَهُمْ جَبَّارًا إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ؛ سپس مدتی طولانی با او سخن گفت و زمانی که از نزد حضرت بیرون رفت به حضرت عرض شد این شخص کیست؟ امام □ فرمود: وی انسانی نجیب‌زاده، از نجیب‌زادگان است و هر ستمگری که با آنان به دشمنی برخیزد، خداوند، قدرت او را درهم خواهد شکست» در روایت قبلی آمده که: حماد ناب به امام عرض کرد: این فرد کیست؟ ولی در این جا آمده که به حضرت عرض شد: «مَنْ هَذَا؟» قال: «هَذَا نَجِيبٌ قَوْمِ النَّجْبَاءِ» «ما نَصَبَ لَهُمْ جَبَّارًا إِلَّا قَصَمَهُ اللَّهُ» مشکل این روایت قابل حل نیست، زیرا در روایت قبلی قید قمی آمده و در این جا چنین قیدی ذکر نشده است مگر به قرینه روایت قبلی بگوییم: وی همان قمی است و روایت، یکی است؛ اما چند طریق دارد و اگر از نظر متن، مشکل آن را حل کنیم و بگوییم ظهور در قم دارد؛ ولی مشکل سندی آن برای ما قابل حل نیست چرا؟ زیرا حسین بن عبیدالله که نام وی در سند اولی آمده می‌گوید: این دو روایت را من بر احمد بن حمزه عرضه داشتم وی گفت: «أعرفهما؛ من با این دو روایت آشنا هستم». «و لا أحفظ من رواهما لي؛ اما یادم نیست چه کسی آن‌ها را برایم نقل کرده است».

اینک باید دید، روایت مزبور با این سند، عن احمد بن حمزه، عن المرزبان بن عمران، عن ابان بن عثمان، با روایت قبلی که می‌گوید: عن احمد بن حمزه، عن حماد الناب، چگونه قابل جمع است؟ بر این اساس، وی این قضیه را یا از عمران نقل حدیث می‌کند، اگر نگوییم عمران، همان شخص مورد ستایش است، زیرا اگر چنین باشد روایت، از اعتبار ساقط خواهد شد، چون راوی، خود را ستایش کرده است. بنابراین، احمد بن حمزه که از حماد ناب و در سند دوم نیز از مرزبان بن عمران، نقل می‌کند با عبارت

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۳۳۳، ح ۶۰۹؛ بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۳۶، ح ۰۷.

بعدی چگونه قابل جمع است؟

سومین روایت:

همان روایت ابن فقیه است که می‌گوید:

«قال ابو عبدالله الفقيه الهمداني في كتاب البلدان: إن أبا موسى الأشعري روي أنه سأل أمير المؤمنين علي بن ابي طالب □ عن اسلم المدن و خير المواضع عند نزول الفتن و ظهور السيف فقال: أسلم المواضع يومئذ أرض الجبل. فإذا اضطربت خراسان و وقعت الحرب بين اهل جرجان و طبرستان و خربت سجستان. فأسلم المواضع يومئذ قسبة قم، تلك البلدة التي يخرج منها انصار خير الناس أبا و أمأ و جدًا و عمًا و عمّة، تلك التي تسمي الزهراء، بها موضع قدم جبرئيل و هو الموضع الذي نبع منه الماء الذي من شرب منه أمن من الداء و من ذلك الماء عجن الطير الذي عمل منه كهينة الطير، و منه يغتسل الرضا □ و من ذلك الموضع يخرج كبش ابراهيم و عصا موسي و خاتم سليمان؛»

ابو عبدالله فقیه همدانی می‌گوید: ابوموسی اشعری روایت کرده که از امیر مؤمنان علی بن ابیطالب □ پرسید: به هنگام نازل شدن آشوب و فتنه و جنگ و درگیری [در آخر الزمان]، مصون‌ترین شهر و برترین مکان کجاست؟ حضرت فرمود: در آن روز سرزمین جبل مصون‌ترین مکان خواهد بود هرگاه خراسان دستخوش درگیری و کشمکش شد و میان مردم گرگان و مازندران، پیکار به وقوع پیوست و سیستان به ویرانه تبدیل گشت، مصون‌ترین مکان، قصبه (شهر) قم خواهد بود همان شهری که یاران وفادار شخصیتی که پدر و مادر و پدر بزرگ و مادر بزرگ و عمو و عمه‌اش از همه مردم برترند، از آن سامان قیام خواهند کرد. آن دیار، قدمگاه جبرئیل است و مکانی است که از آن آبی جوشید و هر کس از آن آشامید از بیماری در امان ماند. گلی که از آن، شکل پرنده‌ای [توسط حضرت عیسی] ساخته شده با همین آب خمیر شد و [امام] رضا با همین آب خود را شستشو خواهد داد، آن‌جا جایگاه ظاهر شدن قوچ ابراهیم و عصای موسی و انگشتر سلیمان خواهد بود.»

این روایت از طریق اهل سنت نقل شده؛ ولی با مجموع روایاتی که در تاریخ آمده و حاکی از محفوظ بودن شهر قم در آخر الزمان است، مطابقت دارد.

روایت فوق، تنها روایتی است که در کتب اهل سنت، در آن از قم یاد شده است. ما و شما برای نخستین بار می‌شنویم که یکی از نام‌های شهر قم، زهرا است.

چهارمین روایت:

در تاریخ قم آمده است: سعد بن عبدالله بن ابی خلف، از حسن بن محمد بن سعد، از حسن بن علی خزاعی، از عبدالله بن سنان روایت می‌کند که از امام صادق □ سؤال شد: «أین بلاد جبل؛ منطقه جبل کجاست؟» زیرا برای ما روایت شده است که: «أنه إذا رُدَّ إليكم الأمر؛ دورانی که حاکمیت به شما بازگردانده شود» «يُخسف ببعضها؛ بخشی از آن منطقه فرو خواهد رفت» البته باید دید آیا منظور از خسف، رانش زمین است یا چیز دیگر؟

امام □ در پاسخ فرمود: «إن فيها موضعاً؛ در آن منطقه جبل، نقطه‌ای است.» «يقال له البحر؛ به آن، دریا، اطلاق می‌شود» (دریاچه قم) «و یسمی بقم و هو معدن شیعتنا؛ آن‌جا، قم نامیده می‌شود و آن دیار، مرکز پیروان ما خواهد بود».

در روایات، نامی از تهران به میان نیامده، در کتاب ذهبی در مورد ابوعبدالله تهرانی<sup>۱</sup> مطلبی آمده که می‌گوید: نمی‌دانم تهران کجاست؟ «محلّة أظنه؛ تصور می‌کنم محلّه‌ای باشد». بنابراین، تا زمان ذهبی، که معاصر علاّمه حلی بوده و تقریباً در گذشت وی در سال ۷۴۸ ه.ق اتفاق افتاده، هیچ‌گاه خبری از تهران نبوده و بعدها توسعه یافته است.

خلاصه، امام در مورد ری فرمود: «أما الري، فویل له من جناخیه؛ وای بر ری از دو جانب آن» «وإن الأمن فيه من جهة قم وأهله؛ یعنی اگر پناهی برای ری باشد به برکت قم خواهد بود».

«قیل وما جناحها؟؛ گفته شد آن دو جانب کدامند؟» فرمود: «أحدّهما بغداد؛ یکی از آن‌ها بغداد است». آیا منظور از بغداد، حاکمیت جدید است یا خیر؟<sup>۲</sup> امام □ اشاره به وضع امروز دارد یا بعدها، مشخص نیست.

۱. سر اعلام النبلاء، ج ۱۲، ص ۶۲۸.  
۲. این بحث و تحقیقات پس از سقوط صدام سفاک و اشغال عراق توسط امریکائیان بود.

دیگری منطقه خراسان (افغانستان) است. «فإنه يلتقي فيه سيوف الخراسانيين و سيوف البغداديين فيعجل الله عقوبتهم» به هر حال، ری از دو جبهه، مورد تعرض قرار خواهد گرفت؛ ولی خدای عزوجل آنها را به سرعت، کیفر داده و به هلاکت می‌رساند. مردم، در این لشکرکشی به قم پناهنده می‌شوند و اهل قم به آنها پناه می‌دهند «ثم ينتقلون إلي موضع يقال له اردستان؛ سپس به منطقه‌ای به نام اردستان، انتقال خواهند یافت.»

پنجمین روایت:

این روایت در تاریخ قم و از کسی دیگر به نام محمد بن قتیبه همدانی<sup>۱</sup> و حسن بن علی کشمارجانی، از علی بن نعمان، از ابوالاکراد علی بن میمون صائغ، از امام صادق □ نقل شده که فرمود: «إن الله احتج بالكوفة علي سائر البلاد و بالمؤمنين من أهلها علي غيرهم من أهل البلاد، و احتج ببلدة قم علي سائر البلاد و بأهلها علي جميع أهل المشرق و المغرب من الجن و الإنس، و لم يدع الله قم و أهله مستضعفاً، بل وفقهم و أيدهم. ثم قال: إن الدين و أهله بقم ذليل و يُنسي ذكر قم و لولا ذلك لأسرع الناس إليه فخرّب قم؛ خداوند به واسطه کوفه، بر سایر شهرها و به وسیله اهالی بایمان آن بر مردم دیگر شهرها اتمام حجت می‌کند و به وسیله قم بر سایر شهرها اتمام حجت خواهد نمود. و به وسیله مردم قم بر ساکنان شرق و غرب گیتی از انس و جن، اتمام حجت خواهد کرد. خداوند، مردم قم را در استضعاف فکری رها نساخته است ... قم را از یاد [دشمنان] می‌برد. و اگر این گونه نباشد، مردم همه آهنگ قم می‌کنند و قم به ویرانه تبدیل می‌شود.»

یعنی اگر همه احساس می‌کردند قم چه دارد و از چه ویژگی‌هایی برخوردار است قم را پلی برای رسیدن به پُست و مقام و خواسته‌های خویش قرار می‌دادند و اگر چنین می‌شد، پیروان خالص دین، در قم وجود نداشتند و همه گونه افراد، دارای همه گونه افکار و اندیشه با هر اعتقاداتی وارد قم می‌شدند و مرکز شیعه و خاستگاه معنویت، از بین می‌رفت و مردم آن سامان رو به فساد و تباهی می‌رفتند. «فلم يكن حجة علي سائر البلاد؛ در این صورت، حجت بر سایر شهرها نخواهد بود.» «لم تستقر السماء والأرض و لم يُنظروا طرفة عين؛ زمین و آسمان، آرامش خود را از دست می‌دادند و

---

۱. اگر همدان باشد نام قبيله و اگر همدان باشد نام يكي از شهرهاست؛ ولي به نظر مي رسد در اين جا منظور ابن قتیبه همدانی باشد.

چشم به هم زدنی، امان نمی‌یافتند». «لولا الحجة لساخت الأرض وأن البلياء مدفوعة عن قم وأهله. سيأتي زمان تكون بلدة قم وأهلها حجة علي الخلائق؛ اگر حجت خدا روی زمین وجود نداشت، زمین ساکنان خود را فرو می‌برد و گرفتاری‌ها و حوادث ناگوار، از قم و ساکنانش برداشته شده است. زمانی خواهد آمد که شهر قم و مردم آن، بر همه آفریدگان الهی، حجت باشند». «وإن الملائكة لتدفع البلياء عن قم وأهله و ما قصدهم جبار بسوء إلا قصمه قاصم الجبارين و شغله عنهم بدهية أو مصيبة أو عدو، و ينسي الله الجبارين في دولتهم ذكر قم كما نسوا ذكر الله؛ اگر این گونه نبود، زمین ساکنان خود را فرو می‌برد و فرشتگان، بلا و گرفتاری‌ها را از قم و ساکنانش دور می‌کنند و هر انسان ستم‌پیشه‌ای که در اندیشه آسیب‌رسانی به این شهر باشد، خداوند درهم کوبنده ستمگران، آن‌ها را درهم خواهد شکست».

احتمال دارد منظور از کلمه «الناس» در جمله «لأسرع الناس إليه» دشمنان اهل بیت □ یعنی ناصبی‌ها باشند که اگر پی ببرند، قم با امکانات محدود خود، چه خدمات و گام‌های بلندی در جهت اعتلای حق و گسترش مذهب اهل بیت برداشته، به سرعت دست به توطئه می‌زدند و به قم آسیب می‌رساندند.

مطلبی که ذهبی در تاریخ خود آورده شاهد بر مصونیت قم است و مضمون آن حمله تاتار به همدان است که قم و کاشان در این اوضاع، در امان ماندند. او در صفحه ۶ کتاب تاریخ خود، سخن از حمله تاتار به میان آورده و می‌گوید: «ثم صاروا إلي قم وقاسان و كانت عامرة فأخذوها ثم وصلوا إلي همدان؛ پس از رفتن به بغداد به کاشان برگشتند و سپس به همدان رسیدند» و در آن جا قتل‌عام به راه انداختند. همدان نیز از سرزمین جبل به شمار می‌آید؛ ولی قم در امان خواهد ماند.

ششمین روایت:

در تاریخ قم نقل شده: «وروي بأسانيد عن الصادق □» هیچ گونه سندی از این روایت نیامده، تنها حاکی از داشتن چند طریق است که می‌گوید: این روایت به طرقي از امام صادق □ به ما رسیده که: «إنه ذكر كوفة وقال: ستخلو كوفة من المؤمنين و يأزر عنها

۱. مجارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲، ح ۲۲.  
 ۲. تاریخ الاسلام (حوادث ۶۳۰ - ۶۲۱) ص ۶.

العلم، كما يَأْزُرُ الْحَيَّةَ فِي جُحْرهَا ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ وَتَصِيرُ مَعْدِنًا لِلْعِلْمِ وَالْفَضْلِ؛ حضرت از کوفه سخن به میان آورد و فرمود: کوفه، از مؤمنان تهی خواهد شد و علم و دانش از آن دیار همانند ماری که در لانه‌اش چنبره می‌زند، جمع خواهد شد و سپس فروغ علم و دانش از افق شهری که قم نامیده می‌شود تجلی خواهد کرد و به مرکز علم و فضیلت، تبدیل خواهد گشت.»

به هر حال، اگر در سال ۸۳ ه.ق، قم حالتی از شهر به خود گرفته باشد. باید ببینیم مفهوم این روایت چیست؟ «ثُمَّ يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ» گویی این شهر برای مردم و یا مخاطبین حضرت، در این روزها طبق این روایت مجهول و ناشناخته بوده است. «و تصیر معدناً للعلم و الفضل» نمی‌توانیم بگوییم این پیشگویی‌ها در روایات، مربوط به دوران امام صادق □ است، زیرا عده‌ای، برخی روایات را مربوط به دوران امام صادق □ می‌دانند و می‌گویند: «لَوْلَا الْقَمِيّونَ لَضَاعَ الدِّينُ؛ اگر [علمای] قم نبودند، دین رو به تباهی می‌رفت.» و بعضی، همه این روایات را حمل بر آن دوران می‌کنند با این که در آن دوران، بیش از ۲۰۰۰ محدث در قم وجود داشته و اگر این روایات مربوط به آن زمان می‌شد، شهر قم خود، شهر محدثان و راویان به شمار می‌آمد و پیشگویی معنا نداشت و تعبیر «يَظْهَرُ الْعِلْمُ بِلَدَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ» اشاره به قضایای آینده است در صورتی که در دوران شخص امام □، چنین وضعیتی وجود داشته است.

از کلمه «سَخَلُو» به دست می‌آید که کوفه دارای موقعیت والایی از علم و دانش بوده و بنا به نقلی، شخصی که وارد مسجد کوفه می‌شد می‌گفت: نهصد تن دانشجو و محدث در مسجد کوفه نشسته‌اند که هر یک می‌گویند: جعفر بن محمد صادق □ برایم<sup>۲</sup> روایت نقل کرد. «كُلُّ يَقُولُ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ □» از سویی در حالات ابوحمزه ثمالی گفته‌اند: وی نخستین شخصیتی<sup>۳</sup> است که حوزه علمیه نجف اشرف را در جوار مولای متقیان □ تشکیل داد و خود به تدریس اشتغال داشت. به هر حال، از این روایت استفاده می‌شود موضوع یاد شده، مربوط به دوران‌های پس از

۱. مجارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳.  
۲. يقول الوشاء: «إني أدركت في هذا المسجد - يعني مسجد الكوفة - تسعمائة شيخ كل يقول: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ.»  
تاریخ الكوفة: ۴۰۸ موسوعة العتبات، قسم النجف، ص ۱۸.  
۳. موسوعة العتبات المقدسة، قسم النجف الاشرف، ص ۱۱.

امام صادق □ است نه دوران حضرت.

«حتي لايبقي في الأرض مستضعف في الدين حتي المخدرات في الحال؛ [علم و دانش به گونه‌ای فراگیر می‌شود] که حتی در بین زنان پرده‌نشین نیز، استضعاف فکری وجود نخواهد داشت». آری؛ این زنان نیز ندای قم را خواهند شنید و علم و دانش به آنها نیز منتقل خواهد گشت «و ذلك عند قرب ظهور قائمنا يجعل الله قم و أهله قائمين مقام الحجّة، لولا ذلك لساخت الأرض بأهلها؛ این رخداد عظیم فرهنگی در نزدیکی ظهور قائم ما اتفاق خواهد افتاد و خداوند، شهر قم و ساکنانش را جانشینان حجّت خود قرار خواهد داد و اگر غیر از این باشد، زمین ساکنانش را در کام خود فرو خواهد برد».

این روایات، اگر واقعاً از نظر صحت و سند، مشکل نداشته باشد توقع و انتظار جهان، از شهر قم بیش از وضع موجود کنونی است. یعنی، انتظار می‌رود از در و دیوار قم، علم و دانش ببارد، همه اقشار مردم این شهر، فقیه باشند تا حجّت خدا بر آیندگان، تمام گردد. «فیتّم حجّة الله علي الخلق».

این روایت، هر چند مفصل است؛ ولی بر محفوظ بودن قم در آخرالزمان دلالت مطابقی و صراحت ندارد. از لابلای مباحث برمی‌آید که شهر قم به مرکز علم و دانش تبدیل می‌گردد و علم، از این شهر به دیگر مناطق گیتی انتقال خواهد یافت. «یفیض العلم منه إلي سائر البلاد».

این شهر، در جهت گسترش علم و دانش به سراسر جهان، نقش محوری خواهد داشت. از این حدیث استفاده می‌شود که پشتوانه قم، تشکیلات و سیستمی قوی و منسجم و منظم خواهد بود که به آسانی نمی‌توان با آن تشکیلات به مقابله برخاست، اما از خود روایت، به صراحت استفاده نمی‌شود.

هفتمین روایت:

در تاریخ قم، از احمد بن محمد بن عیسی، از حسن بن محبوب، از ابوجمیله (مفضل بن صالح) از شخصی، از امام صادق □ روایت شده که فرمود: «إذا عمّت البلدان الفتن، فعليکم بقم و حوالیها فإنّ البلاء مرفوع عنها؛ هرگاه فتنه و آشوب فراگیر شد، به قم

۱. در مورد ابوجمیله (مفضل بن صالح) جای سخن است.



و اطراف آن پناه جویید که گرفتاری و بلا، از این شهر برداشته شده است». این روایت، بر به وجود آمدن فتنه و آشوب و مصونیت این شهر مقدس، دلالت دارد.

هشتمین روایت:

از احمد بن خزرج، از برادرش موسی بن خزرج - میزبان حضرت معصومه □ روایت شده که گفت: «قال لي ابوالحسن الرضا □: أتعرف موضعاً يقال له «وراردهار»؟ قلت: نعم، ولي فيه ضيعتان. قال: الزمه و تمسك به. ثم قال: نعم الموضع وراردهار؟ امام رضا □ از من پرسید آیا منطقه‌ای به نام «وراردهار» سراغ داری؟ عرض کردم: آری؛ و دو مزرعه در آن جا دارم. امام □ سفارش کرد آن‌ها را نگاه دار و سه بار فرمود: «وراردهار» سرزمینی مناسب است».

از این روایت استفاده می‌شود که اطراف قم، در امان خواهد بود. اگر کسی بگوید: چگونه می‌توان پی برد که مقصود از «وراردهار» همان شهر اردهال است. پاسخ این است که: شخص راوی، خود ساکن قم بوده و در اطراف و نزدیکی‌های قم یک منطقه اردهال بیشتر نداریم در نهایت، از قرائن نیز همین معنا استفاده می‌شود.

نهمین روایت:

بنا به نقل احمد بن محمد بن عیسی، از محمد بن خالد برقی، از سعد بن سعد اشعری، از جمعی و آنان از امام صادق □ نقل می‌کنند که فرمود: «إذا عمت البلایا فالأمن في كوفة و نواحيها من السواد و قم من الجبل و نعم الموضع قم للخائف الطائف<sup>۲</sup>؛ آن گاه که بلا و مصیبت‌ها فراگیر شود، امنیت و آرامش در کوفه و اطراف آن و قم در ناحیه جبل، خواهد بود و بهترین مکان پناه‌جویی برای فرد تحت تعقیب، قم خواهد بود».

دهمین روایت:

محمد بن سهل بن یسع، از پدرش، از جدش، از معصوم روایت کرده که فرمود: «إذا فقد الأمن من العباد و ركب الناس علي الخيول و اعتزلوا النساء و الطيب، فالهرب الهرب عن

۱. مستدرکات علم الرجال، ج ۸، ص ۱۱.  
۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۷، ح ۴۴.  
۳. همان، ص ۲۱۴، ح ۲۷.

جوارها. فقلت: جُعِلْتُ فداك، إلی أين؟ قال: إلی الكوفة و نواحيها او إلی قم و حواليها، فإنَّ البلاء مدفوع عنهما؛ هرگاه مردم، امنیت را از دست دهند و بر اسبها سوار گردند و از زنان و بوی خوش کناره‌گیری کنند از این صحنه‌ها دوری گزینید». عرض کردم: فدایت کردم به کجا پناهنده شویم؟ فرمود: «به کوفه یا قم و اطراف این دو، زیرا رنج و گرفتاری از این دو شهر برداشته شده است».

یازدهمین روایت:

از امام صادق □ روایت شده که فرمود: «إذا أصابتكم بليّة و عناء فعليكم بقم فإنّه مأوي الفاطميين<sup>۲</sup>؛ آن‌گاه که بلا و گرفتاری به شما روی آورد به قم پناه ببرید که قم پناهگاه فرزندان فاطمه است.»

دوازدهمین روایت:

سلیمان بن صالح می‌گوید: «كنا ذات يوم عند أبي عبدالله □ فذكر فتن بني العباس و ما يصيب الناس منهم. فقلنا: جعلنا الله فداك فأين المفزع و المفرّج في ذلك الزمان. فقال: إلی الكوفة و حواليها و إلی قم و نواحيها. ثم قال: في قم شيعتنا و موالينا و تكثر فيها العمارة و يقصده الناس و يجتمعون فيه حتي يكون الجمر بين بلدتهم<sup>۳</sup>؛ روزی خدمت امام صادق □ شرفیاب بودیم که حضرت از فتنه و آشوب بنی‌عبّاس و رنج و گرفتاری‌هایی که مردم از آن‌ها دیدند، سخن به میان آورد. عرض کردیم: خداوند ما را فدایتان سازد، در آن زمان، مکان پناه جستن و راه فرار کجاست؟

فرمود: به سمت کوفه و یا قم و اطراف آن‌ها باید پناه جست. سپس فرمود: پیروان و دوستان ما در قم بسر می‌برند و در این شهر، آبادانی و ساخت و ساز فراوانی صورت خواهد گرفت و مردم راهی این شهر می‌شوند و در آن ساکن می‌گردند به گونه‌ای که رودخانه، وسط شهر آن‌ها واقع می‌شود».

در روایت دیگری آمده است: آبادانی قم به جایی خواهد رسید که جای خوابیدن

۱. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۴.  
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵.  
 ۳. همان.

یک اسب، هزار درهم خریداری می شود «إِنَّ قَمَّ يَبْلُغُ مِنَ الْعِمَارَةِ إِلَيَّ أَنْ يَشْتَرِيَ مَوْضِعَ الْفَرَسِ بِأَلْفِ دَرْهَمٍ»<sup>۱</sup>.

سیزدهمین روایت:

این روایت را کلینی به نحو مرفوع<sup>۲</sup> به سند خود از امام رضا<sup>۳</sup> نقل می کند که فرمود: «إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ، فَعَلَيْكُمْ بِقَمٍّ وَحَوَالِيهَا فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَرْفُوعٌ عَنْهَا؛ أَنْ گاه که فتنه و آشوب، همه جا فراگیر شد به قم پناه ببرید، زیرا بلا از قم برداشته شده است».

چهاردهمین روایت:

زکریا بن آدم به امام رضا<sup>۴</sup> عرضه داشت: «يَا سَيِّدِي أُرِيدُ الْخُرُوجَ بِأَهْلِي. فَقَدْ كَثُرَتْ السَّفَهَاءُ فِي قَمٍّ. فَقَالَ: لَا تَفْعَلْ، فَإِنَّ الْبَلَاءَ يُدْفَعُ بِكَ عَنْ أَهْلِ قَمٍّ كَمَا يُدْفَعُ الْبَلَاءُ عَنْ أَهْلِ بَغْدَادَ بِأَبِي الْحَسَنِ الْكَاظِمِ؟» امام! قصد دارم با خانواده ام از این دیار (قم) بیرون روم، چون

---

۱. همان.  
۲. از نظر اهل سنت، حدیث مرفوعه، از اقسام صحیحه است؛ ولی از دیدگاه شیعه - از اقسام مرسله است.  
۳. عیسی بن عبدالله که در چند روایت به نیکی از او یاد شده، پسر سعد بن مالک اشعری است و از امام صادق و امام کاظم<sup>۵</sup> به نقل روایت پرداخته و مسائلی را از امام رضا<sup>۶</sup> نقل می کند و در ستایش او چند روایت شگفت آور رسیده که به گفته مامقانی: «دلالت این دو روایت، برتر از عدالت و وثاقت است».  
روایات مزبور عبارتند از: «إِنَّكَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ» و «عیسی بن عبدالله مناحی و هو منا میّت؛ زنده و مرده اش به حساب ماست». در روایتی آمده است که امام<sup>۷</sup> «قبیل ما بین عینیه؛ بین دو چشم او را بوسید» امام<sup>۸</sup> زمانی که در مدینه با یونس روبرو شد فرمود: «یا یونس إِنْ بِالْبَابِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ؛ در خانه ما فردی از زمره اهل بیت، حضور دارد». یونس می گوید: «فَجِئْتُ بِالْبَابِ فَإِذَا عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَالِسٌ عَلَيَّ الْبَابِ. فَقُلْتُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍّ؛ به در خانه آمدم ناگهان با عیسی بن عبدالله مواجه شدم که در آستانه در نشسته بود. گفتم: تو کیستی؟ گفت: مردی از اهل قم هستم. هنوز گفتگوی ما به پایان نرسیده بود که امام<sup>۹</sup> رسید و رو به ما هر دو کرد و فرمود: داخل شوید: سپس فرمود: «یا یونس أَحْسَبُكَ أَنْكَرْتَ قَوْلِي لَكَ؛ به نظرم گفته من برایت شگفت آور بود که گفتم: این فرد از ما اهل بیت است؟» «قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لِأَنَّ عَيْسَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ قَمٍّ؛ عرض کردم: فدایت گردم، عیسی از اهالی قم است، او کجا و شما کجا؟» فرمود: «یا یونس! عیسی بن عبدالله منّا حیّاً و منّا میّتاً؛ عیسی بن عبدالله، زنده باشد یا از دنیا برود، از ماست».  
تنقیح المقال ۲: ۳۶۱؛ معجم رجال الحدیث ۱۳: ۱۹۵.

نابخردان در قم فزونی یافته‌اند. حضرت فرمود: این کار را انجام مده، زیرا خداوند به واسطه وجود تو، بلا و گرفتاری را از مردم قم برطرف می‌سازد همان گونه که به واسطه وجود [پدرم] ابوالحسن کاظم، بلا و گرفتاری را از مردم بغداد، برطرف می‌کند.»

این روایت، با آن دسته از روایاتی که جایی می‌گوید: «البلاء يُدفع عن قم» و جای دیگر می‌گوید: «البلاء يُدفع بك عن قم» در تعارض نیست.

پانزدهمین روایت:

سهل بن زیاد، از امام صادق □ نقل می‌کند که: «إِنَّ لَعَلِي قِم مَلَكٌ رَفَرَفَ عَلَيْهَا بِجَنَاحِيه، لَا يَرِيدُهَا جَبَّارٌ بِسُوءِ إِلَّا أَدَابَهُ اللَّهُ كَذُوبِ الْمَلْحِ فِي الْمَاءِ. ثُمَّ أَشَارَ إِلَى عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: سَلَامَ اللَّهُ عَلَيَّ أَهْلَ قِمٍ يُسْقِي اللَّهُ بِلَادَهُمُ الْغَيْثَ يَنْزِلُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْبَرَكَاتِ، يَبْدُلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ، هُمْ أَهْلُ رُكُوعٍ وَ سَجُودٍ وَ قِيَامٍ وَ قَعُودٍ، هُمْ الْفُقَهَاءُ الْعُلَمَاءُ الْفُهَمَاءُ، هُمْ أَهْلُ الدَّرَايَةِ وَ الرُّوَايَةِ وَ حَسَنِ الْعِبَادَةِ؛ فَرَشْتَهُ أَيْ بِالْهَيْشِ رَا بَرِ أَسْمَانِ قِمٍ بِرَأْفَرَاشْتَهُ وَ هَرِ سَتْمُغْرِي بِخَوَاهِدِ بَرِ أَيْنِ مَرْدَمِ سَتْمِي رَوَا دَارِدِ، خَدَاوَنْدِ أَوْ رَا مَانَنْدِ ذُوبِ نَمَكِ دَرِ آبِ، ذُوبِ خَوَاهِدِ كَرْدِ. سِپَسِ بَهِ عَيْسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَمِي أَشَارَه كَرْدِ وَ فَرْمُودِ: سَلَامِ وَ دَرُودِ خَدَا بِرِ مَرْدَمِ قِمٍ. خَدَاوَنْدِ، سِرْزَمِينِ أُنْهَا رَا اَزْ بَارَانِ، سِيرَابِ گِرْدَانْدِ وَ بَرَكَاتَشِ رَا بَرِ أُنْأَنِ فَرُودِ أَوْرَدِ وَ گَنَاهَانِ أُنْأَنِ رَا بَهِ كَارَهَائِ نِيَكِ، تَبْدِيلِ سَازدِ أُنْهَا أَهْلِ رُكُوعِ وَ سَجُودِ وَ قِيَامِ وَ قَعُودَنْدِ. أَفْرَادِي فُقِيَهِ وَ آگَاهَانْدِ، أَهْلِ شَنَاخْتِ حَقَائِقِ وَ بِيَانِ أُنْهَا هَسْتَنْدِ وَ عِبَادَاتَشَانِ نِيَكُو وَ زِيَبَاسْتِ.»

اگر این روایات را کنار یکدیگر قرار دهیم از مجموع آن‌ها به این نتیجه می‌رسیم که حقیقت و واقعیتی، در این شهر مقدس نهفته است که ائمه □ تا این اندازه به آن توجه داشته‌اند.

## تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان

### روایت اول: خروج سید حسنی

در ارتباط با تهاجم و یورش به قم و ایجاد ناامنی، چند روایت در تاریخ قم بیان شده از جمله روایتی که تاریخ قم از ملاحم امیرمؤمنان □ نقل می‌کند که آن حضرت پس از آزادسازی شهر بصره وارد شهر شد و خطبه‌ای ایراد فرمود که بخشی از آن

خطبه مربوط به قم است آن جا که فرمود: «يَخْرُجُ الْحَسَنِيُّ صَاحِبُ طَبْرِسْتَانِ مَعَ جَمْعٍ كَثِيرٍ مِنْ خَيْلِهِ وَرَجُلِهِ حَتَّى يَأْتِيَ نَيْسَابُورَ فَيَفْتَحُهَا وَيَقْسِمُ أَبُوَابِهَا ثُمَّ يَأْتِي إِصْبَهَانَ ثُمَّ إِلَيَّ فَمَنْ فَبَقِيَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ قَمٍ وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ يُقْتَلُ فِيهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ فَيَنْهَزُهُمْ أَهْلُ قَمٍ فَيَنْهَبُ الْحَسَنِيُّ أَمْوَالَهُمْ وَيَسْبِي ذُرَارِيَهُمْ وَنِسَائِهِمْ وَيُخَرِّبُ دَوْرَهُمْ فَيَفْزَعُ أَهْلُ قَمٍ إِلَيَّ جَبَلٌ يُقَالُ لَهَا وَارِدَهَارُ فَيَقِيمُ الْحَسَنِيُّ بِلَدِهِمْ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَيُقْتَلُ مِنْهُمْ عَشْرِينَ رَجُلًا وَيَصْلُبُ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ، ثُمَّ يرحل عنهم؛ حَسَنِيٌّ كَهْ زَمَامٌ أُمُورَ طَبْرِسْتَانَ رَا بَهْ عَهْدَه دَارِد هَمْرَاه بَا جَمْعِيَّتِ انبوهي از هوادارانِش خروچ مي كند و بعد از نيشابور و تصرف اصفهان براي حمله به قم مي آيد و ميان او و مردم قم نبرد شديدی رخ مي دهد و پس از درگيري، جمع زيادي كشته مي شوند و اهالي شهر عقب نشيني و فرار مي كنند و حسني اموالشان را تاراج مي كند و زنان و فرزندانشان را به اسارت مي گيرد و خانه هايشان را ويران مي سازد و آنها به سمت واردهار (اردهال) مي گريزند حسني ۴۰ روز در شهرشان مي ماند و ۲۰ تن از مردهاي «شخصيت هاي» قم را به قتل مي رساند و ۲ تن را به دار مي آويزد و سپس از آنجا كوچ مي كند».

اين روايت در مورد تهاجم و يورش و ايجاد ناامني در قم از مهمترين روايات به شمار مي آيد و روايات مربوط به مصونيت قم در آخرالزمان را كه حدود ۱۷ روايت است نقض مي كند و به جز اين روايت كه با اين شدت و حدت قضايای قم را بازگو مي كند، روايت ديگري در اختيار نداريم.

### اشكالات روايت حسني

- ۱ - روايت ياد شده، مرسل است و هيچ گونه سندی برای آن در كتاب تاريخ قم نقل نشده است.
- ۲ - اين روايت نخستين روايت معارض در مورد سيد حسني است و از آن اين گونه استفاده مي شود كه حسني فرد خوشنامي نيست؛ ولي در مقابل، رواياتي كه بعضي از آنها صحيح السند نيز هست، حسني را دستيار حضرت مهدي □ مي داند كه در برابر نيروهاي خود، از امام درخواست معجزه مي كند، هر چند شخص امام را مي شناسد و اعتقاد به وي دارد. از اين رو، پس از ديدن معجزات امام و اتمام حجت

بر نیروهای خود، در برابر آنها تسلیم حضرت و ملازم رکاب او می‌گردد! اکنون باید ببینیم حسنی که در این روایت آمده کیست؟ با قطع نظر از سند، احتمالاً وی از فرزندان امام حسن (بنی‌الحسن) طایفه‌ای از زیدی‌ها باشد.

سه قرینه در تأیید این احتمال وجود دارد:

(۱) به تناسب طبرستان که مرکز زیدی‌ها بوده است.  
 (۲) زیدی‌ها نسبت به شیعه دوازده امامی دشمنی خاصی داشتند و به تعبیر شیخ صدوق □: کینه‌توزترین گروه‌ها برضد ما هستند.<sup>۱</sup>

(۳) در روایتی مفصل از امام رسیده که می‌فرماید: زیدی‌ها درگیر خواهند شد. از این جمله استفاده می‌شود که این قضایا به حسنی که در روایات، از او ستایش شده و مورد توجه هست ارتباط ندارد؛ بلکه وی یکی از سران زیدیه است و شاید این قضیه در تاریخ اتفاق افتاده باشد. از مفاد روایات برمی‌آید که حسنی چهره‌ای ستوده است نه شخصیتی مورد مذمت. با این که از این روایت چهره مذموم استفاده می‌شود.

سه شاهد روایی در مدح سید حسنی

#### نخستین شاهد

در *عقد الدرر*، روایتی مفصل از امام علی □ نقل شده که تنها به بیان چند سطر آن بسنده می‌شود «تسیر الجیوش حتی تصیر بوادی القری فی هدوء و رفق یلحقه هناك ابن عمه الحسنی فی اثنی عشر ألف فارس؛ آن‌گاه که سپاه حضرت مهدی به حرکت درمی‌آید و در مسیر خود در کمال آرامش و مهربانی به وادی القری می‌رسند حسنی، پسر عمومی آن حضرت به همراه ۱۲ هزار جنگجو به وی می‌پیوندند.»

«فیقول یابن عمّ أنا أحقّ بهذا لجیش منک، أنا ابي، الحسن و أنا المهدي فیقول المهدي بل أنا

۱. *عقد الدرر*، صص ۹۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹؛ *القول المختصر*، ص ۱۹؛ *الشیعة الرجعة*، ج ۱، ص ۱۵۸؛ *فی رحاب حکومت الامام المهدي □*، ص ۱۰۵.

۲. *کمال‌الدین*، ج ۱، ص ۱۲۶.

۳. *وادی القری* دژه‌ای است بین مدینه و شام از توابع مدینه و در آن روستاهای زیادی قرار دارد. *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۳۴۰.

المهدی فیقول الحسنی: هل لك من آية فنبايعك، فيومئ المهدی إلى الطیر فتسقط إلى يده و یغرس قضیباً فی بقعة من الأرض فیخضّر و یوزق؛ حسنی به حضرت می گوید: سپاه تو باید تحت فرمان من باشد، من مهدی هستم. امام می فرماید: ولی من مهدی ام. حسنی می پرسد: آیا نشانه ای داری تا ما با تو بیعت کنیم؟ حضرت به پرنده در حال پرواز اشاره می کند، در دست وی می افتد و چوبی خشک را در زمین فرو می برد و بی درنگ سبز می شود و شاخ و برگ برمی آورد.»

«فیقول الحسنی یابن العمّ هی لك و یسلّم الیه حیثه و یكون علی مقدّمته و اسمه علی اسمه؛ حسنی می گوید: عموزاده! امامت، از آن توست و بدین سان، لشکریانش را به وی تسلیم خواهد کرد. او که همانم حضرت است پیشاپیش سپاه امام به حرکت در خواهد آمد.»

#### دومین شاهد

در روایت دیگری به صراحت آمده که رویارویی حسنی با امام □ به اصطلاح، جنگ ظاهری است. حسنی با این کار می خواهد به نیروهای تحت امر خود بفهماند که حضرت مهدی □ چه شخصیتی است نه این که خود به وی اعتقاد نداشته باشد. او می خواهد حضرت را به مردم معرفی کند تا از او پیروی نمایند، البته سند این روایت، تمام نیست.

در *بحار الانوار* از مفضل بن عمر نقل شده که گفته است: «ثم یرج الحسنی الفتی الصبیح الذی نحو الدیلم یصیح بصوت له فصیح یا آل احمد! اجیبوا الملهوف. فتجیبه کنوز الله بالطالقان و آی کنوز، لیست من فضة و لا ذهب؛ بل هی رجال کزیر الحدید، علی البراذین الشهب بأیدیهم الحراب و لم یزل یقتل الظلمة حتّی یرد الکوفة و قد صفا أكثر الأرض فیتمصل به و بأصحابه خیر المهدی؛ سپس حسنی جوانی خوش سیما در ناحیه دیلم، دست به جنبش می زند و با صدایی دلنشین فریاد برمی آورد که ای خاندان پیامبر (سادات) به ندای این شخصیت رنج دیده خاطر، پاسخ مثبت دهید...».

از ظاهر این روایت برمی آید که سید حسنی، پیش از ظهور حضرت مهدی □، جنبش خود را آغاز می کند و به دفاع از امام زمان برمی خیزد و ستمگران را به سزای اعمالشان می رساند، یعنی امام در حال پیشروی است که سید حسنی به حضرت می رسد و به او می پیوندد.

«یقولون یابن رسول الله من هذا الذی قد نزل بساحتنا؟ فیقول: أخرجوا بنا إلیه حتی ننظر من هو و ما یرید؟ و هو والله یعلم أنه المهدی و أنه لیعرفه و لم یرد بذلك الأمر إلا لیعرف أصحابه من هو.»

فیخرج الحسنی فیقول: إن كنت مهدي آل محمد أين هراوة جدك و خاتمه و بُردته و درعه الفاضل و عمامته السحاب؟ فیخرج له ذلك ثم يأخذ الهراوة فيغرسها في الحجر الصلد و تورق، و لم يرد ذلك إلا أن يري أصحابه فضل المهدي حتى يبایعوه فيقول الحسنی: الله اكبر مَدَّ يَدَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى نَبَايَعَكَ فِيمَدَّ يَدَهُ فَيُبَايِعُهُ وَيُبَايِعُهُ سَائِرَ الْعَسْكَرِ إِلَّا أَرْبَعِينَ أَلْفًا أَصْحَابَ الْمَصَاحِفِ، الْمَعْرُوفُونَ بِالزَّبِيدِيَّةِ؛ يَارَانِ حَسَنِي، خَطَابَ بِهِ حَسَنِي مَيَّ كَوَيْنِد: أَي فِرْزَنْدِ رَسُولِ خُدَا! أَيِنِ فِرْدِي كِه دَر نَزْدِيكِي مَا اَرْدُو زَدِه، كَيْسْت؟

حسنى می گوید: اینک همگی به سوی او می‌رویم تا ببینیم کیست. به خدا سوگند! حسنى خود به خوبی حضرت را می‌شناسد و مقصودش از این کار، تنها شناساندن شخصیت حضرت مهدی به یاران خویش است. بدین سان، حسنى نزد امام رهسپار می‌شود و خطاب به او می‌گوید: اگر شما، مهدی خاندان پیامبری، پس عصای ویژه و انگشتر و بُرد و زره و عمامه جدت کجایند؟ پس از آن که امام همه نشانه‌های مزبور را به وی ارائه می‌دهد حسنى می‌گوید: الله اکبر! ای فرزند رسول خدا، دستت را بده با تو بیعت کنیم و حضرت دست خود را دراز می‌کند و سایر لشکریان به جز چهل هزار تن از صاحبان کتاب، معروف به زیدیه، با حضرت بیعت خواهند کرد.» مگر آنکه بگوئیم شهادت فرع بر صحت سند است.

#### سومین شاهد

این روایت در کافی شریف آمده و علامه مجلسی از این روایت تعبیر به صحیح می‌کند. یعقوب سراج، راوی حدیث می‌گوید: به امام عرض کردم فَرَجَ شَمَا چِه زَمَانِي خَوَاهِد رَسِيد؟ «قَالَ إِذَا اخْتَلَفَ وُلْدُ الْعَبَّاسِ؛ أَنْ گَاه كِه دُودِمَانِ عَبَّاسِ دِچَارِ اخْتِلَافِ گَرْدَنْد» شاید حکومت بنی‌عبّاس کنایه از حکومت ستمگران باشد؛ هرچند شاهدهی بر این کنایه نداریم. زیرا در این زمینه به روایتی برخوردیم که اگر دنیا در برابر حکومت بنی‌عبّاس قیام کند، زمین از خونشان رنگین خواهد شد و تا قیام امام زمام وجود دارند با این که بنی‌عبّاس در سال ۶۵۶ در حمله مغول، منقرض گشتند. مگر اینکه بگوئیم: ممکن است بعدها و پیش از ظهور حضرت مهدی دوباره روی کار آیند.

۱. مجارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۶.  
۲. مرآة العقول، جلد ۲۶، ص ۱۵۶.



چنانچه از بعضی روایات چنین استفاده می‌شود.

«و ظهر الشّامي و أقبل اليماني و تحرك الحسني و خرج صاحب الأمر من المدينة إلي مكة بتراث رسول الله؛ فرد شامی، آشکار می‌شود و یمانی بدان سو رو می‌آورد و حسنی دست به تحرک می‌زند و صاحب‌الأمر با ودیعه‌های رسول اکرم<sup>ﷺ</sup> از مدینه رهسپار مکه می‌گردد».

شاهد ما در این روایت، این جمله است «وقتی که از ناحیه امام به حسنی خبر ظهور حضرت داده می‌شود آهنگ حمایت و پشتیبانی از امام می‌کند که اهل مکه فرصت را از او گرفته و وی را به قتل می‌رسانند و سر او را به شام (سفیانی) می‌فرستند؛ بیتدر الحسني و يصب عليه أهل مكة و يقتلوه و يبعثون برأسه إلي الشامي (سفیانی) فيظهر عند ذلك صاحب هذا الأمر...».

از این روایت استفاده می‌شود. حسنی نامی که به مرکز تشیع اثنی‌عشری حمله می‌کند و خانه‌ها را ویران و افراد را به قتل می‌رساند، غیر از این حسنی است، زیرا حسنی براساس سخن امام صادق<sup>ﷺ</sup> که فرمود: «به خدا سوگند! حسنی امام زمان را کاملاً می‌شناسد» انسانی شایسته و دستیار امام زمان<sup>ﷺ</sup> خواهد بود. بنابراین این دو دسته از روایات حسنی با یکدیگر قابل جمع نیستند.

### گرفتاری جوانان قم ...

در دو روایت دیگر گوشمال دادن جوان‌های قم بیان شده است. این دو روایت در کتاب «تاریخ قم» آمده و روایت دوم، به نقل سهل بن زیاد<sup>۱</sup> از عبدالعظیم حسنی<sup>۲</sup>، از اسحاق نافع، از امام کاظم<sup>ﷺ</sup> است که فرمود: «قم عشّ آل محمد<sup>ﷺ</sup> و مأوي شيعتهم ولكن سيهلك جماعة من شبابهم بمعصية آبائهم<sup>۳</sup> و الإستخفاف و السُّخريّة بكبرائهم و مشايخهم و مع

۱. در مورد شخصیت سهل بن زیاد، باید بحث و بررسی شود تا مشخص گردد جایگاه وی در بین علماء کجاست و اعتبارش چه اندازه است؟ تنها در کتب اربعه بیش از ۲۰۰۰ حدیث از او نقل شده است و از کنار چنین شخصی نمی‌توان به راحتی گذشت. و او را تضعیف کرد و ما در درس فقه پس از تحقیق و بحث، او را توثیق کردیم.

۲. اضافه جمله بمعصية آبائهم، اضافه به فاعل است یا اضافه به مفعول؟ یعنی گناهان پدران، با عث گرفتاری جوان‌ها می‌شود یا جوان‌ها خود به جهت نافرمانی پدران‌شان دچار گرفتاری خواهند شد؟

ذلك يدفع الله عنهم شر الأعداء و كل سوء؛ قم، آشیانه خاندان پیامبر و پناهگاه پیروان آن هاست؛ اما خداوند گروهی از جوانان آنان را به سبب نافرمانی از پدرانشان و اهانت و تمسخر بزرگان و اساتیدشان، به هلاکت خواهد رساند؛ ولی با این همه، خدا آسیب دشمنان و هرگونه گزندی را از آنان برطرف می‌سازد.»

### گرفتاری قم در صورت خیانت ...

از امام جعفر صادق □ روایت شده که فرمود: «ثُربة قم مقدسة و أهلها منا و نحن منهم لا يريدهم جبار بسوء إلا عجلت عقوبته ما لم يخونوا إخوانهم و ما لم يحولوا أحوالهم فإذا فعلوا ذلك سلط الله عليهم جبارة سوءاً أما إنهم انصار (م ح م د) و دُعاة حَقْنَا؛ خاکِ قم، مقدس است مردم قم از ما و ما از آن‌ها هستیم، هر ستمگری در مورد آنان قصد آسیب‌رسانی داشته باشد به سرعت، کیفر خواهد دید مشروط به این که مردم در مورد یکدیگر خیانت روا نداشته باشند و وضعیت خود را تغییر نداده باشند؛ ولی هرگاه در چنین شرایطی قرار گرفتند خداوند، فرمانروایان بد نهادی را بر آنان مسلط خواهد گرداند. به هوش باشید! که آنان یاران قائم ما هستند و مردم را برای بازپس‌گیری حق ما، فرا می‌خوانند.»

آن‌چه تا کنون یادآوری شد روایاتی است که بر مصون بودن قم در آخرالزمان دلالت داشت.

در ردّ این روایات نخست باید گفت: از نظر سند ضعیف‌اند. از سویی، روایت حسنی مربوط به زیدیه است که بحث دلالتی آن گذشت. وانگهی روایت «سیهلك جماعة» هیچ‌گونه دلالتی بر تهاجم نظامی به این شهر ندارد. شاید گرفتار نوعی بیماری و دیگر بلایای آسمانی گردند؛ ولی ذیل روایت به صراحت می‌فرماید: «و يدفع

....»

شاید مقصود همین احتمال دوم باشد، زیرا امام در ادا می‌فرماید: جوان‌ها نسبت به بزرگ‌ترها و اساتید خود اهانت و تمسخر روا می‌دارند و این موضوع خود قرینه است که عامل گرفتاری جوان‌های قم، سرپیچی خود آن‌هاست نه به خاطر گناهان پدرانشان.

۱. مجارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

۲. مجارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۸.

الله عنهم شرّ الأعداء» روایات دچار شدن مردم قم به گرفتاری‌ها، با روایات امنیت و مصونیت قم، در تعارض‌اند. از سویی، چون روایات گرفتاری مردم قم افزون بر اشکالات سندی و متنی - اندکند، به همین دلیل روایات مربوط به امنیت قم، مقدّم هستند - به ویژه که برخی از روایات مربوط به امنیت شهر قم دارای سند صحیح‌اند.

### گرفتاری مردم قم به غم و اندوه

از جمله روایات معارض، روایتی است که از شیخ مفید نقل شده است.<sup>۱</sup> روایت را امام هادی □ از امام جواد نقل کرده و سند آن را به امام علی □ می‌رساند که امیرمؤمنان □ از رسول اکرم □ نقل می‌کند که فرمود: «لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ نَظَرْتُ إِلَى قَبَةِ مِنْ لَوْلُو، لَهَا أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَأَرْبَعَةُ أَبْوَابٍ كُلُّهَا مِنْ اسْتَبْرَقِ أَخْضَرَ. قُلْتُ يَا جِبْرَيْلُ: مَا هَذِهِ الْقُبَّةُ الَّتِي لَمْ أَرْ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ أَحْسَنَ مِنْهَا؟ قَالَ حَبِيبِي مُحَمَّدٌ: هَذِهِ صُورَةُ مَدِينَةِ يُقَالُ لَهَا قَمٌ يَجْتَمِعُ فِيهَا عِبَادُ اللَّهِ الْمُؤْمِنُونَ وَيَنْتَظِرُونَ مُحَمَّدًا وَشَفَاعَتَهُ لِلْقِيَامَةِ وَالْحِسَابُ يَجْرِي عَلَيْهِمُ الْغَمُّ وَالْهَمُّ وَالْأَحْزَانُ وَالْمَكَارِهِ قُلْتُ: إِلَيَّ مَتِي يَنْتَظِرُونَ الْفَرَجَ؟ قَالَ: إِذَا ظَهَرَ الْمَاءُ عَلَيَّ وَجْهَ الْأَرْضِ؛<sup>۲</sup> زمانی که مرا به آسمان چهارم سیر دادند به گنبدی از مروارید که دارای چهار پایه و چهار درب و هر یک از استبرق سبز بود نگریستم از جبرئیل پرسیدم: این گنبدی که در آسمان چهارم زیباتر از آن را ندیده‌ام، چیست؟

پاسخ داد: ای حبیب من محمد! آن چه می‌بینی نمای شهری است که قم نامیده می‌شود بندگانِ بالیمان خدا در آن شهر گرد خواهند آمد و در انتظار محمد و شفاعت وی در قیامت و روز حساب به سر می‌برند و غم و اندوه و رنج و دشواری، برای آنان به وجود خواهد آمد. پرسیدم: تا کی این مردم در انتظار فرج و گشایش به سر خواهند برد، پاسخ داد: «آن گاه که آب بر سطح زمین این شهر ظاهر گردد».

شیخ عباس قمی می‌گوید:<sup>۳</sup> در دوران کودکی من، آب، شهر قم را فراگرفت به

۱. الاختصاص، ص ۱۰۲، علامه مجلسی این روایت را در بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۸ نقل کرده است.

۲. بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۱۱.

۳. «قد ظهر الماء بقم علي وجه الأرض في أيام صباي فكان يفور الماء من السرايب و التناير و قد خربت لذلك دور كثيرة بل حلة يقال لها عربستان خرب» سفينة البحار، ج ۷، ص ۳۵۶.

گونه‌ای که از زیرزمین‌ها و تنورها آب بیرون می‌زد و بر اثر آن، خانه‌های زیادی از جمله محلّه‌ای به نام عربستان، تخریب گشت».

بر این اساس، با این روایت باید در انتظار فَرَج باشیم و چه بسا سال‌ها از این واقعه بگذرد، صبر خدا بسیار است. مضمون این چهار روایتِ معارض، این است که گرفتاری‌هایی متوجه این شهر خواهد شد؛ ولی در مقابل، روایات متعددی به عکس این معنا داریم. البته برخی در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید دارند؛ اما اقا بزرگ طهرانی<sup>۱</sup> بی‌هیچ شک و شبهه‌ای، این کتاب را به شیخ مفید نسبت می‌دهد.

### جمع بین دو دسته اخبار

#### توجیه روایات معارض

تا اینجا با بررسی سابقه تاریخی قم پی بردیم که این شهر، معروف به ولایت و دوستی اهل بیت □ است، به همین دلیل مورد کینه و بغض طرف مقابل بوده است. این شهر، افرادی را که مخالف معتقدات تشیع بودند نمی‌پذیرفته و در قبال آنان موضع می‌گرفتند. عمده بحث روایات متعارض، ارتباط به قم در آخرالزمان داشت و بیان گشت که اکثر این روایات دلالت دارد این شهر به خواست خدا از گزند حوادث، مصون و محفوظ خواهد ماند؛ ولی مفاد ۴ روایت، با این روایات، در تعارض بود و دلالت داشت که در آخرالزمان و پیش از ظهور، شهر قم دچار مشکلات و گرفتاری‌هایی خواهد شد. در توجیه این روایات گفتیم: روایت نخست مرتبط به حسنی، صراحت داشت که جنگ‌هایی در قم صورت خواهد گرفت و قم، اشغال می‌شود، این روایت افزون بر این که از نظر سند اشکال داشت آن را بر قضایایی که قبلاً رُخ داده بود. (جنگ بین زیدیه و شیعیان) حمل کردیم و ارتباطی به دوران آخرالزمان ندارد. متن روایت نیز به گونه‌ای است که با دیگر روایات ناسازگار است. شخصیت حسنی که در روایات، از او سخن به میان آمده چهره‌ای مورد ستایش

۱. الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۱، ص ۳۵۸.

دارد؛ اما چهره حسنی یاد شده در این روایت، شخصیتی خشن و ضدّ مردمی است. روایت دوم که می‌گوید: «سِيَهْلِكُ جَمَاعَةٌ مِنْ شَبَابِهِمْ بِمَعْصِيَةِ آبَائِهِمْ» از نظر محتوا و مضمون، مانند روایت نخست نیست و امکان دارد. هلاکت جوان‌های قم در اثر پیشامدهای ناگوار بیماری و یا اموری از این قبیل باشد که در نهایت، ارتباطی به درگیری و تهاجم به قم ندارد. افزون بر این که ذیل همین روایت، در تأیید دسته اول روایات، دلالت بر در امان بودن قم دارد. از جمله فرشته‌ای که خداوند او در جهت حفظ و نگاهداری قم مأموریت داده است.

روایت سوم نیز کم رنگ‌تر از این دو روایت است: «مَا لَمْ يَخُونُوا إِخْوَانَهُمْ وَلَمْ يَحْوُلُوا أَحْوَالَهُمْ». البته این سنّت الهی است که: □ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ □ و اختصاص به شهر قم ندارد.

روایت چهارم نیز که دلالت داشت شهر قم را آب فرا می‌گیرد و گرفتاریهایی برای مردم این شهر به وجود خواهد آمد روشن است، زیرا این گونه گرفتاری‌ها غیر از بلایا و سختی‌های ناشی از جنگ است. افزون بر این که در آغاز همین روایت، شهر قم و مردم آن مورد ستایش و تمجید قرار گرفته‌اند.

گذشته از این، اگر چهار روایت معارض، هیچ گونه مشکل سندی و محتوایی نیز نداشتند، در برابر روایات در امان بودن قم و ... که بیش از ۱۵ روایت را تشکیل می‌دهند، توان تعارض نداشتند؛ چرا که برخی از این روایات، دارای سندی صحیح‌اند. از سویی، مقتضای قاعده باب تعارض، مقدم داشتن روایات فراوان مربوط به امنیت، بر این روایات است. امید است مضمون این روایات که ادعیه خالصانه ائمه □ است در حق شهر مقدّس قم و کسانی که با این مردم یکدل و یک زبانند تحقق یابد و خداوند کریم، ظهور حجّتش را نزدیک گرداند.

### عنايات معصومين □ به قم و دعا در حق اهل قم

پیامبر □ و ائمه □ عنایت ویژه‌ای به شهر قم داشته‌اند، گرچه برخی در مقابل، کینه و بغض این شهر را در سینه می‌پرورانده‌اند.

۱ - ابن شهر آشوب در مناقب آورده است که: امام هادی □ طی نامه‌ای، جمعی از مردم اطراف قم را مخاطب قرار داد که حاکی از ستایش قم و عنایت معصومین نسبت به این شهر است. حضرت فرمود: «إِنَّ اللَّهَ بِجُودِهِ وَأَفْتِهِ قَدَمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ بَنِيَّةٍ»

محمدؑ بشیراً و نذیراً و وفقکم لقبول دینه و أکرمکم بهدایتہ و غرس فی قلوب أسلافکم الماضین، «رحمة الله عليهم» و اصلا بکم الباقین «تولی کفایتهم و عمّرهم طویلاً فی طاعته» حبّ العترة الهادیه فمضی من مضی علی وتیره الصواب و منهج الصدق و سبیل الرشاد فوردوا موارد الفائزین و اجتنوا ثمرات ما قدموا و وجدوا غب ما أسلفوا؛ خداوند، با لطف و مهربانی خویش، به وجود پیامبرش حضرت محمدؑ که او را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاد، بر بندگان خود منت نهاد و شما مردم (قم) را در پذیرش دین و آیین خود، توفیق عنایت کرد و با هدایت خویش، شما را گرمی داشت و در دل گذشتگان شما بذر دوستی و محبت عترت خود را کاشت. - درود و رحمت خدا بر آنان - و در دل نسل‌های آینده شما که - امیدوارم آنان را در کنف عنایت خود حفظ کرده و در مسیر اطاعتش به آنها عمری طولانی ارزانی بدارد، پس دسته‌ای که دنیا را وداع گفتند در مسیر صحیح و راستی و درستی گام نهادند و در زمره رستگاران به شمار آمدند و نتیجه اعمال نیکی را که خود و نیاکانشان انجام دادند، به دست آوردند.»

به هر حال گویی محبت اهل بیتؑ در وجود قمی‌ها، اختیاری نیست و ذاتی و خمیرمایه سرشت آنهاست.

۲ - زراره، از امام صادقؑ روایت کرده که فرمود: «أهل خراسان أعلامنا، أهل قم أنصارنا، أهل کوفه أوتادنا و أهل هذا السواد منا و نحن منهم؛ خراسانیان از نامداران ما، مردم قم یاران ما، کوفیان پیروان برجسته ما و مردم عراق از ما و ما از آنان هستیم.»

۳ - امام رضاؑ می‌فرماید: «للجنة ثمانية أبواب، لأهل قم واحد منها، فطوبى لهم ثم طوبى لهم ثم طوبى لهم؛ بهشت دارای هشت در است که یکی از آنها ویژه اهل قم است و سه بار فرمود: خوش به حال آنان.»

۴ - صفوان بن یحیی بیاع سابری - که امام موسی کاظم، امام رضا و امام جوادؑ را درک کرده - می‌گوید: «كنت يوماً عند أبي الحسن فجري ذكر قم و أهل قم و ميلهم إلي المهدي فترحم عليهم و قال رضي الله عنهم ثم قال إنَّ للجنة ثمانية أبواب واحد منها لأهل قم و هم خيارٌ شيعتنا من بين سائر البلاد حمّر الله ولايتنا في طينتهم؛ روزی محضر امام رضاؑ شرفیاب

۱. به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۲۵، بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۷.  
 ۲. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ج ۳۰.  
 ۳. بحار الانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ج ۳۳.  
 ۴. همان، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ج ۳۹ به نقل از تاریخ قم.

بودم که سخن از شهر قم و مردم آن سامان و عشق و محبت آن‌ها نسبت به حضرت مهدی ما به میان آمد حضرت، برای آنان طلب رحمت نمود و فرمود: خداوند از آنان خرسند باشد. سپس فرمود: بهشت، دارای هشت در است که یکی از آن‌ها ویژه مردم قم است آنان پیروان برگزیده ما از میان سایر جاها هستند. خداوند، ولایت ما را در سرشت آنان آمیخته است».

۵ - «وروي عن عدّة من أهل الرّي أنّهم دخلوا علي أبي عبد الله □ و قالوا: نحن من أهل الرّي. فقال: مرحباً ياخواننا من أهل قم! فقالوا: نحن من أهل الرّي فأعاد الكلام، قالوا ذلك مراراً و أجابهم بمثل ما أجاب به أولاً، فقال: إنّ لله حرماً و هو مكّة و إنّ للرسول حرماً و هو المدينة و إنّ لأمير المؤمنين حرماً و هو الكوفة و إنّ لنا حرماً و هو قم و سندفن فيها امرأة من ولدي تسمي فاطمة، من زارها و جبت له الجنة □ قال □ ذلك و لم تخمّل بموسي أمة)؛<sup>۱</sup> به نقل عدّه‌ای از اهالی ری، روایت شده که گفتند محضر امام صادق □ شرفیاب شدند و عرضه داشتند: ما از اهالی ری هستیم. امام □ فرمود: برادران من از اهالی قم خوش آمدند. عرض کردند: ما از اهالی ری هستیم. امام □ سخن خویش را تکرار کرد جمعیت، چند بار گفته خود را تکرار کردند و امام □ نیز همانند بار نخست، به آن‌ها پاسخ داد و سپس فرمود: خداوند دارای حرمی است عبارت از کعبه، رسول خدا حرمی دارد که مدینه است و امیرمؤمنان نیز دارای حرمی است عبارت از کوفه و ما نیز حرمی داریم که عبارت از شهر قم است. در آن دیار، بانویی از دودمان من به نام فاطمه مدفون خواهد گشت. هر کس به زیارت وی نائل گردد بهشت بر او واجب خواهد شد».

امام صادق □ این سخن را زمانی فرمودند که هنوز مادر امام کاظم □ به آن حضرت باردار نبود.

۶ - از ائمه □ نقل شده که: «لولا القميون لضاع الدين؛<sup>۲</sup> اگر مردم [علمای] قم نبودند، دین، رو به تباهی می‌رفت».

۷ - امام صادق □ فرمود: «إذا أصابكم بليّة و عناء فعليكم بقم، فإنه مأوي الفاطميين»؛<sup>۳</sup> زمانی که رنج و گرفتاری به شما رو آورد، به قم روی آورید، زیرا قم پناهگاه فرزندان فاطمه است».

۱. بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۴۱.  
۲. همان، ص ۲۱۷ و ۲۱۶، ح ۴۳ و ۴۱.  
۳. سفينة البحار، ج ۲، ص ۴۴۶.

۸ - از امام صادق □ روایت شده که فرمود: «إِنَّ اللَّهَ إِخْتَارَ مِنْ جَمِيعِ الْبِلَادِ كُوفَةَ وَ قُمْ وَ تَفْلِيسَ<sup>۱</sup>؛ خداوند از میان همه شهرها کوفه، قم و تفلیس<sup>۲</sup> را برگزیده است.»

۹ - امام صادق □ فرمود: «فِي قُمْ شِيعَتُنَا وَ مَوَالِينَا وَ تَكَثَّرَ فِيهَا الْعِمَارَةُ، وَ يَقْصُدُهُ النَّاسُ وَ يَجْتَمِعُونَ فِيهِ حَتَّى يَكُونَ الْجَمْرَ بَيْنَ بَلَدَتَيْهِمْ<sup>۳</sup>؛ در شهر قم شیعیان و دوستان ما بسر می‌برند، در آینده، آبادانی و ساخت و ساز در آن شهر فزونی می‌یابد و مردم، راهی آن جا می‌شوند و در آن شهر اجتماع می‌کنند به گونه‌ای که نهر جمر (رودخانه) وسط شهر آنان قرار می‌گیرد.»

در مورد عظمت شهر قم روایات فراوانی نقل شده است که به جهت اختصار، تنها به نمونه‌هایی از آن اشاره گردید<sup>۴</sup>.

خلاصه اینکه از مجموع روایات چنین برمی‌آید که در دوران غیبت امام عصر □ قم یک پایگاه فرهنگی قوی نشر تشیع و نقش زمینه‌سازی و فرهنگ‌سازی جهانی برای پذیرش حکومت جهانی امام زمان □ را ایفا می‌کند. امیدوارم این پایگاه عظیم و مبارک مورد عنایت اهل بیت عصمت □ قرار گرفته باشد.

---

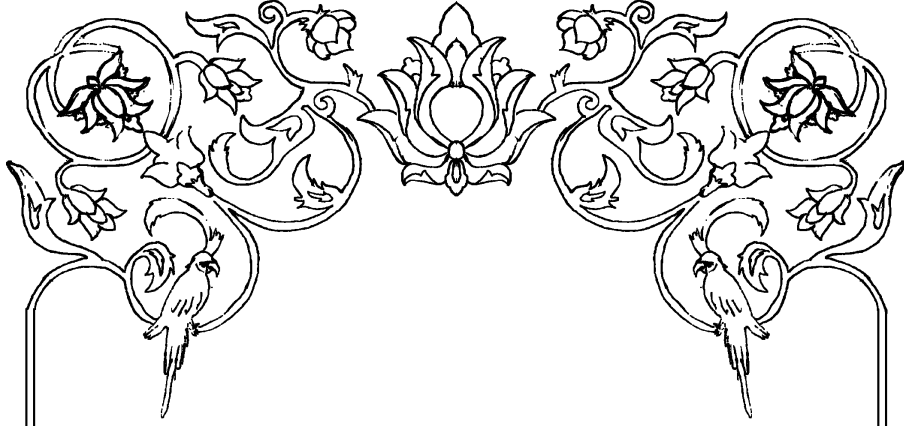
۱. *مجارالانوار*، ج ۵۷، ص ۲۱۴.

۲. تفلیس، شهری در شوروی سابق و پایتخت گرجستان و مدت‌ها جزو قلمرو ایران بوده است. ولی در اثر بی‌لیاقتی حکومت وقت، از کشور تجزیه شد.

۳. *مجارالانوار*، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۵.

۴. در مقدمه و فصل ۲ احادیث بیشتری در این خصوص بیان شد.





## فصل سیزدهم:

پژوهشی پیرامون حدیث

جَسَاسَة (خبرچین) و دجال



در کتب عامّه بیش از ۱۵۰۰ روایت در مورد مهدویت وجود دارد. ما از بین این روایات به بررسی چند روایت می‌پردازیم و شما می‌توانید با استفاده از این روش، بقیه روایات آنها را به همین سبک بررسی نمایید. نخست منابع و سپس به اسناد آنها می‌پردازیم.

در روایات ما بحث دجال به گونه‌ای محدود مطرح شده؛ ولی روایات عامّه درباره دجال داد سخن داده از جمله روایات مربوط به جسّاسه که می‌گویند: خبر چینی است که برای دجال جاسوسی می‌کند.<sup>۱</sup>

#### فرازهائی از حدیث جسّاسه

روایت، مفصل است و با این عبارت آمده: «قدم علي رسول الله ﷺ تميم الداري فأخبر رسول الله ﷺ...»

ابن ابی شیبّه متوفای (۲۳۵ هـ) نخستین کسی است که در مصنف، به نقل این داستان پرداخته است. بعد از او احمد حنبل متوفای (۲۴۰ هـ) در مسند، بعد از آنان، مسلم متوفای (۲۵۶ هـ) در کتاب صحیح و کسانی که این جریان را بیان کرده‌اند از همین مدارک نقل نموده‌اند.<sup>۲</sup>

آنچه موجب شگفتی است، ادعای استناد پیامبر ﷺ به حدیث تمیم داری است و در پایان نیز می‌فرماید: أعجبتني حدیث تمیم، أنه وافق الذي أحدثكم.

علامه شوشتری چنین می‌نویسد: «من المضحك أن العامة قالوا: إن النبي ﷺ روي عن هذا.

---

۱. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۳۷.  
۲. برای توضیح بیشتر به معجم احادیث الامام المهدي ﷺ، ج ۲، ص ۱۲۴ رجوع شود.

لکونه من أهل الكتاب قصة الدجال و الجسّاسة.»<sup>۱</sup>

در مورد سند روایت باید گفت که: این حدیث را عامر شعبی از فاطمه بنت قیس نقل کرده و هیچ صحابی دیگری غیر از فاطمه بنت قیس به نقل آن نپرداخته است.

### فاطمه بنت قیس کیست؟

ذهبی می‌نویسد: در جریان ترور عمر و تشکیل شورای شش نفره، شورای مذکور در خانه این زن تشکیل شد.

مامقانی می‌نویسد: «هي من المهاجرات الأولى، لها عقل و کمال، و لم أقف فيها علي ما يدرجها في الحسان و قدرات العامة: أنه لما قتل عمر، اجتمع اصحاب الشوري في بيتها، و كفي بذلك و هُنا لها؟» او یکی از نخستین زنان مهاجری است که از عقل و کمال برخوردار بود؛ ولی مطلبی که بر حَسَن بودن او دلالت کند نیافتیم. طبق نقل عامّه: اصحاب شوری در خانه این زن گرد هم آمدند و همین مطلب بر و هُن او کفایت می‌کند.»

خطیب بغدادی می‌نویسد: شوهر فاطمه بنت قیس او را سه طلاقه کرد.<sup>۲</sup> و برای او حق سکونت و نفقه قرار نداد و به او دستور داد تا در خانه ابن امّ مکتوم - نابینا - عده نگه دارد. چون این جریان را - در دوران خلافت عمر - به او گفتند، خلیفه این حکم را مردود شمرده و گفت ما هرگز کتاب خدا را به گفته زنی رها نمی‌کنیم شاید او در نقل، فراموش کرده باشد.<sup>۳</sup>

محقق شوشتری می‌نویسد: سخن این زن برخلاف کتاب خدا نیست. «ولكن الرجل لم يفهم الكتاب و رد السنة، و المرأة كانت أفقه من فاروقهم و من أم المؤمنينهم».<sup>۴</sup>

ابن عبد البر می‌گوید: او زن هوشمندی بود. هنگامی که ابو عمرو بن حفص بن مغیره او را طلاق داد و معاویه و ابوجهم به خواستگاری او آمدند. با پیامبر مشورت کرد، حضرت اسامه بن زید را پیشنهاد کرد و با او ازدواج کرد.

ولی با تمام شواهد یاد شده از نظر قواعد و طبق مبنای شیعه او فردی مجهول

۱. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۲۲.

۲. سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳۱۹.

۳. تنقيح المقال، ج ۳، ص ۸۲ (چاپ سنگی)

۴. تاريخ بغداد، ج ۳، ص ۷۱.

۵. قاموس الرجال، ج ۱۲، ص ۳۳۶.

است. علاوه بر اینکه، ابن ابی شیبیه و احمد بن حنبل، راویان این حدیث، از نظر ما غیر معتبرند.

### عامر شعبی کیست؟

ذهبی در کتاب خود مشروحاً به مدح و ستایش او پرداخته: و از او به «الإمام، علامة العصر» تعبیر کرده و در سال ۲۱ یا ۲۸، شش سال پس از خلافت عثمان متولد و در سال ۹۶ درگذشت.<sup>۱</sup>

او از دیدگاه اهل سنت جایگاه والایی دارد نامبرده از حضرت علی □ انحراف داشته. تا آن جا که می گفت: «أفرط أناس في حبّ علي □ كما أفرط النصارى في حبّ المسيح».<sup>۲</sup> ولی در مورد دوستی شیخین می گوید: *حبّهما و معرفتهما من السنّة*.<sup>۳</sup>

در دشمنی او با امام علی □ همین بس که به دورغ سوگند یاد می کرد که آن حضرت حافظ قرآن نبوده است!! و می گوید: در جنگ جمل جز چهار صحابی کسی از یاران پیامبر، ایشان را همراهی نکرد!! در صورتی که بالغ بر دو هزار و نهصد نفر از صحابه رسول خدا بویژه هشتصد نفر از اصحاب بیعت رضوان در رکاب امیر مؤمنان □ حضور داشتند و شصت و سه نفر از آنان و صدها تن از سایر صحابه به فیض شهادت نایل آمدند، چنانچه مسعودی و دیگران به این معنا تصریح دارد.<sup>۴</sup>

سید مرتضی درباره دشمنی او با امیر مؤمنان می نویسد: «بلغ من نصب الشعبي و كذبه أنّه قال: لم يشهد الجمل من الصحابة إلا أربعة فإن جاؤا بخامس فأنا كذاب: ...»<sup>۵</sup> البته از فردی دائم الخمر و قمارباز مانند شعبی غیر از این مطالب انتظاری نیست.

«كان سكيراً خميراً مقامراً عياراً»<sup>۶</sup>

جالب توجه است هنگامی که ابوحنیفه از وضعیت او اطلاع یافت تمام روایاتی را که از او شنیده بود پاره و نابود کرد.<sup>۷</sup>

۱. *سير اعلام النبلاء*، ج ۴، ص ۳۱۰.

۲. همان.

۳. همان.

۴. *مروج الذهب*؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۴، *الدرجات الرقیعة*، ص ۳۹.

۵. *الفصول المختارة*، ص ۱۷۱؛ *قاموس الرجال*، ج ۵، ص ۶۱۲.

۶. همان.

۷. همان.

آقای خوئی □ می گوید: «هو الخبيث الفاجر المعلن بعدائه لأئمة المؤمنين»<sup>۱</sup> او همان فرد پلید و پست و فاجر و دروغگویی است که آشکارا با امیرالمؤمنین دشمنی می کرد.

### تمیم داری کیست؟

ابن اثیر می گوید: *أول من قصّ، استأذن عمر في ذلك، فأذن له، فقصّ قائماً؛* وی نخستین کسی بود که داستان سرائی می کرد در این خصوص از عمر اجازه خواست عمر به او اجازه داد و وی ایستاده به داستان سرایی می پرداخت. پسر عبدالرحمن می گوید: تمیم داری به عمر اصرار کرد تا از او اجازه قصّه گفتن بگیرد.<sup>۲</sup>

علامه عسکری می گوید: خلیفه به او اجازه داد هفته‌ای یک ساعت قبل از نماز جمعه سخنرانی کند. در زمان عثمان به دو ساعت در دو روز افزایش یافت؛ ولی حضرت علی □ او را از مسجد بیرون راند *رأى قاصاً في المسجد فضربه و طرده*.<sup>۳</sup> با این که ابوذر در زمان عمر به جرم خواندن حدیث پیامبر □ دوازده سال در مدینه به اقامت اجباری محکوم شده بود؛ ولی اینها مجوز سخنرانی داشتند. نام تمیم داری، ابو رقیه تمیم ابن اوس الداری و از نژاد مسیحی و از علمای فلسطین بود که در سال ۹ بعثت اسلام آورد. بعضی به دفاع از او پرداخته و گفته‌اند که دزد ظرف نقره‌ای، وی نبوده است.

عسقلانی می گوید: ذهبی با جزم و یقین گفته که دزد ظرف و کسی که آیه [۱۰۶ مائده] درباره او نازل شده، تمیم داری نیست. - زیرا وی مورد تأیید خلیفه دوم بود. مقاتل، او را دزد ندانسته است ولی نظر ذهبی صحیح نیست، چون ترمذی و غیر او از ابن عباس نقل کرده‌اند که: دزد جام، شخص تمیم داری بوده است.<sup>۴</sup> نقل می کنند: «ابو رقیه (تمیم داری) کان نصرانياً. من علماء اهل الكتاب و عابد فلسطین قدم

---

۱. معجم رجال الحديث، ج ۹، ص ۱۹۳.  
۲. اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۱۵؛ سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۷.  
۳. سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۴۴۷.  
۴. معالم المدرستين، ج ۲، ص ۴۹.  
۵. وسائل الشيعة، ج ۲۸، ص ۳۶۷؛ أبواب بقية الحدود، ج ۴، ص ۱.  
۶. البدايه و النهايه، ج ۶.  
۷. الاصابة، ج ۱، ص ۱۸۴؛ الاستيعاب، ج ۱، ص ۲۷۰.

المدينة قبل تبوك. أظهر الاسلام بعد سرقة ثبتت عليه، ليدفع باسلامه ما ادين به.»<sup>۱</sup> او از علماء اهل كتاب و از عابدهای آنان بود، و قبل از جنگ تبوك به مدینه آمده و اظهار اسلام كرد تا خود را از محكوميت سرقتی كه انجام داده نجات دهد. در كافی آمده است كه: اَسْلَمَ؛ او اسلام آورد و از قطع دست معاف شد «الإسلام يجِبُ ما قبله.»<sup>۲</sup>

عمر، درباره تمیم گفت: «خير أهل المدينة.» - و سهم او را در پرداخت بيت المال به اندازه سهم رزمندگان بدر قرار داد. وقتی نماز تراويح را به راه انداخت او را امام جماعت كرد؛ ولی خود عمر هيچ گاه نماز تراويح نخواند. هم‌اكنون نيز علمای عامه به مردم می‌گویند: «بخوانید»؛ ولی خودشان غالباً تراويح نمی‌خوانند. تمیم، بعد از مرگ عثمان، به معاويه پيوست.

ابن خلدون و ابن كثير و شهرستاني، از امثال تمیم‌داری شاکی بوده و می‌گویند: تفسير و تاريخ و فرهنگ ما را اين گونه افراد به فساد كشيده‌اند. ابن خلدون با نام بردن آنها می‌گويد: اين افراد سخنانی نقل كردند كه تفسير ما را تغيير دادند. احاديث اسرئيليات از طريق اين گونه افراد وارد تفسير قرآن شد. بالاخره در مقام بررسی سند روايت جَسَّاسه، به تمیم‌داری رسیدیم. در اینجا باید به دو موضوع اشاره كنیم.

۱ - آشنایی با شخص تمیم؛

۲ - در ارتباط با يورش و شبيخون فرهنگی يهود و نصاری با پوشش اسلام آوردن؛

اهل سنت خود، می‌نویسند: ما گرفتار اسرئيليات شده‌ایم.

مامقانی و شوشتری درباره تمیم‌داری مطالبی گفته‌اند، از جمله:

مامقانی می‌نویسد: «مذهب العاقه علي الكذب والجعل والافتراء.» مذهبی كه معاويه مروّج آن بود و تا آخر عمرش شراب می‌خورد<sup>۳</sup>، حریر می‌پوشید و آواز می‌خواند.

۱. المغني، ج ۲، ص ۱۶۸؛ عمدة القاري، ج ۱۱، ص ۱۲۶؛ و معالم المدرستين، ج ۲، ص ۵۷؛ سنن الكبرى، ج ۱۰، ص ۱۷۸.

۲. كافي، ج ۷، ص ۴.

۳. مسند احمد، ج ۵، ص ۳۴۷؛ سنن ابي داود، ج ۴، ص ۶۸، ح ۴۱۳۱.

وی جای دیگر می‌گوید: من چیزی درباره تمیم نیافتم، جز این که شیخ طوسی او را از اصحاب پیامبر □ دانسته «و نزل الشام بعد مقتل عثمان»<sup>۱</sup> ابن اثیر نیز از ابن عمر نقل کرده که تمیم‌داری قبلاً در مدینه زندگی می‌کرد و مسیحی بود و سال ۹ هجری اسلام آورد و بسیار نماز می‌گزارد و ...<sup>۲</sup> مامقانی می‌نویسد: «قلْتُ لا یبعد احتسابه من الحسان؛ بعید نیست که او را جزء افراد حسن و نیکو شمرد.»<sup>۳</sup>

مرحوم شوشتری می‌گوید: همین که می‌گویند: تمیم‌داری بعد از کشته شدن عثمان به شام رفت و از یاران علی □ شمرده نشده برای ضعف او کافی است؛ ولی بسیار نماز خواندن وی، دلیل خوبی او نمی‌شود؛ زیرا خوارج نیز چنین شیوه‌ای داشتند. سپس می‌نویسد: «من المضحك، أن العامة قالوا: إن النبي □ روي عن هذا، قصة الدجال و الجساسة، الدابة التي تجسس للدجال.»<sup>۴</sup>

فرزند مامقانی می‌گوید: «إن دراسة كل ما قبل و ذكر عن المترجم من هجرته إلي فلسطين بعد قتل عثمان، و عَدَمَ عَدِّهِ من اصحاب امير المؤمنين □ و نكت اخري في ترجمته يظهر عاميته و انحرافه عن امير المؤمنين □ فهو عندي ضعيف. أما حديث تهجده و قيامه بالليل فمع فقد الإيمان لا اعتداد بتلك العبادة، فكم ممن حارب امير المؤمنين □ كانوا من المتهجدين و اصحاب الجباه السود، كأصحاب النهروان فالرواية من جهته ساقطة عن الاعتبار؛

از بررسی و تحقیق مطالبی که درباره وی و هجرت او به فلسطین، پس از کشته شدن عثمان و به شمار نیامدن او از یاران امیر مؤمنان □ و دیگر مواردی که در شرح حال وی گفته شده برمی‌آید که او عامی مذهب و از مخالفان امیر مؤمنان □ بوده است. بنابراین، از دیدگاه من، وی فردی ضعیف است. در مورد روایتی که در مورد عبادت و شب زنده‌داری او نقل شده باید گفت: با وجود بی‌ایمانی او، عبادت وی از هیچ گونه ارزش و اعتباری برخوردار نیست، زیرا بسیاری از کسانی که با امیر مؤمنان □ در ستیز بودند، مانند نهروانیان، خود اهل عبادت بودند به گونه‌ای که پیشانی آن‌ها را در اثر عبادت، پینه بسته بود. بدین ترتیب، روایت، از ناحیه وی فاقد

۱. تنقیح‌المقال، ج ۱۳ جدید، ص ۱۶۹.  
۲. اسد الغایة، ج ۱، ص ۲۱۵.  
۳. تنقیح‌المقال، ج ۱۳ جدید، ص ۱۶۹.  
۴. قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۲۲.

اعتبار است.»

علامه مجلسی نقل کرده که تمیم‌داری گفته است: شبی در بیابان به جن پناه بردم. «قال أدركني الليل في بعض طرقات الشام، فلما أخذت مضجعي قلت: أنا الليلة في جوار هذا الوادي، فإذا منادي يقول: عذ بالله فإن الجن لا تجير أحداً علي الله قد بعث نبي الاميين، و قد صلينا خلفه و ذهب كيد الشياطين و رميت بالشهب فانطلق إلي رسول رب العالمين؛ در بخشی از مسیر راه‌های شام، تاریکی شب مرا فرا گرفت هنگامی که خواستم بخوابم با خود گفتم: امشب را در جوار این سرزمین بسر خواهیم برد. ناگهان ندا دهنده‌ای بانگ برآورد که: به خدا پناه ببر، زیرا جنیان هیچ کس را بدون اذن خدا پناه نمی‌دهند، اینک پیامبر مردم درس نخوانده برگزیده شده است و ما پشت سر او نماز گزارده‌ایم و نیرنگ شیاطین از میان رفته است و با تیر، هدف قرار گرفته‌اند. از این رو به سوی فرستاده پروردگار جهانیان، رهسپار گرد.»

این حدیث، به فرض صحت نیز دلیل ایمان او نمی‌شود، هنگامی که دزدی کرد، پیامبر□ به او گفت: برای اینکه حدّ بر تو جاری نشود، مسلمان شو و او مسلمان شد. از نظر ما تمیم‌داری فاقد اعتبار است؛ ولی از نظر عامّه به خاطر صحابی بودن و تأیید خلیفه دوم بسیار مورد توجه بوده است. اسلام آوردن این سنخ افراد از علمای نصارا و یهود سبب شد که در سرزمین‌های اسلامی نفوذ کنند و به واسطه آن‌ها فرهنگ اسلام مورد تهاجم قرار گیرد و ضربات شکننده‌ای به فرهنگ دینی ما وارد نمایند.

شهرستانی می‌گوید: «وضع كثير من اليهود الذين اعتنقوا الإسلام، أحاديث متعددة في مسائل التجسيم و التشبيه و هي كلها مستمدة من التورات» بر این اساس، ریشه تفکر وهابیت (تجسیم و تشبیه) در یهودیت است.<sup>۲</sup>

ابن خلدون، آن گاه که در مورد تفسیر نقلی سخن می‌گوید اظهار می‌دارد: «عندما تكلم عن التفسير النقلی و أنه كان يشتمل علي الغث و السمين و المقبول و المردود و السبب في ذلك أن العرب لم يكونوا أهل الكتاب و لا علم و إنما غلبت عليهم البداوة و الأمية و اذ تشوقوا إلي معرفة شييء مما تتوق إليه النفوس البشرية ... يسئلون أهل الكتاب قبلهم و يستفيدونه منهم و هم أهل

۱. مجارالانوار، ج ۱۸، ص ۹۲.

۲. ملل و نحل، ج ۱، ص ۱۱۷.



التورات من اليهود و من تبع دینهم من النصاری، و أهل التوراة الذین بین العرب یومئذ بادية مثلهم و لا یعرفون من ذلك إلا ما تعرفه العامة من اهل الكتاب و معظمهم من جمیر الذین أخذوا بدين اليهودية، ... مثل کعب الأحبار و وهب بن منبه و عبدالله بن سلام و أمثالهم، قامتلت التفاسیر من المنقولات عندهم ... و تساهل المفسرون في مثل ذلك و ملأوا کتب التفسیر بهذه المنقولات و أصلها کلها کما قلنا عن اهل التوراة الذین یسکنون البادية و لا تحقیق عندهم بمعرفة ما ینقلونه من ذلك، إلا أنهم بعد صینتهم و عظمت قدرهم لما كانوا علیه من المقامات في الدين و الملة، فتلقیت بالقبول من یومئذ ...! هنگامی که از تفسیر نقلی به میان می آید یعنی شامل مطالب صحیح و ناصحیح، پذیرفته شده و مردود می شود. دلیل آن ناآشنایی اعراب با کتب آسمانی بود و از علم و دانش بی بهره بودند و بادیه نشینی و بی سوادی بر آنان حکمفرما بود و اگر احیاناً در مورد شناخت و آگاهی مطلبی که انسان ها در درون، به آن اشتیاق می ورزیدند، ترغیب می گشتند، آن مطالب را در درجه نخست از مردم اهل کتاب قبل از خود مانند: یهودیان و مسیحیان و پیروان آنان می پرسیدند و از آن ها بهره می گرفتند. یهودیانی که در آن روزگار میان عرب ها می زیستند نیز مانند اعراب، انسان هایی عوام و بادیه نشین بودند و اطلاعاتی جز همان اطلاعات طبقه عوام نداشته و بیشتر آن ها از قبیله حمیر بودند که به یهودیان گرویده بودند از آن جمله: کعب الأحبار، وهب بن منبه، و عبدالله بن سلام و امثال آنان را می توان نام برد. بدین سان، تفسیرها از مطالب نقل شده این دسته افراد، پر شد و مفسران نیز در این خصوص کوتاهی نموده و تفاسیر خود را با این گونه مطالب، مملو ساختند و همان گونه که یاد آور شدیم اصل و ریشه این گونه تفاسیر از یهودیان بادیه نشین گرفته شده بود و در مورد آن چه نقل کرده بودند، تحقیق و بررسی صورت نگرفته بود؛ ولی

۱. مقدمه ابن خلدون، ص ۴۳۹. البته این شخص از نظر علماء شیعه مردود و متهم به نصب است. مرحوم والید در پاورقی کتاب گرانسنگ خود، الشیعه و الرجعة، ج ۱، ص ۹۸، درباره او می فرماید:

«فإن له - ابن خلدون - مع آل محمد مواقف كثيرة، قال في مقدمته المطبوعة ببيروت، ص ۲۴۶، ما لفظه: و شد أهل البيت بذاهب إبتدعوها وفقه انفرادوا به... و شد بثلهم الخوارج و لم يحتفل الجمهور بذاهبهم بل أو سعوها جانب الانكار و القدح!! و قال: انه - ابن خلدون - و امثاله علي الهدي و السنة و ان اهل البيت و شيعتهم أهل الضلال و بدعة!!». و قد احتج عليه ايه الله شرف الدين بآيات من الذكر الحكيم و احاديث وارده عن الرسول الامين...».

با این همه، شهرت و آوازه یافتند. و نسبت به جایگاه دینی و مردمی کسب موقعیت کرده بودند، لذا به آراء آنان ارج نهاده می‌شد. بدین ترتیب، از همان روزگار آن چه را نقل کرده بودند مورد پذیرش مفسران قرار گرفت.»  
این قبیل افراد به ما می‌گویند تفاسیر شما ضعیف است! با این که به اعتراف خودشان، ریشه تفاسیر عامه، اسرائیلیات است.

ابن کثیر در تفسیر سوره نمل می‌گوید: «و الأقرب في مثل هذه السياقات أنها متلقاة عن أهل الكتاب مما وُجد في صُحفهم، كروايات كعب و وهب، سامحهما الله فيما نقلاه إلي هذه الأمة من أخبار بني اسرائيل من الغرائب و العجائب مما كان أو لم يكن مما حُرف و بَدَل و نُسخ، و قد اغنانا الله بما هو أصح منه و أنفع و أبلغ.»<sup>۱</sup>

تا اینجا به بحث سندی و آشنایی با تمیم‌داری - به راوی حدیث دجال - خاتمه می‌دهیم و وارد اصل روایت می‌شویم.

### روایت دجال در کتب شیعه

دجال کیست؟ چه زمانی پدیدار می‌شود؟ از کجا ظاهر می‌گردد؟ ویژگی‌هایش چیست؟

این موضوع در کتاب‌های ما به گونه بسیار اجمال و مختصر اشاره نقل شده، اما در کتب عامه آن را به نحو مشروح بیان کرده‌اند. از مفصل‌ترین روایات ما در این زمینه، روایت *کمال‌الدین*<sup>۲</sup> شیخ صدوق، در رابطه با طول عمر حضرت امام عصر<sup>۳</sup> است که در بررسی آن ملاحظه می‌کنیم، سندش به نزال بن سبّره می‌رسد، که وی از نظر اهل سنت شخصی معتبر است؛ ولی در کتب رجالی ما از او یادی به میان نیامده و از نظر ما مهمل است؛ اما شیخ صدوق در *المالی* باب «فضل علم» یک روایت از او نقل کرده و در *کمال‌الدین* نیز همین روایت مورد اشاره را آورده است.<sup>۴</sup> سند همین روایت نیز مهمل؛ ولی از نظر عامه بسیار معتبر است. ظاهراً بعضی

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹.  
۲. به مستدرکات رجال الحدیث آقای نمازی، ج ۸، ص ۶۳ رجوع شود.  
۳. *کمال‌الدین و تمام النعمه*، ج ۲، ص ۵۲۵ تا ص ۵۲۸، باب ۴۷، چاپ انتشارات اسلامی، حدیث الدجال، و ما يتصل به من أمر القائم، حدیث ۱.

نیز گفته‌اند: نزال بن سَبْرَه صحابی بوده؛ ولی در صحابی بودن او اختلاف است.<sup>۱</sup> در ابتدای حدیث، نزال بن سَبْرَه می‌گوید: امیرمؤمنان □ به ایراد سخن پرداخت و سپس نخستین پرسشش را صَعْصَعَة بن صُوحان پرسید و عرضه داشت: «یا امیرالمؤمنین □ متی یخرج الدَّجَال؟ فقال له علي □: اقعَد قد سمع الله كلامك و علم ما أردت و الله ما المسئول عنه بأعلم من السائل، و لكن لذلك علامات و هیئات و یتبع بعضها بعضاً كَحَذْوِ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ، و إن شئت أنبأتك بها؟ قال: نعم یا امیرالمؤمنین.

فقال □: احفظ فإن علامة ذلك: إذا أَمَاتَ النَّاسَ الصَّلَاةَ و أَضَاعُوا الْأَمَانَةَ و أَسْتَحَلُّوا الْكُذْبَ و أَكَلُوا الرِّبَا، و أَخَذُوا الرِّشَاءَ، و شَيَّدُوا الْبَنِيَانَ، و بَاعُوا الدِّينَ بِالدُّنْيَا، و اسْتَعْمَلُوا السُّفَهَاءَ، و شَاوَرُوا النِّسَاءَ و ... و بعد اصبح ابن نباته پرسید: که: یا امیرالمؤمنین □ مِنَ الدَّجَالِ؟ فقال: أَلَا إِنَّ الدَّجَالَ صَائِدُ بَنِ الصَّيْدِ (ابن صیاد)، فالشقي من صدقه و السعيد من كذبه، يخرج من بلدة يقال لها اصفهان. من قرية تعرف باليهودية» چشم راست ندارد و چشم دیگرش در پیشانی اوست و چشم وی در شب می‌درخشد، درون آن چشم قطعه‌ای خون است و داخل آن کلمه کافر نوشته شده است: که افراد باسواد و بی‌سواد قادر بر خواندن آن هستند. دریاها را زیر پا می‌نهد و خورشید با او حرکت می‌کند - همه دنیا را در تسخیر دارد. - در اختیار او کوهی از دود است، پشت سرش کوهی سفید قرار دارد و به مردم چنین وانمود می‌کند که همه مواد غذایی و خوراکی در اختیار اوست. زمانی که مردم در قحطی به سر می‌برند ظاهر می‌شود، زیر پای او مرکبی سفید است که فاصله میان هر گام او یک میل [چهار هزار دزاع] راه است و این جمله شاید کنایه از این باشد که مزدوران دست‌نشانده‌های او دستوراتش را به سرعت اجرا می‌کنند. وی فریاد برمی‌آورد به گونه‌ای که جنیان و انسان‌ها و شیطان صدایش را می‌شنوند و می‌گویند: بیا بید به سوی من؛ منم خدای شما. و می‌گویند مرا اطاعت و عبادت کنید تا لقمه نانی به شما برسد، وی دروغ می‌گوید، او همان انسان یک چشم است و نمی‌تواند خدا باشد و خدای شما یک چشمی نیست، بیشتر پیروان او زنازادگان و لباس‌های سبزرنگ یهودیان را به تن دارند و خداوند او را در شام و در «عقبه افیق» در روز جمعه، سه ساعت از روز گذشته، به دست کسی که حضرت مسیح پشت سرش نماز می‌خواند. - یعنی حضرت مهدی □ - به قتل خواهد رساند.

عبارت آخر این روایت، یعنی فرجام او در شام، با روایت مُعلی بن خُنَیس از امام صادق □، که دجال<sup>۱</sup> در کوفه، در کناسه، به دست حضرت به دار آویخته و کشته می‌شود، منافات دارد.

أصیح بن نباته از یاران خالص حضرت علی □ و رئیس گارد ۶۰۰۰ یا شصت هزار نفری آن حضرت و نخستین نویسنده تاریخ کربلا بود؛ ولی در عاشورای ۶۱ هـ در زندان به سر می‌برده است.<sup>۲</sup>

### محور دوم: سند حدیث

#### کتاب هایی که این روایت را نقل کرده اند

کمال‌الدین شیخ صدوق (م - ۳۸۱). *المخراجه و المخرائج*، راوندی، ج ۳، ص ۱۱۳۳ با سند از صدوق؛ *مختصر بصائر الدرجات*، ص ۳۰ با سند از صدوق؛ *منتخب الانوار المضيئه*، ص ۱۶۴؛ *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۵۲۳ (حرعاملی، م ۱۱۰۷) به نقل از *مختصر بصائر الدرجات؛ الايقاظ من الهجعه*، ص ۳۲۲ (حرعاملی)؛ *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۷۸۱ به نقل از کمال‌الدین و ج ۴، ص ۹۸ و ج ۵، ص ۵۰۶؛ *مکیال المکارم*، سید اصفهانی، ج ۱؛ *مستدرک محدث نوری*، ج ۱۲، ص ۳۲۶ به نقل از *مختصر بصائر؛ بشارة الاسلام*، ص ۴۱؛ *منتخب الأثر*، ص ۴۲۷؛ ولی کمال‌الدین و بحار، تمام حدیث را نقل کرده‌اند.

کتب اهل سنت که به نقل این حدیث پرداخته‌اند: ملاحم ابن منادی بغدادی (م ۳۳۶). وی قبل از صدوق می‌زیسته؛ ولی مرحوم صدوق، آن را از ابن منادی نقل نکرده است. دانی در سنن (م ۴۰۴ هـ) در ص ۱۳۵ به نقل از نزال؛ *عقد الدرر*، ص ۲۹۱، به نقل از دانی و می‌گوید: ابن منادی آن را در ملاحم نقل کرده است.

#### محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه

راوی این حدیث، نزال بن سبّره و شخصیتی مهممل است و در کتب رجال ما

۱. *بحار الانوار*، ج ۵۶: ص ۹۲.  
 ۲. *الایام المکیه*، ص ۱۷۲؛ *تنقیح المقال*، ج ۳، ص ۲۰۶.

نامی از او به میان نیامده است؛ ولی در کتب حدیثی، شیخ طوسی در *المالی*<sup>۱</sup> راجع به فضیلت آموختن دانش از او حدیث نقل می‌کنند، در *توحید صدوق*<sup>۲</sup>، گفتگوی حضرت علی □ با فردی یهودی در سند آن حدیث آمده است. آقای نمازی<sup>۳</sup>، او را از اصحاب حضرت علی □ نامیده است. و می‌افزاید *لم یذکروه* البته هرگاه نمازی می‌گوید: «لم یذکروه»، منظور او در سه کتاب: *تنقیح المقال* مامقانی، *معجم الرجال* خویی و *جامع الرواة* اردبیلی است، نه اینکه در هیچ کتب رجالی از او نام برده نشده است.

#### از نظر عامه

مزی در *تهذیب الکمال*: چند رمز و علامت اختصاری<sup>۴</sup> در مقابل نام او قرار می‌دهد، خ د ... بعد می‌گوید: در صحابی بودن وی اختلاف است. (ولی به نظر ما او تابعی است.)

عجلی در مورد او گفته است: *تابعی ثقة من كبار التابعین*؛

ابن حبان، در *الثقات*، نام او را آورده است؛

ترمذی و دیگران از او روایت نقل می‌کنند. تنها مسلم سه روایت از او آورده و می‌گوید: تمامی روایات او همین است. از جمله می‌گوید: بعد از نماز، با حضرت علی □ بودم که در رجه<sup>۵</sup> نشست به مراجعات مردم پاسخ گوید، تا عصر شد برای او آب

۱. ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. حدیث ۳۳.

۳. *مستدرکات علم رجال*، ج ۸، ص ۶۳.

۴. بعضی از علائم اختصاری در کتاب *تهذیب الکمال*.

خ: بخاری.

د: ابوداود

س: نسائی.

ت: ترمذی.

ق: ابن ماجه.

عو: چهار تا غیر از مسلم و بخاری.

م: عو: چهارتا با مسلم غیر از بخاری.

ع: هر شش کتاب (صاح سته)

(درباره تیم بن اوس داری و حدیث جسسه، کتاب *تفسیر و*

*مفسران*، ج ۲ ص ۸۵ تا ص ۹۱ اثر مرحوم شیخ محمد مهدادی معرفت

قابل مطالعه است.

۵. روستائی است در چهار فرسخی کوفه؛ *مرا صد لاطلاع*، ص ۶۰۸؛

*معجم البلدان*، ج ۳، ص ۳۳.

آوردم و حضرت وضو گرفت و پا را مسح کشید و ... سپس باقی مانده آب را میل کرد و فرمود: بعضی مردم ایستاده آب خوردن را کراهت دارند؛ ولی پیامبر □ همین گونه آب می نوشید!.

#### نتیجه

اهل سنت، نزال بن سبیره را شخصیت بزرگی می دانند. عسقلانی می گوید: ثقة، ابن عبدالبر می گوید: وی پیامبر □ را دیده و از علی □ روایت نقل کرده است.<sup>۲</sup>

مجلسی اول می گوید: صرف صحابی بودن مهم نیست، زیرا ما جایگزین داریم. یعنی ائمه اطهار □ روایت پیامبر □ و حضرت علی □ را نقل می کنند.<sup>۳</sup> شخص مزبور (نزال) از نظر ما دارای مشکل است و اعتبار او ثابت نشده گرچه از نظر اهل سنت ثقة است.

#### دجال کیست؟

از دیدگاه بعضی عامه دجال، همان صائد بن صید است. علامه مجلسی درباره دجال می گوید: اهل سنت اختلاف کرده اند که آیا دجال همان صائد بن صید است یا غیر او؟ عده ای گفته اند: صائد بن صید توبه کرد و در مدینه از دنیا رفت. و از حضرت علی □ نقل کرده اند که این شخص، دجال نیست؛ ولی بنا به نقل عده ای دیگر، صائد بن صید همان دجال است.<sup>۴</sup> آیا دجال نام فرد و یا شخصی است یا تفکر و عقیده و فرهنگ خاصی است؟ محل ظاهر شدن او کجاست؟ روایاتی که اصفهان را مطرح می کند چقدر ریشه دار است؟ آیا فقط اصفهان مطرح است یا جاهای دیگری نیز مطرح شده است و چرا؟ روایاتی که در این رابطه آمده، چه اندازه اعتبار دارند؟

۱. تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۵۴.  
 ۲. تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۷۸.  
 ۳. روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۸۴.  
 ۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۳.

## دجال در لغت

در قاموس<sup>۱</sup> آمده است: دَجَلُ البعير: طلاه به. أو عمّ جسمه بالهناء: او را روغن مالی کرد. و منه الدجال المسیح: لأنه یعمّ الأرض. أو دَجَلٌ، اي كَذَبٌ وأحرق و جامع و قطع نواحي الأرض سیراً. در مجمع البحرین طریحی<sup>۲</sup> آمده است: «لم یصل الدجال مكة و لا المدينة.» و فی آخر «الدجال لا یبقی سهلاً من الأرض إلا وطنه إلا مكة و المدينة» و فیهِ «لیزرعنّ الزرع بعد خروج الدجال.» و خروجه عقیب ظهور المهدي □ كما جائت به الروایة. یقال سُمي دَجَلاً لتمويهه من الدجل و التغطية □ یقال دَجَلُ الحقّ. اي غطاه بالباطل. و دَجَلٌ: اذا لبس و مؤه و فی الخبر («انّ ابابکر خطب فاطمة □ إلی النبی □ فقال: وعدتها لعلي و لست بدجال»؛ (اي خداع و لا ملبس عليك أمرک.)<sup>۳</sup> در روایت آمده است که ابوبکر نزد پیامبر از فاطمه □ خواستگاری کرد. حضرت فرمود: من فاطمه را به علی وعده داده‌ام و من فردی حيله‌گر و دغل‌باز نیستم که به گفته‌ام عمل نکنم.»

سید محمد صدر، در تاریخ غیبت کبری، دو مورد درباره دجال بحث کرده است<sup>۴</sup>: بعد از آنکه دوازده مطلب را در جلد ۲ کتاب خود، از کتب اهل سنت درباره دجال مطرح کرده، چند مطلب مهم را بیان می‌کند و در آخر می‌گوید: روایات دجال را خواه بپذیریم و حمل بر صحت کنیم یا اصلاً نپذیریم، وجود دجال واقعیت دارد؛ ولی او یک شخص نیست. وی، دجال را یک پدیده اجتماعی و فرهنگی می‌داند و از فرهنگ غربی و فرهنگ کفر، به دجال یاد می‌کند. جایی دیگر<sup>۵</sup> می‌گوید: دجال هي الحضارة؛ دجال یک فرهنگ و تمدن مادی و غربی است.»

برداشت سنتی آن است که بگوییم: دجال یک شخص است. البته روایاتی نیز بر این موضوع دلالت دارد. برداشت دیگری نیز می‌گوید: «دجال عبارة عن مستوي حضاري ایدئولوجیة معادية للإسلام.» بعد می‌افزاید: ما با برهان و استدلال، برداشت نخست را رد کردیم. عمده روایات آن، از اهل سنت است. روایات ما گرچه در این زمینه فراوان نیست؛ ولی برداشت دوم را تأیید می‌کند.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۸۵.  
۲. همان، ج ۵، ص ۳۶۵.  
۳. همان، ص ۳۶۹.  
۴. ج ۲، ص ۱۷، و ج ۳، ص ۱۴۴.  
۵. ج ۳، ص ۱۴۴.

که دجال یک فرهنگ الحادی است.

اکثر پیروان دجال: طیالسه<sup>۱</sup> (مترفین) و زنازادگان هستند. یعنی کسانی که از پدران خود بریده‌اند. (احتمالاً غرب زدگان) نتیجه فرهنگ مادی بی‌اعتقادی به حدود شرع، محرمات و احکام و ... است و یا بر ظاهر حمل کنیم و بگوئیم: منظور همان فرزندان نامشروع هستند.

به هر حال، دجالی که منظور ماست: *مجموع الحضارة المادية*، (فرهنگ فروید که غرب را پوک و پوشالی کرده است).

ظاهراً نظر حضرت آیت‌الله مکارم شیرازی نیز همین است که دجال، فرهنگ غرب و فرهنگ کفر است، چنانچه از خودشان نیز شنیدم.

### مکان ظاهر شدن دجال

بعضی روایات ظاهر شدن دجال را از خراسان می‌دانند. در بعضی از روایات آمده که: «یخرج من بلدة يقال لها اصبهان في قرية تعرف باليهودية»<sup>۲</sup> روایتی دیگر دارد که: از سیستان است. در روایتی دیگر وارد شده که: «یخرج من خلة بين الشام والعراق»<sup>۳</sup> روایتی دیگر حاکی است که: «یخرج الدجال من العراق»<sup>۴</sup> و در روایتی آمده است که: «من المشرق»<sup>۵</sup> این گونه روایات اگر یقین‌آور نباشند، گمان‌آورند که دجال، یک شخص است.

در *معجم البلدان* یاقوت حموی (م ۶۶۶) ج ۱ درباره اصفهان مطالبی آمده از جمله: ۱ - فتح اصفهان ۲ - انتقال اسکان یهودیان از فلسطین به اصفهان. وی می‌گوید: «كانت مدينة اصفهان في منطقة يقال لها جي و هو الآن يعرف بشهرستان و يعرف بالمدينة».

هم‌چنین می‌گوید: وقتی بخت‌النصر بیت‌المقدس را به تصرف درآورد ساکنان آن جا را به اصفهان تبعید کرد و برای آنها در کنار محله جی، اردوگاه زد، بعدها پس

۱. نوعی لباس به نام تیلشان که روی شانه می‌اندازند. لباس سفید زرتشت.  
 ۲. *المعجم الكبير*، ج ۱۸، ص ۱۵۵.  
 ۳. *فتن ابن حماد*، ص ۱۴۹.  
 ۴. *مصنف عبدالرزاق*، ج ۱۱، ص ۳۹۶.  
 ۵. *معجم الصغير طبرانی*، ج ۱، ص ۲۶۰.



از ویرانی محلّه جی، اهل اصفهان به اردوگاه یهودیان منتقل شدند. و آنجا آباد گشت و شهر کنونی اصفهان گردید و اگر به اصل و تبار آنها برگردیم ریشه اکثر آنها به یهودیان برمی گردد، خساست طبع، مخصوص یهودیان است.<sup>۱</sup> البته امروز مطلب کاملاً برعکس است و دوستی و ولایت اهل بیت پیامبر از ویژگی های بارز این شهر مذهبی است.

ظاهر شدن دجال یکی از نشانه های ظهور حضرت مهدی □ است - هر چند به نظر طریحی، دجال پس از ظهور امام زمان است - و این موضوع دارای چند نکته است:

۱ - حجم وسیعی از روایات دجال، در کتب عامّه وجود دارد و از منقولات آنهاست و شاید آن روایات در منابع روایی ما وجود نداشته باشد. اصل دجال تقریباً از مسلمات است؛ - ولی از نشانه های حتمی نیست - چنان که اصل یمانی نیز از مسلمات است؛ ولی صفات و حقانیت او دلیل مقبولی ندارد.

اگر خواسته باشیم در این خصوص بحث سندی داشته باشیم غالباً به جایی نخواهیم رسید. از این رو، به استفاضه یا تواتر اجمالی یا معنوی استناد می کنیم.

۲ - کتب عامّه برای دجال صفاتی را نقل می کند؛ ولی ما نمی دانیم این صفات، کنایات است یا باید آنها را حمل بر ظاهر کرد.

مثال:

۱ - «انّ النبی حدّر أمته منه» بخاری نقل کرده که: «ما بعث نبی إلا حدّر أمته من الأعور (الدجال) الكذاب».

۲ - «النبي استعاذ من فتنته» بخاری می گوید: «سمعت رسول الله يستعيز في صلاته من فتنه الدجال».

۳ - در صفات دجال آمده است که: «انّ بين عينيه مكتوب كافر. يقرأه كل مؤمن كاتب و غير كاتب».

۴ - ادعای او چیست؟

دجال ادعای ربوبیت و خدایی دارد. شیخ صدوق در کمال الدین نقل کرده است که: «يقول أنا ربكم. ينادي بأعلي صوته يسمع ما بين الخافقين (جن و انس و شياطين) إلي عبادي،

۱. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۰۸.

انا الذي خلق فسوّي و قدّر فهدى. انا ربكم الاعلى». در پیشانی او نوشته شده: کافر<sup>۱</sup>.

در روایات آمده است: «دجال یمشی فی الأسواق و یطعم الطعام.»

۵ - در منابع عامه، عمر دجال ذکر شده، از حدیث جساسه و صائد بن صید استفاده می‌شود که دجال هم اکنون وجود دارد. او می‌گوید: «انا الدجال اوشك أن یؤذن لی بالخروج فأسیر فی الأرض». بنابراین، نسبت به ابن صیاد نیز مسلم، در کتاب خود از عبدالله نقل می‌کند (احتمالاً عبدالله بن عمرو عاص): «کنّا مع رسول الله فمررنا بصیبان فیهم ابن صیاد؛ ففر الصیبان و جلس ابن صیاد. فقال له النبی: [تربّت یداک أتشهد أنّی رسول الله؟ فقال: لا] بل تشهد انی رسول الله، فقال عمر بن خطاب ذرنی یا رسول الله حتی أقتله. فقال رسول الله: ان ینکن الذی تری فلن تستطع قتله علیه»، و ان لم یکنه؛ یعنی اگر او دجال باشد نمی‌توانی بر او تسلط یابی و اگر نباشد می‌توانی». از این روایت استفاده می‌شود که عمر دجال طولانی خواهد بود. چنانچه بعضی گفته‌اند.

۶ - زنده کردن مردگان: مسلم در صحیح<sup>۲</sup> خود نقل کرده است: «إنه خارجُ خلّةٍ بین الشام و العراق قلنا یا رسول الله. و ما لبثتُ فی الأرض؟ قال: أربعون یوما، یوم کسنة، و یوم کشهر و یوم کجمعة و سایر آیامه کایامکم. یمرّ بالخرّبه فیقول لها أخرجی کنوزک (شاید نفت و گاز و معادن)، فتتبعه کنوزها» کیعاسیب النحل

شاهد در این جمله این است که: «ثم یدعو رجلا فیضربه بالسیف، فیقطعه جزلتین ... ثم یدعوه فیقبل.» یعنی یک نفر را با ضربه شمشیر دو نیم می‌کند و سپس او را زنده می‌گرداند.

۷ - إنّ معه ناراً و ماء: آب و آتش همراه دارد. «نارُهُ بارِدٌ و مائه نازٌ. یجیی معه الجنة و النار.»<sup>۳</sup> همه اهرم‌های فریب در دست اوست.

۸ - اختلاف زمان: بعضی روزهایش یک سال بعضی یک ماه، بعضی یک هفته خواهد بود.

۹ - اشاره به زمین می‌کند سرسبز می‌شود، اشاره به آسمان می‌کند باران می‌بارد. «إن من فتنته أن یأمر السماء فتمطر و یأمر الأرض أن تثبت فتنبت و من فتنته أن یأمر بالحيّ فیکذبونه ... لاتبقی لهم سائمه إلا هلکت و یأمر بالحيّ فیصدّقونه، فیأمر السماء أن تمطر علیهم و

۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۵۲۶.

۲. ج ۴، ص ۳۲۴.

۳. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۳۲۹.

يَأْمُرُ الْأَرْضَ أَنْ تَنْبِتَ... وَانْهَ لَايَقِي شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ إِلَّا وَطْئَهُ وَ...» به نظر ما این بیانات کنایات و لطائف است و امکان دارد به اوضاع کنونی جهان اشاره داشته باشد. به شهری می‌رود و دستور اطاعت از خود را می‌دهد؛ ولی مردم او را تکذیب می‌کنند. سپس تمامی اغنام و احشام آنان می‌میرد. و در جای دیگر در اثر اطاعت از او باران بر آنان می‌بارد. ولی بحث در اعتبار و حجیت این روایات است!

۱۰ - عظیم‌ترین فتنه، مربوط به دجال است.

۱۱ - دجال توسط حضرت عیسی □ کشته می‌شود. روایات عامه و خصوص این حدیث، ارتباط دجال با زمان ظهور و حضرت مهدی □ را مطرح نکرده‌اند.

### دجال، در روایات شیعه

#### آیا دجال شخص است یا جریان؟

در محور نخست گفتیم کتاب‌های ما نسبت به کتب عامه چندان به بحث دجال نپرداخته‌اند. دلیل آن این است که حکومت مدینه، به تازه مسلمان‌ها خیلی میدان داد و یاوران واقعی پیامبر □ مانند ابوذر و سلمان را خیلی تحویل نمی‌گرفتند. به همین جهت آن اسرائیلیات از امثال کعب الأحبار و ... وارد احادیث و منابع دینی شد. در تفسیر ابن کثیر ذیل آیه: «أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرُشَهَا...» می‌گوید: مطالبی که در ذیل این آیه از ابن ابی شیبّه و ... آمده است، به اندازه‌ی سخیف است که می‌گوید: همه این مطالب از اسرائیلیات است.<sup>۱</sup> یعنی خود اهل سنت نیز مانند ابن کثیر، از این خرافات به ستوه آمده‌اند.

حضرت علی □ هرگز ابوهیره را به حضور نمی‌پذیرفت و ابوهیره از امیرمؤمنان □ حتی یک روایت نقل نکرده است.<sup>۲</sup>

بحار الأنوار - که خود، به تنهایی یک کتابخانه است، از ۶۰۰ منبع و مصدر گردآوری شده است - دارای حدود ۱۵ دسته روایت درباره دجال است:  
۱- در مورد امام حسین □ که هنگام رجعت، توسط امام زمان □ به مردم معرفی

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۷۹.  
۲. سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۵۷۹.

می‌شود: در تفسیر آیه شریفه ۶ از سوره اسرا: (ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا) آمده است: «خروج الحسین □ فی الكزة فی سبعین رجلاً من أصحابه الذین قتلوا معه علیهم الیض المذهب لكل بیضة وجهان، المؤدی إلي الناس أن الحسین □ قد خرج فی اصحابه حتی لا یشك فیهم المؤمنون و أنه لیس بدجال و لا شیطان، الامام الذی بین أظهر الناس یومئذ، فإذا استقر عند المؤمن أنه الحسین □ لا یشکون فیهم...»<sup>۱۲</sup>

۲- درباره دجال روایاتی وجود دارد که می‌گوید: نسبت دروغ به اهل بیت، مساوی با ایمان به دجال است. «عن ابي عبدالله □ عن آبائه □ قال: قال رسول الله □: من كذب علينا أهل البيت حشره الله يوم القيامة أعمى يهودياً، وإن أدرك الدجال آمن به و إن لم يدركه آمن به في قبره.»<sup>۲</sup>

ولی در کتاب *اختیار معرفه الرجال* به نقل از کشتی، متن حدیث این گونه است که: پیامبر □ فرمود: «من كذب علينا أهل البيت حشره الله يوم القيامة أعمى، و إن أدرك الدجال آمن به، و إن لم يدركه آمن به في قبره.»

۳- روایاتی که تأکید دارد قبل از پیش آمدن ۶ رخداد، کارهای خود را اصلاح کرده و سامان بدهید.

«بادروا بالاعمال ستاً: طلوع الشمس من مغربها و الدابة و الدجال و الدخان و خريصة أحدكم (مرگ) و أمر العامة

قیامت)»<sup>۴</sup>

۴- ده اتفاق قبل از قیامت رخ خواهد داد: «لا تقوم الساعة حتی تكون عشر آیات: الدجال و الدخان و طلوع الشمس من مغربها و دابة الأرض و أجوج و مأجوج و ثلاثة خسوف، خسف بالمشرق، خسف بالمغرب، خسف بجزيرة العرب و نازت تخرج من قعر عدن، تسوق الناس إلي المحشر.»<sup>۵</sup>

«حدثنا... عن أبي الطفيل عامر بن واثلة، عن حذيفة بن أسيد الغفاري، قال: كنا جلوساً في المدينة في ظل حائط قال: و كان رسول الله □ في غرفة فاطلع علينا، فقال فيم إنتم؟ فقلنا نتحدث،

۱. این حدیث را مجلسی از تفسیر *عیاشی* نقل کرد. عیاشی خود، از اهل سنت بود - و پدری بسیار ثروتمند داشت -، اما شیعه شد و تمام اموال پدرش را صرف تبلیغ تشیع کرد. منزل او به سان حوزه علمیه درآمد. وی این حدیث را از امام صادق □ نقل کرده است *تفسیر عیاشی*، ج ۱، المقدمة، علامه طباطبایی.  
 ۲. *تفسیر عیاشی*، ج ۲، ص ۲۸۱، *مجارالانوار*، ج ۵۱، ص ۶۵، ح ۴۶.  
 ۳. همان، ج ۲، ص ۱۶۰، حدیث ۷، به نقل از کشتی.  
 ۴. همان، ج ۶، ص ۲۹۶.  
 ۵. همان، ج ۶، ص ۲۹۶، به نقل از *مجمع البیان*.

قال: عمّا ذا؟ قلنا عن الساعة. فقال: إنكم لاترون الساعة حتي ترون قبلها عشر آيات: طلوع الشمس من مغربها و الدجال، و دابة الأرض، و ثلاثة خسوف في الأرض: خسفٌ بالشرق و خسفٌ بالمغرب و خسفٌ بجزيرة العرب، و خروج عيسى بن مريم □ و خروج يأجوج و مأجوج، و ... تكون في آخر الزمان نازٌ تخرج من اليمن من قعر الأرض لاتدع خلفها أحداً، تسوق الناس إلي المحشر، كلما قاموا قامت لهم، تسوقهم إلي المحشر؛ ابو طفيل عامر بن وائله به نقل از حذيفه بن أسيد غفاري می گوید. در سایه درختی در شهر مدینه نشسته بودیم و رسول خدا □ که در اتاقی حضور داشت به ما نگاهی افکند و فرمود: چه می کنید؟ عرض کردیم: با یکدیگر گفتگو می کنیم. فرمود: در چه مورد؟ عرضه داشتیم: در مورد «قیامت» (دوران ظهور) فرمود: تا شما ده نشانه را قبل از آن مشاهده نکنید، آن دوران را درک نخواهید کرد که عبارتند از: طلوع خورشید از مغرب، جنبش دجال، حضور دابة الأرض، سه بار فرو رفتن زمین، یک بار در مشرق، دیگری در مغرب و یکی در جزیره العرب و ظاهر شدن عیسی بن مریم و پدیدار گشتن يأجوج و مأجوج ... در آخر الزمان از سوی یمن، آتشی از دورترین نقطه گیتی پدیدار می گردد که آتش نیز شعله ور خواهد گشت و مردم را به سوی محشر می راند.

ابوالطفیل، صحابی پیامبر □ به شمار می آمد و در قیام مختار پرچمدار وی بود. اهل سنت او را از غلاتِ روافض دانسته اند، البته باید دید این سخن چگونه با عدالت صحابه، قابل جمع است؟!<sup>۲</sup>

۵- کسی که با اهل بیت □ درگیر شود، با دجال محشور خواهد شد: مجلسی به نقل از مجلس طوسی (طریق روایت عامی است) می گوید: «قال ابوذر: سمعت رسول الله □ يقول: «من قاتلني في الأولي و قاتل أهل بيتي في الثانية، حشره الله تعالى في الثالثة مع الدجال ...»<sup>۳</sup>؛ ابوذر می گوید: از رسول خدا □ شنیدم فرمود: هر کس در مرحله آغازین اسلام با من به مبارزه برخاست و در مرحله دوم با خاندان من به ستیز پرداخت، در مرحله سوم خداوند او را با دجال محشور گرداند.»

همچنین به نقل از عیون اخبار الرضا □ می گوید: «قال رسول الله □: من قاتلنا آخر الزمان،

۱. خصال، ج ۲، ص ۴۴۹، باب ۱۰، ج ۵۲.  
۲. المعارف ابن قتیبه، ص ۳۶۲ و ۳۴۱.  
۳. مجار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۲.

فكأنما قاتلنا مع الدجال»<sup>۱</sup>؛ رسول خدا □ فرمود: هر کس در آخر الزمان با ما بستیزد، گویی همراه با دجال با ما جنگیده است.

۶- بحار به نقل از مهذب ابن فهد حلی آورده است: «أقول: روي الشيخ احمد بن فهد في كتاب المهذب وغيره في غيره بأسانيدهم، عن المعلّي بن خنيس، عن أبي عبدالله □ قال: «يوم النبروز هو اليوم الذي يظهر فيه قائمنا أهل البيت و ولاية الأمر و يظفره الله تعالى بالدجال فيصلبه علي كناسة الكوفة»<sup>۲</sup>؛ معلّي بن خنيس از امام صادق □ روایت کرده که فرمود: نوروز، همان روزی است که قائم ما با اهل بیت و فرمانروایان وی، ظاهر می‌گردند و خداوند، حضرت قائم □ را بر دجال پیروز می‌گرداند و آن حضرت، دجال را در کناسه کوفه به دار خواهد آویخت.»

قاتل دجال حضرت مهدی □ است یا حضرت عیسی □؟

«عن المفضل عن الصادق □: إن الله تبارك و تعالي خلق أربعة عشر نوراً قبل خلق الخلق بأربعة عشر ألف عام، فهي أرواحنا فقيل له يا بن رسول الله □: و من الأربعة عشر؟ فقال: محمد و علي و فاطمه و الحسن و الحسين و الأئمة من ولد الحسين □ آخرهم القائم الذي يقوم بعد غيبته، فيقتل الدجال و يطهر الأرض من كل جور و ظلم»<sup>۳</sup>؛ مفضل بن عمر از امام صادق □ روایت کرده است: خدای تبارک و تعالی، چهارده هزار سال پیش از آفرینش انسان‌ها، چهارده نور را آفرید که همان ارواح ما بودند. عرض شد: ای فرزند رسول خدا □ آن چهارده نور کدامند؟ فرمود: محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و پیشوایانی که از دودمان حسین‌اند و آخرین فرد آنان، همان قائمی است که پس از نهان زیستی خود دست به قیام خواهد زد و دجال را به هلاکت می‌رساند و زمین را از لوث هر گونه جور و ستم، پاک و پیراسته می‌گرداند.»

در بحار الانوار به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم می‌گوید: «عن الصادق □ عن المجتبي □ في لقائه مع ملك الروم: ... أخرج إلينا صنماً فقال: ... ثم عيسى بن مريم روح الله و كلمته، كان عمره في الدنيا ثلاث و ثلاثين سنة، ثم رفعه إلي السماء و يهبط إلي الأرض بدمشق و هو الذي يقتل الدجال.»<sup>۴</sup>

۷- پناه بردن از فتنه دجال: علامه مجلسی □ به نقل از *كشف الغمّة* إربلی، نیز از

۱- همان، ج ۲۷، ص ۲۰۵.

۲- بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۶، حدیث ۱۷۱ و ج ۵۶، ص ۹۲.

۳- همان، ج ۵۱، ص ۱۴۵ و ج ۲۵، ص ۱۶ به نقل از *كمال الدين*.

۴- همان، ج ۳۳، ص ۲۳۵.

كفاية الطالب گنجی شافعی، از ابوامامه نقل می کند که: «قال: خطبنا رسول الله □، و ذكر الدجال و قال فيه: إن المدينة لتتفي خبثها كما ينفي الكير خبث الحديد و يُدعي ذلك اليوم يوم الخلاص...»<sup>۱</sup> البته اكثر مطالب كشف الغمة از كتب عامه است تا مورد قبول آنها قرار گیرد. چنانچه مؤلف خود، در مقدمه كتاب گفته است: «عتمدت في الغالب النقل من كتب الجمهور ليكون أدعي إلي تلقيه بالقبول»<sup>۲</sup>.

۸- محل خروج دجال: بحر به نقل از كمال الدين روايت مفصلي را درباره دجال از حضرت علي □ روايت می کند که یاد آوری شد. در این روايت، محل خروج دجال را اصفهان می داند، «من بلدة يقال لها اصفهان من قرية تعرف باليهودية»<sup>۳</sup> براساس این روايت، حضرت علي □ طی خطبه ای ۳ بار فرمود: «سلوني قبل أن تفقدوني» سپس صعصعة بن صوحان برخاست و عرضه داشت:

«يا امير المؤمنين، متي يخرج الدجال؟» حضرت فرمود: «... و قطعوا الأرحام، و اتبعوا الأهواء و استخفوا بالدماء. و كان الحلم ضعفاً و الظلم فخراً، و كانت الأمراء فجرة، و الوزراء ظلمة و العرفاء خونة، و القراء فسقة، و ظهرت شهادات الزور، و استعلن الفجور، و قول البهتان، و الإثم و الطغيان و...» تا این که می گوید: فقام إليه اصبح بن نباته فقال: «يا امير المؤمنين من الدجال؟» فقال: «ألا إن الدجال صائد بن صيد، فالشقي من صدقه و السعيد من كذبه، يخرج من بلدة يقال لها اصفهان من قرية تعرف باليهودية»<sup>۴</sup> سپس به بیان ویژگیها و حرکت نظامی و تکنولوژی و قدرت او و تبلیغات و پس از آن، افول و زمان و مکان نابودی وی و قاتلش را ذکر می کند که در ابتدای بحث اشاره شد.

از جمله روایات مربوط به محل خروج دجال روایتی است که پس از آن: مرحوم مجلسی □ از بصائر الدرجات این فروخ نقل کرده که می گوید: «عن رجل عن ابي جعفر □ قال: دخل عليه رجل من أهل بلخ فقال له: يا خراساني تعرف وادي كذا و كذا؟ قال نعم، قال له: تعرف فيه صدعاً في الوادي من صفته كذا و كذا؟ قال نعم، قال: من ذلك يخرج الدجال»<sup>۵</sup>.

حضرت به آن شخص خراسانی فرمود: آیا آن دره، در فلان نقطه را می شناسی؟

۱. همان، ج ۵۱، ص ۶، باب ۲۲.  
۲. كشف الغمة، ج ۱، ص ۵، چ جدید.  
۳. كمال الدين، ج ۲، ص ۵۲۶.  
۴. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۹۴.  
۵. همان، ج ۲۶، ص ۱۸۹ و ج ۵۲، ص ۱۹۰، حدیث ۱۹.

آیا شکافی را که در نقطه‌ای از آن و با فلان مشخصات قرار دارد می‌شناسی؟ عرض کرد: آری، حضرت فرمود: دجال از آن نقطه ظاهر می‌شود.

۹- فتنۃ الدجال و التعود منه: مرحوم مجلسی، روایتی را از رساله شهید ثانی به این مضمون نقل کرده است: «روي عن النبي □: إن من قرأ سورة الكهف يوم الجمعة فهو معصوم إلي ثلاثة أيام و إن خرج الدجال عصم منه.»<sup>۱</sup>

همچنین در اعمال روز جمعه از مصباح / المتهدج / شیخ طوسی و بلد الامین کفعمی، از امام صادق □ نقل شده که فرمود: «أعوذ بك من شرّ المحيي و شرّ الممات و اعوذك من فتنۃ الدجال.»<sup>۲</sup>

در فضائل ماه رجب آمده است که: «من صام رجب أربعة أيام عوفي من البلاء كلها: من الجنون و الجذام و البرص و فتنۃ الدجال.»<sup>۳</sup>

۱۰- در مورد رشد کشاورزی پس از دجال، راوی<sup>۴</sup> از امام صادق □ نقل کرده که: «سئله رجل و أنا عنده فقال جعلت فداك أسمع قوماً يقولون إن الزراعة مكروهة» فقال □: «إزرعوا و اغرسوا، والله ما عمل الناس عملاً أجَلَ و لا أزكى منه، والله ليزرعنّ الزرع و يغرسنّ الغرس بعد خروج الدجال.»

۱۱- دجال یکی از نشانه‌های خداست:<sup>۵</sup> در تفسیر قمی از ابی‌الجورد از امام باقر □ در ذیل آیه شریفه ۳۷ سوره انعام: (إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَيَّ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً) فرمود: «سِيرِيك فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٌ مِنْهَا دَابَّةُ الْأَرْضِ وَ الدَّجَالُ وَ نَزُولُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا.» «و عنه عن ابي جعفر □ في قوله: (قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَيَّ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ)»<sup>۶</sup> قال: «هو الدَّجَالُ وَ الصَّيْحَةُ (أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ) وَ الخسف. (أَوْ يَلْبِسُكُمْ شَيْعًا) وَ هو اختلاف في الدين، و لعن بعضكم علي بعض. «و يذيق بعضكم بأس بعض» و هو أن يقتل بعضكم بعضاً و كلّ هذا في أهل القبلة.»<sup>۷</sup>

۱۲ - کینه‌توزان به اهل بیت □ در زمره یاران دجال اند «عن ابي عبدالله □ قال: قال رسول الله: من أبغضنا اهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: يا رسول الله و إن شهد الشهادتين؟ قال: نعم

۱. بحار الانوار، ج ۸۶، ص ۳۵۸.

۲. همان، ج ۸۷، ص ۴۰.

۳. همان، ج ۹۴، ص ۲۷.

۴. همان، ج ۱۰۰، ص ۶۸ باب استحباب الزرع و الغرس، عن كتاب الغيات، قمی...

۵. همان، ج ۵۲، ص ۱۸۱.

۶. سوره انعام، آیه ۶۵.

۷. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۸۱.



إِنَّمَا احتجب بهاتين الكلمتين عند سفك دمه أو يؤذي الجزية و هو صاغر ثم قال: من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً، قيل: و كيف يا رسول الله؟ قال: «إن أدرك الدجال آمن به!»<sup>۱</sup>

در روایت دیگری از امام رضا □ نقل شده که فرمود: کسانی که با دشمنان اهل بیت طرح دوستی می‌ریزند از دجال خطرناک‌ترند.<sup>۲</sup> «و بإسناده عن الوشاء عن الرضا □ قال: إنَّ مَمَّنْ يَتَّخِذُ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَمَنْ هُوَ أَشَدُّ فِتْنَةً عَلَيَّ شَيْعَتَنَا مِنَ الدَّجَالِ» فقلت: يابن رسول الله بماذا؟ قال: «بمؤالاة أعدائنا و معاداة أوليائنا إنه إذا كان كذلك اختلط الحق بالباطل و اشتبه الأمر، فلم يعرف مؤمن من منافق.»<sup>۳</sup>

### دجال شخص است یا جریانی فکری؟

در نوشتار قداماء، در این رابطه چیزی نیافتیم، شاید عدم تعرض به این موضوع، حاکی از احراز فرد بودن دجال است، از این رو، آن را مساله‌ای ثابت شده دانسته‌اند. اما بعضی از معاصرین مانند آیت‌الله مکارم (البته می‌فرماید: عنوانی است کلی برای افراد پر تزویر و حيله‌گر و پر مکر و فریب)<sup>۴</sup> و شهید سیدمحمد صدر<sup>۵</sup> معتقداند که دجال جریانی فکری است نه یک شخص خاص. اما در مقابل بعضی دیگر، دجال را فرد می‌دانند یا لااقل احتمال اول را بعید و فاقد دلیل می‌شمرند.

البته تعابیری که درباره دجال در روایات آمده با جریان بودن او سازگار نیست، مثلاً در روایات آمده است که امام زمان □ یا عیسی ابن مریم دجال امیرالمؤمنین را به قتل می‌رساند، در همین روایت *كمال الدین* (گرچه اشکال سندی دارد) حضرت، از دجال نام برده و فرموده است: «صائد بن صید یخرج من بلدة یقال لها اصبهان»، یا در حدیث دیگری فرموده است: از بلخ ظاهر می‌شود و تعابیر دیگری که با نهاد بودن و جریان فرهنگی بودن دجال، مناسبت ندارد؛ بلکه با شخص خاص بودن وی سازگاری دارد.

قرینه سیاق، در حدیثی که می‌فرماید: «خروج دابة الأرض و الدجال و نزول عیسی □ و طلوع الشمس من مغربها.» بر فرد بودن دجال دلالت دارد، زیرا عیسی □ فرد است و

---

۱. همان، ج ۵۲، ص ۱۹۲ به نقل از *محاسن برقی*.  
۲. همان، ج ۷۲، ص ۳۹۱ به نقل از *صفات الشیعه*.  
۳. همان، ج ۷۲، ص ۳۹۱ به نقل از *صفات الشیعه* الرقم ۱۴.  
۴. *حکومت جهانی حضرت مهدی □*، ص ۱۷۱.  
۵. *الغیبة الکبری*، ص ۵۳۲، ج ۳، ص ۱۴.

«دَابَّةُ الْأَرْضِ» نیز فرد دجال خاص است. بر این اساس، قرینه سیاق اقتضا دارد که دجال نیز فرد باشد.

از دیدگاه ما نیز دجال شخص خاصی است، البته جریان سیاسی و فرهنگی بودن او را نفی نمی‌کنیم؛ ولی معتقدیم دجال فردی است که جریانی را نیز به همراه دارد. آیت‌الله مکارم شیرازی در آن کتاب<sup>۱</sup> یادآور می‌شود: هنگامی که سخن از دجال به میان می‌آید معمولاً طبق یک سابقه ذهنی عامیانه. فقط ذهن‌ها متوجه شخص معین یک چشمی می‌شود که با جثه افسانه‌ای و با مرکب افسانه‌ای‌تر، با برنامه‌ای مخصوص به خود، پیش از انقلاب بزرگ حضرت مهدی، ظاهر خواهد شد؛ ولی همان گونه که از ریشه لغت دجال از یک سو و از منابع حدیث از سوی دیگر استفاده می‌شود دجال، منحصر به یک فرد نیست؛ بلکه عنوانی است کلی برای افراد پرتزویر و حيله‌گر و پر مکر و فریب و حقه باز که برای کشیدن توده‌های مردم به دنبال خود از هر وسیله‌ای استفاده می‌کنند و بر سر راه هر انقلاب سازنده‌ای که در ابعاد مختلف صورت می‌گیرد، ظاهر می‌شوند.

سید محمد صدر می‌گوید: «إِنَّ الدَّجَالَ عِبَارَةٌ عَنْ مُسْتَوِي حَضَارِي اَيْدِيُولُوجِي معین، معاد للاسلام، قد سبق هناك قد ناقشنا الأطروحة الأولى و دفعناه بالبرهان ...»<sup>۲</sup>

مهمترین نشانه‌ای که باید مورد توجه قرار گیرد همان مفهوم دجال است که سمبلی از حرکت‌های ضداسلامی در غیبت کبری است، یعنی دوران فتنه‌ها و انحرافات. که عبارت از تمدن جدید اروپایی است، چهره‌ای فریبنده و چشمگیر دارد و افکار و اندیشه عمومی دنیا را متوجه خود کرده است. از این رو، می‌توان گفت از آغاز آفرینش آدم تاکنون، آفریده‌ای بزرگتر - از نظر انحراف - از دجال وجود نداشته است ...

در مقابل این نظریه، آقای علی دوانی ...<sup>۳</sup> می‌گوید: آنچه مسلم است موضوع دجال و مبارزه او با دولت حقه در پایان جهان، در ادبیات ایران و عرب و خارج آمده، باین تفاوت که بعضی، رهبر جبهه مخالف او را حضرت عیسی<sup>۴</sup> و برخی حضرت

۱. چاپ هشتم، ص ۱۹۲.

۲. الغیبة الکبری، ج ۳، ص ۱۴۱.

۳. مهدی موعود - ترجمه مجار لانوار - ص ۹۶۹.

مهدی □ می دانند.

به هر حال تطبیق دجال و ویژگی‌ها و نشانه‌های او و الاغش با بعضی از اختراعات کنونی و آینده، یا رئیس دولتی مادی صرف و دارای دستگاه تبلیغاتی بسیار نیرومند و غیره، چیزی نیست که بتوان بر آن اعتماد کرد.

ما نیز با دیدگاه آقای دوانی موافقیم. و اگر دیدگاه آقای دوانی را تأیید نکنیم، سخن آیت‌الله صدر و آیت‌الله مکارم را نیز به یقین نخواهیم پذیرفت. چرا؟ زیرا شواهد زیادی داریم که دجال فردی خاص است، از جمله:

۱ - اشاره به محل ظاهر شدن دجال در روایات: الف - خراسان. روایتی از عامه، از ابن ابی شیبه منقول است که: «یخرج الدجال من خراسان» و در روایتی از امام باقر □ آمده است که: «یخرج من بلدة يقال له بلخ.»<sup>۱</sup>

ب - مرو: ابن حماد از ابن ابی شیبه، نقل کرده است که: «یخرج الدجال من مرو یهودیتها.»

ج - اصفهان: عمران بن حصین می گوید: «یخرج من قبل اصفهان.»<sup>۲</sup> در *کمال الدین* از نزال بن سبّره آمده است که: «یخرج من بلدة يقال لها اصبهان، من قرية تعرف باليهودية.»

د - عراق: کعب الاخبار، ظاهر شدن دجال را از عراق می‌داند.<sup>۳</sup>

ه - بین شام و عراق. ابوامامه باهلی - به نقل از نسخه خطی متن ابن حماد - نقل کرده است که: «یخرج الدجال من خلة بين الشام و العراق.»

و - سیستان: «از وهب بن منبّه، به نحو مرفوع از ابن عباس نقل شده که: «و ظهور الدجال، یخرج من المشرق من سجستان.» بحث این جاست که بلخ و سیستان و مرو و خراسان چه نسبتی می‌تواند با فرهنگ غرب داشته باشد؟<sup>۴</sup> و این خود یکی از شواهدی است که دجال فرد است نه طرز فکر و فرهنگ و لاًقل اگر هم اشاره به فرهنگ باشد باز فردی مبتکر و مبتدع است که جلودار آن فرهنگ فاسد خواهد بود.

۲ - قاتل دجال: روایات فراوان و متعددی اشاره دارد که: قاتل دجال حضرت

۱. *بحار الانوار*، ج ۲۶، ص ۱۸۹ و ج ۵۲، ص ۱۹۰.

۲. *المعجم الكبير*، ج ۱۸، ص ۱۵۵.

۳. *مصنف عبد الرزاق*، ج ۱۱، ص ۳۹۶.

۴. همان.

مهدی □ یا حضرت عیسی □ است.

۳ - کیفیت قتل: مسئله به دار آویختن دجال یا ذوب شدن او به وسیله سلاحی است که بر او می‌زنند.

ولی شاید قرائن زیر مانند روایاتی که پیروان او را از نظر عدد و ملیت بیان می‌کند، دیدگاه نخست را تأیید کند:

۱ - «ستمة الف من العرب یلبسون سیجان (اونیفرم)»

۲ - «لیخبطن الدجال، خوز و کرمان فی ثمانین الف، کأن وجوههم المجان المطرقة یلبسون الطیالسه (لباس سبز رنگ یهودیان)

۳ - «یخرج الدجال و معه سبعون الفاً من الحاکه (سفله) علی مقدمته اسعر اسعر من فیهم یقول: بدو بدو، ای

اکثرهم تسعیراً للفتنه.»

از این عبارات، کثرت استفاده می‌شود نه تعداد و حصر در این عدد.

۴ - «یخرج الدجال و یتبعه ناس، یقولون نحن شهداء أنه کافر، إنا ن்தبعه للأکل من طعامه و ...»

لو خرج الدجال لا من به قوم فی قبورهم.»

در مجموع، شاید از این عبارات چنین استفاده شود که دجال اشاره به فرهنگ و تفکری انحرافی است که سرزمین‌های اسلامی گرفتار آن خواهند شد.

### دجال در ادیان دیگر

۱۰ - «هاکس» در کتاب *قلم موس مقدس* می‌نویسد: این عبارت (دجال) در جایی دیگر جز در رساله یوحنا یافت نمی‌شود. و مقصود از آن کسی است که در برابر مسیح □ مقاومت و با او ضدیت کند و مدعی است که خود در جای مسیح قرار دارد. در رساله اول یوحنا باب ۲ آیه ۲۲ آمده است که: دروغگو کیست؟ جز آن کسی که مسیح بودن عیسی □ را انکار کند و او دجال است که پدر و پسر را انکار می‌کند. در همان رساله، آیه ۱۸ باب ۲ آمده است که: شنیده‌ایم دجال می‌آید و هم‌اکنون نیز دجالان بسیاری آمده‌اند. هم‌چنین در باب ۴ آیه ۳ آمده: هر روحی که عیسای مجسم شده را انکار کند از

۱. *بحار الانوار*، ج ۵۱، ص ۶۸، به نقل از *کمال الدین*.

خدا نیست و این همان روح دَجَّال است که شنیده‌ایم می‌آید و هم اکنون نیز در جهان است.

در رساله دوم یوحنا آیه ۷ آمده است: زیرا گمراه کنندگان بسیاری به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم او را، اقرار نمی‌کنند.

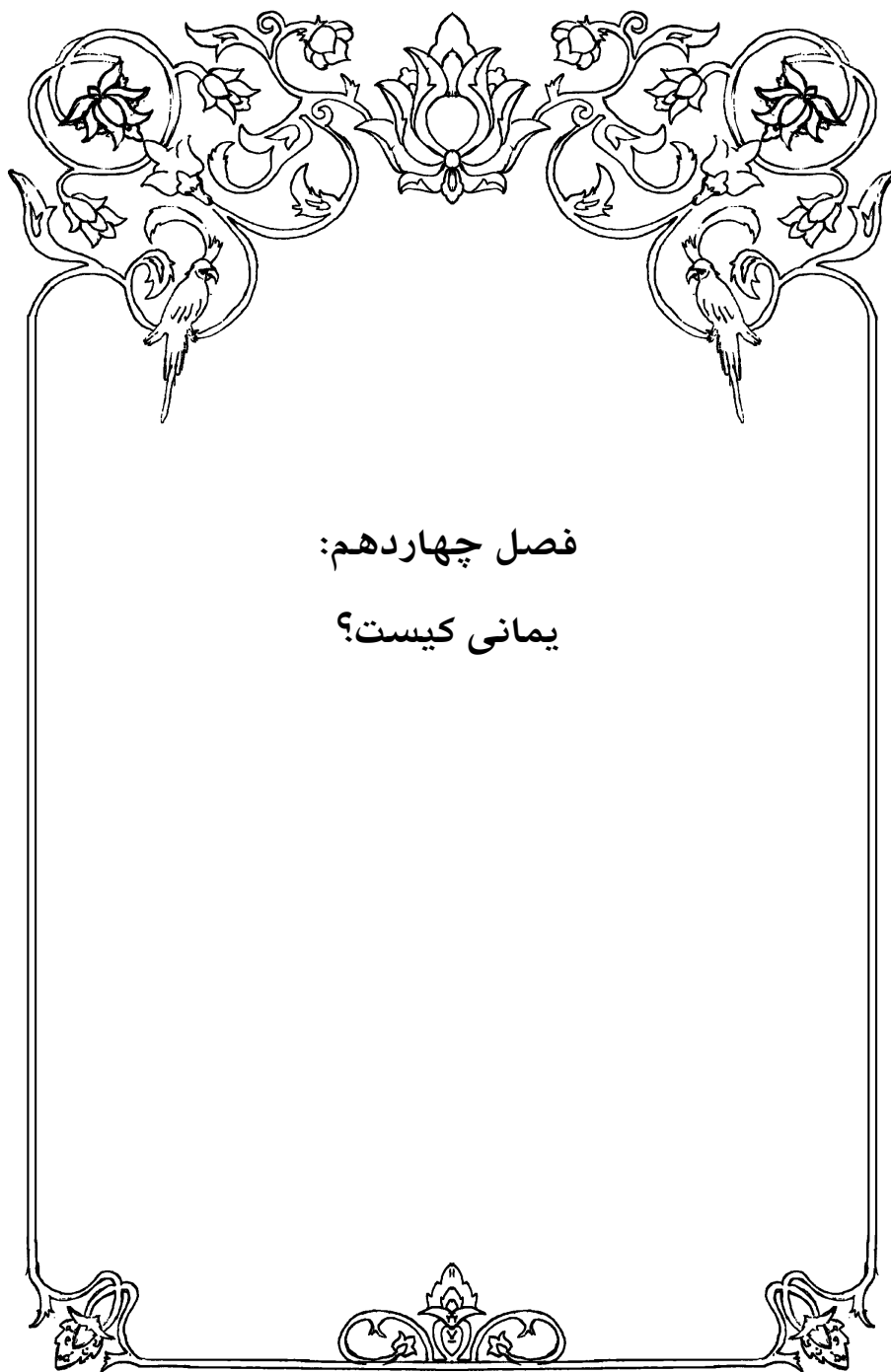
#### آیا دَجَّال همان سفیانی است؟

تنها آقای سید محمد صدر به عنوان احتمال، این موضوع را مطرح کرده که گاهی به ذهن خطور می‌کند: ممکن است دَجَّال و سفیانی یکی باشند: به خصوص اگر ویژگی‌ها و شرایط سندی را نادیده بگیریم. البته ایشان خود نیز این احتمال را تضعیف کرده و می‌گوید: این احتمال با ظاهر روایات نمی‌سازد.<sup>۱</sup>

از دیدگاه ما نیز این احتمال صحیح نیست، زیرا این دو با یکدیگر تفاوتی اساسی و ماهوی دارند، زیرا:

- ۱ - سفیانی ناصبی است (لعنه‌الله)؛ ولی در مورد دَجَّال چنین مطلبی نداریم؛
  - ۲ - دَجَّال دارای عمری طولانی است؛ ولی درباره سفیانی چنین چیزی نیست؛
  - ۳ - سفیانی دارای نسب و قبیله مشخص و معینی است، - و از نسل خالد بن یزید بن معاویه است - اما دَجَّال از این جهت مبهم است؛
  - ۴ - دَجَّال ادعای ربوبیت دارد؛ ولی سفیانی چنین ادعایی ندارد؛
  - ۵ - دَجَّال قبل از اسلام نیز در کتب اَدیان مطرح بوده؛ ولی سفیانی مطرح نبوده است. بنابراین دَجَّال و سفیانی نمی‌توانند یک نفر باشند؛
- این بود خلاصه تحقیقات پیرامون دجال، و الله العالم بحقائق الامور.





فصل چهاردهم:

یمانی کیست؟

آیا یمانی ممدوح است یا مذموم؟ جامعه اسلامی در قبال او چه وظیفه‌ای دارد؟  
آیا او سیّد است یا نه؟ آیا از سرزمین یمن خروج می‌کند؟ آیا این موضوع از  
اختصاصات کتابهای شیعه است یا در کتب عامّه نیز آمده است؟  
آیا اخبار یمانی متواتر است یا مستفیض و یا از اخبار آحاد است؟  
آیا یمانی از حضرت مهدی  $\square$  پیروی می‌کند؟ و ...

### ارتباط قم با یمانی

یاقوت حموی در *معجم البلد* / *ان* در مورد قم مطالبی یاد آور شده است. وی  
پس از معرفی قم از نظر جغرافیایی و آب و هوا و خصوصیات ساختمان‌ها و راه‌های  
این شهر مطالبی درباره فتح قم آورده است، از آن جمله به نقل از بلاذری در  
*فتوح البلد* / *ان* می‌گوید: «لما أنصرف أبو موسی الأشعري من نهانند إلي الأهواز فاستقرّ بها  
ثم أتى إلي قم فأقام عليها أيام؟ فافتتحها، وقيل: وجّه الأحنف بن قيس فافتتحها عنوة، وذلك في  
سنة ۲۳ للهجرة، وذكر بعضهم أن قم بين أصبهان و ساوة و هي كبيرة حسنة طيبة و أهلها كلهم  
شيعة امامية. و كان بدء تمصيرها في أيام الحجاج بن يوسف سنة ۸۳.» البته ما این مطلب را در  
فصل قم در دوران غیبت به تفصیل نقل کردیم و در اینجا نیز به لحاظ نیاز به آن  
اشاره کردیم.

وی در ادامه می‌نویسد: عبدالرحمن بن اشعث بن قیس از سوی حجاج، استاندار  
سیستان بود و برضد حجاج قیام کرد، در لشکر او ۱۸ تن از علمای تابعی وجود  
داشتند او از حجاج شکست خورد و «رَجَعَ إلي كابل منهزمًا» در لشکر او پنج برادر به  
نام‌های، عبدالله و أخوص، عبدالرحمن، اسحاق و نعیم همه فرزندان سعد بن مالک بن  
عامر اشعری بودند، که بعد از متلاشی شدن لشکر، به قم آمدند. در ناحیه قم هفت  
روستا وجود داشت، که این پنج برادر وارد این روستاها شدند و آن‌جا را فتح کردند و  
آن منطقه را وطن خود قرار دادند و اقوام و عموزاده‌های خود را به آن دیار بردند و



این هفت روستا به هفت محله نامگذاری شدند و شهر را به نام یکی از روستاها یعنی گُمندان، نامگذاری کردند، سپس به واسطه تعریب و تخفیف، گُمندان به قم نامگذاری شد. از همه این برادران پرتلاش‌تر و جلوتر، عبدالله بن سعد بود پسر وی که در کوفه بزرگ شده بود. از کوفه به قم آمد، «و كان إمامياً فهو الذي نقل التشيع إلي أهلها فلا يوجد بها سني قط.» (و اشعری‌ها در اصل یمنی هستند).<sup>۱</sup> البته حموی خود، فردی ناصبی و دارای ریشه‌های خارجی<sup>۲</sup> است و شاید در تعبیر، مبالغه کرده باشد. بنابراین بعید نیست که یمانی از قم باشد چون ریشه قمیها اشعری و اهل یمن است. آیا موضوع یمانی اختصاص به شیعه دارد؟

سید محمد صدر می‌گوید: «اختصت به ايضاً المصادر الإمامية ووصفت بأنه حق. باعتبار كونه داعياً إلي المهدي و هي مستفيضة، وصالحة للأدب التاريخي بالرغم من التشيت السندي، إذ ليس في مقابلها قرينة نافية. إلا أن ما يثبت بها هو حركة اليماني في الجملة، واما سائر الصفات بما فيها كونه علي حق فهو مما لا يكاد يثبت بالتشدد السندي.» (تتبع سندی حقانیت او را ثابت نمی‌کند) فإذا تم ذلك می‌توان آن را به حرکاتی که در یمن اتفاق افتاده حمل کرد. «فیکون من العلامات التي حدثت في التاريخ، لكن لو افترضنا الاعتراف بكونه علي حق، و احتمالنا أن يكون قائد الحركة يمانياً و إن لم تكن الحركة في اليمن، او كان منطلق الحركة اليمن، و لم تقتصر عليها فتكون من الأمور الموعودة التي لا دليل علي سبق حدوثها.» اما اگر بخواهیم باب رمز و کنایه را باز کنیم، یمانی حرکتی حق در برابر باطل و کفر<sup>۳</sup> تلقی می‌شود.

در مباحث بعدی روشن خواهیم ساخت که این موضوع در منابع اهل سنت نیز مطرح شده است و اختصاص به شیعه ندارد. و در فتن سلیلی یا فتن ابن حماد نامی از یمانی به میان آمده است.

### وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟

در این خصوص روایات، چند دسته‌اند: شاید گویاترین آنها روایتی است که نعمانی نقل کرده است: «أخبرنا احمد بن محمد بن سعيد ابن عقده. قال: حدثني احمد بن

---

۱. معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۹۷.  
۲. ذهی می‌گوید: «كان منحرفاً عن الإمام علي» سير اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۳۱۲؛ وفيات الأعيان، ج ۶، ص ۱۲۷.  
۳. تاریخ الغيبة الكبرى، ج ۲، ص ۵۲۵.

یوسف بن یعقوب ابوالحسن الجعفی من کتابه، قال: حدّثنا اسماعیل بن مهران. قال: حدّثنا حسن بن علی ابن ابی حمزه، عن ابيه و وهیب بن حفص، عن أبي بصير، عن ابي جعفر... ثم قال: خروج السفیانی و الیمانی و الخراسانی فی سنة واحدة و فی شهر واحد فی يوم واحد، نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضاً فيكون البأس من كل وجه، ويل لمن ناوهم. و ليس في الرايات راية أهدي من راية الیمانی هي راية هدي لأنه يدعو إلي صاحبكم، فإذا خرج الیمانی حرم بيع السلاح علي الناس و كلّ مسلم و إذا خرج الیمانی فانهض إليه، فإنّ رايته راية هدي، و لا يحلّ لمسلم أن يلتوي عليه، فمن فعل ذلك فهو من أهل النار، لأنه يدعو إلي الحق و إلي طريق مستقيم...»<sup>۱</sup>

### بررسی سند حدیث

در مورد نعمانی که شخصیتی ثقة و جلیل القدر است جای هیچ گونه سخن نیست. او از ابن عقده زیدی (ثقه). احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی نقل می کند، (شاید از مهمترین مشایخ نعمانی باشد) نعمانی خود، درباره او می گوید: در وثاقت و اطلاع او بر حدیث جای هیچ گونه بحثی نیست، کسی از ما او را تضعیف نکرده است. شیخ طوسی می گوید: احمد بن محمد، شخصیتی، جلیل القدر، عظیم المنزله، کتاب های حدیثی دارد و ما در الفهرست آنرا آورده ایم، ما رأیت أحفظ لحدیث الکوفیین منه. ذهبی از علمای اهل سنت گفته است: احمد بن محمد بن سعید، أحد الأعلام، نادرة الزمان صاحب التصانیف علی ضعف فيه (البته ضعف او را به خاطر شیعه بودنش دانسته است).

ابن عقده دویست و پنجاه هزار حدیث را با سند حفظ کرده بود.<sup>۲</sup>

### احمد بن یوسف:

در تنقیح المقال، شرح حال احمد بن یوسف بن یعقوب ابوالحسن جعفی آمده است: «لم اقف في ترجمة الرجل إلا علي رواية احمد (ابن عقده) و محمد بن عبدالله الهاشمي عنه و روايته من محمد بن زيد النخعي.»<sup>۳</sup>

۲ - بهبهانی می گوید: احمد بن یوسف، از زعفرانی (محمد بن اسماعیل زعفرانی)،

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۵۵، ب ۱۴؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۲.  
 ۲. تنقیح المقال، ج ۷، ص ۳۲۸؛ الغیبة نعمانی، ص ۲۵؛ معجم الرجال الحدیث، ج ۲، ص ۲۷۶؛ سر اعلام النبلاء، ج ۱۵، ص ۳۴۷.  
 ۳. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۲۶۶.

روایت نقل کرده و همین معنا حاکی از وثاقت اوست که صغرای دلیل است. و کبرای دلیل این است که هر کس از او روایت کرده مورد وثوق است.

نجاشی، در مورد زعفرانی می‌گوید: «ثقة عين روي عن الثقات ورووا عنه.»<sup>۱</sup> توثیق عام دارد با این مقدمات، باز هم از دیدگاه ما توثیق نشد و تصریح بر وثاقت، حاصل نگشت. چون به صورت قضیه مهمله: می‌گوید: ثقات از او روایت کرده‌اند و نمی‌گویند: هر که از او نقل کرده، ثقة است.

۳- و در شرح حال جمیل بن درّاج گفته شده: له كتابٌ وأصلٌ، یعنی او دارای کتاب اصلی بوده است، این مورد نیز، تصریح بر وثاقت ندارد.

۴- گفته‌اند: او جزء مشایخ حدیث است، این گفته نیز تصریح بر وثاقت نیست. فرزند مامقانی با جمع بندی این موضوع، گفته است: «الإنصاف أن المعنون (احمد بن يوسف) لما كان ذا كتاب وذا أصل، و شيخ الرواية، و رواية الثقات الأجلاء عنه، إن لم يفد ذلك كله في وثاقته، فلا أقل من استفادة حسنه و جلالته» ولی ما نتیجه‌ای بر وثاقت او نگرفتیم.

۵- مامقانی اسماعیل بن مهران را ثقة و مورد اعتماد دانسته است.<sup>۲</sup> و در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه بطائنی می‌گوید: «واقفي ابن واقفي، ضعيف في نفسه و أبوه أوثق منه.»<sup>۳</sup> ابن غضائری می‌گوید: من از خدا شرم می‌کنم، از این شخص حدیث نقل کنم با این که تعریض امام رضا<sup>۴</sup> درباره او معروف است که فرمود: «أنت واصحابك كالحمير» نظر ما نسبت به کتاب غضائری، منفی است، از این رو، به سخن او اکتفا نمی‌کنیم. صاحب تنقیح المقال<sup>۵</sup> به گفته او استناد کرده؛ ولی مطالب دیگری نیز دارد، از جمله:

«تَلَخَّصَ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةً: إِنَّ الرَّجُلَ غَيْرَ مَعْدَلٍ وَلَا مَوْثِقٍ وَلَا مَمْدُوحٍ بَلْ مَطْعُونٌ فِيهِ طَعْنًا قَادِحًا فِيهِ، وَ قَدْ وَرَدَ مِثْلُ

هَذَا الطَّعْنِ فِي أَبِيهِ فَالْإِلازِمُ تَرْكُ رِوَايَاتِ الرَّجُلِ، إِذْ لِأَقْلٍ مِنْ كَوْنِهِ وَاقِفِي غَيْرِ مَوْثِقٍ فَيَكُونُ مِنَ الضَّعَافِ...»<sup>۶</sup>

---

۱. همان .  
۲. همان ، ج ۱۰ ، ص ۳۹۶ .  
۳. همان ، ج ۲۰ ، ص ۴۰ - ۴۶ .  
۴. همان .

## خروج یمانی

اصل وجود یمانی و جزء علامات حتمیه ظهور امام زمان □ بودن وی، مورد تردید نیست، زیرا روایات مربوط به وی لااقل به حد استفاضه می‌رسد و ظاهراً اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند. در فتن سلیلی و فتن ابن حماد و ... نامی از یمانی برده‌اند. اما آیا ما نسبت به یمانی مسئولیتی داریم؟ آیا پرچم او پرچم هدایت است؟ آیا باید از او پیروی و حمایت کرد؟ ظاهر و معروف در بین ما این است که باید از او تبعیت کرد، اما به چه دلیل؟

این ادعا و اعتقاد، ظاهراً مثبت قوی ندارد، زیرا به چند روایت در این رابطه استناد شده که نمی‌توانیم به آنها اعتماد کنیم از جمله:

روایت اول: روایت نعمانی، که نتوانستیم سند آن را تصحیح کنیم.

روایت دوم: روایت شیخ طوسی در غیبت<sup>۱</sup> که مجلسی نیز آن را نقل کرده است:

«عنه (الفضل)، عن سيف بن عميرة، عن بكر بن محمد الأزدي، عن أبي عبدالله □ قال: خروج الثلاثة. الخراساني و السفیاني و الیماني في سنة واحدة في شهر واحد في يوم واحد، و ليس فيها راية بأهدى من راية الیماني يهدي إلي الحق.»<sup>۲</sup>

این روایت نیز مشکل سندی دارد اما بکر بن محمد ازدی: «ثقة، وجه في هذه الطائفة من بيت جليل بالكوفة.»

و اما سيف ابن عميره: را نجاشی توثیق کرده (ولی در کتاب موجود و فعلی نجاشی نیست) بلکه به نقل از نجاشی در بعضی از نسخه‌های ابن داوود و مجمع الرجال قهپانی و خلاصه علاّمه و نسخه‌ای که میرزا در رجال کبیر دارد، وی توثیق شده است. کشتی نیز ایشان را در کتاب اختیار معرفة الرجال توثیق کرده؛ ولی در رجال شیخ طوسی توثیق نشده است. ابن شهر آشوب گفته او از یاران امام کاظم □ و ثقة اما واقفی مذهب بوده است.

## سه نکته درباره سيف بن عميره

۱- وی امام رضا □ را درک نکرده، بنابراین نمی‌تواند واقفی مذهب باشد.

۱. ص ۴۴۶، چاپ جدید.  
۲. غیب شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۳؛ مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰.

۲- شهید ثانی، سیف را تضعیف کرده و شاید تضعیف او ناشی از اتهام واقفی بودن سیف باشد، البته ما واقفی بودن وی را منتفی دانستیم.

۳- نام سیف بن عمیره در بیش از ۲۹۷ سند روایت کتب اربعه آمده و چنین شخصی نمی‌تواند ضعیف باشد. بر این اساس او از نظر ما ثقه است.

اما در کلمه «عنه» که در ابتدای سند آمده مرجع ضمیر کیست؟ آیا فضل بن شاذان است یا شخص دیگر؟

بعضی گفته‌اند: مرجع ضمیر ابن ابی عمیر است. زیرا:

اولاً: فضل از جمله کسانی نیست که از سیف بن عمیره روایت کرده باشد.

ثانیاً: به گفته آقای خویی طریق شیخ طوسی به فضل بن شاذان، اشکال سندی دارد: «کما أن کلاً طریق الشیخ ضعیف، الأول بعلي بن محمد بن قتيبة. و الثاني بحمزة بن محمد و من بعده» اگر گفته شود: شیخ در تهذیب، به فضل، طریقی صحیح دارد، چنان که آقای خویی می‌گوید: «طریق الشیخ إلی الفضل فی المشیخه صحیح.» (مشیخه را در آخر تهذیب ذکر کرده است.) در پاسخ دو جواب می‌دهیم:

۱ - این روایت در تهذیب نیامده؛ بلکه در کتاب غیبت است و طریق مشیخه مربوط به روایات تهذیب است. مگر بنحو تحویل سند.

۲ - تمام روایات شیخ طوسی از فضل، از طریق مشیخه نیست؛ بلکه تنها بعضی روایاتش از این طریق است شیخ طوسی گفته است: «و من جملة ما ذکرته عن الفضل بن شاذان ما رویته بهذا الإسناد: محمد بن یعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن أبيه و محمد بن اسماعيل عن الفضل بن شاذان.» این طریق صحیح است؛ ولی روایت الغیبة از این طریق نیست. ظاهراً حدیث دیگری از منابع شیعی به این تفصیل نداریم و روایات مربوطه، مشکل دارند، دقت شود.

روایت سوم: اما عبارت روایتی که در بحار<sup>۱</sup> آمده است: «روي البرسي في مشارق الأنوار، عن كعب بن الحارث قال: ... ثم يخرج ملك من صنعاء اليمن، أبيض كالقطن، اسمه حسين او حسن فيذهب بخروجه غمر الفتن، فهناك يظهر مباركاً زكياً، و هادياً مهدياً، و سيداً علوياً، فيفرج الناس إذا أتاهاهم بمن الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلماء، و يظهر به الحق بعد الخفاء و ...»

۱. بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۱۶۳.

بررسی سند:

این روایت را کعب بن حارث نقل کرده که در تمام کتب رجالی نامی از او نیست و (مهمل است) افزون بر این که از معصوم نقل نکرده؛ بلکه از خودش بیان کرده است.

علامه مجلسی درباره آقای بُرسی نویسنده کتاب *مشارق الأنوار* گفته است: «لا اعتمد علی ما ینفرد به»<sup>۱</sup>، یعنی مجلسی خود، نیز به حافظ بُرسی اعتماد ندارد. البته علامه امینی حافظ بُرسی را تأیید کرده؛ ولی سید محسن امین در *عیان الشیعه* او را رد می‌کند.<sup>۲</sup>

### روایاتی از کتاب نهج الخلاص

در کتاب *نهج الخلاص*، نوشته آقای فتلاوی؛ روایاتی از امیرالمؤمنین □ درباره حضرت مهدی □ وارد شده است. در ص ۴۹۶ این کتاب پنج روایت از علی □ در مورد یمانی نقل کرده است، که بعضی صراحت و بعضی در این موضوع، ظهور دارند؛ ولی از دیدگاه ما این روایات نیز از نظر سند صحیح نیستند. و همه بر اصل ظهور و وجود یمانی دلالت دارند؛ ولی درباره خصوصیات او و وجوب پیروی از وی ظهور ندارند. در واقع ممکن است بگوییم اصل یمانی متواتر است.

روایت چهارم: از ابن الحنفیه نقل شده که گفت: «إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ قَالَ يَوْمَآ فِي مَجْلِسِهِ... وَيسير الجيش القحطاني (يماني) حتي يستخرج الخليفة و هو كاره خائف فيسير معه تسعة آلاف من الملائكة معه راية النصر.» این روایت از ملاحم ابن منادی<sup>۳</sup> که از *مصا در* ملاحم ابن طاووس است و *كنز العمال*<sup>۴</sup>، نقل شده است.

البته باید ببینیم ملاحم ابن منادی چه اندازه دارای اعتبار است؟

روایت پنجم: «مقاتل عن علي □ عن رسول الله □: رجل من اهل البيت يبائع له بين زمزم والمقام يركب إليه اهل العراق و ابدال الشام و نجباء اهل مصر و نصير اهل اليمن عدتهم عدّه اهل بدر.» این روایت، از دلائل امامه طبری نقل شده است. مقاتل و طریق به او، ضعیف‌اند.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۰.  
 ۲. *الغدیر*، ج ۷، ص ۵۰، چاپ جدید.  
 ۳. همان، ص ۳۰۸.  
 ۴. همان، ج ۱۴، ص ۵۹۵.

روایت ششم: «عن ابي عبدالله □ عن امير المؤمنين: ثم ينهض اليماني لمحاربة السفيناني و يقتل النصراني ثم يظهر أمير الأمرة، قاتل الكفرة، السلطان المأمول، الذي تحير في غيبته العقول و هو التاسع من ولدك يا حسين!»

آن گاه یمانی به نبرد با سفیانی برمی خیزد و نصرانی را به قتل می‌رساند سپس سردار سرداران، کشنده کافران، فرمانروای مورد انتظاری که عقل‌ها در نهان زیستی‌اش مات و مبهوت گشته، ظهور خواهد نمود. ای حسین! وی نهمین فرزند از دودمان توست.»

روایت هفتم: «أصبح بن نباتة قال خطب علي □ خطبة و ذكر المهدي □، قال ابو خالد الكلبي (الكلابي) صفه لنا يا امير المؤمنين. فقال: إنه أشبه الناس خلقًا و خلقًا و حسناً برسول الله □، ألا أدلكم علي رجاله و عددهم، ثم أخذ يعدد و يعين مناطقهم و بلدانهم ... يفتح الله له خراسان و يطيعه أهل اليمن و ثقيل الجيوش أمامه من اليمن، فرسان همدان و خولان؟»

اصبغ بن نباته می‌گوید: امام علی □ طی خطبه‌ای از [حضرت] مهدی یاد کرد. ابو خالد کابلی عرضه داشت: ای امیر مؤمنان! او را برایمان توصیف نما. حضرت فرمود: وی از جنبه آفرینش و اخلاق و زیبایی، شبیه‌ترین فرد به رسول خدا □ است. آیا می‌خواهید شما را از وضعیت یاران او و تعداد آن‌ها آگاه سازم؟ سپس به شمارش پرداخت - در ادامه فرمود: - خداوند، خراسان را برای او می‌گشاید و مردم یمن از او فرمانبرداری می‌کنند و لشکریان آن‌ها رو می‌آورند و پیشاپیش آن‌ها، شهبسوارانی از قبایل همدان و خولان، در حرکتند.» اصبغ بن نباته از نظر ما مقبول است؛ ولی سند این روایت عامی است.<sup>۳</sup>

روایت هشتم: «و باسناده، عن اسحاق يرفعه إلي الأصبغ بن نباتة قال: سمعت امير المؤمنين □ يقول للناس: سلوني قبل أن تفقدوني ... فيينا هم علي ذلك إذ أقبلت خيل اليماني و الخراساني يستبقان كأنهما فرسا رهان شعث غبر جرد، اصلاب نواصي و أقداح إذا نظر إليهم احدكم ضرب الارض بباطن رجليه ... فيقول أحدهم؛ لاخير في مجلسنا بعد يومنا هذا. اللهم فإننا التائبون، و هم الأبدال الذين وصفهم الله في كتابه العزيز: ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين<sup>۴</sup> و نظراؤهم

۱. الزام الناصب، حائري، ج ۲، ص ۱۶۰، كشف الأستار، ص ۲۲۱.  
۲. التشریف‌المنن، ص ۲۸۸ به نقل از فیتن سهيلي.  
۳. طبق نقل ابن طاوس، در ملاحم سؤال کننده، ابو خالد حلي بوده، ص ۲۹۵، نگاه: في رحاب حكومة الامام المهدي □، ص ۱۲۰.  
۴. بقره: ۲۲۲.

من آل محمد و...<sup>۱</sup>

اصبغ بن نباته اظهار می‌دارد: از امیر مؤمنان □ شنیدم به مردم می‌فرمود: پیش از آن که مرا نیابید آن چه را می‌خواهید از من بپرسید - در ادامه آمده است - آنان در همان حال بسر می‌برند که ناگهان سپاهیان یمانی و خراسانی بدان سو رو می‌آورند و چونان دو اسب در حال مسابقه، بر یکدیگر پیش می‌گیرند: ژولیده و غبارآلود و سواره از راه می‌رسند مجموعه‌هایی ستبر و نیزه‌هایی استوار با خود دارند. فردی از آنان اظهار می‌دارد: از امروز به بعد، از پای نشستن به صلاح ما نیست. خدایا! به درگاہت توبه می‌نماییم. این افراد همان شخصیت‌های نیک سرشتی‌اند که خداوند در کتاب عزیزش آنان را چنین توصیف فرموده است: (خداوند، توبه کنندگان و پیراستگان را دوست دارد) مصداق این افراد، در آیه از خاندان پیامبر می‌باشند.

بحث ما در بررسی روایاتی است که حرکت و شخص یمانی را تأیید می‌کند.

روایت نهم: شیخ طوسی در امالی آورده است: «عن ابي عبدالله □ قال: لما خرج طالب الحق، قيل لأبي عبدالله □: ترجو أن يكون هذا اليماني فقال: لا، اليماني يوالي علياً وهذا يبرأ منه.»<sup>۲</sup>  
این روایت می‌تواند دلیل بر این باشد که یمانی چهره‌ای مثبت است.  
همین روایت در مجاز<sup>۳</sup> از مجالس طوسی آمده؛ ولی در آن آمده است که:  
«يتوالي علياً» یعنی تظاهر به پیروی علی می‌کند.

اما سند این حدیث «أخبرنا الحسين بن ابراهيم القزويني، قال أخبرنا محمد بن وهبان الهنائي البصري، قال حدثني احمد بن ابراهيم بن احمد، قال أخبرني ابو محمد الحسن بن علي بن عبدالكريم الزعفراني، قال حدثني احمد بن محمد بن خالد البرقي قال: حدثني أبي، قال حدثني محمد بن أبي عمير، عن هشام بن سالم، قال ابو عبدالله □: ...»

#### بررسی سند

۱ - حسین بن ابراهیم قزوینی: شیخ طوسی در شرح حال ابي غندر نسبت به او گفته که: «او دارای اصلی است که حسین بن ابراهیم قزوینی از او نقل کرده است.»<sup>۴</sup>

۱. مختصر بصائر الدرجات، صفار، ص ۲۰۰ و مجاز الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۴.

۲. امالی طوسی، ۳۵، حدیث ۱۹؛ ترتیب الامالی، ج ۵، ص ۳۶۷.

۳. مجاز الانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵.

۴. الفهرست، ص ۱۱۴ - شماره ۲۳۵.



۲ - در *مالي* شیخ طوسی بیش از پنجاه ۵۰ مورد از او روایت نقل شده است.  
۳ - وی از جمله مشایخ شیخ طوسی است. آیا این جایگاه برای وثاقت او کافی است؟ فرزند مامقانی تلاش کرده وی را توثیق کند: و چنین می‌گوید: «یظهر من شیخوخته للشیخ الطوسي و إعتماده علیه، و من مضمون روايته، كون المعنون من علمائنا الأبرار، فهو من علمائنا الأبرار. و روي احاديث الأئمة فهو عند من يري وثاقة المشايخ لابد من عده ثقة، و إلا فهو في أعلى مراتب الحسن و رواياته تعد من الحسان.»<sup>۱</sup> آری، بعضی گفته‌اند «حَسَن» است و ما نیز مخالفتی نداریم.

۲ - محمد بن وهبان: نجاشی وی را ثقة می‌داند. علامه او را توثیق کرده و آن را به کثی نسبت داده است. علامه مجلسی نیز وی را توثیق کرده و توثیقات متأخرین علی‌المبنی است یعنی، چون: حدسی است نه حسّی.

۳ - احمد بن ابراهیم بن احمد: وی مشترک بین ابن معلی (ثقه) و ابوالعباس حسینی است که این فرد نیز ثقة است. و در اینجا منظور همان ابن معلی است که شیخ طوسی او را توثیق کرده است. فرزند مامقانی نیز شرح حال و توثیق او را بیان کرده است.<sup>۲</sup>

۴ - حسن بن علی زعفرانی: این شخص گاهی به نام حسن بن علی و گاهی حسین بن علی در کتب ذکر شده و منظور یک نفر است؛ ولی در هیچ موردی از کتب رجال مطرح نشده است.

مامقانی درباره او چنین نوشته است: «لیس للمعنون ذکر في الكتب الرجالية، إلا أن رواياته سديدة، و قلنا سابقاً بأنه إمامي حسن.» سپس می‌گوید: «یظهر من رواياته أنه من الشیعه الإمامية و أنّي أعدّه حسناً لمضمون رواياته و کثرتها و کونها سديدة و عمل بها فینبغي الجزم بحسنه و إن کان قد أهمل ذکره علماء الرجال.»<sup>۳</sup>

از دیدگاه ما وی، فردی مهمل است، زیرا مجموع روایاتی که شیخ طوسی از او نقل کرده پنج روایت و مجموع روایاتی که شیخ مفید از او آورده ۱۶ روایت است، این تعداد روایت، زیاد نیست. گرچه زعفرانی مهمل است؛ ولی بقیه سند مشکل ندارد.

۱. تنقیح المقال، ج ۵، ص ۲۳۸.

۲. تنقیح المقال، ج ۲۱، ص ۲۰۴.

۳. بحار الانوار، ج ۵، ص ۲۱۱.

۴. همان، ج ۲۰، ص ۱۴۲ و ۱۸۶.

بنابراین، ما در مورد یمانی نمی‌توانیم به این روایات اعتماد کنیم، زیرا هیچ یک از آنها خالی از اشکال سندی نبودند. و اکثراً نیز صراحت بلکه ظهور در تأیید یمانی ندارند.

روایاتی که به اصل جنبش یمانی اشاره دارد

۱ - کلینی □ «محمد بن یحیی، عن احمد بن محبوب، عن یعقوب السراج، قال: قلت لأبي عبدالله: متى فرج الشيعة؟ قال: إذا اختلف ولد العباس ووهي سلطانهم وطمع فيهم من لم يكن يطمع فيهم وخلعت العرب أعتتها و رفع كل ذي صيصية صيصيته و ظهر الشامي، و أقبل اليماني و تحرك الحسني، و خرج صاحب هذا الأمر من المدينة إلي مكة بتراث رسول الله.»<sup>۱</sup> مجلسی<sup>۲</sup> می‌گوید این حدیث صحیح است.

۲ - صدوق □ «عن محمد بن مسلم الثقفي الطحان قال: دخلت علي أبي جعفر محمد بن علي الباقر □ و أنا اريد أن أسئله عن القائم من آل محمد □، فقال لي مبتدئاً: ...» تا آخر حدیث که فرمود: «و إن من علامات خروجه خروج السفيناني من الشام و خروج اليماني (من اليمن) و صيحة من السماء في شهر رمضان، و مناد ينادي من السماء باسمه و اسم أبيه.»<sup>۳</sup>

۳ - نعمانی آورده است: «محمد بن همام، عن الفزاري، عن علي بن عاصم، عن البنزطي، عن أبي الحسن الرضا □ إنه قال: قبل هذا الأمر السفيناني و اليماني و المرواني و شعيب بن صالح فكيف يقول هذا هذا.»<sup>۴</sup>

۴ - شیخ طوسی در کتاب غیبت، از محمد بن مسلم، از امام صادق □ روایت کرده که فرمود: «يخرج قبل خروج القائم. المصري و اليماني.»<sup>۵</sup>

۵ - شیخ طوسی از امام صادق □ روایت کرده که فرمود است: «خروج الثلاثة: الخراساني و السفيناني و اليماني في سنة واحدة، في شهر واحد و في يوم واحد، و ليس فيها راية أهدي من راية اليماني يهدي إلي الحق.»<sup>۶</sup>

۶ - شیخ صدوق از میمون البان از امام صادق □ نقل کرده که فرمود: «قال: خمس قبل قيام القائم □: اليماني و السفيناني و المنادي ينادي من السماء و خسف بالبيداء و قتل نفس

۱. کافی، ج ۸، ص ۵ - ۲۲۴، حدیث ۲۸۵.

۲. مرآة العقول، ج ۸، ص ۱۵۴.

۳. کمال الدین، ص ۳۲۸؛ باب ما أخبر الباقر □ من وقوع الغيبة،

ج ۷.

۴. مجاز الانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، به نقل از نعمانی، ص ۱۳۳.

۵. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۱، چاپ مکتبه نینوی طهران.

۶. همان، ص ۴۴۵، ح: ۴۴۴.

الزکّیه.»<sup>۱</sup>

### در منابع عامّه

روایتی را سلمی مقدّسی<sup>۲</sup> به نقل از سنن دانی در تأیید یمانی آورده که حدیثی مفصل است و در مورد فین و ملاحم بیان شده که تنها به نکته مورد نیاز اشاره می‌کنیم:

هنگامی که ترک‌ها (چین) بر شما یورش ببرند و لشکرها علیه شما بسیج شود و خلیفه شما - همان که ثروت جمع می‌کرد - بمیرد، و فردی ناتوان جانشین وی گردد و پس از دو سال او بر کنار شود و روم - اروپا - با ترک - چین - مخالفت کنند و جنگ‌ها سرزمین را فرا گیرد.

و منادی درب دروازه دمشق ندا دهد: وای از شری که به عرب نزدیک می‌شود و در قسمت غربی مسجد آن زمین فرو می‌رود و دیوار مسجد فرو ریزد و سه نفر ادعای حکومت می‌کنند و یکی از خاندان ابوسفیان که طائفه کلب با او همراهی می‌کنند و مردم دمشق را محاصره می‌کند و اهل مغرب به مصر مهاجرت می‌کنند و این علامت روی کار آمدن حکومت سفیانی است و قبل از آن شخصی قیام کرده و مردم را به ولایت آل محمد فرا می‌خواند و ترک‌ها شمال عراق را اشغال و روم فلسطین را تصرف می‌کنند.

از جمله عمار بن یاسر فرمود: «... إذ إنسابت علیکم التّرك و جهزت الجیوش علیکم و مات خلیفتکم الذی یجمع الأموال و یتخلف من بعده رجلاً ضعیفاً فیخلع بعد سنتین و یخالف الرّوم التّرك و تظهر الحروب فی الأرض و ینادی منادی منادی سور دمشق: ویل للعرب من شرّ قد اقترب، یخسف بغربتی مسجدها حتی یخر حائطها، یخرج ثلاث نفر بالشام کلهم یطلب الملك، رجل أبقع و رجل أصهب و رجل من أهل بیت ابي سفیان، یخرج و معه کلب (طائفه کلب)، یحصر الناس بدمشق و یخرج أهل المغرب ینحدرون إلی مصر، فإذا دخلوا فتلك أماره السفیانی یخرج قبل ذلك من یدعو لآل محمّد ینزل التّرك الجرّیزه (شمال عراق) و ینزل الروم فلسطین.»<sup>۳</sup>

این روایت در کتب شیعه نیامده و شخص عثمان بن سعید اموی دانی صاحب

۱. بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۰۳.  
۲. عقد الدرر، ص ۴۶.  
۳. همان، ص ۴۶.

سنن، متولد ۳۷۱ متوفای ۴۴۴ هـ.ق مجهول یا مهمل است و در منابع رجالی ما سخنی از ایشان به میان نیامده؛ ولی عامه از او تجلیل کرده‌اند. ذهبی می‌گوید: الامام الحافظ ... عالم الأندلس.

مغامی می‌گوید: «كان مجاب الدعوة مالكي المذهب» حمیدی گفته است: «محدثٌ مُكثِرٌ ...» ابن بشکوال گفته: «أحد الأئمة في علوم القرآن ... كان دينا فاضلا ورعا سنيا.» ابن عبید حجری از بعضی نقل می‌کند: «لم يكن في عصره و لابعده أحد يضاهيه.»<sup>۱</sup> دانی، مشکلی نیز با این ابن حزم داشته، چون معاصر بوده‌اند و با یکدیگر منافره شدیدی داشته‌اند.

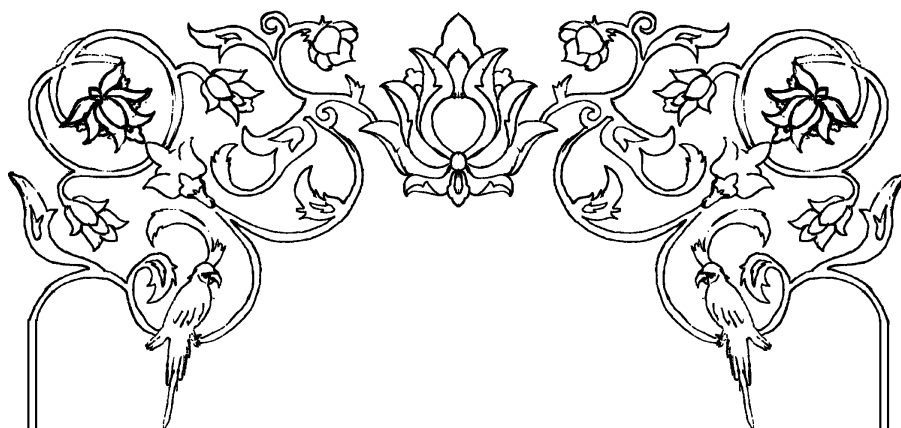
در فتن ابن حماد آمده است: «صاحب رومية رجل من بني هاشم اسمه أصبغ بن زيد»<sup>۲</sup>، بعضی گفته‌اند: «إسمه أصبغ بن يزيد» ابن حماد نسبش را گفته است: «قریشی، هاشمی، قحطانی.»<sup>۳</sup>

نعمیم در فتن گفته: «يخرج من قرية يقال لها ... خلف صنعاء، أبوه قرشي وأمه يمانية.»<sup>۴</sup> بعضی گفته‌اند: وی قحطانی است چون یمنی‌ها همه قحطانی‌اند. و وطن او همان یمن است. فتح روم و قتل قریش به دست اوست، «علي يد اليماني يقتل قریش.»<sup>۵</sup>

دو نکته:

- ۱- نواصب، بخصوص امویان، نسبت به یمانی‌ها دیدگاه صددرصد منفی دارند؛
  - ۲- روایات ما اصل خروج یمانی را تأیید می‌کنند؛
- ولی ما نسبت به این گونه روایات تردید داریم. بنابراین دیدگاه ما این است که اصل خروج یمانی مُسَلَّم؛ ولی بر حقانیت او و تکلیف ما در برابر وی و تبعیت از او دلیلی قطعی نداریم.

۱ . سر اعلام النبلاء ، ج ۱۸ ، ص ۷۷ .  
 ۲ . ص ۳۱۳ .  
 ۳ . ص ۳۵۶ .  
 ۴ . ص ۲۹۹ .  
 ۵ . فتن ، ص ۳۰۱ .



## فصل پانزدهم:

بحثی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه



در بحث حدیث‌شناسی، روش ما بررسی موضوعی احادیث مهدویت است نه تجزیه‌ای. در روش تجزیه‌ای؛ متون احادیث شیعه یا سنی به ترتیب، یک به یک بررسی می‌شود؛ البته آشنایی با متون احادیث، فقه‌الحدیث و مدارک حدیث ضروری است؛ ولی به دلیل حجم و تعداد زیاد احادیث؛<sup>۱</sup> روش تجزیه‌ای و رسیدگی به هر یک از این متون، به این نحو است که موضوعاتی مانند حکومت‌های بعد از حضرت مهدی<sup>ع</sup> یا داستان حضرت نرجس خاتون مادر امام زمان<sup>ع</sup> یا قیام‌های دوران غیبت یا جزیره خضراء را در روایات و متون و ... مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم. شیوه بحث به گونه‌ای است که در گام نخست؛ متن را در حد امکان، از قدیم‌ترین منبع نقل می‌کنیم. و در گام دوم، منابع و مصادر نقل آن روایت از گذشته تاکنون مورد بحث قرار می‌گیرد؛ زیرا کثرت نقل یا عدم آن، می‌تواند دلیل و یا مؤیدی بر اعتنا یا عدم اعتنا باشد. گام سوم؛ بررسی سندی صورت می‌پذیرد؛ یعنی مشخص می‌شود که حدیثی از چند طریق رسیده و در آخر به چند تن می‌رسد و میزان اعتبار راویان تا چه پایه است؟ و در گام چهارم؛ اگر در این رابطه از بزرگان مطالبی در ردّ یا پذیرش متن یا مضمون آن آمده باشد مطرح و در آخر، نتیجه‌گیری و جمع‌بندی انجام خواهد پذیرفت.

در این بخش، موضوع بحث ما بررسی سندی زیارت ناحیه است که به گونه‌ای مختصر به آن می‌پردازیم و قبل از ورود به بحث، لازم است بدانیم که ما دو زیارت، با عنوان «ناحیه» داریم:

#### ۱ - زیارت الشهداء یوم عاشورا؛

---

۱. ما در معجم احادیث الامام المهدی با وجود فشردگی زیاد و حذف مکررات و ادغام احادیث متشابه، حدود دو هزار حدیث آورده‌ایم. البته مستدرکاتی نیز دارد که ممکن است به هزار حدیث برسد؛ یعنی احادیث مهدویت بالغ بر سه هزار حدیث خواهد بود.

۲ - زیارت الناحیه (مشهور)؛

الف. زیارت الشهداء یوم عاشورا

ابن طاووس در دو کتاب خود *الاقبال* و *مصباح الزائر* این زیارات را نقل و زیارت نخست را این گونه روایت می کند: «روینا یاسنادنا إلی جدی أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي □، قال: حدّثنا الشيخ ابو عبدالله محمد بن احمد بن عیاش، قال حدّثني الشيخ الصالح ابو منصور بن عبد المنعم بن النعمان البغدادي، قال: خرج من الناحية سنة اثنين و خمسين و مأتین علي يد الشيخ محمد بن غالب الاصفهاني حين وفات أبي و كنت حديث السن و كتبت أستاذن في زيارة مولاي أبي عبدالله □ و زيارة الشهداء - رضوان الله عليهم - فخرج إلي منه؛ ابو منصور می گوید زمانی که پدرم وفات کرد و در ایام جوانی بودم طی نامه ای به ناحیه مقدسه از حضرتش اجازه رفتن به زیارت امام حسین را خواستم پاسخ نامه توسط محمد بن غالب بدین مضمون رسید که به هنگام زیارت، پایین پای مقدس که محل دفن علی بن الحسین (حضرت علی اکبر) است رو به قبله قرار گرفته و چنین می خوانی:

بسم الله الرحمن الرحيم: إذا أردت زيارة الشهداء - رضوان الله عليهم - فقف عند رجلي الحسين □ و هو قبر علي بن الحسين - صلوات الله عليهما - فاستقبل القبلة بوجهك فإن هناك حومة الشهداء.<sup>۲</sup> و أومر و أشر إلي علي بن الحسين و قل: السلام عليك يا أول قتيل من نسل خير سليل من سلالة ابراهيم الخليل صلي الله عليك و علي أبيك إذ قال فيك: قتل الله قوماً قتلوك يابني ما أجرأهم علي الرحمن و علي انتهك حرمة الرسول. علي الدنيا بعدك العفا! كآتي بك بين يديه مائلا و للكافرين قائلا:

أنا علي بن الحسين بن علي \*\*\* نحن و بيت الله أولي بالنبی  
أطعنكم بالرمح حتي يثني \*\*\* أضربكم بالسيف أحمي عن أبي  
ضرب غلام هاشمي عربي \*\*\* والله لا يحكم فينا ابن الدعي

۱. *الاقبال بالأعمال الحسنة*، ج ۳، و *مجار الانوار*، ج ۹، ص ۲۶۹.  
۲. هشتاد شهید را نام می برد که نخستین آن ها حضرت علی اکبر است که حضرت به آن ها سلام می کند. از نکات جالب این زیارت نامه این است که فرازهایی از رجزهای اصحاب را در میدان مبارزه نقل می کند و پس از آن، معمولا به قاتل آن شهید نیز اشاره دارد.

حتي قضيت نحبك و لقيت ربك. أشهد أنك أولي بالله و برسوله و أنك ابن رسوله و ابن حجته و أمينه حکم الله لك علي قاتلك مرة بن منقذ بن النعمان العبدي لعنه الله و أخزاه و من شرکه في قتلک.»

#### سند زیارت

این زیارت را شیخ مفید و سید مرتضی با حذف سند در بخش زیارات عاشورا نقل کرده‌اند. همچنین ابن طاووس در *اقبال* از ابومنصور بغدادی روایت کرده که نقل او گذشت. و اکنون به بحث‌های سندی و بررسی اشکال‌های وارده می‌پردازیم.

#### ب. تاریخ صدور توقیع

تاریخ صدور توقیع، سه سال قبل از ولادت امام □ است.

#### پاسخ

۱- ممکن است در نوشتن تاریخ، یا در خواندن و قرائت، اشتباهی رخ داده باشد و عدد شش را به اشتباه پنج خوانده باشند؛ یعنی تاریخ صدور آن، سال ۲۶۲ هـ.ق باشد.  
۲- امکان دارد این زیارت، از امامین عسکریین □ باشد؛ زیرا در سند، تصریح نشده این زیارت، از ناحیه امام عصر است و تنها، تعبیر «عن الناحية المقدسة» آمده است.

#### ب - وجود افراد مجهول در سند

در سلسله سند این توقیع، افرادی مجهول‌الحال وجود دارند که عبارتند از:

۱ - محمد بن احمد بن عیاش؛

۲ - ابو منصور بغدادی؛

۳ - محمد بن غالب اصفهانی؛

پاسخ این است که: برخلاف اشکال سندی، در تأیید این نقل چند قرینه وجود

دارد از جمله:

۱ - این متن، در بردارنده برخی معارف و اخلاقیات و نکات تاریخی است که با مضامین دیگر ادعیه و زیارات و نصوص معتبر مطابقت دارد و نمی‌توان تنها به دلیل ضعف سندی، به آسانی از آن دست برداشت. شاید این روایت، نظیر زیارت جامعه باشد که سند آن از نظر فنی دارای اشکال است و محمد بن موسی نخعی، راوی آن، مجهول است؛ ولی بزرگان ما همانند امام خمینی فرموده‌اند: قطعاً این متن زیارت



جامعه، از امام معصوم است و از استادم آیت‌الله وحید خراسانی شنیدم: این لفظ، از غیر معصوم نمی‌تواند باشد و قطعاً از امام است. ما بعضی جاها باید از چارچوب تضعیف و توثیقات نجاشی و کشی خارج شویم.

دعای افتتاح و دعای ندبه نیز همین گونه است (توقیع است)؛ ولی متن دعا به گونه‌ای است که از غیر معصوم صادر نمی‌شود. و می‌توان گفت زیارت ناحیه نیز چنین است. البته اگر آنرا به قصد رجاء بخواند جای هیچ تأملی نیست.

۲ - این بحث، فقهی و کلامی نیست تا نیاز به بررسی سندی داشته باشد؛ در نتیجه، قاعده تسامح در ادله سنن - علی‌المبنا - مشکل ضعف سند را حل می‌کند و ما در این گونه بحث‌ها احتمال تقیّه نمی‌دهیم.

۳ - این متن، تقریباً با نصوص تاریخی شیعه و سنی مطابقت دارد. اما درباره تعداد شهدا که تقریباً ۸۰ نفر را نام برده نیز باید گفت: آری، بعضی از تاریخ نگاران تعداد شهدای کربلا را تا ۱۰۳ و ۱۱۳ تن نیز یادآور شده‌اند؛ ولی به سبب آن اختلاف نظر و گفته‌های گوناگون، نمی‌توان این توقیع را کنار گذاشت؛ بلکه باید آن را محور قرار بدهیم یا حداقل بگوییم تعداد شهدای یاد شده، تنها یکی از گفته‌هاست.

۴ - کتب علمای رجال، در مقام توثیق برخی راویان، به فرازهایی از این زیارت استناد می‌کنند که خود نشانگر آن است که آن را تلقی به قبول کرده‌اند.

### زیارت ناحیه معروف

ابن مشهدی در *المزار الکبیر* و ابن طاووس نیز در *مصباح الزائر* آن را روایت کرده‌اند. علامه مجلسی در بحارالانوار، آن را یادآور شده و می‌فرماید: «الظاهر أنّها من تألیفات السید و المفید و لعلّه وصل إليهما خبر في کیفیت الصلاة فإنّ الإختراع فیها غیر جائز.»<sup>۲</sup>

ابن طاووس تصریح کرده که سید مرتضی، امام حسین □ را با این عبارات، زیارت می‌کرده است: «زيارة بالفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزور بها الحسين □.»

البته معنای این عبارت، این نیست که الفاظ و عبارات از خودش باشد؛ زیرا برای

۱. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷.  
۲. همان، ج ۹۸، ص ۲۵۱.

مثال: اگر در کتاب *روضه المتقین*<sup>۱</sup> ملاحظه می‌کنیم مجلسی اول (مولی محمدتقی) گفته است: من در مدتی که در عتبات عالیات بسر می‌بردم تنها با این الفاظ - زیارت جامعه - زیارت می‌کردم، آیا معنای سخن وی این است که عبارات زیارت از خود او است؟

ابن طاووس می‌گوید: «إِنَّ المرتضى كان يزور بهذه الألفاظ.» علامه مجلسی نیز تعبیر به «الظاهر» دارد؛ ولی در مقابل، ابن مشهدی می‌گوید: «إنها صدرت من الناحية المقدسة.»

### بحثی درباره کتاب «المزار الكبير»

محدث نوری در خاتمه *مستدرک الوسائل*<sup>۲</sup> می‌گوید: «كتاب المزار: قال في البحار: «كتاب كبير في الزيارات تأليف محمد بن المشهدي كما يظهر من تأليفات السيد بن طاووس واعتمد عليه ومدحه وسميانه بالمزار الكبير» و قال في الفصل الآخر: «والمزار الكبير يعلم من كيفية إسناده أنه كتاب معتبر وقد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار والزيارات<sup>۳</sup> و قال الشيخ منتجب الدين في الفهرست: «ابوالبركات محمد بن اسماعيل المشهدي فقيه محدث ثقة.» و منه يظهر أنه معدود في زمرة الفقهاء كما أنه يظهر من صدر كتابه الاعتماد علي كل ما أودعه فيه و أن ما فيه من الزيارات كلها مأثورة و إن لم يستند بعضها اليهم في محله. قال بعد خطبته: «فإني قد جمعت في كتابي هذا من فنون الزيارات للمشاهد و ما ورد في الترغيب في المساجد المباركات و الأدعية المختارات و ما يدعي به عقيب الصلوات و ما يناجي به القديم تعالي من لذيذ الدعوات في الخلوات و ما يلجأ اليه من الأدعية عند المهمات مما اتصلت به من ثقات الرواة إلي السادات و حثني إلي ذلك ايضاً...»

علامه مجلسی درباره این کتاب در بحار الانوار می‌گوید: کتاب بزرگی است درباره، زیارات و چنان که از نوشته‌های سید بن طاووس به دست می‌آید، این کتاب از تألیفات محمد بن مشهدی است و ابن طاووس بر این کتاب، اعتماد نموده و از آن تمجید کرده است. و ما «مجلسی» آن را «المزار الكبير» نامیدیم.

مجلسی در فصل دیگری از *بحار الانوار* گفته است: از وضعیت إسناد آن چنین استفاده می‌شود که کتاب معتبری است و دو سید [رضی‌الدین و عبدالکریم]

۱. *روضه المتقین*، ج ۵، ص ۴۵۲.

۲. *خاتمة مستدرک الوسائل*، ج ۱، ص ۳۵۸ - ۳۶۴.

۳. ابن طاووس استاد علامه حلی، رجالی بزرگ و متبحر است و بر این کتاب «المزار» اعتماد کرده است.

ابن طاووس، زیارات و روایات بسیاری از این کتاب نقل کرده‌اند و شیخ منتجب‌الدین در فهرست خود، درباره ابن مشهدی گفته است: ابوالبرکات محمد بن اسماعیل مشهدی، فقیه، محدث و مورد وثاقت است.» و از عبارات *ریاض العلماء* و دیگران استفاده می‌شود که ابن مشهدی در زمره فقها بوده و از مقدمه کتاب *المزار الکبیر* بر می‌آید تمام آن چه در کتاب خود آورده، مورد اعتماد او است. و تمام زیارات این کتاب، از معصومین رسیده است؛ هر چند بعضی از آنها را در جای خود، به امام معصوم، نسبت نداده است.

مؤلف پس از خطبه کتاب خود چنین نوشته است: در این کتاب، زیارات مختلفی را درباره مشاهد مشرفه و نیز درباره تشویق و ترغیب به مساجد، ادعیه برگزیده، تعقیب نمازها، مناجات با خداوند، نمونه‌ای از دعاهای روح‌بخش و دعاهایی برای امور مهم و عظیم آورده‌ام. این ادعیه را به سند خود از راویان شیعه که به ائمه اطهار می‌رسند، نقل کرده‌ام.

محدث نوری در پایان نیز تکرار می‌کند: «و یظهر منه أنه من أعظم العلماء واسع الروایة، کثیر الفضل معتمد علیه، كما أنه یظهر مما ذکرنا من خطبة کتابه أن کل ما فیه من الدعوات و الزیارات، مأثورة عنهم □ و منها أعمال مسجد الکوفه و الزیارات مختصة بأبي عبدالله □ فی الأيام المخصوصة؛ از سخنان مجلسی چنین برمی‌آید که ابن مشهدی از علمای بزرگ و آگاه به روایت و صاحب فضل و مورد اعتماد است. از مقدمه خطبه مؤلف نیز چنین برمی‌آید که تمام آنچه در این کتاب، از مجموعه زیارات و دعاها آمده، از جمله اعمال مسجد کوفه و زیارت‌هایی که به امام حسین □ در روزهای ویژه اختصاص دارد از ائمه اطهار رسیده است.»

بنابراین، محمد بن مشهدی فردی مورد اعتماد است و بحثی پیرامون او نیست و ایشان گفته است هر چه می‌آورم به سند و راه‌های موثق از امامان است. از جمله زیارت‌هایی که وی نقل کرده، همین زیارت ناحیه مقدسه است.

#### محورهای بحث و تحقیق

در ادامه، چهار محور را مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱ - آشنایی با مؤلف؛

۲ - آشنایی با کتاب؛

۳- بررسی شبهات؛

۴- ذکر منابع.

### ۱- آشنایی با مؤلف

وی محمد بن جعفر بن علی مشهدی حائری، معروف به ابن المشهدی است. ولادت او در سال ۵۱۰ هـ ق بوده و در سال ۵۷۳ هـ ق کتاب *منزل* را به پایان رسانده و تا ۵۹۴ هـ ق نیز در قید حیات بوده است.<sup>۱</sup>

#### استادان ابن مشهدی

او از محضر بیست و هفت استاد، کسب فیض کرده که همه از علمای مورد اعتمادند. ابن شهر آشوب، شاذان بن جبرئیل، عبدالله جعفر دوریستی، ابن زهره و ورام ابن ابی فراس نخعی، از جمله اساتید وی می‌باشند.

#### شاگردان

سید فخار بن معد موسوی (راوی صحیفه سجّادیه) و ابن نما (استاد محقق حلّی)، از جمله شاگردان وی هستند. از امتیازات ابن مشهدی این است که طریق وی به شیخ مفید، بسیار کوتاه است. او با سه واسطه و گاهی با دو واسطه و بعضاً با یک واسطه به شیخ مفید می‌رسد. عمده طریق وی، ابن منصور نقّاش موصلی، از [الشریف النقیب] محمدی است. گاهی نیز از شاذان بن جبرئیل، از محمد بن موسی بن جعفر دوریستی، از جعفر بن محمد دوریستی نقل روایت می‌کند. و گاهی به جای شاذان، عدل بن دوریستی، آمده است. او طریق دیگری نیز از: محمد طبری، حسن بن محمد و ابوجعفر دارد. ابن مشهدی، از همان آغاز به تحصیل پرداخت و در کمتر از ۲۰ سالگی دروس عالیّه را آغاز کرد. کتاب *مُقنعه* را نزد استاد خود، ابن منصور نقّاش خواند. از مطالب فوق نتیجه می‌گیریم که وی شخصیتی معمولی نیست؛ به ویژه با توجه

۱. طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص ۲۵۲.

به اظهار نظر بزرگان ما درباره شخصیت وی.<sup>۱</sup>  
اینک نمونه‌ای از سخنان بزرگان:  
شهید اول (متوفای ۷۸۶ ه.ق): «الشیخ الإمام السعید.»<sup>۲</sup>  
شیخ حرّ عاملی: «کان فاضلاً محدثاً صدوقاً.»<sup>۳</sup>  
محدث نوری: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر مؤلف المزار المشهور... الذي اعتمد عليه أصحابنا الأبرار»؛<sup>۴</sup> «یظهر منه أنه من أعظم العلماء واسع الرواية كثير الفضل، معتمد عليه.»<sup>۵</sup>  
شیخ عباس قمی: «الشیخ الجلیل السعید المتبحر عظیم المنزلة و المقدار.»<sup>۶</sup>  
سید محسن امین (۱۳۷۱ ه): «شیخ جلیل متبحر محدث صدوق.»<sup>۷</sup>  
مدرس: «از کبار محدثین امامیه است؛ بسیار جلیل القدر و عظیم المنزلت است.»<sup>۸</sup>  
آقا بزرگ تهرانی: «عالم جلیل واسع الرواية.»<sup>۹</sup>  
آیت الله وحید خراسانی می گوید: «اعتمادنا علی المزار المشهدی نتیجه لاعتماد السید عبدالکریم (ابن طاووس) و ولده علیه؛<sup>۱۰</sup> یعنی اعتماد ما بر کتاب مزار مشهدی به لحاظ اعتماد سید بن طاووس و فرزند او بر این کتاب است.»  
علامه مجلسی: «المزار الكبير، يعلم من كيفية اسناده أنه كتاب معتبر و قد أخذ منه السيدان ابنا طاووس كثيراً من الأخبار و الروایات؛<sup>۱۱</sup> از چگونگی سندهای آن چنین استفاده می شود که کتابی معتبر است و دو فرزند طاووس [سید رضی الدین و سید عبدالکریم] روایات زیادی از این کتاب نقل کرده اند.»

---

۱. بحار الانوار، ج ۱۰۷، ص ۲۱ - ۴۵ و خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۳۶۴.  
۲. اجازات بحار الانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۹۶.  
۳. امل الآمل، ج ۲، ص ۲۵۲ و خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۱۹، ص ۳۶۴.  
۴. خاتمة مستدرک الوسائل، ج ۲۱، ص ۱۹.  
۵. همان، ج ۱۹، ص ۳۶۳.  
۶. الکتی و اللقب، ج ۱، ص ۴۰۹.  
۷. اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۲۰۲.  
۸. رجحانة الادب، ج ۸، ص ۳۰۸.  
۹. طبقات اعلام الشیعة، ج ۳، ص ۲۰۲.  
۱۰. صوم عاشورا، ص ۴۸.  
۱۱. بحار الانوار، ج ۱، ص ۳۵.

## ۲ - آشنایی با کتاب

کتاب مزار، ظاهراً تلقی به قبول شده است؛ زیرا تا پیش از آیت‌الله خویی کسی در اعتبار این کتاب تشکیک نکرده بود. سید رضی‌الدین ابن طاووس (متوفای ۵۸۱ هـ.ق) و سید عبدالکریم بن طاووس (متوفای ۶۴۸ هـ.ق) بر این کتاب اعتماد کرده‌اند.

علامه مجلسی در مقدمه *تحفة الزائر*<sup>۱</sup> می‌گوید: به نظر قاصر رسیده که با وجود زیارات منقوله از ائمه به زیارات مؤلف علما [یعنی زیارات غیر مأثوره] احتیاجی نیست. این مؤلف [ابن مشهدی] خواست رساله‌ای تألیف کند که مأثوره باشد بر ذکر زیارات و ادعیه و آدابی که به اسانید معتبره از ائمه دین منقول گردیده است. یعنی سخن این است که علامه مجلسی قبول دارد این کتاب مأثور است.

در *بحار الانوار*<sup>۲</sup> گفته است: «المزار الکبیر یعلم من کیفیتة إسناده أنه کتاب معتبر و قد أخذ منه السیدان ابنا طاووس کثیراً من الأخبار و الرویات.»<sup>۳</sup>

محدث نوری می‌گوید: «اعتمد علیه أصحابنا الأبرار... یظهر من صدر کتابه الإعتقاد علی کل ما أودعه فيه أن ما فيه من الزیارات کلها مأثوره و إن لم یستند بعضها إلیهم فی محله.»<sup>۴</sup> اصحاب ما بر این کتاب اعتماد کرده ... و از مقدمه و ابتدای کتاب برمی‌آید تمام زیاراتی را که وی در کتاب خود آورده، از معصومین رسیده است، هر چند بعضی از آن را به معصومین نسبت نداده است.»

سید محسن امین: «اعتمد علیه الأصحاب.»<sup>۵</sup>

شیخ عباس قمی: «اعتمد علیه [المزار الکبیر] علمائنا الأبرار، الملقب بالمزار الکبیر فی بحار الانوار.»<sup>۶</sup>

مدرس: کتاب مزار محل اعتماد اکابر است.<sup>۷</sup>

آیت‌الله میلانی می‌گوید: «و نجد فی زیارة الامام المهدي وصفاً دقیقاً لما جری علی جده الحسين؛<sup>۸</sup> در زیارت حضرت مهدی □ توصیف دقیقی از وقایعی را که بر جدش، امام

۱. *تحفة الزائر*، ص ۳.

۲. *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۳۵.

۳. همان.

۴. *مستدرکات الوسائل*، ج ۱۹، ص ۳۵۹ - ۳۶۰ و ج ۲۱، ص ۱۹.

۵. *اعیان الشیعه*، ج ۹، ص ۲۰۲.

۶. *الکلی و اللقب*، ج ۱، ص ۴۰۹.

۷. *ریحانة الادب*، ج ۸، ص ۲۰۸.

۸. *قادتنا*، ج ۶، ص ۱۱۵.

حسین □ گذشته است می‌یابیم.» گویی وی صدور زیارت از امام □ را مسلم دانسته است.

### دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه

وی<sup>۱</sup> می‌گوید: «و الظاهر أنّ هذه الزيارة من مؤلفات السيد والمفيد □ و لعله وصل إليهما خبر في كيفية الصلاة فإن الاختراع فيها غير جائز.»

از دیدگاه ما اگر مقصود علامه مجلسی این باشد که این زیارت، انشا و ابداع این دو بزرگوار است، صحیح نیست؛ چون مؤلف خود، می‌گوید: این زیارات مأثورند. مؤلف، در سال ۵۷۴ هـ.ق این کتاب را نوشته و خود می‌گوید: «زيارة اخري يختص بالحسين □ و هي مروية باسانيد و هي أول زيارة زار بها المرتضي علم الهدی.»

شاید منشأ اشتباه، همین عبارت باشد که گمان کرده از تألیفات سید مرتضی است؛ ولی این جمله، همانند عبارت مجلسی اول است که گفته: من در مدتی که در عراق بسر می‌بردم، تنها زیارت جامعه می‌خواندم.<sup>۲</sup> و این سخن نمی‌تواند دلیل باشد که زیارت جامعه، تألیف مجلسی اول است.

سید بن طاووس می‌گوید: «في زیارات أبي عبدالله الحسين □ زيارة بألفاظ شافية يذكر فيها بعض مصائب يوم الطف يزار بها الحسين. زاره بها المرتضي علم الهدی. مشتمل علي آداب و کیفیات و الصلوة؛<sup>۳</sup> در زیارات امام حسین □، زیارتی است که با عبارات روشن، مصیبت‌های روز عاشورا را بازگو می‌کند و امام حسین را با این متن، زیارت می‌کنند. سید مرتضی علم الهدی نیز امام حسین را با این زیارتنامه زیارت کرد. و در برگیرنده آداب و روش زیارت و نماز زیارت است.»

معنای عبارت ابن طاووس این نیست که متن زیارت نیز از سید مرتضی است؛ از این رو، اگر علامه مجلسی چنین برداشتی را کرده باشد، جای تأمل؛ بلکه غیرمقبول به نظر می‌رسد.

قابل دقت است که محدث قمی در کتاب گران سنگ خود *نفس المهموم* عباراتی

۱. *مجارالانوار*، ج ۹۸، ص ۲۵۱.

۲. *روضه المتقین*، ج ۵، ص ۴۵۲.

۳. *مصباح الزائر*، ص ۱۶۴.

از این زیارت را بدون هیچ تردیدی، به حضرت مهدی □ نسبت داده و می‌گوید: «فكان وصفه الإمام المهدي: كنت للقرآن سنداً وللأمة عضداً وللرسول ولداً؛ امام مهدی در توصیف امام حسین فرموده است: تو پشتوانه قرآن و بازوی امت و فرزند رسول خدا بودی.»

### ۳ - بررسی شبهات

الف. اگر این زیارت از ائمه منقول است، چرا شیخ عباس قمی، آن را در *مفاتیح الجنان* نیاورده است؟

پاسخ:

- ۱ - محدث قمی، آن را در کتاب *نفس المهموم* آورده است.
- ۲ - این زیارت، براساس نقل ابن مشهدی، از زیارت‌های روز عاشورا است و محدث قمی، در باب زیارت عاشورا، در مقام جستجوی کامل تمام زیارات عاشورا نبوده؛ بلکه تنها دو زیارت را آورده و به همان دو اکتفا کرده است.
- ۳ - آیا محدث قمی متعهد شده تمام زیارات صحیح را در کتاب خود جمع‌آوری و غیرصحیح را رها کند و اصولاً آیا کتب اربعه ما چنین تعهدی داده‌اند؟
- ۴ - شاید محدث قمی، برای تألیف *مفاتیح الجنان* مبنای خاصی داشته است که این زیارت در این چهارچوب نمی‌آمده است؛ مانند شریف رضی، که خطبه‌های امیرالمؤمنین □ را جمع‌آوری کرده است. آیا می‌توان گفت همه خطبه‌های حضرت امیر، همین مقدار است؟ خیر؛ بلکه روش وی این بوده است که *نهج البلاغه* بنویسد؛ یعنی خطبه‌هایی را که جنبه بلاغی داشته بیاورد. شاید شیخ عباس قمی نیز چنین مبنایی داشته است؛ یعنی زاویه و بُعد خاصی را در نظر گرفته و براساس آن، زیارت عاشورا را آورده است؛ ولی زیارت ناحیه را یادآور نشده؛ هر چند به آن مبنا اشاره نکرده است.

۵ - *مفاتیح الجنان*، کتاب جامع و کاملی نیست. محدث قمی، از ۵۴ دعای صحیفه سجّادیه، تنها یک دعا را آورده است. ابن طاووس در *اقبال* اعمال شب قدر را مفصل آورده است؛ ولی محدث قمی به گونه‌ای مختصر بیان کرده است. در *بحار الانوار* چندین زیارت نقل شده که وی آن‌ها را نیاورده است. به طور کلی شیخ عباس قمی، بنا نداشته کتاب کامل و جامعی بنویسد و شاید چنین ادعایی را



نیز نکرده باشد؛ بلکه بنا بر نقلی معروف، وی مفاتیح‌الجنان را به صورت یادداشت برای خودش نوشته، تا به همراه داشته باشد.

۶ - شاید وی از به درازا کشیدن سخن پرهیز داشته و به دنبال اختصار بوده است و زیارت ناحیه، با اعمال خاص آن، بسیار طولانی می‌شود. اگر دعاها و زیارات طولانی و مفصل دیگری را آورده، به این دلیل است که بدل و جایگزین نداشته؛ اما اگر زیارت ناحیه را ذکر نکرده؛ چون بدل و جایگزینی برای آن داشته که همان دو زیارت عاشورا است.

ب. عبارت «*ناشرات الشعور*» را چگونه می‌توان پذیرفت؟

آیا می‌توان ادعا کرد زینب کبری □ و سایر مخدرات، پس از شهادت جانگداز امام حسین □ با گیسوان پریشان و بدون روسری و حجاب، سراسیمه از خیمه‌ها بیرون آمدند. آیا این صحنه، با مقام زنان اهل‌بیت، سازگار است؟

پاسخ:

گیسوی پریشان، با مکشوف بودن سر و بدون حجاب بودن، هیچ تلازمی ندارد؛ زیرا ممکن است - و قطعاً نیز چنین است - آنان گیسوان خود را به جهت حزن و مصیبت و عزا، زیر چادر و عبا و حجاب کامل پریشان کرده باشند. البته این شیوه بین عرب، رسم بوده است.

ج. دیدگاه و اشکال آیت الله خوئی

از معاصران، تنها آیت‌الله خوئی به کتاب مزار و مؤلف آن، دیدگاهی منفی دارد. روش وی در *معجم الرجال* این است که افراد موجود در اسناد کتب اربعه را - به هر عنوان و لفظ و عبارتی که آمده‌اند - می‌آورد؛ برای مثال، برقی را گاهی با عنوان محمد برقی و گاهی محمد بن خالد و ... می‌آورد؛ ولی شرح حال و اظهارنظر را فقط یک جا نقل می‌کند و این کار، برای تمیز مشترکات بسیار مفید است. آقای خوئی، ابن مشهدی را به همین علت در چند جا یادآور می‌شود.

الف - در مقدمه جلد اول، به اعتبار این که می‌خواهد مبانی رجالی خود را نقل کند، در زمینه توثیقات عام، از ابن مشهدی و کتاب او نیز نام می‌برد، زیرا ابن

مشهدی در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «فأني قد جمعتُ في كتابي هذا من فنون الزيارات للمشاهد المشرفات - إلي أن قال - مما اتصلت به من ثقات الرواة إلي السادات.»

به این مناسبت، آقای خویی در مقدمه کتاب رجالی خود، می‌گوید: «هذا الكلام منه صريح في توثيق جميع من وقع في إسناد روايات كتابه؛ لكنّه لا يمكن الإعتماد علي ذلك من وجهين: ۱- إنه لم يظهر اعتبار هذا الكتاب في نفسه فإنّ محمّد بن المشهدي لم يظهر حاله بل لم يعلم شخصه و إن أصّر المحدث النوري علي أنّه محمّد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدي الحائري فإنّ ما ذكره في وجه ذلك لا يورث إلا الظن. ۲- إنّ محمّد بن المشهدي من المتأخرين و قد مرّ أنّه لا عبرة بتوثيقاتهم لغير من يقرب عصرهم من عصره فإنّنا قد ذكرنا أنّ هذه التوثيقات مبنية علي النظر و الحدس فلا يترتب عليها أثر؛ این سخن ابن مشهدی صراحت دارد در این که تمام راویان در سلسله سند این کتاب [المزار] موثق می‌باشند؛ ولی به دو دلیل نمی‌توان به این سخن اعتماد کرد؛ ۱ - اعتبار کتاب روشن نیست؛ چون شخصیت محمد بن مشهدی نامشخص است؛ یعنی مجهول الوصف است؛ بلکه شخص او برای ما مجهول است. هر چند محدث نوری اصرار دارد ثابت کند مؤلف کتاب، همان محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری است؛ ولی این سخن، تنها موجب ظن و گمان است و اطمینان‌آور نیست.»

۲ - توثیقات متأخران، برای ما معتبر نیست؛ چون با حدس و اجتهاد است آن چه از نظر ما معتبر است، حس می‌باشد.

ب - شخصی را به نام محمد بن جعفر بن علی بن جعفر المشهدي الحائري ذکر می‌کند و درباره او می‌گوید: «الشيخ الجليل السعيد المتبحر ابو عبدالله المعروف بمحمّد بن المشهدي و ابن المشهدي مؤلف المزار المشهور الذي اعتمد عليه أصحابنا الأبرار الملقب بالمزار الكبير في بحار الأنوار ذكره المحدث النوري<sup>۱</sup> في عداد مشايخ محمد بن جعفر بن نما، اي الثالث من مشايخه.»<sup>۲</sup>

ج - در ج ۱۵، ص ۱۷۶ می‌گوید: «محمّد بن جعفر المشهدي كان فاضلا محدثاً صدوقاً له كتب يروي عن شاذان بن جبرئيل القمي.»<sup>۳</sup>

۱. مستدرک وسائل الشیعه، ج ۲۱؛ ص ۱۹. آن چه بیان شده سخن محدث نوری است که آقای خویی آن را نقل کرده است، نه سخن خودش؛ در غیر این صورت، در گفته آقای خویی تناقض ایجاد می‌شود.

۲. معجم رجال الحديث، ج ۱۶، ص ۱۷۰.

۳. این عبارت را نیز از خزّ عاملی نقل کرده و سخن آیت الله خویی نیست.

د - در ج ۱۷، ص ۵۶، می گوید: «محمد بن علی المشهدی ذکر صاحب الوسائل في مقدمة الوسائل أن له كتاب المزار.»

ه - در ج ۱۷، ص ۲۵۹ می گوید: «محمد بن المشهدی له كتاب يعرف بالمزار و تقدّم في المدخل أن المحدث النوري قد أصرّ في الفائدة الثانية من خاتمة مستدرکه التي شرح فيها حال الكتب المأخوذة عنها روايات المستدرک و حال مؤلفيها عند بيان حال كتاب المزار أنه محمد بن جعفر بن علي بن جعفر المشهدی الحائري و ذكرنا أن ما ذكره في وجه ذلك لا يورث إلا الظن فإنه لم يذكر دليلاً علي ذلك بل ينافيه كلام صاحب الوسائل في مقدمة الوسائل من أن والده علي، و احتمال كونه من النسبة الي الجدّ يبعده أن عليا المشهدی لم يكن من المعاريف بل لم يعلم أنه كان من العلماء حتي ينسب حفيده اليه؛ ابن مشهدی كتابی به نام مزار دارد و در مقدمه كتاب اشاره كرديم كه محدث نوری در خاتمه مستدرک - در شرح حال مؤلفان منابع كتاب مستدرک - اصرار دارد كه نویسنده كتاب مزار، محمد بن جعفر بن علی بن جعفر مشهدی حائری است. در پاسخ گفتیم: گفته وی ظن آور بوده و یقین آور نیست، زیرا او در این زمینه دلیلی ارائه نکرده؛ بلکه با گفته حرّ عاملی صاحب وسائل، منافات دارد كه پدر ابن مشهدی را «علی» ذکر کرده است؛ با این كه محدث نوری، «جعفر» را پدر ابن مشهدی آورده است.

ممکن است گفته شود: «علی» نام جدّ او است و در اثر شهرت، شخصی را به جدش منسوب می کنند؛ همانند - علی بن بابویه - پاسخ این است كه: اولاً جدّ او از معاریف نبوده. ثانیاً معلوم نیست از علما به شمار آید، تا نواده اش را به او نسبت دهند.»

ولی از دیدگاه ما، اعتماد امثال ابن طاووس، شهید اول، مجلسی، حرّ عاملی، محدث نوری، سید محسن امین و شیخ عباس قمی، موجب علم یا لااقل اطمینان به وثاقت ابن مشهدی می شود و ما نیز بر ابن مشهدی اعتماد کرده و او را معتبر می دانیم.

### منابع زیارت ناحیه

بسیاری از قُدا و متأخران، به زیارت و کتاب *المزار* نظر مثبت داشته اند. البته موضوع مورد بحث، در این جا، زیارت ناحیه است و عمده مدرک آن، کتاب «*المزار*» ابن مشهدی است؛ ولی تنها منبع زیارت، المزار نیست و در منابع دیگری نیز آمده كه به بررسی منابع متقدم و متأخر آن می پردازیم:

## الف - متقدمان

### ۱ - «مزار» شیخ مفید؛

علامه مجلسی، در بحار الانوار<sup>۱</sup> زیارت ناحیه را به «مزار» مفید نسبت داده و می‌گوید: «قال الشيخ المفید فی کتاب المزار بعد ایراد الزيارة التي نقلناها من المصباح قال ما هذا لفظه: زيارة أخري في يوم عاشورا برواية اخري إذا أردت زیارته بها في هذا اليوم فقف عليه و قل: السلام علي آدم صفوة الله...»

(البته کتاب «مزار» شیخ مفید در دسترس ما نیست.)

### ۲ - مصباح سید مرتضی؛

علامه مجلسی از سید مرتضی در مصباح الزائر نقل می‌کند که گفته است: «زيارة بالفاظ شافیه ی ذکر فیها بعض مصائب یوم الطف یزار بها الحسین زار بها المرتضی علم الهدی و سأذکرها علي الوصف الذي أشار هو إليه قال: فإذا أردت الخروج من بيتك فقل: اللهم إلیک توجهت...» [سپس همین زیارت ناحیه را نقل می‌کند.]

به فرض که اعتبار کتاب «مزار» ابن مشهدی ثابت نشود؛ ولی سید مرتضی و شیخ مفید آن را نقل کرده‌اند.

## ب - متأخران

۱ - ابن طاووس در مصباح الزائر آن را از سید مرتضی نقل کرده؛ ولی نام وی را نیاورده است.

۲ - علامه مجلسی در چهار مورد از کتاب خود به کتاب سید مرتضی اشاره دارد و در جایی می‌گوید: «والظاهر أنه سقط من النسخ، الزيارة التي ألحقناها من رواية السيد.»

۳ - علامه مجلسی در تحفة الزائر نیز این زیارت را آورده است.<sup>۲</sup>

۴ - فیض کاشانی نیز آن را در کتاب صحیفه مهدیه<sup>۳</sup> نقل کرده است؛ (البته جای تأمل

دارد.)

۵ - در جامع احادیث الشیعه<sup>۴</sup> نیز آمده است.

۱. بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۱۷.

۲. تحفة الزائر، ص ۳.

۳. صحیفه مهدیه، ص ۳ و ص ۲۰۲.

۴. جامع احادیث الشیعه (زیر نظر آیت الله بروجردی)، ج ۱۵، ص ۱۰۰۰.

۶ - ابراهیم بن محسن فیض کاشانی در *الصحيفة الهادية* و *التحفة المهدوية* که نخستین چاپ آن، در سال ۱۳۱۸ صورت گرفته و درباره دعاها و زیارات و توقیعات رسیده از امام مهدی □ تدوین گشته، این زیارت را آورده است.<sup>۱</sup> در صفحه ۳ این کتاب چنین آمده است: چون به واسطه غایب بودن نور، سینه‌ام تنگ شده بود، به تألیف کتابی همت گماشتم که مطالب آن، از امام زمان □ صادر شده باشد.

در صفحه ۲۰۲ می‌گوید: زیارتی که از ناحیه امام زمان به یکی از چهار نایب وی صادر شده است. سپس این زیارت را نقل می‌کند.

البته زیارت یاد شده، شرح‌های متعددی نیز دارد، مانند *کشف داحیه فی شرح زیارة الناحیه* و کتاب *الشمس الضاحیه*<sup>۲</sup> و شرح زیارت ناحیه به زبان اردو.<sup>۳</sup>

#### نتیجه

۱ - این زیارت، از ناحیه امام زمان □ برای برخی از نمایندگان آن حضرت صادر شده که به دست برخی از علما، مانند شیخ مفید و ابن مشهدی رسیده است.

۲ - این زیارت، دارای اسانید متعدد و معتبری است؛ چنان که ابن مشهدی به آن تصریح کرده است.

۳ - سید مرتضی، در نخستین مرحله تشرّف به کربلا، این زیارت را خوانده است.

۴ - بسیاری از عبارات این زیارت، با زیارات دیگر مطابق است.

۵ - در این زیارت، معنویت خاصی مشهود است و مضامینی بلند دارد.

۶ - سید مرتضی، زیارت و آداب آن را این گونه آورده است:

«فإذا أردت الخروج من بيتك فقل: اللهم إليك توجهت ... فإذا بلغت المنزل تقول: رب أنزلي منزلاً مباركاً ... فإذا رأي القبة فيقول: الحمد لله و السلام علي عباده ... فإذا قرب من المشهد يقول: اللهم إليك قصد القاصدون ... فإذا بلغ موضع القتل يقول: أذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا

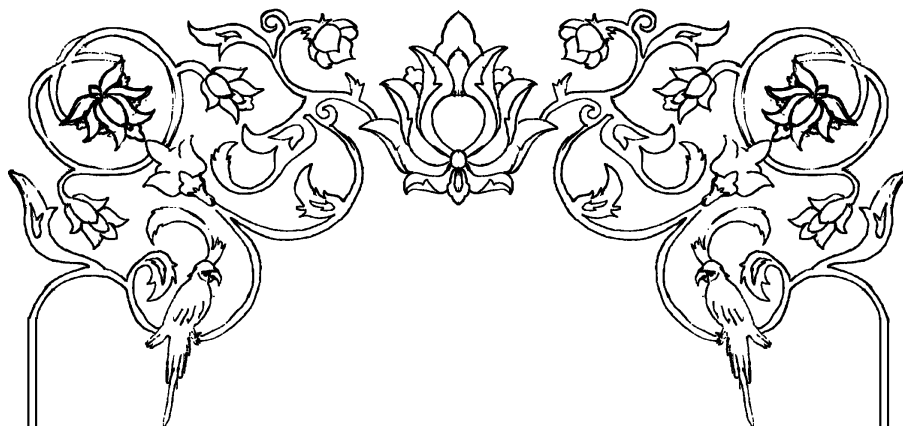
....→

۴۰۵، ج ۱۶ .  
۱ . *الذريعة*، ج ۱۵، ص ۲۵ .  
۲ . *الذريعة*، ج ۱۸، ص ۳۴ .  
۳ . همان، ج ۱۳، ص ۳۰۸

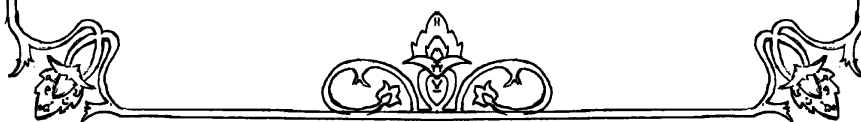
... ثم تدخل القبة و تقف علي القبر و تقول: السلام علي آدم صفوة الله، ثم تحوّل إلي عند الرأس و قل: السلام عليك يا أبا عبدالله ... ثم انكب علي الضريح و قبل التربة و قل: السلام عليك يا أول مظلوم انتهك دمه ... ثم تحوّل إلي جانب القبر و تستقبل القبلة و ترفع يديك و تقول: اللهم إنّ استغفاري إياك ...»

بعد با اين عبارت، نوبت توسل می شود كه: «اللهم إنا نتوسل بهذا الصديق الإمام ... ثم تحوّل إلي عند الرجلين و قل: السلام عليك يا أبا عبدالله ...  
ذكر زيارة علي بن الحسين □ ثم تحول إلي عند رجلي الحسين و قل: السلام عليك أيها الصديق ... ثم تقول: صلوات الله عليكم ... ثم انكب علي القبر و قل: زاد الله في شرفكم ...  
زيارة الشهداء - رضوان الله عليهم - ثم توجه إلي البيت الذي عند رجلي علي بن الحسين □ و تقول: السلام عليك يا ابا عبدالله ... ثم تسلم علي الشهداء من أصحاب الحسين □ و تستقبل و تقول: السلام عليكم يا أنصارالله ... ثم عد إلي موضع رأس الحسين - صلوات الله عليه - و استقبل القبلة وصل ركعتين صلاة الزيارة تقرأ في الأولى الحمد و سورة الأنبياء و في الثانية الحمد و سورة الحشر أو ما تهياً لك من القرآن، فإذا فرغت من الصلوة فقل: سبحان ذي القدرة و الجبروت ... ثم قبل الضريح و قل: السلام عليك أيها الإمام الكريم ... فإذا أردت الوداع فصل ركعتين و قل: السلام عليك يا خير الأنام ... ثم انكب علي القبر و قل: يا مولاي لاتروي النفس من مناجاتك ...»<sup>١</sup>

به هرحال از تأکید سیّد مرتضی بر این آداب، به ویژه دستور به جا آوردن دو رکعت نماز چنین استفاده می شود که این زیارت، مآثور و از بعضی امامان پاک رسیده است. اگر به این مطلب قطع و یقین حاصل نشود، حداقل، اطمینان و وثوق پدید می آید و همین مقدار، ما را بسنده است. بنابراین، می توان با تأکید و اطمینان کامل، این زیارت را به حضرت صاحب الزمان □ منسوب کرد. سند آن نیز از دیدگاه ما به ویژه با توجه به تصریح ابن مشهدی در مقدمه کتاب، بی اشکال است.



فصل شانزدهم:  
داستان جزیره خضراء



### جزیره خضراء در ترازوی نقد

در این بخش هر دو نقل جزیره خضراء و منابع این داستان آمده و با دقت به بررسی سندی آن پرداخته شده است؛ هر چند محور بحث، جزیره خضراء در نقل فضل بن یحیی طیبی و علی بن فاضل خواهد بود. ضعف سند و عدم توثیق طیبی و علی بن فاضل نیز به اثبات رسیده و سپس به اشکالات دلالتی و محتوایی این موضوع پرداخته شده است؛ از جمله، اشکال تناقض بین متن‌ها، به گونه‌ای که نقل *بحار الانوار* با نقل مرحوم بحرانی در کتاب *تبصرة السولي* تفاوت بسیار دارد و اشکال تحریف قرآن که هرگز با معتقدات و باورهای ما مطابقت ندارد و ادعای رؤیت اختیاری امام<sup>ع</sup> در زمان غیبت کبری که از سوی بزرگانی مانند شیخ جعفر کاشف الغطاء، رد شده است و اشکال ادعای فرزند داشتن امام که هرگز ثابت نیست و اشکال ادعای اسرارآمیز بودن جزیره خضراء و عدم امکان دسترسی به آن؛ بی‌پایه و اساس است؛ بلکه این جزیره، منطقه‌ای معروف بوده که از سال ۴۰۷ ق تا ۶۲۱ ق و بعد از آن، به گونه‌ای عادی محل رفت و آمد مسلمانان و از قلمرو سرزمین‌های اسلامی به شمار می‌آمده به نحوی که حکومت‌های مرکزی، برای این جزیره، به نصب و عزل حاکم می‌پرداخته‌اند.

افزون بر این، کتاب‌های جغرافیای شهرها نام این جزیره و حدود آن را به دقت بیان می‌کند و این موضوع، خود افسانه بودن داستان این جزیره، را تأیید و ادعای اسرارآمیز بودن آن را مردود می‌سازد.

### جزیره خضراء

چنانچه در اول فصل اشاره کردیم، علامه مجلسی در کتاب شریف و گرانسنگ



بحار الانوار جریانی معروف به داستان جزیره خضراء نقل شده است. علامه مجلسی در جلد ۵۲ از کتاب خود، بابتی به نام «نادر فی ذکر من رآه □ فی الغیبة الکبری قریباً من زماننا» آورده است. او در آغاز این باب، به نقل ماجرای جزیره خضراء می‌پردازد که همان داستان مشهور جزیره خضراء است و از «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی» نقل شده است.

علامه مجلسی می‌فرماید: رساله ای یافتیم مشتمل بر داستان مشهور جزیره خضراء در آب‌های سفید، که خواستیم آن را در این کتاب نقل کنیم، زیرا مشتمل بر داستان کسی بود که به خدمت آن حضرت [حضرت ولی عصر □] رسیده است. و چون این داستان در کتاب‌های معتبر نبود، آن را در بخش جداگانه‌ای آوردم. من این داستان را آن چنان که یافتیم نقل می‌کنم:

بسم الله الرحمن الرحیم، سپاس و ستایش خداوندی را که نعمت معرفت به ما ارزانی داشت، و توفیق پیروی از اشرف مخلوقات و برگزیده کاینات حضرت محمد بن عبدالله □ را به ما عنایت فرمود. و ما را به محبت و مودت امیرمؤمنان □ و دیگر پیشوایان معصوم از اهل بیت پیامبر □ مخصوص و مفتخر گردانید، که درود فراوان و تحیات بی‌کران بر همه آنان باد.

پس از حمد و ثنا، در خزانه امیرمؤمنان، پیشوای پرهیزگاران، سرور اوصیا و حجت پروردگار جهانیان، حضرت علی بن ابی طالب □، رساله‌ای یافتیم به خط شیخ فاضل، عالم عامل «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی □» که متن آن چنین است: پس از حمد پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت بزرگوار آن حضرت، چنین گوید، این بنده محتاج به عفو پروردگار «فضل بن یحیی بن علی طیبی کوفی امامی»: روز نیمه شعبان ۶۹۹ هجری در مشهد سرور شهیدان خامس آل عبا، حضرت ابا عبد الله الحسین □ از دو استاد فاضل و دانشمند عامل، استاد «شمس الدین بن نجیح حلی» و استاد «جلال الدین عبد الله بن حرام حلی» شنیدم که آنان در مشهد امامین هم‌امین، حضرت عسکریین □ در «سامرا» داستانی را از شیخ صالح، پرهیزگار، متقی و بزرگوار «زین الدین علی بن فاضل مازندرانی» - مجاور نجف اشرف - شنیده‌اند، که مشتمل بر عجایبی بوده که او در دریای سفید و جزیره خضراء دیده است، با شنیدن داستان هیجان‌انگیز تشرف شیخ زین‌الدین به جزیره خضراء شوق

عجیبی در من ایجاد شد که به خدمت شیخ زین‌الدین بروم و داستان را از زبان خودش بشنوم و واسطه‌ای در بین نباشد. از خدا خواستم که این دیدار را آسان گرداند. تصمیم گرفتم که راهی سامرا شوم، ولی ایشان سامرا را به قصد «حله» ترک گفته بود تا مثل روش دیرینه‌اش از حله رهسپار نجف اشرف گردد.

در اوایل شوال همان سال (۶۹۹) در حله انتظار مقدم زین‌الدین را می‌کشیدم که ناگاه از ورودش آگاه شدم و برای زیارتش بیرون رفتم. مرد بزرگواری را دیدم که سوار بر اسب است و عازم منزل شخصیت بزرگ و معروف حله، سید فخرالدین حسن بن علی موسوی مازندرانی - که عمرش طولانی باد - می‌باشد.

من تا آن روز، شیخ زین‌الدین را ندیده بودم ولی به خاطر گذشت که این سوار، همان شیخ بزرگوار است. به دنبال او را افتادم و راهی منزل سید فخرالدین شدم. وقتی به در خانه سید فخرالدین رسیدم، او را نزدیک در خانه یافتم که با خوش‌رویی از من استقبال کرد، و قدوم شیخ زین‌الدین را مژده داد. دلم از شدت سرور و خوش‌حالی می‌تپید نتوانستم خودم را نگه بدارم و در فرصت دیگری به خدمتش برسم. همراه سید فخرالدین وارد منزل شدم و دست‌های مبارک «شیخ زین‌الدین» را بوسیدم.

شیخ زین‌الدین از سید فخرالدین خواست که مرا معرفی کند. سید فخرالدین گفت: او «فضل بن یحیی طیبی» است که مشتاق دیدار شماست.

شیخ زین‌الدین به پا خاست و مرا در کنار خود نشانید و چون با پدرم آشنایی داشت، از حال پدرم و برادرم شیخ صلاح‌الدین جوینا شد. در روزهایی که شیخ زین‌الدین با پدر و برادرم رفت و آمد داشت من در شهر «واسط» بودم و در خدمت دانشمند فقید «ابواسحاق ابراهیم بن محمد واسطی»، که از علمای شیعه بود مشغول تحصیل بودم. مدتی با شیخ زین‌الدین به گفت و گو پرداختم و از لابه‌لای گفت و گوها دریافتم که شیخ زین‌الدین مرد دانشمندی است و در علوم فقه و حدیث و ادبیات عرب، پرمایه است.

آن‌گاه از شیخ زین‌الدین خواستم که حکایتی را که شیخ شمس‌الدین و شیخ جلال‌الدین حلی برایم تعریف کرده بودند شخصاً برایم تعریف کند.

شیخ زین‌الدین، حکایت تشرف خود را از آغاز تا انجام در منزل سید فخرالدین و

در حضور او، و گروهی دیگر از علمای حله، که برای زیارت شیخ آمده بودند، برای من تعریف کرد.

متن حکایتی که در روز یازدهم شوال ۶۹۹ هجری در حله و در منزل سید فخرالدین، از زبان خود علی بن فاضل مازندرانی شنیدم، چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم

سالیان درازی در دمشق مشغول تحصیل علوم دینی بودم. استادی داشتم به نام «شیخ عبدالرحیم حنفی» - خدایش او را به راه راست هدایت کند - که در خدمت او اصول و ادبیات عرب می‌خواندم. و استاد دیگری در علم قرائت داشتم به نام «زین‌الدین علی مغربی اندلسی مالکی» که مرد دانشمند و فاضلی بود و بر قرائت‌های سبعة آگاهی کامل داشت و در اغلب علوم چون صرف، نحو، منطق، معانی، بیان، اصول فقه و اصول دین مهارت داشت. او مردی خوش اخلاق و به دور از جدال و عناد بود و با مذهب تشیع دشمنی نداشت. وقتی می‌خواست نظر شیعه را مطرح کند می‌گفت: «علمای امامیه چنین می‌فرمایند»، در صورتی که دیگر علمای سنی، «رافضی» تعبیر می‌کردند. ویژگی‌های اخلاقی او باعث شد که از دیگر اساتیدم بریدم و همه درس‌هایم را در خدمت ایشان تحصیل کردم.

مدت‌ها گذشت و من در حلقهٔ درس او می‌نشستم و از خرمن علم او خوشه‌ها می‌چیدم، تا این که برای او مسافرتی پیش آمد و تصمیم گرفت دمشق را به قصد مصر ترک کند. به دلیل محبت فراوانی که در میان ما بود، مفارقت او بر من سخت گران آمد. او نیز اظهار نمود که نمی‌تواند دوری مرا تحمل کند. و پیشنهاد کرد که در این سفر او را همراهی کنم.

استاد مدت نه ماه در قاهره اقامت کرد و فضلالی مصر از شهرهای مختلف به قاهره آمدند تا از محضر او استفاده کنند. وی در این مدت در مسجد ازهر مشغول تدریس بود و فضلالی مصر از خدمتشان استفاده می‌کردند. ما هم در بهترین وضع در آن‌جا اقامت داشتیم.

یک روز کاروانی از اندلس آمد و نامه‌ای از پدر استاد آورد که نوشته بود:

«حال پدرت به شدت وخیم است، و می‌خواهد پیش از مرگ، شما را ببیند، حتماً

تأخیر نکنید و پدرتان را دریابید».

استاد وقتی نامه را خواند بسیار متأثر شد و برای بیماری پدرش اشک ریخت، و تصمیم گرفت که رهسپار اندلس شود.

برخی از شاگردان تصمیم گرفتند که در این مسافرت، استاد را همراهی کنند. من هم - که بسیار به او علاقه‌مند بودم - نمی‌توانستم از وی جدا شوم، استاد نیز به من محبت فراوان داشت.

به راه افتادیم و پس از طی منازلی به شبه جزیره اندلس (اسپانیای امروزی) رسیدیم. در اولین آبادی اندلس من شدیداً تب کردم و از حرکت بازماندم. استادم بسیار متأثر شد و با دیده‌های اشک‌آلود به من گفت: جدایی تو برای من بسیار سخت است.

استاد که ناگزیر بود به راه خود ادامه دهد، مرا به واعظ آن آبادی سپرد و دهرهم به او داد تا وضع من مشخص شود. به او گفت اگر خدا به من شفا عنایت کند، مرا تا شهر او ببرد. با من نیز پیمان بست و خود به راه افتاد. فاصله شهر استاد تا آن آبادی از کرانه دریا پنج روز راه بود.

من سه روز در آن آبادی ماندم، چون قدرت حرکت نداشتم. روز سوم نزدیکی‌های غروب، تب من قطع شد، بیرون آمدم و در کوچه‌های ده به گردش پرداختم.

با قافله‌ای روبه‌رو شدم که از کوه‌های نزدیک کرانه «بحر غربی» بارگشته بودند و پشم و روغن و دیگر لوازم زندگی می‌خریدند. از وضع شهرهای آن‌ها جویا شدم، گفتند: از نزدیکی سرزمین بربر می‌آییم و سرزمین خودمان در کرانه دریا و در نزدیکی «جزیره‌های شیعیان» است.

هنگامی که اسم «جزیره‌های شیعیان» را شنیدم، دلم برای دیدن آن سامان بی‌تاب گردید.

گفتند که از این‌جا تا سرزمین آن‌ها ۲۵ روز فاصله است و دو روز از راه بی‌آب و علف باید برویم. ولی بعد از آن خوبی هست و آبادی‌ها به یکدیگر پیوسته است. مرکبی را به سه درهم کرایه کردم و منطقه بی‌آب و علف را با آن پیمودم پس از گذشتن از آن دشت، هنگامی که به اولین آبادی رسیدم. مرکب را به صاحبش رد کردم و پس از آن با پای پیاده از یک آبادی به آبادی دیگر می‌رفتم، تا به سرزمین آن‌ها رسیدم. آن‌جا به من گفتند: شما سه روز دیگر راه دارید تا به جزیره‌های شیعیان برسید.

بدون درنگ، راه را ادامه دادم تا سرانجام به جزایر شیعیان رسیدم. به شهری رسیدم که دارای چهار قلعه و برج‌های بلند و محکمی بود. دیوارهای جزیره از کرانه‌های دریا برافراشته شده بود. از دروازه بزرگ شهر که دروازه بربر نام داشت، وارد شدم و در کوچه‌های شهر به گردش پرداختم. از مسجد شهر پرسیدم، راهنمایی کردند و به مسجد رفتم، مسجد شهر، بسیار بزرگ و با شکوه بود، در کرانه غربی جزیره و مشرف به دریا بود.

در گوشه‌ای از مسجد نشستم تا دمی استراحت کنم، ناگهان صدای مؤذن برخاست و اذان ظهر را گفت. در اذان «حیی علی خیر العمل» گفت. چون از اذان فارغ شد، برای تعجیل ظهور ولی عصر □ دعا کرد. من دیگر نتوانستم جلو گریه‌ام را بگیرم و به شدت اشک شوق ریختم.

مردم گروه گروه وارد مسجد شدند و از چشمه‌ای که در زیر درختی در سمت شرقی مسجد روان بود وضوء ساختند. هنگامی که دیدم بر طبق تعالیم اهل بیت □ وضو می‌گیرند بسیار خوشحال شدم. سپس یک مرد خوش سیما از میان آن‌ها وارد محراب شد و صف‌ها آراسته گشت و نماز ظهر را با جماعت ادا کردند. آنان نماز را با آداب و سنن واجب و مستحبی از مقدمات و تعقیبات و تسبیحات، مطابق روش منقول از پیشوایان معصوم □ انجام دادند.

از رنج راه دور و دراز به قدری خسته بودم که نتوانستم با آن‌ها به نماز برخیزم. چون از نماز فارغ شدند به من نگاه کردند و از این که من در جماعت آن‌ها شرکت نکردم، انتقاد کردند و پرسیدند: اهل کجا هستی و چه مذهبی داری؟ گفتم: از مردم عراق هستم و به یکتایی خدا و رسالت پیامبر اکرم □ گواهی می‌دهم.

گفتند: این شهادت که تو گفتی، برای تو هیچ سودی ندارد جز این که در دنیا خونت بر مسلمانان حرام است. چرا شهادت سوم را نمی‌گویی تا اهل بهشت شوی؟ گفتم: آن چیست؟ مرا ارشاد فرمایید، خداوند شما را بیامرزد.

امام جماعت گفت: شهادت سوم این است که شهادت بدهی: «امیرمؤمنان. علی بن ابی طالب، سرور پرهیزگاران و پیشوای روسفیدان و خود و یازده فرزندش □ جانیشینان و خلفای بلافصل پیامبر اکرم □ می‌باشند، که خداوند طاعت‌شان را واجب

کرده، امر و نهی خود را توسط آن‌ها به مردم رسانیده و آن‌ها را حجت خود در روی زمین قرار داده و به برکت آنان به مردم امان داده است. پیامبر صادق امین □ در شب معراج و در آن مقام تقرب «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»<sup>۱</sup> بدون هیچ واسطه از پروردگار عالم شنیده است که آن‌ها را یکی پس از دیگری نام برده و اطاعتشان را بر خلائق واجب گردانیده است.

چون به سخنانشان گوش دادم خدای را سپاس گفتم و بی‌نهایت مسرور و خوشحال شدم و همهٔ رنج سفر از بین رفت و آنان را آگاه ساختم از این که من هم در مذهب آن‌ها هستم و به گفتار آنان معتقدم. با عنایت خاصی به من توجه کردند و محلی را در گوشه مسجد به من اختصاص دادند. در مدت اقامتم در آن شهر با محبت و احترام با من رفتار کردند. امام مسجد همواره با من بود و من از مصاحبت او بسیار خوش وقت بودم.

یک روز از امام مسجد پرسیدم: من در این شهر زراعتی نمی‌بینم، پس آذوقهٔ شما از کجا می‌آید؟

گفت: از جزیرهٔ خضرا. در آب‌های سفید؛ یعنی همان جزیره‌های اولاد حضرت صاحب الزمان □.

گفتم: سالی چند بار آذوقه برای شما می‌آید.

گفت: دو بار می‌آید، بار اول آمده و بار دوم خواهد آمد.

گفتم: چه موقع خواهد آمد؟

گفت: چهار ماه دیگر.

از طولانی بودن مدت اندوهگین شدم، هر روز از خدا می‌خواستم که این بار زودتر بیاید و با چشم خود آن را ببینم. من مدت چهل روز آن‌جا اقامت کردم و در این مدت در نهایت تکریم و احترام بودم.

عصر روز چهلم احساس کردم که دلم گرفته است، به کنار دریا رفتم و در آن‌جا به سیاحت پرداختم. به طرف مغرب می‌نگریستم که گفته بودند آذوقهٔ آن‌ها از آن

سمت می‌آید، از دور چیزی را در حال حرکت دیدم، پرسیدم که آیا در دریا مرغ‌های سفیدی هست؟ گفتند: نه، مگر چیزی دیدی؟ گفتم: آری، گفتند: پس آذوقه ما می‌آید. این‌ها کشتی‌هایی است که هر سال از شهرهای فرزندان امام زمان □ به سوی ما می‌آیند.

چیزی نگذشت که کشتیها رسیدند. ولی اهل شهر می‌گفتند: این بار کشتی‌ها زودتر از وقت معین آمده است.

نخست یک کشتی بزرگ لنگر انداخت، سپس شش کشتی دیگر پهلو گرفت تا هفت کشتی کامل گشت.

از کشتی بزرگ پیرمردی بلند قامت، چارشانه، خوش‌سیما، با جامع‌های آراسته، پیاده شد و وارد مسجد گردید، وضوی کاملی ساخت، آن‌چنان که از پیشوایان معصوم □ رسیده است، و نماز ظهر و عصر را خواند. چون از نماز فارغ شد روی به من کرد و سلام گفت و من جواب دادم، گفت: نام تو چیست؟ به نظرم نامت «علی» باشد. گفتم: آری، آن‌گاه مانند کسی که با من سابقه آشنایی چندین ساله داشته باشد، به گفت‌وگو پرداخت. سپس گفت: نام پدرت چیست؟ خیال می‌کنم «فاضل» باشد؟ من مطمئن شدم که این شخص در این مسافرت با ما بوده است که این چنین از نام و نسب من آگاه است.

پرسیدم: از کجا مرا می‌شناسی؟ آیا از دمشق تا مصر با ما هم سفر بودی؟ گفت: نه. گفتم: از مصر تا اندلس با ما بودی؟ گفت: نه؛ به جان مولای ما حضرت صاحب الزمان □ من هرگز با شما نبودم.

گفتم: پس نام من و پدرم را از کجا می‌دانی؟

گفت: نام و نشانی و خصوصیات تو و مرحوم پدرت، به من گفته شده است و من تو را با خودم به جزیره خضراء خواهم برد. من بسیار خوشحال شدم و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدم.

به طوری که اهل شهر می‌گفتند: او هر بار که می‌آمد سه روز آن‌جا می‌ماند، ولی این‌بار یک هفته آن‌جا اقامت کرد. آذوقه را به صاحبانش رسانید و از آن‌ها دست خط گرفت که آذوقه‌شان رسید. آن‌گاه عازم حرکت شد و مرا با خودش برد.

شانزده روز در خدمت آن پیرمرد. که نامش «محمد» بود، با کشتی طی مسافت

کردیم. روز شانزدهم به منطقه‌ای رسیدیم که آب دریا سفید بود! من از روی تعجب خیره خیره به آب نگاه می‌کردم.

پیرمرد پرسید: چه شده که به دریا این قدر خیره شده‌ای؟ گفتم: من دریا را به رنگ دیگر می‌بینم، این شباهتی به آب دریا ندارد.  
گفت: آری آب‌های این جا سفید است، این جا دریای سفید است و آن جا «جزیره خضرا» است.

این آب‌های سفید از هر طرف، جزیره را احاطه کرده است، از هر طرف به سوی جزیره خضرا بیایی. به این آب‌ها برخورد می‌کنی. از حکمت خدا و به برکت مولا و پیشوای ما حضرت صاحب‌الزمان [کشتی‌های دشمنان ما - هر چقدر هم که محکم باشند - در این آب‌ها غرق می‌شوند.

از آب دریا خوردم، همانند آب فرات شیرین بود.

آب‌های سفید را پیمودیم تا به جزیره خضرا - که همواره آباد و ساکنانش دل شاد باد - رسیدیم. کشتی در کنار جزیره پهلو گرفت و ما پیاده شده وارد شهر شدیم.  
آن شهر در میان هفت قلعه استوار با دیوارهای محکم و برج‌های به آسمان کشیده شده، قرار گرفته بود و آبشارها و چشمه سارها و اقسام میوه‌ها را در خود داشت و زیباترین شهری بود که تاکنون دیده‌ام.

در این شهر بازارهای وسیع و حمام‌های فراوان وجود داشت و بیشتر ساختمان‌های آن از مرمر شفاف ساخته شده بود. و مردمان شهر با قامتی راست و استوار و جامه‌هایی آراسته و قیافه‌هایی جذاب، در حاله‌ای از شکوه و وقار دیده‌ها را خیره می‌ساختند.

از دیدن شهر و شکوه آن، آن‌چنان مسرور شدم که روحم از این مناظر پرواز می‌کرد. مدتی در منزل «شیخ محمد» استراحت کرده به مسجد رفتم.

در مسجد، جماعت انبوهی بود و در میان آن‌ها مردی نشسته بود که من از وصف او ناتوانم. بسیار باوقار، متین و با هیبت بود. او را «سید شمس‌الدین محمد عالم» می‌خواندند.

جماعتی که دور جناب سید شمس‌الدین حلقه زده بودند در محضر او قرآن، اصول دین، فقه و اقسام علوم عربی را فرا می‌گرفتند. فقهی که جناب سید شمس



الدین تدریس می‌کرد مسئله‌مسئله بود، و هر مسئله‌ای را از حضرت صاحب‌الزمان □ نقل می‌کرد.

هنگامی که به محضر سید بزرگوار شرفیاب شدم، به من خوش آمد گفت، و مرا در کنار خود جای داد و از رنج راه و مشقت سفر پرسید. و بیان داشت که تمام احوال من به محضرشان رسیده است و شیخ محمد که مرا به جزیره خضراء هدایت نموده به امر جناب سید شمس‌الدین - که خداوند سایه‌اش را مستدام بدارد - بوده است.

وی دستور داد اتاقی در گوشه‌ای از مسجد به من اختصاص دهند که در آن جا راحت باشم. سپس خطاب به من کرده فرمود: این جا از آن توست، هر وقت که خواستی تنها باش و استراحت کن. از محضر سید مرخص شدم و به غرفه خود رفتم به استراحت پرداختم.

طرف عصر، کسی که مسئول من بود برایم پیغام آورد که در اتاقم باشم که جناب سید شمس‌الدین با گروهی از یاران برای صرف شام به غرفه من خواهند آمد. با کمال خوش وقتی پذیرا شدم. طولی نکشید که جناب سید با جمعی از اصحابش تشریف آوردند و سفره‌ها پهن شد و غذا چیده شد. در محضر جناب سید، شام خوردیم و برای نماز مغرب و عشا رهسپار مسجد شدیم. پس از ادای نماز مغرب و عشا، جناب سید به منزلش تشریف بردند و من به غرفه‌ام بازگشتم.

هیجده روز بدین منوال گذشت و هر روز از محضر جناب سید شمس‌الدین - که خداوند وی را به سلامت بدارد - استفاده می‌بردم. در نخستین نماز جمعه که در محضر جناب سید برگزار شد، دیدم که سید، جمعه را به عنوان دو رکعت واجب ادا کردند و من از ایشان پیروی نموده، نماز جمعه را با ایشان ادا کردم. چون از نماز فارغ شد، عرضه داشتم: نماز جمعه را به عنوان واجب ادا کردید؟! فرمود: آری، چون تمام شرایط و جوب جمعه فراهم است. با خود گفتم: شاید حضرت ولی عصر □ در نماز حاضر بودند؟ فرمود: نه، ولی من نایب خاص آن حضرت هستم و به امری که از ناحیه مقدسه صادر شده، جمعه را اقامه می‌کنم.

از جناب شمس‌الدین پرسیدم: آیا امام را دیده‌ای؟ فرمود: نه، ولی پدرم □ می‌گفت که صدای آن حضرت را شنیده ولی شخص آن حضرت را ندیده است. اما پدرش □

هم شخص آن حضرت را دیده بود و هم صدایش را شنیده بود.  
 پرسیدم: چگونه است که این افتخار نصیب یکی می‌شود نصیب دیگری نمی‌شود؟  
 فرمود: برادر، خداوند تبارک و تعالی هر که را بخواهد مشمول الطاف خود  
 می‌گرداند؛ همه این‌ها بر اساس حکمت الهی است. خداوند برخی از بندگان را به  
 اعطای مقام رسالت، نبوت و امامت گرامی داشته است و آن‌ها را حجت خود قرار  
 داده است تا هر که هلاک شود حجت بر او تمام باشد و هر که هدایت شود بر اساس  
 برهان و حجت به راه راست هدایت شود.

خداوند از روی لطف، لحظه‌ای روی زمین را خالی از حجت قرار نداده است و  
 برای هر حجتی، سفیری قرار داده که فرمان‌های او را ابلاغ نماید.

آن‌گاه جناب سید شمس‌الدین دست مرا گرفت و به خارج شهر برد و به سوی  
 بستان‌ها رفتیم. در آن‌جا رودها و باغهای بسیار می‌دیدم که انواع و اقسام میوه‌ها از  
 انگور و انار و گلابی و غیره در آن‌جا موجود بود که در ایران و عراق و شامات نظیر  
 آن‌ها را ندیده بودم و در بزرگی و زیبایی و شیرینی با میوه‌های مشابه‌اش قابل  
 مقایسه نبود. در بستان‌ها قدم می‌زدیم که مرد خوش صورتی با دو قطعه جامه از  
 پشم سفید از نزدیکی ما گذشت. از سید پرسیدم: این مرد کیست که هیبت‌اش مرا  
 به شگفت واداشت؟

فرمود: این کوه را می‌بینی؟

گفتم: آری.

فرمود: در وسط آن، محل با شکوهی است که در آن‌جا چشمه‌ای زیر درخت پرشاخ  
 و برگ‌های هست و در آن‌جا قبه‌ای از آجر هست و این مرد با یک نفر دیگر، خادم آن قبه  
 هستند. من هر صبح جمعه به آن‌جا می‌روم و از آن‌جا امام را زیارت می‌کنم.

من در آن‌جا دو رکعت نماز می‌خوانم و در آن‌جا ورقه‌ای می‌یابم که هر چه نیاز  
 دارم در آن نوشته شده است. هر حادثه‌ای پیش آید و هر محاکمه‌ای در میان  
 مؤمنین انجام دهم، حکمش را در آن ورقه می‌یابم و به آن عمل می‌کنم. تو نیز  
 شایسته است که به آن‌جا بروی و امام را از آن‌جا زیارت کنی.

به دستور جناب سید، بر فراز کوه رفتم و آن قبه را به طوری که جناب سید  
 توصیف کرده بود، یافتیم. آن‌جا دو نفر خادم بود. یکی مرا می‌شناخت و به من خوش

آمد گفت و دیگری مرا نشناخت و به من اعتراض کرد. خادمی که مرا در حضور سید دیده بود به او گفت: من او را می‌شناسم، من او را در خدمت سید شمس‌الدین دیده‌ام. پس او نیز به من عنایت فرمود و با من به گفت‌وگو پرداختند. آن‌گاه نان و انگور آوردند و خوردم، سپس از آب آن چشمه خوردم و وضو گرفتم و دو رکعت نماز خواندم.

از خادم‌ها پرسیدم: رؤیت امام □ چگونه میسر است؟ گفتند: هرگز ممکن نیست و ما اجازه نداریم که به کسی خبر بدهیم. از آن‌ها درخواست کردم که در حق من دعا کنند، پس در حق من دعا کردند و از خدمتشان مرخص شدم و از کوه پایین آمدم. وقتی به شهر رسیدم به منزل سید شمس‌الدین رفتم، در خانه نبود. به منزل شیخ محمد رفتم که راهنمای من بود، و درباره کوه و آنچه در آن دیده بودم با او صحبت کردم و گفتم که یکی از خادم‌ها به من اعتراض کرد. او گفت: به جز سید شمس‌الدین و امثال او، کسی حق ندارد به این کوه برود و به همین جهت مورد اعتراض واقع شده‌ای.

از او در مورد جناب سید شمس‌الدین پرسیدم، گفت: او از اولاد حضرت صاحب‌الزمان □ است و میان او و حضرت ولی عصر □ پنج واسطه هست.

به جناب سید شمس‌الدین - اطلال الله بقائه - گفتم: آیا اجازه می‌فرمایید که مسائل مورد نیاز را از محضر شما فرا گرفته برای شیعیان نقل کنم و قرآن را در محضر شما بخوانم و مطالبی که بر من مشکل شده از محضرتان استفاده نمایم؟ فرمود: اگر چنین ضرورتی هست، از قرآن شروع کن. در محضر جناب سید شمس‌الدین شروع به قرائت قرآن کردم. در هر آیه‌ای که در میان قاریان اختلافی بود به موارد اختلاف اشاره می‌کردم و می‌گفتم: «حمزه چنین خوانده»، «کسائی چنین خوانده»، «عاصم چنین خوانده»، و «ابن کثیر چنین خوانده است».

جناب سید شمس‌الدین فرمود: ما این‌ها را نمی‌شناسیم، قرآن بر هفت حرف نازل شده است، مجموع قرآن پیش از هجرت و بعد از هجرت به تدریج بر پیامبر اکرم □ نازل شد. بعد از «حجة الوداع» جبرئیل امین بر آن حضرت نازل شد و گفت: یا محمد □ قرآن را بخوان تا آغاز و انجام هر سوره‌ای را برای شما بازگویم، و شأن نزول آن‌ها را بیان کنم.

آن‌گاه امیر مؤمنان □، امام حسن □، امام حسین □، ابی بن کعب، عبد الله بن مسعود، حذیفه بن یمان، جابر بن عبد الله انصاری، ابو سعید خدری، حسان بن ثابت و گروهی از برگزیدگان اصحاب جمع شدند و پیامبر اکرم □ قرآن را از اول تا آخر قرائت فرمود. در هر آیه‌ای که اختلافی بود جبرئیل آن را بیان می‌کرد و امیرمؤمنان □ آن را بر روی ورقه‌ای از پوست می‌نوشت. همه قرآن قرائت حضرت امیر □ است.

پس به سید شمس الدین گفتم: ای سرور من، ما بعضی از آیات قرآن را با آیات قبل و بعد آن، غیر مرتبط می‌بینیم، شاید عقل ما از فهم چنین ارتباطی، قاصر است. سید شمس الدین گفت: آری، بعضی آیات قرآن با آیات قبل و بعدشان ارتباطی ندارد و علت آن هم این است که:

هنگامی که پیامبر دار فانی را وداع گفت و خلافت ظاهری، غصب شد، علی □ تمامی قرآن را جمع کرد و آن را در پارچه‌ای گذاشت و به مسجد آمد و گفت: این کتاب خداست که پیامبر □ به من دستور داده است که آن را به شما عرضه کنم برای آن‌که حجتی باشد برای شما در روز قیامت.

ولی عمر و ابوبکر گفتند: ما به قرآن تو نیازی نداریم. علی □ هم فرمود: پیامبر □ از قبل مرا به همین سخنان شما آگاه کرده بود ولی این کار من به خاطر این بود که حجت را بر شما تمام کنم. آن‌گاه علی □ قرآن را به خانه بازگردانید در حالی که می‌گفت: ای خدا، معبودی جز تو نیست، تو یکتایی و شریکی نداری، رد کننده‌ای بر علم تو نیست و بر آن‌چه حکمت تو اقتضا می‌کند مانعی نیست، تو در روز قیامت بر آن‌چه که من به ایشان گفتم گواه باش.

پس آن‌گاه ابوبکر در میان مسلمانان اعلام کرد که: هر کس آیه یا سوره‌ای از قرآن در نزدش هست نزد من بیاورد، سپس ابوعبیده جراح، عثمان، سعد بن ابی وقاص، معاویه بن ابی سفیان، عبدالرحمان بن عوف، طلحه بن عبیدالله، ابو سعید خدری، حسان بن ثابت و جماعتی دیگر از مسلمانان گرد هم آمدند و این قرآن را جمع آوری کردند و در هنگام جمع آوری، آیاتی را از قرآن حذف کردند! [این آیات، حذف شده] آیاتی بود که خطاهایشان را که پس از وفات پیامبر □ مرتکب شده بودند،

بر ملا می‌ساخت.<sup>۱</sup> از این رو آیات قرآن را غیر مرتبط می‌بینیم قرآنی که علی جمع کرده به خط خود آن حضرت نزد امام زمان محفوظ است و در آن همه چیز حتی دیه خراش هم آمده است ولی همین قرآنی که اکنون در دست مردم است [هر چند که آیاتی را از آن ساقط کرده اند، اما آن چه که مانده است] تمامی آن کلام خداست و هیچ شک و شبهه‌ای در آن نیست. این سخنی است که از طرف امام زمان □ صادر شده است.<sup>۲</sup>

۱. ساختگی بودن این داستان از همین تهمت بزرگ، به خوبی آشکار است، زیرا شیعه معتقد است که ساحت عظیم قرآن از هرگونه تحریف، مصون مانده و می‌ماند، چرا که خداوند فرموده است: □ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ □؛ ما قرآن را خود نازل کرده ایم و خود نگهبانش هستیم (حجر ۱۰۵) آیه ۹). بر طبق عقیده عالمان و مفسران شیعی، قرآنی که اکنون در سراسر جهان اسلامی در دست مردم است، عیناً قرآنی است که خداوند بر پیامبر □ نازل فرموده است و حتی يك كلمه هم از آن، حذف و یا بر آن، اضافه نشده است. این کج فکری ها و این‌گونه به هم بافتن اباطیل، کار خام فکری است که در علم قرآنی، پخته و سنجیده نبوده اند و نه تنها روابط بین آیات بلکه خود آیات را هم نفهمیده‌اند. این حرف‌های سست و بی‌پایه از جانب هر کس که باشد مردود است. مفسران بزرگوار شیعه از آغاز تا کنون، کتاب‌های استدلالی بسیار در خصوص عدم تحریف قرآن نوشته‌اند؛ برای نمونه رجوع کنید به: *صيانة القرآن من التحريف*، مرحوم محمد هادی معرفت؛ *حقایق مامه حول القرآن الکریم*، علامه جعفر مرتضی‌عاملی (همان انتشارات)؛ *مدخل التفسیر*، آیه الله محمد فاضل لنکرانی؛ هشت رساله عربی؛ *رسالة فصل الخطاب في عدم تحريف كتاب رب الرباب*، آقای حسن زاده آملی و *البيان في علوم القرآن آية الله خوئی* و کتاب‌های بسیار دیگری.

۲. فقلت له: لا سيدي اري بعض الآيات غير مرتبطة بما قلبها، و بما بعدها كأن فهمي القاصر، لم يصير إلي غورية ذلك. فيال: نعم، الأمر كما رأيته و ذلك «انه» لما انتقل سيد البشر محمد بن عبد الله من دار الفناء إلي دار البقاء... جمع امير المؤمنين □ القرآن كله، و وضعه في إزار و أتى به اليهم و هم في المسجد. فقال لهم: هذا كتاب الله سبحانه أمرني رسول الله □ أن أعرضه اليكم لقيام الحجة عليكم، يوم العرض بين يدي الله تعالي، فقال له... لسنا محتاجين إلي قرآنك، فقال: □ قلد أخبرني حبيبي محدد □ بقولك هذا، و انما أردت بذلك إلقاء الحجة عليكم. فرجع امير المؤمنين □ به الي منزله. و هو يقول: لا اله الا أنت، وحدك لا شريك لك، لا راد لما سيق في علمك، و لا مانع لما اقتضته حكمتك فكن أنت الشاهد لي عليهم يوم العرض عليك. فنادي ابن أبي قحافة بالمسلمين، و قال لهم: كل من عنده قرآن من آية او سورة، فليات بها، فجاءه أبو عبدة بن

از جناب سید شمس الدین مسائل بسیاری پرسیدم و فرا گرفتم که بیش از نود مسئله است و آن‌ها را در یک مجلد گرد آوردم و آن فوائد الشمسیه نام نهادم، که فقط به شیعیان خالص آن را ارائه می‌دهم. ان شاء الله تو نیز آن را خواهی دید.

جمعه دوم که جمعه وسطی از جمعه‌های ماه بود، نماز جمعه را با جناب سید شمس الدین خواندم. پس از نماز، جناب سید برای بیان مسائل، ارشاد و افاده مؤمنان مجلس نشست و من به سخنان او گوش می‌دادم که ناگاه متوجه شدم در بیرون مسجد سر و صدایی به پاست. از جناب سید پرسیدم. این چه صدایی است؟ فرمود: در هر روز جمعه، در وسط هر ماه لشکریان ما سوار می‌شوند و انتظار فرج می‌کشند. از سید بزرگوار اجازه گرفتم و برای تماشای آن‌ها بیرون رفتم. جمعیت انبوهی را دیدم که تسبیح، تحمید و تهلیل می‌گفتند و برای تعجیل فرج امام قائم به امر خدا، و ناصح به دین خدا، حضرت محمد بن حسن مهدی، حضرت صاحب الزمان □ دعا می‌کردند.

وقتی به مسجد بازگشتم جناب سید شمس الدین فرمود: آیا لشکر ما را دیدی؟ گفتم: آری. فرمود: آیا امرای آن‌ها را شمردی؟ گفتم، نه. فرمود: آن‌ها سیصد نفرند، فقط سیزده نفر مانده است که تعداد یاران حضرت ولی عصر □ کامل شود.

پرسیدم: سرور من، فرج کی خواهد بود؟ فرمود: برادر من! آگاهی از آن، مخصوص حضرت پروردگار است و موکول به مشیت حضرت احدیت است. ای بسا شخص امام □ نیز از آن آگاه نباشد. برای فرج نشانه‌هایی هست که یکی از آن‌ها سخن گفتن ذوالفقار است که از غلاف خود خارج شود و بگوید: ای ولی خدا به پا خیز. و به وسیله من و به نام خدا دشمنان خود را نابود کن.

....►

الجراح و عثمان، و سعد بن أبي وقاص، و معاوية بن أبي سفيان، و عبد الخمران بن عوف، و سلحة بن عبيدالله، و ابو سعيد الخدري، و حسان بن ثابت. و جماعات المسلمين و هم عوا هذا القرآن، و أسقطوا ما كان فيه من المثالب صدرت منهم، بعد وفاة سيد المرسلين □.

فلهذا تري الآيات غير مرتبطة، و القرآن الذي جمعه امير المؤمنين □ بخطه محفوظ عند صاحب الأمر □، و فيه كل شيء أرش الخدش، و اما هذا القرآن. فلاشك و لا شبهة في صحته، و إنما كلام الله سبحانه، هكذا صدر عن صاحب الأمر □.

و یکی دیگر از نشانه‌های فرج، سه صداست که همه، آن‌ها را می‌شنوند:

۱. ای گروه مؤمنان «أَزِفَتْ الْأَزِفَةُ» (وقت ظهور فرا رسیده).

۲. لعنت خدا بر کسانی باد که بر محمد و آل محمد ستم روا داشتند.

۳. سیمایی بر خورشید ظاهر شده ندا می‌دهد: خداوند، ولی عصر حضرت محمد بن حسن مهدی را برانگیخته است. به سخنان او گوش فرا دهید و فرمان‌هایش را اطاعت کنید.

گفتم: مولای من، از اساتید ما روایتی به ما رسیده است که حضرت ولی عصر □ در مورد غیبت کبری فرموده است: پس از غیبت من، هر کس ادعا کند که مرا دیده است او را تکذیب کنید. پس چگونه است که برخی از شما او را دیده‌اید؟

فرمود: این روایت صحیح است ولی مربوط به زمانی است که دشمنان اهل بیت از فرعون‌های بنی عباس فراوان بودند و شیعیان ناچار بودند حتی از آوردن نام مبارک آقا، پرهیز کنند. اما اکنون، زمان طولانی شده و دشمنان. نومید گشته‌اند و سرزمین ما به دور از تیررس دشمنان است و آن‌ها از برکت حضرت صاحب‌الزمان □ راهی ندارند که به ما برسند و برای ما ناراحتی ایجاد کنند.

گفتم: علمای شیعه نقل می‌کنند که حضرت، خمس را به شیعیان خود از اولاد حضرت علی □ مباح ساخته است.

فرمود: بلی چنین است.

گفتم: آیا شیعیان می‌توانند برده‌هایی را که اهل سنت اسیر گرفته‌اند بخرند؟ فرمود: آری و از غیر آن‌ها. زیرا امام □ می‌فرماید: با آن‌ها آن‌چنان رفتار کنید که آن‌ها با خود انجام می‌دهند. البته این دو مسئله، غیر از مسائلی است که در کتاب فوائد الشمسیه گرد آوردم.

جناب سید شمس‌الدین فرمود: حضرت ولی عصر □ در یک سال فرد. از مکه معظمه در میان رکن و مقام ظاهر می‌شود. مؤمنان باید در انتظار آن روز باشند. گفتم: سرور من، بسیار علاقه‌مندم هنگامی که خداوند اجازه فرج و امر به ظهور فرماید در خدمت شما بمانم.

فرمود: برادر جان. به من دستور رسیده که شما به وطن خود بازگردید که هرگز برای من و برای شما امکان مخالفت نیست، زیرا شما اهل و عیال دارید و مدتی از

آن‌ها دور شده‌اید و بیش از این جایز نیست از آن‌ها دور باشید.

بسیار اندوهگین شدم و اشک ریختم و عرضه داشتم آیا می‌توانم در این باره برای بار دوم کسب تکلیف کنم؟ فرمود: نه.

گفتم: آیا به من اجازه می‌فرمایید همه آن‌چه دیده‌ام بازگو کنم؟ فرمود: آری برای آرامش دل مؤمنان می‌توانی. به جز فلان و فلان را. آن‌گاه مطالبی را که نباید نقل کنم برای من معین فرمود.

گفتم: سرور من، آیا نمی‌توان به جمال عالم‌آرای حضرت ولی عصر □ نگاه کرد؟ فرمود: نه. ولی بدان که هر مؤمن مخلص او را می‌بیند ولی نمی‌شناسد.

گفتم: من از بندگان مخلص آقا هستم ولی آن حضرت را ندیده‌ام.

فرمود: نخیر، شما دوبار جمال آقا را دیده‌ای: یکی هنگامی که برای اولین بار به سامرا می‌رفتی، که یارانت جلوتر از شما رفتند و شما تنها ماندی، تا به رودخانه‌ای رسیدی که آب نداشت. آن‌جا کسی را دیدی که بر اسب سفید سوار است و نیزه‌ای بلند در دست دارد و سر نیزه‌اش دمشقی است. آن‌جا بر جامه‌هایت ترسیدی، فرمود: نترس با شتاب برو که دوستانت در زیر درخت در انتظار تو نشسته‌اند. آن واقعه دقیقاً یادم آمد و گفتم: آری چنین اتفاقی بر من افتاده است مولای من.

و بار دوم، هنگامی بود که با استاد اندلسی خود از دمشق به سوی مصر راه افتادی و در راه از قافله جدا ماندی و به شدت ترس و وحشت بر تو غلبه کرد. آن‌جا نیز سواری را دیدی که بر اسب پیشانی سفیدی سوار است و نیزه‌ای به دست دارد و به تو فرمود: نترس که در دست راست تو آبادی هست، برو به آن آبادی و شب را در آن‌جا بمان. مذهب و آیین خود را در آن‌جا بازگویی که آن‌ها و چند آبادی دیگر در جنوب دمشق بر آیین علی بن ابی طالب و پیشوایان معصوم از فرزندان او هستند.

آیا چنین بود، ای پسر فاضل؟ گفتم: آری چنین بود و من رفتم شب را در آن‌جا خوابیدم، و از آن‌ها پرسیدم: این مذهب چگونه به دست شما رسیده است؟ آن‌ها گفتند: هنگامی که عثمان، جناب ابوذر غفاری را به شام تبعید کرد، معاویه نیز او را به سرزمین ما تبعید کرد، از برکت مقدم جناب ابوذر چندین آبادی در این منطقه با مذهب اهل بیت عصمت و طهارت آشنا شدند که یکی از آن‌ها آبادی ماست.

به جناب سید شمس‌الدین گفتم: سرور من، آیا امام □ در هر فاصله‌ای خانه خدا را



زیارت می‌کند؟ فرمود: ای پسر فاضل، دنیا زیر پای «مؤمن» یک قدم بیش نیست، کجا رسد به کسی که جهان به برکت او و پدران او برپاست، آری امام □ هر سال در موسم حج شرکت می‌فرمایند و پدران بزرگوارش را در مدینه، عراق و توس زیارت می‌کنند و به سرزمین ما باز می‌گردد.

سپس جناب سید شمس الدین به من دستور دادند که در مراجعت درنگ نکنم و در بلاد مغرب توقف نکنم.

جناب سید فرمودند: بر درهم‌هایی که در جزیره خضراء است، نوشته شده: «لا اله الا الله، محمد رسول الله □ علي ولي الله، م ح م د ابن الحسن القائم بامر الله» و پنج درهم از آن‌ها به من عنایت فرمود که برای برکت، آن‌ها را حفاظت می‌کنم.

آن‌گاه جناب سید مقرر فرمود که مرا با همان کشتی که آمده بودم به نخستین آبادی که در سرزمین بربر رسیده بودم، باز گردانیدند.

جناب سید به من مقداری گندم و جو دادند که در سرزمین بربر، آن‌ها را به ۱۴۰ دینار طلا از دینارهای مغرب فروختم، و با آن پول به حج رفتم.

برای امتثال امر جناب سید شمس الدین به اندلس نرفتم و از سرزمین بربر به طرابلس غرب رفتم و از آن‌جا با حجاج مغربی به مکه معظمه مشرف شدم. و پس از ادای مراسم حج به عراق بازگشتم و تصمیم دارم تا آخر عمر در نجف اشرف اقامت کنم و مجاور حرم مطهر امیر مؤمنان □ باشم.

شیخ زین الدین علی بن فاضل گفت: در جزیره خضراء فقط نام پنج نفر از علمای شیعه مطرح بود سید مرتضی، شیخ طوسی، محمد بن یعقوب کلینی، ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی - قدس الله ارواحهم -

این آخرین مطلبی است که از شیخ صالح و پرهیزگار. دانشمند متقی، علی بن فاضل شنیدم که خداوند فیوضات او را مستدام بدارد و در میان دانشمندان و پرهیزگاران زمان. امثال او را فراوان گرداند.<sup>۱</sup>

افزون بر این، داستان دیگری نیز درباره جزیره خضراء وجود دارد که محدث

---

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹ - ۱۷۴.

نوری آن را در *جَنَّة المأوی* بیان کرده است. این داستان که از *کمال الدین* انباری نقل شده، در مقایسه با داستان نخست، از شهرت کمتری برخوردار است. زمان نقل این دو داستان، حدود صد سال با یکدیگر فاصله دارد - زمان داستان جزیره خضرای معروف، قریب یک قرن پس از داستان ابن انباری است. البته در نقل داستان نخست نیز تفاوت‌هایی وجود دارد. و ما در این بحث، به دو متن *بجار الانوار* و *تبصرة الولی* نظر داریم؛ هر چند روح و جوهره آن‌ها یکی است. موضوع یاد شده را، در سه محور مورد بحث قرار می‌دهیم:

۱. منابعی که داستان معروف جزیره خضراء را نقل کرده‌اند؛
۲. بررسی سندی داستان نقل شده؛
۳. بررسی دلالی و متن نقل‌های رسیده؛

### نخستین محور: منابع نقل این داستان

از آن جا که کثرت نقل، دلیل یا مؤید قوی بر اعتبار آن گفته است. بنابراین، اگر موضوعی، زیاد نقل شده و یا در بحث‌های رجالی یا فقهی به آن استناد شده باشد، دلیل بر اعتماد و توجه به آن تلقی می‌شود. یکی از راه‌های بررسی صحت و سقم این داستان می‌تواند کنکاش در منابعی که آن را نقل کرده‌اند، باشد. اگر تعداد منابع معتبری که آن را نقل کرده‌اند زیاد باشد، خود می‌تواند دلیل - یا حداقل، مؤیدی - بر صحت آن داستان باشد و اگر خلاف این ثابت شود، یعنی منابع کمتری به آن پرداخته باشند، نتیجه نیز برعکس خواهد شد و ثابت می‌شود این داستان، از نظر علمای گذشته دارای اعتبار نبوده که به آن، اعتنایی نکرده‌اند. اکنون به بیان و بررسی منابع نقل هر دو داستان می‌پردازیم:

#### ۱. منابع نقل داستان نخست (طیبی)

برخی ادعا کرده‌اند<sup>۲</sup> این داستان در منابع ذیل آمده و مورد توجه بعضی از علمای

۱. *جَنَّة المأوی*، باب ۲۴، در ادامه ج ۵۳ بجار چاپ شده و برخی به اشتباه، این نقل را نیز به علامه مجلسی نسبت داده اند.  
 ۲. ناجی النجار، *جزیره خضراء*، ترجمه و تحقیق حجة الاسلام علی اکبر مهدی پور، ص ۱۸۵، چ ۸، قم، رسالت، ۱۳۷۶.

بزرگ بوده است:

- ۱- شهید اول، این داستان را با خط خود نگاشته و دستخط او در خزانه حضرت علی بن ابی طالب □ یافت شده است؛
- ۲- محقق کرکی آن را به فارسی ترجمه کرده است؛
- ۳- علامه مجلسی در *مجا ر الانوار*؛
- ۴- مقدس اردبیلی در *حدیقه الشیعه*؛
- ۵- حرّ عاملی در *اثبات الهداة*؛
- ۶- وحید بهبهانی طبق مضمون آن، فتوا داده است؛
- ۷- بحرالعلوم در کتاب رجال خود به این قضیه استناد جسته است؛
- ۸- قاضی نورالله شوشتری گفته است: محافظت از این داستان، بر هر مؤمنی واجب است و در کتاب *مجالس المؤمنین* نیز می نویسد: «محمد بن مکی، معروف به شهید اول، داستان جزیره خضراء را با سند خود از علی بن فاضل نقل کرده است.»<sup>۱</sup>
- ۹- میرزا عبدالله افندی اصفهانی در *ریاض العلماء*؛
- ۱۰- میرزای نوری در *جنة المأوی و نجم الثاقب*؛
- ۱۱- میرلوحی صاحب *کفایة المهتدی فی معرفتة المهتدی*، داستان را معتبر دانسته و از آن، به صحیح تعبیر کرده و می گوید: من این حدیث معتبر را در کتاب *ریاض المؤمنین* نقل کرده ام؛<sup>۲</sup>
- ۱۲- سید شبر بن محمد بن ثنوان در کتاب *الجزیره الخضراء*؛
- ۱۳- شیخ اسدالله شوشتری در *مقابیس الانوار*،<sup>۳</sup> ضمن بیان مناقب محقق حلّی (صاحب شرایع) و در کتاب *کشف القناع* در مقام اثبات امکان رؤیت امام □ در زمان غیبت، به این داستان استدلال کرده است؛
- ۱۴- سید عبدالله شبر در *جلاء العیون* در بخش مربوط به حضرت ولی عصر □؛
- ۱۵- *روضات الجنات* در ضمن بیان مناقب سید مرتضی<sup>۴</sup>؛

---

۱. *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۵، ص ۱۰۶، ج ۳، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.  
۲. *حدّث نوری، نجم الثاقب*، ص ۲۹۶، ج ۲، قم، همکران، بی تا.  
۳. *مقابیس الانوار*، ص ۱۱ و ۱۶.  
۴. *روضات الجنات*، ج ۴، ص ۲۱۷ و ۲۹۸.

۱۶- نه‌اوندی در *العبقري الحسان*؛

۱۷- محمدرضا نصیری طوسی در کتاب *تفسیر الائمة الأطهار* به مناسبت بحث گردآوری قرآن توسط امیرالمؤمنین<sup>ؑ</sup>؛  
 ۱۸- سید هاشم بحرانی در *تبصرة الولي* (در مقایسه با نقل *بحار الانوار* اضافاتی دارد)؛

۱۹- سید اسماعیل طبرسی صاحب *کفایة الموحدين* علی بن فاضل را بسیار ستوده و گفته است: او از بزرگان و ابرار و علما و نیکان و از خواص طائفه امامیه و یگانه زمان خود در زهد و تقوا بوده است.<sup>۱</sup>

### بررسی منابع و نقل ها

۱ - آقا بزرگ تهرانی در *الذریعة*<sup>۲</sup>، کتاب ترجمه جزیره خضراء را به محقق کرکی نسبت داده است؛ اما در کتبی که شرح حال محقق کرکی را نگاشته‌اند، نام این کتاب نیامده، از سویی، آقا بزرگ گفته است: آن گونه که از صاحب ریاض حکایت شده ترجمه جزیره خضراء مربوط به محقق کرکی است.<sup>۳</sup>  
 بنابراین، مشخص می‌شود این نسبت را صاحب ریاض به محقق کرکی داده، نه آقا بزرگ. او در ادامه می‌گوید:

[ترجمه جزیره خضراء محقق کرکی] در هند چاپ شده و در آغاز آن نام سلطان شاه طهماسب صفوی آمده است ... این کتاب (جزیره) تألیف فضل بن یحیی طیبی است که مشاهدات شیخ زین‌الدین علی بن فاضل مازندرانی در آن جزیره را که در سال ۶۹۹ از او شنیده، تدوین و به ثبت رسانده است و سید میر شمس‌الدین محمد بن میر اسدالله شوشتری در نوشته خود پیرامون اثبات وجود صاحب الزمان - ترجمه به فارسی را - آورده است.<sup>۴</sup>

۱. *کفایة الموحدين*، ج ۳، ص ۳۹۰.

۲. *الذریعة*، ج ۴، ص ۹۳.

۳. ترجمه الجزیره الخضراء للمحقق الکرکی کما حکي عن صاحب الرياض.

۴. مطبوع بالهند و مصدر باسم السلطان شاه طهماسب الصفوي... و الجزیره هو تألیف فضل بن یحیی الطیبی کتب فیہ مارواه له الشیخ زین الدین علی بن فاضل المازندرانی فی سنة ۶۹۹ م ما شاهد فی تلك الجزیره و آورد ترجمته السید میرشمس الدین محمد بن

تا این جا استفاده می شود ترجمه ای که محقق شوشتری در کتاب خود آورده، همان ترجمه کرکی است؛ اما آقابزرگ تهرانی در جای دیگر می گوید: و شاید این ترجمه (ترجمه کرکی) همان است که طی رساله شمس الدین محمد بن اسدالله درج شده است و یا ترجمه شخص سید شمس الدین است که آن را در رساله اش آورده است.<sup>۱</sup>

یعنی آقا بزرگ تهرانی خود نیز مردّد بوده که آیا آنچه در کتاب شوشتری آمده ترجمه کرکی است یا ترجمه شخص شوشتری. از سویی علامه تهرانی می گوید: این مطلب، از صاحب ریاض نقل شده است؛ بنابراین، دیدگاه صاحب *الذریعة* این نیست و نمی توان این سخن را به او نسبت داد.

۲ - درباره نقل علامه مجلسی نیز باید گفت: خود او قبل از نقل داستان گفته است: رساله ای مشهور به جزیره خضراء در دریای سفید، یافتیم که دوست داشتیم آن را بیان کنیم، زیرا مشتمل بر نام کسانی که امام را دیده اند و نیز امور شگفت آور دیگری می باشد و آن را در بابی جداگانه آوردم و چون آن را در کتب معتبر نیافتیم. همان گونه که یافتیم نقل می کنیم.<sup>۲</sup>

علامه مجلسی در مقدمه *مجار الانوار* گفته: با خود عهد بستیم نیز مطالبی که در *مجار الانوار* می آورم، از کتب معتبر و معروف و مشهور<sup>۳</sup> باشد و درباره جزیره خضراء گفته است: علت این که آن را در باب جداگانه ای بیان کرده ام، این است که آن را در کتاب معتبری پیدا نکرده ام و تنها به این سبب که شامل نام دیدارکنندگان حضرت مهدی □ است و امور شگفت آوری در این بیان شده است، آن را آورده ام.

....►

میر اسدالله التستری فیما کتبه بالفارسیة فی اثبات وجود صاحب الزمان □ *الذریعة*، ج ۴، ص ۹۳.

۱. ولعل هذه الترجمة (ترجمه کرکی) هي التي ادرجت في طي رسالة شمس الدين محمد بن اسدالله أو أنها ترجمة لسيد شمس الدين محمد نفسه أدرجها في رسالته. همان، ج ۵، ص ۱۰۶.

۲. وجدت رسالة مشتهرة بقصة الجزيرة الخضراء في البدجرا الأبيض أحببت إيرادها لإشتمالها على ذكر من راه و لما فيه من الغرائب و إنما أفردت لها باباً لأنني لم أظفر به في الأصول المعتمدة و لنذكرها بعينها كما و جدتها، *مجار الانوار*، ج ۵۲، ص ۱۵۹، ج ۲، بيروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۳. *مجار الانوار*، ج ۱، ص ۱۰ - ۲۴.

از این سخن استفاده می‌شود که علامه مجلسی هر چند داستان جزیره خضراء را نقل کرده، اما صحت آن را نپذیرفته است اگر غیر این بود، باید آن را در باب هجدهم - ذکر من رآه صلوات‌الله و سلامه علیه و علی آبائه الطاهرین - بیان می‌کرد.

اشکال:

عنوان باب ۱۸ «ذکر من رآه» و عنوان باب ۲۴ «ذکر من رآه» فی الغیبة الکبری قریباً من زماننا» است. یعنی: عنوان این باب در مورد کسانی است که در زمان علامه مجلسی یا نزدیک به زمان او، حضرت را دیده‌اند. با این که عنوان باب ۱۸ ویژه ملاقات‌های زمان علامه مجلسی نیست و شاید علت بیان آن در باب ۲۴، همین موضوع باشد.

پاسخ:

اگر علامه، این داستان را پذیرفته بود، لازم نبود باب جداگانه‌ای برای آن بگشاید یا حداقل باید به علت بیان آن اشاره می‌کرد؛ با این که علت یادآوری آن را در باب ۲۴، عدم اعتبار داستان، بیان کرده است.

۳ - در مورد وجود این داستان در کتاب *حدیقه الشیعه*، تذکر این مطلب لازم است که انتساب کتاب *حدیقه الشیعه* به مقدّس اردبیلی مورد تردید است، از این‌رو، نمی‌توان با قاطعیت، نقل داستان را به او نسبت داد.

۴ - حُرّ عاملی نیز، تمام داستان را نقل نکرده؛ بلکه بخشی از آن را آورده. از سویی آن را به *مجار / الانوار* نسبت داده و مسؤولیت آن را به عهده آن قرار داده و گفته است: «بتمامها مؤلف بحار الأنوار و قال اقتصرت منها علی محل الحاجة.»<sup>۱</sup>

۵ - وحید بهبهانی - در بحث نماز جمعه که آیا از امور مربوط به امام معصوم است یا کسی که امام معصوم وی را نصب کرده - گفته است: افزون بر اجماع منقول و فراوان که با آثار [= غیر روایت] و اعتباراتی [= نکاتی] که در رساله بدان اشاره کردم، تأیید می‌شود... از جمله آن آثار، داستان آن مرد مازندرانی است که به جزیره حضرت صاحب □ رسیده است. البته این روایت با صدای رسا اعلام می‌دارد

۱. شیخ حُرّ عاملی، *اثبات الهداة*، ج ۳، ص ۷۰۷.

که اقامه نماز جمعه به امام و جانشین خاص او اختصاص دارد.<sup>۱</sup> آری؛ او پس از آوردن اجماعات و روایات، این حکایت را مؤید آن‌ها قرار داده است؛ بدین ترتیب، مشخص می‌شود به این داستان اعتماد نداشته وگرنه آن را در جایگاه دلیل، یادآور می‌شد، نه مؤید.

۶ - سید بحر العلوم نیز به این داستان اعتماد نکرده، زیرا در مقام بیان موقعیت سید مرتضی گفته است: داستان جزیره خضراء و دریای سفید دلالت بر فضیلت و مقام والای سید دارد ... و این مرتبه والایی است که - اگر نقل صحیح باشد - چیزی با آن برابری نمی‌کند.<sup>۲</sup>

جمله: «اگر این جریان صحیح باشد» نشانه عدم اعتماد و استناد به این داستان است؛ یعنی شخص وی این نقل را نپذیرفته و گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، دلالت بر عظمت جایگاه سید مرتضی دارد.

۷ - جمله قاضی نورالله شوشتری که گفته است: محافظت آن بر هر مؤمنی لازم است، آیا در مورد داستان جزیره خضراء است یا درباره کتابی که داستان در آن نقل شده است؟ با مراجعه به سخن او مشخص می‌شود جمله فوق، درباره کتاب اثبات وجود حضرت صاحب الزمان □ عنوان شده است. این کتاب را محمد بن اسدالله شوشتری به دستور سلطان صاحب قرآن، نوشته و ترجمه رساله جزیره خضراء را در ذیل این کتاب یادآور شده است.

قاضی نورالله درباره این کتاب گفته است: و آن رساله، کتاب ارزشمندی است که محافظت و نگهداری از آن بر مؤمنین واجب است.<sup>۳</sup>

---

۱. هذا مضافاً إلى الإجماعات المنقولة الكثيرة جداً المتأيدة بالآثار و الإعتبار التي أشرت إليها في الرسالة ( مع أن المنقول مجزئ الواحد يشمله ما دل على حجة خبر الواحد ) و من الآثار حكاية المازندراني الذي وصل إلى جزيرة صاحب □ و هي تنادي بالاختصاص بالإمام و منصوبه . الحاشية على مدارك الأحكام ، ج ۳ ، ص ۱۸۷ ، ج اول ، آل البيت .

۲. و في قصة جزيرة الخضراء و البحر الأبيض ... ما يدل على فضل عظيم للسيد ... و هذه مرتبة جليلة لا يعادلها شيء لو صح النقل ، وحيد بهبهاني ، الفوائد الرجالية ، ج ۳ ، ص ۱۳۶ ، بي جاء بي نا ، بي تا .

۳. و هي رسالة جليلة يجب على المؤمنين محافظتها ، النريعة ، ج ۵ ، ص ۱۰۶ .

وانگهی آن گونه که از کتاب *الذریعه*<sup>۱</sup> استفاده می‌شود، ظاهراً این سخن از شمس‌الدین محمد بن اسدالله شوشتری است، نه قاضی نورالله شوشتری.

۸ - کتاب *سید شبر* به دست ما نرسیده و یکی از معاصران او ضمن شرح حال و آثار وی، کتاب *جزیره خضراء* را نام برده است. و این گفته نمی‌تواند، دلیل بر قبول آن داستان باشد، زیرا مشخص نیست *شبر* در مقابل پذیرش و تأیید داستان بوده یا در مقام مذمت و رد آن قرار داشته است. از سویی، مشخص نیست کدام داستان را نقل کرده، شاید ماجرای انباری را آورده است که اشکالات کمتری در پی دارد.

۹ - کتاب *جلاء العیون شبر*، در اصل، ترجمه و شرح کتاب *جلاء العیون* مجلسی است و کتاب مستقلی به شمار نمی‌آید؛<sup>۲</sup> هر چند این داستان در متن فارسی *جلاء العیون* نیامده و از افزوده‌ها و شروح *شبر* تلقی می‌شود.

بنابراین، از مطالبی که یادآوری شد به این نتیجه می‌رسیم که تا اندازه‌ای به این داستان توجه شده و نمی‌توان گفت مهمل به تمام معنا است؛ اما مورد قبول نیز قرار نگرفته است. آقابزرگ تهرانی در این باره می‌گوید:

نخستین اشکال این داستان این است که آن را از طریق «*وجاده*» یعنی یافتن در کتابی و بدون نقل مستقیم از شخصی به دست آوردیم و از نقل کننده این جریان بی‌اطلاعییم؛ جز این که در آن مجلس، شخص محترمی حضور داشته است. دوّمین اشکال: سند این داستان است که در برگزیده تاریخ‌های متناقض با متن است.

سوّمین اشکال این متن: مشتمل بودن آن بر امور شگفتی است که قابل انکار است. و موضوعی که این گونه باشد، انگیزه علما از نقل آن در کتاب‌های مورد اعتماد خود، این نیست که به آن اعتماد دارند یا حکم به صحت آن کرده باشند و یا باید اعتقاد به صحت و صدق آن داشته باشیم... هرگز چنین نیست و مقام آنان، از بیان این گونه مطالب دور است؛ بلکه هدف آنان از آوردن این داستان‌ها، تنها یادی از محبوب و نامی از دیار و مکان او و گوش فرا دادن به آثار و سخنان اوست تا از راز

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۲۵.



طول عمر و ادامه حیات و زندگی آن حضرت در منتهای نعمت و بهترین حالات زندگی پرده بردارند و در مورد وضعیت سلطنت و حکومت وی برای خود و فرزندانش و استقرار آنان در پاره‌ای از بلاد پهناور، رفع شبهه نمایند. گفتنی است: این اقتدار و حاکمیت را خدای عزوجل فراهم آورده و کسی را که خدا نخواهد، نمی‌تواند به آن حدود و حریم دست یابد.

علماء در برابر کسانی که دین و اعتقادات را مورد استهزا قرار می‌دهند و می‌گویند: چرا آن ساکن سرداب، پس از هزار سال بیرون نمی‌آید و از نعمت‌های دنیا چگونه بهره می‌برد؟ و خوراک و پوشاک او و دیگر امور لازمه زندگی و حیات بشری وی چگونه است؟ به این حکایات اشاره می‌کنند.

علمای ما با بیان این قضایا بر ضعف عقل و خرد این گروه، استدلال می‌کنند، زیرا کسی که دارای عقل و خرد و معتقد به خدا و رسول و قرآن باشد همین آیه مربوط به حضرت یونس، برای اثبات قدرت خدا، در جهت تهیه تمام وسایل ادامه حیات و زندگی حضرت مهدی □ کافی است. آن‌جا که می‌فرماید: (اگر او از تسبیح کنندگان نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند)<sup>۱</sup>.

بدین ترتیب، خدای عزوجل، از قدرت خود بر زنده نگاه داشتن نهنگی که یونس را بلعیده بود و زنده نگاه داشتن شخص حضرت یونس تا روز قیامت، خبر داده است. اگر کسی احتمال دهد منظور از آیه شریفه، نگاه داشتن جسد یونس در شکم نهنگ است و در روز قیامت او را زنده می‌کند، این احتمال از جهات مختلفی که روشن نیز می‌باشد، بعید به نظر می‌رسد.<sup>۲</sup>

---

۱. (فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ لَلبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)، صافات (۳۷): ۱۴۲ و ۱۴۴.

۲. و بالجمله لم تصل هذه الحكاية إلينا إلا بالوجادة و لم نعرف من احوال الخاكي لها إلا أنه كان رجلاً محترماً في ذلك المجلس و قد اشتمل سندها علي عدة تواريخ تناقض ما في متنها و اشتمل متنها علي امور عجيبة قابلة للانكار و ما هذا شأنه لا يمكن أن يكون داعي العلماء من إدراجه في كتبهم المعتمدة بيان لزوم الاعتماد عليها أو الحكم بصحتها مثلاً أو جعل الاعتقاد بصدقها واجباً حاشاهم عن ذلك بل إنما غرضهم من نقل هذه الحكايات مجرد الاستيناس بذكر الخبيث و ذكر دياره و الاستماع لآثاره مع ما فيها من رفع الاستبعاد عن حياته في دار الدنيا و بقائه متنعماً فيها في أحسن عيش و أفره حال، بل مع السلطنة والملك له و لأولاده و استقرارهم في ممالك

مطالب یاد شده را آقا بزرگ تهرانی، در مورد سرگذشت جزیره خضرای ابن انباری بیان کرده است.

### ب. منابع نقل داستان انباری

- ۱ - محقق نوری در *جنته المأویٰ و نجم الثاقب*؛
- ۲ - شیخ زین‌الدین بیاضی عاملی در *صراط المستقیم*<sup>۳</sup> آن را به نحو فشرده آورده است؛
- ۳ - ابن طاوس در *جمال الأسبوع*؛
- ۴ - سید نیلی در کتاب *السلطان المفرج عن اهل الایمان*؛
- ۵ - محقق جزایری در *انوار النعمانیة*؛

### بررسی منابع و نقل‌ها

سید بن طاوس، خود به نقل داستان پرداخته؛ بلکه عبارتی را نقل می‌کند که برخی از آن برداشت کرده‌اند وی به این داستان توجه داشته است. او می‌گوید: روایتی با سند متصل یافتیم که در آن آمده بود امام مهدی - صلوات‌الله علیه - دارای فرزندان است که فرمانروایان امور کشورها و مناطقی از دنیا می‌باشند و این فرزندان،

....→

واسعة هیأ الله لهم لایصل الیها من لم یرد الله وصوله و قد احتفظ العلماء بتلك الحکایات فی قبایل المستهزئین با لیدین بقولهم «لیم لا یخرج جلیس السرداب بعد ألف سنة و کیف تمتعه بالدنیا و ما أکله و شربه و لبسه و غیرها من لوازم حیاتہ؟» و هم بذلك القول یرهنون علی ضعف عقولهم، فمن کان عاقلاً مؤمناً بالله و رسوله و کتابه یکفیه فی اثبات قدرة الله تعالی علی تهیئة جمیع الأسباب المعیشة فی حیاة الدنیا له، قوله تعالی فی الصافات (و لولا أنه کان من المسبحین لذبث فی بطنه إلی یوم یبعثون) الصریح فی أن یونس لو لم یکن من المسبحین لکان یذبث فی بطن الحوت علی حاله إلی یوم یبعث سائر البشر. فأخبر الله تعالی بقدرته علی إبقاء الحوت الذی التقم یونس و علی ابقاء یونس علی حاله فی بطنه و لبثه فیہ كذلك إلی یوم یبعث الناس و احتمال اراده موت یونس بإزهاق روحه و لبث جسده فی بطن الحوت إلی یوم یبعثه و إلیا ئه مخالف للظاهر من جهات کمال لا یخفی. *الذریعة*، ج ۵، ص ۱۰۸، پاورقی.

۱. *مجار الانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۳.

۲. *نجم الثاقب*، ص ۳۰۰ - ۳۸۰.

۳. ج ۲، ص ۲۶۴.

در اخلاق و کمال بالاترین مقام را دارا هستند.<sup>۱</sup> محدث نوری با استفاده از این عبارت که منظور ابن طاووس، جزیره خضراء است، می‌گوید: ظاهراً؛ بلکه به یقین، اشاره به این روایت دارد و خدا عالم است.<sup>۲</sup> اشکال این است که زمان حیات سید بن طاووس بعد از سرگذشت نخست (طیبی) بوده و در هر دو ماجرا، موضوع فرزندان حضرت مهدی آمده است. و اگر گفته شود: منظور سید، سرگذشت دوم بوده، ادعایی بدون دلیل است؛ بلکه برخلاف آن دلیل داریم. بنابراین، نمی‌توان گفت سید، این داستان را پذیرفته است.

### محور دوم: بررسی سندی داستان‌ها

#### أ. داستان طیبی (جزیره خضراء معروف)

در این داستان، شناخت دو تن، یکی علی بن فاضل، دیگری فضل بن یحیی طیبی برای ما دارای اهمیت است و باید شرح حال آن دو بررسی شود.

۱. علی بن فاضل

#### توثیقات:

بعضی معاصران یا قریب به معاصران، وی را توثیق کرده‌اند از جمله:

۱. نهایندی؛

وی می‌گوید: او دانشمندی بزرگوار، مردی پرهیزکار و در زهد و تقوا، یگانه روزگار است.

۲. مترجم کتاب جزیره خضراء در فضیلت و وثاقت علی بن فاضل می‌نویسد: همین بس که فقیهی چون وحید بهبهانی، طبق نقل او فتوا داده و دانشمندی چون حرّ عاملی، داستان او را در کتاب اعتقادی اثبات الهداء آورده و علمای رجال و تراجم، نظیر بحر العلوم و اسدالله شوشتری و سید عبدالله شبر و صاحب روضات، به داستان او استناد کرده‌اند و فقیهی چون شهید اول، داستان او را نگاشته و فقیه دیگری مانند

---

۱. و وجدت رواية متصلة الإسناد بأن للمهدي - صلوات الله عليه - أولاد جماعة ولاة في أطراف بلاد البحر علي غاية عظمة من صفات الأبرار، و جنة المأوي ضمن مجاز الانوار، ج ۵۳، ص ۲۲۰.

۲. و الظاهر بل المقطوع أنه إشارة إلي هذه الرواية و الله العالم، نجم الثاقب، ص ۲۹۶.

محقق گرگی، آن را ترجمه کرده است و محدث مجلسی و میرزا عبدالله افندی و نوری، داستان مزبور را در کتاب خود آورده و تقوا و پرهیزکاری علی بن فاضل را ستوده‌اند.<sup>۱</sup>

### تضعیفات:

برخی نیز او را تضعیف کرده‌اند. ظاهراً هیچ یک از معاصران علی بن فاضل، وی را توثیق نکرده‌اند. آری؛ کسانی که صد سال پس از او آمده‌اند، وی را توثیق کرده‌اند. ظاهراً مدرک توثیق نیز خود داستان است و این مطلب خود، مستلزم دورِ باطل است. سید جعفر مرتضی می‌نویسد: هیچ یک از معاصران وی، او را توثیق نکرده‌اند و تنها بعضی از کسانی که صد سال پس از او آمده‌اند، وی را توثیق نموده‌اند. ظاهراً دلیل آن‌ها نیز خودِ روایتِ جزیره خضرا است.

علی بن فاضل در متن داستان، خود را چنین ستوده است: «ای آقای من! آیا من از جمله بندگان مخلص او هستم با این که او را ندیده‌ام؟!<sup>۲</sup> و این خود، در اعتبار او، ایجاد شبهه می‌کند؛ چنان که امام خمینی<sup>۳</sup> به این مبنا اشاره کرده است.<sup>۴</sup> از سویی، معاصران علی بن فاضل مانند علامه حلی و ابن داوود، به او و داستان وی با این که مسأله مهمی بوده، اشاره‌ای نکرده‌اند.<sup>۵</sup>

وانگهی علی بن فاضل این ماجرا را در حضور طیبی و جمع بسیاری که برای شنیدن داستان و دیدن شیخ آمده بودند، بازگو کرده؛ ولی هیچ کس غیر از طیبی آن را نقل نکرده است.

تنها، طیبی این سرگذشت را از شیخ شمس‌الدین بن نجیح حلی و جلال‌الدین

۱. *نجم الثاقب*، ص ۲۹۶؛ *ریاض العلماء*، ص ۱۷۵.  
 ۲. یا سیدی انا من جمله عبیده المخلصین و لا رأیته، شو شتری این تعریف‌ها را بر ساده لوحی حمل کرده و گفته است: «شاید او در اوج بیماری و تب بوده است؛ چون خود به بیماری اقرار کرده و شاید در خواب دیده باشد» (*بحارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۲).  
 ۳. جعفر سبحانی، *کلیات فی علم الرجال*، ج ۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۴ ق، ص ۱۵۲.  
 ۴. این دو بزرگوار، از رجالیان بزرگ و هر دو، در علم رجال صاحب تالیف هستند؛ اما هیچ کدام به علی بن فاضل و داستان او اشاره‌ای نکرده‌اند.

عبدالله بن حرام نقل کرده و هیچ کس دیگر از این دو تن، مطلبی در مورد جزیره خضراء روایت نکرده است.

### بررسی توثیقات و تضعیفات

۱ - صاحب *العقبی* / *الحسان* (نہاوندی) که علی بن فاضل را توثیق کرده، خود از معاصران است. وی چنین ویژگی‌هایی را برای علی بن فاضل که در قرن پنچ و شش می‌زیسته، چگونه احراز کرده است؟ اگر از طریق خود داستان باشد که دور لازم می‌آید و اگر از طریق دیگری است، آن طریق کدام است؟ آیا گفته گذشتگان و دیدگاه آنان است؟ که این موضوع نیز نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا چنین مطلبی در کتب رجالی وجود ندارد و کسی متعرض شخصیت وی نشده است.

۲ - همان گونه که قبلاً اشاره شد، وحید بهبهانی، براساس این داستان و نقل علی بن فاضل فتوا نداده؛ بلکه آن را به عنوان مؤید بیان کرده است.

۳ - نقل شیخ حرّ عاملی در *اثبات الهداة* - به گونه‌ای فشرده - دلیل بر پذیرش این موضوع نیست. در این کتاب، حدود بیست هزار روایت آمده، آیا می‌توان مدعی شد وی همه را پذیرفته است؟

۴ - سید بحرالعلوم گفته است: اگر چنین نقلی صحیح باشد، قابل استناد است؛ بنابراین، وی نیز سخن علی بن فاضل را نپذیرفته است.

۵ - محقق شوشتری نیز به صراحت، سند هر دو داستان را غیر معتبر می‌داند و علامه مجلسی به بی‌اعتباری داستان نخست اعتراف کرده است.

۶ - نگارش داستان، اعم از پذیرش آن است. از این رو، نگارش این داستان توسط شهید اول نیز دلالت بر پذیرش سخن علی بن فاضل ندارد.

۷ - در ترجمه کرّگی نیز دو اشکال وجود دارد: ۱ - انتساب آن به محقق کرّگی مشخص نیست. ۲ - ترجمه کردن مطلبی، نشانگر پذیرش آن مطلب نخواهد بود.

۸ - نقل افرادی مانند علامه مجلسی و دیگران نیز نمی‌تواند دلیل بر پذیرش آن باشد و نقل داستان توسط علامه مجلسی در بابی مستقل، خود مؤید این موضوع است.

۹ - در کتب مجلسی، افندی و نوری، سخنی، دلیل بر ستایش علی بن فاضل نیافتیم.

۲. فضل بن یحیی طیبی

## توثیقات:

۱ - شیخ حرّ عاملی می‌گوید: فضل بن یحیی کاتب، از شهر واسط، شخصیتی است با فضیلت و عالمی است بزرگوار و کتاب *کشف الغمّة* را از مؤلف آن (إربلی) شنیده و نقل کرده و به خط خود آن را نوشته است و مقابله و تصحیح نموده و اجازه نقل آن را نیز از مؤلف، دریافت کرده است.<sup>۱</sup>

۲ - آقا بزرگ تهرانی می‌گوید: ابوالفتح إربلی به او اجازه داده است و وی از کسانی است که کتاب *کشف الغمّة* را استنساخ نموده و اربلی، کتاب را برایش خوانده و او شنیده است.

۳ - دیدگاه آیت‌الله خویی: به آقای خویی نسبت داده‌اند بعد از آن که فضل بن یحیی را به عنوان دانشمندی بزرگ ستوده می‌گوید: فضل بن یحیی در واسط به نگارش اشتغال داشته و *کشف الغمّة* را از مؤلفش علی بن عیسی إربلی روایت کرده است. او کتاب یاد شده را به خط خود نوشته و با نسخه مؤلف تطبیق کرده است و در سال ۶۹۱ هـ.ق از صاحب *کشف الغمّة* اجازه، دریافت کرده است.

## نقد و بررسی توثیقات و تضعیفات

۱ - سخن حرّ عاملی، توثیقی برای طیبی محسوب نمی‌شود، زیرا کلمه جلیل، بر وثاقتِ شخص دلالت ندارد و داشتن اجازه روایت از اربلی نیز نمی‌تواند دلیل بر وثاقت او باشد.

۲ - از سخن علامه آقا بزرگ تهرانی استفاده می‌شود، طیبی از شاگردان إربلی بوده و این معنا نیز نمی‌تواند وثاقت او را ثابت کند.

۳ - آنچه به آقای خویی نسبت داده شده، در واقع سخن او نیست؛ بلکه با دقت در سخن وی مشخص می‌شود که او سخن حرّ عاملی را بدون هیچ گونه اظهار نظری نقل می‌کند؛ بنابراین، آنچه بیان شده دیدگاه آقای خویی نمی‌تواند باشد؛ بلکه او

۱. شیخ مجدالدین الفضل بن یحیی علی بن المظفر بن الطیبی الکاتب بواسط فاضل عالم جلیل یروی کتاب *کشف الغمّة* عن مؤلفه علی بن عیسی الإربلی کتبه بحظه و قابله و سمعه عن مؤلفه وله منه اجازة سنة ۶۹۱...، شیخ حرّ عاملی، امل الآمال، تحقیق سید احمد حسینی، ص ۲۱۸، بغداد، مکتبة الاندلس، ۱۴۰۴ ق.

۲. سید ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحديث*، ج ۱۳، ص ۳۱۶، چ ۵، بی‌جا، بی‌نا، ۱۴۱۳ ق.

اصل روایت و داستان را غیر معتبر می‌داند. طی استفتائی از او سؤال شده است: «در بحارالانوار داستانی است در مورد جزیره خضراء که آن را علی بن فاضل به تفصیل بیان می‌کند. در این داستان، به مسأله اباحه خمس اشاره شده است. برخی شیعیان به استناد این روایت می‌گویند: پرداختن خمس در زمان غیبت واجب نیست. نظر جنابعالی در این باره چیست؟» آیت‌الله خویی در پاسخ می‌گوید: «روایت مذکور، اعتباری ندارد.»<sup>۱</sup>

بنابراین، برداشتها و اظهارات برخی معاصران<sup>۲</sup> در مقام تقویت و تأیید سرگذشت جزیره خضراء، مورد مناقشه و ایرادهای جدی است و مطالبی که به بزرگان ما نسبت داده شده، کاملاً دور از واقعیت است.

### نکاتی درباره سند

افزون بر این، نکات دیگری در مورد سند این داستان قابل یادآوری است:

۱ - فردی که می‌گوید: در خزانه امیرمؤمنان □ ... رساله‌ای به خط شیخ فاضل عامل فضل بن یحیی طیبی یافتیم کیست؟ مطمئناً این شخص، علامه مجلسی نیست، زیرا وی به صراحت می‌گوید: این داستان را از رساله دیگری نقل می‌کنم. بحرانی نیز می‌گوید: برخی بزرگان فرموده‌اند: این حدیث را به خط شیخ فاضل ... یافته‌ایم.

۱ - باید گفت: سخن بحرانی نیز دلالت ندارد مستقیماً این موضوع را از راوی شنیده باشد. وانگهی به فرض که بپذیریم مستقیماً آن را از راوی نقل کرده، این پرسش مطرح می‌شود که چگونه ممکن است محقق بحرانی او را دیده و بدون واسطه داستان را از او شنیده؛ ولی علامه مجلسی - که معاصر وی بوده - او را ندیده است؟! این امر بعید به نظر می‌رسد!

از سویی، علامه مجلسی چرا به نقل از یک رساله متداول، بسنده کرده و درباره نویسنده و صاحب آن تحقیق نکرده تا حقیقت را از او بپرسد.؟!

---

۱. «الروایة المذكورة لیست معتبرة و قد وردت الروایات المعتبرة ایضاً لکن لم یکن مفادها الخلیة للمکلف بأداء الخمس...»، *مسائل و ردود*، ص ۱۲۵، مسأله ۳۵۱.

۲. مترجم کتاب جزیره خضراء.

۲ - شخص مجهولی که می‌گوید: رساله‌ای به خط طیبی یافته‌ام، چگونه توانسته خط طیبی را شناسایی کند؟ آیا خط طیبی که صدها سال قبل از این راوی مجهول، از دنیا رفته است، بین مردم، چنان مشهور و معروف بوده که حتی این فرد مجهول الحال نیز آن را شناخته است؟ شاید حقیقت امر بر این شخص مشتبه شده باشد، زیرا وقتی دیده طیبی این داستان را روایت کرده، تصوّر نموده حتماً کاتب آن نیز طیبی است؛ با این که بین این دو، ملازمه‌ای نیست.

۳ - در روایت، مطلبی از سخنان علی بن فاضل است که موجب سوءظن می‌شود. وی می‌گوید: من تردید ندارم که او از دمشق، همراه ما بود. و در کتاب تبصرة الولي افزون بر آن، گفته است: و تا جزیره اندلس با ما همراه بود. سپس می‌گوید: به او گفتم: آیا هنگام سفر از دمشق به مصر. با ما بودی؟ گفت: خیر. گفتم: و از مصر به اندلس، با ما نبودی؟ گفت: به خدا سوگند! با شما نبودم. و علی بن فاضل به گفته آن شخص، اکتفا کرده است.

۴ - محقق شوشتری می‌گوید: شاید ناقل این دو داستان، از دشمنان شیعه بوده که چنین داستانی را ساخته و پرداخته است تا حقایق را وارونه جلوه دهد. از کجا مشخص است ناقل این داستان مانند معقل - غلام عبیدالله بن زیاد - نبوده که نزد مسلم بن عوسجه راه یافت و به او گفت: من مردی از اهالی شام هستم که خدا بر من منت نهاده تا دوستدار اهل بیت باشم با این که این مرد خبیث، جاسوس عبیدالله بود.

آقا بزرگ تهرانی نیز گفته است: ... طیبی کوفی نیز این داستان را از دو شیخ فاضل شمس‌الدین حلّی و جلال‌الدین عبدالله بن حرام نقل می‌کند. این دو نفر نیز داستان را در سامرا از علی بن فاضل شنیده‌اند. بدین ترتیب، طیبی این داستان را شفاهی از بازگوکننده آن در سامرا شنیده است. در این صورت، اگر این داستان توسط، طیبی ساخته و پرداخته شده باشد، نقل‌کننده و راویان، همه خیالی هستند.<sup>۱</sup> یعنی آقا بزرگ تهرانی نیز احتمال ساختگی بودن داستان را داده است.

#### نتیجه

این داستان از نظر سند مورد خدشه است و هیچ‌گونه راهی برای تصحیح و

۱. طبقات اعلام الشیعه، ج ۵، ص ۱۴۵.



جبران آن به نظر نمی‌رسد.

### ب. داستان انباری

کمال‌الدین احمد بن محمد بن یحیی انباری در سال ۵۴۳ ق (حدوداً نهمصد سال پیش) می‌گوید: روزی در ماه رمضان، نزد عون‌الدین یحیی بن هبیره وزیر بودیم و گروه دیگری نیز حضور داشتند. بعد از افطار، بیشتر حاضران، رخصت طلبیده و رفتند و تنها عده‌ای حاجی ماندند. در آن شب، کنار وزیر، مردی نشسته بود که وزیر، او را بسیار احترام می‌کرد و عزیز می‌داشت؛ ولی من او را نمی‌شناختم. مجلس تمام شد و حاضران برخاستند تا به منازل خود بروند. خدمت‌کاران وزیر، خبر دادند که: باران، به شدت می‌بارد و راه عبور بر مردم بسته شده است. وزیر، مانع رفتن ما شد و دوباره همگی نشستیم. از هر دری، سخنی به میان آمد تا رشته سخن به مذاهب و ادیان کشیده شد. وزیر، در مذمت شیعه بسیار تندروی می‌کرد و به پیروان این مذهب، ناسزا می‌گفت. در این اثنا، شخص مورد احترام وزیر که کنار وی نشسته بود گفت: جناب وزیر! اگر اجازه دهید، ماجرای را از شیعیان که خود با چشمانم دیدم، نقل کنم. وزیر، لحظه‌ای اندیشید و آن‌گاه اجازه داد. آن مرد گفت: من در شهر باهیه، یکی از شهرهای بسیار بزرگ و با عظمت، رشد کرده‌ام. این شهر، هزار و دویست روستا دارد و عقل، از کثرت جمعیت آن، حیران است. تمام مردم آن شهر و روستاها و جزایر اطراف آن مسیحی‌اند.

من با پدرم به قصد تجارت از باهیه، بیرون آمدیم و سفر پرخطر دریا را اختیار کردیم. به هنگام حرکت بر روی دریا، دست تقدیر الهی، کشتی ما را به سوی جزایر سرسبز و خرمی برد. در آن جزایر، بوستان‌های زیبا و جویبارها و چشمه‌سار پر آب زیادی دیده می‌شد. با شگفتی از ناخدای کشتی، نام آن جزایر را پرسیدم؛ گفت: نمی‌دانم، زیرا تا کنون به این جزایر نیامده‌ام. به نخستین جزیره که رسیدیم، از کشتی پیاده و وارد آن جزیره شدیم. شهری دیدیم بسیار تمیز و خوش آب و هوا و در نهایت لطافت و پاکیزگی. از مردم آن‌جا نام آن شهر را پرسیدیم. گفتند: نام این شهر مبارکه و نام حکمرانش نیز طاهر است.

گفتم: کارگزاران و گماشتگان سلطان کجایند که اموال ما را ببینند و مالیات خود را بردارند و ما معامله و خرید و فروش را آغاز کنیم؟

گفتند: حاکم این شهر، گماشته و یار و یآوری ندارد؛ بلکه بازرگانان خود، باید خراجشان را به خانه حاکم ببرند و به او بدهند.

ما را راهنمایی کردند تا به منزل او رسیدیم. چون وارد شدیم، مردی صوفی مسلک و صافی ضمیر دیدیم که لباسی از پشم پوشیده و عبایی زیر پای خود انداخته و دوات و قلمی پیش روی خود نهاده بود. با دیدن ما، قلم به دست گرفت و شروع به نوشتن کرد. شگفت‌زده شدم سلام کردم و او پاسخ داد و ما را احترام نمود. پرسید: از کجا آمده‌اید؟ وضعیت خود را برای او شرح دادیم.

او گفت: اهل ذمه؛ جزیه خود را بدهند و بروند و تنها مسلمانان بمانند. پدرم، جزیه خود و من و سه نفر دیگر را داد و نه نفر دیگر نیز که یهودی بودند، جزیه خود را پرداختند.

سپس به شهر دیگری به نام زاهره رفتیم. شهری بسیار زیبا و دلگشا و مشرف به دریا بود. طول و عرض این شهر پر سرور، به اندازه‌ای بود که یک اسب تندرو، کمتر از دو ماه نمی‌توانست آن را بپیماید. کوهی مانند نقره سفید آن شهر را احاطه کرده بود. صمیمیت و مهربانی در این شهر موج می‌زد به گونه‌ای که گرگ و میش با هم انس و الفتی داشتند. اگر کسی حیوانی را به زراعت کسی می‌فرستاد، آن جانور حتی یک برگ از آن باغ و مزرعه نمی‌خورد و به جایی آسیبی نمی‌رساند. مردم آن، بهترین آداب و رسوم اجتماعی را داشتند و در راستی و امانت و دیانت، بی‌همتا بودند. هیچ سخن لغو و بی‌هوده‌ای بر زبان نمی‌راندند و غیبت و سخن‌چینی نمی‌کردند. وقت نماز، که فرا می‌رسید و مؤذن بانگ نماز برمی‌داشت، همگی از مرد و زن به نماز حاضر می‌شدند.

آن‌گاه، خدمت حاکم آن شهر رسیدیم. ما را به باغی آراسته که در میان آن گنبدی عظیم و زیبا وجود داشت درآوردند. حاکم، در آن مکان بر تختی نشسته بود و جمعی در خدمت او کمر اخلاص بسته بودند. حدود هشت روز در خدمت آن حاکم بودیم. پس از آن به سمت شهری حرکت کردیم که آن را رابقه می‌گفتند و حاکم آن، قاسم بن صاحب‌الامر نام داشت. این شهر نیز همانند شهر پیشین بود.

خلاصه، پس از این سه شهر، دو شهر دیگر در این منطقه وجود داشت: یکی صافیه، که سلطان آن، ابراهیم بن صاحب‌الامر و دیگری عناطیس و سلطان آن، هاشم

بن صاحب‌الامر نام داشت. این دو شهر نیز در زیبایی و دل‌گشایی، همانند آن سه شهر بودند. آن مرد مسیحی، سپس به وزیر گفت: طول و عرض این پنج شهر، به اندازه یک سال راه است و جمعیت آن، نامحدود است و همگی شیعه هستند. حاکمان این شهرها، فرزندان امام زمان‌اند.

در آن سال که ما آن‌جا بودیم، قرار بود حضرت ولی‌عصر، به شهر زاهره تشریف‌فرما شود. مدتی در انتظار آن حضرت ماندیم؛ ولی سرانجام موفق به دیدارش نگشتیم و روانه شهر و دیار خود شدیم؛ اما دو نفر از ما به نام‌های روزبهان و حسان، برای دیدار آن حضرت، آن‌جا باقی ماندند.

این داستان شگفت که به پایان رسید، وزیر از جا برخاست و به اتاق ویژه خود رفت و سپس یکایک ما را به حضور طلبید و از ما قول گرفت این ماجرا را برای کسی نقل نکنیم.<sup>۱</sup>

مدرک این داستان:

تمام ناقلان، این داستان را از کتاب *التعازي عن آل محمد □ و وفات النبي □* تألیف ابوعبدالله محمد بن علی علوی حسینی، به این شرح نقل کرده‌اند: آقا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می‌گوید: کتاب تعازی در مورد تعزیت و تسلیت است و با ذکر وفات پیامبر □ آغاز شده و در ادامه درباره وفات فرزندان پیامبر □ بحث کرده است و در پایان نیز درباره شهرهای فرزندان حضرت حجت پیوسته‌هایی دارد. این کتاب تألیف ابوعبدالله محمد بن علی بن حسن بن عبد الرحمن علوی حسینی است. یک نسخه از آن در کتابخانه حضرت علی بن موسی الرضا □ بوده است که محقق نوری از آن نسخه‌برداری کرده و در کتاب خود *مستدرک الوسائل* از آن نقل حدیث می‌کند.<sup>۲</sup>

---

۱. *مجارالانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۳ - ۲۲۱؛ *نجم الثاقب*، ص ۳۰۰ - ۳۸۰.  
۲. *التعازي في ذكر ما يتعلق بالتعزية و التسلية مبتدئا فيه بذكر وفات النبي و ما ناله عند موت أولاده و أخق بآخره ذكر بلاد أولاد الحجّة □ و هو للشریف الزاهد ابی عبدالله محمد بن علي بن الحسن بن عبد الرحمن العلوي الحسيني، الذریعة*، ج ۴، ص ۲۰۵.

آقا بزرگ تهرانی، طریق به مؤلف را با عبارت: شیخ جلیل ابوالعباس احمد بن حسین در سال ۵۷۱ به من خبر داد، نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

سپس به نقل سند پرداخته و آن را به محمد بن علی بن حسن بن عبدالرحمن صاحب تعازی، متوفای سال ۴۴۳ هـ.ق می‌رساند؛ یعنی مؤلف در قرن پنجم می‌زیسته و معاصر شیخ طوسی بوده است. با این که این داستان، مربوط به سال ۵۴۳ هـ.ق است. و از جمله «و در پایان نیز ... پیوسته‌هایی دارد» استفاده می‌شود که این جمله، از مؤلف نمی‌باشد و مشخص نیست چه کسی آن را افزوده است، زیرا بعید است وی از سال ۴۴۳ هـ.ق که کتابش را نقل کرده است تا ۵۴۳ هـ.ق - مدت یک قرن - یا بیشتر عمر کرده باشد.

قرینه دوم، عبارت *الذریعه* است که می‌گوید: «وألحق بآخره» یعنی این داستان، جزء کتاب *التعازی* نبوده و بعدها به آن ضمیمه شده است. بر این اساس، مشخص نیست این جریان مربوط به چه کسی است و چه کسی آن را به آخر کتاب *التعازی* افزوده است.

از سویی، در سند این داستان باید درباره دو نفر بحث و بررسی شود: ۱. کسی که این داستان برای او اتفاق افتاده و خود، جزیره را دیده است. ۲. کمال‌الدین انباری، کسی که داستان را شنیده و نخستین نقل‌کننده آن است.

۱- کسی که داستان برای او اتفاق افتاده است: بزرگ‌ترین اشکال در سند داستان انباری، از همین جا آغاز می‌شود، زیرا هیچ کس نام او را نمی‌داند و فقط گفته شده: وی میهمان عون‌الدین، هبیره وزیر<sup>۲</sup> بوده و نزد او از احترام ویژه‌ای برخوردار بوده است. وانگهی شخص نامبرده فردی نصرانی بوده و همین موضوع موجب اعتماد اندک ما به نقل او و یا سلب اعتماد می‌شود، زیرا امکان ساختگی بودن داستان، قوت

---

۱. اخبرني الشيخ الجليل ابوالعباس احمد بن الحسين في سنة احدي و سبعين و خمسة سنة؛ همان، ج ۵، ص ۱۰۷، پاورقی.  
 ۲. نام او محیی بن هبیره و از اهالی دُجیل است. در سن کودکی وارد بغداد شد و به درس پرداخت و پس از پذیرش مسؤلیت‌های متعدد سرانجام از سوی سلطان مسعود سلجوقی به سمت وزارت تعیین شد. وی، آثار و کتاب‌های متعددی دارد. در سال ۵۵۵ هـ.ق در بغداد درگذشت و همان‌جا به خاک سپرده شد؛ *وفیات الاعیان*، ج ۶، ص ۲۴۳.

می‌گیرد.

۲ - کمال‌الدین انباری: ظاهراً وی فردی مجهول است و در کتب شیعه و سنی نامی از او به میان نیامده است. امکان دارد وی همان ابوالبرکات ادیب، متولد سال ۵۱۳ هـ.ق باشد که در ۵۷۷ هـ.ق وفات یافت؛ ولی نه توثیقی از عامه و خاصه دارد و نه کسی این جریان را به او نسبت داده است.<sup>۱</sup>

بررسی متن

برای بررسی متن داستان جزیره خضراء معروف، بحث را از دو جهت پی می‌گیریم: نخست، تناقضاتی که بین نقل‌های گوناگون داستان وجود دارد. دوم، اشکالاتی که به متن وارد است.

#### أ. تناقضات بین نقل‌ها

۱. در نقل شوشتری آمده است: مسافت روستایی که علی بن فاضل در آن، بیمار شد، با جزیره، پانزده روز بود که مسافت دو روز آن صحرا و بقیه، آبادی‌های به هم پیوسته بود؛ اما در نقل مجلسی و بحرانی، فاصله بیست و پنج روز، بیان شده است.<sup>۲</sup>
۲. در بحارالانوار تعداد اُمرا و نیروها و یاران حضرت مهدی [ع]، ۳۰۰ تن بیان گشته؛ ولی محقق بحرانی تعداد آن‌ها را ۳۱۱ نفر ذکر کرده است.<sup>۳</sup>
۳. براساس نقل علامه مجلسی، در داستان جزیره، هیچ گونه یادی از علمای شیعه، جز پنج تن در آن جزیره نبود و طبق نقل بحرانی، علمایی که در جزیره، از آن‌ها سخن گفته می‌شد، سه تن بودند.
۴. در روایت علامه مجلسی، یکی از علمایی که در جزیره از آن‌ها نام برده می‌شد، جعفر بن سعید حلّی است؛ ولی بحرانی نام او را جعفر بن اسماعیل حلّی بیان کرده است.
۵. راه پیموده شده در دریا را علامه مجلسی شانزده روز و بحرانی شش روز بیان کرده است.

---

۱. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، ج ۲۱، ص ۱۱۳، ج ۹؛ بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق؛ *وفیات الأعیان*، ج ۳، ص ۱۳۹.  
۲. *تبصرة الولی*، ص ۲۴۵.  
۳. همان، ص ۲۴۹.

۶. طبق نقل علامه مجلسی، شمس‌الدین، به علی بن فاضل گندم و جو هدیه کرد و او آن‌ها را به ۱۴۰ دینار فروخت؛ اما طبق نقل بحرانی قیمت آن‌ها را ۲۵ دینار طلا و ۲۵ درهم نقره ذکر کرده است.

۷. در متنی که علامه مجلسی بیان کرده، چنین آمده است: شمس‌الدین، پنج درهم از پول آن جزیره را به علی بن فاضل داد و او گفت: این پنج درهم، برای برکت محفوظ است؛ اما در روایت بحرانی آمده است: به هیچ وجه پولی از جزیره خارج نمی‌شود و پولی نیز به جزیره وارد نمی‌گردد.

۸. مدت اقامت علی بن فاضل در روستایی که اهالی آن شیعه بودند و هر سال برای آن‌ها ارزاق فرستاده می‌شد، در داستان علامه مجلسی چهل روز و در داستان بحرانی، یک هفته بیان شده است.

اشکالات فوق زمانی تقویت می‌شود که توجه داشته باشیم در تمام نقل‌ها، داستان به صورت وجاده ذکر شده است؛ یعنی همه گفته‌اند: «فقد وجدتُ في خزانة اميرالمؤمنين □...»، یعنی آن را یافتم و این موضوع، غیر از شنیدن و سماع است. اکنون این پرسش مطرح است که آیا همه این موارد یک نسخه «وجاده» است یا سه نسخه و به خط طیبی وجود داشته است؟

از سویی، برای حل این تعارضات می‌توان گفت: اگر تعارضی بین متن بحرانی و مجلسی وجود داشته باشد - به ویژه متونی که مجلسی به خط خود نگاشته است - متن مجلسی، مقدم است؛ زیرا علامه مجلسی گروهی محقق از مجموعه علما در اختیار داشت و به شکل گروهی فعالیت می‌کرد؛ اما بحرانی به تنهایی کار می‌کرد و شخص پر کار و فعالی بود و مطالب زیاد می‌نوشت از این رو، ممکن است هنگام نوشتن، اشتباهاتی صورت گرفته باشد.

قابل توجه است که این تعارض‌ها گر قابل جمع باشد نمی‌تواند به اصل داستان خدشه‌ای وارد کند؛ یعنی اگر چه نقل‌های مختلف در برخی بخش‌ها با یکدیگر متفاوت‌اند؛ ولی شاید بتواند تواتر معنوی را ثابت کند؛ نظیر این که کسی بگوید: تصادف شده و شخص دیگری می‌گوید: مشاجره‌ای صورت گرفته و نفر سوم می‌گوید: دیوار تخریب شده است که از مجموع سخنان آن‌ها می‌توان نتیجه گرفت، به یقین حادثه‌ای رخ داده است. آنچه می‌تواند در مورد این داستان، شاخص قضاوت باشد

بررسی جملاتی است که در نقل‌های گوناگون بیان شده و ما در بخش بعد به آن خواهیم پرداخت.

#### ب: دیگر اشکالات وارد بر داستان

در بررسی اشکالات وارده بر متن داستان، توجه ما، بیشتر به داستان علی بن فاضل است، زیرا ضعف داستان انباری بر همگان آشکار بوده و چندان مورد توجه و استناد قرار نگرفته است. افزون بر آن، اشکالات نقل علی بن فاضل را نیز ندارد، از این رو، به برخی اشکالات آن نیز اشاره خواهیم کرد:

#### نخستین اشکال:

بزرگ‌ترین و اساسی‌ترین اشکال وارده بر متن داستان جزیره خضراء، این است که این داستان، در بردارنده مطالبی ناسازگار با معتقدات ماست؛ مانند مسأله تحریف قرآن، اکنون، بخشی از داستان را که ارتباط به این مسأله دارد یادآور و سپس به بررسی آن می‌پردازیم. در بخشی از داستان مزبور آمده است.

گفتم: چرا قبل و بعد برخی آیات قرآن، با یکدیگر مرتبط نیستند؟ شاید درک و فهم محدود من نمی‌تواند به ژرفای آن پی ببرد؟ گفت: آری؛ آیات، دارای همین مشکلی است که شما می‌گویید و علت آن، این است که با رحلت پیامبر اکرم □، دو بت قریش، خلافت ظاهری امیرمؤمنان □ را غصب کردند. حضرت □ تمام قرآن را جمع‌آوری کرد و به مسجد آورده و به مردم عرضه کرد و گفت: این کتاب خدا است و پیامبر اکرم □ به من دستور داده آن را بر شما عرضه کنم و بدین وسیله، حجّت بر شما تمام گردد؛ ولی فرعون و نمرود این امت گفتند: ما نیازی به قرآن شما نداریم.

حضرت فرمود: حبیب من، پیامبر اکرم □، چنین برخوردی را از شما به من خبر داده بود؛ ولی می‌خواستم بر شما اتمام حجّت کنم. سپس حضرت با داعی که زمزمه می‌کرد و عرضه می‌داشت: خداوندا! روز قیامت، تو بر اینان گواه باش! سپس قرآن را به خانه بازگرداند.

آن‌گاه ابوبکر اعلام کرد: هر کس قرآن یا بخشی از آن را در اختیار دارد حاضر کند. ابوعبیده جراح و عثمان و سعد بن ابی وقاص و معاویه بن ابی سفیان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبیدالله و ابوسعید خدری و حسان بن ثابت و جمع دیگری از مسلمانان حضور یافتند و قرآن را جمع‌آوری کردند؛ ولی آیاتی را که در

مذمت بعضی افراد بود، حذف کردند. از این رو، می بینید که آیات قرآن، به یکدیگر مرتبط نیستند. قرآنی که امیرمؤمنان □ آن را با خط خود جمع کرده بود، نزد حضرت صاحب الامر محفوظ است و همه چیز در آن وجود دارد، حتی حکم دیه وارد کردن خراش. البته تردیدی در صحت قرآن فعلی نیست و کلام خدا است.<sup>۱</sup>

آری آن چه یادآوری شد براساس ادعای نقل کننده این داستان، از ناحیه مقدسه حضرت ولی عصر □ اظهار نظر شده است.

### نقد و نظر

آقای بهبودی، در مورد این داستان گفته است: داستان جزیره خضراء تخیلی است که نویسنده آن، به رسم داستان سرایان آن را تنظیم کرده و این شیوه در زمان کنونی ما نیز معمول است.<sup>۲</sup> این داستان از ساخته های حشویه (اخباری ها) است، زیرا

۱. فقلت له: «يا سيدي أري بعض الآيات غير مرتبطة بما قبلها و بما بعدها كأن فهمي القاصر لم يصر الي غورية ذلك. فقال: نعم الأمر كما رأيته و ذلك [انه] لما انتقل سيد البشر محمد بن عبدالله من دارالفناء الي دارالبقاء و فعل صنما قريش ما فعلاه من غضب الخلافة الظاهرية، جمع اميرالمؤمنين □ القرآن كله و وضعه في إزار و أتى به اليهم و هم في المسجد، فقال لهم: هذا كتاب الله سبحانه أمرني رسول الله □ أن أعرضه إليكم لقيام الحجة عليكم يوم العرض بين يدي الله تعالى فقال له فرعون هذه الامة و عمرودها: لسنا محتاجين الي قرآنك، فقال □: لقد اخبرني حبيبي محمد □ بقولك هذا و انما اردت بذلك إلقاء الحجة عليكم. فرجع اميرالمؤمنين □ به الي منزله و هو يقول: لاله الا أنت وحدك لا شريك لك لاراد لما سبق في علمك و لا مانع لما اقتضته حكمتك فكن انت الشاهد لي عليهم يوم العرض عليك.

فنادي ابن ابي قحافة بالمسلمين و قال لهم: كل من عنده قرآن من آية أو سورة فليأت بها فجاءه ابو عبيدة بن الجراح و عثمان و سعد بن ابي وقاص و معاوية بن ابي سفيان و عبدالرحمن بن عوف و طلحة بن عبد الله و ابو سعيد الخدري و حشان بن ثابت و جماعات المسلمين و هم عوا هذا القرآن و اسقطوا ما كان فيه من المثالب التي صدرت منهم بعيد وفاة سيد المرسلين □ فلهذا تري الآيات غير مرتبطة و القرآن الذي جمعه اميرالمؤمنين □ بخطه محفوظ عند صاحب الامر □ فيه كل شئ حتي أرش الخدش و اما هذا القرآن فلاشك و لا شبهة في صحته و إنما كلام الله سبحانه هكذا صدر عن صاحب الامر □ «مجار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۱۵۹، پاورقی.

۳. هم جماعة يستندون في كل شئ من الأصول و الفروع إلي رواية رويت من دون رعاية شرائط الحجية. و اختلف في ضبطها فقد بيل باسكان الشين لأن منهم الجسمة محشو. و المشهور أنه بفتحها



- معتقدند قرآن، از نظر لفظی تحریف شده است.<sup>۱</sup>
- در روایات ما، به صراحت آمده که علت عدم ارتباط بین آیات قرآن این است که ابوبکر قرآنی را که امیرمؤمنان □ آورد، رد کرد؛ اما در این خصوص که ابوبکر، موفق شده باشد بخش‌هایی از قرآن را حذف کند، مطلبی در روایات ما وارد نشده است. اگر این داستان را بپذیریم، باید قائل به تحریف قرآن شویم که به چند دلیل مردود است:
۱. با توجه به آیات مبارکات قرآن، سلامت این کتاب الهی از تحریف، ثابت می‌شود مانند: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)<sup>۲</sup>.
  ۲. شدت عنایت مسلمانان به قرآن، با نوشتن و حفظ کردن و قرائت آن به اندازه‌ای بوده که اجازه هیچ‌گونه تحریفی در آن، داده نمی‌شد. گاهی حافظان قرآن، به سی‌هزار تن می‌رسیدند. در جنگ صفین، سی‌هزار قاری قرآن حضور داشت.<sup>۳</sup>
  ۳. از سویی، علامه مجلسی<sup>۴</sup> و علامه طباطبایی<sup>۵</sup> در ذیل تفسیر آیه تطهیر گفته‌اند: ترتیب فعلی قرآن، ترتیب نزول نیست؛ بلکه شخص پیامبر □ دستور می‌داد هر آیه‌ای را در کجا قرار دهند. بنابراین، عدم تناسب بین آیات، دلیل بر حذف نیست و به نظر علامه مجلسی این ترتیب فعلی، از معصوم نیست.
  ۴. ما نیز پذیرفته‌ایم قرآنی را که امیرمؤمنان □ جمع‌آوری کرد، نزد امام زمان □ است؛ ولی به گفته آیت‌الله خویی، آن قرآن، همراه با تفسیر، تأویل و بیانات و توضیحات است، نه اینکه قرآن دیگری غیر از این قرآن باشد.<sup>۶</sup>
  ۵. بین صدر و ذیل داستان، تناقض وجود دارد، زیرا در پایان این بخش می‌گوید:

....►

نسبة إلى الخشاء لأنهم كانوا يجلسون أمام الحسن البصري في حلقة فتكلموا بالسقط عنده فقال: «ردوا هؤلاء إلى الخشاء الخلقه - أي جانبها - فسقوا حشوية. محقق حلي، المسلك في اصول الدين، ص ۶۵، باورقي.

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۰، باورقي.
۲. حجر (۱۵): ۹.
۳. نصر بن مزاحم، وقعتة صفين، ص ۱۸۸، ج ۲، بي‌جا، المؤسسة العربية الحديثه، ۱۳۸۲ ق.
۴. بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۲۳۶؛ «إن ترتيب القران الذي بيننا ليس من فعل المعصوم».
۵. تفسير الميزان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.
۶. سيد ابوالقاسم خويي، البيان، ص ۲۲۳، ج ۴، بيروت، دار الزهراء، ۱۳۹۵ ق.

هیچ‌گونه شبهه‌ای در صحت و سلامت قرآن فعلی از تحریف نیست. در صورتی که پیش از این گفته بود: آنچه از نقاط ضعف و ناسزاگویی دشمنان در قرآن بوده، حذف شده است. و این خود تناقضی آشکار است.

۶. در روایات آمده است: زید بن ثابت، از جانب حکومت مأمور جمع‌آوری قرآن شد. پس از او، ابن مسعود و آبی بن کعب و معاذ بن جبل که خود از قُرّاء نیز به شمار می‌رفتند؛ ولی در این داستان، هیچ‌گونه سخنی از این افراد به میان نیامده؛ بلکه نام کسانی برده شده است که قطعاً از گردآوردگان قرآن و از قُرّاء نبوده‌اند.

### اشکال دوم:

در این داستان آمده است: هرگاه مقداری از قرآن را که مورد اختلاف قاریان بود قرائت می‌کردم، می‌گفتم: حمزه چنین خوانده است؛ کسانی چنان خوانده و عاصم یا ابن کثیر چنین خوانده‌اند.

سید [شمس‌الدین] گفت: ما این افراد را نمی‌شناسیم. قرآن، پیش از هجرت پیامبر اکرم ﷺ به مدینه، بر هفت حرف نازل شد. پس از هجرت، در حجّة‌الوداع، جبرئیل نازل شد و عرضه داشت: ای محمد! قرآن را بر من بخوان، تا به تو اوائل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آن‌ها را به تو بیاموزم، از این‌رو، امیرمؤمنان و حسنین ﷺ و آبی بن کعب و عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و حسن بن ثابت و جمعی از اصحاب، محضر پیامبر شرفیاب شدند و پیامبر شروع به تلاوت قرآن - از اول تا آخر - کرد. بدین سان هر کجا اختلافی بود، جبرئیل آن را بیان می‌کرد و امیرمؤمنان ﷺ آن را یادداشت کرده و بر روی پوست می‌نوشت. بنابراین، تمام قرآن، قرائت امیرمؤمنان است.<sup>۱</sup>

۱. در بخشی از داستان می‌خوانیم: «فكان كلما قرأت شيئاً فيه خلاف بين القراء أقول له: قرأ حمزة كذا و قرأ الكسائي كذا و قرأ عاصم كذا و ابوعمر بن كثير كذا. فقال السيد [شمس‌الدین] سلمه الله: نحن لا نعرف هؤلاء و إنما القرآن نزل علي سبعة أحرف قيل الهجرة من مكة إلي المدينة و بعدها لما حج رسول الله ﷺ حجّة الوداع نزل عليه الروح الأمين جبرئيل ﷺ فقال: يا محمد أتلي علي القرآن حتي أعرفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها. فاجتمع اليه علي بن ابيطالب و ولداه الحسن و الحسين ﷺ و أبي...»

## نقد و نظر

۱. چرا این قرائت را قرائت علی □ می‌دانند و چرا آن را قرائت نبی اکرم □ نام نهند؛ با این که رسول خدا □ آن را تلاوت می‌کرد و چرا قرائت جبرئیل نباشد که قرآن را تصحیح می‌کرد؟ و چرا قرائت صحابی دیگر نباشد؟
۲. سخنی که گفته: قرآن، بر هفت حرف نازل شد، مردود است و در مقابل آن، روایات دیگری وجود دارد که می‌گوید: «القرآن واحدٌ نزل من عند الواحد وإنما الإختلاف یجئ من قبل الرواة»<sup>۱</sup>.
۳. در این داستان آمده است که: قرائت، هفت گونه است؛ با این که قرائت، یکی بیشتر نیست. اگر بخواهیم با این موضوع کنار بیاییم باید بگوییم ده تا است؛ چنان که آقای خویی همه موارد را مطرح و سپس به آنها اشکال می‌کند.
۴. براساس این داستان، اختلافی را که جبرئیل حلّ می‌کرد، مربوط به اوائل و اواخر سوره‌ها و شأن نزول آیات، بوده است، بنابراین، ارتباطی به قرائت ندارد که سید شمس‌الدین در پاسخ، اختلاف قرائت آن را بیان می‌کند. اگر مقصود اختلاف آیات باشد، معنای آن تحریف قرآن است - آن هم در زمان شخص پیامبر □ - که این برداشت، مخالف خود داستان است، زیرا گفته: «حتی أعرّفك أوائل السور و أواخرها و شأن نزولها» و نگفته است: آیات را به تو بیاموزم.
۵. این معنا، نظیر افسانه غرانیق است و توهین به پیامبر □ محسوب می‌شود که قائل به خطای پیامبر □ است و بطلان این افسانه، در جای خود ثابت شده است.<sup>۲</sup>
۶. آیا در شأن نزول و اوائل و اواخر سوره‌ها، اختلافی وجود داشته تا جبرئیل به

→

بن کعب و عبدالله بن مسعود و خذیفة بن الیمان و جابر بن عبدالله الانصاری و ابوسعید الخدری و حسن بن ثابت و جماعة من الصحابة رضي الله عن المنتجبين منهم فقرأ النبي □ القرآن من أوله الي آخره فكان كلما مرّ بموضع فيه اختلاف، بيّنه له جبرئيل □ و امير المؤمنين □ يكتب ذاك في درج من آدم فالجميع قراءة امير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين □. *مجار الانوار*، ۵۳، ص ۱۶۹.

۱. کلینی، *کافی*، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲، ج ۳، قم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ ق؛ شیخ مفید، *الاعتقادات*، ص ۸۶، بی‌جا، بی‌تا، بی‌نا؛ *مجار الانوار*، ج ۳۱، ص ۲۱۰، پاورقی.
۲. ر.ک: سید جعفر مرتضی‌العاملی، *الصحيح من السيرة*، ج ۳، ص ۲۶۳، چ ۴، بیروت، دارالهادی، ۱۴۱۵ ق.

حل آن بپردازد؟ هیچ‌گونه دلیل و شاهی بر وجود چنین اختلافی وجود ندارد.

#### اشکال سوم:

محقق شوشتی، صاحب قاموس، یکی از نشانه‌های ساختگی بودن این داستان را نام بردن از حسان بن ثابت در بین قراء دانسته و می‌گوید: دو مورد در این داستان، از حسان بن ثابت و افراد دیگر در زمره قراء نام برده شده است با این که چنین نیست؛ بلکه وی تنها یک شاعر است و تنها عبدالله بن مسعود و آبی بن کعب از قراء بوده‌اند.

#### اشکال چهارم:

از دیگر اشکالات جدی وارد بر این داستان، مسأله رؤیت امام زمان □ در زمان غیبت کبری است. در این داستان، چند بار به مسأله رؤیت اشاره شده است: (الف) در این داستان آمده است که: علی بن فاضل، از سید شمس‌الدین پرسید: [امام زمان □ خود فرموده است]: کسی که مدعی شود در دوران غیبت مرا دیده، دروغ می‌گوید. بنابراین، چگونه در این جا کسانی وجود دارند که حضرت را می‌بینند؟<sup>۱</sup> سید در پاسخ می‌گوید: راست می‌گویی. حضرت، این سخن را در آن زمان، به دلیل کثرت دشمنان خود فرمود - اعم از نزدیکان حضرت و فرعون‌های بنی‌عباس - به گونه‌ای که بعضی از شیعیان، برخی دیگر را از بردن نام آن حضرت منع می‌کردند؛ ولی امروز، مدت‌ها از غیبت سپری شده و دشمن از او مایوس گشته و سرزمین ما نیز از ظلم و ستم آنان دور است و هیچ یک از آنان - به برکت حضرت - به ما دسترسی ندارند.<sup>۲</sup>

۱. یا سیدی قد روینا عن مشایخنا احادیث رویت عن صاحب الامر □ انه قال - لما امر بالغیبة الکبری: من رآني بعد غیبتی فقد کذب فکیف فیکم من یراه؟  
 ۲. «صدقته انه □ انما قال ذلك الزمان لكثرة اعدائه من اهل بيته و غيرهم من فرعون بني العباس حتي ان الشيعة يمنع بعضها بعضاً عن التحدث بذكره و في هذا الزمان تطاولت المدة و آيس منه الأعداء و بلادنا نائية عنهم و عن ظلمهم و عنائهم و ببركته □ لا يقدر أحد من الأعداء علي الوصول إلينا»  
 بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۷۲.

### نقد و نظر

۱. در این بخش، علت عدم رؤیت امام زمان □ را بیم حضرت از دشمنان بیان کرده است و سپس سبب امکان رؤیت حضرت در جزیره را، طولانی شدن مدت غیبت و مأیوس شدن دشمنان از دستیابی به حضرت و دوری جزیره از دسترسی دشمنان و ظلم و ستم آن‌ها بیان داشته است.

پاسخ این است که: آری، یکی از حکمت‌های غیبت حضرت، بیم از دشمنان و ترس از جان، بیان شده است؛ ولی این گونه نیست که دشمن، کاملاً مأیوس شده باشد؛ بلکه همچنان، خطر باقی است.

۲. این داستان، مخالف روایاتی است که مسأله رؤیت را در زمان غیبت کبری نفی می‌کند.

شیخ جعفر کاشف الغطاء در کتاب *الحق المبين في تصويب المجتهدين و تحطئة جهال الأخباريين* که آن را برای فرزند خود تألیف کرده، می‌گوید: یکی از مشکلات اخباری‌ها، اعتماد بر همه روایات است، به گونه‌ای که بعضی از فضلاء آنان، در کتابی مهجور و ساختگی، ماجرای را از فردی داستان‌سرا دیده‌اند. بدین مضمون که: جزیره‌ای به نام جزیره خضراء وجود دارد و امام زمان و فرزندان او در آن جا از خانه‌هایی برخوردارند، فرد داستان‌سرا برای یافتن آن جزیره رهسپار آن دیار شد، تا در مسیر خود به شهری رسید. سپس مشخص شد در این جزیره، طوایفی از مسیحیان نیز زندگی می‌کنند. آری؛ گویی این شخص، اخبار و روایاتی را که بر عدم وقوع رؤیت امام زمان □ در دوران غیبت کبری دلالت دارد، ندیده و به آن‌ها بر نخورده است و گویی سخنان بزرگان و علماء را در مورد عدم امکان وقوع دیدار، مشاهده نکرده است.<sup>۱</sup>

---

۱. «و منها اعتمادهم علي كل رواية حتي أن بعض فضلائهم رأي في بعض الكتب المهجورة الموضوعه لذكر ما يرويه القصاص من أن الجزيرة في البحر تدعي الجزيرة الخضراء فيها دور لصاحب الزمان فيها عياله و اولاده في طلبها حتي وصل إلي مصر فبلغه أنها جزيرة فيها طوائف من النصاري و كانه لم ير الاخبار الدالة علي عدم وقوع الرؤية من احد بعد الغيبة الكبرى و لا تتبع كلمات العلماء الدالة عليها. جزيرة خضراء ، قم، بوستان كتاب، ۱۳۸۰، به نقل از حق المبين، سنگي، ۸۷. البته كلام او ناظر به داستان انباري است؛ ولي همین اشكال به

پرسش:

اگر در توجیه آن روایات گفته شود: که این گونه موارد برای زمانی خاص (زمان ترس از دشمنان) وارد شده است.

**پاسخ:** این است که، این داستان نیز برای مکانی خاص وارد شده و تنها می‌تواند رؤیت در جزیره را شامل گردد در صورتی که تعلیل، در این داستان عام است (تفاوت المدة و آیس منه الأعداء). از سویی، به عقیده ما منظور از روایات نفی کننده رؤیت، نفی مطلق دیدار با امام □ نیست، زیرا دیدارهای غیر اختیاری و بدون برنامه از پیش تعیین شده (ناگهانی) بارها برای برخی از علما و بزرگان و حتی افراد عادی اتفاق افتاده است که نمی‌توان منکر آن شد، مورد انکار در این‌جا، دیدار اختیاری است.<sup>۱</sup>

(ب) در داستان انباری آمده است: در انتظار صاحب‌الامر یک سال نزد آنان ماندیم. چون معتقد بودند آن سال سال ورود امام است؛ ولی دو تن از آنان به نام‌های ابن دربهان و حسان، به امید دیدار حضرت، در شهر زاهره باقی ماندند.<sup>۲</sup>

#### نقد و نظر

در بخش دیگری از داستان، سید شمس‌الدین که نایب خاص امام زمان □ در آن جزیره بوده، در پاسخ این پرسش که آیا امام را دیده‌ای یا نه؟ گفته است: نه؛ من او را ندیده‌ام؛ ولی پدرم برایم نقل کرده که صدای حضرت مهدی را شنیده؛ اما شخص او را ندیده است؛ ولی پدر بزرگم شخص حضرت مهدی را نیز دیده بود.<sup>۳</sup> چگونه ممکن است نایب خاص حضرت، او را نبیند؛ اما دیگران بتوانند - با اختیار - امام □ را

....►

داستان علی بن فاضل نیز وارد است.  
 ۱. برای اطلاع بیشتر درباره بحث ملاقات ر.ک: *فصلنامه انتظار*، ش ۱۸، سفارت و نیابت خاصه، نجم الدین طیبی.  
 ۲. «و لقد اقمنا عندهم سنة كاملة نترقب ورود صاحب الامر إلیهم لأنهم زعموا أنها سنة وروده. فلم یوفقنا الله تعالی للنظر إلیه فاما ابن دربهان و حسان فإنهما أقاما بالزاهرة یرقبان رؤیته»، *مجالانوار*، ج ۵۳، ص ۲۱۹.  
 ۳. *مجالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۶۷؛ «لا ولكن حدثني أبي رحمه الله سمع حدیثه و لم یر شخصه و أن جدي رحمه الله سمع حدیثه و رأي شخصه».

بینند؟!<sup>۱</sup>

(ج) در روایت بحرانی آمده است: علی بن فاضل، به شمس‌الدین گفت: آیا امام را دیده‌ای؟ در پاسخ گفت: نه؛ اما پدرم او را دیده است. دو سطر بعد می‌گوید: شمس‌الدین گفت: امام زمان، سالی یک بار به آن بقعه می‌آید و تنها افراد مخلص در آن جا جمع می‌شوند و آقا را می‌بینند. گفتم: شاید تو نیز از همان افراد مخلص باشی. گریه کرد و گفت: «**إن شاء الله**».<sup>۲</sup>

### نقد و نظر

گفتن جمله «**إن شاء الله**» دو احتمال دارد؛ ممکن است برای تردید باشد و امکان دارد برای تیمن و تبرک عنوان شده باشد و مشخص نیست در این جا مقصود، کدام یک است. و در صورت احتمال دوم، معنا همین می‌شود: آری من آقا را می‌بینم!

(د) در این داستان چنین آمده است: همان گونه که ما از باغی به باغ دیگر حرکت می‌کردیم، ناگهان شخصی با چهره نورانی که دو پارچه (برد) پشمین سفید بر خود پوشانده بود، از کنار ما گذشت و سلام کرد. چهره این شخص، مرا جذب کرد و به سید گفتم: این شخص کیست؟ پاسخ داد: این کوه سر به فلک کشیده را می‌بینی؟ گفتم: آری؛ گفت: میان این کوه، جای بسیار باصفایی است و چشمه آبی نیز از زیر درختی پرشاخه جاری است. آن جا بارگاهی با آجر ساخته شده است. این شخص، همراه دوستش، خدمتگزار آن بارگاه می‌باشند. من نیز هر صبح جمعه به آن جا می‌روم و امام را از آن جا زیارت می‌کنم و پس از خواندن دو رکعت نماز، در آن جا نوشته‌ای را می‌بینیم...<sup>۳</sup>

---

۱. همان، مرحوم شوشتری در الاخبار الدخیله این اشکال را آورده است؛ ولی ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا بخش نخست اشکال مربوط به داستان انباری است و بخش دوم، مربوط به داستان علی بن فاضل و این دو داستان، ارتباطی به یکدیگر ندارند؛ هر چند از نظر جوهر و حقیقت یکی هستند.

۲. تبصرة الولي، ص ۲۴۷.

۳. «فبینما نحن نسیر من بستان إلی آخر إذ مرر بنا رجل بهی الصورة مشتمل ببردتین من صوف أبيض فلما قرب منا سلم علينا و انصرف عنا فأعجبني هیئته فقلت للسید سلمه الله: من هذا الرجل؟ قال لي: أتُنظر إلی هذا الجبل الشاهق؟ قلت: نعم قال: إن فی وسطه مکاناً حسناً و فيه عين جاریة تحت شجرة ذات أغصان كثيرة و عندها قبة مبنیة بالآجر و إن هذا الرجل مع رفیق...

## نقد و نظر

سید شمس‌الدین، پیش‌تر گفته بود امام را ندیده است؛ ولی در این بخش می‌گوید هر جمعه به آن بارگاه می‌روم و امام را زیارت می‌کنم و این دو موضوع با هم منافات دارند.

البته این اشکال قابل رفع است، زیرا ممکن است گفته شود: زیارت، ملازم با رؤیت نیست و شاید مقصود سید، زیارت از راه دور و به صورت غیابی باشد که این توجیه، مؤیداتی نیز دارد؛ از جمله:

۱. سید شمس‌الدین می‌گوید: «أزور الإمام منها» و نگفت: «أزور الإمام فيها» و این جمله حاکی از آن است که از راه دور و بدون رؤیت، زیارت کرده است.
۲. وی در ادامه می‌گوید: نوشتاری را در آن جا می‌یابم. اگر او امام را می‌دید، نوشتار را نیز از آن حضرت می‌گرفت و تعبیر «أجد» معنا نداشت.
۳. علی بن فاضل در ادامه می‌گوید: من به پیشنهاد سید، برای زیارت امام به آن بارگاه رفتم و پس از استقبال خادم‌های آن جا، از آب چشمه وضو گرفتم و دو رکعت نماز گزاردم.

از سویی، ممکن است گفته شود: مقصود از زیارت، همان رؤیت است، زیرا علی بن فاضل از زیارت - راه دور - سخنی به میان نمی‌آورد و پس از بجا آوردن نماز می‌گوید: از خادمان، درباره رؤیت پرسیدم؛ با این که او برای زیارت رفته بود؛ ولی نامی از زیارت به میان نمی‌آورد. حتی پس از آن که به او می‌گوید: رؤیت امکان‌پذیر نیست، می‌گوید: التماس دعا گفتم و از آن کوه، پایین آمدم. بنابراین، او به قصد زیارت (رؤیت) رفته بود و زمانی که به او گفتند: رؤیت ممکن نیست، بازگشت. بر این اساس، اشکال و شبهه وارد است.

....→

له خادمان لتلك القبة و أنا أمضي إلي هناك في كل صباح جمعة و أزور الامام منها و أصلي ركعتين و أجد هناك ورقة مكتوب... «بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۸»



### اشکال پنجم:

شمس‌الدین می‌گوید: هر صبح جمعه به آن بارگاه می‌روم و امام را زیارت می‌کنم و سپس می‌گویم: آن‌جا به نوشتاری برمی‌خورم که تمام آنچه را در قضاوت میان مؤمنان، مورد نیازم می‌باشد. در آن می‌یابم.

### نقد و نظر

شمس‌الدین چگونه احراز می‌کرده این نوشتار از جانب امام زمان □ است؟ از کجا مشخص است که خادم‌های آن بارگاه، آن را نمی‌نوشتند و به امام نسبت نمی‌دادند؟

### اشکال ششم:

عده‌ای برای اثبات زن و فرزند داشتن امام زمان □ در زمان غیبت، به بخش‌هایی از این داستان استناد کرده‌اند. مثلاً در این داستان آمده است: آذوقه و مواد غذایی آنان از آن جزیره و از سوی فرزندان امام می‌رسد.<sup>۱</sup>

همچنین علی بن فاضل می‌گوید: پس از چهل روز که میان مردم روستا بودم، در پایان روز چهارم، به دلیل طولانی شدن انتظار، دلم گرفت و به سمت ساحل دریا حرکت کردم. و به طرف مغرب - که مردم گفته بودند آذوقه آن‌ها از آن سو می‌آید - می‌نگریستم که شبح متحرکی دیدم. در مورد آن شبح پرسیدم و گفتم: آیا در دریا، پرنده سفیدی وجود دارد؟ گفتند: نه؛ مگر چیزی دیدی؟ گفتم: آری؛ آن‌ها با دادن مژده گفتند: اینها کشتی‌هایی است که در هر سال از شهرهای فرزندان امام به سوی ما می‌آیند.<sup>۲</sup>

در مورد سید شمس‌الدین گفته‌اند: وی از نواده‌گان امام است که بین او و امام پنج نسل فاصله است.<sup>۳</sup>

---

۱. «تأتي إليهم ميرتهم من الجزيرة الخضراء من البحر الأبيض من جزائر اولاد الامام صاحب الامر □ «بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۴.  
۲. هذه المراكب التي تأتي إلينا في كل سنة من بلاد اولاد الامام □، همان، ص ۱۶۵.  
۳. انه من اولاد الامام و أن بينه و بين الامام خمسة آباء، همان، ص ۱۶۸.

## نقد و نظر

ما هیچ‌گونه روایتی نداریم که حضرت در زمان غیبت، زن و فرزند داشته باشد و در زمان ظهور نیز مورد اختلاف است.

محقق شوشتری می‌گوید: هیچ خبری راجع به فرزند داشتن امام زمان □ پیش از ظهور و حتی بعد از ظهور نداریم افزون بر این روایتی را مرحوم کشی از امام رضا □ درباره فرزند نداشتن امام زمان نقل می‌کند آنجا که می‌فرماید: «لقد رویتم إلا القائم و انتم لا تدرون ما معناه.»<sup>۱</sup> هیچ امامی رحلت نمی‌کند مگر اینکه فرزند خود را ببیند، مگر حضرت قائم.

آری: در غیبت شیخ طوسی روایتی آمده که: هیچ یک از فرزندان و غیر فرزندان از او اطلاعی ندارند. لایطلع علی موضعه احد من ولده و لا غیره.<sup>۲</sup>

در مورد این روایت باید گفت: حدیث مزبور با همین سند در غیبت نعمانی نیز آمده؛<sup>۳</sup> ولی در آن نامی از فرزندان حضرت وجود ندارد و این خود نشانگر تحریف، در روایت غیبت طوسی است. وانگهی در برخی نسخه‌های کتاب غیبت طوسی نیز لفظ فرزندان حضرت، وجود ندارد.<sup>۴</sup>

در جمال الأسبوع نیز آمده است: «اللهم صلّ علی ولادة عهده و الائمة من ولده»<sup>۵</sup> که این مطلب، نیز سندی ضعیف دارد. از سویی، با روایت دیگری که می‌گوید: «و الائمة من بعده» مخالف است، زیرا پس از حضرت مهدی □ امامی وجود نخواهد داشت؛ مگر امامانی که در رجعت به دنیا بازمی‌گردند. از این‌رو، نمی‌توان به آن استدلال کرد.

در دعای جمال الأسبوع نیز آمده است: «اللهم أعطه فی نفسه و أهله و ولده و ذریته و أمته و جمیع رعیته ما تقرّ به عینه...»<sup>۶</sup> که افزون بر اشکال ضعف سند، شاید بتوان گفت

۱. معجم رجال الحدیث ۱۱: ۱.

۲. غیبت طوسی، ص.

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۷۲.

۴. همان، ص ۶۱، ج ۶۰، چ ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۱ ق.

۵. سید بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ۳۰۹، چ ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱ ش.

۶. سید بن طاووس، جمال الأسبوع، ص ۳۰۹، ج ۱، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۷۱ ش.

این عبارات، بر فرزندان شدن حضرت بعد از ظهور، دلالت می‌کند؛ ولی ارتباطی به بحث ما ندارد.

#### اشکال هفتم:

علی بن فاضل می‌گوید: نزد آنها یادی از علمای شیعه جز پنج نفر: سید مرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلّی، ندیدم.<sup>۱</sup>

#### نقد و نظر

نظر به این که در روش فقهی پنج دانشمندی که در این داستان از آنان یاد شده اختلاف است و شمس‌الدین نیز هر صبح جمعه به آن بارگاه می‌رفت و نوشتاری که تمام نیازهای یک هفته‌ای او را اعم از قضاوت و غیره در آن نوشته بود، می‌یافت، این پرسش مطرح می‌شود که چرا تنها نام این پنج نفر آمده و نامی از شیخ مفید وجود ندارد با این که وی در اعتلای تشیع نقش بسزایی داشته است و از سوی حضرت مهدی □ چند پیام به دست او رسیده بود.<sup>۲</sup>

#### اشکال هشتم:

علی بن فاضل، در مورد یاران امام زمان □ گفته است: جمعه دوم که فرا رسید و از فریضه جمعه فارغ شدم - و سید برای پاسخ به پرسش‌ها در جمع مؤمنان نشسته بود - ناگهان از بیرون مسجد سروصدا و هرج و مرجی شنیدم. سبب آن را از سید پرسیدم؛ در پاسخ گفت: فرماندهان ارتش ما، نیمه هر ماه سوار بر مرکب‌ها می‌شوند و در انتظار ظهور حضرت‌اند. از سید اجازه گرفتم که صحنه را نظاره‌گر باشم. او اجازه

---

۱. این توجیه، می‌تواند درباره عبارت نخست نیز بیاید؛ در صورتی که بپذیریم عبارت «و الائمة من ولده» صحیح است که البته نمی‌توان آن را پذیرفت.

۲. لم أر لعلماء الامامية عندهم ذكراً سوي خمسة: السيد المرتضى الموسوي و الشيخ ابوجعفر الطوسي و محمد بن يعقوب الكليني و ابن بابويه و الشيخ ابوالقاسم جعفر بن سعید الحلّی.

۳. فصل «سفارت و نیابت خاصه»، ص ۱۳۵.

داد و من نیز برای دیدن آنان بیرون رفتم. دیدم جمع بسیاری اند که مشغول تسبیح و تحمید و تهلیل اند و برای ظهور امام زمان، امام قائم به امر خدا و خیرخواه دین داران، دعا می کنند. پس از دیدن این منظره، به مسجد باز گشتم.

سید از من پرسید: نیروها را دیدی؟

گفتم: آری؛ دیدم.

گفت: فرماندهان آنان را شمردی؟

گفتم: خیر؛

گفت: سیصد نفرند و سیزده تن دیگر مانده است. و پس از گرد آمدن سیزده تن

دیگر، خداوند، در ظهور حضرت تعجیل خواهد کرد ....<sup>۱</sup>

#### نقد و نظر

۱ - براساس این داستان، تا سال ۶۹۹ ه.ق، سیصد نفر از یاران حضرت، آماده و منتظر تکمیل شدن سیزده تن دیگر بوده اند. پرسش این جا است که آیا پس از گذشت بیش از هفتصد سال از آن تاریخ، این سیزده تن، آماده نشده اند؟ دقت شود

۲ - مطابق آنچه در این داستان می خوانیم، یاران حضرت در آن جزیره جمع اند و این موضوع، با روایاتی که می گوید: به هنگام ظهور، یاران حضرت متفرق اند، سازگار نیست؛ مگر این که گفته شود: طبق این داستان، فرماندهان ارتش، در جمعه وسط هر ماه، سوار بر مرکبها شده و در انتظار ظهور حضرتند؛ ولی این موضوع دلالت ندارد این افراد همیشه در جزیره حضور داشته باشند (هر چند این سخن خلاف

۱. «فلما كانت الجمعة الثانية و هي الوسطي من جمع الشهر و فرغنا من الصلوة و جلس السيد - سلمه الله - في مجلس الإفادة للمؤمنين و اذا أسمع هرجاً و مرجاً و جزمة عظيمة خارج المسجد فسألت من السيد عما سمعته، فقال لي: إن أمراء عسكرياً يركبون في كل جمعة من وسط كل شهر و ينتظرون الفرج. فاستأذنته في النظر إليهم فأذن لي فخرجت لرؤيتهم و إذ هم جمع كثير يسبحون الله و يمدونه و يهللونه - جل و عز - و يدعون بالفرج للإمام القائم بالله و الناصح لدين الله م ح م د ابن الحسن، المهدي الخلف الصالح صاحب الزمان» ثم عدت إلي مسجد السيد سلمه الله فقال لي: رأيت العسكر؟ فقلت: نعم. قال: فهل عدت امرائهم؟ قلت: لا، قال: عدتكم ثلاث مائة ناصر و بقي ثلثه عشر ناصراً و يعجل الله لوليه الفرج بمشيته إنه جواد كريم» *مجارالانوار*، ج ۵۲، ص ۱۷۱.

ظاهر است و دلیلی بر آن نداریم).

### اشکال نهم:

علی بن فاضل می گوید: از مردم روستا پرسیدم: این مذهب و عقیده را از کجا و چه کسی برای شما آورده است؟  
گفتند: از حضرت ابوذر آموخته‌ایم؛ هنگامی که عثمان او را به شام تبعید نمود و معاویه نیز وی را به این جزیره تبعید کرد.<sup>۱</sup>

### نقد و نظر

آیا این مطلب با واقعیات تاریخی مطابقت دارد؟ و آیا ابوذر - رضوان الله علیه - به جزیره خضراء تبعید شد؟

### جزیره خضراء در تاریخ

از لابه‌لای تاریخ و کتب رجال چنین به دست می‌آید که نامی از جزیره خضراء برده شده و مکانی معروف و دارای سکنه و فرهنگ و تمدن بوده و دسترسی به آن نیز مشکل نبوده است. به مواردی از این قبیل، به نقل از کتاب *سیر اعلام النبلاء* اشاره می‌کنیم:

- ۱ - ذهبی، در بیان شرح حال ابو عبدالله قرشی هاشمی اندلسی متوفای ۵۹۵ هـ.ق می‌گوید: او از اهالی جزیره خضراء بوده و کراماتی دارد.<sup>۲</sup>
- ۲ - در شرح حال قاضی ابوسلیمان بن حوط الله، متوفای ۶۲۱ هـ.ق می‌گوید: وی مسؤولیت قضاوت را در جزیره خضراء به عهده داشته است.<sup>۳</sup>
- ۳ - در بیان سرگذشت عبدالؤمن علوی متولد ۴۸۷ هـ.ق می‌گوید: او لشکری به

---

۱. «من أين لكم هذا المذهب؟ و من أوصله اليكم؟ قالوا ابوذر الغفاري رضي الله عنه حين نفاه عثمان إلي الشام و نفاه معاوية إلي أرضنا هذه». همان، ص ۱۷۳.  
۲. القدوة الرباني ابو عبدالله محمد بن احمد بن ابراهيم القرشي الهاشمي الاندلسي من الجزيرة الخضراء له كرامات فيما يقال و احوال. سیر اعلام النبلاء، ج ۲۱، ص ۴۰۰.  
۳. در احوال ابن حوط الله (قاضی ابوسلیمان داوود بن سلیمان): ... و كان ابو سليمان ورعا منقبضا. ولي قضاء الجزيرة الخضراء. همان، ج ۲۲، ص ۱۸۴.

فرماندهی شخصی به نام عمر اینتی را رهسپار اندلس کرد. و جزیره خضراء را فتح نمود.<sup>۱</sup>

۴ - در بیان شرح حال المستعین بالله، متوقای ۴۰۷ هـ.ق می‌گوید: از جمله لشکریان او، قاسم و علی - پسران حمود بن میمون - بودند که آن‌ها را حاکم بربر کرد ... و قاسم را امیر جزیره خضراء نمود.<sup>۲</sup>

۵ - در بیان حالات ادريس بن علی، متوقای ۵۴۴ هـ.ق می‌گوید: معتلی بالله، عموزاده‌گان خود را به نام محمد و حسن در جزیره خضراء زندانی کرد؛ ولی ساکنان جزیره، با او به عنوان امام مهدی، بیعت کردند. دیری نپایید که از اطراف او پراکنده شدند و او نیز درگذشت. سپس مسؤولیت جزیره را قاسم بن محمد به عهده گرفت  
۳....

۶ - در شرح حال قاسم بن حمود ادريسي می‌گوید: پس از درگذشت ادريس، قاسم بن حمود ادريسي را خفه کرده و کشتند و در آن زمان هشتاد سال داشت

۱. در شرح حال عبدالمؤمن بن علي بن علوي: ... فجهز عبدالمؤمن عمر اینتی فدخل إلي الاندلس فأخذ الجزيرة الخضراء. همان، ج ۲۰، ص ۳۷۲.  
 ۲. در بیان شرح حال سليمان المستعین بالله (۴۰۷ ق): فکان من حملة جنده القاسم و علي ابنا حمود بن میمون العلوي الادريسي فجعلهما قائدين علي البربر... و امر القاسم علي الجزيرة الخضراء. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۳ و ۲۸۴.  
 ۳. در شرح حال ادريس بن علي بن حمود حسني: ... و كان المعتلي بالله قد اعتقل محمداً و حسناً ابني عمه القاسم بن حمود بالجزيرة الخضراء. و وكل بهما رجلاً من المغاربة فحين بلغه خبر مقتل المعتلي جمع من كان في الجزيرة من البربر و السودان و أخرج محمداً و حسناً و قال هذان سيذاكم فسارعا إلي الطاعة لهما فبويع محمد و تملك الجزيرة... و اجمعوا [البربر] علي محمد بن القاسم بن حمود الادريسي الكائن بالجزيرة الخضراء فبايعوه و لقبوه بالمهدي... ثم افترقوا عن محمد بعد أيام ورد خاسناً فمات غمماً بعد أيام و خلف ثمانية اولاد. فتولي امراجزيرة الخضراء بعد ولده القاسم بن محمد بن القاسم الادريسي. و ولي مالقة محمد بن ادريس بن المعتلي فبقي عليها إلي ان مات سنه خمس و اربعين و اربع مائة و عزل ابوه هذه المدة ثم ردوه بعد ولده الي امرة مالقة فهو آخر من ملكها من الادريسين فلما مات اجتمع رأي البربر علي نفي الإدريسيه عن الأندلس إلي العدو و الاستبداد ب ضبط ما بأيديهم من الممالك ففعلوا ذلك فكانت الجزيرة و ما والاها إلي تاكزونة، و مالقة و غرناطة إلي قبيلة اخري و لم يزالوا كذلك إلي أن قوي المعتضد بالله عباد بن القاضي بن عباد، علي الأندلس فأجلاهم عنها. همان، ص ۱۴۲ - ۱۴۴.

- جنازه او را به جزیره خضراء انتقال داده و به خاک سپردند.<sup>۱</sup>
- ۷ - در بیان حالات یحیی بن علی بن حمّود، متوفای ۴۲۷ ه.ق می‌گوید: او بر جزیره خضراء تسلط یافت و بر آن حاکمیت داشت.<sup>۲</sup>
- ۸ - در بیان شرح حال ابن حمدین، متوفای ۵۴۸ ه.ق می‌گوید: دولت موحدان، از شهر سبته تا جزیره خضراء را زیر سلطه خود درآوردند.<sup>۳</sup>
- ۹ - درباره محمد بن عیاض، متولد ۵۸۴ ه.ق می‌گوید: در جزیره خضراء، کتاب سیبویه را نزد استادش عبدالرحمن بن علی فرا گرفت.<sup>۴</sup>
- ۱۰ - درباره طارق می‌گوید: دوست موسی بن نصیر و امیر شهر طنجه (از شهرهای مجاور جزیره) بود که از اختلاف و کشتار فرنگ باخبر شد و حاکم جزیره خضراء برای او نامه‌ای نوشت و درخواست پشتیبانی کرد.<sup>۵</sup>
- ۱۱ - در شرح حال ابوالقاسم بن حمّود بن میمون می‌گوید: ... دو منطقه مالقه و جزیره خضراء را فتح کرد.<sup>۶</sup>
- ۱۲ - در شرح حال ابن عبّاد می‌گوید: ... افتضاح و مسخره است که چهار حاکم را در یک زمان در مناطقی که فاصله آنها از یکدیگر سه روز راه است، امیرالمؤمنین

---

۱. در شرح حال ادریسی (قاسم بن حمّود): ... فلما مات ادريس خنقوا القاسم هذا وله ثمانون سنة، سنة احدى و ثلاثين و اربع مائة ثم حمل تابوتة الي الجزيرة الخضراء فدفن بها و بها يومئذ ولده محمد. همان، ص ۵۱۸.

۲. در شرح حال معتلي (ابو زكريا يحيى بن علي بن حمّود): ... ففرالمعتلي إلي مالقة ثم اضطرب أمرالقاسم بعد يسير و تغلب المعتلي علي الجزيرة الخضراء و كانت أمه علوية ايضاً. همان، ص ۵۴۱.

۳. در احوال ابن حمدین: ... فدخل قرطبة ابوالغمر نائبا عن عبد المؤمن... ثم اتفق رأي الجميع علي تجويز المصامدة الذين تلقبوا بالموحدين من سبته إلي الجزيرة الخضراء و جرت فتن كبار و زالت دولة المرابطين و اقبلت دولة الموحدين. همان، ج ۲۰، ص ۲۴۴.

۴. در احوال محمد بن عیاض: ... و اخذ بالجزيرة الخضراء كتاب سيبويه تفقهاً عن ابن القاسم عبدالرحمن بن علي النحوي. همان، ص ۲۱۹.

۵. طارق: مولي موسي بن نصير و كان اميراً علي طنجة بأقصي المغرب فبلغه اختلاف الفرنج و اقتتالهم و كاتبه صاحب الجزيرة الخضراء ليمنه علي عدوه فبادر طارق... همان، ج ۴، ص ۵۰۰.

۶. ... و تملك مالقة يحيى المعتلي و الجزيرة الخضراء. همان، ج ۱۷، ص ۱۳۷ و معجم البلدان، ياقوت حموي، ج ۵، ص ۴۲، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي تا.

بخوانند ... دومین حاکم جزیره خضراء، محمد بن قاسم ادريسي نام داشت.<sup>۱</sup>  
 ۱۳ - در بیان احوال العالی بالله (ادريس بن يحيى) می گوید: ... فردی بی تدبیر بود. بربرها، به وی تمایل نیافتند و محمد بن قاسم را حاکم جزیره خضراء مقرر داشته و به او لقب مهدی دادند.<sup>۲</sup>

### موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء

حموی در معجم البلد ان با بیان نام پاره‌ای مناطق، آن‌ها را از توابع جزیره خضراء می‌داند؛ همانند: حاضرة و حصن محسن و جزاء الشريط و صفه و قصر كتامة و لبطيط.

او نام برخی از مناطق مجاور جزیره خضراء را نیز مانند: ریه و زقاق و طنجه و قصر عبد الکریم و مالقه، یادآور می‌شود.

۱ - در ارتباط با موقعیت اندلس گفته شده: جزیره‌ای است که از سه ضلع، مانند مثلث تشکیل شده است. و دو دریای آرام و مدیترانه پیرامون آن قرار گرفته‌اند ... نخستین ضلع آن، از دریای مدیترانه شامی تا جزیره خضراء، راه خشکی اندلس می‌باشد و از آن جا به شهر مالقه منتهی می‌گردد.<sup>۳</sup>

۲ - در مورد مالقه می‌گوید: یکی از توابع جزیره خضراء است که در آن، سلسله

۱. فضیحة! اربعة رجال في مسافة ثلاثه أيام يسمون اميرالمؤمنين في وقت... و الثاني محمد بن القاسم الادريسي بالجزيرة الخضراء. همان، ص ۵۲۹.  
 ۲. ... و كان سيئ التدبير فمالت البربر إلي محمد بن القاسم الادريسي فملكوه بالجزيرة الخضراء و لقبوه بالمهدي. همان، ص ۶۵۷.

۳. هي جزيرة ذات ثلاثة أركان مثل شكل المثلث قد أحاط بها البحران المحيط و المتوسط و هو خليج خارج من البحر المحيط قرب سلا من بر البربر فالركن الاول... فالضلع الاول منها اوله حيث مخرج البحر المتوسط الشامي من البحر المحيط و هو اول الزقاق في موضع يعرف بجزيرة طريف من بر الاندلس يقابل قد صر مصمودة بإزاء سلا في الغرب الاقصى من البر المتصل بأفريقيه و ديار مصر و عرض الزقاق ههنا اثني عشر ميلاً ثم عمر في القبلة إلي الجزيرة الخضراء من بر الاندلسي المقابلة لمدينة سبتة و عرض الزقاق ههنا ثمانية عشر ميلاً و طولها في هذه المسافة التي ما بين الجزيرة طريف و قصر مصمودة الي المسافة التي ما بين الجزيرة الخضراء و سبتة نحو العشرين ميلاً و من ههنا يتسع البحر الشامي الي جهة المشرق ثم يمر من الجزيرة الخضراء الي مدينة مالقة... معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۶۳.



کوه‌های سر به فلک کشیده‌ای وجود دارد.<sup>۱</sup>

۳ - حَمَوی درباره جزیره خضراء می‌گوید: شهری است معروف در اندلس و خشکی مقابل آن، سرزمین بَرَبَر «سبته» قرار دارد و دارای مناطق و توابع متعددی است. شهر آن، از بهترین شهرها و خاک آن، از پاک‌ترین خاکها است. شاید بدین سبب به آن جزیره می‌گویند که آب دریا از آن‌جا فاصله می‌گیرد و خشکی ظاهر می‌شود و گاهی آب بر اثر بالا آمدن، آن‌جا را فرا می‌گیرد.

در سرزمین زنگیان، از دریای هند نیز جزیره‌ای به نام خضراء وجود دارد که از دو منطقه به نام‌های منّتی و مکنبلو تشکیل شده است و توابع و روستاهای زیادی دارد و حاکم آن، در اصل از اهالی کوفه است.<sup>۲</sup>

۴ - حاضرة: نیز یکی از شهرهای جزیره خضراء است.<sup>۳</sup>

۵ - حصن محسن، از توابع جزیره خضراء اندلس است.<sup>۴</sup>

۶ - ریّه: ناحیه وسیعی در اندلس و متصل به جزیره خضراء است.<sup>۵</sup>

---

۱. البارة: ... و البارة ايضاً: اقليم من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس فيه جبال شاهه. همان، ص ۳۲۰.

۲. الجزيرة الخضراء: مدينة مشهورة بالاندلس و قبالتها من البر بلاد البربر سبتة و اعمالها متصلة بأعمال شذونه و هي شرقي شذونه و قبلي قرطبة و مدينتها من اشرف المدن و أطيبها أرضاً و سورها يضرب به ماء البحر و لا يحيط بها البحر كما تكون الجزائر لكنها متصلة ببرالاندلس لاحتل من الماء دونها كذا أخبرني جماعة ممن شاهدوا من أهلها و لعلها سميت بالجزيرة لمعني آخر علي انه قد قال الاز هري: إن الجزيرة في كلام العرب أرض في البحر يفرج عنها ماء البحر فتبدو، و كذلك الأرض التي يعلوها السيل و يحدق بها و مرساها من أجور المراسي للجوز و اقربها من البحرا لعظم بينهما ثمانية عشر ميلاً و بين الجزيرة الخضراء و قرطبة خمسة و خمسون فرسخاً و هي علي نهر برباط و نهر لجا إلى اهله الاندلس في عام محل... و الجزيرة الخضراء ايضاً جزيرة عظيمة بأرض الزنج من بحر الهند و هي كبيرة عريضة يحيط بها البحر الملح من كل جانب و فيها مدينتان: اسم احدهما منّتي و اسم الاخرى مكنبلو في كل واحدة منهما سلطان لاطاعة له علي الاخر و فيها عدة قري و رساتيق و يزعم سلطانهم انه عربي و انه من ناقلة الكوفة اليها حدثني بذلك الشيخ الصالح عبد الملك الحلاوي البصري و كان قد شاهد ذلك و عرفه و هو ثقة. معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۰.

۳. ... و الحاضرة ايضاً بلدة من اعمال الجزيرة الخضراء بالاندلس. همان، ص ۲۰۷.

۴. من اعمال الجزيرة الخضراء الاندلس. همان، ص ۲۶۵۹.

۵. كورة واسعة بالاندلس متصلة بالجزيرة الخضراء. همان، ج ۳، ص ۱۱۶.

- ۷ - الزقاق، شهری در مغرب است که بر روی خشکی، متصل به اسکندریه و جزیره خضراء واقع شده است.<sup>۱</sup>
- ۸ - جزاء الشریط: روستایی است از توابع جزیره خضراء اندلس.<sup>۲</sup>
- ۹ - صفت: صفح بنی هزهاز، ناحیه‌ای از نواحی جزیره خضراء در اندلس است.<sup>۳</sup>
- ۱۰ - طنجه: از ناحیه جنوب، شهری است واقع در ساحل دریای مغرب و مقابل جزیره خضراء که بخشی از خشکی بزرگ و شهرهای بربر را تشکیل می‌دهد.<sup>۴</sup>
- ۱۱ - قصر عبد الکریم: شهری بر ساحل دریای مغرب در نزدیکی شهر سبته، مقابل جزیره خضراء اندلس قرار دارد.<sup>۵</sup>
- ۱۲ - قصر کتامة: یکی از شهرهای جزیره خضراء در سرزمین اندلس است.<sup>۶</sup>
- ۱۳ - لبطیط: از توابع جزیره خضراء است.<sup>۷</sup>
- ۱۴ - مالقة: شهری بسیار آباد در اندلس و از توابع ریة است. دیوارهای آن بر کنار دریا، بین جزیره خضراء و مریه واقع شده است.<sup>۸</sup>
- بنابراین، جزیره خضراء سرزمینی سحرآمیز و مجهول نبوده که دسترسی به آن مشکل و شبیه به محال باشد؛ بلکه منطقه‌ای مسکونی بوده و در موارد زیادی، میدان درگیری و جنگ و گریز بوده و توابع و حدود و همسایگان آن نیز کاملاً مشخص و معروفند.

از این رو، می‌توان چنین پنداشت که این جریان، داستانی ساختگی است که آن را علی بن فاضل و یا طیبی و یا شخص ثالثی نوشته و شاید به خیال خود در راستای

---

۱. . . . . مجاز البحر بین طنجه و هی مدینة بالمغرب علی البدر المتصل بالاسکندریه و الجزیره الخضراء. همان، ص ۱۴۴.

۲. . . . . قریة من اعمال الجزیره الخضراء بالاندلس. همان، ص ۳۴۰.

۳. . . . . صفح بنی الهزهاز: ناحیه من نواحی الجزیره الخضراء بالاندلس. همان، ص ۴۱۲.

۴. . . . . من جهة الجنوب بلد علی ساحل بمغرب مقابل الجزیره الخضراء و هو من البر الاعظم و بلاد.

۵. . . . . قصر عبد الکریم: مدینة علی ساحل بمغرب قرب سبته مقابل الجزیره الخضراء من الاندلس قد نسب إليه بعضهم. همان، ج ۴، ص ۳۶۰.

۶. . . . . قصر کتامة: مدینة بالجزیره الخضراء من أرض الاندلس. همان، ج ۴، ص ۳۶۲.

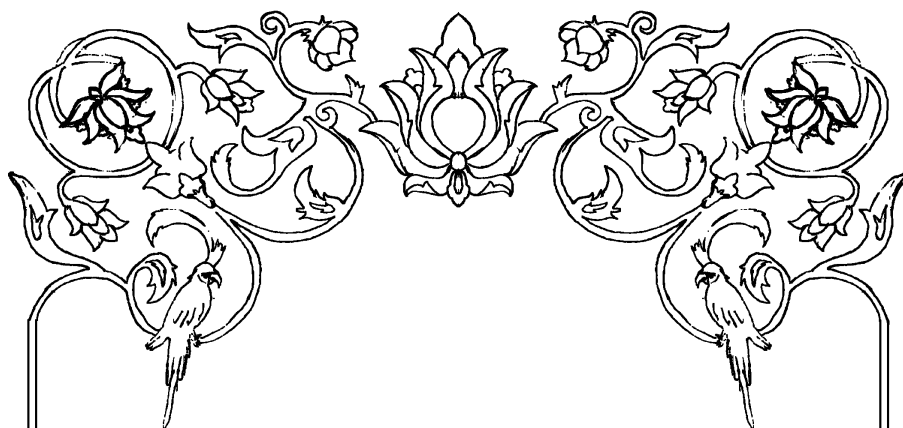
۷. . . . . بالاندلس من أعمال الجزیره الخضراء. همان ج ۵، ص ۱۰.

۸. . . . . مدینة بالاندلس عامرة من اعمال ریة سورها علی شاطی البحر بین الجزیره الخضراء و المریه. همان، ج ۵، ص ۴۳.

تقویت مبانی مذهب و ترویج آن بوده؛ ولی «ما قُصد لم یقع و ما وقع لم یُقصد» واللہ العالم بحقیقة الحال.

اما در این خصوص که جزیره خضراء همان مثلث برمودا است و بحث از موقعیت جغرافیائی این مثلث و ادعای نیروی غیبی در این مثلث، چه اندازه با واقعیت مطابقت دارد، مناسب است به کتاب جزیره خضراء، افسانه یا واقعیت، ص ۱۰۸ - ۲۱ مراجعه شود.





## فصل هفدهم:

بررسی احادیث عدالت مهدوی



تردیدی نیست که گسترش عدل و عدالت و محو ظلم و بیدادگری در سرلوحه برنامه‌های حکومت جهانی حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - قرار دارد. «یملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً».

سیره و روش حضرت مهدی - عجل الله تعالی فرجه الشریف - همان روش جدّ بزرگوارش نبی اکرم - است؛ «بسیر بسیرة جدّه»، پرواضح است که روش پیامبر اسلام - کوشش در جهت برقراری عدل و داد بود. امیرمؤمنان علی - فرمود: «سیرته بالعدل و حکمه الحق؛ راه و روش او به عدالت و حکم و فرمانش، حق است.»

آری، عدالت، حقیقتی است که بشر (وجدان‌های آگاه بشریت) همیشه خواهان آن بوده و در راه رسیدن به آن، بهای سنگینی پرداخته و می‌پردازد، زیرا آن را از آب گواراتر و از عسل شیرین‌تر می‌داند. از امام صادق - نقل شده که فرمود: «العدل أحلي من الماء بصیبه الظمان...»؛ عدالت، شیرین‌تر از آب زلالی است که فردی تشنه‌کام به آن دست یابد.»

در روایتی دیگر فرمود: «العدل أحلي من الشهد...»؛ عدالت شیرین‌تر از عسل است.» رهبری امام عادل، به اندازه‌ای در شرع دارای اهمیت است که دیانت و دین‌داری مردم بدون پیروی از امام عادل، دیانت شمرده نشده است: «لا دین لمن دان الله بغير امام عادل.»<sup>۴</sup>

در مقابل، هر امت و ملتی که از امام عادل پیروی کند، هر چند لغزش‌هایی نیز از آنان سرزند، مورد عفو و غفران خداوند قرار می‌گیرند.

---

۱. بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۳.  
۲. همان، ج ۷۲، ص ۳۶ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۱۴۶.  
۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۹ به نقل از کافی، ج ۲، ص ۱۴۷.  
۴. همان، ج ۶۹، ص ۴۰۲.

از امام باقر □ نقل شده که خداوند در حدیث قدسی فرموده است:  
«لأَعْفُونَ عَنْ كُلِّ رَعِيَّةٍ اطَاعَتْ كُلَّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِنَ اللَّهِ وَإِنْ كَانَتْ الرِّعِيَّةُ ظَالِمَةً مَسِيئَةً!» از هر  
مردمی که پیروی از پیشوای عادل نموده‌اند در خواهیم گذشت هر چند آن مردم،  
ستم‌پیشه و تبهکار باشند».  
در روایت دیگری می‌فرماید: «إِنَّ الْإِيمَانَ بُنِيَ عَلَيَّ... الْعَدْلُ؛ ایمان، بر عدالت و ...  
بنا شده است.»

از این رو، در سرلوحه ادعیه برای امام زمان - عجل الله تعالی فرجه الشریف - دعا  
جهت برپایی عدالت است: «أُظْهِرْ بِهِ الْعَدْلَ وَأَيِّدُهُ بِالتَّصَرُّ.»<sup>۲</sup>  
در روایات دیگری، به هنگام بیان ویژگی‌های حضرت، وی به عنوان گسترش  
دهنده عدالت، توصیف می‌شود. امیرمؤمنان □ می‌فرماید: «القائم بالحق... الباسط  
للعدل؛ قیام کننده به حق و گسترش دهنده عدالت است.»

در خطبه‌ای دیگر فرموده است: «... ليعزلنَّ عنكم أمراء الجور و ليطهرنَّ من كل غاش، و  
ليعملنَّ بالعدل، و ليقومنَّ فيكم بالقسطاس المستقيم و ليتمنينَّ أحياءكم رجعة الكربة عما قليل  
فتعیشوا إذن، فإنَّ ذلك كائن...»<sup>۳</sup> به یقین (مهدی) فرمانروایان ظالم و ستمگر را از  
حاکمیت بر شما برکنار می‌سازد و زمین را از گمراه‌کنندگان و فریبکاران، پاک  
می‌گرداند و به عدالت رفتار می‌کند و ترازوی عدل را میان شما برقرار خواهد ساخت  
و زندگان، آرزوی بازگشت مردگان خود را دارند...».

در حدیث دیگری، پیامبر اکرم □ در مقام توصیف حضرت مهدی □ می‌فرماید: «فهو  
امام تقی، نقی، سائر مرضی هاد مهدی یحکم بالعدل و یأمر به؛ او (مهدی) پیشوایی  
پاک‌سرشت و پیراسته و مورد سرور و خوشرویی و رضایت مردم و هدایت‌کننده و  
هدایت یافته است. به عدالت حکم می‌کند و بدان فرمان می‌دهد.»

حکمت به تأخیر افتادن حکومت - و شاید یکی از علل تأخیر حکومت - حضرت

---

۱. همان، ج ۶۵، ص ۱۴۲ به نقل از اختصاص، ص ۲۵۹.  
۲. همان، ج ۶۸، ص ۲۷۶.  
۳. همان، ج ۵۳، ص ۱۷۳.  
۴. همان، ج ۵۱، ص ۱۱۰.  
۵. همان، ج ۵۱، ص ۱۲۰.  
۶. همان، ج ۵۲، ص ۳۱۰.

مهدی □، روی کار آمدن مدعیان گسترش عدالت باشد که هر کس مدعی برخورداری از توان اجرا و گسترش دامنه عدالت در جهان است تا پیش گام شود و اگر عدالت واقعی ظهور کرد، کسی مدعی گسترش عدالت نباشد و بگوید، ما نیز اگر زمام حکومت را به دست می‌گرفتیم، همین گونه به عدالت رفتار می‌کردیم.

امام صادق □ می‌فرماید: «ما یكون هذا الأمر حتی لایبقی صنف من الناس إلا إقْد [وَلَوْ أَعْلَى الناس حتی لا یقول [قائل]: اَنَا لَوْ وَلَّيْنَا لَعَدَلْنَا، ثُمَّ یَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ؛ تا زمانی که همه اقشار مردم بر سر کار نیایند و به حاکمیت نرسند، ظهور تحقق نخواهد یافت، تا کسی مدعی نشود و بگوید: اگر ما نیز بر سر کار می‌آمدیم به عدالت رفتار می‌کردیم سپس [حضرت] قائم □ برای برپایی حق و عدالت، دست به قیام خواهد زد.»

امام صادق □، در مقام توصیف حضرت امام مهدی □ در روایتی دیگر می‌فرماید: «... وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ، ... الْقَائِدُ الْعَادِلُ، الْحَافِظُ لِمَا اسْتَوْدَعَ، يَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلَأَهَا الْفَجَارُ جَوْرًا وَظُلْمًا؛ به خدا سوگند! من او را به نام و نام پدر ... می‌شناسم. او رهبری عادل، حافظ و امانت‌دارِ اموری است که به او سپرده شده، وی زمین را پر از عدل و داد می‌گرداند، همان گونه که فاجران آن را لبریز از ظلم و بیداد کرده‌اند.»<sup>۲</sup>

امام رضا □ در بیان ویژگی‌های حکومت حضرت مهدی □ می‌فرماید: «... فَإِذَا خَرَجَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوَضَعَ مِيزَانَ الْعَدْلِ بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يَظْلِمُ أَحَدٌ أَحَدًا...<sup>۳</sup>؛ هنگامی که [حضرت مهدی □] ظهور می‌کند، زمین به نور خدا نورانی و روشن می‌گردد و میزان عدالت را برقرار می‌سازد و هیچ کس به دیگری ظلم و ستم روا نخواهد داشت.»

## جلوه‌هایی از عدالت مهدوی

### ۱ - بازستانی حقوق پایمال شده

الف - امام باقر □ فرموده است: «و یخرج المهدی ... فلا یتَرَک ... ولا مظلمة لأحد من الناس الا ردّها؛ مهدی □ دست به قیام خواهد زد و، (هیچ حقی را از کسی بر عهده

۱. همان، ج ۵۲، ص ۲۴۴.  
 ۲. مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹.  
 ۳. کمال‌الدین، ص ۳۷۲؛ مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲.  
 ۴. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۶؛ مجارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۲۴.



دیگری نمی‌نهد، مگر آن که حضرت آن را باز می‌ستاند و به صاحب حق باز می‌گرداند.»

#### بررسی سند

این روایت در تفسیر محمد بن مسعود عیاشی نقل شده، هر چند مؤلف این کتاب در زمره اساتید کثی و در معاصر کلینی است و در وثاقت او تردیدی نیست، متأسفانه سلسله سند روایات این تفسیر، به وسیله نسخه‌برداران و برای رعایت اختصار، حذف شده است. از این رو، از نظر سند مورد تأمل است.<sup>۱</sup> با این همه، مضمون آن به قدری مسلّم و قطعی است که ما را از مبحث سندی بی‌نیاز می‌کند.

ب - عن جعفر بن یسار الشامي، قال: «يبلغ من ردّ المهدي المظالم حتّى لو كان تحت ضرس انسان شبيء انتزعه حتى يرّده...<sup>۲</sup>؛ [حضرت] مهدی □ حق از دست رفته مردم را چنان باز می‌گرداند که اگر حقی از کسی در زیر دندان دیگری باشد، حضرت آن را می‌ستاند و به صاحبش باز می‌گرداند.»<sup>۳</sup>

البته این گونه رفتار و برخورد با متجاوز در بازپس‌گیری حقوق مردم، شایسته دادگاه حکومتی است که در رأس آن، پیشوایی، چون حضرت مهدی □ و قاضیان آن، همانند سلمان و مالک اشتر ... باشند. در چنین شرایطی، هیچ نگرانی وجود نخواهد داشت و کسی ترس از میان رفتن و پایمال شدن حقوق خود را ندارد.

#### بررسی سند

البته این متن، حدیث و نصی روایتی نیست؛ بلکه برداشت جعفر بن یسار شامی است. نام چنین فردی در کتاب‌های رجال فریقین نیامده و به اصطلاح، مهمل است. این متن نیز از کتاب *فتن تُعیم ابن حماد* (متوقای ۲۲۸ هـ) نقل شده است. هر چند این شخص نزد اهل سنت معتبر و موثق است؛ ولی متهم به روایت، از

---

۱. *الذريعة الي تصانيف الشيعة*، ج ۴، ص ۲۹۴.  
۲. *فتن*، ابن حماد، ص ۹۸؛ *عقد الدرر*، ص ۳۶؛ ملاحم سیّد بن طاووس، ص ۶۸.  
۳. *القول المختصر*، ص ۵۲.

غیرثقات می‌باشد<sup>۱</sup> و به گفته ذهبی، اعتمادی به روایات او نیست.<sup>۲</sup> در کتاب‌های رجالی ما نیز نامی از او به میان نیامده است؛ اما برخی از علمای ما کثرت نقل ابن طاووس از او را در کتاب ملاحم، دلیل اعتماد و قبول او به وسیله ابن طاووس دانسته‌اند.<sup>۳</sup>

ج - روی علی بن عقبه، عن ابیه، قال: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ - حَكَمَ بِالْعَدْلِ وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجُورِ وَآمَنَتْ بِهِ السُّبُلُ وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا وَرَدَّ كُلُّ حَقٍّ إِلَىٰ أَهْلِهِ... ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ، وَ لَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لِهْمٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا لَثَلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا إِذَا مَلَكْنَا سِرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ...»<sup>۴</sup>؛ آن گاه که [حضرت] قائم - □ - دست به قیام زند، به عدالت رفتار می‌کند و در ایام حکومت وی، ظلم و جور برداشته می‌شود و راه‌ها امنیت می‌یابد و زمین برکات خود را از درون، بیرون می‌آورد. و حقوق [پایمال شده] مردم را به صاحبان آن بازمی‌گرداند و هر خاندان و (حزب و گروه و تشکلی) پیش از حکومت ما روی کار می‌آیند و زمام امور را به دست می‌گیرند [یعنی در معرض امتحان و محک قرار خواهند گرفت] تا هنگامی که روش و عملکرد حکومت ما را دیدند، مدعی نشوند که اگر ما نیز زمامدار می‌شدیم، به همین روش رفتار می‌کردیم».

#### بررسی سند

ظاهراً و با نگاه نخست، مطالب فوق، سخن عقبه است و روایت نیست؛ اما از ذیل آن برمی‌آید که مفاد و سخن معصوم باشد: «إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ». ولی مشخص نیست آن را از کدام معصوم نقل کرده است؛ اما با توجه به وثاقت علی بن عقبه و کثرت روایات او در کتب اربعه که خود، از یاران سه یا چهار معصوم - امام باقر و امام صادق و امام کاظم □<sup>۵</sup> - بوده و دارای کتابی است که روایات معصومین در آن ثبت شده است، از سویی با توجه به این که متن این روایت را از پدرش عقبه بن خالد نقل

۱. سر اعلام النبلاء ۱۰: ص ۶۰۰ - ۵۹۷.

۲. همان.

۳. مستدرکات، علم الرجال، ج ۸، ص ۸۵.

۴. ارشاد شیخ مفید، چاپ بصیرتی ۷ ص ۳۶۵؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۳۸.

۵. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۱۲، ص ۹۷.

می‌کند و او نیز در زمره یاران امام صادق □ است و کتابی حاوی روایات ائمه □ دارد،<sup>۱</sup> می‌توان استظهار کرد که متن یاد شده، سخن امام صادق □ است؛ ولی بحث در اعتبار و وثاقت عقبه بن خالد است که توثیقی ندارد.

آری، روایاتی از امام صادق □ در مدح و ستایش او وارد شده است؛ نظیر:

۱ - «رحمکم الله من اهل البیت؛ خدا شما - خاندان - را رحمت کند.»

۲ - «مرحباً مرحباً بکم؛ به شما خوش آمد می‌گوییم.»

۳ - «یا عقبه، لا یقبل الله من العباد یوم القیامة إلا هذا الأمر الذی أنتم علیه...»<sup>۲</sup>؛ ای عقبه!

خداوند در روز قیامت از بندگان خود هیچ راهی جز آنچه را که شما بر آن هستید نخواهد پذیرفت.»

ولی این روایت یا از نظر سند مورد اشکال است، همانند دوم و سوم و یا دلالت بر وثاقت ندارد؛ بلکه حداکثر، دلالت بر مدح دارد. از این رو، بعضی او را مجهول دانسته‌اند.

برخی دیگر مانند مامقانی، وی را در زمره روایان حسان؛ بلکه ثقات شمرده‌اند.<sup>۳</sup> البته کثرت روایات او در کتب اربعه - بیش از پنجاه<sup>۴</sup> روایت - شاهد بر نیک‌نامی اوست. با این همه، اشکال مرسل بودن روایت به حال خود باقی است، زیرا طریق شیخ مفید به علی بن عقبه، روشن نیست.

با تمام این اشکالات، قوت متن و مضمون به حدی است که به صدور آن از معصوم، قطع و یقین داریم و همین امر ما را از بررسی سند بی‌نیاز می‌کند.

## ۲ - واگذاری محل طواف کعبه

کلینی، به نقل از محمد بن یحیی و غیر او، از احمد بن محمد بن هلال، از احمد بن محمد، از فردی، از امام صادق □ روایت کرده که فرمود: «أول ما یظهر القائم من العدل أن ینادی منادیه: أن یسلم صاحب النافلة لصاحب الفریضة الحجر الأسود و الطواف.»<sup>۵</sup> در نخستین

۱. همان.

۲. همان.

۳. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۵۴.

۴. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

۵. کافی، ج ۴، ص ۴۲۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۰، ح ۲۵؛

گام برقراری عدالتی که حضرت مهدی آن را آشکار می‌سازد، منادی وی اعلان می‌دارد: کسانی که طواف مستحبی انجام می‌دهند، مسیر حجرالاسود و محل طواف را برای آنان که حج واجب به جا می‌آورند، واگذار نمایند.»

بررسی سند

این حدیث از دو نظر مورد اشکال سندی است:

۱ - مرسل است: «عن رجل».

۲ - در طریق آن احمد بن هلال عبرتائی وجود دارد که مورد تأمل است، زیرا طبق نقل نجاشی، روایاتی در مذمت احمد بن هلال از امام حسن عسکری<sup>ع</sup> وارد شده و به نقل شیخ طوسی در کتاب *اختیار معرفة الرجال* آمده است که: «کان غالباً متهما فی دینه؛ وی در زمره غلات است و دین و مذهب او مورد سؤال است.» در کتاب *تهذیب*، باب «الوصیة لأهل الضلال» گفته است: «مشهور بالغلو واللجنة و ما یختص بروایتہ لانعمل علیه؛ یعنی (احمد بن هلال) مشهور به غلو و لعن است و روایاتی را که منحصرأ او نقل می‌کند بدان عمل نمی‌کنیم.»

در *استبصار* نیز در باب «ما يجوز شهادة النساء فیه» آورده است: «ضعیف فاسد المذهب لایلقت إلی حدیثه فیما یختص بنقله»؛ (احمد بن هلال) فردی ضعیف و از نظر مذهب فاسد است و به روایاتی که منحصرأ او نقل می‌کند اعتنا نمی‌شود.» نجاشی می‌گوید: احمد بن هلال، در زمره کسانی است که محمد بن حسن بن ولید او را از مرویات محمد بن احمد بن یحیی، استثنا کرده است. به پیروی از ابن‌الولید، شیخ صدوق نیز احمد بن هلال را استثنا کرده؛ یعنی به روایات او عمل نکرده است.

علامه حلی، پس از این که نام او را در بخش دوم کتاب رجالی خود آورده - و این به

....>

وسائل الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۲۸؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۴، ص ۶۴؛ چشم اندازی به حکومت جهانی حضرت مهدی، ص ۱۶۸، ج ۳؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.  
 ۱. تهذیب، ج ۹، ص ۲۰۴، ذیل ج ۸۱۲.  
 ۲. استبصار، ج ۳، ص ۲۸، ذیل ج ۹۰.

معنای ضعیف شمردن اوست - می‌گوید: «روایات او از دیدگاه من مورد پذیرش نیست.»  
شیخ صدوق در کمال‌الدین، در بحث پاسخ به شبهات زیدیه، به نقل از سعد بن عبدالله (اشعری) گفته است: «ما رأینا و لاسمعنا بمتشیع رجع عن تشیعه إلی النصب إلا أحمد بن هلال، و كانوا یقولون: إن ماتفرد بروایته احمد بن هلال، فلا یجوز استعماله.؛ ما ندیدیم و نشنیدیم شخصی از پیروان مذهب شیعه غیر از احمد بن هلال، از مذهب خود به دشمنی با اهل بیت برگردد، محدثان می‌گفتند: عمل به روایاتی که احمد بن هلال منحصرأ آنها را نقل می‌کند، جایز نیست.»

قول به تفصیل:

البته در مقابل، گفته دیگری است که در آن، بین روایاتی که پیش از انحراف نقل کرده و روایات پس از انحراف، تفاوت قائل شده، دسته نخست را مورد عمل و اعتبار و دسته دوم را مردود دانسته است.

این تفصیل، مبنای شیخ طوسی در کتاب *عدة الاصول* است که در بحث خبر واحد، آن را مطرح کرده و گفته است: «بین ما یرویه حال استقامته و ما یرویه حال خطاه.»<sup>۲</sup>  
آقای خوبی این تفصیل را التزام شیخ طوسی به وثاقت او می‌داند، زیرا اگر او ثقه نباشد، روایات وی در دوران عدم انحراف نیز، مردود است.

تفصیل دیگر:

ابن غضائری بین روایات او از حسن بن محبوب و ابن ابی عمیر و دیگر روایات، تفصیل داده و آن دو دسته از روایات را پذیرفته است، زیرا کتاب مشیخه ابن محبوب و نوادر ابن ابی عمیر را بسیاری از محدثان شنیده و بر آنها اعتماد کرده‌اند. آقای خوبی، سخن ابن غضائری را تفصیل جدیدی نمی‌داند و آن را به تفصیل شیخ طوسی بازمی‌گرداند. چون در غیر این صورت، احمد بن هلال، ثقه باشد یا نباشد، تفاوت قائل شدن بین روایات او از کتاب ابن محبوب و ابن ابی عمیر و دیگران چه دلیلی

۱. کمال‌الدین، ص ۷۶.

۲. *عدة فی اصول الفقه*، ج ۱، ص ۱۵۱، چاپخانه ستاره.

خواهد داشت؟<sup>۱</sup>

دیدگاه آقای خویی:

ایشان با پذیرفتن این که احمد بن هلال، اعتقادی فاسد دارد او را ثقة می‌داند و فساد عقیده او را در صحت روایات، مؤثر نمی‌داند و می‌گوید: «لا ینبغی الإشکال فی فساد الرجل من جهة عقیدته بل لا یبعد إستفادة أنه لم یکن یتدین بشيء، و من ثمَّ کان یظهر الغلوّ مرّة و النُصبُ أُخري و مع ذلك لا یهمّنا إثبات ذلك إذ لا أثر لفساد العقیده او العمل فی سقوط الروایة عن الحجیة بعد وثاقه الراوی، والذي یظهر من کلام النجاشی: «صالح الروایة» أنه فی نفسه ثقة... فالمتحصّل: أنّ الظاهر أنّ احمد بن هلال ثقة، غاية الأمر أنه کان فاسد العقیده و فساد العقیده لا یضّر بصحة روایاته، علی ما نراه من حجیة خبر الثقة مطلقاً؛ سزاوار نیست در فساد عقیده احمد بن هلال، اشکال شود؛ بلکه بعید نیست از روایات استفاده شود که او به هیچ چیز پایبند نبوده است. از این رو، گاهی اظهار غلوّ و گاهی اظهار دشمنی با اهل بیت □ می‌کرده. با این همه، برای ما اثبات این معنی مهم نیست، زیرا از دیدگاه ما، پس از اثبات وثاقت او، فساد عقیدتی‌اش، تأثیری در سقوط روایت وی از حجّیت، ندارد و از سخن نجاشی نیز وثاقت او استفاده می‌شود.

خلاصه می‌توان گفت: او به ظاهر ثقة است. هر چند از نظر عقیده فاسد است؛ ولی (فساد عقیده او) به صحت روایات وی زیان نمی‌رساند.

قابل دقت است که: سخن ایشان خالی از مناقشه و اشکال نیست، زیرا روایتی که فساد عقیده او را ثابت می‌کند، اگر از نظر آقای خویی صحیح و معتبر باشد، مضمون آن منتهای بی‌اعتباری احمد بن هلال است و هرگز نمی‌توان با توجه به این روایت، میان فساد عقیده و عدم اعتبار گفته و روایات او، تفکیک قائل شد. در روایت چنین آمده: «احذروا الصوفی المتصنّع؛ از [معاشرت] با این صوفی ظاهر ساز بپرهیزید.» تأمل.

هم‌چنین امام □ فرموده است: «لا غفر الله له ذنبه و لا أقاله عثرته یداخل فی أمرنا، بلا إذن منّا و لارضی یستند برأیه... لا یمضی من أمرنا آیه، إلا بما یهواه و یریده، أرداه الله بذلك فی نار جهنم؛ خداوند گناهش را نبخشد و از لغزش‌هایش درنگذرد. او بدون اجازه و رضایت ما در کارهای ما دخالت و خودسرانه عمل می‌کند... کارهای ما را تا آن جا که با هوا

۱. معجم رجال‌الحديث خویی، ج ۲، ص ۳۵۶.

و هوس خود سازگار است انجام می‌دهد و به دلخواه خود عمل می‌کند. امیدوارم خداوند او را به سبب این کارها به آتش دوزخ بیفکند.»  
جایی دیگر می‌فرماید: «لارحمه الله...؛ خدا او را مشمول رحمت خود نگرداند نفرین کردیم. خداوند او را نابود کرد. ما از او بیزاریم.»<sup>۱</sup>  
خلاصه سخن، با این همه لعن و نفرین و مذمت و تقبیح، جایی برای توثیق و پذیرش روایات او نمی‌ماند... بنابراین، این طریق مردود است.  
طریق دوم: این روایت را صدوق در من لا یحضره الفقیه به گونه‌ای مرسل و بدون ذکر سند آورده و گفته است: قال الصادق: «...»<sup>۲</sup>

به گفته علمای ما، از جمله: فاضل تفرشی و شیخ بهایی و شیخ سلیمان ماحوزی در *بلغة المحدثین* و علامه حلی در *مختلف الشیعة* و شهید اول در شرح *ارشاد* و محقق داماد، ارزش و اعتبار مراسیل صدوق در من لا یحضره الفقیه که بیش از ثلث کتاب را تشکیل می‌دهند، کمتر از مسانید یا مراسیل ابن ابی عمیر، نیست.»<sup>۳</sup>

طبق این مبنا، روایت مزبور هیچ اشکال سندی ندارد و مورد اعتبار است، زیرا شیخ صدوق بدون هیچ تردیدی، روایت را به معصوم نسبت داده است. دقت شود.

#### برداشت فقهی

از این روایت برداشت‌هایی فقهی شده و در پاره‌ای از موارد، از قبیل استحباب عدم مزاحمت انجام دهنده طواف مستحب، برای کسی که طواف واجب انجام می‌دهد، به این روایت استناد شده است.

الف) مجلسی اول می‌گوید: «ویدل علی استحباب عدم مزاحمة من یطوف مستحباً لمن یطوف واجباً فی استلام الحجر و فی أصل الطواف اذا كان الطائف کثیراً»؛<sup>۴</sup> این روایت دلالت دارد، مستحب است برای کسی که طواف مستحبی انجام می‌دهد برای کسی که

---

۱. اختیار معرفة الرجال، ص ۴۱۳.  
۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۱۰.  
۳. الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۳، ص ۱۴۸.  
۴. مستدرک الوسائل (الخاتمة)، ج ۲۲، ص ۶.  
۵. روضة المتقین، ج ۵، ص ۲۲۲.

طواف واجب بجا می‌آورد، ایجاد مزاحمت نکند. در اصل طواف و استلام حجرالاسود نیز اگر طواف کنندگان بسیار باشند، مستحب است همین گونه عمل نماید.»  
 (ب) مجلسی دوّم گفته است: «والطواف: اي سائر آداب الطواف او المطاف: إذا ضاق عن الطائفين؛ مقصود از طواف در این روایت، سایر آداب طواف و یا مطاف است در صورتی که طواف کنندگان، در تنگنا قرار داشته باشند.» یعنی مستحب است محل طواف را برای کسانی که طواف واجب انجام می‌دهند واگذارند. البته در صورتی که جمعیت انبوه باشد.

### ۳ - چشم پوشی از سوابق برخی مجرمان

شیخ طوسی می‌گوید: «محمّد بن الحسن الصفّار، عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب، عن جعفر بن بشير و محمد بن عبدالله بن هلال، عن العلاء بن رزين القلاء، عن محمد بن مسلم قال: سألت ابا جعفر □ عن القائم - □ - إذا قام بأي سيرة يسير في الناس؟ فقال: بسيرة ما سار به رسول الله حتى يظهر الإسلام، قلت: و ما كانت سيرة رسول الله □؟ قال: أبطل ما كان في الجاهلية، واستقبل الناس بالعدل و كذلك القائم - □ - إذا قام، يبطل ما كان في الهدنة ممّا كان في أيدي الناس و يستقبل بهم العدل.»<sup>۱</sup> محمد بن مسلم می‌گوید: از امام باقر □ جويا شدم هرگاه قائم □ دست به قیام بزند چگونه با مردم رفتار می‌کند؟ حضرت فرمود: به همان روش پیامبر اکرم، تا زمانی که حاکمیت اسلام را ظاهر گرداند.

عرض کردم: روش پیامبر اکرم چگونه بوده؟ فرمود: رسول خدا □ بر آداب و رسوم جاهلی خط بطلان کشید و با عدل و داد با مردم روبرو شد. هم‌چنین آن گاه که حضرت قائم □ - دست به قیام زند هر چه را در دوران صلح - شاید دوران غیبت امام زمان - انجام گرفته، ابطال می‌گرداند و با مردم، به عدل و دادگری روبرو خواهد شد.»

### بررسی سند

این روایت را شیخ طوسی، به دو طریق از محمد بن حسن صفّار نقل می‌کند.  
 أ - «شيخ ابو عبدالله و حسين بن عبيدالله و احمد بن عبدون، از احمد بن محمد

۱. مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۶۷.  
 ۲. تهذيب، ج ۶، صص ۱۵۴ و ۲۷۰.



بن حسن بن ولید از پدر او.»

ب - «ابوالحسین بن ابی جید، از محمد بن حسن بن ولید.»<sup>۱</sup>  
طریق شیخ طوسی به این دو صحیح است؛ چنان که آقای خوبی نیز بدان اشاره کرده است؛<sup>۲</sup> ولی بحث در رجال و روات بعد از صفار می‌باشد.

#### فقه الحدیث

علامه مجلسی نکاتی را به این شرح از این روایت استفاده کرده است:  
الف) همان گونه که اسلام و پذیرش آن، براساس قاعده فقهی «الإسلام یجب ما قبله؛ اسلام، گذشته انسان را نادیده می‌گیرد» ایمان نیز چنین است.  
ب) اگر مؤمن پیش از قیام حضرت مهدی □ معصیتی را مرتکب شده که موجب حدّ یا تعزیر باشد، حضرت پس از قیام، بر او اجرای حدّ یا تعزیر نمی‌کند. آن چه گفته شد در صورتی است که حق خدا باشد، اما اگر حق مردم باشد، عدالت حضرت اقتضا می‌کند آن حق را بازستانده و مسترد گرداند، مگر گفته شود حضرت مهدی □ آن را از اموال خود می‌پردازد.<sup>۳</sup>  
ج) «هدنه»، یعنی دوران آرامش و صلح و آتش بس میان مسلمانان و کفار و یا میان دو دسته از جنگ‌جویان، هر چند کفار نباشند.

#### ۴ - تخریب سقف مساجد

کلینی در کافی آورده است: «علي بن ابراهیم، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن حماد بن عثمان، عن الحلبي، قال: سئل ابو عبد الله □ عن المساجد المظلمة، أنكره الصلاة فيها؟ فقال: نعم، و لكن لا يضركم اليوم، و لو قد كان العدل، لرأيتم كيف يصنع في ذلك...»<sup>۴</sup>... حلبي می‌گوید: از امام صادق □ سؤال شد: آیا نماز خواندن در مساجد سرپوشیده - مسقف - کراهت دارد؟ فرمود: آری؛ ولی امروز - یعنی پیش از قیام حضرت مهدی □ - اشکال ندارد؛ اما آن روز که حکومت عدل بپا شود، خواهید دید با این گونه مساجد چه خواهد کرد

۱. استبصار، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۱۵، ص ۲۵۰.

۳. ملاذ الأخیار، ج ۹، ص ۴۱.

۴. کافی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.

«...»

## بررسی سند

در این روایت هیچ گونه اشکال سندی وجود ندارد، مگر ابراهیم بن هاشم که گفته شده: توثیق خاصی ندارد، هر چند مورد مدح و ستایش است. از این رو، روایت را «حَسَن» می‌نامند، چنان که علامه مجلسی نیز همین گونه تعبیر کرده است؛ ولی از دیدگاه ما، ابراهیم بن هاشم هیچ گونه مشکلی ندارد، زیرا اولاً: او فوق وثاقت است و اگر توثیق خاصی ندارد، بدین جهت است که مقام و جایگاه برخی، بالاتر از اطلاق کلمه «ثقه» در حق آنان است.

ثانیاً: وی توثیق عام دارد، زیرا علی بن ابراهیم در مقدمه تفسیر، مشایخ خود را توثیق کرده و گفته است: «نحن ذاکرون و مخبرون بما ینتهی إلینا و رواه مشایخنا و ثقاتنا...»؛<sup>۲</sup> ما در این جا روایاتی را که مشایخ و افراد مورد وثوق ما روایت کرده‌اند بیان می‌کنیم.» این توثیق عام، به توثیقات خاص می‌انجامد یعنی: یکایک راویان و اساتید، در این کتاب ثقه‌اند از جمله: ابراهیم بن هاشم که یکی از آنان شمرده می‌شود. بنابراین، روایت فوق از نظر سند هیچ گونه اشکالی ندارد.

## دلالت

از ظاهر روایت برمی‌آید که مسقف کردن مسجد، خلاف دیدگاه شرع و نوعی سنت شکنی تلقی شده و مورد کراهت شرع است؛ ولی هم اکنون مبارزه با این سنت شکنی زمینه ندارد و نماز مؤمنان در این گونه مساجد، بدون اشکال است؛ ولی به هنگام ظهور و برقراری عدل و مبارزه با سنت شکنی، درباره آن تصمیم دیگری اتخاذ می‌شود.

نمونه آن، روایت صحیح دیگری است که از امام باقر<sup>۱</sup> به همین مضمون وارد شده است:

«أول ما یبدأ به قائمنا سقوف المساجد فیکسرها، و یأمر بها فیجعل عربشاً کعربش موسی»؛<sup>۳</sup>

۱. مرآة العقول، ج ۱۵، ص ۲۴۵.

۲. تفسیر قمی (مقدمه)، ص ۴.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۸۸؛

نخستین عملی که حضرت قائم - □ - به آن، آغاز به کار می‌کند، سقف مساجد است که آن‌ها را ویران می‌سازد و سقف‌هایی مانند سایبان موسی □ بر آن‌ها قرار خواهد داد.»

«عریش» سایبانی است که برای محافظت از سرما و گرما می‌سازند. به نقل از طریحی: عریش را از لیف خرما می‌سازند و تا پایان فصل خرما در آن به سر می‌برند.<sup>۱</sup>

شاید تخریب سقف‌های مساجد بدین دلیل باشد که مساجد، پیش از ظهور امام □ از حالت سادگی بیرون آمده و جنبه تشریفاتی به خود می‌گیرد.

#### برداشت فقهی

این روایت و مانند آن، حمل بر استحباب شده‌اند، زیرا عدم وجود مانع و حایل بین نمازگزار و بین آسمان، مستحب است و نبودن حایل، یکی از اسباب قبولی نماز و استجاب دعا به شمار می‌آید.

#### ۵ - مساجد و تزیینات و تصاویر

کلینی روایت کرده است: «الحسن بن علي العلوي، عن سهل بن جمهور، عن عبدالعظيم بن عبدالله العلوي، عن الحسين العرنی، عن عمرو بن جميع، قال: سألت ابا جعفر □ عن الصلاة في المساجد المصوّرة. فقال: أكره ذلك و لكن لا يضركم اليوم و لو قد قام العدل لرأيتم كيف يصنع في ذلك.»<sup>۲</sup> عمرو بن جميع می‌گوید: از امام باقر □ در مورد نماز خواندن در مسجدهایی که با عکس، تزیین شده پرسیدم، فرمود: من آن را نمی‌پسندم؛ ولی امروز به شما زبانی نمی‌رساند و اگر حکومت عدل و داد به پا گردد، خواهید دید که با این قبیل امور چگونه برخورد خواهد شد.»

....→

اثبات الهداة، ج ۳، ص ۴۲۵.  
۱. مجمع البحرین، ج ۳، ص ۴۵۳، ماده عَرَشَ.  
۲. کافی، ج ۳، ص ۳۶۹؛ تهذیب‌الأخبار، ج ۳، ص ۲۵۹، ح ۷۲۶؛ استبصار، ج ۱، ص ۴۴۱؛ وسائل‌الشیعة، ج ۵، ص ۲۱۵؛ بحار‌الانوار، ج ۵۲، ص ۳۷۴.

## بررسی سند

علامه مجلسی در شرح *کافی* و *تهذیب*، این روایت را تضعیف کرده.<sup>۱</sup> شاید علت ضعف سند، وجود افرادی باشد که از توثیق برخوردار نیستند و هیچ گونه سخنی پیرامون آنان در کتب رجال نیامده و به اصطلاح، مهمل هستند.

بعضی دیگر، مانند عمرو بن جمیع ازدی، تضعیف شده و اگر وی همان عمرو بن جمیع عبدی باشد، نیز مجهول است؛ ولی در این مورد که فقها<sup>۲</sup> به استناد این روایت و دیگر روایات، فتوا به کراهت نقش و نگار در مساجد داده‌اند، می‌توان پی‌برد که روایت مزبور، مورد اعتماد و عمل آنان بوده است. البته امکان دارد گفته شود: این عمل فقهای شیعه، بر مبنای تسامح در ادله سنن است و بگوئیم شامل مکروهات نیز می‌شود.

## ۶ - به زانو درآوردن حکومت ستم پیشگان

«قال رسول الله ﷺ ... فيجتمع الناس إليه كالطير الواردة المتفرقة حتى يجتمع إليه ثلثمائة وأربعة عشر رجلاً. فيهم نسوة، فيظهر علي كل جبار وابن جبار و يظهر من العدل ما يتمي له الأحياء أموالهم...»<sup>۳</sup> مردم همانند کبوتران پراکنده و از راه رسیده، گرد [حضرت مهدی] جمع می‌شوند، تا این که سیصد و چهارده تن مرد و تعداد اندکی از زنان نیز در جمع آنان حضور به هم می‌رسانند. سپس بر هر ستمگر و ستمگر زاده‌ای چیره می‌گردد و چنان عدالتی را گسترش می‌دهد که زندگان، آرزو می‌کنند مردگانشان زنده شوند و این عدالت را ببینند...»

## بررسی سند

هر چند روایات بسیاری از فریقین به این مضمون رسیده و نیازی به بررسی سند ندارد؛ ولی از نظر فنی، لیث بن ابی‌سلیم در طریق این روایت است که از دیدگاه اهل

۱. *مرآة العقول*، ج ۱۵، ص ۲۴۵؛ *ملاذ الأخیار*، ج ۵، ص ۴۹۰.  
 ۲. *معجم رجال‌الحديث خویی*، ج ۱۳، ص ۸۲.  
 ۳. *وسائل‌الشیعة*، ج ۵، ص ۲۱۵.  
 ۴. *مجمع‌الزوائد*، ج ۷، ص ۳۱۵؛ *العرف‌الوردی*، ج ۲، ص ۶۱؛ *البرهان*، ص ۱۱۷؛ *الإذاعة*، ص ۱۱۹.

سنت، روایات را به هم می‌آمیزد و بعضی، او را تضعیف کرده‌اند.<sup>۱</sup> اما دیگر افراد موجود در سند، همگی براساس دیدگاه آنان ثقه‌اند و البته «تدلیس» در نظر اهل سنت، چندان نقطه ضعفی شمرده نشده است. چنان که ابن عماد حنبلی در بیان شرح حال سلیمان بن مهران اعمش به گونه‌ای مشروح به این بحث پرداخته است.<sup>۲</sup> از سویی او، در زمره رجال بخاری است که این خود، نقطه قوتی برای راوی - از نظر بعضی اهل سنت - شمرده می‌شود. بنابراین، بعید نیست اشکال ضعف سند نیز برطرف شود؛ ولی عدد سیصد و چهارده تن، با روایات دیگر، چندان سازشی ندارد و از نظر ما او مجهول است چنانچه شیخ طوسی به آن اشاره کرده<sup>۳</sup> ولی مرحوم وحید بهبهانی او را تقویت و تأیید می‌کند.<sup>۴</sup>

### نتیجه

در خاتمه بحث مجدداً سخن خود را تکرار می‌کنیم که: هیچ گونه شک و تردیدی نیست حکومت حضرت بقیة الله الا عظم، تجسم عدل و داد و نابودی ظلم و بیدادگری است و روایات بسیار غیرقابل شمارشی به این موضوع اشاره - بلکه تصریح - دارد.

ما در این جا تنها به چند نمونه روایت از جلوه‌های عدالت این دولت کریمه اشاره کردیم و با نقد و بررسی سندی به تمام آنچه گفته شده و یا می‌شود، از آن روایات به دفاع پرداختیم تا برای مدعیان تخصص، که متأسفانه با نداشتن هر گونه تعهد و تخصص، بر این گونه روایات اشکال وارد می‌کنند، سخنی باقی نماند. انشاءالله

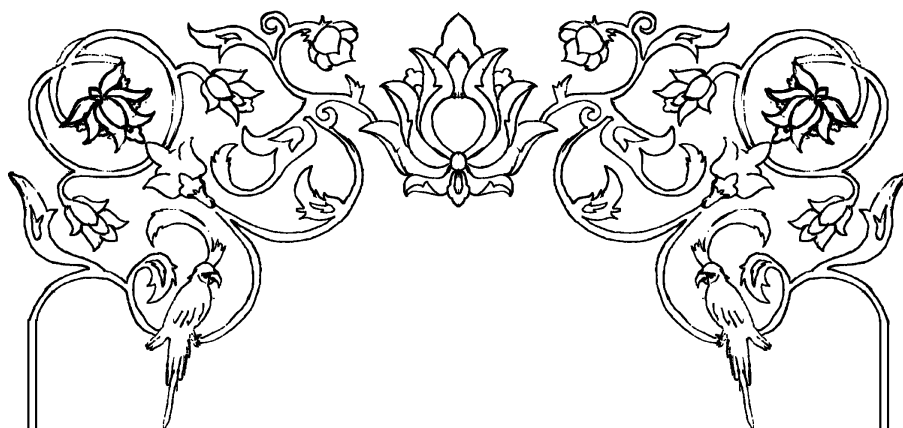
۱. تهذیب‌التهدیب، ج ۸، ص ۴۱۸.

۲. شذرات الذهب ۱: ۲۲۱ (دارالفکر)

۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۴، ص ۱۳۹؛ قاموس الرجال، ج ۸، ص ۶۲۱.

۴. تنقیح المقال، ج ۲، ص ۴۴، چاپ سنگی.





فصل هجدهم:

القاب و اصاف حضرت مهدی

در منابع اهل سنت



انبیاء و اوصیای الهی همگی به القاب و اوصاف شایسته و بایسته‌ای متصف بوده‌اند. و از هر کدام در روایات، به تعبیری یاد می‌شود مانند، صفی‌الله، نبی‌الله، خلیل‌الله، کلیم‌الله، روح‌الله، رسول‌الله، خیر خلق‌الله، ولی‌الله، ثارالله، حجة‌الله امیرالمؤمنین، وصی، مجتبی، شهید، سجاد، زین‌العابدین، باقرالعلوم، صادق و ...، از جمله، آخرین وصی و حجت‌ خدا، مهدی موعود<sup>۱</sup> که مورد اتفاق فریقین است و از آن حضرت در روایات به تعبیر و اوصافی یاد می‌شود.

ما در این مختصر قصد داریم ضمن اشاره اجمالی به برخی القاب و ویژگی‌های آن حضرت در منابع شیعه به پاره‌ای از آن‌ها که در منابع اهل سنت موجود بوده و محور اصلی بحث ما نیز همین موضوع است، اشاره‌ای داشته باشیم.

#### القاب و ویژگی‌های حضرت مهدی<sup>۲</sup>

در روایات و کتب ادعیه و زیارات ما، از حضرت حجت<sup>۳</sup>، با القاب و ویژگی‌هایی یاد کرده‌اند، به ویژه در دعای شریف ندبه که با بیش از شصت لقب از آن حضرت یاد شده و او را توصیف نموده‌اند هر چند لقب بارز و ویژگی شایع، در روایات، همان کلمه «قائم» است؛ ولی تعبیر و عناوین دیگری نیز ذکر شده مانند: ۱ - بقیة الله ۲ - المعدُّ لقطع دابر الظلمة ۳ - المنتظر لإقامة الامت والعروج، ۴ - المرتجی لإزالة جور والعدوان ۵ - المدخر لتجديد الفرائض والسُّنن ۶ - المتخیر لإعادة الملة والشريعة ۷ - المؤمن لأحیاء الكتاب و حدوده ۸ - مُحیی معالم الدین ۹ - قاصم شوكة المعتدین ۱۰ - هادم اُبنیة الشرك والذفاق ۱۱ - مُبید أهل الفسوق والعصیان والطغیان ۱۲ - حاصد فروع الغي والشقاق ۱۳ - طامس آثار الزیغ والأهواء ۱۴ - قاطع حبال الكذب والإفراء ۱۵ - مُبید العتاة والمردة ۱۶ -



- مستأصل أهل العناد و التّضليل و الإلحاد ١٧ –  
 مُعزّ الأولياء ١٨ – مزيل الأعداء ١٩ – جامع  
 الكلمة علي التقوي ٢٠ – باب الله الذي منه  
 يُوتي ٢١ – وجه الله الذي يتوجه إليه الأولياء  
 ٢٢ – السبب المتصل بين الأرض و السماء ٢٣ –  
 صاحب يوم الفتح ٢٤ – ناشر راية الهدي ٢٥ –  
 مؤلف شمل الصّلاح و الرضا ٢٦ – الطالب بذحول  
 الأنبياء و أبناء الأنبياء ٢٧ – الطالب بدم  
 المقتول بكربال ٢٨ – المنصور علي من إعتدي  
 عليه و أفترى ٢٩ – المضطر الذي يُجاب إذا دعي  
 ٣٠ – صدر الخلائق ٣١ – ذو البر و التقوي ٣٢ –  
 ابن السادة المقربين ٣٣ – ابن النجباء الأكرمين  
 ٣٤ – ابن الهداة المهديين ٣٥ – ابن الخيرة  
 المهذبين ٣٦ – ابن العطارفة الأنجبيين ٣٧ – ابن  
 الأطائب المُطهرين ٣٨ – ابن الحضارمة المُنتجبين  
 ٣٩ – ابن القماقمة الأكرمين ٤٠ – ابن البدور  
 المنيرة ٤١ – ابن السرج المضيئة ٤٢ – ابن  
 الشهب الثاقبة ٤٣ – ابن الأنجم الزاهرة ٤٤ –  
 ابن السبل الواضحة ٤٥ – ابن الأعلام اللائحة  
 ٤٦ – ابن العلوم الكاملة ٤٧ – ابن السنن  
 المشهورة ٤٨ – ابن المعالم الماثورة ٤٩ – ابن  
 المعجزات الموجودة ٥٠ – ابن الدلائل المشهودة  
 ٥١ – ابن الصراط المستقيم ٥٢ – ابن النبء  
 العظيم ٥٣ – ابن من هو في أم الكتاب لدي الله  
 علي حكيم ٥٤ – ابن الايات و البينات ٥٥ – ابن  
 الدلائل الظاهرات ٥٦ – ابن البراهين الواضحات  
 الباهرات ٥٧ – ابن الحجج البالغات ٥٨ – ابن  
 النعم السابغات ٥٩ – ابن طه و المحكمات ٦٠ –  
 ابن يس و الداريات ٦١ – ابن الطور و العاديات  
 ٦٢ – ابن من دني فتدلي ٦٣ – المُغيّب الذي لم  
 يخل عن [المؤمنين] ٦٤ – النازح الذي ما نزع [عن  
 المؤمنين] ٦٥ – أمنية الشائق [من المؤمنين] ٦٦ –  
 أثيل المجد الذي لا يُجاري ٦٧ – تلامذ النعم التي  
 لا تضاهي ٦٨ – نصيف الشرف الذي لا يساوي.

### ترجمه این اوصاف

۱. بازماندگان عترت هدایتگر
۲. موعود و منتظری که آماده راست گردانیدن گژی و ناراستی است؟
۳. آنکه آماده ریشه کن کردن ستمگران است.
۴. آن مایه امیدواری که جور و تعدی را زایل خواهد کرد.
۵. آن ذخیره الهی که فرایض و سنت‌ها را دوباره إحیاء خواهد کرد؟
۶. آن برگزیده‌ای که دین و آیین را دوباره بازسازی می‌کند.
۷. مایه امیدواری بر حیات دوباره کتاب الله و حدود خدا.
۸. زنده ساز نشانه‌های دین و اهل اعتقاد.
۹. در هم شکننده اعتبار تجاوزکاران.
۱۰. ویرانگر بناهای شرک و نفاق.
۱۱. براندازنده تبه‌کاران و فاسقان و طاغیان.
۱۲. درو کننده شاخسارهای گمراهی و پراکنده سازی.
۱۳. محو کننده آثار انحراف و هوس بازی.
۱۴. در گلسنده رشته‌های دروغ و افتراء.
۱۵. نابود کننده سرکشان و عصیانگران.
۱۶. برکننده ریشه مردم لجوج و گمراه‌گر و الحاد بیشه.
۱۷. گرامی دارنده دوستان و خوار کننده دشمنان.
۱۸. فراهم آورنده سخنی که به تقوا برمی‌انگیزد - کنایه از وحدت مردم در سایه توحید.
۱۹. درب ورودی که از آن در به خدا راه یابند.
۲۰. چهره خندانی که اولیاء روی به سوی آن کشند.
۲۱. رشته مایه پیوند میان زمین و آسمان.
۲۲. مالک روز پیروزی و افرازنده درفش هدایت.
۲۳. اصلاح دهنده پریشانی‌ها و خشنود کننده دل‌ها.
۲۴. خون خواه پیامبران و پیامبر زادگان.
۲۵. خون خواه کشته کربلا.
۲۶. منصور بر هر متجاوز و دروغ پرداز.

۲۷. درمانده مستجاب الدعوه.
۲۸. صدرنشین مردم نیکوکار و خود دار.
۲۹. فرزند نبی مصطفی و علی مرتضی و فرزند خدیجه و پسر فاطمه.
۳۰. فرزند سروران مقرب.
۳۱. فرزند نجبای گرامی.
۳۲. فرزند رهبران راه یافته.
۳۳. فرزند نیکان پاکیزه سیرت.
۳۴. فرزند بزرگان، سراپا نجات.
۳۵. فرزند پاکان پاکیزه.
۳۶. فرزند بزرگواران برگزیده.
۳۷. فرزند دریا‌های عطا و بخشش.
۳۸. فرزند ماه‌های تابنده.
۳۹. فرزند چراغ‌های فروزنده.
۴۰. فرزند شهاب‌های ظلمت شکاف.
۴۱. فرزند اختران فروزنده.
۴۲. فرزند راه‌های آشکار.
۴۳. فرزند نشانه‌های نمودار.
۴۴. فرزند دانش‌های کامل.
۴۵. فرزند سنت‌های مشهور.
۴۶. فرزند آثار روایت شده.
۴۷. فرزند معجزات موجود.
۴۸. فرزند براهین آشکار.
۴۹. فرزند راه راست.
۵۰. فرزند خبر بزرگ.
۵۱. فرزند کسی که مندرج در *الم کتاب*، و نزد خدای متعال فرزانه‌ای.
۵۲. فرزند آیات و بینات.
۵۳. فرزند دلایل ظاهر.

۵۴. فرزند براهین روشن و آشکار.  
 ۵۵. فرزند حجت‌های رسا.  
 ۵۶. فرزند نعمت‌های کامل - فرو ریخته و دربرگیرنده و فراگیر.  
 ۵۷. فرزند طه و محکمت قرآنی.  
 ۵۸. فرزند یاسین و ذاریات.  
 ۵۹. فرزند طور و عادیات.  
 ۶۰. فرزند آن که به خدا نزدیک شد، و باز هم به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر به خدای علی نزدیکتر.  
 ۶۱. غایبی که از ما جدا نیستی نیست.  
 ۶۲. برون رفته‌ای که از ما برون نیست.  
 ۶۳. عزیزی که هر مرد با ایمان و هر زن مؤمن، آرزومند دیدار اویند.  
 ۶۴. بلند پایه‌ای که برابر ندارد.  
 ۶۵. زاده نعمت‌هایی که نظیر ندارد.  
 ۶۶. همسنگ شرافتی که کسی با او برابر نیست.  
 آن‌چه یادآوری شد اوصاف و القابی است که در دعای شریف ندبه آمده و در روایات ما اوصاف دیگری به شرح ذیل آمده است:

۱. صاحب الأمر<sup>۲</sup>. ۲. صاحب الدار<sup>۳</sup>. ۳. صاحب السیف<sup>۴</sup>. ۴. صاحب الغیبة<sup>۵</sup>.  
 الطرید<sup>۶</sup>. ۶. الغریم<sup>۷</sup>. ۷. الغلام<sup>۸</sup>. ۸. الفرید<sup>۹</sup>. ۹. المضطر<sup>۱۰</sup>. ۱۰. المنتظر<sup>۱۱</sup>. ۱۱. المنصور<sup>۱۲</sup>

---

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۰.  
 ۲. همان، ص ۲۷۰.  
 ۳. همان، ص ۲۹۰؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.  
 ۴. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶.  
 ۵. صدوق، کمال‌الدین، ج ۲، ص ۴۲، و ج ۱، ص ۳۱۷.  
 ۶. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۸؛ الغیبة طوسی، ص ۴۳۶.  
 ۷. ارشاد مفید، ص ۳۵۴؛ کمال‌الدین، ج ۲، ب ۴۵ و کافی، ج ۱، ص ۵۲۱.  
 ۸. کمال‌الدین، ج ۲، ب ۴۵، ج ۶.  
 ۹. همان ج ۱، ب ۲۶، ج ۱۳.  
 ۱۰. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴؛ تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۲۹.  
 ۱۱. کمال‌الدین، ج ۲، ص ۳۷۸.  
 ۱۲. غیبت نعمانی، ص ۱۹۸ و ص ۲۴۳؛ کمال‌الدین، ج ۱، ص ۳۳۰؛ بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۳۹.

۱۲. المحدث<sup>۱</sup> ۱۳. المنتقم<sup>۲</sup> ۱۴. الموتور<sup>۳</sup> ۱۵. المهدي<sup>۴</sup> ۱۶. القائم<sup>۵</sup>  
پاره‌ای از این ویژگی‌ها با احادیث اهل سنت اشتراک تعبیر دارند و هر یک از این عبارات، نیاز به توضیح و فقه‌الحدیث دارد که در بحث‌های مفصل‌تر بدان اشاره خواهد شد. انشاءالله

### القاب حضرت در روایات اهل سنت

روایات اهل سنت بیشتر، حضرت را با عنوان «مهدی» یاد می‌کنند و از القاب و ویژگی‌های دیگر حضرت، کمتر یاد می‌شود و لقب «قائم» ظاهراً در منابع آنان به ندرت دیده می‌شود. ما در این بحث، به بررسی القاب آن حضرت که در کتاب‌ها و منابع اهل سنت آمده می‌پردازیم و پاره‌ای از آن ویژگی‌ها به قرار زیر است:

۱ - مهدي هذه الأمة ۲ - المهدي في الأرض و  
المهدي في السماء ۳ - مهدي الخير ۴ - مهدي  
عباد الله ۵ - الإمام ۶ - آخر الأئمة ۷ -  
خليفة الله ۸ - خليفة بني هاشم ۹ - خليفة ۱۰ -  
ولي الله ۱۱ - الأمير ۱۲ - أمير الطائفة ۱۳ -  
امير الناس ۱۴ - خيرة الله في خلقه ۱۵ - خير أمة  
محمّد ۱۶ - خير الناس ۱۷ - خير أهل الأرض ۱۹ -  
ذخيرة الأنبياء ۲۰ - يعسوب الأمة ۲۱ - الرجل  
الصالح ۲۲ - صالح من مضي ۲۳ - العدل المبارك  
الزكي ۲۴ - المنصور ۲۵ - الهاشمي ۲۶ - العائد  
بالبيت ۲۷ - السفاح.

آن چه یادآوری شد نمونه‌هایی از عناوین و القابی است که در کتب اهل سنت، از حضرت مهدی [ ] یاد شده است؛ اینک به متون روایات، اشاره می‌شود.

---

۱. کافی، باب أن الأئمة محدثون، ح ۴.  
۲. کافی، ج ۱، ص ۴۶۵؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۳۲.  
۳. غیبت نعمانی، ص ۱۷۹؛ کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.  
۴. نعمانی، ص ۲۳۷ و ۲۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۳.  
۵. دلائل الامامة طبری: ۲۳۹.

## بررسی متون روایات

### ۱ - مهدی هذه الأمة

الف - مناقب ابن المعازلی به نقل از ابی ایوب انصاری آورده است: «إن رسول الله □ مَرِضٌ مَرِضَةٌ فَدَخَلَتْ عَلَيْهِ فَاطِمَةُ تَعُوذُهُ، وَهُوَ نَاقَهُ مِنْ مَرَضِهِ، ... وَمَنَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ؛<sup>۱</sup> ابو ایوب انصاری می گوید: حضرت، سخت بیمار بود و دخترش فاطمه به عیادت آن حضرت آمد و رسول خدا □ در نقاقت و ضعف به سر می برد. پیامبر □ با بیان مطالبی برای فاطمه [س] فرمود: «مهدی این امت از ماست.»

ب - علی بن مکی هلالی به نقل از پدرش می گوید: «قال رسول الله □ ... يا فاطمه وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ إِنَّ مِنْهُمَا مَهْدِي هَذِهِ الْأُمَّةَ؛<sup>۲</sup> رسول خدا □ فرمود: سوگند به آن که مرا به پیامبری برانگیخت، مهدی این امت از نسل حَسَنین است.»

این حدیث در کتاب های ما نیز از سلمان فارسی وارد شده از جمله: کتاب سَلِيم بن قیس، ص ۶۹؛ تفسیر فرات، ص ۱۷۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۶۲؛ امالی طوسی، ج ۲، ص ۲۱۹ - البته به نقل حذیفه: هو من ولدی هذا - الحسين.<sup>۳</sup>

### ۲ - المهدی فی الأرض والمهدی فی السماء

از عبدالله بن عمر منقول است که: «... فَإِذَا أَدْرَكْتُمُوهُ فَبَايعُوهُ، فَإِنَّهُ الْمَهْدِي فِي الْأَرْضِ وَالْمَهْدِي فِي السَّمَاءِ؛<sup>۴</sup> هر گاه حضرتش را درک کردید، با او بیعت کنید، زیرا او مهدی زمین و آسمان هاست.»

۱. المناقب، ص ۱۰۱، مناقب خوارزمی، ص ۶۲؛ ینابیع الموده، ص ۸۱، معجم احادیث الإمام المهدی، ج ۱، ص ۱۴۶.  
 ۲. معجم الکبیر، ج ۳، ص ۵۲؛ بیان شافعی، ص ۴۷۸؛ ذخائر العقبی، ص ۴۲؛ عقد الدرر، ص ۱۵۱؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۸۴؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۵؛ برهان مندی، ص ۹۴.  
 ۳. معجم احادیث الامام المهدی □، ج ۱، ص ۱۳۸، چاپ جدید.  
 ۴. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۳؛ عقد الدرر، ص ۱۰۹؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۷۶؛ القول المختصر، ص ۱۸؛ برهان مندی، ص ۱۴۳؛ فرائد فوائد الکفر، ص ۸.

### ۳ - مهدي الخير

از كعب نقل شده كه گفت: «مهدي الخير يخرج بعد السفيناني؛<sup>۱</sup> آن هدايت شده به خير - يعني مهدي - ، پس از سفيناني، ظاهر خواهد گشت.»

### ۴ - الإمام

الف - ابوسعيد خُدري مي گويد: «قال رسول الله: يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمانِ - علي تظاهرُ العمر و انقطاع من الزمان - إمام يكون أعطي الناس؛<sup>۲</sup> در آخر الزمان - در دوران اوج گرفتاری و فشار روزگار - پيشوايي خواهد آمد كه سخاوتمندترين انسان ها است.»  
ب - از جابر بن عبدالله روايت شده كه گفت: «يَكُونُ علي الناس إماماً لا يعدُّ لهم الدراهم، ولكن يحثو؛<sup>۳</sup> در آخر الزمان پيشوايي بر مردم حكومت خواهد كرد، كه در تقسيم اموال، شمارش نمي كند؛ بلكه آن را بي حساب و بدون شمارش تقسيم مي كند.»

### ۵ - خليفة الله

الف - عبدالله بن عمر، «قال رسول الله: يخرج المهدي علي رأسه غمامة فيها مناد ينادي: هذا المهدي خليفة الله فاتبعوه؛<sup>۴</sup> هنگامي كه حضرت مهدي قيام مي كند، پاره ابري برفراز سر او قرار دارد كه ندا دهنده اي در آن ندا مي دهد! اين مهدي: جانشين خداست. بنابراین، از او پيروي كنيد.»

ب - از ثوبان منقول است كه گفت: «قال رسول الله: ... فإذا رأيتموه فبايعوه، و لو خبوا عَلَي التَّلج، فإنه خليفة الله المهدي؛<sup>۵</sup> هرگاه وي را مشاهده كرديد، با او بيعت كنيد هر چند

۱. فتن ابن حماد، ص ۹۹.  
۲. مسند ابي يعلى، ج ۲، ص ۳۵۶؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۶۳؛ جمع الجوامع، ج ۱، ص ۱۰۱۲؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۷۴؛ برهان متقي، ص ۸۳؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج ۱، ص ۹۶.  
۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ و در ص ۴۰۰ (كيف بكم إذا نزل فيكم ابن مريم حكماً، فإمامكم منكم)، معجم احاديث الامام المهدي، ج ۱، ص ۵۱۹.  
۴. بيان شافعي، ص ۵۱۱؛ عقد الدرر، ص ۱۳۵؛ فرائد السمطين، ج ۲، ص ۲۸۸؛ فصول المهمة، ص ۲۹۸؛ تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۸۸؛ الفتاوي الحديثية، ص ۲۷؛ ينابيع المودة، ص ۴۷۷؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۰۸ و ۲۱۰.  
۵. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۶۷؛ مستدرک حاكم، ج ۴، ص ۴۶۳؛ عقد الدرر، ص ۵۷؛ كنز العمال، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ معجم احاديث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۲۵.

با خزیدن بر روی یخ و برف باشد، زیرا او جانشین خدا، [حضرت] مهدی است.»  
روایتی به همین مضمون از پیامبر اکرم □ نیز در کتبی مانند: عیون  
اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹؛ کفایة الاثر، ص ۱۰۶؛ الصراط المستقیم، ج  
۲، ص ۱۱۶؛ وارد شده است.<sup>۱</sup>

#### ۶ - خلیفه

الف - ابو هُریرة، به نقل از پیامبر □ می گوید: «يَكُونُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ خَلِيفَةٌ  
...؛ میان این امت خلیفه‌ای وجود خواهد داشت که ... هرگز شیخین بر او برتری  
ندارند.»

ب - از أبو سعید منقول است که: «يَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَلِيفَةٌ يُعْطِي الْمَالَ بَغَيْرِ عَدَدٍ»<sup>۲</sup> در  
آخر الزمان، خلیفه‌ای ظهور می کند که مال را بدون شمارش، بذل و بخشش می کند.»

#### ۷ - خلیفه بنی هاشم

محمد بن حَنَفِيَّة می گوید: «يَنْزِلُ خَلِيفَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ بَيْتِ الْمَقْدَسِ ...»<sup>۴</sup>؛ خلیفه‌ای  
از بنی هاشم، در بیت المقدس اجلال نزول می فرماید.»

#### ۸ - الْأَمِير

از ارسطو نقل شده که گفته است: «... نَادِي مَنَادَ بَعْدَ أَنْ تَحَارَبَ الْقَبَائِلُ، أَلَا إِنَّ  
أَمِيرَكُمُ فُلَانٌ»<sup>۵</sup>؛ پس از درگیری قبائل با یکدیگر، ندا دهنده‌ای فریاد سر می دهد که  
فرمانده و رهبر شما فلانی است.»

۱. معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۰۳.  
۲. مصنف ابن أبي شيبة، ج ۱۵، ص ۱۹۸؛ كامل ابن عدي، ج ۶، ص ۲۴۳۳؛ تاريخ الخميس، ج ۲، ص ۲۸۸؛ برهان متقي، ص ۱۷۲؛ معجم  
احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۰۶.  
۳. فتن ابن حماد، ص ۹۸؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۶۹۵؛ معجم احادیث الامام  
المهدي، ج ۱، ص ۳۳۱؛ عقد الدرر، ص ۱۶۷.  
۴. فتن ابن حماد، ص ۱۱۰؛ عقد الدرر، ص ۲۴۱؛ معجم احادیث الامام  
المهدي، ج ۱، ص ۳۴۷.  
۵. همان.



## ۹ - خیرة الله من خلقه

از سمیر منقول است که می گوید: «... يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَلَا إِنَّ فَلَانًا خَيْرَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ! ... ندا دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد: هان - ای مردم! این شخص، برگزیده الهی از میان آفریدگان است.»

## ۱۰ - خیر أمة محمد

از حذیفه بن یمان نقل شده که گفته است: «قال رسول الله: ... فَعِنْدَ ذَلِكَ يُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ مُنَادٌ: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ قَطَعَ عَنْكُمْ مِدَّةَ الْجَبَّارِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَشْيَاعِهِمْ وَأَتْبَاعِهِمْ وَلَا تَكُنُّمُ خَيْرَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ...»<sup>۲</sup> در آن هنگام، ندا دهنده‌ای از آسمان ندا سر می‌دهد که ای مردم! خدای عزوجل، دوران حاکمیت ستمگران و منافقان و یاوران و پیروانشان را از سر شما کوتاه ساخت و اینک، خداوند، برجسته‌ترین شخصیت امت محمد را بر شما حاکمیت بخشید.»

## ۱۱ - خیر الناس

الف - از ابوالجلد منقول است که گفت: «... ثُمَّ تَجْتَمِعُ النَّاسُ عَلَيَّ خَيْرِهِمْ رَجُلًا...»<sup>۳</sup> ... سپس مردم بر فردی که برجسته‌ترین آنان به شمار می‌آید اتفاق نظر خواهند داشت.»

ب - عبدالله بن عمرو می گوید: «... يَحِجُّ النَّاسُ مَعًا ... فَيَفْرَعُونَ إِلَيَّ خَيْرِهِمْ، فَيَأْتُونَهُ وَهُوَ مُلْصِقٌ وَجْهَهُ إِلَيَّ الْكَعْبَةِ يَبْكِي...»<sup>۴</sup> مردم در کنار یکدیگر حج به جا می‌آورند و به برجسته‌ترین فرد خود پناه می‌آورند. در حالی که او صورت خود را به کعبه چسبانیده و گریه می‌کند...»

---

۱. ابن طاووس، ص ۴۵، به نقل از فتن سلیلی؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۳۹.  
۲. جامع البيان، ج ۱۵، ص ۱۷؛ سنن دانی، ص ۱۰۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۳۶۳.  
۳. مصنف عبد الرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مصنف ابن ابي شيبة، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ عقد الدرر، ص ۶۱؛ در المنثور، ج ۶، ص ۵۹؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۸۶.  
۴. فتن ابن حماد، ص ۹۴؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۰۳؛ عقد الدرر، ص ۱۰۹؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۵۰.

## ۱۲ - خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ

از ابوالجلد نقل شده که می گوید: «... ثُمَّ تَأْتِي الْخِلَافَةَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ...»؛ سپس خلافت، به سراغ بهترین فرد اهل زمین روی خواهد آورد. یعنی درستکارترین فرد گذشتگان و بهترین شخص باقیماندگان - و بازماندگان - ظهور خواهد کرد.

## ۱۳ - الْمَنْصُور

از کعب روایت شده که: «الْمَنْصُورُ مَهْدِيٌّ، يُصَلِّي عَلَيْهِ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؛ أَحْضَرَتْ مَهْدِيٌّ □ پیروز است، اهل آسمان و زمین بر او درود می فرستند.»

## ۱۴ - الْهَاشِمِيُّ

عبدالله بن زبیر غافقی، از علی □: «ثُمَّ يَظْهَرُ الْهَاشِمِيُّ، فَيُرَدُّ اللَّهُ إِلَى النَّاسِ أَلْفَتَهُمْ وَ نِعْمَتَهُمْ؛ سپس آن شخص هاشمی تبار، ظهور می کند و خداوند به برکت او مهر و الفت و نعمت را به مردم بازمی گرداند.»

## ۱۵ - الْعَائِدُ بِالْبَيْتِ

از امّسلمه منقول است که گفت: «قال رسول الله □: وَيَعُودُ عَائِدُ بِأَبْنَيْتِ...؛ سپس پناهنده‌ای به خانه خدا - کعبه - پناه می آورد.»

## ۱۶ - ذَخِيرَةُ الْأَنْبِيَاءِ

«قال رسول الله □: ... الْمَهْدِيُّ مِنْ وَادِي، تَكُونُ لَهُ غَيْبَةٌ وَ حَبْرَةٌ، تَضَلُّ فِيهَا الْأُمَمُ، يَأْتِي بِذَخِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ □...؛ مهدی □ از فرزندان من است، او غیبتی دارد که باعث حیرت می شود و

۱. مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱، ص ۳۷۲؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۲۴۶؛ عقد الدرر، ص ۶۱؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۵۹؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۸۶.  
 ۲. فتن ابن حماد، ص ۱۲۷؛ عقد الدرر، ص ۱۴۹.  
 ۳. مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۵۵۳؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۰۸.  
 ۴. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۰؛ مسلم، ج ۴، ص ۲۲۰۸؛ مصنف ابن ابی شیبه، ج ۱۵، ص ۴۳؛ جامع الاصول، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۸۶.  
 ۵. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ينابيع المودة، ص ۴۸۸؛ معجم

فصل هجدهم: القاب و اصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت [۴۹۹]

امت‌ها در این دوران دچار گمراهی می‌شوند. سپس خداوند ذخیره پیامبران را می‌آورد...»

#### ۱۷ - يَعْسُوبُ الْأُمَّةِ

از ابوسعید خدری از پیامبر اکرم [ ] روایت شده که فرمود: «تَأْوِي إِلَيْهِ أُمَّتُهُ كَمَا تَأْوِي النُّحْلَةُ إِلَى يَعْسُوبِهَا...»<sup>۱</sup> مردم به سوی او پناه می‌آورند همان گونه که زنبور عسل به سوی ملکه خود روی می‌آورد.»

#### ۱۸ - الرَّجُلُ الصَّالِحُ

از ابو امامة باهلی منقول است که؛ «قال رسول الله: ... وإمام الناس يؤمّنهُ رجلٌ صالحٌ...»<sup>۲</sup> امام و پیشوای مردم در آن روز، مردی صالح و درستکار خواهد بود...»

#### ۱۹ - صَالِحٌ مَنْ مَضَى وَ خَيْرٌ مَنْ بَقِيَ

أنس بن مالك، از رسول خدا [ ] روایت کرده که فرمود: «... فيخرج كالصالح (صالح) مَنْ مَضَى وَ خَيْرٌ مَنْ بَقِيَ» [مهدی] ظهور می‌کند صالح گذشتگان و بهترین باقیمانندگان است.»

#### ۲۰ - السَّفَاحُ

ابوسعید خدری از پیامبر اکرم [ ]: «يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ... يُقَالُ لَهُ السَّفَاحُ»<sup>۳</sup> شخصی از اهل بیت من ظهور می‌کند... او را سفاح می‌نامند.»

....»

احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۵۷.  
۱. ابن حماد، ص ۹۹؛ العرف الوردی، ج ۲، ص ۷۷؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۲۰.  
۲. فتن ابن حماد، ص ۱۵۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۵۹؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۴۶۲؛ مسلم، ج ۲، ص ۲۲۶۶؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۳۱۵.  
۳. المعجم الكبير، ج ۸، ص ۱۷۸.  
۴. مصنف ابن ابی شیبة، ج ۱۵، ص ۱۹۶؛ دلائل النبوة، ج ۶، ص ۵۱۴؛ نور الأبصار، ص ۱۸۸؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۱۴؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۹۸.

«رجل سفاح» در لغت به معنی توانا بر سخن گفتن و انسان سخنور آمده است.<sup>۱</sup>

## ۲۱ - القائم □

این لقب را «خوارزمی» در «مناقب» و «قندوزی» و «حمّوینی» در کتاب‌هایشان آورده‌اند.

الف - عبدالرحمن بن ابی لیلی به نقل از پدرش می‌گوید: «ثُمَّ بَكَى النَّبِيَّ... وَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنَّ ذَلِكَ الظُّلْمَ يَزُولُ إِذَا قَامَ قَائِمُهُمْ...»<sup>۲</sup>؛ سپس پیامبر گریست... و فرمود: جبرئیل به من خبر داد که آن ظلم، به هنگام قیام قائم آنان، برطرف خواهد گشت.

ب - از علی □ روایت شده که فرمود: «قال رسول الله: الأئمةُ بعدي إثناعشر، أولهم، أنت يا علي و آخرهم القائم الذي يفتح الله عز وجلّ علي يديه مشارق الأرض و مغاربها»<sup>۳</sup>؛ امامان پس از من دوازده تن‌انده: ای علی! نخستین فرد آنان تویی و آخرین فرد آنها حضرت قائم است که خداوند به دست او، شرق و غرب گیتی را می‌گشاید.

## ۲۲ - القائم المنتظر

از ابن عباس روایت شده که گفت: «قال رسول الله □: إنَّ علي بن أبي طالب إمام أمّتي و خليفتي عليهما من بعدي و من وُلّيه القائم المنتظر...»<sup>۴</sup>؛ پیامبر اکرم □ فرمود: علی بن ابی طالب، پیشوای امت من و جانشین پس از من بر آئتم خواهد بود [حضرت] قائم منتظر از فرزندان و نسل او است.

## ۲۳ - عدل، مبارک، زکی

ابن طاووس به نقل از فتن سلیلی؛ از حذیفه بن الیمان نقل کرده است که: «إذا بَعَثَ اللهُ رجلاً من أطائبِ عترتي و أبرارِ ذرّيتي عدلاً، مبارکاً زكياً...؛ آن گاه که خدای عزوجلّ مردی را از پاکان عترتم و از نیکان دودمان من که مظهر عدل و برکت و پاکی است،

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۷۲.

۲. مناقب خوارزمی، ص ۲۳.

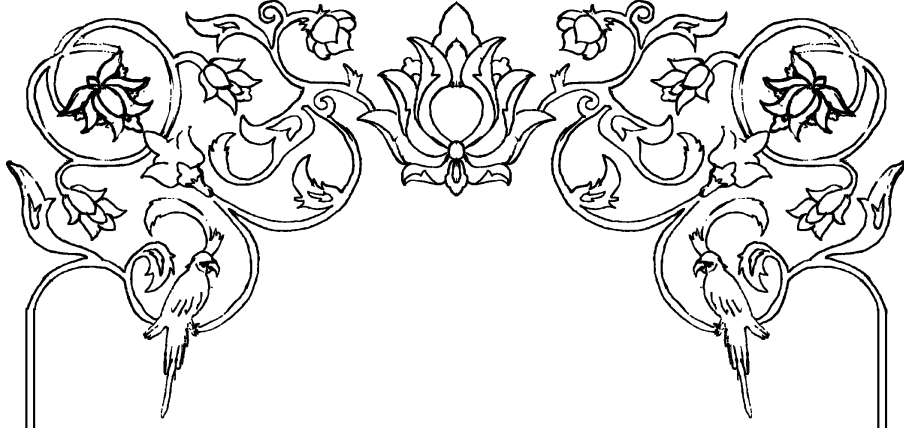
۳. ینابیع المودة، ص ۴۹۲.

۴. فرائد السمطين، ج ۲، ص ۳۳۵؛ ینابیع المودة، ص ۴۸۸؛ معجم احادیث الامام المهدي، ج ۱، ص ۱۷۴.

برمی‌انگیزاند.»

اوصاف دیگری نیز در احادیث اهل سنت آمده؛ ولی با رعایت اختصار، به همین مقدار بسنده می‌کنیم و در فرصت مناسب به شرح و تفسیر و بیان این القاب شریف می‌پردازیم - انشاءاله - «حشرنا الله مع المهدي و رزقنا رافته و رضاه».





فصل نوزدهم:

كتاب الامامة و التبصرة من الحيرة



کتاب گران سنگ *الامامة و التبصرة* از جمله منابع مهدویت و تألیف علی بن حسین بن موسی بن بابویه است که امام عسکری ع او را «شیخ» معتمد خود خوانده است و بزرگان علم رجال، او را فقیه‌ترین و مورد اعتمادترین شخصیت زمان خویش دانسته‌اند، از نظر علمی در چنان موقعیتی قرار داشت که اگر اصحاب، در مسأله‌ای روایتی نمی‌یافتند، به آن چه در شرایع او بود تمسک می‌جستند و به فتوای او همانند روایت، استناد می‌کردند. دویست اثر، به وی نسبت داده شده که بیشتر آنها در فقه، تفسیر و کلام است. او از محضر اساتید بزرگی، چون سعد بن عبدالله اشعری، علی بن ابراهیم هاشم قمی و محمد بن علی شلمغانی بهره برده است. و از برکات حیات علمی او، تربیت شاگردان فراوانی است که از دو فرزندش حسین و محمد، به عنوان نمونه بارز می‌توان یاد کرد.

ابن بابویه، در تألیف کتاب *الامامة و التبصرة* از وجود دانشمندانی مانند: سعد بن عبدالله بن خلف اشعری، محمد بن یحیی عطار، احمد بن ادریس، عبدالله بن جعفر حمیدی، حمزه بن قاسم، حسن بن احمد مالکی، علی بن ابراهیم و علی بن موسی بن جعفر کمیدانی بهره برده است.

در این مورد که کتاب یاد شده از تألیفات ابن بابویه باشد، تردید شده است، زیرا برخی مشایخ این کتاب، از نظر طبقه، متأخر از پدر بزرگوار وی هستند و امکان ندارد متقدم از متأخر، به نقل روایت بپردازد. از سویی، در روایاتی که صدوق پسر از پدرش نقل کرده از مشایخ کتاب *الامامة و التبصرة* اثری نیست؛ اما این تردید به دو دلیل بی‌مورد است؛

الف - در روایت متقدم از متأخر اشکالی وجود ندارد در صورتی چنین امکانی وجود دارد که استاد از معمرین (دارای عمر طولانی) باشد.

ب - شاید علت این که شیخ صدوق نام مشایخ *الامامة و التبصرة* را در



روایات منقول از پدر ارجمند خویش نیاورده، معاصر بودن با آنان باشد. در این صورت، نیازی به ذکر آنها نبوده و بدون واسطه، از پدرش نقل کرده است. وانگهی با مراجعه به کتاب موجود، درمی‌یابیم هیچ یک از روایانی که باعث این تردید شده‌اند، در طریق کتاب نیستند و شاید دلیل آن، وجود دو نسخه متفاوت از این کتاب باشد که یک نسخه، مرکب از دو جزء است؛ جزء نخست، کتاب *الإمامة و التبصرة* و جزء دوم، کتاب *جامع الاحادیث* را تشکیل می‌دهد و از آن جا که بخشی از آغاز کتاب دوم مفقود شده، با کتاب نخست، بهم آمیخته است؛ از این رو، علامه مجلسی همه این روایات را به ابن بابویه، نسبت داده است.

از مجموع ۲۳ باب این کتاب، ۱۱ باب، درباره مهدویت است که در هر باب، تعدادی روایت متناسب با این موضوع، بیان شده است.

از قدیمی‌ترین کتاب‌هایی که درباره امامت و امام زمان<sup>علیه السلام</sup>، به رشته تحریر درآمده کتاب ارزشمند *الإمامة و التبصرة من الحيرة* معروف به *الإمامة و التبصرة*، نوشته عالم فرزانه، علی بن حسین بن موسی بن بابویه است.

خاندان بابویه، همگی از بزرگان علم و دانش بوده‌اند؛ اما در جمع این خاندان، علی بن الحسین و فرزندش محمد بن علی (شیخ صدوق) می‌درخشند. این دو بزرگوار، خدمات فراوانی به اسلام و تشیع انجام داده‌اند و در این راستا، کتب فراوان و ارزشمندی از جمله، کتاب *الإمامة و التبصرة* را از خود به یادگار نهاده است. از آن جا که در بخش‌هایی از این کتاب، سخن از مهدویت به میان آمده، از منابع مهدویت به شمار می‌آید و شناخت آن برای پژوهشگران مباحث مربوط به امام زمان، لازم و ضروری است.

برای شناخت این کتاب، در چهار محور به بیان مباحث مربوط به آن می‌پردازیم:

نخست: آشنایی با مؤلف؛

دوم: طرق کتاب؛

سوم: میزان اعتبار کتاب؛

چهارم: آشنایی اجمالی با محتویات کتاب.

## نخستین محور: آشنایی با مؤلف

### ۱ - تولد

کتاب‌هایی تراجم، درباره سال تولد وی چیزی بیان نداشته‌اند و تنها به بیان محل تولد او پرداخته و آن را شهر مقدس قم می‌دانند.

### ۲ - خاندان بابویه

همان گونه که در مقدمه یادآوری شد، این خاندان، از بزرگان فضل و دانش بوده‌اند. در سخنان دانشمندان بزرگ دینی، عباراتی به چشم می‌خورد که حاکی از این معناست. از جمله: مامقانی گفته است:

فرزندان بابویه بسیارند و بیشتر آنها علمای والامقامی هستند.<sup>۱</sup>

صاحب *ریاض العلماء* نیز در این باره گفته است: او (حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه) و برادرش صدوق، فرزند این دانشمند بزرگ (حسین بن علی حسین) و نوه‌اش و نوادگانش، تا زمان شیخ منتجب‌الدین، همه از علمای بزرگ بوده‌اند.<sup>۲</sup>

### ۳ - ابن بابویه از دیدگاه امام عسکری □

علی بن حسین بن بابویه، با امام عسکری و امام مهدی □، مکاتبه داشته و هر دو امام، در حق او دعا می‌کنند تا صاحب فرزندانی صالح گردد.

هر چند اصل این مکاتبات برای او افتخار به شمار می‌آید؛ ولی آنچه بر این افتخار می‌افزاید و در بیان بزرگی و عظمت جایگاه او کافی است، پاسخ امام عسکری □، به وی و عباراتی است که حضرت، برای او به کار برده است. از آن جا که در این نامه توصیه‌های گرانبهایی صورت پذیرفته، متن کامل آن را یادآور می‌شویم:

«بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين، و العاقبة للموحدين، و النار للملحدين، و

۱. عبدالله مامقانی، *تنقیح المقال*؛ نجف، چاپخانه مرتضویه، بی تا، ج ۳، فصل الکی، باب الهمزة و الباء، ص ۴۲.  
 ۲. عبدالله افندی اصفهانی، *ریاض العلماء*، تحقیق سید احمد حسینی، قم چاپخانه خیام، ۱۴۰۱ ق، ج ۲، ص ۱۴۸.

لاعدوان إلا علي الظالمين، و لا إله إلا الله أحسن الخالقين، و الصلوة علي خير خلقه محمد و عترته الطاهرين.

أما بعد، أوصيك يا شيخي و معتمدي و فقيد هي ابا الحسن علي بن الحسين بن بابويه القمي - وفقك الله لمرضاته و جعل من و لك أولاداً صالحين برحمته - بتقوي الله، و إقام الصلوة و إيتاء الزكوة، فإنّه لا تُقبَل الصلوة من مانعي الزكوة، و أوصيك بمغفرة الذنب و كظم الغيظ و صلة الرحم و مواساة الإخوان و السعي في حوائجهم في العسر و اليسر و الحلم عند الجهل و التّفقه في الدين و التّثبت في الأمور و التّعهد للقرآن و حُسن الخلق و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. قال الله عزوجل: (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ اصْلَحَ بَيْنَ النَّاسِ)¹ و اجتناب الفواحش كلها. و عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، فإنّ النّبِيّ ﷺ أوصي علياً ﷺ فقال: يا علي! عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل، عليك بصلوة الليل. و من استخفّ بصلوة الليل فليس منّا. فاعمل بوصيتي و أمر جميع شيعتي بها، أمرتك به حتي يعملوا عليه، و عليك بالصبر و انتظار الفرج، فإنّ النّبِيّ ﷺ قال: «أفضل أعمال أمّتي انتظار الفرج» و لاتزال شيعتنا في حزن حتي يظهر ولدي الذي بشر به النّبِيّ ﷺ حيث قال: «إنه يملأ الارض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً» فا صبر يا شيخي و معتمدي أبا الحسن و أمر جميع شيعتي بالصبر، فإنّ الارض لله يورثها من يشاء من عباده و العاقبة للمتقين. و السلام عليك و علي جميع شيعتنا و رحمة الله و بركاته، و حسبنا الله و نعم الوكيل، نعم المولي و نعم النصير؛

١. سورة نساء، آيه ١١٤.

٢. محدث نوري، خاتمة مستدرک الوسائل، تحقيق مؤسسة آل البيت لأحياء التراث، قم: ج ٢، ١٤٠٩ ق؛ ج ٣، ص ٢٧٧.

ای شخصیت بزرگ و مورد اعتماد و فقیه من، ای ابوالحسن علی بن حسین قمی - که خداوند تو را در انجام کارهای پسندیده توفیق و از فضل و رحمتش به تو فرزندی شایسته روزی گرداند - تو را به تقوای الهی و اقامه نماز و پرداخت زکات؛ سفارش می‌کنم. نماز کسانی که زکات نمی‌پردازند پذیرفته نخواهد شد. و تو را سفارش می‌کنم به استغفار از گناهان و فروخوردن خشم و انجام صله رحم و همدردی با برادران و تلاش در جهت [برآوردن] خواسته‌های آنها در خوشی و ناخوشی و بردباری، در برابر نادانی و تَفَقُّه در دین و استواری در کارها و قرآن و اخلاق نکو و امر به معروف و نهی از منکر.

خدای عزوجل می‌فرماید: (هیچ خیری در سخنان پنهانی آنان وجود ندارد، مگر کسی که در دادن صدقه و انجام کار نیک و اصلاح میان مردم چنین سخن گوید). تو را سفارش می‌کنم به پرهیز از همه زشتی‌ها. بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، که پیامبرﷺ، به علیؑ سفارش کرد و فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب. کسی که نماز شب را سبک بشمارد، از ما نیست. (ای علی بن حسین!) سفارش‌هایم را به کاربند و به همه شیعیانم دستور ده تا به آنها عمل کنند. بر تو باد به صبر و شکیبایی و انتظار فرج، که پیامبرﷺ، فرمود: با فضیلت‌ترین اعمال امت من، انتظار فرج است. شیعیان ما همواره در حزن و اندوه خواهند بود، تا فرزندی که پیامبرﷺ، آمدن وی را مژده داد و فرمود: «زمین را پر از عدل و داد خواهد ساخت، همان گونه که آکنده از جور و ستم شده باشد.» ظهور نماید.

بنابراین، ای بزرگ مرد! و ای شخصیت مورد اعتماد من! صبر پیشه‌ساز و تمام شیعیان مرا به شکیبایی سفارش کن که زمین از آن خدا است و به هر کس از بندگانش که بخواهد، آن را به میراث می‌دهد و فرجام نیک، از آن پرواپیشه‌گان خواهد بود...»

در این جا نکته مهمی به نظر می‌رسد، که علی بن الحسین بن بابویه در ۳۲۹ هـ.ق. دنیا را وداع گفته و امام عسکریؑ، در سال ۲۶۰ هـ.ق. به شهادت رسیده

است. اگر وی، در زمان شهادت حضرت ۶۰ یا ۷۰ ساله بوده، باید تقریباً ۱۲۰ یا ۱۳۰ سال از عمر شریف او گذشته باشد و از معمرین به شمار آید در صورتی که کسی چنین چیزی را نگفته است؛ بدین سان، این نامه، در دوران جوانی و سال‌های آغازین آن، برای او نوشته شده است. شگفت‌آور این است که امام □، او را با عناوینی همانند «شیخی<sup>۱</sup> و معتمدی» مخاطب می‌سازد که خود، بیانگر مقام والای آن بزرگوار است.

#### ۴ - دعای امام زمان □ در حق علی بن حسین بن بابویه

علی بن حسین، توسط علی بن جعفر بن أسود، طی نامه‌ای به حسین بن روح (نایب سوم امام زمان □)، از او خواست با نوشتن نامه‌ای به امام زمان □ برایش طلب فرزند کند. امام □، در پاسخ مرقوم فرمود: «برای خواسته‌ات دعا کردم؛ خداوند دو پسر نیک‌سرشت به تو عنایت خواهد کرد.»<sup>۲</sup> حاصل این دعای حضرت، تولد ابوعبدالله و ابوجعفر (شیخ صدوق) بود که هر دو، از علمای بزرگ به شمار می‌آیند.

ابن سوره می‌گوید: هر گاه ابوجعفر و ابوعبدالله (دو فرزند علی بن حسین) مطلبی روایت می‌کردند مردم، از قدرت حفظ آنها شگفت زده می‌شدند و می‌گفتند: این مقام و جایگاه، مخصوص شما است، زیرا امام زمان □، در حق شما دعا کرده است و این سخن، میان مردم قم رایج بود.<sup>۳</sup>

#### ۵ - ابن بابویه از دیدگاه علماء

نجاشی، از دانشمندان بزرگ علم رجال، درباره او گفته است: «ابن بابویه» از بزرگان و دانشمندان قم به شمار می‌آید که در عصر خویش بر دیگران پیشتاز و در مسائل دینی از همه آگاه‌تر و مورد اعتمادتر بوده است.<sup>۴</sup>

---

۱. بر عالم و استاد و شخصیت بزرگی اطلاق می‌شود که از دیدگاه مردم در علم و فضیلت و مقام و سن و مال و غیره دارای مقامی برجسته باشد. (فرهنگ نوین)  
۲. احمد بن علی النجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه نشر اسلامی، پنجم، ۱۴۱۶ ق؛ ص ۲۶۱ با تلخیص.  
۳. محمد بن الحسن الطوسی، الغیبه، تحقیق عبدالله تهرانی و علی احمد ناصح، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چ ۱، ۱۴۱۱، ص ۳۰۹.  
۴. رجال نجاشی، باب العین، باب علی، ص ۲۶۱.

ابن ندیم گفته است: وی از ثقات فقهای شیعه محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>  
 شیخ طوسی، از علمای بزرگ شیعه، درباره او چنین گفته است: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، فقیهی برجسته و از ثقات محسوب می‌شد و دارای کتب بسیاری است.<sup>۲</sup>

شهید اول در اجازه روایتی زین‌الدین علی بن خازن می‌گوید: - یکی از اجازات ما منتهی می‌شود به الإمام بن‌الإمام (یعنی صدوق و پدر بزرگوارش).<sup>۳</sup>  
 خوانساری در *روضات*، گفته: ابن بابویه یکی از برجسته‌ترین فقهای شیعه و هدایتگر به راه خاندان پیامبر اکرم<sup>ﷺ</sup> بود، در امر دین بسیار غیرت‌مند و بی‌دینان را از ریشه نابود می‌ساخت؛ شخصیتی بزرگ از مشایخ شیعه و پایه‌ای استوار از ارکان شریعت و صاحب کرامات و مقامات تلقی می‌شد.<sup>۴</sup>  
 محدث نوری، صاحب *مستدرک* می‌گوید: ابوالحسن علی بن حسین بابویه قمی، شخصیتی بزرگ و پیشتاز و کوهی سر برافراشته، دانشمند، فقیه و محدثی برجسته که از مقامات بلند و درجات والایی برخوردار بود.<sup>۵</sup>

## ۶ - موقعیت علمی

این بزرگوار، از نظر علمی دارای چنان مقامی بود که دیگر دانشمندان به او اعتماد کامل داشتند و فتوایش را روایت، تلقی می‌کردند.  
 شهید اول در *ذکر* می‌گوید: زمانی که اصحاب در مسأله‌ای روایتی نمی‌یافتند، به مطالبی که از شرایع ابن بابویه می‌یافتند، تمسک می‌کردند، زیرا دانشمندان، نسبت به او خوش گمان بودند و فتوای وی را همانند روایت می‌دانستند.<sup>۶</sup>

۱. محمد بن اسحاق الندیم، *فهرست*، تحقیق رضا تجدد، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا، ص ۲۴۶.  
 ۲. محمد بن حسن طوسی، *فهرست*، تحقیق مؤسسه نشر فقاها، جواد قیومی، بی‌جا، مؤسسه نشر الفقاها، اول، ۱۴۱۷ ق، باب العین، ص ۲۷۳.  
 ۳. محمدباقر مجلسی، *مجال الانوار*، بیروت، مؤسسه الوفاء، دوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۰۴، ص ۱۹۰.  
 ۴. محمدباقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات*، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، قم، بی‌تا، ج ۴، باب ما اوله العین، ص ۲۷۳.  
 ۵. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۲۷۶.  
 ۶. محمد بن جمال الدین مکی، (شهید اول)، *ذکر شیعه*، بی‌جا، ...

اهمیت این موضوع آن‌گاه بیشتر روشن می‌شود که ملاحظه می‌کنیم درباره ابن ابی عمیر با آن مقام و جایگاه و ارج و منزلتش - که خود از اصحاب اجماع به شمار می‌آید - گفته‌اند: مراسیل او همانند مسانیدش می‌باشد؛ یعنی به روایتی که وی به صورت مرسل نقل کرده، به چشم روایت مسند، می‌نگریم. اکنون ملاحظه کنید جایگاه ابن بابویه تا چه اندازه برجسته بوده که فتوایش را به عنوان روایت می‌پذیرفته‌اند.

علامه مجلسی نیز در این باره چنین می‌گوید: بسیاری از فقهای ما، سخن شیخ صدوق و پدر بزرگوارش (علی بن حسین) را به منزله روایت منقول، قرار می‌دهند.<sup>۱</sup> در کتاب *ریاض العلماء* از قول ابوعلی، فرزند شیخ طوسی چنین آورده است: علی بن حسین نخستین کسی بود که در حذف سند احادیث و جمع احادیث مشابه (خواه از یک امام یا چند امام) ابتکار به خرج داد و اخبار را با قرینه ذکر کرد و طی رساله‌ای که به فرزندش نوشت، چنین کرد و همه کسانی که بعد از او آمدند، این کار را ستودند و در مسائلی که روایتی در آن نمی‌یافتند، به وی اعتماد می‌کردند. و این خود، حاکی از وثاقت، امانت و جایگاه علمی و دینی او بوده است.

#### ۷ - تألیفات علی بن حسین بن بابویه

این دانشمند بزرگ شیعی، طی زندگی پربرکت خویش، تألیفات فراوانی از خود به یادگار نهاده است، به گونه‌ای که برخی، تعداد تألیفات او را تا دویست کتاب دانسته‌اند. ابن ندیم می‌گوید: به خط محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق) متن اجازه‌ای را خواندم که نوشته بود: اجازه نقل کتب پدرم را که تعداد آنها دویست کتاب است به فلانی دادم.

برخی کتب وی عبارتند از:

→

۱۲۷۲، ص ۴.  
۱. *بحار الانوار*، ج ۱۰، ص ۴۰۵ «إِنَّمَا أُورِدْنَا هَا لِكُونِهِ مِنَ عِظْمَاءِ الْقِدْمَاءِ الَّتَابِعِينَ لِأَثَارِ الْاِثْمَةِ النَّجْبَاءِ الَّذِينَ لَا يَتَّبِعُونَ الْآرَاءَ وَالْأَهْوَاءَ وَ لَذَا يَنْزِلُ أَكْثَرُ أَصْحَابِنَا كَلَامَهُ وَ كَلَامَ أَبِيهِ «رَضَ» مَنْزِلَةَ النَّصِّ الْمَنْقُولِ وَ الْخَيْرُ الْمَأْثُورُ»

کتاب التوحید؛ کتاب الوضوء؛ کتاب الصلوة؛ کتاب الجنائز؛ کتاب الإخوان؛ کتاب النساء و الولدان؛ کتاب التفسیر؛ کتاب النکاح؛ کتاب مناسک الحج؛ رسالة الکر و الفرّ (مناظره‌ای با محمد بن مقاتل رازی، در اثبات امامت امیرالمؤمنین □؛ که به هدایت و گرایش او به مذهب شیعه، انجامید. کتاب الإمامة و التبصرة من الحيرة؛ کتاب الإملاء؛ کتاب نوادر؛ کتاب المنطق؛ کتاب الإسناد؛ کتاب التسليم؛ کتاب الطب؛ کتاب المواريث؛ کتاب المعراج؛ کتاب المحجج (ناتمام).<sup>۱</sup>

#### ۸ - اساتید ابن بابویه

بسیاری از بزرگان را از اساتید او دانسته‌اند از جمله، افرادی که نام آنها ذیلاً از نظرتان می‌گذرد:

ابراهیم بن عبدوس همدانی؛

۱. احمد بن ادريس؛

۲. احمد بن علی تفلیسی؛

۳. حبیب بن حسین کوفی تغلبی؛

۴. حسن بن احمد قمی اسکيف؛

۵. حسن (حسین) بن احمد مالکی؛

۶. حسن بن علی عاقولی (قاقولی)<sup>۲</sup>؛

۷. حسن بن علی بن حسن (حسین) دینوری علوی؛

۸. حسن بن محمد بن عبدالله بن عیسی<sup>۳</sup>؛

۹. حسن بن محمد بن عامر؛

۱۰. حسین بن موسی؛

۱۱. سعد بن عبدالله بن ابي خلف أشعری قمی (ابوالقاسم)؛

۱۲. عبدالله بن جعفر ابوالعباس، حمیری (صاحب قرب الإسناد)؛

۱. ابن ندیم، فهرست، ص ۲۴۶.

۲. حسن بن قالولي (بحار الانوار، مقدمه مرحوم رباني، ص ۷۶).  
 ۳. حسن بن عبدالله بن محمد بن عیسی (بحار الانوار، مقدمه مرحوم رباني، ص ۷۶).



۱۳. عبدالله بن حسن مؤدب؛
۱۴. علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن القمی؛
۱۵. علی بن حسین بن علی کوفی؛
۱۶. علی بن حسین سعدآبادی؛
۱۷. علی بن سلیمان رازی<sup>۱</sup>؛
۱۸. علی بن محمد بن قتیبه؛
۱۹. علی بن موسی بن جعفر ابن ابی جعفر کمیدانی؛
۲۰. قاسم بن محمد بن علی بن ابراهیم نهاوندی (وکیل ناحیه مقدسه)؛
۲۱. محمد بن ابی عبدالله؛
۲۲. محمد بن ابی القاسم ماجیلویه؛
۲۳. محمد بن احمد اسدی؛
۲۴. محمد بن احمد بن علی بن صلت؛
۲۵. محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری؛
۲۶. محمد بن حسن صفار
۲۷. ابو جعفر بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی عزافر؛
۲۸. محمد بن معقل قرمیسینی؛
۲۹. محمد بن یحیی عطار؛
۳۰. محمد بن احمد بن هشام؛
۳۱. زید بن محمد بن جعفر معروف به ابن ابی الیاس کوفی<sup>۲</sup>؛
۳۲. ایوب بن نوح؛
۳۳. سعد بن محمد بن صالح؛
۳۴. سوید بن عبدالله؛
۳۵. علی بن الحسن بن علی کوفی؛ شاید وی همان علی بن حسن بن علی بن

---

۱. «ظاهراً آن چه صحیح به نظر می رسد «زراری، است چنان که در رجال نجاشی آمده که وی علی بن سلیمان بن حسن بن جهم بن بکیر بن عین زراری است (مجار الانوار، مقدمه مرحوم ربانی، ص ۷۷).  
۲. مقدمه الامامة و التبصرة، ص ۲۵.

عبدالله بن مغیره کوفی باشد؛

۳۶. محمد بن علی بن ابی عمر همدانی؛

۳۷. احمد بن مطهر ابوعلی مطهر؛

۳۸. ابوالحسن عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملک بن ابی مروان

کلوذانی؛

از آن جا که تعداد مشایخ وی زیاد است، این مقال گنجایش بررسی همه آنها را ندارد؛ ولی در محور دوم، به بررسی اساتیدی که در طریق کتاب *الإمامة و التبصرة* قرار دارند، خواهیم پرداخت.

### ۹ - شاگردان ابن بابویه

برخی بزرگان که از ایشان روایت نقل کرده‌اند، عبارتند از:

۱. احمد بن داوود بن علی قمی؛

۲. ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی؛

۳. حسین بن حسن بن محمد بن موسی بن بابویه؛

۴. حسین بن علی بن حسین (فرزند وی)؛

۵. سلامه بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله بن موسی ابن ابی‌الاکرم ابوالحسن

ارزنی (دایی ابوالحسن بن داوود)؛

۶. عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملک بن ابی مروان کلوذانی؛

۷. محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق)؛

۸. هارون بن موسی تلعکبری.<sup>۱</sup>

### ۱۰ - درگذشت ابن بابویه

شیخ طوسی در *الغیبة* درباره رحلت وی به نقل جمعی از مردم قم می‌گوید که اظهار داشتند: در سالی که علی بن حسین بن موسی بن بابویه درگذشت، در بغداد بودیم. ابوالحسن علی بن محمد سمری (نایب چهارم امام زمان  $\square$ ) پیوسته

۱. مقدمه *الإمامة و التبصرة*، ص ۲۸.

سؤالاتی درباره علی بن حسین می‌پرسید و ما در پاسخ می‌گفتیم: خبر سلامتی او را داریم. تا این که روزی همان پرسش همیشگی را مطرح کرد و ما همان پاسخ را گفتیم. فرمود: خداوند در مصیبت وی به شما پاداش خیر عنایت کند که در این لحظه از دنیا رفت. ما تاریخ را دقیقاً (ساعت و روز و ماه) یادداشت کردیم پس از هفده یا هجده روز خبر رسید که علی بن حسین در همان تاریخی که علی بن محمد سمری گفته بود درگذشته است.<sup>۱</sup>

مشابه این خبر را نجاشی نیز نقل کرده و در ادامه گفته است: درگذشت وی در سال ۳۲۹ ق، یعنی سال تناثرالنجوم<sup>۲</sup> اتفاق افتاده است.

برابر نظر مشهور، نظر دیگری وجود دارد که تنها طریحی به آن عقیده‌مند است. او از شیخ بهایی نقل کرده که درگذشت ابن بابویه در سال ۳۱۰ هـ.ق رخ داده است. آن سال، قرامطه (گروهی از خوارج)<sup>۳</sup> - لعنهم الله - در موسم حج وارد مکه شدند. و حجرالاسود را برگرفته و بیست سال نزد خود نگاه داشتند و بسیاری از مردم، از جمله علی بن حسین بن بابویه را به قتل رساندند. او در حال طواف مورد حمله قرامطه قرار گرفت؛ ولی طواف را قطع نکرد و با ضربه شمشیری به زمین افتاد و در همان حال این شعر را زمزمه می‌کرد.

تري المحبين صرعي في ديارهم  
الكهف لا يدرون كم لبثوا<sup>۴</sup>

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۹۵.

۲. ذکر بعض اصحابنا في علة تلك السنة سنة تناثرالنجوم هو أنه رأي الناس فيها تساقط شهب كثيرة من السماء و فسر ذلك بموت العلماء و قد كان ذلك فإنه مات من تلك السنة جملة من العلماء منهم الشيخ المذكور و منهم الشيخ الكليني... و علي بن محمد السمری (مؤلؤ البحريين، ص ۳۸۴).

۳. إن رئيس ذلك القوم الكفرة كما في بعض المواضع المعتمدة هو أبوطاهر سليمان القرمطي حاكم البحرين و قد دخل مكة في يوم التروية و نهب اموال الحاج و قتل قتلا عظيماً في مكة و شعابها و نواحيها حتي في المسجد بل في جوف الكعبة و دفن القتلي في المسجد و في بئر زمزم و أمر بقطع باب الكعبة و خلع قميصها و قسمها في اصحابه و هدم قبة زمزم و حمل الحجر إلي الهجر و كان في بلادهم مدة اثني عشر سنة و لم يردوه إلي سنة تسع و ثلاثين و ثلاثمائة (روضات الجنات، ج ۴، ص ۷۹).

۴. مجمع البحرين، تحقيق سيد احمد حسيني، بي جا، مكتب نشرالثقافة الاسلامية، ج ۳، ماده قرمط، ص ۴۹۳.

یعنی: عاشقان را چنین خواهی یافت که نقش بر زمین شده‌اند همانند جوانمردان کهف که نمی‌دانستند چه اندازه درنگ کرده‌اند.

ظاهراً این سخن، از کتاب *الإعلام بأعلام بیت‌الله الحرام*، تألیف قطب حنفی (متوفای ۹۸۵ هـ ق) گرفته شده است. در این کتاب، شرح ورود قرامطه به مکه و کشته شدن حجاج بیت‌الله الحرام و از جمله ابن بابویه آمده است؛<sup>۱</sup> ولی این گفته خلاف مشهور است و با محل دفن وی نیز سازگار نیست؛ زیرا محل قبر شریف وی در قم مورد اتفاق همه است.

#### منشأ اشتباه

مردی صوفی مسلک، به نام علی بن بابویه بوده که ابن جوزی با شدت با او برخورد می‌کند و در حمله قرامطه کشته می‌شود.<sup>۲</sup>

تشابه اسمی، سبب این اشتباه شده است. شاید بتوان شعری را که هنگام کشته شدن می‌خوانده قرینه‌ای بر تصوف او دانست. مضمون این شعر، از صوفی بودن شاعر و خواننده آن حکایت می‌کند. افزون بر این، مرحوم طریحی گفته است: ابن بابویه در سال حمله قرامطه، یعنی ۳۱۰ هـ ق کشته شده است؛ با این که حمله قرامطه در سال ۳۲۹ ق، یعنی همان سالی که مشهور، آن را سال وفات ابن بابویه می‌دانند، اتفاق افتاده است.

دلیل دیگری که برای کشته نشدن ابن بابویه در مکه می‌تواند اقامه کرد، مطلبی است که شیخ طوسی از عده‌ای و آنان از شیخ صدوق و او نیز از حسین بن علی بن حسین بابویه نقل کرده و می‌گوید: عده‌ای از مردم قم در سال حمله قرامطه به حاجیان (سال ناپدید شدن ستارگان) در بغداد حضور داشتند، آنها برایم نقل کردند که پدرم طی نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم، حسین بن روح □ اجازه تشرّف به مکه خواست. حسین بن روح در پاسخ وی نوشت: امسال به حج برو.

پدرم در نامه‌ای دیگر به وی نوشت: نذر واجب دارم. آیا ترک آن جایز است؟ آن بزرگوار در پاسخ مرقوم داشت: اگر ناچاری، با آخرین کاروان برو. او نیز چنین کرد و

۱. *خاتمه مستدرک الوسایل*، ج ۳، ص ۲۸۱، حاشیه.  
 ۲. *الکني و اللقب*، ج ۱، ص ۲۲۳.

سالم ماند؛ ولی کسانی که در کاروان‌های قبلی رفته بودند، کشته شدند.<sup>۱</sup> این نقل با گفته طریحی، متفاوت و ظاهراً از نظر سند نیز صحیح است.

### محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او)

برخی از بزرگان، به عنوان اساتید وی در خصوص کتاب *الإمامة و التبصرة* نام برده شده‌اند که ما در این بخش به ذکر نام آن‌ها پرداخته و توضیحاتی در این درباره بیان خواهیم داشت:

#### ۱ - سعد بن عبدالله بن خلف اشعری

وی از علمای بزرگ عصر خویش و دارای کنیه ابوالقاسم است. نجاشی درباره‌اش گفته: او فقیه، دانشمند و بزرگ خاندان اشعری بود. از احادیث عامه بسیار شنیده بود و برای یافتن حدیث، مسافرت می‌کرد. با دانشمندان عامه از جمله حسن بن عرفه، محمد بن عبدالملک دقیقی، ابوحاتم رازی و عباس ترقفی و با امام حسن عسکری □ نیز دیداری داشته که البته بعضی، آن را ضعیف دانسته‌اند.<sup>۲</sup> شیخ طوسی وی را این گونه توصیف می‌کند: او شخصیتی والامقام و دارای تصانیف فراوانی نیز بوده است. شیخ طوسی، وی را از اصحاب امام عسکری □ می‌داند و می‌گوید: جایی ندیدم از امام عسکری □ نقل روایت کرده باشد؛ به همین دلیل نام وی را در زمره نام کسانی که از ائمه، نقل روایت نکرده‌اند، آورده است.<sup>۳</sup>

همان گونه که در عبارات فوق بدان اشاره شد، علمای رجال، وی را صاحب تصانیف بسیار می‌دانند از جمله تألیفات او - در موضوعات مختلف - می‌توان به کتب زیر اشاره کرد:

کتاب الرحمة شامل کتاب *الوضوء*، کتاب *الصلاة*، کتاب *الزکوة*، کتاب *الصوم*، کتاب *الحج*، (این پنج کتاب) را براساس گفته شیعه نوشته است، کتاب *بصائر الدرجات*، کتاب *الضیاء فی الرد علی الحمیدیة و الجعفریة*،

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۳۲۲.

۲. رجال نجاشی، ص ۱۷۷، ش ۴۶۷.

۳. رجال طوسی، ص ۳۹۹، ش ۵۸۵۲ و ص ۴۲۷، ش ۶۱۴۱.

کتاب فرق الشیعه، کتاب الرد علی الغلاة، کتاب ناسخ القرآن و منسوخه و محکمه و متشابهه، کتاب فضل الدعاء و الذکر، کتاب جوامع الحج، کتاب مناقب رواة الحديث، کتاب مثالب رواة الحديث، کتاب المتعة، کتاب الرد علی بن ابراهیم بن هاشم فی معنی مشام و یونس، کتاب قیام اللیل، کتاب الرد علی المجره، کتاب فضل قم و الکوفه، کتاب فضل أبي طالب و عبدالمطلب و أبي النبيؑ، کتاب فضل العرب، کتاب الإمامة، کتاب فضل النبيؑ، کتاب الدعاء، کتاب الإستطاعة، کتاب احتجاج الشیعه علی زید بن ثابت فی الفرائض، کتاب النوادر، کتاب المنتخبات، این کتاب را تنها حمزة بن القاسم، از او نقل کرده است، کتاب المزار، کتاب مثالب مشام و یونس، و کتاب مناقب الشیعة.<sup>۱</sup>

#### دو نکته قابل توجه

ابن داوود، وی را در هر دو بخش، یعنی کسانی که در مورد آنان کوچکترین ستایشی شده و کسانی که در مورد آنان کوچکترین نکوهشی صورت گرفته آورده است. سبب این کار مشخص نیست، زیرا سعد بن عبدالله از جمله کسانی است که جای هیچ گونه تأمل و بحثی در وثاقت او نیست و شگفت آور است که عده‌ای، دلیل این کار را تضعیف بعضی از اصحاب درباره ملاقات او با امام عسکریؑ، می‌دانند. - چنان که نجاشی آن را یادآور شده است - البته اگر این نقل تضعیف، صحیح نیز باشد - که هست - باز هم سبب تضعیف سعد نخواهد بود، زیرا او خود، چنین ادعایی نداشته است؛ بلکه تکذیب کسی به شمار می‌آید که ادعا کرده سعد با امام عسکریؑ، دیدار داشته است.

نجاشی به نقل برخی از بزرگان ما، ماجرای دیدار سعد با امام عسکریؑ، را جعلی و ساختگی می‌داند و آیت‌الله خویی نیز می‌گوید: این سرگذشت در *کمال الدین*، باب ۴۷۷ حدیث ۲۲، آمده است؛ ولی سند آن ضعیف است و مطالبی در آن وجود

۱. رجال نجاشی، ص ۱۷۷.

دارد که قابل پذیرش نیست؛

(از نظر متن نیز دارای اشکال است).<sup>۱</sup>

آیت‌الله خویی پنج اشکال به این روایت دارد که چهار اشکال به سند آن و یک اشکال به متن روایت مربوط می‌شود.<sup>۲</sup>

درباره اشکالات سندی - پس از توثیق برخی رجال این سند<sup>۳</sup> - بیان داشتیم که قوّت متن روایت، شاید ما را از بررسی سندی بی‌نیاز کند.

آیت‌الله خویی، در مورد متن روایت، مبحث جلوگیری حضرت حجّت □ از نگارش امام عسکری □ که حضرت با پرتاب (انار طلایی) نزد حضرت حجّت برای سرگرم شدن وی را، مناسب مقام و منزلت حضرت حجّت □ و جایگاه امامت نمی‌داند.

در پاسخ به این اشکال، وجوهی می‌توان بیان داشت که به اختصار به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم<sup>۴</sup>:

مقصود از لهو و لعب، انجام کاری بی‌هدف است که نتیجه آن، شخص را از کارهای مهم باز دارد؛ ولی اگر در پی سرگرمی، هدف و انگیزه صحیحی باشد، منعی نخواهد داشت؛ چنان که برخی دانشمندان، عدم بازی و سرگرمی کودکان را نشانه عدم سلامتی جسم و بلکه روح آنان می‌دانند. به گفته برخی مراجع معظم، اگر نفی این گونه رفتار از او نقص نباشد، کمال نیز نخواهد بود.<sup>۵</sup>

در روایات فریقین نمونه‌های عینی داریم که ائمه طاهرین □، در سنین کودکی، بازی و سرگرمی داشتند:

الف - رسول اکرم □، فرزندان خود حسنین □ را بازی می‌داد؛

ب - حضرت زهرا □، دو فرزندش، حسن و حسین □ را بازی می‌داد؛

ج - حسنین □ با یکدیگر کشتی می‌گرفتند و پیامبر اکرم □، یکی از آن‌ها را تشویق می‌کرد؛

---

۱. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث، قم، مرکز نشر آثار شیعه، چ ۴، ۱۴۱۰، ج ۸، ص ۷۶.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۸، ص ۷۶.

۳. ر.ک: فصلنامه انتظار، ش ۲۴۷.

۴. برای توضیح بیشتر رجوع کنید به فصلنامه انتظار، ش ۱۱، ص ۴۷۴.

۵. منتخب الاثر، ج ۳، ص ۳۵۹.

د - برادران حضرت یوسف □ از پدر خواستند اجازه دهد او را برای بازی و سرگرمی به صحرا ببرند؛  
 شاید این گونه رفتار از حضرت حجّت □ در سنین کودکی، برای حفظ شیعه از تهمت اعتقاد به غلوّ درباره امامان معصوم □ باشد. بدین معنا که براساس مقتضیات سرشت بشر عمل می کردند تا اثبات کنند که ما بشر هستیم؛  
 سعد بن عبدالله در سال ۳۰۱ هـ.ق درگذشت. بعضی نیز سال وفات او را ۲۹۹ هـ.ق دانسته اند؛<sup>۳</sup>

### ۲ - محمد بن یحیی عطار

محمد بن یحیی ابوجعفر عطار قمی، در عصر خویش از بزرگان اصحاب به شمار می آمد. او فردی مورد اطمینان و موثق بود که روایات بسیاری نقل کرده و دارای آثاری نیز می باشد. کتاب *مقتل الحسین □* و کتاب *النوادر* از آن جمله است.<sup>۴</sup>

### ۳ - احمد بن ادریس

در اسانید روایات، او را با عناوین مختلفی می یابیم. احمد بن ادریس قمی، احمد بن ادریس بن احمد و ابوعلی اشعری، از دیگر عناوین او است.<sup>۵</sup>  
 احمد بن ادریس، از یاران امام عسکری □<sup>۶</sup>، ثقه، فقیه و روایات بسیاری نقل کرده و کتاب *نوادیر* از تصانیف وی می باشد.<sup>۷</sup> او در سال ۳۰۶ قمری در «قرعاء» (محلّی بین مکه و در مسیر کوفه) وفات نمود.<sup>۸</sup>

---

۱. سوره یوسف، آیه ۱۲.  
 ۲. علی نمازی شاهرودی، *مستدرکات علم رجال الحدیث؛ ن شر الأذب*، قم، اول، ۱۴۱۴ ق، ج ۴، ص ۳۸.  
 ۳. *رجال نجاشی*، ص ۱۷۸، ش ۴۶۷.  
 ۴. همان، باب میم، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶.  
 ۵. *معجم رجال الحدیث*، ج ۸، ص ۷۶.  
 ۶. *رجال طوسی*، باب اصحاب ابي محمد حسن بن علي...، ص ۳۹۷، ش ۵۸۳۱.  
 ۷. *فهرست طوسی*، باب الهمزه، باب احمد، ص ۷۱، ش [۸۱] ۱۹.  
 ۸. *رجال نجاشی*، باب الف، ص ۹۲، ش ۲۲۸.



#### ۴ - عبدالله بن جعفر حمیری

عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری، ابوعباس قمی، بزرگ اهل قم به شمار می‌آمد که بعد از سال ۲۹۰ وارد کوفه شد و اهل کوفه احادیث بسیاری از او شنیدند.

وی دارای آثار بسیاری است که از جمله کتب شناخته شده او می‌توان: کتاب الإمامة، کتاب الدلائل، کتاب العظمة و التوحید، کتاب الغیبة و الحیره، کتاب فضل العرب، کتاب التوحید و البداء و الإرادة و الإستطاعة و المعرفة، کتاب قرب الإسناد إلى الرضا، کتاب قرب الاسناد إلى أبی جعفر ابن الرضا، کتاب مابین هشام بن الحکم و هشام بن سالم و القیاس (العباس) و الارواح و الجنّة و النار و الحدیثین المختلفین، مسائل الرجال و مکاتباتهم ابالحسن الثالث □ مسائل لأبّی محمدالحسن بن علی □ علی ید محمد بن عثمان العمری، کتاب قرب الإسناد إلى صاحب الامر □، مسائل أبی محمد و توقیعات و کتاب الطب<sup>۱</sup> را نام برد.

شیخ طوسی ضمن موثق دانستن او، گاهی وی را از یاران امام رضا<sup>۲</sup> و گاهی از یاران امام هادی<sup>۳</sup> و گاهی نیز از یاران امام عسکری<sup>۴</sup> می‌شمارد. (البته در بعضی نسخه‌ها علی بن عبدالله بن جعفر حمیری را از اصحاب امام هادی □، دانسته است).<sup>۵</sup> برقی نیز گاهی او را از یاران امام هادی □ و گاهی از یاران امام عسکری □، دانسته است.<sup>۶</sup>

وی به دو دلیل نمی‌تواند از اصحاب امام رضا □، باشد:

۱ - عبدالله بن جعفر بعد از سال ۲۹۰ وارد کوفه شد و مردم کوفه احادیث بسیاری از او شنیدند، با این که امام رضا □ در سال ۲۰۳ به شهادت رسید. اگر او از یاران امام رضا □ باشد باید - هنگام ورود به کوفه و پس از آن - از یاران سالخورده، به

۱. همان، باب عین، ص ۲۱۹، ش ۵۷۳.

۲. رجال طوسی، ص ۳۷۰، ش ۵۵۰۷.

۳. همان، ص ۳۸۹، ش ۵۷۲۷.

۴. همان، ص ۴۰۰، ش ۵۸۵۷.

۵. همان.

۶. رجال برقی، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ ق، ص ۵۹ و ۶۰.

شمار آید؛ در حالی که کسی چنین سخنی نگفته است.

۲ - بزرگان، روایات زیادی از او نقل کرده‌اند و هیچ یک از آنها بدون واسطه از امام رضا<sup>ع</sup> نقل نشده است.<sup>۱</sup>

#### ۵ - حمزه بن القاسم

وی از نوادگان قمر بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل العباس<sup>ع</sup> به شمار می‌آید. کنیه‌اش ابو عمرو و ابویعلی است و به او لقب هاشمی و عباسی نیز داده‌اند. لقب عباسی از آن رواست که از فرزندان حضرت ابوالفضل العباس محسوب می‌شود و لقب علوی و هاشمی نیز از همین باب است.<sup>۲</sup>

از دیدگاه نجاشی، او شخصیتی مورد اعتماد و برجسته بوده و احادیث بسیاری روایت کرده است. او کتاب‌های زیادی را تألیف از جمله: کتاب *من روی عن جعفر بن محمد من الرجال*، کتاب *التوحید*، کتاب *الزیارت و المناسک*، کتاب *الرد علی محمد بن جعفر الاسدی* به او نسبت داده شده است.<sup>۳</sup> تاریخ درگذشت وی معلوم نیست ولی تا سال ۳۳۹ هـ ق زنده بوده و قبرش تقریباً در چهار فرسخی شهر حله عراق قرار دارد.<sup>۴</sup>

#### ۶ - حسن بن احمد مالکی

او از یاران امام عسکری<sup>ع</sup>، و در طریق صدوق، به ابراهیم بن اَبی محمود، می‌باشد.<sup>۵</sup>

#### ۷ - علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم بن هاشم ابوالحسن قمی، از یاران امام هادی<sup>ع</sup> و شخصیتی مورد اعتماد است.

۱. معجم رجال الحديث، ج ۱۰، ص ۱۴۱.  
 ۲. همان، ج ۶، ص ۲۷۶؛ رجال نجاشی، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴.  
 ۳. رجال نجاشی، ص ۱۴۰، ش ۳۶۴.  
 ۴. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۳، ص ۲۸۰.  
 ۵. معجم رجال الحديث، ج ۴، ص ۲۸۵، ش ۲۷۱۷.  
 ۶. رجال طوسی، ص ۳۸۹.

نجاشی، او را صحیح‌المذهب دانسته و کتب او را از این قرار می‌داند: کتاب *التفسیر*، کتاب *الناسخ و المنسوخ*، کتاب *المغازی*، کتاب *الشرايع*، کتاب *قرب الإسناد*، کتاب *الحیض*، کتاب *التوحید و الشرك*، کتاب *فضائل امیر المؤمنین*، کتاب *الأنبياء*، رساله فی معنی هشام و یونس، جوابات مسائل سألها عنها محمد بن بلال (این کتاب به «المشدر» معروف است).<sup>۱</sup> در کتاب *فهرست ابن ندیم* دو کتاب *المناقب و اختیار القرآن* (و روایاته) نیز از کتب او شمرده شده است.<sup>۲</sup>

#### ۸ - علی بن موسی بن جعفر کمیدانی (کمیدانی، کمندانی، کمندانی)

صاحب *طرائف المقال* معتقد است، وی از جمله کسانی است که محمد بن یعقوب از او روایت نقل کرده؛ ولی فردی مجهول است و نقل روایت توسط محمد بن یعقوب (کلینی) از او دلیل پذیرش وی نیست.<sup>۳</sup> آیت‌الله خویی در شرح حال جعفر بن عثمان می‌گوید: و طریق صدوق به او، پدرش از علی بن موسی کمندانی ... می‌باشد و طریق او، به سبب وجود علی بن موسی کمندانی و ابو جعفر شامی ضعیف است. وی درباره طریق مالک بن أعین جهنی نیز همین سخن را می‌گوید.<sup>۴</sup> یعنی او نیز وثاقت کمندانی را نپذیرفته است.

#### محور سوم: میزان اعتبار کتاب

برخی از دانشمندان، نظیر مرحوم بحرانی و محدث نوری، استناد این کتاب به ابن بابویه را نفی کرده‌اند و معتقدند این کتاب، از تألیفات او نیست. در مقابل، عده‌ای دیگر کتاب *الإمامة و التبصرة* را از کتب صدوق پدر دانسته و آن را در کنار سایر کتب او ذکر کرده‌اند. اکنون به بیان گفته‌ها و بررسی دلایل دو طرف

---

۱. *رجال نجاشی*، باب عین، باب علی، ص ۲۶۰.  
۲. ص ۲۷۷، البینه در فهرست طوسی، این کتاب را *اختیار القرانات*، گفته است.  
۳. سید علی اصغر جابلقی، *طرائف المقال*، تحقیق سید مهدی رجایی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۱، ص ۲۱۰.  
۴. *معجم رجال‌الحديث*، ج ۵، ص ۴۹ و ج ۱۵، ص ۱۶۴.

می‌پردازیم:

## الف - سخن مخالفان

میرزا عبدالله افندی

«جای تأمل است که کتاب *الإمامة و التبصرة* از مؤلفات صدوق پدر باشد - هر چند ابن شهر آشوب در *معالم العلماء*، به استناد این کتاب به صدوق پدر، تصریح کرده است، زیرا آن گونه که از کتاب ظاهر می‌شود، مؤلف این کتاب، از هارون بن موسی، همان *تَلْعُكْبُرِي* روایت نقل کرده است. در این صورت، چگونه ممکن است صدوق پدر، از او روایت نقل کند، با این که تلعبری از جمله کسانی است که شیخ مفید و امثال او از وی نقل روایت کرده‌اند (یعنی هم طبقه نیستند). همچنین مؤلف کتاب، از حسن بن حمزه علوی نقل روایت کرده است که طبقه وی متأخر از علی بن بابویه است و از مشایخ شیخ مفید به شمار می‌آید (که صدوق پسر، از او روایات زیادی نقل کرده)؛ بر این اساس، چگونه ممکن است پدر از پسرش روایت نقل کند؟<sup>۱</sup> دقت شود.

محدث نوری

«آری، علامه مجلسی در اول *مجار* از جمله کتبی که نزد وی موجود بوده، کتاب *الإمامة و التبصرة* را از شخصیت برجسته *أبي الحسن علی بن حسین بن بابویه پدر بزرگوار شیخ صدوق - طیب‌الله تربتهما - برمی‌شمرد<sup>۲</sup> و در فصل دیگری می‌گوید: مؤلف کتاب *الإمامة و التبصرة*، از محدثان و فقهای بزرگ است که علمای ما، فتوای او را از جمله اخبار به شمار می‌آوردند و نسخه قدیمی تصحیح شده‌ای از آن، به ما رسیده است<sup>۳</sup>؛ ولی ما این کتاب را به دست نیاوردیم و اخباری را که از آن نقل کردیم، به واسطه *مجار* بوده و آن را به ابوالحسن علی نسبت دادیم. و این کار به پیروی از علامه مجلسی انجام پذیرفت، اما در دل، به این مطلب اشکالی*

۱. *ریاض العلماء*، ج ۴، ص ۵، پاورقی.  
 ۲. *مجار الانوار*، ج ۱، ص ۷، مقدمه.  
 ۳. همان، ص ۲۶، مقدمه.

داریم.<sup>۱</sup>

محدث نوری برخلاف نقل خود که می‌گوید: نجاشی و طوسی و ابن شهر آشوب این کتاب را از تألیفات ابن بابویه دانسته‌اند؛ ولی در مورد کتابی که علامه مجلسی در اختیار داشته، آیا همان کتابی بوده که نجاشی و دیگران گفته‌اند، می‌گوید: اگر چه ممکن است درباره برخی از راویانی که گفتیم طبقه آنها با طبقه صدوق پدر، منافات دارد، بتوان با تکلف، توجیهاتی ذکر کرد؛ ولی از مطالعه مجموع آنها، گمان قوی حاصل می‌شود که این کتاب، از صدوق پدر نباشد.<sup>۲</sup>

### آقابرگ تهرانی

وی در یک جا می‌گوید: *الإمامة و التبصرة من الحيرة*؛ از صدوق اول است ... و کتاب *الإمامة* را نیافتیم و این کتاب *الإمامة* غیر از آن کتابی است که در بحار، از آن نقل روایت می‌کند.

در جای دیگر چنین می‌گوید: کتاب *الإمامة و التبصرة* از برخی دانشمندان قدیم است که معاصر با شیخ صدوق بوده‌اند. نسخه‌ای از آن، نزد علامه مجلسی بوده و یکی از مصادر بحار به شمار می‌آید که در بحار از آن نقل شده است؛ ولی این کتاب نزد استاد ما محدث نوری نبوده است.

به همین جهت، در ابتدای خاتمه مستدرک اشاره می‌کند که به واسطه بحار از کتاب *الإمامة* نقل روایت می‌کند؛ اما با رجوع به سند روایات این کتاب، یقین حاصل می‌شود که این کتاب، از پدر شیخ صدوق نیست، زیرا مؤلف آن، در این کتاب از ابو محمد هارون بن موسی تلکعبری متوفای ۳۸۵ هـ.ق، و ابو الفضل محمد بن عبدالله الشیبانی متوفای ۳۸۷ هـ.ق و حسن بن حمزه علوی و سهل بن احمد دیباجی متوفای ۳۷۰ هـ.ق و احمد بن علی روایت می‌کند و او همان شخصی است که از محمد بن حسن بن ولید متوفای ۲۴۳ هـ.ق روایت نقل کرده. بنابراین، ممکن نیست کسی که از این علمای متأخر روایت می‌کند، همان صدوق پدر باشد که سال وفات او ۳۲۹ هـ.ق است.

---

۱. *خاتمه مستدرک الوسائل*، ج ۳، ص ۲۸۳، چ جدید.  
۲. همان.

ناگفته نماند، روایت کردن کسی که از نظر زمانی متقدم باشد از کسی که متأخر از وی است، در سند احادیث وارد شده است؛ ولی این مورد نمی‌تواند از آن قبیل باشد؛ زیرا، شیخ صدوق - با این که در همه تصانیف خود از پدرش، بسیار نقل روایت کرده؛ بلکه بیشتر روایاتش در تصانیف خود، از پدرش می‌باشد - حتی یک روایت نیز از بزرگانی که نامشان گذشت و مؤلف *الإمامة و التبصرة* که غالباً در این کتاب از آنها نقل روایت کرده، نیآورده است.<sup>۱</sup>

#### علامه کمره‌ای

فقیه محقق، آیت‌الله کوه‌کمره‌ای، ضمن مقاله‌ای در پاسخ پرسشی از زندگی مجلسی پدر و پسر و کتاب *مجار الانوار* گفته است:  
شگفت‌آورتر است که کتاب *الإمامة و التبصرة*، در این کتاب (*مجار*) به پدر بزرگوار شیخ صدوق نسبت داده شده است، با این که سند کتاب، این معنا را یاری نمی‌کند؛ بلکه کتاب *جامع الاحادیث* از مؤلف کتاب *العروس* می‌باشد.<sup>۲</sup>

#### ب - سخن موافقان

نجاشی: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دارای کتاب‌هایی از جمله، کتاب *الإمامة و التبصرة من الحيرة* می‌باشد.<sup>۳</sup>  
شیخ طوسی: علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، دارای کتاب‌های زیادی از جمله، *الإمامة و التبصرة من الحيرة* است.<sup>۴</sup>  
ابن شهرآشوب: از جمله کتب علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، کتاب *الإمامة و التبصرة* است.<sup>۵</sup>  
علامه مجلسی: کتاب *الإمامة و التبصرة من الحيرة*، از دانشمند

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، بیروت، دارالاضواء، سوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ص ۳۴۱.  
۲. مقدمه *الإمامة و التبصرة*، ص ۱۵، به نقل از *مقالات الحنفاء*، ص ۴۰۵.  
۳. *رجال نجاشی*، ص ۲۶۱.  
۴. *فهرست طوسی*، ص ۱۵۷، ش [۳۹۲] ۱۹.  
۵. ابن شهرآشوب، *معالم العلماء*، قم، بی‌نا، بی‌تا، ص ۱۰۰.

بزرگوار، اَبی الحسن علی بن حسین موسی بن بابویه، پدر شیخ صدوق - طیب‌الله تربت‌هما - می‌باشد.<sup>۱</sup>

#### تحقیق و بررسی

همان گونه که یادآوری شد، بیشتر اشکالات مخالفان در دو اشکال، خلاصه می‌شود؛ یکی این که برخی مشایخ این کتاب از نظر طبقه، متأخر از صدوق پدر هستند و امکان ندارد متقدم از متأخر نقل روایت کند از سویی، در روایات صدوق پسر - روایاتی که از پدر نقل کرده - به هیچ وجه اثری از مشایخ کتاب *الامامة و التبصرة* وجود ندارد.

#### پاسخ به دو اشکال فوق:

۱- امکان دارد شاگرد، پیش از استاد از دنیا برود و استاد، در زمره سالخوردگان باشد؛ چنان که آقابزرگ تهرانی بدان اشاره کرده است.

#### اشکال:

اگر این بابویه را هنگام شهادت امام عسکری<sup>ع</sup>، حداقل سی‌ساله بدانیم، به هنگام رحلت، در سال (۳۲۹ هـ.ق) صدساله بوده و اگر اساتیدش را نیز هم سن او بدانیم، هارون بن موسی، به هنگام رحلت در سال (۳۸۵ هـ.ق) ۱۵۵ ساله و محمد بن عبدالله شیبانی به هنگام رحلت در سال (۳۸۷ هـ.ق)، ۱۵۷ ساله بوده است. که پذیرش این عمر طولانی برای شخصیت‌های یاد شده، بسیار مشکل است.

#### پاسخ:

التزام به چنین سنی هیچ گونه منع عقلی و شرعی ندارد، هر چند از مثبت تاریخی نیز برخوردار نیست؛ اما با توجه به داشتن نظائر آن (عمرهای طولانی محدثان و شیوخ اجازه) در اسناد شیعه و سنی - به ویژه ثلاثیات بخاری که مدعی است با سه واسطه، از پیامبر اکرم<sup>ص</sup>، حدیث نقل می‌کند - و با عنایت به این مطلب که

۱. *مجارالانوار*، ج ۱، ص ۷، مقدمه.

در کتب ما به ویژه در کافی شریف نیز مواردی یافت می‌شود که شاگرد (راوی) سال‌ها پیش از استاد (شیخ اجازه) رحلت کرده و استاد ۴۰ سال یا بیشتر، پس از شاگرد وفات کرده است، می‌توان ادعا کرد این مورد نیز از همین قبیل بوده و به اصطلاح، «روایت دانشمند متقدم از متأخر» هیچ‌گونه اشکالی ندارد.

۲- شاید صدوق پسر، چون معاصر و هم‌طبقه این مشایخ بوده و روایات را مستقیماً و بدون واسطه از آنان شنیده، نیازی نمی‌دیده همین روایات را به واسطه پدر بزرگوارش از همین مشایخ - که معاصر با آنان بوده - نقل کند.

#### پاسخ اشکال دوم:

با مراجعه به کتاب *الإمامة و التبصرة* هیچ یک از افراد نامبرده مورد اشکال، در سند این کتاب وجود ندارند و تنها نام همان هشت نفری که پیش‌تر در محور دوم از آنها یاد کردیم، به عنوان مشایخ کتاب آمده است. با قطع نظر از این که کتابی که در اختیار مجلسی بوده چگونه کتابی بوده است. بنابراین، اشکال دوم، مورد تأمل است و شاید کتاب دیگری غیر از این کتاب موجود را مورد نظر و بحث قرار داده است، زیرا کتاب *الإمامة و التبصرة* دارای دو نسخه است که یکی از این دو، از دو جزء تشکیل شده است؛ جزء نخست، کتاب *الإمامة و التبصرة* و جزء دوم کتاب *جامع الاحادیث* است. ظاهراً نسخه‌ای را که علامه مجلسی در اختیار داشته، همین نسخه بوده و چون ابتدا، کتاب *جامع الاحادیث* مفقود شده، با کتاب *الإمامة و التبصرة*، به هم آمیخته است.

علامه مجلسی تمام احادیثی را که از کتاب (*جامع الاحادیث*) نقل کرده، به ابن بابویه نسبت داده است؛ اما با تأمل در مضمون روایات *جامع الاحادیث*، مشخص می‌شود که این کتاب، از *الإمامة و التبصرة* نیست، زیرا دارای مضامین اخلاقی و فقهی است؛ ولی کتاب *الإمامة و التبصرة*، به موضوع امامت اختصاص دارد.<sup>۱</sup>

۱. مقدمه *الإمامة و التبصرة من الحيرة*، مدرسة الامام المهدي، ص ۱۵.



### محور چهارم: آشنایی اجمالی با محتویات کتاب

این کتاب ارزشمند، دارای یک مقدمه و بیست و سه باب است و در آخر کتاب نیز استدرکاتی وجود دارد که مربوط به این کتاب و مؤلف آن نیست؛ بلکه به محقق کتاب - که روایات صدوق از پدرش را در مورد امامت امام زمان □، نقل کرده - مربوط می‌شود ما در مباحث بعدی ابوابی را که به امام زمان □، ارتباط دارد یادآور خواهیم شد.

### بیان محتویات

مقدمه این کتاب، تقریباً مفصل بوده و در مباحث آن، امامت، از اصول و احکام از فروع شمرده شده است و پس از آن نیز بحث‌هایی را درباره غیبت، راز غیبت، بداء، نسخ و تفسیر عنوان کرده است.

این کتاب، شامل بیست و سه باب است که برخی ابواب آن، درباره امام مهدی □، است که در این جا به نحو اجمال با این ابواب و محتویات آن آشنا می‌شویم:

#### باب ۱ - جانشینی از جانب آدم □

در این باب یک روایت نسبتاً طولانی وجود دارد که امام صادق □، می‌فرماید: «پیامبر □، نیز حضرت علی □ را جانشین خود قرار داده و بعد از حضرت علی □، فرزندان او را جانشینان وی معین کرده است.»

#### باب ۲ - زمین از حجّت، تهی نمی‌ماند

در این باب، روایاتی با این مضامین آمده که پیامبران و جانشینان آن‌ها، حجّت‌های الهی هستند و امام، آخرین کسی است که از دنیا می‌رود. از زمان آدم تا برپایی قیامت، هیچ گاه زمین خالی از حجّت نیست، ظاهر باشد یا غایب، زیرا اگر حجّت الهی نباشد، حق و باطل شناخته نمی‌شود؛ خدا پرستش نمی‌گردد، مردم اصلاح نخواهند شد و زمین، اهلش را فرو خواهد برد.

از امام باقر □، نقل شده که فرمود: «زمین، بدون امام باقی نمی‌ماند، چه آن امام، ظاهر باشد چه غایب.»

## باب ۳ - امامت، میثاقی الهی است

در این باب، چهار روایت آمده، امامت را میثاقی الهی می‌داند که به دستور خدا، به دیگری سپرده می‌شود. امام صادق □ در روایتی می‌فرماید: «گویی شما در این اندیشه‌اید که امر (امامت) به دست ما است و هر جا خواهیم، آن را قرار می‌دهیم. به خدا سوگند! امامت، میثاقی از رسول خدا □ است که یکی پس از دیگری را نام برده، تا این امر سرانجام به صاحب‌الامر □ منتهی می‌شود.»

## باب ۴ - اختصاص امامت به خاندان پیامبر اکرم □ از ناحیه خدا

این باب، دارای هشت روایت است که در آن، به این نکات اشاره شده است: امامت در حضرت علی □ و فرزندان او قرار دارد؛ سرشت آنان از سرشت پیامبر □، است، دوستی با آنان، سبب هدایت و خشنودی خدا و رسول و دشمنی با آنان، سبب محروم شدن از شفاعت پیامبر □، خواهد گشت.

## باب ۵ - امامت در فرزندان حسین □ است

روایاتِ نه‌گانه این باب، بیانگر آن است که امامت، پس از امام حسین □، در فرزندان او قرار دارد و پس از او، امامت از برادر به برادرِ دیگر یا از برادرزاده به عمو نخواهد رسید. همچنین در این باب روایاتی آمده که امامت بعضی از کسانی را که مردم معتقد به امامت آنان بودند، مردود می‌داند.

## باب ۱۸ - هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است

در این باب، روایات «من مات و لیس له امام، مات میتة جاهلیة» را آورده و سه روایت در آن بیان شده است.

## باب ۱۹ - آگاهی امام از امامت خویش، پس از وفات امام پیشین

سه روایت در این باب آمده که در آن، از زمان و چگونگی اطلاع امام از امامتش گفتگو شده است.

## باب ۲۰ - وظیفه واجب مردم بعد از وفات یک امام

در این باب سه روایت وجود دارد. و سخن در این است که وقتی امامی از دنیا

رفت، بر هر گروهی واجب است برای شناخت امام بعدی اقدام کنند و پس از شناخت، او را به دیگران نیز بشناسانند.

#### باب ۲۱ - کسی که یکی از امامان را انکار کند

در یکی از دو روایت این باب، ابن مسکان از امام صادق □ نقل کرده است که: «هر کس به انکار امام زنده‌ای بپردازد، مردگان آنها را نیز انکار کرده است.»

#### باب ۲۲ - هر کس امام غیرالهی را با امام الهی شریک کند

در این باب، آمده است امام صادق از امام باقر □ نقل می‌کند: «هر کس امامی را که امامتش الهی است با امامی که امامتش از جانب خدا نیست، شریک گرداند، به خدا، شرک ورزیده است.» در این باب، تنها همین روایت، ذکر شده است.

#### باب ۲۳ - نوادر

به سبب اهمیت روایات این باب، همه آنها را یاد آور می‌شویم:

«عبدالله بن جعفر الحمیری، عن محمد بن عبدالحمید، عن منصور بن یونس، عن عبدالرحمن بن سلیمان، عن ابيه، عن أبي جعفر □، عن الحارث بن نوفل، قال: قال علي □ لرسول الله □: يا رسول الله! أمنا الهداة أو من غيرنا؟ قال: بل منّا الهداة إلي يوم القيامة. بنا استنقذهم الله من ضلالة الشرك و بنا استنقذهم الله من ضلالة الفتنه و بنا يُصبحون إخواناً بعد ضلالة الفتنه كما أصبحوا إخواناً بعد ضلالة الشرك و بنا يختم الله كما بنا فتح الله!؛ امام علی □، از رسول خدا □، پرسید: آیا ائمه هدایتگر از خاندان ما هستند یا از غیر ما؟ فرمود: تا روز قیامت از ما خواهند بود. خداوند به وسیله ما مردم را از گمراهی شرک و فتنه رهانید و به وسیله ما پس از گمراهی فتنه، با یکدیگر برادر و متحد شدند همان گونه که خداوند با ما آغاز کرد، با ما نیز پایان خواهد داد.

«و عنه، عن محمد بن عیسی، عن محمد بن اسماعیل بن بزيع، عن منصور بن یونس، عن جلیس له، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر □، قال: قلت: له قول الله تعالی (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ)؟ قال یا فلان فیهلك كل شيء و يبقى الوجه؟ الله أعظم من أن یوصف و لكن معناها كل شيء هالك إلا دینه و نحن الوجه الذي یؤتی الله منه. لن یزال فی عباد الله ما كانت له فیهم رویة فإذا لم تكن فیهم

روية رفعنا، فصنع ما أحب؛ ابوحمزه از امام باقر<sup>ع</sup>، پرسید: معنای این کلام الهی که می‌فرماید: (هر چیزی نابود می‌شود، مگر وجه خداوند) چیست؟ حضرت فرمود: فلانی! آیا (تصور می‌کنی) هر چیزی هلاک می‌شود و فقط وجه خدا باقی می‌ماند؟ خداوند، با عظمت‌تر از آن است که توصیف شود. معنای آیه این است که همه چیز هلاک می‌شود، مگر دین خدا و ما وجهی «چهره‌ای» هستیم که از آن به پیشگاه خداوند وارد می‌شوند همواره در میان بندگان اموری وجود دارد که مورد غرض خداوند است و هنگامی که مورد غرض او نباشد، خداوند آن را برمی‌دارد و هر چه خود دوست داشته باشد، انجام خواهد داد.»

«و عنه، عن محمد بن عمرو الكاتب، عن علي بن محمد الصيمري، عن علي بن مهزيار قال: كتبت إلي أبي الحسن: (صاحب العسكري) □، أسأله عن الفرج؛ فكتب إذا غاب صاحبكم عن دار الظالمين فتوقّعوا الفرج؛ علي بن مهزيار در نامه‌ای از امام عسکری<sup>ع</sup>، درباره ظهور پرسید؟ حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: زمانی که پیشوای شما از دیار ستم‌پیشگان غایب گشت، در انتظار ظهور باشید.»

«و عنه، عن محمد بن عيسى، عن سليمان بن داوود، عن أبي بصير قال: سمعت أبا جعفر □ يقول: في صاحب هذا الأمر، أربعة سنن من أربعة أنبياء: سنة من موسى و سنة من عيسى و سنة من يوسف و سنة من محمد □، فأما من موسى فخائف يتربص و أما من يوسف فالسجن و أما من عيسى فقيل: إنه مات و لم يمّت و أما من محمد □، فالسيف؛ ابوبصير می‌گوید از امام صادق<sup>ع</sup>، شنیدم که فرمود: صاحب‌الأمر، دارای چهار سنت از چهار پیامبر است، سنتی از موسی، سنتی از عیسی، سنتی از یوسف و سنتی از محمد □ سنت او از موسی این است که ترسان و در انتظار است و از یوسف، زندان و سنت او از عیسی، این است که درباره‌اش گفته شده: وی مرده است، با این که نمرده و اما سنتش از محمد □، [قیام وی با] شمشیر (جنگ) خواهد بود.»

«محمد بن يحيى. عن محمد بن أحمد، عن ذكرو، عن صفوان بن يحيى، عن معاوية بن عمار، عن أبي عبيدة الحذاء قال: سألت أبا جعفر □ عن هذا الأمر، متي يكون؟ قال إن كنتم تؤمّلون أن يجيئكم من وجه ثم جاءكم من وجه فلا تنكرونها؛ أبو عبيدة حذاء، از امام باقر<sup>ع</sup>، درباره زمان ظهور پرسید، حضرت پاسخ داد: اگر شما انتظار داشته باشید وی از سویی بیاید؛ ولی او از جانب دیگری بیاید او را انکار نکنید.»

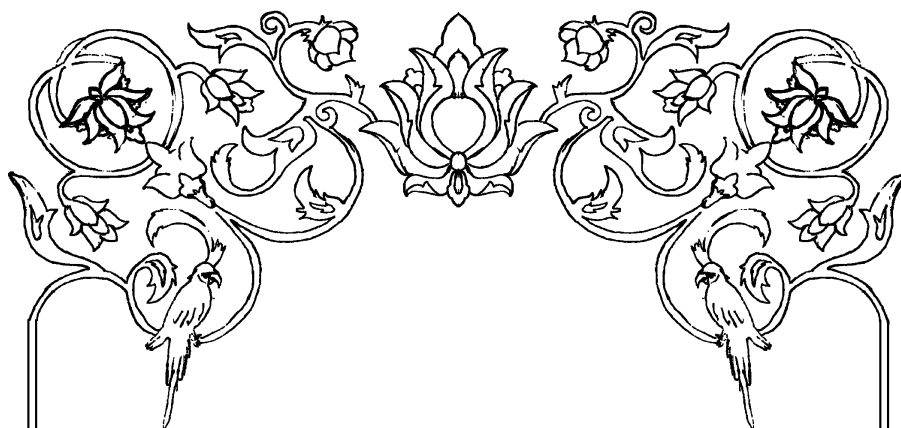
«محمد بن يحيى و أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن ذكرو، عن محمد بن الفضيل، عن اسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله □، قال: كان في بني إسرائيل نبي وعده الله أن ينصره إلي

خمس عشرة ليلة. فأخبر بذلك قومه، فقالوا: والله إذا كان ليفعلنّ و ليفعلنّ، فأخّزه الله إلي خمس عشرة سنة و كان فيهم من وعده الله النصره إلي خمس عشرة سنة، فأخبر بذلك النبي □ و قومه فقالوا: ماشاء الله فجعل الله لهم في خمس عشرة ليلة؛ در بنی اسرائیل پیامبری بود که خداوند به او وعده داد تا پانزده شب دیگر او را یاری می کند، وی این مطلب را به قومش خبر داد. آنها گفتند: اگر خدا چنین کند، ما چنین و چنان خواهیم کرد. خداوند نیز یاری آنان را تا پانزده سال تأخیر انداخت. و گروهی در بنی اسرائیل بودند که خداوند به آنان وعده داد تا پانزده سال دیگر آنان را یاری خواهد کرد. پیامبر این خبر را به قومش داد. آنها گفتند: هر چه خدا بخواهد. خداوند نیز یاری پانزده ساله آنان را پانزده شبه پیش انداخت.»

«محمد بن يحيى، عن محمد بن أحمد، عن صفوان بن يحيى، عن أبي أيوب الخزاز، عن محمد بن مسلم، عن أبي عبد الله □ قال: كنت عنده إذ دخل عليه مهزم فقال له: جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر الذي تنتظره متي هو؟ قال يا مهزم! كذب الوقتون و هلك المستعجلون و نجا المسلمون و إلينا يصيرون؛ مهزم از امام صادق □ پرسید: فدایت شوم! به ما خبر ده از امر [ظهور] که منتظر آن هستیم؛ چه زمانی رخ خواهد داد؟ فرمود: ای مهزم! کسانی که [برای ظهور] وقت، تعیین می کنند، دروغگو هستند و کسانی که شتاب می ورزند هلاک می شوند و آنان که تسلیم باشند، نجات خواهند یافت و به سوی ما باز خواهند گشت.»

آن چه یادآوری شد خلاصه‌ای بود از کتاب *الإمامة و التبصرة* که برای رعایت اختصار به بعضی از ابواب اشاره و از بیان برخی دیگر صرف نظر کردیم. دیدگاه ما در مورد انتساب کتاب، همان نظر موافق است و ترجیح می دهیم که این کتاب، از تألیفات علی بن حسین بن بابویه قمی است. و الله العالم بحقیقة الحال





فصل بیستم:

سیری در کتاب کمال الدین

و تمام النعمه (۱)



از جمله منابع غنی و بسیار قدیم ما و با سابقه دیرین روایی در مباحث مهدویت، کتاب گران سنگ و ارزشمند *کمال الدین و تمام النعمه* است که در اثبات وجود مقدس امام زمان و غیبت آن حضرت مباحثی نگاشته شده است. در دو بخش تنظیم یافته است:

بخش نخست: در معرفی شخصیت شیخ صدوق است که به دعای امام زمان<sup>۱</sup>، متولد شده و به امر آن حضرت، موظف به تألیف این کتاب گردیده است. و جایگاه با عظمت وی، در میان علمای شیعه، از روز روشن تر است حتی میان علمای اهل سنت نیز جلوه‌گری کرده است.

بخش دوم: در چهار محور به بررسی سبب و انگیزه تألیف، صحت و سقم کتاب، محتویات آن و مشایخ شیخ صدوق و درجه اعتبار و وثاقت آنان پرداخته است. بنا به استظهار آقابزرگ تهرانی ظاهراً، نام اصلی این کتاب، *اکمال الدین و تمام النعمه* است.<sup>۱</sup> و محور آن، که به تفصیل بیان خواهد شد، اثبات غیبت حضرت مهدی<sup>۲</sup> و بحث‌هایی در ارتباط با این موضوع است.

شیخ صدوق، در این زمینه، سه رساله دیگر به شرح زیر دارد:

۱. رساله فی الغیبة که ظاهراً، در پاسخ به پرسش‌های اهالی شهر ری تدوین شده است؛

۲. رساله ثانیة فی الغیبة؛

۳. رساله ثالثة فی الغیبة؛<sup>۲</sup>

پس از کتاب *کمال الدین*، ده‌ها کتاب دیگر در این زمینه به رشته تحریر

---

۱. الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۲، ص ۲۸۳، ج ۱۸، ص ۱۳۸.  
۲. همان، ج ۱۶، ص ۸۲.



درآمده است. آقابزرگ تهرانی، بیش از چهل مورد را نام می‌برد.<sup>۱</sup> این کتاب در نیمه دوم قرن چهارم هجری، اواخر عمر شریف شیخ صدوق به نگارش درآمده و در جامعه، از اعتبار خاصی برخوردار است و مورد توجه خاص دانشمندان شیعه قرار دارد. و از جمله منابع و مآخذ اولیه تدوین و تألیف نویسندگان بعدی به شمار می‌آید. علامه مجلسی، در صدر منابع *مجار الانوار*، کتاب‌های شیخ صدوق به ویژه *کمال* را نام می‌برد.<sup>۲</sup>

در مورد جایگاه با عظمت وی و پدر بزرگوارش، همین مقدار کافی است که بیشتر اصحاب و علما، سخنان این دو بزرگوار را همانند نصوص روایات، مورد پذیرش قرار می‌دهند. علامه مجلسی گفته است:

«إنما أوردناها لكونه من عظماء القدماء التابعين لآثار الأئمة النجباء الذين لا يتبعون الآراء والأهواء ولذا ينزل أكثر أصحابنا كلامه و كلام إبيه (رضي الله عنه) منزلة النص المنقول والخبر المأثور؛ ما، تمام آن چه را به عنوان عقاید مذهب، دیکته کرده بود آوردیم، زیرا وی از بزرگان قدما و از پیروان آثار ائمه طاهرین‌اند و هرگز پیرو هوا و آرای شخصی خود نیستند. از این رو، بسیاری از علمای ما سخن وی و پدر بزرگوارش را به منزله روایت تلقی می‌کنند.»

آن چه در این مختصر، در پی آن هستیم، معرفی و شناسایی کتاب مذکور است که در، دو بخش تقدیم می‌شود:

۱ - شخصیت شیخ صدوق؛

۲ - معرفی کتاب کمال الدین؛

### بخش نخست: شخصیت شیخ صدوق

#### الف - حدیث ولادت

شیخ صدوق نقل می‌کند: «حدَّثنا ابو جعفر محمد بن علي الأسود (رضي الله عنه) قال: سألتني علي بن الحسين بن موسى بن بابويه (رضي الله عنه) بعد موت محمد بن عثمان العمري

---

۱. همان، ص ۸۴ - ۸۵.  
۲. *مجار الانوار*، ج ۱، ص ۶.  
۳. همان، ج ۱۰، ص.

(رضی الله عنه) أن أسأل ابا القاسم الروحي، يسأل مولانا صاحب الزمان □ أن يدعوا الله عزوجل أن يرزقه ولداً ذكراً قال: فسألته، فأنهى ذلك، ثم أخبرني بعد ذلك بثلاثة أيام أنه قد دعا لعلي بن الحسين، و أنه سيولد له ولد مبارك ينفع [الله] به، بعده أولاد؛<sup>۱</sup> ابو جعفر، محمد بن علي اسود می گوید: علی بن حسین بن موسی بن بابویه (پدر بزرگوار شیخ صدوق) پس از درگذشت محمد بن عثمان عمری از من تقاضا کرد تا از ابوالقاسم حسین بن روح درخواست کنم از مولایمان صاحب الزمان بخواهد در پیشگاه خدا دعا نماید که به وی فرزند پسری عنایت کند.»

می گوید: از حسین بن روح درخواست کردم و او نیز آن درخواست را به حضرت رساند. سه روز بعد، به من خبر داد که حضرت، در حق علی بن حسین دعا فرموده است و به زودی فرزندی مبارک برای ایشان متولد خواهد شد که خداوند به سبب او، نفع و فایده می رساند. و پس از او نیز فرزندان دیگری برای او متولد خواهد شد.»  
شیخ طوسی نیز مانند این حدیث را از جماعتی که از صدوق و برادرش نقل کرده اند، روایت می کند و در ادامه می گوید:

ابوجعفر محمد بن علی اسود می گوید: «... در همان سال، محمد بن علی (صدوق)، برای علی بن حسین بابویه متولد شد و پس از او، صاحب فرزندان دیگری نیز شده است.»<sup>۲</sup>

شیخ صدوق، در ادامه سخنش می گوید: ابوجعفر محمد بن علی اسود، بسیاری اوقات، مرا می دید که به درس استادمان محمد بن حسن بن احمد بن ولید می رفتم و اشتیاق فراوانی به کتابهای علمی و حفظ آن داشتم. به من می گفت: این رغبت و اشتیاق وافر در تحصیل علم، از تو شگفت آور نیست، زیرا تو به دعای امام زمان □ متولد شده ای!<sup>۳</sup>

شیخ طوسی، در حدیث دیگری، از ابن نوح و او از ابوعبدالله حسین بن محمد بن سوره قمی که از سفر حج بازگشته بود نقل می کند که گفت: علی بن حسین بن

۱. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۳، ب ۴۵، ح ۳۲.  
۲. ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ج ۳۲۰، فصل ۴ (بعض ما ظهر من جهة □ من التوقيعات)، ح ۲۶۶.  
۳. ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۵۰۲، ب ۴۵، ح ۳۲.

یوسف صائغ قمی و محمد بن احمد بن محمد صیرفی (معروف به دلال). و شخصی دیگری غیر از این افراد از مشایخ اهل قم به من گفتند: همسر علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی دختر عمویش (محمد بن موسی بن بابویه قمی) بود، که خداوند از این همسر، به وی فرزندی نداد. از این رو، نامه‌ای به شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوشت که از حضرت تقاضا کند تا از خداوند بخواهد فرزندان فقیه به او عطا کند.

پس از مدتی، پاسخ حضرت به این مضمون رسید: «أَنْ لَا تُرَزَّقَ مِنْ هَذِهِ وَ سَتَمَلِكُ دَيْلَمِيَّةً وَ تَرَزَّقَ مِنْهَا وَ لَدِينِ فُقَيْهِيْن؛ از این - همسر - بچه‌دار نخواهی شد. به زودی، صاحب کنیز ديلمی می‌شوی و از وی صاحب دو فرزند فقیه خواهی شد.»

ابن سوره می‌گوید: برای ابوالحسن علی بن حسین بابویه (پدر بزرگوار شیخ صدوق) سه پسر متولد شد؛ محمد و حسین که هر دو فقیه ماهر و در حفظ و ضبط علوم، سرآمد شدند آن‌ها مطالبی را حفظ می‌کردند که به غیر از آنان، هیچ یک از مردم قم قادر بر حفظ آن‌ها نبودند پسر سوم، حسن نام داشت که در عبادت و زهد و پارسایی، در حد اعتدال بود.

نیز ابن سوره می‌گوید: هرگاه ابو جعفر - شیخ صدوق - و برادرش ابو عبدالله - حسین - حدیثی نقل می‌کردند، مردم از حافظه آن دو، در نقل حدیث شگفت زده می‌شدند و به این دو بزرگوار می‌گفتند: این مقام و منزلت، خصوصیتی است که در اثر دعای امام زمان - □ - به شما داده شده است.

شیخ طوسی می‌گوید: «هذا امرٌ مستفیض فی اهل قم؛ یعنی این موضوع نزد قمیان، معروف و مشهور بوده است.»<sup>۱</sup>

## ب - دیدگاه علمای شیعه

### ۱ - نظر آقای خوئی

وی، بعد از نقل قضیه ولادت، می‌گوید: از روایت اخیر، چنین برمی‌آید که محمد بن علی (شیخ صدوق) به دعای امام - □ - متولد شده است و این امر، معروف و

۱. ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۳۰۸.

مسلم است و برای شناخت عظمت مقام وی کافی است.  
سپس می‌افزاید: چگونه می‌تواند چنین نباشد، با این که امام - □ - پدر بزرگوار  
شیخ صدوق را با خبر ساخت که دارای دو فرزند پسر نیک‌سرشت خواهد شد.  
نجاشی نیز در بیان شرح حال پدر بزرگوار شیخ صدوق، همین مطلب را متذکر  
شده است.

هم‌چنین امام □ در روایت نخست (در توفیق شریف) می‌فرماید: «والد صدوق»  
دارای فرزند مبارکی می‌شود که خداوند مردم را از فیض وجود وی بهره‌مند خواهد  
ساخت.

اشتهار محمد بن علی بن حسین، به لقب «صدوق» به سبب همین فضیلتی است  
که وی از آن برخوردار بوده و او را از دیگران متمایز ساخته است.  
شیوه تعبیر نجاشی و شیخ طوسی در مدح و ستایش صدوق، ما را از تصریح به  
توثیق وی بی‌نیاز می‌کند، زیرا آن چه را آنان تعبیر کرده‌اند، به مراتب فراتر از تصریح  
به توثیق است.

به هر حال مقام و منزلت شیخ صدوق، به اندازه‌ای معروف و مشهور است که  
جای هیچ گونه شک و تردیدی در آن وجود ندارد.<sup>۱</sup>

## ۲ - نجاشی

احمد بن علی بن عباس نجاشی (متوفای ۴۵۰ - ه.ق) پس از بیان نام او، در  
تجلیل از مقام وی، تعبیراتی مانند: «شیخنا؛ فقیهنا؛ وجه الطائفة بخراسان»، بیان می‌دارد  
و می‌گوید: وی در سال سیصد و پنجاه و پنج وارد بغداد شد و به تدریس پرداخت. در  
مجلس درس او، اساتید و بزرگان شیعه، حاضر می‌شدند و از وی تلقی حدیث  
می‌کردند، با این که وی کم‌سن و سال و جوان بود.<sup>۲</sup>

نجاشی، قریب به دویست کتاب را برای وی نام می‌برد و در ادامه می‌گوید: شیخ  
صدوق، نقل و روایت تمام کتاب‌هایش را برای ما اجازه داد. من نیز برخی از آن‌ها را  
برای والد خود علی بن احمد خواندم و گفت: شیخ صدوق اجازه نقل همه کتاب‌های

۱. معجم رجال الحدیث، خویی، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۲. رجال نجاشی، ۲۷۸.

خود را که در بغداد از وی شنیده بودم، به من داده است.<sup>۱</sup>

### ۳ - شیخ طوسی

شیخ الطائفه ابوجعفر، محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ هـ.ق) با عبارات و بیان ویژگی‌های والایی، از او تجلیل می‌کند و می‌گوید: ابوجعفر (صدوق) شخصیتی جلیل‌القدر، حافظ احادیث، آگاه به رجال، ناقد اخبار بود. و در بین علمای قم، در حفظ و کثرت علم، همانندی نداشت و یکه‌تاز فن حدیث و رجال بود. تقریباً سیصد عنوان کتاب تألیف کرده و نام کتاب‌های وی معروف و مشهور است. و من، مقداری را که به ذهنم خطور می‌کند، نام می‌برم.

شیخ طوسی، نام چهل و هفت کتاب او را یاد آور می‌شود و طریقاش را این چنین بیان می‌دارد: تمام کتاب‌ها و روایات‌اش را جمعی از اصحاب ما از جمله شیخ مفید، حسین بن عبیدالله، ابوالحسن، جعفر بن حسن بن حسنکه قمی، ابو زکریّا محمد بن سلیمان حمزانی، برای ما روایت کرده‌اند.<sup>۲</sup>

شیخ طوسی، در کتاب رجال خود می‌گوید: وی، (شیخ صدوق) کتاب‌های بیشتری دارد و ما، آن‌ها را در کتاب فهرست یادآور شده‌ایم و تلّعبری از آن‌ها روایت، نقل کرده است.<sup>۳</sup>

### ۴ - ابن ادريس

محمد بن ادريس حلی عجلی (متوفای ۵۹۸ هـ.ق) در باب نکاح، در ذیل بحث «تحریم مملوکه» بعد از نقل قول و فتوای شیخ صدوق مبنی بر عدم حرمت مملوکه پدر، می‌گوید: ... ابن بابویه در پاسخ نهایی خود چه نیکو فرموده است: زیرا وی ثقه، جلیل‌القدر، آشنای به اخبار، ناقد آثار، آگاه به رجال، حافظ و به خاطر سپارنده علوم و احادیث ... بوده است. وی، استاد شیخ مفید است.<sup>۴</sup>

در اصطلاح اهل حدیث، حافظ، معانی گوناگونی دارد، از جمله: کسی که صد هزار

---

۱. رجال نجاشی، ص ۲۷۸.  
۲. الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۶۹۵.  
۳. رجال طوسی، ص ۴۹۵، ش ۲۵.  
۴. السرائر، ج ۲، ص ۵۲۹.

حدیث را با سند حفظ و با سیصد هزار حدیث استثنائی داشته باشد. بعضی گفته‌اند: مراد، کسی است که حافظ قرآن و سنت باشد.<sup>۱</sup>

#### ۵ - ابن طاووس

رضی‌الدین، ابوالقاسم، علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس حسنی حسینی (متوفای ۶۶۴ هـ.ق) در کتاب *فلاح السائل و نجاح المسائل* می‌گوید: به نقل جمعی از اهل صدق و اعتبار در نقل حدیث، روایت می‌کنم، این عده با سند خود از شیخ صدوق که عدالت او مورد اجماع و اتفاق است، نقل روایت می‌کنند. در فصل نوزدهم همان کتاب، در نقل حدیثی می‌فرماید: این حدیث را به طرق خودم، از ابن بابویه نقل می‌کنم ... راویان حدیث، همگی و بدون استثنا، ثقه هستند.<sup>۲</sup>

#### ۶ - شوشتری

شیخ محمد تقی شوشتری، صاحب کتاب *قاموس الرجال*، از محققان نامی و نقادان معاصر، پس از نقل قضیه ولادت وی (شیخ صدوق) به دعای امام زمان<sup>۳</sup> و نیز تألیف کتاب *كمال الدین* با اشاره آن حضرت<sup>۴</sup>، این دو قضیه را می‌پذیرد و هر دو خبر را تلقی به قبول می‌کند و به عنوان تجلیل از مقام شامخ شیخ صدوق می‌گوید: «... کما ولد بدعاء الحجّه، أشار الحجّة علیه في النوم بتألیف کتاب في غيبته»<sup>۵</sup> سپس می‌افزاید: وی (شیخ صدوق) در فقه، فتاوی شاذ و نادری دارد. و چند فتوا از آن‌ها را متذکر می‌شود. او در ادامه، ماجرای را درباره جسد شریف وی از آقای مامقانی نقل نموده و گویی آن را تلقی به قبول می‌کند.

۱. *سفينة البحار*، ج ۲، ص ۲۸۱ - *تدريب الراوي*، ج ۱، ص ۴۹؛ *مقباس الهدایة*، ج ۶، ص ۵۴.  
 ۲. ر.ک: *معجم رجال الحديث*، ج ۱۶، ص ۳۲۲.  
 ۳. *كمال الدین*، ص ۳ - ۴.  
 ۴. همان، ص ۳ - ۵.  
 ۵. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۴۳۵؛ *لؤلؤة البحرين*، ص ۳۷۵.

### ماجرای بدن شریف

آقای مامقانی، به نقل از لواسانی می‌گوید: در اواخر سال هزار و سیصد، قبر شریف شیخ صدوق در اثر سیل ویران شد و پیکر وی آشکار گشت. آقای لواسانی، از جمله کسانی بوده که وارد قبر وی شده و جسد شریف او را صحیح و سالم وتر و تازه دیده است. وی، هیچ‌گونه تغییری را در آن مشاهده نکرده، گویی روح آن بزرگوار، هم‌اکنون از بدن وی خارج شده است. رنگ حنا در محاسن وی موجود بوده، ولی کفن‌اش پوشیده بوده است.<sup>۱</sup>

در ضمن، شوشتری به نقل از وحید بهبهانی و مشایخ و اساتید وی و از شیخ بهایی در مورد شخصیت و فضیلت شیخ صدوق، مطالبی را بیان می‌کند که به جهت پرهیز از طولانی شدن سخن، از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم.

### ۷ - مرحوم طبسی

وی - والد بزرگوارم - در مورد شیخ صدوق می‌گوید: «هو الشيخ الجليل والفقیه النبيه ... الشهير بالصدوق جلاله قدره و عظم شأنه أوضح من أن يخفي؛<sup>۲</sup> وی استاد گرانقدر و فقیه نامدار معروف به صدوق است که جایگاه برجسته و مقام و منزلت والای او روشن‌تر از آن است که بر کسی پوشیده بماند».

### ۸. نمازی

آقای نمازی می‌گوید: «شیخ مشایخ الشیعه رکن من أركان الشريعة. جلالته و عظم شأنه و منزلته أوضح من الشمس؛<sup>۳</sup> او، پیشوا و بزرگ بزرگان شیعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت است. عظمت و بزرگی منزلت او از خورشید روشن‌تر است.»

در نتیجه، علما و فقیهان شیعه بر عدالت و عظمت و منزلت والای شیخ صدوق، اتفاق نظر دارند و از وی تجلیل بسیار کرده‌اند که پاره‌ای از آنها، همچون قطره‌ای از دریا، بیان شد. ارج نهادن به مقام و شخصیت وی، محدود به علمای شیعه نیست؛

۱. تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۵۵ و ۱۵۴، چ سنگی؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۳۵.

۲. ذرایع البیان فی عوارض اللسان، ج ۲، ص ۸۱.

۳. مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۲۴.

بلکه علمای اهل سنت نیز به آن اعتراف کرده‌اند.

### ج - دیدگاه علمای اهل سنت

با این که علما و مورخان اهل سنت، سعی می‌کنند تا آن جا که بتوانند، در مورد شخصیت‌های شیعی، سخنی به میان نیاورند؛ ولی شخصیت و جایگاه و مقام و منزلت و عظمت و درخشندگی و جاهت شیخ صدوق، به قدری زیاد بوده که نتوانسته‌اند وی را مخفی کنند. ما، در این جا، به عنوان نمونه، دیدگاه سه تن از آنان را مطرح می‌کنیم.

۱ - ابوبکر احمد بن علی، خطیب بغدادی (متوفای ۴۶۳ هـ.ق) صاحب کتاب

تاریخ بغداد؛

۲ - عبدالکریم محمد بن سمعانی (متوفای ۵۶۲ هـ.ق) صاحب کتاب *الأنساب*؛

۳ - شمس‌الدین ذهبی (۶۷۳ - ۷۴۸) صاحب کتاب *سیر أعلام النبلاء* و

کتاب *تاریخ اسلام*؛

۱ - خطیب بغدادی؛ وی می‌گوید: ابوجعفر ... بن بابویه قمی (شیخ صدوق) وارد

بغداد شد و در آن جا به سند پدرش، احادیث را نقل می‌کرد. او از بزرگان شیعه و از مشاهیر روایی رافضیان (شیعه) به شمار می‌آمد. و محمد بن طلحه نعالی، از وی حدیث نقل کرده است.

آن گاه با نقل حدیثی می‌گوید: «أخبرنا محمد بن طلحه، حدَّثنا ابوجعفر ابن بابويه ... عن

جعفر بن محمد؛ عن أبيه، عن آبائه، قال رسول الله: مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ فَقَدْ اسَاءَ صُحْبَةَ الْمَوْتِ؛

کسی که فردا را از عمرش (به طور قطعی) بشمارد با همسایگی مرگ بدرفتاری

نموده (یعنی مؤمن باید مرگ را پا به پا و همسایه خود بداند).<sup>۱</sup>

وی، همین یک روایت را نقل و سلسله سندش را تضعیف می‌کند و می‌گوید: همه

روایان آن مجهول‌اند! با این که خود به عظمت وی و بزرگ شیعه بودن وی اعتراف

می‌کند و او را از مشاهیر روایی شیخ صدوق می‌داند. خطیب، پدر صدوق و (علی بن

بابویه) را که همه به بزرگی و فقاہت و عظمت مقام ایشان اعتراف داشتند و

۱. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ۸۸.



شخصیت مشهوری بوده است، مجهول معرفی می‌کند! از امثال خطیب بغدادی، غیر از این انتظار نمی‌رود دقت شود.

۲ - **سمعانی**؛ او نیز<sup>۱</sup> شیخ صدوق را با همان سخنان خطیب بغدادی معرفی و تنها یکی از شاگردان او را به نام محمد بن طلحه نعالی، نام می‌برد و می‌گوید: وی، از ابوجعفر بابویه قمی روایت نقل کرده است.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق، شاگردان زیادی داشته که نام بیست تن از آنان در مقدمه کتاب *من یحضره الفقیه* بیان شده است: و اگر تنها نام محمد بن طلحه را به عنوان شاگرد شیخ صدوق یاد می‌کند شاید، برای کوچک شمردن مقام وی می‌باشد.<sup>۳</sup>

۳ - **ذهبی**؛ او با این که فردی متعصب است، در کتاب *سیر أعلام النبلاء* درباره شیخ صدوق می‌گوید: «ابن بابویه، رأس الامامیة، ابوجعفر، محمد بن العلامه، علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، صاحب التصانیف السائرة بین الرافضه، یضرب بحفظه المثل...»

وی، شیخ صدوق را رئیس شیعه، صاحب تصانیف رواج یافته و جا افتاده در میان شیعه دانسته، پدر وی را نیز علامه و بزرگ شیعه معرفی کرده است و گفته: شیخ صدوق، در حفظ و حافظه، ضرب‌المثل بوده و گفته می‌شود، سیصد کتاب تألیف کرده است از جمله کتاب *دعائم الاسلام*، کتاب *الحوایم*، کتاب *الملاهی*، کتاب *غریب حدیث الأئمة*، کتاب *دین الامامیه* را می‌توان نام برد. در ادامه می‌گوید: از ابوجعفر، عدّه زیادی نقل حدیث کرده‌اند که شیخ مفید، حسین بن عبدالله بن فحام، جعفر بن حسنکه قمی از آن جمله‌اند.<sup>۴</sup>

بنابراین، با عنایت به ویژگی‌های ممتاز فردی و شخصی شیخ صدوق که با دعای امام زمان<sup>۵</sup> با ارشاد و راهنمایی آن حضرت، پدر صدوق با جاریه دیلمیه (والده شیخ

---

۱. *أنساب الأشراف* نام دو کتاب است که یکی چاپ جدید آن سیزده جلد است و مؤلف آن، بلاذری تقریباً، معاصر امام هادی<sup>۶</sup> بوده است *الأنساب*، تألیف عبدالکریم محمد بن سمعانی (متوفای ۵۶۲ ه.ق) که چاپ جدید آن پنج جلد است.

۲. *الأنساب*، ج ۴، ص ۵۴۴.

۳. مقدمه کتاب *من یحضره الفقیه*، ص «او»؛ به مقدمه *بحار الانوار*، جلد صفر، ص ۷۳ نیز رجوع شود.

۴. *سیر أعلام النبلاء*، ج ۱۶، ص ۳۰۳؛ در مقدمه کتاب *من یحضره الفقیه*، ص «او» آمده: ۶ - الشيخ الجلیل، ابوالحسن، جعفر بن الحسین - الحسن (خ) ۵ - حسنکه القمی، شیخ الطوسی و تلمیذ الصدوق، رحمهم الله.

صدوق) ازدواج می‌کند و صدوق از او متولد می‌شود. او از هوش و ذکاوت و نبوغ و حافظه قوی برخوردار و انسانی مورد احترام و دارای موقعیت بوده. ویژگی‌های اجتماعی وی نیز مانند خیرخواهی مردم، مورد احترام همه بودن و رئیس طایفه بودن، زبانزد است. و از نظر علمی، ضرب‌المثل عام و خاص بوده و قریب به سیصد عنوان کتاب را تألیف و تصنیف کرده است. شاگردان زبردستی را تربیت کرده و شبهات مختلفی را پاسخ داده‌اند و یگانه‌تاز عرصه فن رجال و علم حدیث و تفسیر و فقه و کلام و ... بوده است. به وی لقب شیخ فقیهان، رئیس محدثان، فقیه خیر و مبارک و ... داده‌اند. از نظر مقامات روحانی و معنوی نیز، وی را ستوده‌اند و صاحب کرامت دانسته‌اند، به گونه‌ای که او را آیت‌الله فی العالمین<sup>۱</sup>، شیخ اعظم، حجة الاسلام<sup>۲</sup> صادق، خیر، مبارک، عامل ناصح و ... معرفی کرده‌اند، بعد از رحلت‌اش، کرامت‌ها از مزار منور آن بزرگوار دیده شده و جسد وی قرن‌ها صحیح و سالم مانده است.

د - با این همه تعریف و تمجید از سوی شیعه و سنی و ویژگی‌های ممتاز، شخصیت وی و جایگاهش از روز روشن‌تر است و مقام شامخ او، والاتر از تصریح به الفاظی مانند: ثقه بوده است. از این رو، آقای خوبی با ابراز نگرانی برخی محدثانی که درباره وی توقف و تأمل کرده‌اند، آن‌ها را مورد عتاب و ملامت قرار می‌دهد. و آن را نوعی کج‌اندیشی می‌داند.

### گلایه آقای خوبی

وی می‌گوید: «فمن الغریب جداً، ما عن بعض مشایخ البحرانی من أنه توقف في وثاقه الصدوق؟» واقعاً از برخی مشایخ بحرانی بعید است که در وثاقت شیخ صدوق، توقف کرده‌اند. من، این توقف را نوعی کج‌اندیشی می‌دانم. اگر در امثال صدوق تشکیک شود، باید با فقه، خداحافظی کرد و فاتحه آن را خواند، زیرا به واسطه امثال صدوق،

۱. مقدمه من لا یحضره الفقیه، ص «نا» بند ۱۵ رئیس المحدثین و صدوق المسلمین، آیت الله فی العالمین، الشیخ الأعظم، ابو جعفر.  
 ۲. مقدمه من لا یحضره الفقیه، ص «نا» بند ۱۷ قال البهائی فی خاتمة الوجیز، رئیس المحدثین حجة الاسلام، ابی جعفر.  
 ۳. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۲؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۱۵۶.

فقه به ما رسیده است.

۱ - نخستین اشکالی که بر صدوق شده و از همه مهم‌تر است، اشکالی است که گفته‌اند: وی در نقل احادیث، حذف و تقطیع دارد؛

۲ - نوجوان بودن وی در زمان ورود به بغداد، نمی‌تواند صحیح باشد؛ بلکه مورد تشکیک است؛

۳ - در نام واسطه رساندن نامه شیخ صدوق به حسین بن روح (نائب سوم امام زمان) تردید شده است؛

اشکال نخست:

محدث نوری، صاحب *مستدرک الوسائل* می‌گوید: شیخ صدوق، در بعضی موارد خبر طولانی را کوتاه کرده و عباراتی را که با معتقدات وی ناسازگار بوده، انداخته و حذف کرده است. وی، برای مدعای خود، چهار شاهد ذکر می‌کند.

شاهد نخست:

۱ - رساله حقوق امام زین‌العابدین □؛ او می‌گوید: این رساله را حسن بن علی بن شعبه حرّانی، در *تحف‌العقول* و نیز سید علی بن طاووس، در *فلاح السائل* به سند خود از کتاب *رسائل محمد بن یعقوب کلینی*، که آن را به امام زین‌العابدین □ منتهی می‌سازد - نقل کرده‌اند (برای این رساله دو طریق داریم).

سپس می‌افزاید: روایت *فلاح السائل*، همان روایت *تحف‌العقول* است؛ ولی صدوق، حدیث و رساله حقوق را به نحو اختصار نقل می‌کند و جملاتی را که در آن دو کتاب وجود دارد، بیان نکرده است.

آقای خوبی به این شاهد، چنین پاسخ می‌دهد: آقای نوری، این روایت را از *تحف‌العقول* و از *رسائل کلینی* نقل نکرده است و *فلاح السائل*، نیز سال‌ها پس از او تألیف شده است؛ بلکه خود، به ابوحمزه ثمالی طریق دارد. در باب پنجاه از کتاب خصال، به سند خود از محمد بن فضیل، از ابوحمزه ثمالی نقل حدیث کرده و کتاب *من لایحضره الفقیه*، باب حجّ نیز همین حدیث را به طریق خود از

اسماعیل بن فضل، از ثابت بن دینار (ابوحمره ثمالی)، بیان داشته است.<sup>۱</sup>  
در نتیجه، آقای خوبی در مقام دفاع از شیخ صدوق و ردّ شبهه و اشکال، می‌گوید:  
روایت حقوق خود، سه طریق دارد:

۱ - تحف العقول؛

۲ - رسائل کلینی؛

۳ - طریق صدوق در کتاب خصال به محمد بن فضیل، از ابوحمره ثمالی و در کتاب فقیه، باب حج به طریق خود، از اسماعیل بن فضل، از ثابت بن دینار آن را نقل می‌کند.

شاهد دوّم:

۲ - علامه مجلسی، حدیثی را از کتاب توحید شیخ صدوق، از دقاق، از کلینی، از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است.<sup>۲</sup> محدّث نوری<sup>۳</sup> هنگامی این حدیث را از علامه مجلسی، نقل می‌کند، بی‌درنگ سخن اسدالله کاظمی را در *كشف القناع*<sup>۴</sup> بیان می‌کند و می‌گوید: این خبر (خبری را که مجلسی از صدوق نقل کرده) از کتاب *کافی* گرفته شده و شیخ صدوق به جهت موافقت با مذهب اهل عدل، تغییرات شگفتی در آن داده (و جملاتی را حذف کرده است) که موجب سوءظن به وی می‌شود.<sup>۵</sup>

*كشف القناع*، با به کار بردن عبارتی تند می‌گوید: کار شیخ صدوق، بسیار مضطرب و آشفته است. از این رو، محدّث نوری، مطالب مذکور را شاهی بر ادعای خویش که صدوق، روایت را تقطیع می‌کند، آورده است.

آقای خوبی، به این شاهد، سه پاسخ می‌دهد:

۱ - جایگاه با عظمت شیخ صدوق، مانع از سوءظن به وی می‌شود.

۱. معجم رجال‌الحديث، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

۲. بحار، ج ۵، ص ۱۵۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۹.

۴. كشف القناع، ص ۲۱۳.

۵. بعضی گفته اند: «شیخ صدوق علیه السلام، اضطرب است، بنابراین، جمله‌ای از کتاب او ساقط نشده است.

۲ - بر این که شیخ صدوق خبری را که در کتاب توحید خود نقل کرده همان خبری است که کلینی در کافی آورده است، شاهی نداریم؛ بلکه شیخ صدوق، تصریح دارد که خبر را از دقاق، از کلینی نقل کرده است؛ یعنی، کلینی، غیر از کافی، کتاب‌های دیگری نیز دارد. بر این اساس، نقل از کلینی، اعم از نقل کافی است و غیر کافی است و کافی، اخص خواهد بود. و شاید طریق مستقلی به کلینی داشته باشد.

۳ - شاید شیخ صدوق غفلت داشته و یا به جهت دیگری، بعضی عبارات را انداخته باشد. بدین سان، چگونه مشخص می‌شود که وی قصد اختصار خبر و یا انداختن بخشی از آن را داشته است؟<sup>۱</sup> بنابراین، با این دلیل نمی‌توان شیخ صدوق را متهم ساخت.

#### شاهد سوم

زیارت جامعه را کفعمی □ در کتاب *بلد الامین* نقل کرده، شیخ صدوق، همان زیارت را در کتاب *من لا یحضره الفقیه*<sup>۲</sup> آورده و جملاتی از آن را که با معتقدات وی ناسازگار بوده تقطیع کرده است.

آقای خوبی، به این شاهد چنین پاسخ داده است که: شیخ صدوق، زیارت جامعه را از کفعمی نقل نکرده است، زیرا کفعمی، صدها سال بعد از صدوق وجود داشته است. «(صدوق، متوفای ۳۸۱ هـ ق و کفعمی، متوفای ۹۰۰ هـ ق است)

سپس می‌افزاید: روایت کفعمی، به طور مرسل، از امام هادی □ است؛ ولی روایت صدوق مسند، به سند خود او، از محمد بن اسماعیل برمکی از موسی بن عبدالله نخعی، از امام هادی □ نقل شده است. بنابراین، چگونه ثابت می‌شود که شیخ صدوق آن را تقطیع کرده و بخشی از آن را که با نظر و اعتقادش موافق نبوده، انداخته است؟!<sup>۳</sup>

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۳.  
۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۳۷۰، ب ۲۲۵، ح ۲.  
۳. معجم رجال الحدیث، ج ۱۶، ص ۳۲۵.

### شاهد چهارم

شیخ صدوق، در کتاب توحید از جندی نیشابوری، روایت مفصّلی از امیرمؤمنان □ نقل کرده<sup>۱</sup> و شیخ احمد بن علی ابن ابی طالب طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ.ق) نیز همان روایت را در کتاب *احتجاج*<sup>۲</sup>، از آن حضرت، با اضافاتی آورده است. بنابراین، صدوق در کتاب *توحید* خود بخشی را انداخته است.

آقای خوبی می گوید، پاسخ همان است که گذشت؛ یعنی صدوق، از *احتجاج* نقل نکرده؛ بلکه خود او طریق مستقلی دارد. طبرسی، دو قرن با صدوق فاصله دارد. سپس با پاسخی کلی می گوید: اگر ثابت شد که شیخ صدوق، آن چه را مورد رضایت خودش نیست، حذف می کند، این حذف، نمی تواند سبب سوء ظن به وی باشد؛ بلکه این گونه عمل، همان تقطیع متداول و شایع در میان محدّثان است. بنابراین، اگر بخش انداخته شده، ضرر و زیانی به دلالت باقی مانده از بخش، وارد نسازد، حذف آن بخش مانعی ندارد. این کار، شایع و متداول است و موجب سوء ظن به محدّث نمی شود. اگر کسی چنان تقطیعی بکند، آیا موجب می شود راجع به آن شخص به ویژه شخصیتی مانند شیخ صدوق گفته شود: امر صدوق واقعاً، مضطرب و آشفته است؟!<sup>۳</sup>

### اشکال دوم

نجاشی می گوید: صدوق، در سال ۳۵۵ هـ.ق، وارد بغداد گردید و با این که کم سن و سال بود بزرگان شیعه، از وی تلقی حدیث می کردند. این عبارت، از دو جهت دارای اشکال است:

۱ - شیخ صدوق، در زمان ورود به بغداد، بیش از پنجاه سال داشته است، بنابراین چگونه می تواند کم سن و سال باشد؟

آقای خوبی، در پاسخ می گوید: این اشکال این گونه قابل دفع است که شیخ

۱. توحید، صدوق، ص ۲۵۴، ح ۵؛ *عیون اخبار الرضا* □، ج ۲، ص

۲۷۲.

۲. *الاحتجاج*، ص ۲۴۰.

۳. *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۶، ص ۳۲۶.

صدوق، نسبت به بزرگان شیعه که از وی حدیث تلقی حدیث می کرده‌اند، کم سن و سال تر بوده است.

۲ - محدود کردن ورود شیخ صدوق به بغداد در سال ۳۵۵ هـ.ق، با گفته شخص صدوق در کتاب *عیون اخبار الرضا* □ که گفته است: ابوالحسن علی بن ثابت دوالینی در مدینه السلام (بغداد) در سال ۳۵۲ هـ.ق، این حدیث را برای ما نقل کرد<sup>۱</sup> و نیز با سخن دیگری که گفته است: در سال ۳۵۴ هـ.ق، نقاش، آن را در کوفه برای ما نقل کرده است.<sup>۲</sup> منافات دارد. این دو روایت، بر ورود شیخ صدوق به بغداد قبل از سال ۳۵۵ هـ.ق، تصریح دارد. البته، تاریخ این دو روایت، بر نقل نجاشی مقدم است.

### اشکال سوم

قبلا گفته شد که واسطه رساندن نامه علی بن حسین (پدر شیخ صدوق) به حسین بن روح در بعضی روایات، علی بن جعفر اسود است؛ ولی شیخ طوسی در کتاب *الغیبه* و شیخ صدوق خود، در کتاب *کمال الدین*، واسطه را ابوجعفر محمد بن علی اسود، گفته‌اند، بدین ترتیب، این دو گفته با یکدیگر تناقض دارند. آقای خوبی، پاسخ می‌دهد که: از ظاهر امر پیداست سخن شیخ صدوق و شیخ طوسی، صحیح است و ما گفته شیخ صدوق را می‌گیریم، که به مسئله و جریان آگاه‌تر بوده است.<sup>۳</sup>

### بخش دوم: معرفی کتاب

کتاب *کمال الدین و تمام النعمه*، را شیخ صدوق در اواخر عمر شریف خود در شهر نیشابور تألیف کرده است. ما، در این مرحله، بر چهار محور تأکید داریم:

۱. سبب و انگیزه نگارش؛

۲. صحت و سقم کتاب؛

۳. روش بحث مؤلف؛

---

۱. *عیون اخبار الرضا* □ ، ج ۱ ، ب ۶ .  
۲. همان ، ب ۱۱ ؛ توحید ، ج ۲۶ .  
۳. *معجم رجال الحدیث* ، ج ۱۶ ، ص ۳۲۶ .

۴. اساتید وی و درجه اعتبار و وثاقت آنان؛

#### محور نخست

ظاهراً چهار دلیل سبب نگارش این کتاب شده است:

۱. انحراف عده‌ای از شیعیان در باب مهدویت، اعتقاد به امر غیبت و عدول بعضی از آنان از تسلیم و پذیرش روایات، به آراء و قیاس.
  ۲. ملاقات با نجم‌الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی و درخواست و تشویق او بر تألیف کتابی این چنین.
  ۳. رؤیای صادقه و اشاره امام عصر □ به تألیف کتابی درباره غیبت.
  ۴. دیدار با مردم نیشابور.
- شیخ صدوق می‌گوید: هنگامی که از زیارت امام رضا □ بازگشتم. به نیشابور آمدم و در آنجا اقامت گزیدم. کسانی که به دیدارم می‌آمدند، پرسش‌ها و شبهاتی در مورد غیبت (امام زمان □) داشتند. آنان را در این امر، متحیر دیدم. تمام سعی و تلاش خود را در ارشاد آنان به سوی حق، مصروف داشتم.<sup>۱</sup>

#### دیدار با ابو سعید قمی

او، از جمله کسانی بود که دچار حیرت شده بود. شیخ صدوق، در مورد وی می‌گوید: شخصیتی بزرگ، شیعه دوازده امامی، عاشق ولایت و اهل بیت و از خاندان والایی است. پدر و جدش، از بزرگان بوده‌اند. و پدرم از جد او روایات زیادی نقل کرده است. من، از دیر زمان، در آرزوی ملاقات و مشتاق دیدار او بودم. . . .

سپس می‌افزاید: در دیداری که با او داشتم، مطلبی را فرمود که سبب تألیف این کتاب شد. برای من نقل کرد در بخارا، با بعضی از فلاسفه و علمای منطق، ملاقات داشته یکی از بزرگان فلاسفه، با طرح مسأله طول غیبت (امام زمان □) او را به شک می‌اندازد.

شیخ صدوق، به آن شبهه اشاره نمی‌کند؛ ولی می‌گوید: در اثبات وجود امام □ و

۱. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۲.



غیبت او، مباحث و فصولی را یادآور شدم و اخباری را از پیامبر اکرم □ نقل کردم و اشکال، از بین رفت و خاطرش آرام گرفت و شک و تردید از دل وی بیرون رفت سپس از من خواست تا کتابی در این زمینه بنویسم. من نیز پذیرفتم و قول مساعد دادم و گفتم: به خواست خدا سر فرصت، این کار را انجام خواهم داد.<sup>۱</sup>

### روایای صادق و ملاقات با امام زمان □

شیخ صدوق می گوید: در نیشابور، شبی در مورد آن چه در شهر ری به جای نهاده بودم، به خانواده و فرزندان و نعمت‌ها، می‌اندیشیدم که ناگاه، خواب بر من غلبه کرد. در خواب دیدم گویی در مکه هستم و گرد بیت‌الله الحرام طواف می‌کنم. در دور هفتم، به حجرالاسود رسیدم، به آن دست می‌کشیدم و می‌بوسیدم و می‌گفتم: این، امانت من است که آن را ادا می‌کنم و پیمان من است که آن را تجدید می‌کنم، ادای آن را به من گواهی دهی و شهادت بده که من آن را به جا آورده‌ام. در این هنگام، مولایمان حضرت قائم □ را مشاهده کردم که بر در خانه کعبه ایستاده است.

با دل مشغولی و پریشان حالی به آن حضرت نزدیک شدم. امام □ به چهره من نگریست راز درونم را دانست بر وی سلام کردم. او سلامم را پاسخ داد. سپس فرمود: «لِمَ لَا تُصَنِّفُ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ حَتَّى تُكْفِيَ مَا قَدْ هَمَّكَ؟» چرا درباره غیبت، کتابی نمی‌نویسی تا غم و اندوهات، برطرف گردد؟» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! درباره غیبت، قبلاً مطالبی را نوشته‌ام. فرمود: «لَيْسَ عَلَيَّ ذَلِكَ السَّبِيلُ! أَمْرُكَ أَنْ تُصَنِّفَ كِتَابًا فِي الْغَيْبَةِ وَ اذْكَرْ فِيهِ غَيْبَاتِ الْأَنْبِيَاءِ؛ منظورم روش قبلی نیست. به تو فرمان می‌دهم که اکنون کتابی درباره غیبت تألیف کنی و در آن، غیبت‌های پیامبران را یادآور شوی.» این فرمان را داد و گذشت: درود خدا بر او باد.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق در ادامه می‌افزاید: از خواب بیدار شدم و تا طلوع فجر به دعا و گریه و زاری و شکوه پرداختم. صبح که شد، تألیف این کتاب را آغاز کردم تا فرمان ولی خدا و حجت او را امتثال کرده باشم و از خداوند یاری می‌جویم و بر او توکل

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳.  
۲. همان، ص ۳ - ۴.

می‌کنم.<sup>۱</sup>

بنابراین، شیخ صدوق، با دیدن این رؤیای صادقه، با تضمین قاطع و با نگرشی وسیع و نو و شیوه‌ای خاص به تألیف این کتاب پرداخته و از مباحثی سخن به میان آورده که مورد تأیید همگان است.

### محور دوم

فاضل و محقق معاصر، آقای غفّاری می‌گوید: شیخ صدوق، در این کتاب، در ارتباط با موضوع غیبت، روایاتی را که در میان مردم، مشهور بوده، جمع‌آوری کرده، این روایات صحیح و حسن و ... باشند یا نباشند. البته، شیخ صدوق، جز به روایات صحیح یا مورد اتفاق و یا متواتر، استناد نمی‌کند.<sup>۲</sup>

آقای غفّاری به گفته، خود شیخ صدوق استناد کرده که در ادله حدیث مُعَمَّرین می‌گوید: این حدیث و نظایر آن، مورد اعتماد من در امر غیبت و وقوع آن نیست؛ یعنی در وقوع غیبت، به این‌ها استدلال نمی‌کنم، زیرا غیبت امام زمان -علیه السلام- برای من امری صحیح است، چون پیامبر و ائمه -علیهم السلام- به امر غیبت و وقوع آن، در اخبار قوی و صحیح زیادی که نظایرش درباره اسلام و شریعت و احکام آن به ما رسیده، اشاره کرده‌اند.<sup>۳</sup> یعنی، همان روایاتی که اسلام و احکام را برای ما اثبات می‌کنند، نظیر همان روایات، امر غیبت امام زمان -علیه السلام- را نیز اثبات می‌کنند.

از دیدگاه آقای غفّاری، این کتاب، مجموعه‌ای از روایات صحیح و غیر صحیح است و شیخ صدوق خود نیز در مواردی از این کتاب، به این نکته اشاره کرده است. البته جای تأمل است که این استدلال، (از آقای غفّاری) چه اندازه می‌تواند صحیح باشد. در این استدلال، باید جمله بعدی شیخ صدوق را نیز در نظر گرفت که فرموده است: امر غیبت و مسائل مربوط به آن را از دلایلی می‌گیرم که اسلام را از آن‌ها گرفته‌ام. شاید نظر شیخ صدوق، بر اعتقادی و ضروری بودن موضوع یاد شده است که در این صورت، نیازی به بحث و بررسی سند ندارد.

۱. کمال الدین، ج ۱، ص ۳ - ۴.  
 ۲. مقدمه کمال الدین، ص ۱۹.  
 ۳. کمال الدین، ص ۵۲۹ - ۶۳۸.

علما و بزرگان دین، در اصول مسلم دین و مذهب، مناقشات سندی نمی‌کنند؛ بلکه این گونه بحث‌ها، در غیر ضروریات مذهب و دین، صورت می‌گیرد.

از سویی، اگر کسی بعضی از این اخبار را زیر سؤال برده باشد، لازم‌اش این نیست که اعتقادات ما را نیز زیر سؤال ببرد؛ زیرا، مستند این عقیده، همانند مستند اعتقاد به اسلام و احکام آن است که از دلایل قوی و صحیحی برخوردار است. بنابراین، تنها به این بعض روایات، اکتفا نشده است.

آن‌جا که شیخ صدوق فرموده: «لیس هذا الحدیث و ما شاکله من أخبار المعمرین و...»، مشخص می‌شود که قصد وی نقد همین موارد است، نه تمام روایات این کتاب. بعضی، گفته آقای غفاری را از باب موجه جزئی می‌پذیرند و می‌گویند: کتاب *کمال الدین*، شامل روایات صحیح و سقیم است. هر چند این سخن، بعید نیست؛ ولی ممکن است سند و یا طریق روایتی، به نظر بعضی، مشکل داشته باشد؛ اما از دیدگاه عده‌ای دیگر، مشکل نداشته باشد؛ ولی حتماً صدق خبری و قرائن دال بر صدق، دارد.

همان گونه که قبلاً یادآور شدیم، علمای شیعه، گفته شیخ صدوق و پدر بزرگوار وی [۱] را مانند نصّ منقول و خبر مأثور می‌دانند<sup>۱</sup> و وثاقت او را امری ضروری مانند وثاقت سلمان و ابوذر [۲] می‌شمارند.<sup>۲</sup>

#### محور سوم

کتاب یاد شده، شامل یک مقدمه و چندین باب درباره مباحث غیبت است.

#### مقدمه کتاب

در مقدمه، مباحث مهم کلامی مطرح شده است. که مهمترین مطالب آن، به قرار زیر است:

۱ - «خلیفه» پیش از آفرینش؛

---

۱. مقدمه *کمال الدین*، ص ۱۹.  
۲. *مجار الانوار*، ج ۵، ص ۴۰۵؛ *مستدرکات الوسائل*، ج ۱۹، ص ۱۸۹-۱۹۱.

- ۲ - وجوب اطاعت از خلیفه؛
- ۳ - خلیفه را خدا انتخاب می‌کند؛<sup>۱</sup>
- ۴ - وجوب وحدت و یکی بودن خلیفه، در هر زمان؛
- ۵ - لزوم وجود خلیفه؛
- ۶ - وجوب عصمت امام □؛
- ۷ - اثبات غیبت و حکمت آن؛
- ۸ - تشابه میان ائمه و انبیاء □؛
- ۹ - مذهب کیسانیه؛
- ۱۰ - خطبطلان برگفته ناووسیّه و واقفیه درباره امام کاظم □؛
- ۱۱ - خطبطلان برگفته واقفیه در غیبت امام عسکری □؛
- ۱۲ - اعتراض و مناقشات ابن بشر و پاسخ ابن قبه؛
- ۱۳ - شبهات زیدیه و بحث درباره «بداء»؛
- ۱۴ - مناقشات و شبهات مخالفان درباره غیبت و پاسخ به آنها؛
- ۱۵ - بحث‌های نوبختی و ابن قبه با ابی زید علوی؛

در پایان مقدمه، سبب و انگیزه تقدیم مقدمات را چنین بیان می‌دارد: ما، این فصول را در آغاز کتاب خود یادآور شدیم تا نهایت ادله زیدیه را که شدیدترین فرقه بر ضد شیعیان‌اند، پاسخ داده باشیم.

---

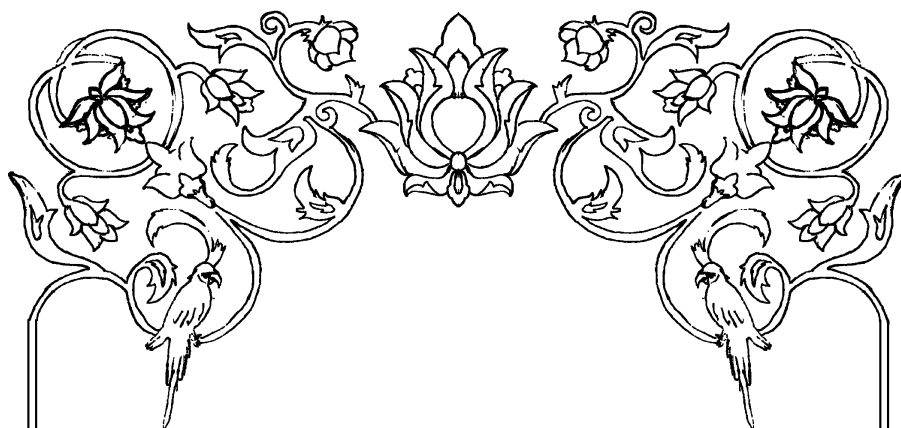
۱. ابن هشام در کتاب *السيرة النبویة* از کتاب‌های قدیمی، نقل می‌کند: در دوران حضور پیامبر اکرم □ در مکه که هنوز حکومتی تشکیل نشده بود. رسول خدا □ برای تبلیغ در ایام حج به می می رود و در آن جا وارد خدیه قبیله ای می شود. رئیس قبیله که به حضرت نگاهی می افکند ابهت و نور پیامبر □ او را مبهوت می سازد. به زبردستان اش می گوید: «اگر از وی پیروی کنیم، دنیا را تصاحب می‌کنیم.» پیامبر اکرم □ به آنان می فرماید: «من به پیامبری مبعوث شده ام و آمده ام شما را به اسلام دعوت کنم.» رئیس قبیله از جا برمی خیزد و عرض می کند: «من مسلمان می شوم و از شما پیروی می کنم مشروط به این که مرا جانشین خود قرار دهی.» حضرت □ فرمود: «خیر؛ این کار به دست خدا است و او، هر که را بخواهد، جانشین می کند.» (*السيرة النبویة*، ج ۲، ص ۶۶)

### بحث‌های اصلی کتاب

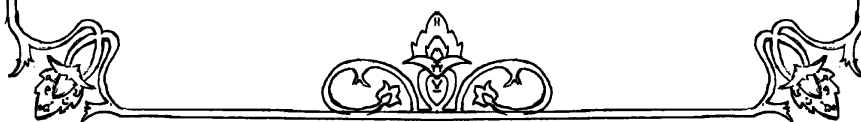
مهمترین عناوین متن اصلی کتاب، تقریباً، پنج موضوع است:

- ۱ - غیبت پیامبران و حجّت‌های الهی؛
- ۲ - سالخوردگان تاریخ. با این بحث، امکان وقوع غیبت و طول عمر را ثابت می‌کند و آن را از محال بودن، خارج می‌سازد؛
- ۳ - تصریح به وجود امام دوازدهم و غیبت آن حضرت که از گفته خدای متعال و رسول او آغاز می‌کند و پس از بیان تمام روایات مربوط به ائمه طاهرين، با گفته صریح امام یازدهم و اخبار آنان بر وقوع غیبت، به بحث پایان می‌بخشد؛
- ۴ - ولادت حضرت قائم □ و شواهد و دلایل بر آن؛
- ۵ - پیام‌ها و نامه‌های امام عصر □ که این پیام‌ها یکی از بهترین دلایل بر ضدّ منکران دوازدهمین ولی خداست؛





فصل بیست و یکم:  
سیری در کتاب کمال الدین  
و تمام النعمه (۲)



## نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب

الف - نخستین موضوع؛ در غیبت انبیا است، که در آن هفت مورد را بیان می‌کند:  
۱- غیبت حضرت ادریس<sup>ؑ</sup>: در این بخش، داستان آن حضرت و غیبت بیست ساله وی را یادآور می‌شود و مژده آن حضرت به قیام قائمی از فرزندان خود، یعنی حضرت نوح را نیز مطرح می‌سازد.

۲ - غیبت چندین ساله حضرت صالح<sup>ؑ</sup>؛

۳ - غیبت حضرت ابراهیم<sup>ؑ</sup>؛ در این باب، شباهت غیبت حضرت ابراهیم<sup>ؑ</sup> با غیبت امام زمان<sup>ؑ</sup> را از هنگام بارداری مادرش و قبل از آن تا ولادت و مخفی ساختن آن حضرت تا زمان اعلان مأموریت وی برای تبلیغ، بیان داشته و سپس دو غیبت برای آن حضرت یادآور می‌شود.

۴ - غیبت حضرت یوسف<sup>ؑ</sup>؛ که بیست سال به طول انجامید و او میان مردم زندگی می‌کرد، وی را می‌دیدند؛ ولی نمی‌شناختند.

۵ - غیبت حضرت موسی<sup>ؑ</sup>؛ در این باب، مژده حضرت یوسف<sup>ؑ</sup> به قیام قائمی از فرزندان لاوی بن یعقوب را همراه با نشانه‌های ظهورش بازگو می‌کند و سرگذشت نهان بودن ولادت و مخفی ساختن وی بعد از آن را عنوان نموده است. سپس، ماجرای غیبت آن حضرت را بیان کرده و در پایان، شباهت حضرت مهدی<sup>[عج]</sup>، با حضرت موسی<sup>ؑ</sup> را در ولادت و غیبت و سامان یافتن زمینه قیام وی را در یک شب، یادآور می‌شود.

۶ - غیبتِ جانشینان حضرت موسی<sup>ؑ</sup>؛ در این باب، به سرگذشت و ماجرای یوشع بن نون (وصی حضرت موسی<sup>ؑ</sup>) و صبر وی در برابر سه طاغوت و درگیری‌های او و داستان یازده وصی، از زمان یوشع بن نون تا زمان حضرت داود (به مدت ۴۰۰ سال)



و ماجرای جانیشینی حضرت سلیمان و غیبت وی و داستان «آصف بن برخیا» و ماجرای دانیال و گشایش کار او و قضیه حضرت یحیی و مژده به قیام حضرت مسیح و ... اشاره می‌کند.

۷ - غیبت حضرت عیسی □؛ در این باب، پس از نقل مژده و اخبار مربوط به حضرت عیسی □ در انجیل به قیام پیامبر اکرم □ و ستایش او، می‌فرماید: حضرت عیسی، غیبت‌های متعددی داشت که در زمین سیاحت و گردش می‌کرد، به گونه‌ای که قوم و پیروانش او را نمی‌شناختند و اطلاعی از وی نداشتند. سپس حضرت ظهور کرد و شمعون بن حمون را وصی خود ساخت. هنگامی شمعون در گذشت، حجّت‌های پس از او غایب شدند.

در نتیجه، گرفتاری‌ها بیش‌تر شد. و دین متروک و حقوق ضایع و واجبات و سنت‌های الهی، از میان رفت و سرانجام، مردم متحیر گشته و به این سو و آن سو کشیده شدند و با هیچ چیز آشنایی نداشتند. این غیبت، دویست و پنجاه سال به طول انجامید.

آن گاه شیخ صدوق با بیان این حدیث از امام صادق □، متذکر می‌شود که آن حضرت فرمود: «كَانَ بَيْنَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٍ خَمْسَمِئَةَ عَامٍ، مِنْهَا مِئَتَانِ وَ خَمْسُونَ عَامًا لَيْسَ فِيهَا نَبِيٌّ وَ لَا عَالَمٌ ظَاهِرٌ. قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُتَمَسِّكِينَ بِدِينِ عِيسَى □ قُلْتُ: فَمَا كَانُوا؟ قَالَ: كَانُوا مُؤْمِنِينَ. ثُمَّ قَالَ: وَ لَا تَكُونُ الْأَرْضُ إِلَّا وَ فِيهَا عَالَمٌ؛ فَاصِلَةٌ بَيْنَ حَضْرَتِ عِيسَى وَ حَضْرَتِ مُحَمَّدٍ □ بِانصَدَّ سَالٍ بُوْدَه وَ حَدَّ فَاصِلِ دَوَيْسَتْ وَ پَنجَاهِ سَالٍ اَزْ اَنْ، هَيْچِ پِيَامْبَرِ وَ عَالَمِي، بَه طُورِ اَشْكَارِ وَجُودِ نِدَاشْتَه اَسْت. رَاوِي مِي گُوِيْدِ عَرْضِ كَرْدَم: مَرْدَمِ دَر اِيْنِ مَدْت، پِيرو چِه دِيْنِي بُوْدَنْد؟ فَرْمُود: دِيْنِ حَضْرَتِ عِيسَى. عَرْضِ كَرْدَم: چِگونه بُوْدَنْد؟ فَرْمُود: مُؤْمِنِ بُوْدَنْد وَ هَيْچِ زَمَانِي زَمِيْنِ، اَزْ عَالَمِ - حَجَّتْ - خَالِي نَخَوَاهْدِ بُوْد.»

شیخ صدوق، بحث حاشیه‌ای بسیاری جالبی را در مورد عالمان زمین در این دوران مطرح می‌کند و دوازده تن را نام می‌برد.

عالمانی که در جستجوی حجّت الهی پیامبر اکرم □ در زمین سفر می‌کردند:

- ۱ - سلمان فارسی (روزبه فرزند خشبوزان)؛
- ۲ - قسّ بن سِاِ عِدَّة الْأَيَادِي؛
- ۳ - تَبَّع (پادشاه یمن)؛
- ۴ - عبدالمطَّلِب و ابوطالب؛ این دو بزرگوار، از همه دانشمندان، به مقام پیامبر □ داناتر بودند؛ اما آن را از نابخردان و اهل کفر و گمراهان پنهان می‌داشتند.
- ۵ - سیف بن ذی یَزَن؛
- ۶ - بَحِيرِي رَاهِب؛
- ۷ - رَاهِب بزرگ در راه شام که پیامبراکرم □ را شناخت. (داستان خالد بن اسید و طلیق بن سفیان از بزرگ رَاهِبَان)؛
- ۸ - أَبُو الْمُؤَيَّبِ رَاهِب؛
- ۹ - سَطِيح كَاهِن؛
- ۱۰ - يوسف يهودی؛
- ۱۱ - دواس بن حوَّاش که از شام می‌آمد؛
- ۱۲ - زید بن عَمْرُو بن نُفَيْل؛

افراد یاد شده نمونه‌های عالمانی بودند که براساس فرموده امام صادق □: «وَلَا تَكُونُوا الْأَرْضَ إِلَّا وَفِيهَا عَالِمٌ»<sup>۲</sup> هیچ‌گاه زمین از وجود آنان تهی نبوده است. «  
 شیخ صدوق، در باب بیست و یکم، علت نیازمندی به امام □ را با بیست و یک روایت از پیامبراکرم □ و امام باقر، امام صادق امام کاظم و امام رضا □ با شرح و توضیح مطرح و بعد از آن، در باب بیست و دوم، اتصال جانشینی از حضرت آدم تا قیامت را با شصت و پنج روایت ذکر کرده و در پایان این باب، در مورد «معنای عترة و آل و اهل و ذریه و سلاله» به تحقیق و بحث پرداخته است.

وی در باب بیست و سوم، به بیان روایات می‌پردازد و ابتدا، سخن خدای سبحان در مورد قائم □ را متذکر می‌شود و پس از آن، گفته پیامبراکرم □ درباره امام دوازدهم و سخنان همه ائمه اطهار و حضرت فاطمه □ را مطرح و نیز خبر لوح حضرت فاطمه

۱. همان، ص ۱۶۵.

۲. کمال‌الدین، ج ۱، ص ۱۶۵.

زهر□ را که در آن نام جانشینان پیامبر از امام علی□ تا قائم آل محمد□ مکتوب است، یادآور می‌شود.

شیخ صدوق در جلد دوم، روایت مربوط به حضرت خضر□ و بعد از آن روایات امام عسکری□ در ارتباط با فرزندش حضرت قائم□ را متذکر می‌شود و به مناسبتی، سرگذشت حضرت نرجس را بیان می‌دارد.

در باب چهل و دوم، به روایات میلاد حضرت قائم□ و کسانی که ولادت آن حضرت را به امام عسکری□ تهنیت گفتند، اشاره می‌کند.

در باب چهل و سوم، کسانی که به دیدار حضرت قائم□ نایل گشته و با وی سخن گفته‌اند، نام برده شده‌اند.

علت غیبت، با یازده حدیث در باب چهل و چهارم آمده است.

پیام‌ها و نامه‌های امام زمان□ را در باب چهل و پنجم می‌آورد و در باب چهل و ششم وارد مباحث مربوط به سالخوردگان تاریخ می‌شود. در این باب، نام یازده تن را به عنوان نمونه بدین ترتیب، ذکر می‌کند:

الف - آدم ابوالبشر□ (۹۳۰ سال)، نوح (۲۴۵۰ سال)، ابراهیم (۱۷۵ سال)، اسماعیل بن ابراهیم (۱۲۰ سال)، اسحاق بن ابراهیم (۱۸۰ سال)، یعقوب بن اسحاق (۱۲۰ سال)، یوسف بن یعقوب (۱۲۰ سال)، موسی بن عمران (۱۲۶ سال)، هارون (۱۳۳ سال)، داوود (۱۰۰ سال)، و سلیمان بن داوود (۷۱۲ سال) در دنیا زندگی کرد.<sup>۱</sup>

ب - شیخ صدوق در مورد عمر دجال می‌گوید: از دیدگاه اهل سنت دجال، در دوران غیبت، عمری بیشتر از عمر اهل زمانه دارد و آن را می‌پذیرند؛ ولی طول عمر امام زمان و غیبت او را تصدیق نمی‌کنند!

ج - شیخ صدوق در سند دلالت و انگیزه نقل حدیث آهوه‌ای سرزمین نینوا مطالبی را یادآور می‌شود.<sup>۲</sup>

د - سرگذشت حبابه والبیّه که با امیرمؤمنان□ دیدار کرده و در یکصد و سیزده سالگی با دعای امام زین‌العابدین□ جوان می‌شود تا امام رضا□ را ملاقات می‌کند و به

---

۱. همان، ج ۲، ص ۵۲۵.  
۲. کمال الدین، ج ۲، ص ۵۲۵.

اشاره حضرت، دوباره جوان می‌شود و بعد از آن نیز نه ماه زنده بوده است.  
 ه - مَعْمَر مَغْرَبِي؛ نام او، علی بن عثمان بن خطاب بن مُرَّة بن مزید و کینه‌اش، ابوالدنیا است. می‌گویند: در زمان رحلت پیامبر اکرم □، نزدیک سیصد سال عمر داشت. در خدمت امیرمؤمنان □، نیز حضور داشت. در واقعه کربلا، در کنار حضرت سیدالشهدا □، شرکت کرد و تا روزگار مقتدر عباسی، در قید حیات بود. برخی می‌گویند: مرگ وی، تا امروز به اثبات نرسیده است.

و - عبید بن شریه جُرهمی؛ پیامبر را درک نمود و سیصد و پنجاه سال عمر کرد.  
 ز - ربیع بن ضبع فزاری؛ عبدالملک مروان را دیده است. و خود می‌گوید: دویست سال در دوران فترت میان حضرت عیسی و حضرت محمد □، صد و بیست سال در زمان جاهلیت و شصت سال در مسلمانی زیسته‌ام.  
 ح - شَقَّ کاهن؛ سیصد سال عمر داشته است.

ط - شدّاد بن عاد بن ارم؛ نهصد سال زیسته است.<sup>۱</sup> سرگذشت یوزاسف درباره غیبت را در باب پنجاه و چهارم متذکر گردیده است.

شیخ صدوق، بعد از مباحث مربوط به سالخوردگان، در باب پنجاه و پنجم، در مورد انتظار فرج، در باب پنجاه و ششم درباره نهی از ذکر نام شریف امام زمان □ و در باب پنجاه و هفتم، نشانه‌ها و علامت‌های ظهور حضرت قائم را آورده و در باب پنجاه و هشتم، نوادر کتاب را بازگو می‌کند و جلد دوم را به پایان می‌رساند.

#### محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق □

اساتید و مشایخ شیخ صدوق که در این کتاب از آنان، بدون واسطه، حدیث و یا مطلبی را نقل کرده به شرح زیراند:

۱. محمد بن موسی بن متوکل؛
۲. علی بن احمد بن دقاق؛
۳. عبدالواحد بن محمد عطار نیشابوری؛
۴. محمد بن عصام؛

۱. همان، ص ۵۵۴، ب ۵۴.

۵. محمد بن ابراهیم بن اسحاق؛
۶. احمد بن زیاد همدانی؛
۷. جعفر بن محمد بن مسرور؛
۸. محمد بن حسن بن احمد بن ولید؛
۹. احمد بن محمد بن یحیی عطّار؛
۱۰. حسن بن احمد بن ادريس؛
۱۱. محمد بن علی ماجیلویّه؛
۱۲. حسین بن احمد بن ادريس؛
۱۳. احمد بن حسن قطنان؛
۱۴. محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی؛
۱۵. حسن بن عبدالله بن سعید؛
۱۶. علی بن احمد بن موسی؛
۱۷. احمد بن محمد بن حسین بزّار؛
۱۸. احمد بن محمد صائغ؛
۱۹. احمد بن محمد بن رزّمه قزوینی؛
۲۰. جعفر بن علی بن حسن بن علی؛
۲۱. محمد بن عمر حافظ بغدادی؛
۲۲. محمد بن عمر بغدادی؛
۲۳. محمد بن احمد شیبانی؛
۲۴. محمد بن ابراهیم بن احمد بن یوسف؛
۲۵. علی بن فضل بغدادی؛
۲۶. حسن بن علی بن شعیب ابومحمد جوهری؛
۲۷. حسن بن عبدالله بن سعید؛
۲۸. ابو محمد جعفر بن نعیم بن شاذان نیشابوری؛
۲۹. محمد بن احمد بن محمد بن زیارة بن عبدالله بن حسن بن حسین بن علی شریف الدین صدوق؛
۳۰. محمد بن زیاد بن جعفر همدانی؛

٣١. على بن احمد بن عبدالله بن احمد بن برقي؛  
 ٣٢. حسين بن احمد بن ادريس؛  
 ٣٣. احمد بن زياد بن جعفر؛  
 ٣٤. حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي؛  
 ٣٥. ابو علي احمد بن حسن بن علي بن عبدالله؛  
 ٣٦. احمد بن حسين بن علي بن عبدالله؛  
 ٣٧. ابوالقاسم عتاب بن محمد حافظ؛  
 ٣٨. احمد بن محمد بن اسحاق دينوري؛  
 ٣٩. عبدالله بن محمد صايغ؛  
 ٤٠. علي بن عبدالله وراق؛  
 ٤١. عبدالواحد بن محمد بن عبدوس عطار؛  
 ٤٢. ابوالحسن محمد بن علي بن شاه فقيه مروزي؛  
 ٤٣. عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب؛  
 ٤٤. ابوسعيد محمد بن فضل؛  
 ٤٥. حسين بن احمد بن ادريس؛  
 ٤٦. علي بن احمد بن محمد بن موسى بن عمران؛  
 ٤٧. محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني؛  
 ٤٨. علي بن حسين بن شاذويه مؤدب؛  
 ٤٩. مظفر بن جعفر بن مظفر علوي؛  
 ٥٠. احمد بن محمد بن اسحاق معاذي؛  
 ٥١. علي بن محمد حسن قزويني؛  
 ٥٢. شريف ابوالحسن علي بن موسى بن احمد بن ابراهيم؛  
 ٥٣. احمد بن زياد بن جعفر همداني؛  
 ٥٤. محمد بن محمد بن عصام كليني؛  
 ٥٥. احمد بن هارون غايي؛  
 ٥٦. علي بن احمد بن محمد بن عمران؛  
 ٥٧. محمد بن علي بن حاتم نوفلي؛

۵۸. حسین بن ابراهیم بن ناتامه؛  
۵۹. محمد بن علی بن حاتم نوفلی؛  
۶۰. ابوالعباس احمد بن حسین بن عبدالله بن مهران آبی؛  
۶۱. علی بن حسن بن فرج مؤذن؛  
۶۲. علی بن موسی بن احمد بن ابراهیم؛  
۶۳. محمد بن حسین عباد؛  
۶۴. ابومحمد و جبایی؛  
۶۵. ابوسعید عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب سجزی؛  
۶۶. احمد بن یحیی مکتب؛  
۶۷. محمد بن هارون زنجانی؛
- شمارش دقیق مشایخ صدوق، نیاز به بررسی اسناد روایات و متون اجازات و شرح حال آنها دارد. و از حوصله این بحث مختصر، خارج است.

#### درجه اعتبار مشایخ و وثاقت آنان

۱ - پدر بزرگوار شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی □)؛  
این بزرگوار را شیخ طوسی □، فقیه، ثقه، جلیل‌القدر، ... معرفی کرده است.  
ذهبی متعصب، وی را «علامه» می‌داند. او مورد اعتماد تمام علمای شیعه بوده  
است و هیچ شکّی در عدالت و وثاقت وی نیست. دعای امام زمان [عج]، در حقّ وی،  
پیش‌تر بیان گردید.

#### ۲ - محمد بن موسی بن متوکل

محقق شوشتری می‌گوید: «علامه، در کتاب خلاصه و ابن داوود در کتاب رجال  
خود وی را توثیق کرده‌اند. اما ما نمی‌دانیم مستند علامه چه چیز بوده است شیوه  
ابن داوود نیز این است که معمولاً از علامه پیروی می‌کند. از این رو، ظاهراً از خلاصه  
علامه نقل کرده و در پی مستند آن نبوده است. از سویی، متون و اخباری از ابن

---

۱. رجال طوسی، ص ۴۸۳، ش ۳۳؛ الفهرست، ص ۹۳، ش ۳۸۲.

متوکل در دست داریم که مضمون آن‌ها نه تنها قوی نیست؛ بلکه بعضی از آن‌ها ساختگی است. به عنوان مثال: شیخ صدوق، در باب «مَنْ شَاهِدَ الْقَائِمَ [عج]» از او روایت کرده که امام زمان [ع]، برادری به نام موسی دارد و همراه با آن حضرت غایب است. در صورتی که این گفته، برخلاف اجماع است.<sup>۱</sup>

در روایت دیگری نیز از وی نقل می‌کند که: ابراهیم بن مهزیار تا هنگام ظهور، باقی (زنده) خواهد ماند.

در جای دیگر می‌گوید: امام زمان [عج]، به ابراهیم بن مهزیار دستور داد با برادرانش به سرعت پیش وی بیایند. که بطلان این گفته، واضح و روشن است.<sup>۲</sup>

ابن متوکل جایی دیگر نقل می‌کند که: هنگام ظهور امام زمان [عج] جمعی با پرچم‌های زرد و سفید، خدمت آن حضرت میان حطیم و زمزم حضور می‌یابند و با وی بیعت می‌کنند.

آقای شوشتری می‌گوید: اخبار متواتری در اختیار داریم که کیفیت ظهور را به گونه‌ای دیگر مطرح می‌کنند. سپس می‌افزاید: اخباری که با اجماعات و متواترات ما سازگار نیست، شاید از مطالب وارداتی باشد و کسانی این گونه اخبار را وارد کتاب مذکور کرده باشند، زیرا در زمان‌های قدیم، دشمن، چنین دسیسه‌هایی را به کار می‌برده است. از این رو، یونس بن عبدالرحمان، به هر خبری عمل نمی‌کرد، چون اصحاب مغیره بن سعید در کتاب‌های اصحاب امام باقر و امام صادق [ع] روایاتی ساختگی وارد کرده بودند.<sup>۳</sup>

این مطالب از محقق شوشتری، قابل پذیرش نیست، زیرا، شخصیت کم نظیر شیخ صدوق و آگاهی فوق‌العاده او به رجال و بررسی و نقد اخبار، هرگز با احتمالات مطرح شده، سازگار نیست. اگر مقصود او، این باشد که این گونه موارد پس از مؤلف وارد کتاب *کمال‌الدین* شده، بر این احتمال هیچ گونه دلیلی وجود ندارد و کسی نیز بدان اشاره نکرده است؛ بلکه غیر او نیز زیر سؤال خواهد رفت در نتیجه، سنگ روی سنگ نمی‌ماند.

۱. *قاموس الرجال*، ج ۱، ص ۳۱۶.

۲. معلوم نیست وجه بطلان این موضوع و غیرصحیح بودن مطلب قبلی چیست؟

۳. *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۶۱۳.



پاره‌ای از مناقشات وی، در کتاب *الأخبار الدخيلة*، شاید به همین روش باشد. از این رو، عده‌ای بر او ایراد وارد ساخته و بسیاری از مناقشات را مردود دانسته‌اند.

### ۳ - محمد بن حسن بن ولید

وی یکی از مشایخ شیخ صدوق است که در فقه و رجال، مرجع و معتمد وی بود، به گونه‌ای که در مورد ابن ولید در ذیل روایت مربوط به نماز روز عید غدیر مبنی بر این که: آیا نماز مستحبی، در این روز وجود دارد یا نه؟ شیخ صدوق، روایاتی را متذکر می‌شود و بعد می‌گوید: چون ابن ولید، این روایت را به سبب وجود محمد بن موسی همدانی، در طریق‌اش تصدیق نمی‌کند، ما نیز تصدیق نمی‌کنیم. پس از آن، قاعده کلی می‌دهد و می‌گوید: هر چیزی را که وی (ابن ولید) تصحیح نکند، ما نیز تصحیح نمی‌کنیم و از دیدگاه ما متروک و غیرصحیح است. شیخ الطایفه در رجال خود، از او، چنین تجلیل کرده است:

وی (ابن ولید) جلیل‌القدر و بصیر و آشنا به فقه، و ثقة است.<sup>۱</sup>

در فهرست خود نیز آورده است: جلیل‌القدر و عارف به رجال و مورد وثوق است و کتاب‌هایی دارد که از جمله آن‌ها، الجامع و ... است.<sup>۲</sup>

نجاشی درباره او می‌گوید: ابن ولید، شیخ قمی‌ها و فقیه و متقدم و چهره سرشناس آنان بود و گفته می‌شود که (ابن ولید) در قم زندگی می‌کرد؛ ولی قمی نبود. آن گاه می‌افزاید: «ثقة، ثقة عین مسکون إلیه».<sup>۳</sup>

علامه حلی نیز در مورد او می‌گوید: جلیل‌القدر، عظیم‌المنزله، عارف به رجال و مورد وثوق است.

جزایری نیز در کتاب *الحاوی*، در فصل الثقات می‌گوید: هیچ گونه خلافتی در وثاقت این مرد (ابن ولید) نیست.<sup>۴</sup>

۱. رجال طوسی، ج ۴۹۵، ش ۳۳.

۲. الفهرست، ص ۱۵۶، ش ۶۹۴.

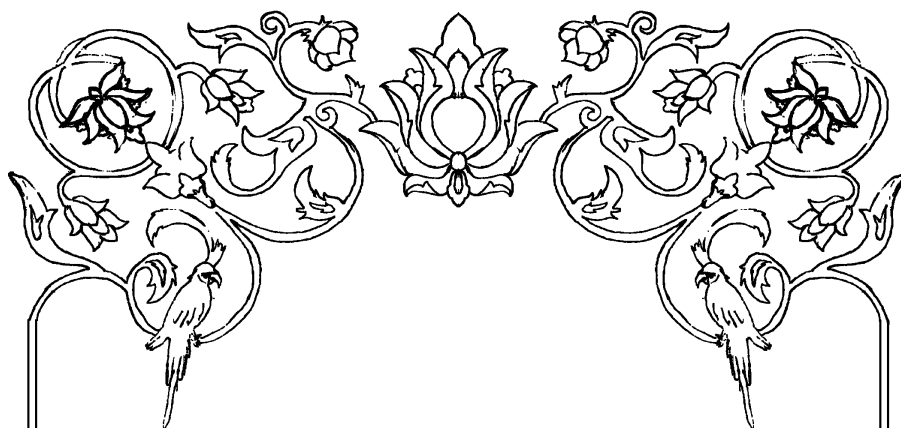
۳. رجال نجاشی، ص ۳۷۱؛ قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۹۰.

۴. خلاصه الاقوال، ص ۲۴۷، ش ۸۴۲؛ تنقیح المقال، ج ۳، ص ۱۰۰؛ الذریعة، ۲۳۷.

محقق شوشتری می‌گوید: شیخ صدوق، نه تنها در نماز عید غدیر؛ بلکه در مستثنیات نوادر / الحکمة نیز از استادش (ابن ولید) تبعیت و پیروی می‌کرد.<sup>۱</sup> دورنمایی از کتاب شریف کمال‌الدین و نظری سریع و گذار به محتویات و مطالب مندرج در آن، از نظر تان گذشت و اعتراف داریم که با این بررسی سریع نمی‌توان حق مطلب را اداء کرد؛ ولی ما لا یُدْرک کُلّه لا یُتْرک کُلّه.

---

۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۱۹۱.



فصل بیست و دوم:  
نگاهی به کتاب غیبت نعمانی



آگاهی از معارف ناب ائمه معصومین  $\square$  تنها با دستیابی به روایت‌های صحیح و معتبر امکان‌پذیر است که آن نیز به شناسایی منابع معتبر و موثق بستگی دارد. از این رو، شایسته است، پیش از پرداختن به مباحث مهدویت و بررسی حدیث‌های موجود در این باره، منابع موجود در این زمینه را بشناسیم. در نخستین گام، به کتاب *غیبت نعمانی* که یکی از منابع کهن و بسیار معتبر در زمینه مهدویت و امام زمان  $\square$  است، می‌پردازیم.

در آغاز این بحث، درباره شخصیت نگارنده کتاب، سخن می‌گوییم. سپس انگیزه وی از نگارش کتاب و سرفصل‌های آن را می‌آوریم. در ادامه، ثقه بودن سه تن از مشایخ او را از نظر علم رجال بررسی می‌کنیم.

در پایان نیز به بررسی شخصیت رشته پیوند ما با کتاب؛ یعنی «ابوالحسین محمد بن علی شجاعی» و دلایل معتبر بودن کتاب و صحت انتساب آن به نعمانی خواهیم پرداخت.

## ۱. شخصیت نگارنده

وی محمد بن ابراهیم بن جعفر الکاتب معروف به ابن ابی زینب<sup>۱</sup> است. در علم رجال، چند تن به «کاتب» شهرت یافته‌اند، که وی، یکی از آنهاست. او، کاتب محدث بزرگ؛ شیخ کلینی  $\square$  بوده و بخش عمده‌ای از کافی را به نگارش درآورده است. وی اهل منطقه نعمانیه عراق بین واسط و بغداد و عراقی اصل بوده و در سال ۳۶۰ هـ ق بدرود حیات گفته است.

---

۱. گاهی به ایشان «ابن زینب» نیز گفته اند.

نجاشی درباره او می‌نویسد: *شیخ من اصحابنا، عظیم‌القدر، شریف‌المنزلة، صحیح‌العقیده*<sup>۱</sup> یعنی هیچ‌گونه انحرافی در عقیده‌اش نیست و شیعه دوازده امامی است. آقابزرگ تهرانی در کتاب *الذریعة*<sup>۲</sup>، پس از ستودن نعمانی می‌نگارد: *کتاب‌الغیبه للحجة، للشیخ ابی عبدالله الکاتب النعمانی المعروف بابن ابی زینب تلمیذ ثقة الاسلام «الکلینی» یظهر من بعض المواضع أن الکتاب کان موسوماً «او معروفاً» بـ «ملاء الغیبة فی طول الغیبة»* از گفته آقابزرگ تهرانی چنین برمی‌آید که نعمانی دست‌پروده کلینی است و شهرت این کتاب به نام غیبت و وضع آن نیز تعیینی است نه تعیینی؛ زیرا نام تعیینی آن «ملاء الغیبة فی طول الغیبة» است. نعمانی، نگاشته‌های دیگری نیز مانند *الفرائض*، کتاب *الرد علی الاسماعیلیه*، *التفسیر و التسلی* دارد که همه آن‌ها جز همین کتاب غیبت از بین رفته‌اند.

علامه حرّ عاملی می‌گوید: بخشی از تفسیر نعمانی را دیده‌ام. شاید بخش مورد نظر حرّ عاملی، همان روایت‌هایی است که از امام صادق □ نقل کرده و مقدمه تفسیر خویش را به نام «محکم و متشابه» قرار داده است. البته باید دانست که برخی از نویسندگان، «تفسیر محکم و متشابه» را به سید مرتضی نسبت می‌دهند. نعمانی برای دستیابی به منابع ناب حدیث، سفرهای فراوانی به مناطق گوناگون داشته از جمله، به شیراز، بغداد، اردن و حلب سفر کرده است. سفر او به حلب، پربار بود، زیرا در آن‌جا توانست کتاب «غیبت» خود را منتشر سازد.

## ۲. دلیل نگارش

نگارنده گفته است: با دیدن پراکندگی فکری شیعیان و تردید برخی از آنان در مسأله غیبت امام زمان □، به گردآوری روایت‌های ائمه معصومین □ درباره غیبت همّت گماشته است. او با استناد به سخن امام صادق □ که فرمود: «من دخل فی هذا الدین بالرجال أخرجه الرجال كما أدخلوه فيه و من دخل فيه بالکتاب و السنة، زالت الجبال قبل أن یزول» ناآگاهی از روایت را دلیل پراکندگی فکری مردم می‌داند. البته او اذعان دارد که

---

۱. *قاموس الرجال*، شوشتری جامعه مدرسین، قم، ج ۹، ص ۴۴۲.  
۲. *الذریعة الی تصانیف الشیعه*، آقابزرگ تهرانی، موسسه اسماعیلیان، قم، ج ۶، ص ۷۹.

گردآوری همه سخنان ائمه معصومین □ درباره غیبت به مجموعه‌ای فراتر از این کتاب نیاز دارد.

### ۳. محتویات کتاب

کتاب غیبت نعمانی از ۲۶ باب به شرح زیر تشکیل شده است:

۱. در نگه‌داری راز و اسرار خاندان محمد □ از ناهلان. ۲. اخبار تمسک به جبل‌الله.
۳. بحث امامت. ۴. ائمه دوازده‌گانه، از دیدگاه قرآن و تورات و انجیل و روایاتی که از طریق سنی و شیعه رسیده است. ۵. در مورد کسانی که مدعی امامت شوند و برداشتن پرچم قیام و امامت، قبل از قیام قائم. ۶. احادیثی پیرامون امامت از طریق اهل سنت.
۷. در مورد کسانی که درباره ائمه تردید کنند. ۸. لزوم حجّت، در زمین. ۹. اگر دو تن روی زمین باشند، یکی از آنان امام است. ۱۰. آنچه در مورد غیبت، از تمام ائمه □ رسیده است. ۱۱. تحمّل دشواری‌ها و انتظار فرج. ۱۲. سختی‌ها و ناملايمات شیعه در دوران غیبت. ۱۳. ویژگی‌های حضرت. ۱۴. نشانه‌های پیش از ظهور. ۱۵. اوضاع نابسامان جامعه، قبل از ظهور. ۱۶. نهی از تعیین وقت ظهور. ۱۷. سختی‌ها و مشکلات حضرت از جانب نابخردان، به هنگام قیام. ۱۸. جنبش سفیانی. ۱۹. پرچم حضرت حجّت □، پرچم رسول خداست. ۲۰. سپاهیان غیب. ۲۱. اوضاع شیعیان به هنگام ظهور حضرت قائم □. ۲۲. رسالت جدید. ۲۳. سن حضرت به هنگام امامت و مدت امامت وی.
۲۴. روایاتی درباره اسماعیل، فرزند امام صادق □. ۲۵. هر کس، امام خود را شناخت، تقدیم و تأخیر ظهور، به او زیانی نخواهد داشت. ۲۶. مدت حکومت حضرت قائم □ پس از قیام.

### ۴ - اساتید نعمانی

نعمانی در این کتاب، از هفده تن از اساتید خود، نقل روایت کرده که عبارتند از: ابن عقدة، ابن هودّة، ابوعلی کوفی، باوری، ارزنی، عبدالعزیز موصلی، ابوالحارث طبرانی، عبدالواحد موصلی، بندنیجی، علی بن الحسین<sup>۱</sup>، ابن جمهور قمی،

۱. پرسش این است که آیا وی، همان صدوق است یا مسعودی؟ پژوهش‌گر این کتاب، آقای غفاری باور دارد که وی صدوق است.

حمیری، محمد بن عبدالله طبرانی<sup>۱</sup>، ابن علان دهنی، اسکافی<sup>۲</sup>، کلینی و موسی بن محمد قمی.

از میان این هفده نفر به جز چند تن مانند کلینی و ابن عقده، دیگران برای ما ناشناخته‌اند و از آن‌جا که پرداختن به پیشینه هر یک از این هفده نفر و جایگاه آنان در کتاب‌های رجالی شیعه و سنی در این مجال اندک ممکن نیست، تنها به چند تن از آنان اشاره خواهیم کرد.

#### نکته

به فرض، اگر توثیقی برای این هفده نفر، یافت نشود، آیا اصلی وجود دارد که براساس آن، اساتید ثقات را ثقه بدانیم؟ یعنی اکنون که در ثقه بودن نعمانی، بحثی نیست، بنابراین، افرادی که وی از آن‌ها حدیث، نقل کرده نیز باید ثقه باشند. در پاسخ باید گفت: چنین اصلی وجود ندارد. به عبارت دیگر، شیخوخة و استاد اجازه ثقات بودن، دلیل بر ثقه بودن فرد نیست و به وسیله وثاقت مستجیز، (کسی که اجازه روایت گرفته) نمی‌توانیم وثاقت مجیز را احراز کنیم. البته از دیدگاه مرحوم مامقانی، دلیل بر حسن بودن آن شخص می‌شود. اما از دیدگاه برخی معاصران، فراوانی روایت ثقه از شخصی، دلیل بر وثاقت آن شخص است. برای مثال، کلینی از سهل بن زیاد، روایات بسیاری نقل می‌کند، برخی تا دو هزار مورد گفته‌اند و امکان ندارد کلینی در دو هزار مورد، از فردی ضعیف، حدیث نقل کند. اکنون اگر نتوانسته باشیم توثیقی برای آنان بیابیم، می‌توانیم این اصل را با این هفده تن، هم‌آهنگ سازیم.

---->

است؛ زیرا این روایات در قم برای نعمانی نقل شده و مسعودی نیز به قم نیامده است.  
۱. وی با طبرانی معروف، یعنی سلیمان بن احمد، صاحب کتاب معروف معجم صغیر اوسط و کبیر، تفاوت دارد.  
۲. وی غیر ابوجعفر اسکافی معروف است که ابتدا سنی مذهب بود و بعدها شیعه شد و جزء قذمائی فقهای ما است. دقت

## ۱. ابن هوذة

نخستین فرد مورد بحث از شمار اساتید نعمانی، «احمد بن نصر بن هوذة ابوسلیمان باهلی» است که ایشان را احمد بن نصر و یا ابن نصیر نامیده‌اند. آیت‌الله خویی<sup>۱</sup> می‌گوید: احمد بن نصر، همان احمد بن هوذة است. این نکته برای ما سودمند است، زیرا امکان دارد «احمد بن نصر» توثیق نداشته باشد؛ ولی «احمد بن هوذة» توثیق شده باشد، که در این صورت مشکل ما حل خواهد شد. آیت‌الله خویی<sup>۲</sup> در ادامه می‌گوید: نام برده، هشتاد و هفت مورد در سند احادیث، (کتب اربعه) واقع شده است؛ اما از وثاقت وی سخنی نمی‌گوید. مامقانی نیز درباره او از شیخ طوسی نقل می‌کند که وی در سال ۳۳۱ هـ.ق از تَلْعَبْرِي حدیث نقل کرده و تلعبری، استاد اجازه اوست و در ۸ ذی حجه ۳۳۲ هـ.ق نزدیک پل نهروان درگذشته و نام او در کتاب رجال شیخ طوسی نیز آمده است.

روش رجال شیخ طوسی، این گونه است که نام همه اصحاب و معاصران ائمه معصومین<sup>۳</sup> را به لحاظ معاصر بودن بیان می‌کند؛ ولی در این مورد که این افراد ثقه‌اند یا خیر، هیچ گونه تضمینی نمی‌دهد.

مامقانی می‌گوید: من بیش از این، چیزی نیافتم؛ ولی از همین مطلب برمی‌آید که وی از علمای امامیه است، زیرا شیخ طوسی در رجال خویش، نام او را آورده؛ اما از مذهب وی، سخنی به میان نیآورده است و اگر انحرافی داشت - برای نمونه، اگر زیدی بود - شیخ طوسی این مشکل را مطرح می‌کرد. از سویی، چون این شخص، استاد اجازه شماری از موثقان است، همین ویژگی سبب حسن بودن وی می‌شود.<sup>۴</sup> همان گونه که می‌دانید روایت حسن، روایتی است که راوی آن، امامی مذهب است؛ ولی توثیق نشده است. برای مثال می‌گویند: «حسنه علی بن ابراهیم عن ابیه» یعنی این روایت از ابراهیم بن هاشم است. چون پدر، امامی بوده و توثیقی ندارد، در

۱. معجم رجال الحديث، ابوالقاسم خویی، دارالزمر، بیروت، ج ۱۰، ص ۳۴۸ و ۳۶۰.

۲. تنقیح المقال، ج ۸، ص ۱۸۲؛ مستدرکات علم الرجال، شیخ علی نازی، حیدریان، تهران، ج ۱، ص ۴۹۸.



این جا می گویند: روایت حَسَن است، البته باید گفت: بعضی افراد، فراتر از توثیق‌اند و اگر - برای مثال - توثیق نشده‌اند، به دلیل بزرگی مقامشان بوده است مانند: حضرت زینب □، ابوالفضل العباس □، حضرت معصومه □، حضرت عبدالعظیم □<sup>۱</sup>. هر چند توثیق نیز دارند.

استادمان، آیت‌الله اشتهاردی به نقل از آیت‌الله سید احمد خوانساری می گوید: وی در درس خود گفته بود: اگر بعضی‌ها توثیق نشده‌اند، برای این نیست که مجهول‌الحال‌اند، بلکه فراتر از توثیق‌اند و ابراهیم بن هاشم از این قبیل است. میرداماد در «الرواشح» (راشحه ۳۳) درباره استاد اجازه، چند حالت اجازه را نقل می کند که ما به دو صورت آن اشاره می کنیم. برای مثال، گاهی آقای زید که به من اجازه روایت داده، اجازه روایت کتاب خودش را داده است. در این صورت، نقل شخصی حتی مثل نعمانی از او، سبب وثاقتش نمی شود و باید وثاقت او برای ما محرز گردد؛

ولی گاهی این شخص، اجازه روایت از کتاب معروفی مانند کافی را می دهد. در این صورت نیز، وثاقتش احراز نمی شود یعنی استجاره شخصی ثقه از او، دلیل بر وثاقت اجازه دهنده نمی شود چون انتساب کتاب معلوم است و می توانیم آن او روایت نقل کنیم.<sup>۲</sup> و هدف از استجاره اتصال سند تا معصوم، و صحت تعبیر به «حدیثا» است. در سلسله سند قرار گرفتن راوی، برای تشریفات است. و آقای نمازی در «مستدرکات رجال الحدیث» به این مطلب اشاره کرده است. وی، همه افرادی را که در سلسله احادیث وجود داشته‌اند و دیگران آن‌ها را نیاورده‌اند، گردآوری کرده است. اگر دیگران نیز بیان کرده‌اند، ایشان مطالب بیشتری درباره آن شخص عنوان می کند. کسانی را که دیگران از «مِمَّنْ لَمْ يُرَوْ عَنْهُمْ» شمرده‌اند، ایشان با دلیل و برهان، در شمار «مِمَّنْ رُوي عَنْهُمْ» می آورد و یا معاصر بودن آنان را ثابت می کند. بنابراین، اگر بخواهیم درباره راویان تحقیق کنیم، پیش از این که خود را به زحمت اندازیم و کتاب‌های متعددی را ببینیم، ابتدا باید این کتاب را ببینیم. در

---

۱. البته ممکن است این بزرگواران دارای توثیق نیز باشند.  
۲. کلیات فی علم الرجال: ۳۳۵.

بیشتر موارد این کتاب اگر گفته شده است: «لم یذکروه» یعنی به خود زحمت ندهید، زیرا در کتاب‌های دیگر، درباره آن فرد چیزی نیامده است. البته منظور وی سه کتاب معجم رجال الحدیث و تنقیح المقال و جامع الرواة اردبیلی است.<sup>۱</sup>

## ۲. ابوعلی کوفی

نام وی «احمد بن محمد بن یعقوب بن عمّار ابوعلی کوفی» است. او به قرینه نزدیک بودن سال وفاتش با نعمانی و رواج داشتن نسبت دادن نام شخص به جدش، ظاهراً همان احمد بن محمد بن عمّار است<sup>۲</sup> که نامش در کتاب «الفهرست» شیخ طوسی نیز آمده و ثقه و جلیل‌القدر است.<sup>۳</sup>

نجاشی درباره او می‌گوید: «ثقه جلیل من اصحابنا» و شیخ طوسی در فهرست گفته است: «شیخ من اصحابنا، ثقه جلیل، کثیرالحدیث الاصول، صنف کتباً منها کتاب اخبار آل النبی و فضائله و توفی سنه ۳۴۶.»<sup>۴</sup>

آقای نمازی نیز می‌نویسد: «ثقه بالاتفاق»<sup>۵</sup> وی، کوفی است. مناسب است بدانید که - ظاهراً ابن عدی در *الکامل* می‌گوید: هر جا من گفتم فلانی کوفی است؛ یعنی ضعیف است. این مسأله به این دلیل بوده که بیش‌تر مردم کوفه، شیعه بوده‌اند، چه به معنای شیعه دوازده‌امامی و چه به معنای دوست‌دار علی بن ابی‌طالب. به هر حال، این رویکرد - و اعتقاد - ضد ارزش شمرده می‌شده است. همین گونه یکی از معاصران به نام «محمد ابو زهو» در کتابش می‌نویسد: دو چیز، از نشانه‌های ساختگی بودن حدیث است: یکی: راوی آن، شیعه باشد. دوم: در فضیلت اهل‌بیت<sup>□</sup> وارد شده باشد.

## ۳. ابن عقده

احمد بن محمد بن سعید ابوالعباس کوفی معروف به ابن‌عقده از اساتید مهم

۱. مستدرکات علم الرجال ۱: ۶۷.  
 ۲. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۱، ص ۲۹۴.  
 ۳. رجال نجاشی: ۹۵، شماره ۲۳۶.  
 ۴. الفهرست شیخ طوسی، ج جدید، ص ۷۵، ش ۸۸؛ رجال شیخ طوسی، ص ۴۵۴.  
 ۵. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۲۶.

نعمانی است که حدیث فراوانی از او نقل کرده است. درباره او به کتاب‌های اهل سنت و شیعه، نظری خواهیم افکند.

نعمانی در مقدمه‌اش می‌گوید: در وثاقت و اطلاع وی از حدیث، جای هیچ بحث و گفتگو وجود ندارد.<sup>۱</sup>

افرادی مانند آیت‌الله خویی □ در موضوعات، شهادت یک نفر را کافی می‌داند، مگر این که معارض داشته باشد، چنان که خواهیم دید، توثیق ابن عقده هیچ معارضی ندارد. بنابراین، اگر او توثیق دیگری غیر از توثیق نعمانی را نداشته باشد، برای ما کفایت می‌کند. با این همه، ملاحظه خواهید کرد که افزون بر توثیق‌های وارده، تعریف و تمجید فراوانی نیز از وی شده است. البته منظور از نداشتن معارض، اهل سنت نیستند؛ چون بیشتر کسانی را که اهل سنت ضعیف می‌دانند، به دلیل عقاید آن‌ها است.<sup>۲</sup>

اساس این مسأله را جوزجانی بنا نهاده است. وی در کتاب *احوال الرجال* هر کس را که به علی بن ابی‌طالب □ گزاشی دارد، منحرف می‌نامد، برای نمونه، «حریر بن عثمان» پس از نماز صبح و نماز عشاء، هفتاد مرتبه حضرت علی را لعن می‌کرد.<sup>۳</sup> یکی از همراهانش نقل می‌کند: از مصر تا مکه با وی همراه بودم. هرگاه سوار بر شتر می‌شد و پیاده می‌گشت علی را لعن می‌کرد<sup>۴</sup> و من هفت سال پشت سر او نماز خواندم و این کارش ترک نشد.<sup>۵</sup>

عجلی درباره چنین فردی می‌گوید: «ثقة إلا أنه كان يحمل علي علي؛ یعنی حضرتش را دشنام می‌داد.» هم‌چنین درباره عمر سعد می‌گوید: «ثقة إلا أنه قتل الحسين»<sup>۶</sup> به شهادت رساندن امام حسین و اهل بیت □ برای آنان، هیچ اهمیتی ندارد؛ ولی هنگامی به بعضی صحابه می‌رسند، اگر کسی در مورد آن‌ها سخنی بگوید، از اعتبار ساقط

---

۱. *مستدرکات علم الرجال*، ج ۱، ۴۶۲.  
۲. چنانچه ابن حجر عسقلانی تصریح کرده - *تهذیب التهذیب*، ج ۵، ص ۴۱؛ *أضواء علی السنة المحمدية*، ص ۲۴۹.  
۳. *المقدمه، نعمانی*، ص ۲۵.  
۴. *تهذیب التهذیب* ۲: ۲۰۹؛ نگا: *فتح الملك العلي*، ص ۲۶۰، ا حمد غماری، چاپ دلیل ما.  
۵. *تهذیب الكمال* ۴: ۲۳۷.  
۶. *تهذیب التهذیب* ۷: ۳۹۶.

می‌شود. برای مثال: ذهبی هنگامی به ابن‌عقده می‌رسد، وی را به عرش می‌برد، اما می‌گوید: من از این شخص، روایت نقل نمی‌کنم؛ چون زمانی به مسجد بُرّاثا می‌رفت و در مذمت شیخین نقل حدیث می‌کرد. ملاحظه کنید، که برخی صحابه در این‌جا، ملاک مدح یا مذمت قرار می‌گیرند. او می‌گوید: ابن‌عقده، ثِقَّة است؛ یعنی نه دروغ‌گوست و نه بی‌دقت است؛ بلکه تنها مشکل وی مذمت شیخین است. اما هنگامی به «حریر بن عثمان» می‌رسد، سه بار او را ثقه می‌خواند.

«بشار عواد» با این که در شمار افراد کج فهم و متعصبان است، در حاشیه‌ای که بر کتاب *تهذیب الکمال* دارد، از توثیق بعضی از جمله ذهبی، تعجب می‌کند و می‌گوید: «کیف یکون ثقة من کان یسب علی ابن ابی طالب!»، کسی که علی را دشنام می‌دهد چگونه می‌تواند راوی مورد اعتمادی باشد».

همین ذهبی درباره شیخ طوسی نیز می‌گوید: «کان ذکياً و لیس بزکی وی فردی هوشمند است؛ ولی انسان شایسته‌ای نیست». مشخص نیست آیا ذهبی، فحش نامه می‌نویسد یا سیر اعلام النبلاء؟ او هنگامی که به شیخ مفید می‌رسد، می‌گوید: «رئیس الروافض» است و دویست کتاب دارد که من - الحمدلله - هیچ کدام را ندیده‌ام.<sup>۲</sup>

از این گذشته، در بررسی منابع شیعه، به دیدگاه شیخ طوسی درباره ابن‌عقده می‌رسیم که می‌گوید: «جلیل‌القدر، عظیم‌المنزلة، له تصانیف و ذکرناها فی الفهرست.»<sup>۳</sup> اما مشکل او این است که «کان جارودیا»، او زیدی جارودی بوده است. «صنّف لهم و ذکر اصولهم» شیخ طوسی همه کتاب‌هایی را که بزرگان ما نوشته بودند، فهرست کرده و گردآورده است. وی در ادامه می‌گوید: از ابن‌عقده، نقل شده که گفته است: من ۱۲۰ هزار حدیث را با سند آن‌ها از حفظ هستم و سیصد هزار حدیث دیگر در دسترس دارم که آن‌ها را نقل خواهم کرد. تَلْعُبُری از او نقل کرده است که «اجاز لنا ابن الصلت عنه بجمیع روایاته» یعنی من به هر چه وی روایت کرده است دسترسی دارم.

۱. تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۵۷۴، چاپ مؤسسه الرسالّة؛ رجال الشیعة فی أسانید السنّة، ص ۲۰.  
 ۲. سر اعلام النبلاء ۱۸: ۳۳۴.  
 ۳. معجم رجال الحدیث خویی، ج ۲، ص ۲۷۶.

### دیدگاه اهل سنت

اکنون به بیان دیدگاه اهل سنت درباره «ابن عقده» می‌پردازیم. ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید: «ابوالعباس الکوفی الحافظ». حافظ نزد اهل سنت، رتبه‌ای است که اگر به کسی اطلاق شود حداقل، متن و سند صدهزار حدیث را از حفظ دارد.<sup>۱</sup> بعد می‌گوید: «احداعلام الحدیث، نادرة الزمان و صاحب التصانیف». اما در پایان، این گونه طعنه‌آمیز سخن می‌گوید: «علي ضعف فيه» وی در سال ۲۴۹ هـ ق به دنیا آمد و پس از سال ۲۶۰ در پی اخذ حدیث برآمد. و در کوفه، بغداد و مکه، احادیث بی‌شماری از او نوشته شده است.

ذهبی نیز می‌گوید: «جمع التراجم و الابواب و المشیخه و انتشار حدیثه و بُعد صیته.» همه جا سخن از ابن عقده و احادیث وی بود و شهرت و آوازه‌اش به جاهای دوردست نیز رسیده بود. سپس می‌گوید: «و کتب عمّن دبّ و درج من الکبار و الصغار و المجاهیل و جمع الغث إلي السمین و الخرز إلي الدر الثمین.» یعنی در کتاب‌هایش، همه چیز وجود دارد. در گرانها و مظهره بی‌ارزش نیز هست، از روایان ناشناس نیز، حدیث نقل کرده است. سپس نام چند تن از اهل سنت را می‌آورد که از وی، حدیث نقل کرده‌اند. از جمله، - سلیمان بن احمد طبرانی صاحب معجم کبیر، معجم اوسط و معجم اصغر - که دویست کتاب نوشته است. دیگری، ابن عدی، - صاحب کتاب هشت جلدی الکامل فی الضعفا، - شاگرد ابن عقده است. نفر سوم، ابن شاهین، صاحب کتاب «تاریخ اسماء الثقات» از منابع رجالی قدیمی است. افراد بعدی، ابن جعابی و ابن المقرئ، هستند که همه، در درس ابن عقده شرکت می‌کردند و از ایشان، حدیث می‌گرفتند. ذهبی، درباره ابن عقده نکته سومی بیان می‌کند و می‌گوید: از ابن عقده احادیثی به من رسیده که از سنخ احادیث صحیح<sup>۲</sup> اعلا است. «وقع لي حدیثه بعلو». سپس به بیان یکی از آن احادیث که سندش به «شعبی» می‌رسد، پرداخته است؛ یعنی کسی که دائم‌الخمر و معروف به قماربازی و خماری بوده و سوگند یاد می‌کند که علی بن

۱. رجال مقارن، نجم الدین طیبی، ص ۶۴؛ تدریب الراوی، ج ۱، ص ۴۹؛ سفینة البحار، ج ۲، ص ۲۸۱.  
 ۲. ما کان اتصاف الجمیع بالصحة بالعلم او بشهادة عدلین او فی البعض بالأول و فی البعض بالثانی. مقیاس الهدایة، ج ۱، ص ۱۵۵.

ابی طالب □ رحلت کرده و قرآن را از حفظ نبوده است<sup>۱</sup> وی، با نقل حدیثی از ابن عقده که سند آن به شعبی می‌رسد، می‌گوید: من این روایت را از علی □ نقل می‌کنم که فرمود: من نزد رسول خدا بودم که عمر و ابوبکر از مقابل ما عبور کردند. در این لحظه، پیامبر رو به من کرد و گفت: «یا علی هذان سیدا کهلول أهل الجنة من الأولین و الآخرین إلا النبیین والمرسلین.»

جالب است بدانید درباره همین روایت، بحثی میان امام جواد □ و یحیی بن اکثم کوفی واقع شده است. یحیی طی مناظره‌ای، از امام پرسش‌هایی می‌کند از جمله در مورد همین مسأله می‌پرسد مگر پیامبر نفرموده است: «عمر و ابوبکر سیدا کهلول أهل الجنة؟» امام در پاسخ می‌فرماید: «اصلاً پیر، وارد بهشت نمی‌شود و همه بهشتیان، جوان‌اند.» سپس امام می‌فرماید: «این از ساخته‌های امویان است که آن را در مقابل حدیث «الحسن و الحسین سیدا شباب أهل الجنة» جعل کرده‌اند.» سپس ذهبی، با نقل حدیث دیگری از ابن عقده که سند آن به سفیان می‌رسد می‌گوید: پیامبر فرمود: «لا یجتمع حبّ علی و عثمان إلا فی قلوب نبلاء الرجال.» آن گاه ذهبی می‌گوید: «قد رُمی ابن عقده بالتشیع.» یعنی: ابن عقده متهم به تشیع است؛ ولی این گونه نیست، زیرا روایاتی که از او آوردیم نشان می‌دهد او اهل غلو نیست. اما می‌افزاید: کسی که به رتبه ابن عقده برسد و در دل، نسبت به خلیفه و سابقین، کینه‌ای داشته باشد، یا معاند است یا زندیق.

ذهبی جایی دیگر می‌گوید: مردی از بنی هاشم نزد ابن عقده بود که میان آن‌ها بحث و گفتگو در گرفت. ابن عقده خطاب به او گفت: ساکت شو! من درباره فضایل خاندان شما ۳۰۰ هزار حدیث از حفظ دارم. ملاحظه کنید، یعنی چه اندازه؟ کتاب *وسائل الشیعه* که ۳۰ جلد است، ۳۵ هزار حدیث دارد. ببینید ۳۰۰ هزار حدیث، چند جلد کتاب می‌شود.

ذهبی، سخنی نیز از حاکم که خود کارشناس فن است نقل می‌کند، که: «سمعت أبا علی الحافظ یقول: «ما رأیت احداً أحفظ لحدیث الکوفیین من أبا العباس بن عقده.» سپس گفته «دارقطنی» را می‌آورد، که در رجال و سنن و دارای کتاب است و می‌گوید: اهل

۱. قاموس الرجال ۵: ۶۱۲؛ الفصول المختارة، ۱۷۱.  
 ۲. کتاب الاحتجاج ۲: ۲۴۷؛ تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۸۰.

کوفه معتقدند از زمان ابن مسعود تا زمان ابن عقده، شخصیتی مانند ابن عقده و حافظ تر از وی، وجود نداشته است. ذهبی پس از نقل این دو سخن می‌گوید: آری؛ شاید در کوفه این گونه بوده است و حافظ تر از وی نیامده، اما این گونه نیست که در جاهای دیگر نیز نظیر نداشته است. و این سخن، صحیح نیست؛ زیرا پس از ابن مسعود و حضرت علی، افراد دیگری بالاتر از او بودند - ذهبی در این جا نیز حاضر نیست حضرت علی را مقدم بدارد! - آن گاه از افرادی مانند: علقمه، مسروق، عبیده، سپس از سران حفاظ مانند ابراهیم نخعی، منصور، اعمش، مسعر، ثوری نام می‌برد و سپس می‌افزاید: «ثم هؤلاء يمتازون عليه بالأتقان و العدالة التامة و لكنه أوسع دائرة في الحديث منهم.» در ستودن او با احتیاط!! رفتار کرده و در عدالت و دقت نظر، آنها را بر ابن عقده مقدم داشته است. تنها اطلاعات حدیثی او را بر آنها مقدم می‌دارد. تا آنجا که می‌گوید: عدالت و اتقان آنان بیشتر است.

درباره آگاهی زیاد وی از حدیث، شخصی به نام برقانی نقل می‌کند که: ما چهاربرادر بودیم و سال‌ها در دروس ابن عقده شرکت می‌کردیم و در کوفه، کتاب‌ها و دفترها پر کرده بودیم. هنگامی خواستیم از نزد او بازگردیم، به ما گفت: آیا آن چه از من شنیدید، برای شما کفایت می‌کند؟ گفتیم: آری، ما هر کدام، صدهزار حدیث از شما نقل کرده‌ایم. ابن عقده گفت: این مقدار، کم‌ترین احادیثی است که من از یکی از اساتید خود فرا گرفته‌ام. به همین دلیل دارقطنی می‌گوید: «يعلم ما عند الناس ولا يعلم الناس ما عنده.» آن چه یادآوری شد درباره حافظه ابن عقده بود. و در مورد دقت نظر ایشان نیز ابن جعابی می‌گوید: ابن عقده سه بار برای نقل حدیث به بغداد آمد. بار دوم، به من گفت: برو احادیث ابن صاعد را بیاور ببینم. من نزد ابن صاعد رفتم. او نیز مسندی را درباره حضرت علی بن ابی طالب<sup>۱</sup>، به من داد و من نیز آن را به ابن عقده دادم. وی آن را مطالعه کرد و به من برگرداند. به او گفتم: نظرتان چیست؟ گفت: در آن، یک غلط وجود دارد.

گفتم چیست؟

پاسخ داد: تا زمانی که از بغداد خارج نشوم آن را نمی‌گویم. من منتظر شدم تا روز موعود فرارسید. هنگامی از شهر دور شدیم، گفتم: اکنون به وعده‌ات، وفا کن. وی گفت: ابن صاعد، حدیثی را نقل کرده که سندش این گونه است «عن ابی سعید

الأشج عن يحيى بن زكريا بن أبي زائدة» در صورتی که «ابوسعید اشج» در شبی به دنیا آمد که در آن شب، یحیی، در گذشته است چگونه از او حدیث شنیده؟ پس این سند، اشتباه است. ابن جعابی می‌گوید: هنگامی به بغداد بازگشتم و قضیه را به ابن صاعد گفتم، چنان خشمگین شد که گفت: هر قطعه از گوشت بدنش را به شاخه‌ای از این درخت آویزان خواهم کرد. او مرا رسوا کرده است؛ ولی هنگامی به دفترهایش مراجعه کرد، دید در سند روایت، اشتباه کرده است و سند صحیح این گونه بوده: «عن شیخ غیرالأشج عن ابي زائدة.» عنایت کنید که چنین شخصی تنها ۳۰۰ هزار حدیث درباره اهل بیت □ از حفظ است و این گونه نیز دقت نظر دارد؛ اما بعضی از وی، ناخرسندند. برای مثال، عبدالله بن احمد بن حنبل می‌گوید: از زمانی که ابن عقده رشد کرد، احادیث کوفه فاسد شد. ذهبی خود نیز می‌گوید: ابن عقده مشکلی ندارد جز این که در مذمت شیخین سخن می‌گوید و در مجموع، مشکل وی تشیع اوست!

#### ۵ - ناقل کتاب نعمانی

نقل کننده این کتاب از نعمانی، ابوالحسین محمد بن علی شجاعی است. وی تنها رشته پیوند ما با کتاب غیبت نعمانی است. باین که او در شمار معارف نبوده و هیچ گونه توثیقی درباره‌اش وارد نشده است.

ما در سلسله روات، افرادی مجهول داریم و مهمل. مجهول کسی است که نام او در کتب رجالی آمده؛ اما مدح و ذم نشده است. مهمل، کسی است که اصلاً نامش در کتاب رجالی نیامده است. بنای آقای نمازی در *المستدرکات* این است که بسیاری از این روات را گردآورده و در این زمینه، بسیار کوشیده است. از این رو، براساس این تفسیر، شجاعی، فردی مجهول است، چون نامش در رجال آمده است. ولی توثیق نشده.

نجاشی می‌گوید: «من ابوالحسین را دیدم که کتاب غیبت را برای نعمانی می‌خواند. شوشتری نیز سخن نجاشی را بی‌کم و کاست آورده است و چیزی اضافه



ندارد.<sup>۱</sup> نمازی با صراحت می‌گوید: «هیچ ذکری از وی به میان نیامده است.»<sup>۲</sup> و در ادامه، سخن نجاشی را می‌آورد.

اکنون محل بحث این جاست که اگر نتوانستیم شخص نامبرده را توثیق کنیم، آیا اصل کتاب نیز، زیر سؤال خواهد رفت یا خیر؟

### راه حل

درباره اصل کتاب مشکل نداریم، زیرا نجاشی می‌گوید: شجاعی به فرزندش وصیت کرده بود کتاب را به من بدهند. اکنون این کتاب نزد من است. یعنی نجاشی اقرار می‌کند که کتاب نعمانی پیش او است. و خود کارشناس فن است و شهادت او بر این که کتاب یاد شده همان کتاب نعمانی است، انتساب کتاب را به نعمانی، برای ما قطعی می‌سازد. شوشتری نیز سخنی نقل کرده که شاید به وسیله آن، بسیاری از قضایا برای ما حل شود. وی می‌گوید: ما اگر به اصول مشهوره و مصنفات معروفه پیشینیان دسترسی داشتیم، می‌توانستیم به صحت بسیاری از روایات، حکم کنیم.<sup>۳</sup> توجه کنید. مگر کلینی و دیگران، روایاتشان را از کجا آورده‌اند؟ همه برگرفته از اصول اربعه مأثقه است که اصول شیعه به شمار می‌آید. وی در ادامه می‌گوید: پیشینیان درباره روایت صحیح، اصطلاحی دارند و معاصران، اصطلاحی دیگر. هنگامی پیشینیان می‌گویند: روایت صحیح است، بدان معناست که آن خبر معتبر است و از اعتبار خبری برخوردار است و ارتباطی به مخبر آن ندارند. هر چند امکان دارد اعتبار مخبری نیز داشته باشد. این گونه تقسیم‌بندی روایت‌ها از نظر سند، به صحیح، موثق، حسن و ضعیف را علامه حلی انجام داده است.<sup>۴</sup> البته قبل از او نیز اموری از این قبیل سابقه داشته؛ ولی به نام ایشان ثبت شده است. سپس این تقسیم‌بندی‌ها گسترش یافت، به گونه‌ای که میرزای قمی در جلد دوم «قوانین»، ظاهراً آن را به ۴۵ صورت تقسیم می‌کند.

۱. قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۴۲.  
۲. مستدرکات علم الرجال، ج ۷، ص ۲۳۲. البته منظور ایشان در سه کتاب جامع الرواة و تنقیح المقال و معجم رجال الحديث است.  
۳. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۶۰.  
۴. بعضی این تقسیم را به جمال الدین ابن طاوس نسبت داده‌اند. منتقى الجمال، ج ۱، ص ۱۳ - حسن بن زین الدین.

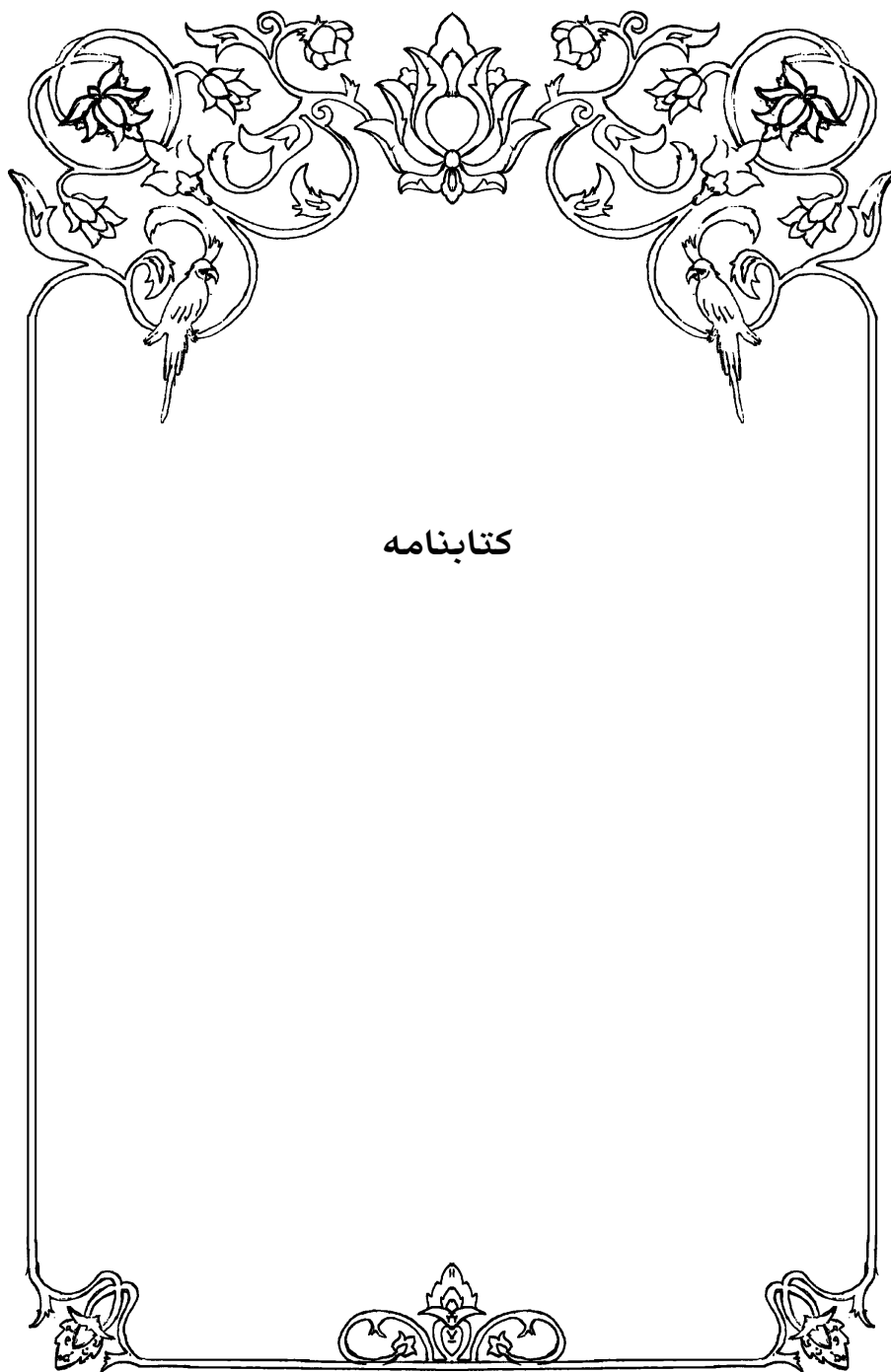
صحیح، در اصطلاح معاصران به معنای اعتبار مخبری است. یعنی همه رجال سند، امامی عادل باشند. وی در ادامه می‌گوید: اکثر واسطه‌ها، مشایخ اجازه هستند. همان گونه که امروز از بزرگان، اجازه روایت می‌گیرند. این اجازه روایت، تشریفاتی است و تنها برای پیوند سلسله سند است. پس از آن می‌گوید: فلانی به من اجازه داده است و خود نیز از فلانی اجازه گرفته است تا به کتاب کافی می‌رسند. اکنون فرض کنید در سلسله راویان، واسطه چهارم را نشناخته‌ایم. آیا این موضوع، کافی را از اعتبار می‌اندازد؟ در واقع، اگر مشایخ اجازه، مشکلی داشته باشند، به خود کتاب لطمه نمی‌خورد، چون اولاً، انتساب کافی به کلینی قطعی است و ثانیاً، بسیاری از این روایات، از تألیفات و اصول اصحاب ائمه<sup>ع</sup> گرفته شده است. با پذیرش این سخن، مشکلی به وجود نخواهد آمد. به یقین، پیوند نعمانی به بعضی از مشایخ - به ویژه ابن‌عقد - که روایات زیادی از وی نقل می‌کند، اعتبار زیادی به کتاب می‌دهد. پس از مجموع سخنان نجاشی و شوشتری به دست می‌آید که هر چند شجاعی توثیق نشده، اما در اعتبار و صحت انتساب کتاب، به نعمانی، جای هیچ گونه شک و شبهه‌ای وجود ندارد.

### خلاصه

۱. نعمانی، فردی ثقه، والا مقام و بلند مرتبه و در شمار علما و فقهای بزرگوار شیعه دوازده امامی است.
  ۲. دو تن از اساتید وی که از آنها احادیث بسیار نقل کرده است، نزد علمای شیعه، ثقه و معتبر هستند و این خود، اعتبار بیشتری به کتاب می‌بخشد.
  ۳. در انتساب این کتاب به نعمانی، جای هیچ گونه تردیدی نیست و کسی منکر آن نشده است. در مجموع، کتاب غیبت نعمانی یکی از معتبرترین منابع ما در مباحث مهدویت به ویژه در مسأله غیبت، به شمار می‌رود.
- به امید این که بتوانم مجموعه دیگری از مباحث مهدویت را که در مرکز تخصصی مهدویت قم تدریس کرده‌ام تنظیم و به دوست‌داران ولایت تقدیم کنم. انشاءالله

فصل بیست و دوم: نگاهی به کتاب غیبت نعمانی □ ۵۸۷

والحمد لله رب العالمین  
قم - نجم الدین طوسی



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. ارشاد، مفید، محمدین محمدین النعمان، ت ۴۱۳، بصیرتی، قم.
۴. احتجاج، طبرسی، احمدین أبی طالب، قرن ششم نشر اسوه، قم.
۵. اثبات الهداء، حر عاملی محمدین الحسن، ت ۱۱۰۴ هـ چاپخانه علمیه، قم.
۶. ابقاظ الهجعة، حر عاملی، محمدین الحسن، ت ۱۱۰۴ هـ دارالکتب العلمیه، قم.
۷. اعلام الوری، طبرسی، ابوعلی الفضلین الحسن، ت ۵۴۸، دارالمعرفة، بیروت.
۸. الامامة و التبصرة، قمی ابن بابویه، ت ۳۲۹، مدرسة امام مهدي، قم.
۹. اثبات الوصیة، مسعودی، علی بن الحسین، ت ۳۴۶، نشر رضی، قم.
۱۰. اختیار معرفة الرجال «رجال کشی» ابو عمرو محمدین عمر کشی، ت ۳۸۵ هـ دانشگاه مشهد.
۱۱. استبصار، طوسی، محمدین حسن، ۴۶ هـ کتابفروشی مرتضوی، تهران.
۱۲. احسن التقاسیم، بشاری، محمدین احمد بناء مقدسی، ت ۳۸۰ هـ دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۳. اضواء علی السنة المحمدیة، شیخ محمد ابوریة، دارالمعارف مصر.
۱۴. الانساب، سمعانی، عبدالکریم، تیمی، ت ۵۶۳ هـ دارالکتب العمیه، بیروت.
۱۵. أنساب الاشراف بلاذری، احمدین یحیی، ۲۷۹ هـ دارالفکر، بیروت.
۱۶. الايام المکیة، طبسی، نجم الدین، دارالولاء، بیروت.
۱۷. الزام الناصب، یزدی، شیخ علی حائری، المكتبة المرتضوية، تهران.
۱۸. امالی، طوسی محمدین حسن، ت ۴۶۰ هـ مؤسسه بعثت قم.
۱۹. الاقبال بالاعمال الحسنه، ابن طاووس، سید رضی الدین، ت ۶۴۰، بوستان کتاب، قم.
۲۰. الامام المهدي، شیرازی، سید محمد.
۲۱. امال الأمل، حر عاملی، محمدین حسن، ت ۱۱۰۴ هـ کتابفروشی اندلس بغداد.
۲۲. الاصابة، عسقلانی، ابن حجر، ت ۸۵۲ هـ دارالکتاب، بیروت.
۲۳. ارشاد القلوب، دیلمی، ابو محمد، ت قرن هشتم، مؤسسه اعلمی، بیروت.

٢٤. اعيان الشيعة، عاملی، سيد محسن أمين، ت ١٣٧٠ هـ دارالتعارف، بيروت .
٢٥. الأخبار الدخيلة، شوشتری، محمد تقی، ت ١٤١٢ هـ انتشارات صدوق .
٢٦. الانتصار، علم الهدی، علی بن الحسين، ت ٤٣٦ هـ نشر رضی، قم .
٢٧. امام حسين در مکه، طبسی، نجم الدين، پژوهشکده تحقیقات اسلامی سپاه، قم.
٢٨. الاذاعة، لما كان و ما يكون بين يدي الساعة، قنوجی، بخاری، محمدصديق، ت ١٣٠٧ هـ دارالکتب العلمیة، بيروت.
٢٩. اسد الغابة، جزری، ابن الاثير، ت ٦٣٠ هـ چاپخانه اسلامیه، تهران.
٣٠. الاختصاص، مفید، محمدبن محمدبن نعمان، ت ٤١٣ هـ جامعة مدرسين، قم .
٣١. الاخبار الطوال، دینوری، احمدبن داود، ت ٢٨٢ هـ چاپ اول، قاهره .
٣٢. بحارالانوار، مجلسی، محمدباقر، ت ١١١١ هـ مؤسسة وفاء، بيروت .
٣٣. بهجة الامال، علياری، ملاعلی، ت ١٣٢٧ هـ چاپخانه علمیه، قم .
٣٤. بصائر الدرجات، قمی، محمدبن حسن، ت ٢٩٠ هـ کتابخانه مرعشی، قم .
٣٥. البلدان، یعقوبی، احمدبن یعقوب، ت ٢٨٤، دار إحياء التراث، العربی، بيروت.
٣٦. البداية و النهاية. دمشقی، ابن کثیر، ت ٧٧٤ هـ دارالفکر، بيروت .
٣٧. البيان فی اخبار صاحب الزمان، گنجی شافعی، ت ٦٥٨، دار إحياء تراث اهل البيت، تهران.
٣٨. البيان فی تفسير القران، خوئی، سيد ابوالقاسم، ت ١٤١٣ هـ المكتبة العلمیة، قم .
٣٩. تهذيب الاحكام، طوسی، محمدبن الحسن، ت ٤٦٠ هـ دارالکتب الاسلامیة، تهران.
٤٠. تهذيب التهذيب، عسقلانی، ابن حجر، ت ٨٥٢، دار الفکر، بيروت.
٤١. تهذيب الكمال، مزی، ابوالحجاج يوسف، ت ٧٤٢ هـ دارالفکر بيروت .
٤٢. ترتيب الامالی، محمودی، محمد جواد، مؤسسه المعارف الاسلامیه، قم.
٤٣. تبصرة الولی فیمن رای القائم المهدي □، بحرانی، سيد هاشم، ت ١١٠٧، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
٤٤. تاريخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد إشبیلی، ت ٨٠٨ هـ
٤٥. تاريخ سياسی غيبت امام مهدي □، جاسم حسینی، ترجمه سيد محمدآيت اللهی، انتشارات امير كبير.
٤٦. التهميد، معرفت، محمد هادی، ت ١٤٢٧ هـ چاپخانه مهر، قم .
٤٧. تحفة الزائر، مجلسی، محمدباقر، ت ١١١١ هـ
٤٨. تاريخ الامم و الملوك، طبری، ابوجعفر، محمدبن جریر، ت ٣١٠ هـ دارالکتب العلمیة، بيروت .
٤٩. تاريخ الغيبة الصغرى، صدر، سيد محمد صادق، دارالتعارف، بيروت.
٥٠. تاريخ الغيبة الكبرى، صدر، سيد محمد صادق، دارالتعارف، بيروت.

۵۱. تاریخ حلب، عظیمی، محمد بن علی التنوخی، ت بعد از ۵۳۲ هـ
۵۲. تذکره الفقهاء، حلی، حسن بن یوسف، ت ۷۲۶ هـ، المكتبة المرتضوية، و چاپ جدید، مؤسسه آل البيت، قم.
۵۳. تدریب الراوی، سیوطی، جلال الدین، ت ۹۱۱، المكتبة العلمية، مدینه منوره.
۵۴. تاریخ الخلفاء، سیوطی، جلال الدین، ت ۹۱۱ هـ چاپخانه السعاده، مصر.
۵۵. تأویل الايات الظاهره، استرآبادی، سیدشرف الدین - ت قرن دهم - مدرسه امام مهدی، قم.
۵۶. تلخیص الشافی، طوسی، محمد بن الحسن، ت ۴۶۰، مكتبة العلمين، النجف الاشرف.
۵۷. تقریب المعارف، حلبی، ابوالصلاح، ت ۴۴۷ هـ، جامعه مدرسین، قم.
۵۸. توحید، صدوق، محمد بن علی بن الحسین، ت ۳۸۱ هـ کتابخانه صدوق، تهران.
۵۹. تنقیح المقال ما مقانی، عبدالله، ت ۱۳۱۵ هـ چاپ مرتضوی، نجف اشرف، و چاپ ال البيت، قم.
۶۰. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود، قرن سوم و چهارم، المكتبة العلمية، تهران.
۶۱. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم، قرن سوم، کتابفروشی، علامه، قم.
۶۲. تفسیر مجمع البیان، طبرسی، فضل بن حسن، ت ۵۴۸ هـ إحياء التراث العربی، بیروت.
۶۳. تفسیر الدر المنثور، سیوطی، جلال الدین، ت ۹۱۱ هـ، نشر محمد امین دمچ، بیروت.
۶۴. تفسیر البرهان، بحرانی، سیدهاشم، ت ۱۱۰۷، اسماعیلیان، قم.
۶۵. تفسیر نور الثقلین، حویزی، عبدعلی بن جمعة، ت ۱۱۱۲ هـ چاپخانه علمیه، قم.
۶۶. تفسیر جامع البیان، طبری، محمد بن جریر، ت ۳۱۰ هـ دار المعرفه، بیروت.
۶۷. تفسیر القرآن العظیم ابن کثیر، ابو الفداء دمشقی، ت ۷۷۴ هـ دار المعرفه، بیروت.
۶۸. تفسیر المیزان، طباطبائی، سید محمد حسین، ت ۱۴۰۲ هـ دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۶۹. تفسیر الکشف و البیان، ثعلبی، ابواسحاق احمد، ت ۴۲۷ هـ، دار إحياء التراث، العربی، بیروت.
۷۰. تحف العقول، حرانی، حسن بن علی بن شعبه، ت قرن چهارم، جامعه مدرسین، قم.
۷۱. تاریخ بغداد، بغدادی، ابوبکر خطیب، ت ۴۶۳ هـ دارالکتب العلمیه، بیروت.
۷۲. تاریخ دمشق، ابن عساکر، علی بن الحسن، ت ۵۷۱ هـ دارالفکر، بیروت.
۷۳. تاریخ الخمیس، دیار بکری، حسین بن محمد المالکی، ت ۹۶۶ هـ مؤسسه شعبان، بیروت.
۷۴. تاج الموالید، طبرسی، ابوعلی، فضل بن حسن، ۵۴۸ هـ کتابخانه مرعشی، قم.
۷۵. تذکره الخواص، سبط بن الجوزی، یوسف بن فرغلی، ت ۶۵۴ هـ مجمع جهانی اهل بیت، تهران.
۷۶. تنزیه الانبیا، علم الهدی، سید مرتضی، ت ۴۳۶ هـ کتابفروشی بصیرتی، قم.
۷۷. تاریخ یعقوبی، ابن واضح اخباری، ت ۲۸۴ هـ دار صادر، بیروت.

٧٨. تاريخ قم، قمى، حسن بن محمد بن حسن قمى، ت ٣٧٨ هـ ترجمه حسن بن على بن حسن قمى، ت ٨٠٦، نشر طوسى، تهران.
٧٩. تاريخ الاسلام، ذهبى، شمس الدين، ت ٧٤٨ هـ دارالكتاب الاسلامى، بيروت .
٨٠. الثاقب فى المناقب، طوسى، ابن حمزة، ت ٥٨٥ هـ مؤسسه انصاريان، قم.
٨١. ثواب الاعمال، صدوق محمد بن على بن الحسين، ت ٣٨١ هـ الرضى، قم.
٨٢. جنة المأوى، نورى، ميرزا حسين، ت ١٣٢٠ هـ ذيل بحار الانوار، ج ٥٣.
٨٣. جامع الأصول، ابن الأثير، مبارك بن محمد شيبانى، ت ٦٠٦ هـ دار احياء التراث العربى .
٨٤. جمع الجوامع «الجامع الكبير»، سيوطى، جلال الدين، ت ٩١١ هـ تصوير از خطى دارالكتب المصرية.
٨٥. جزيرة خضراء، طريقه دار، بوستان كتاب.
٨٦. جمال الاسبوع، ابن طاوس على بن موسى بن جعفر، ت ٦٦٤ هـ مؤسسه اعلمى بيروت .
٨٧. جلوه‌هاى پنهان امام عصر، على پور، حسين، فرهنگ شيعه، قم.
٨٨. جامع احاديث الشيعه، زير نظر آيه الله بروجردى، ت ١٣٨٠ هـ مدينة العلم، قم.
٨٩. جواهر الكلام نجفى، شيخ محمد حسن، ت ١٢٦٦، دارالكتب الاسلاميه تهران.
٩٠. الحاشية على مدارك الاحكام، وحيد بهبهانى، ت ١٢٠٥ هـ مؤسسه آل البيت، قم.
٩١. حلية الابرار، بحراني، سيدهاشم ، ت ١١٠٧، مؤسسه معارف اسلامى، قم.
٩٢. حكومت جهانى حضرت مهدي، ناصر مكارم.
٩٣. حاوى الاقوال و معرفة الرجال، عبدالنبي جزائرى.
٩٤. حق المبين فى تصويب المجتهدين.
٩٥. خلاصة الاقوال فى معرفة الرجال، حلى، ت ٧٢٦، مؤسسه نشر الفقاهة.
٩٦. خاتمه مستدرک نوري، ميرزا حسين، ت ١٣٢٠ هـ مؤسسه آل البيت، قم .
٩٧. خصال، صدوق، محمد بن على بن الحسين، ت ٣٨١ هـ جامعه مدرسين قم.
٩٨. الخرائج الجرائح راوندى، قطب الدين، ت ٥٧٣ هـ مؤسسه الامام المهدي قم.
٩٩. چشم اندازى به حكومت جهانى حضرت مهدي □، طيسى، نجم الدين، بوستان كتاب قم.
١٠٠. دلائل النبوة، بيهقى، احمد بن حسين، ت ٤٥٨ هـ دارالكتب العلمية، بيروت .
١٠١. دلائل الامامة طبرى، محمد بن جرير بن رستم، ت قرن چهارم، مكتبة الرضى، قم.
١٠٢. ذكرى الشيعة فى احكام الشريعة، شهيد اول محمد بن جمال الدين عاملى، ت ٧٨٦ هـ، مؤسسه آل البيت قم.



۱۰۳. الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعة سید علی خان بن السید احمد الحسینی، ت ۱۱۳۰ هـ  
کتابفروشی بصیرتی، قم.
۱۰۴. دادگستر جهان
۱۰۵. دراسات فقهیة فی المسائل الخلافیة، طیبسی، نجم الدین، بوستان کتاب، قم.
۱۰۶. ذرایع البیان فی عوارض اللسان، طیبسی شیخ محمدرضا، ت ۱۴۰۶ هـ
۱۰۷. الذریعه الی تصانیف الشیعه، طهرانی، آقا بزرگ، ت ۱۳۸۹ هـ اسماعیلیان قم.
۱۰۸. رجال برقی (طبقات الرجال) شیخ احمد بن محمد بن خالد البرقی، ت ۲۷۴ هـ دانشگاه تهران.
۱۰۹. رجال طوسی، محمد بن الحسن طوسی، ت ۴۶۰، انتشارات رضی قم.
۱۱۰. الرحله، ابن بطوطه، محمد بن ابراهیم لواتی، ت ۷۷۹، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۱۱۱. رجال ابن داود، حلی، علی بن داود، ت بعد ۷۰۷ هـ دانشگاه تهران.
۱۱۲. رجال نجاشی (فهرست أسماء و مصنفی الشیعه) جمع احمد بن علی بن العباس نجاشی کوفی ت  
جامعه مدرسین، قم.
۱۱۳. رجال مجلسی، محمدباقر، ت ۱۱۱۱ هـ انتشارات اعلمی، بیروت.
۱۱۴. روضات الجنات خونساری محمدباقر، ت ۱۳۱۳ هـ
۱۱۵. روضه المتقین، مجلسی، محمد تقی. ۱۰۷۰ هـ کوشانپور.
۱۱۶. ریاض العلماء، أفندی اصبهانی، عبدالله، ت قرن دوازدهم، چاپخانه خیام، قم.
۱۱۷. روضه الواعظین، نیشابوری، ابن قتال شهید، ت ۵۰۸ هـ منشورات الرضی قم.
۱۱۸. روضه کافی، کلینی، محمد بن یعقوب، ت ۳۲۹ هـ دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۱۱۹. رسائل رجالیه کلیسی، محمد بن ابراهیم، ت ۱۳۱۵، دارالحديث.
۱۲۰. رأس الحسین، ابن تیمیه، ت ۷۲۸، تحقیق السید الجمیلی، دارالکتاب العربی، بیروت.
۱۲۱. رجال مقارن، طیبسی، نجم الدین، گلستان معرفت، قم.
۱۲۲. ریحانه الادب، مدرس خیابانی، محمد علی تبریزی، ت ۱۳۲۷ هـ
۱۲۳. سنن ابن ماجه قزوینی، ابن ماجه، ت ۲۷۵ هـ داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲۴. سنن ابی داود، سجستانی، سلیمان بن اشعث، ت ۲۷۵، داراحیاء السنه النبویه، بیروت.
۱۲۵. سنن نسائی، ابو عبد الرحمن، سلیمان بن شعیب، ت ۳۰۳ هـ، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۲۶. السنن الکبری، بیهقی احمد بن حسین، ت ۴۵۸، دارالمعرفه، بیروت.
۱۲۷. سفینه البحار، قمی شیخ عباس، ت ۱۳۵۹ هـ دارالاسوة، قم.
۱۲۸. سیر اعلام النبلاء، ذهبی شمس الدین، ت ۷۴۸ هـ مؤسسه الرساله، بیروت.
۱۲۹. السرائر، عجلی، ابن ادریس حلی، ت ۵۹۸ هـ جامعه مدرسین قم.

١٣٠. السيرة النبوية ابن هشام. ابو محمد عبدالملك، ت ٢١٣ هـ دار احياء التراث العربي، بيروت.
١٣١. شرح اصول كافي مازندراني، ملا صالح، ت ١٠٨٠ هـ دار احياء التراث العربي، بيروت .
١٣٢. شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد معتزلي، ت ٦٥٦، دارالكتب العلمية، قم.
١٣٣. الشيعة و الرجعة، طبسي، شيخ محمدرضا. ت ١٤٠٦ هـ انتشارات علامه، قم .
١٣٤. شاهنامه فردوسي.
١٣٥. شذرات الذهب، ابن عماد حنبلي، ت ١٠٨٩ هـ دارالفكر، بيروت .
١٣٦. الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم، نباطي، زين الدين، ت ٨٧٧، المكتبة، المرتضوية. النجف الاشرف.
١٣٧. صوم عاشورا، طبسي، نجم الدين، انتشارات دليل، قم.
١٣٨. صحيح، بخارى، محمد بن اسماعيل، ت ٢٥٦، دار المعرفة، بيروت.
١٣٩. صحيح مسلم، ابو حسين مسلم بن حجاج قشيري، ت ٢٦١ هـ مصطفى البابي الحلبي .
١٤٠. الصحيح من سيرة النبي ﷺ، العاملي، سيد جعفر، دارالحديث، قم.
١٤١. صحيفه مهديه، أبطحي، محمد باقر، مؤسسه امام مهدي، قم.
١٤٢. صحيفه سجاديه، تحقيق محمد باقر موحدى، مؤسسه امام مهدي، قم.
١٤٣. صفات الشيعة، ابن بابويه، محمد بن علي بن الحسين صدوق، ت ٣٨١ هـ كانون انتشارات، عابدى تهراند
١٤٤. طرائف المقال بروجردى، سيدعلى اصغر جابلقى، ت ١٣١٣ هـ كتابخانه مرعشى، قم .
١٤٥. طبقات اعلام الشيعة، طهرانى آقابزرگ، ت ١٣٨٩، اسماعيليان قم.
١٤٦. العقد النضيد و الدرر الفريد، محمد بن حسن قمى، ت ، دارالحديث ١٤٢٣ هـ
١٤٧. عقد الدرر فى اخبار المنتظر، مقدسى، يوسف بن يحيى، قرن هفتم، كتابفروشى عالم الفكر قاهره.
١٤٨. العدة فى اصول الفقه، طوسى، محمد بن الحسن، ت ٤٤٠ هـ چاپ ستاره قم .
١٤٩. عيون اخبار الرضا صدوق ابو جعفر محمد بن علي بن بابويه، ت ٣٨١ هـ كتابخانه طوس، قم .
١٥٠. العلل المتناهية فى الاحاديث الواهية، ابن الجوزى، ابوالفرج عبدالرحمن، ت ٥٩٧ هـ دارالكتب العلمية، بيروت.
١٥١. العرف الوردى فى اخبار المهدي، سيوطى، جلال الدين، ت ٩١١ هـ دارالكتب العلمية، بيروت .
١٥٢. عمدة القارى عيني، بدرالدين، ت ٨٥٥، دار احياء التراث العربي.
١٥٣. غرر ملوك الفرس.
١٥٤. الغيبة طوسى محمد بن الحسن، ت ٤٦٠، بنياد معارف اسلامى، قم.
١٥٥. الغيبة نعمانى، محمد بن ابراهيم، ت ٣٦٠- كتابخانه صدوق، تهران.
١٥٦. الغدير امينى، شيخ عبدالحسين، ت ١٣٩٠ هـ دارالكتاب العربي، بيروت .

۱۵۷. فرائد فوائد الفكر في الامام المهدي المنتظر، المقدسي، مرعي بن يوسف، ت القرن الحادي عشر، مؤسسة المعارف، قم.
۱۵۸. الفتن ابن حماد، ابو عبدالله نعيم بن حماد، مروزي ت ۲۲۸، دارالفكر للطباعة، بيروت.
۱۵۹. فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين، جويني، ابراهيم بن محمد، ت ۷۳۰ هـ مؤسسة المحمودي، للطباعة و النشر، بيروت.
۱۶۰. الفتاوى الحديثيه، هيثمي، احمد بن حجر، ت ۹۷۴، چاپخانه التقدّم، مصر.
۱۶۱. الفصول المهمة في معرفة احوال الائمة، ابن الصباغ، علي بن محمد مالكي، ت ۸۵۵ هـ دارالکتب، النجف، و نشر اعلمي، تهران.
۱۶۲. الفصول المختارة من العيون و المحاسن، للشيخ المفيد. للشريف علي بن طاهر دارالمفيد، بيروت.
۱۶۳. فلاح السائل، بن طاوس، علي بن موسى بن جعفر، ت ۶۶۴ هـ دفتر تبليغات اسلامي قم.
۱۶۴. فرهنگ عميد.
۱۶۵. فرهنگ معين، محمدمعین، نشر امير كبير، تهران.
۱۶۶. الفتوح، ابن اعثم الكوفي، ابو محمد، احمد، ت، ۳۱۴ هـ دارالکتب العلمية، بيروت.
۱۶۷. فهرست ابن نديم. ابو الفرج محمد بن اسحاق، ت ۳۸۰ هـ دارالکتب العلمية.
۱۶۸. فهرست طوسي، محمد بن الحسن، ت ۴۶۱. جامعه مدرسين، قم.
۱۶۹. فصل نامه انتظار، مرکز تخصصي مهدويت، قم.
۱۷۰. الفوائد الرجالية، رجال السيد بحر العلوم، طباطبائي، سيد مهدي، ت ۱۲۱۲ هـ مكتبة الصادق، تهران.
۱۷۱. قاموس الرجال، تستري، شيخ محمد تقی، ت ۱۴۱۲ هـ جامعه مدرسين قم.
۱۷۲. القاموس المحيط. فيروز آبادي، محمد بن يعقوب، ت. ۸۱۷ هـ مؤسسه الحلي، قاهره.
۱۷۳. قادتنا ميلاني سيدهادي. ت ۱۳۹۵ هـ
۱۷۴. قصص الانبياء راوندي، سعيد بن هبة الله، ت ۵۷۳ هـ، مؤسسه هادي.
۱۷۵. القول المختصر في علامات المهدي المنتظر هيثمي، احمد بن حجر، ت ۹۷۴ هـ
۱۷۶. الكافي كليني، محمد بن يعقوب، ت ۳۲۹ - دارالكتاب الاسلاميه، تهران.
۱۷۷. الكافي الفقه - حلي، ابو الصلاح، ت ۴۴۷، كتابخانه اميرالمومنين [ ]، اصفهان.
۱۷۸. الكامل في الضعفا، ابن عدي، احمد بن عبدالله، ت ۳۶۵ هـ دارالفكر، بيروت.
۱۷۹. الكامل في التاريخ ابن اثير، محمد بن عبدالكريم، ت ۶۳۰ هـ، دارصادر بيروت.
۱۸۰. كليات في علم الرجال، سبحاني، شيخ جعفر، نشر جامعه مدرسين قم.
۱۸۱. كنز الفوائد، كراچكي، محمد بن علوي، ت ۴۴۹، دارالاضواء، و كتابخانه مصطفوي، قم.
۱۸۲. كشف الأستار، نوري، ميرزا حسين، ت ۱۳۲۰ هـ كتابفروشي نينوي، تهران.

١٨٣. كشف الغمة، اربلي، علي بن عيسى، ت ٦٩٢ هـ مجمع جهاني اهل بيت، تهران.
١٨٤. كفاية الموحدين، سبزواري.
١٨٥. كنز العمال، متقى هندی، علاء الدين بن حسام، ت ٩٧٥ هـ، موسسه الرسالة، بيروت.
١٨٦. كشف الحجة لثمره المهجة، ابن طاوس، رضی الدين علي بن موسى، ت ٦٦٤ هـ، چاپخانه حيدريه، نجف اشرف، ١٣٧٠ هـ
١٨٧. الكنى و الألقاب، قمى، شيخ عباس، ت ١٣٥٩ هـ كتابخانه صدر، تهران.
١٨٨. لؤلؤة البحرين فى الاجازات و تراجم رجال الحديث، بحراني، شيخ يوسف، ت ١١٨٦ هـ، موسسه ال البيت.
١٨٩. معالم العلماء، ابن شهر آشوب محمد بن علي، ت ٥٨٨ هـ چاپخانه حيدرية نجف اشرف.
١٩٠. منتخب الانوار المضيئة، نيلى نجفى، سيدهاالدين، ت موسسه امام هادى، قم.
١٩١. مستطرفات السرائر، حلى، ابن ادريس، ت ٥٩٨ هـ، انتشارات جامعه مدرسين، قم.
١٩٢. المزار الكبير، ابن المشهدى، محمد بن جعفر، ت ٥٧٣ هـ، موسسه النشر الاسلامى قم
١٩٣. معجم البلدان، ياقوت حموى، ابو عبدالله، ت ٦٦٦ هـ دار احياء، التراث العربى، بيروت .
١٩٤. الملاحم والفتن (التشريف بالمتن فى التعريف بالفتن) ابن طاووس ابوالقاسم على بن موسى بن جعفر ص ٦٦٤، (نشر موسسه صاحب الامر)
١٩٥. موسوعة العتبات. خليلي، جعفر، موسسة الاعلمى، بيروت.
١٩٦. مرصد الاطلاع على اسماء الأمكنة و البقاع، بغدادى، عبدالمؤمن من عبدالحق، ت ٧٣٩ هـ، إحياء الكتب العربية.
١٩٧. معجم رجال الحديث، خوئى، سيد ابوالقاسم، ت ١٤١٢ و، دارالزهرا در بيروت.
١٩٨. منتهى المقال، معروف برجال أبى على، حائرى، ت ١٢١٦ هـ شيخ محمد بن اسماعيل، موسسة آل البيت قم.
١٩٩. المغنى، مقدسى، ابو محمد، عبدالدين احمد، ت ٥٤١ هـ عالم الكتب بيروت .
٢٠٠. المعجم الكبير، طبرانى، سليمان بن احمد، ت ٣٦٠ هـ دار احياء التراث العربى، بيروت .
٢٠١. المعجم الصغير، طبرانى، سليمان بن احمد، ت ٣٦٠ هـ، دارالكتب العلمية بيروت.
٢٠٢. المعارف، دينورى، عبدالله بن مسلم، ت ٢٧٦ هـ دارالكتب، مصر، ١٩٦٠ هـ
٢٠٣. مختصر بصائر الدرجات حلى، شيخ حسن بن سليمان، چاپخانه حيدريه، نجف اشرف.
٢٠٤. مهدي موعود. دوانى، شيخ على، چاپخانه اسلامية تهران.
٢٠٥. مسائل و ردود، خوئى، سيد ابوالقاسم، ت ١٤١٢ هـ موسسه العروة الوثقى .
٢٠٦. المستدرک على الصحيحين، حاكم نيشابورى، ابو عبدالله، ت ٤٠٥ هـ دارالمعارف النظامية حيدرآباد.

۲۰۷. مستدرک الوسائل، نوری، میرزا حسین، ت ۱۳۲۰، مؤسسه آل البيت قم.
۲۰۸. المصنف، صنعانی، عبدالرزاق بن همام، ت ۲۱۱ هـ دار إحياء التراث العربی.
۲۰۹. المصنف، ابن ابی شیبة، ت ۲۳۵ هـ دار الفكر، بیروت .
۲۱۰. منتخب الاثر، صافی، شیخ لطف الله.
۲۱۱. مستدرکات علم رجال الحديث، نمازی، شیخ علی، ت ۱۴۰۵ هـ چاپخانه حیدری، تهران.
۲۱۲. مقباس الهدایة، مامقانی، شیخ عبدالله، ت ۱۳۶۱ هـ مؤسسه آل البيت قم .
۲۱۳. المختصر فی احوال البشر (تاریخ ابی الفداء)، اسماعیل أبی الفداء، ت دارالمعرفة، بیروت.
۲۱۴. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، ت ۲۴۰ هـ، دارالفکر، بیروت.
۲۱۵. المحلی، ابن حزم، علی بن احمد. ت ۴۵۶، دارالافاق الجدید، بیروت.
۲۱۶. معجم الادبا، یاقوت حموی، ابو عبدالله رومی بغدادی، ت ۶۲۶ هـ دارالفکر، بیروت .
۲۱۷. المعجم الموحد، دریاب، شیخ محمود، مجمع الفكر الاسلامی، قم.
۲۱۸. مجمع البحرين، طریحی، ت ۱۰۸۵ هـ المكتبة المرتضوية، تهران.
۲۱۹. معجم احادیث الامام المهدي، طبسی و جمعی از محققین. مؤسسه المعارف الاسلامیة، قم.
۲۲۰. ملحق منهاج الصالحین، خوئی، سید ابوالقاسم، ت ۱۴۱۲، دارالزهراء، بیروت.
۲۲۱. المهذب، طرابلسی، ابن البراج، ت ۴۸۱ هـ جامعة مدرسین قم .
۲۲۲. مختلف الشيعة، علامه حلّی، الحسن بن یوسف، ت ۷۲۶ هـ دفتر تبلیغات اسلامی .
۲۲۳. المختصر النافع محقق حلّی، ابوالقاسم نجم الدین، ت ۶۷۶، مصطفوی، قم.
۲۲۴. مشرعة البحار، محسنی، محمد آصف افغانی.
۲۲۵. مقابس الانوار، دزفولی، شیخ اسدالله تستری.
۲۲۶. مصباح الزائر، ابن طاووس، سیدعلی بن موسی، ت ۶۶۴ هـ مؤسسه آل البيت قم .
۲۲۷. المسلك فی اصول الدین. محقق حلّی، ابوالقاسم جعفر بن حسن، ت ۶۷۶ هـ استان قدس رضوی .
۲۲۸. مسند أبی یعلی، احمد بن علی التمیمی، ت ۳۰۷ هـ دارالمأمون للتراث .
۲۲۹. المناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ت ۵۸۸ هـ کتابفروشی علامه قم .
۲۳۰. مدخل التفسیر لنکرانی، شیخ محمد فاضل، ت ۱۴۲۹ هـ دفتر تبلیغات اسلامی قم .
۲۳۱. مقدمة ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد الاشبيلي، ت ۸۰۸ هـ دارالقلم، بیروت .
۲۳۲. مدينة المعاجز، البحرانی، سیدهاشم، ت ۱۱۰۷ هـ مؤسسه معارف الاسلامیة، قم .
۲۳۳. مجموعة فتاوى الغزالي، ابو حامد، ت ۵۰۵ هـ المكتبة التوفيقية، مصر.
۲۳۴. الملل و النحل، شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، ت ۵۴۸ هـ منشورات، الرضی، قم .
۲۳۵. مروج الذهب، مسعودی، علی بن الحسین، ت ۳۴۶ هـ دارالکتب العلمیة بیروت .

٢٣٦. مجمع الزوائد، هيثمى، على بن ابى بكر، ت ٨٠٧ هـ دارالكتاب الاسلامى، بيروت.
٢٣٧. ملاذالاخبار، مجلسى، محمدتقى، ت ١٠٧٠، كتابخانه مرعشى، قم.
٢٣٨. مستطرفات المعالى من علم الرجال، نمازى، شيخ على، ت ١٤٠٥، مؤسسه نبأ، تهران.
٢٣٩. مجمع المسائل، گلپايگانى، سيدمحمدرضا، ت، دارالقران الكريم، قم.
٢٤٠. مجله خُلق، مؤسسه فرهنگى الهدى، قم.
٢٤١. مشاهير دانشمندان اسلامى، رازى، شيخ محمد ١٤٢٠ كتابفروشى اسلاميه تهران.
٢٤٢. منظومه ويس و رامين
٢٤٣. معجم المؤلفين - عمر رضا كحالة دار احياء التراث العربى، بيروت.
٢٤٤. مختصر كتاب البلدان، ابن الفقيه، احمد بن محمد همدانى، ت ٣٦٥ هـ دار احياء التراث العربى، بيروت.
٢٤٥. معالم المدرستين، عسكرى، سيدمرتضى ١٤٢٨، مؤسسه البعثه، تهران.
٢٤٦. مشيخة الفقيه، الصدوق، محمد بن على بن الحسين، ت ٣٨١ هـ دارالكتب الاسلاميه تهران.
٢٤٧. منتخب الانوار المضيئه، نيلى سيد على بن عبدالكريم نجفى بعد از ٨٣٠ مؤسسه امام هادى قم.
٢٤٨. نهايه الارب فى فنون الادب، نوبرى، احمد بن عبد الوهاب، ت ٧٣٢ هـ الهيئه المصريه للكتاب .
٢٤٩. النجوم الزاهره، الأتابكى، يوسف بن تغرى، ت ٨٧٤ هـ دارالكتب العلميه، بيروت.
٢٥٠. النجم الثاقب، انورى، ميرزا حسين، ت ١٣٢٠ هـ
٢٥١. نشانه هاى از دولت موعود، طيسى، نجم الدين، بوستان كتاب، قم.
٢٥٢. نهج الخلاص، فتلاوى، مهدى حمد. دارالمحجّه البيضاء، بيروت.
٢٥٣. نور الأبصار، شبلنجى، مؤمن بن حسن، ت ١٢٩٠ هـ. ق، دارالفكر، بيروت.
٢٥٤. نقد الرجال. تفرشى، سيد مصطفى حسيني، قرن يازدهم، مؤسسه آل البيت، قم.
٢٥٥. النهايه، فى مجرد الفقه و الفتوى، طوسى، محمد بن الحسن، ت ٤٦٠ هـ. ق، انتشارات قدس، قم.
٢٥٦. النهايه، فى غريب الحديث، جزرى، مبارك بن محمد، ت ٦٠٦ هـ، اسماعيليان، قم.
٢٥٧. الوافى، فيض كاشانى، محمد محسن، ت ١٠٩٠ هـ. ق، كتابخانه امير المؤمنين، اصفهان.
٢٥٨. وفيات الاعيان، ابن خلكان، احمد بن محمد، ت ٦٨١ هـ. ق، دارالثقافه، بيروت.
٢٥٩. وقعه صفين، منقرى، نصر بن مزاحم، ت ٢١٢ هـ. ق، كتابخانه مرعشى، قم.
٢٦٠. وسائل الشيعه، عاملى، محمد بن الحسن، ت ١١٠٤ هـ. ق، مؤسسه آل البيت، قم.
٢٦١. الوسيله الى نيل القضيله، طوسى على بن حمزه، ت ٥٦٦ هـ. ق، كتابخانه مرعشى. قم، مؤسسه آل البيت، قم.
٢٦٢. ينايب الموده، القندوزى، سليمان بن ابراهيم، حنفى، ت ١٢٩٤ هـ. ق، كتابفروشى محمدى، قم.

## فهرست

اماکن، اعلام، اشعار، آیات و روایات

«اماكن»

جلنبدان، ۳۰۸	آذربایجان، ۲۸۳
جمر، ۳۰۸	آرمگ—دون، ۱۱۲-۱۱۴-۱۳۳-
جیحون، ۱۱۵	۱۳۸
چین، ۱۲۳	اردهال، ۳۳۵-۳۳۱
حاضره، ۴۶۷	ارمنستان، ۲۸۳
حصن محسن، ۴۶۷	ارمنیه، ۳۰۸
حلوان، ۱۷۰	اسرائیل، ۱۱۴
حلّه، ۹۱	اصفهان، ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸-
خراسان، ۲۴-۳۲۶-۳۶۲-۳۷۴	۳۳۴-۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-
خولان، ۳۸۶	۳۷۴
رُم، ۲۲۰	اهواز، ۲۲۳-۲۷۵-۲۸۱-۲۸۴-
روسیه، ۱۱۲	۲۸۷
ری، ۲۸۳، ۳۲۶	ایران، ۱۱۲
رَبّه، ۴۶۷	بربر، ۱۲۳-۴۲۹-۴۶۶
زاهره، ۴۴۵	بغداد، ۱۴۱-۲۵۷-۲۶۰-۲۹۱
الزقاق، ۴۶۷	بلخ، ۳۷۴
زوراء، ۲۸۳	بیت المقدس، ۱۲۳-۱۲۷-۳۶۳
ساوه، ۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸	تفلیس، ۳۴۵
سرداب سامراء، ۹۰-۹۱-۹۲-	جحفه، ۲۸۴
۹۳-۹۵-۹۷-۱۰۲-۱۰۵-	جزادالشرايط، ۴۶۷
۱۰۶-۱۰۹	جزیره خضراء، ۱۰۶-۱۷۲-۲۶۰-
سروسی، ۲۸۳	۲۶۱-۴۱۲-۴۱۳-۴۱۸-۴۲۰-
سَکَن، ۳۰۸	۴۳۲-۴۳۳-۴۵۰-۴۵۱-۴۶۳-
سمرقند، ۱۱۵	۴۶۶-۴۶۷-



- سودان، ۱۱۲  
 سوق حکمۀ، ۲۲۳  
 سیستان، ۱۴۹-۳۷۴  
 شام، ۳۵۸  
 شبه جزیره اندلس، ۴۱۶-۴۲۹  
 شفره، ۲۳۷  
 صفا و مروه، ۲۸۶-۲۸۹  
 صفت، ۴۶۷  
 طائف، ۲۸۱-۲۸۵  
 طالقان، ۲۸۳  
 طبرستان، ۳۳۴  
 طنجه، ۴۶۷  
 عراق، ۲۴-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۸-۲۴۰-۲۸۳-۲۸۴-۲۷۵-۲۷۱-۳۷۴-۲۸۷-۲۸۶  
 عرفات، ۲۸۱-۲۸۵  
 عسفان، ۲۸۴  
 فلسطین، ۱۱۲-۱۱۴-۱۳۸-۳۵۳  
 قرقیسیا، ۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۸-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۸  
 قزدان، ۳۰۸  
 قسطنطنیه، ۱۰۳-۱۰۴  
 قصر عبدالکریم، ۴۶۸  
 قصر کتامه، ۴۶۸  
 قفقاز، ۱۱۲  
 قم، ۲۴-۱۶۳-۳۰۴-۳۰۵-۳۰۶-۳۰۷-۳۰۸-۳۰۹-۳۱۰  
 ۳۱۲-۳۱۳-۳۱۵-۳۱۸-۳۱۹  
 ۳۲۵-۳۲۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۱  
 ۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۹-۳۴۰  
 ۳۴۱-۳۴۲-۳۴۳-۳۴۴-۳۴۵  
 ۳۴۶-۳۷۸-۳۷۹-۵۰۴  
 کاشان، ۳۰۶-۳۰۷  
 کربلا، ۱۹۰  
 کش، ۲۴  
 کُمکُم، ۳۰۷  
 کُمندان، ۳۰۵-۳۷۹  
 کمیدان، ۳۰۸  
 کوفه، ۱۰۳-۱۰۴-۲۴۱-۲۴۲-۲۴۴-۲۸۳-۳۰۵-۳۲۸-۳۳۱-۳۴۵  
 لبیط، ۴۶۸  
 لیبی، ۱۱۲  
 مالقه، ۴۶۶-۴۶۸  
 مالون، ۳۰۸  
 مدینه منوره، ۱۰۶-۱۰۷-۱۲۵  
 ۲۱۷-۲۳۷-۲۳۸-۲۶۴-۲۷۵  
 ۲۸۴-۲۸۷-۳۴۵-۲۵۳  
 مرو، ۳۷۴  
 مزدکان، ۳۰۶  
 مسجد براتا، ۵۷۵  
 مسجد سهله، ۲۴۲  
 مسجد کوفه، ۳۹۹  
 مگه، ۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۶۱  
 ۲۷۵-۲۸۰-۲۸۲-۲۸۷-۴۲۹  
 ممجان، ۳۰۸

وراردهار، ٣٣١-٣٣٥  
همدان، ٣٨٦  
يمن، ١٢٥-٣٧٩

منی، ٢٨١-٢٨٥  
نجف، ٢٣٨، ٢٨٣، ٤٢٩  
نیشابور، ٣٣٤

«اعلام»

اباسحق، ٢٧٦-٢٧٧-٢٧٨-	آخوند خراسانی، ٦٥-٢٦٧
٢٧٩-٢٩٠	آیت الله العظمی وحید خراسانی،
ابراهیم بن مهزیار، ٢٧٥-٢٩٧-	٣٩٧-٤٠١
٢٩٠-٢٩١-٢٩٢-٢٩٣-٢٩٤-	آیت الله اشتهاوردی، ٥٧٣
٢٩٥-٢٩٨	آیت الله العظمی بروجردی، ١٨٨
ابن ابی شیبہ، ٣٤٨	آیت الله العظمی خوئی، ٢١-٢٢-
ابن اثیر، ٩٠-٢٣٠-٣٥١-٣٥٣-	٢٣-٢٤-٢٦-٢٨-٢٩-
ابن ادريس، ٧٠-٥٣٧	٣٠-٣١-٣٢-٧٠-٧٥-٧٥-
ابن الفضائری، ٥٠-٧١-٧٧-	٧٧-٨١-٩٨-٩٩-١٠١-١٣٤-
١٥٠-٤٧٧	١٤٥-١٤٦-١٥١-١٧٦-١٨٠-
ابن المشهدی، ٩٧-٩٨-٩٩-	١٩٥-١٩٦-٢٠٤-٢٤٠-٢٦٥-
١٠١-١٠٢-٣٩٧-٣٩٨-٣٩٩-	٢٦٨-٢٦٩-٢٧٠-٢٩٠-٢٩١-
٤٠٠-٤٠٢-٤٠٦-٤٠٧	٢٩٢-٣٠٠-٣٥١-٣٨٣-
ابن بابویه، ٥٠٢-٥٠٣-٥٠٤-	٤٠٢-٤٠٥-٤٠٦-٤٤١-٤٤٢-
٥٠٥-٥٠٦-٥٠٧-٥٠٨-٥٠٩-	٤٥٢-٤٧٧-٤٧٨-٥١٦-٥٢٠-
٥١١-٥١٢-٥١٣-٥١٤-٥٢٤-	٥٣٥-٥٤٢-٥٤٣-٥٤٤-٥٤٦-
٥٣٤-٥٦٣	٥٤٧-٥٧٢-٥٧٥
ابن تیمیه، ٩١	آیت الله العظمی گلپایگانی، ٢٦٧
ابن جوزی، ٥١٣	آیت الله العظمی میلانی، ٤٠٢
ابن حبان، ١١٦	آیت الله جعفر سبحانی، ١٤٦-١٨٨
ابن حبان، ٣٥٩	آیت الله صافی، ١٧٥-١٨٨-٢٠٨-
ابن خلدون، ٩١	٢٩٤-٢٩٥
ابن خلکان، ٩١	آیت الله مکارم شیرازی، ٦٣-٦٦-
ابن داود، ٢٢-١٥٤-٢٦٩	٣٦٢-٣٧٢-٣٧٣

- ابن سعد، ۱۲۱  
ابن شهر آشوب، ۲۸ - ۱۲۹ - ۱۴۴ - ۲۷۰ - ۵۲۴ - ۵۲۱
- ابن طاووس، ۵۸ - ۱۱۹ - ۱۲۴ - ۲۶۶ - ۲۹۵ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۳۹۸
- ۳۹۹ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۳۸ - ۵۳۸
- ابن عباس، ۲۹۳  
ابن عقده، ۷۴ - ۵۷۴  
ابن فتال نیشابوری، ۱۴۴  
ابن قولویه، ۳۲ - ۲۶۰ - ۲۹۳  
ابن کثیر، ۹۱ - ۱۲۵ - ۲۲۱ - ۳۵۲ - ۳۵۶
- ابن ولید، ۲۹۳، ۵۶۵  
ابن هوده، ۵۷۱  
ابن یونس، ۱۱۷  
ابو ربیع شامی، ۲۳۱  
ابوالطفیل، ۳۶۸  
ابوالقاسم حسین بن روم، ۲۵۴ - ۵۱۴ - ۵۳۴ - ۵۳۵
- ابوبکر، ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۸  
ابو خالد کابلی، ۳۲ - ۴۵ - ۶۴ - ۳۸۵  
ابوداود، ۱۱۶  
ابوذر، ۳۵۱  
ابوسعید قمی، ۵۴۸  
ابوعلی النیشابوری، ۱۱۶  
ابوعلی حائری، ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۷۷ - ۱۹۱  
ابوعلی کوفی، ۵۷۴
- ابوعمر و عثمان بن سعید، ۲۵۳  
ابومحمد الحسن بن احمد المکتب، ۲۵۶ - ۲۵۷  
ابومحمد حسن بن محمد دیلمی، ۱۷۳  
ابوموسی اشعری، ۳۰۴  
ابوهریره، ۳۶۶  
احمد بن ابراهیم بن احمد، ۳۸۷  
احمد بن ادريس، ۵۱۸  
احمد بن اسحاق، ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۷۰ - ۱۷۱  
احمد بن اسماعیل سمکه، ۲۹۰  
احمد بن حنبل، ۱۱۵ - ۱۲۱  
احمد بن طاهر قمی، ۱۸۱  
احمد بن عیسی و شا، ۱۸۱  
احمد بن قیس، ۳۰۴  
احمد بن محمد بن یحیی العطار، ۱۸۵  
احمد بن هلال عبرتائی، ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸  
احمد بن یوسف، ۳۸۰  
استرآبادی، ۲۹۱  
اسماعیل بن مرار، ۲۲۹  
اشحط، ۲۴۴  
اصبغ بن نباته، ۳۵۸ - ۳۸۵ - ۳۸۶  
امام خمینی (ره)، ۲۹ - ۱۴۵ - ۳۹۶  
انباری، ۴۳۷ - ۴۴۴ - ۴۵۷  
بخاری، ۱۴۹  
بخت النصر، ۴۱ - ۱۶۹ - ۲۱۲ - ۳۶۳

- ۳۸۴، بُرسی  
بشار عواد، ۵۷۶  
بشر بن سلیمان نخّاس، ۱۴۵-۱۴۸  
بنی شیصبان، ۲۸۲  
بهبودی، ۵۴۱  
تممیم داری، ۳۵۱-۳۵۲-۳۵۳-  
۳۵۴-۳۵۶  
ثعلبی، ۱۹۳  
جابر بن عبدالله انصاری، ۱۴۳  
جبرئیل بن احمد فاریابی، ۲۴  
جعفر بن حمدان حصینی، ۲۷۵  
جعفر بن مسعود، ۲۱-۲۲  
جعفر کذاب، ۲۶۰  
حبابه والبیّه، ۱۴۳  
حسن بن احمد مالکی، ۵۲۰  
حسن بن علی زعفرانی، ۳۸۷  
حسن بن محمد بن حسن قمی،  
۳۰۷-۳۰۸-۳۱۳-۳۱۷  
حسن بن محمد بن سماعه صیرفی،  
۲۶  
حسین بن ابراهیم قزوینی، ۳۸۷  
حضرت آدم □، ۵۲۶  
حضرت ابراهیم □، ۴۰-۵۵۶  
حضرت ادريس □، ۳۹-۵۵۶  
حضرت اسماعیل صادق الوعد □، ۴۱  
حضرت الیاس □، ۴۱  
حضرت دانیال □، ۴۱  
حضرت سلیمان □، ۴۱  
حضرت شعیب □، ۴۰
- حضرت صالح □، ۳۳-۳۴-۴۰-  
۵۵۶  
حضرت عبدالعظیم حسنی، ۴۴-  
۴۸-۶۴  
حضرت عزیز □، ۴۱  
حضرت عیسی □، ۴۱-۵۵۷  
حضرت لوط □، ۴۱  
حضرت موسی □، ۴۰-۱۶۵-۲۰۲-  
۲۰۳-۲۰۴-۲۴۹-۵۵۶  
حضرت نوح □، ۳۹  
حضرت یوسف □، ۴۰-۲۰۸-۵۵۶  
حمزه بن القاسم، ۵۱۹  
حنان بن سدید، ۲۷  
حویزی، ۱۷۵-۱۹۷  
حیدر بن محمد سمرقندی، ۲۲  
خراسانی، ۷۲-۷۳-۳۸۶  
خصیب، ۲۸۴-۲۸۷  
خطیب بغدادی، ۵۴۰  
خواجه نصیرالدین طوسی، ۵۷  
دجال، ۳۴۸-۳۵۶-۳۵۷-۳۵۸-  
۳۶۰-۳۶۱-۳۶۲-۳۶۳-۳۶۴-  
۳۶۵-۳۶۶-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۱-  
۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶  
دولابی، ۱۱۷  
دینوری، ۳۰۷  
ذهبی، ۹۱-۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-  
۱۲۱-۱۲۵-۳۴۹-۳۵۰-۳۸۰-  
۵۴۱-۵۷۶-۵۷۷-۵۷۸

- رشیق حاجب المادرائی، ۹۳-۹۴-۹۵
- رفید، ۲۴۰
- رمیله، ۲۳۱
- زبیدی، ۱۱۲
- زکریا، ۱۶۵-۱۶۶
- سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی، ۲۷
- سعد بن عبدالله اشعری قمی، ۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۷۱-۱۷۶-۱۷۷
- ۱۹۹-۵۱۴-۵۱۵-۵۱۷
- سعد بن هبة الله راوندی، ۱۷۳
- سفیانی، ۱۱۷-۱۱۸-۱۲۲
- ۱۲۳-۱۲۴-۲۳۷-۳۷۵-۳۷۶
- سمعانی، ۹۰-۹۹-۱۰۲-۵۴۱
- سهل بن زیاد، ۱۳۷
- سید ابوالحسن اصفهانی، ۲۷۱
- سید بحر العلوم، ۴۳۴
- سید حسنی، ۲۴۳-۳۳۴-۳۳۵
- ۳۳۶-۳۳۷-۳۳۸-۳۴۲
- سید شرف الدین علی حسینی  
استرآبادی، ۱۷۳
- سید شمس الدین، ۴۲۰-۴۲۱
- ۴۲۲-۴۲۳-۴۲۴-۴۲۵-۴۲۶
- ۴۲۷-۴۲۸-۴۲۹-۴۵۳-۴۵۵
- ۴۵۷-۴۵۸-۴۵۹-۴۶۰-۴۶۱
- سید علی نیلی نجفی، ۱۷۳
- سید فخرالدین، ۴۱۴
- سید محسن امین، ۹۲-۴۰۱-۴۰۲
- سید محمد صدر، ۳۶۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۹
- سید مرتضی، ۲۶۶
- سید مرتضی، ۴۰۳-۴۰۸-۴۰۹-۴۱۰
- سید هاشم بحرانی، ۱۴۴-۱۷۴
- سیدعلی بن عبدالحمید، ۲۴۱
- سیف بن عمیره، ۳۸۲-۳۸۳
- سیوطی، ۱۹۳
- شاه طهماسب صفوی، ۴۳۲
- شریف رضی، ۴۰۴
- شمعون، ۱۴۲-۱۵۲
- شهرستانی، ۳۵۴
- شهید اول، ۴۰۱-۵۰۷-۵۰۸
- شهید ثانی، ۱۷۵-۳۸۳
- شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۹۹-۱۰۰
- ۱۰۱-۱۲۸-۳۱۷-۳۴۱-۴۰۱
- ۴۳۱-۴۳۵-۴۴۱-۴۴۶-۴۴۷
- ۵۲۲-۵۳۳-۵۶۹
- شیخ جعفر کاشف الغطاء، ۲۶۱-۴۱۲-۴۵۶
- شیخ حر عاملی، ۵۵-۵۷-۵۸-۶۰-۶۱-۶۸-۱۰۲-۱۷۳
- ۳۱۹-۴۰۱-۴۳۴-۴۴۱-۴۴۲
- ۵۶۹
- شیخ زین الدین، ۴۱۳-۴۱۴-۴۲۹-۴۳۲
- شیخ صدوق، ۱۷-۱۸-۲۱-۲۳-۴۰-۴۶-۶۳-۱۴۰-۱۴۲

صعصعة بن صوحان، ٣٥٧	١٥٥-١٥٨-١٧٢-١٧٨-١٨٠
طريحي، ٣٠-٣٦٣-٣٦١-٥١٣	٢٥٣-٢٥٥-٢٥٦-٢٧٤
٥١٤	٢٧٥-٢٨٠-٢٩٠-٢٩٢-٢٩٣
عامر بن وائله، ١٤٣	٢٩٥-٢٩٦-٢٩٩-٣١٤-٣٥٦
عامر شعبي، ٣٥٠	٣٥٨-٣٦٤-٤٧٧-٥٠٢-٥٠٣
عايشه، ١٦٤	٥٠٤-٥٠٧-٥١٤-٥٣٢-٥٣٣
عبدالباقي بن يزداد بن عبدالله بزاز،	٥٣٤-٥٣٦-٥٣٩-٥٤١-٥٤٥
١٨٤	٥٤٦-٥٤٨-٥٤٩-٥٥٠-٥٥٧
عبدالجليل قزويني، ٩٢	٥٦٠
عبدالله بن جعفر حميري، ٥١٨	٦١-٦٢-١٧٢
عبدالله بن لهيعه، ١٢٠-١٢١	١٩٤-٢٥٣-٢٧٠
١٢٢	١٦-٢١-٢٢-٢٣
عبدالله بن محمد ثعالبي، ١٨٤	٢٤-٢٦-٧٤-٩٥-١٢٩-١٣٠
عجلي، ٣٥٩	١٣٣-١٤٤-١٤٩-١٩٩-٢٦٢
عسقلاني، ٣٦٠-٣٥١	٢٦٦-٢٦٩-٢٧٤-٢٨٣-٣٥٩
عقبه بن خالد، ٤٧٥	٣٨٠-٣٨٢-٣٨٣-٣٨٦-٤٧٧
علامه اميني، ٩٢-٣٨٤	٤٨٠-٥٠٧-٥١٢-٥١٤-٥١٥
علامه بحر العلوم، ٢٦١-٢٦٢	٥١٨-٥٢٣-٥٣٤-٥٣٧-٥٦٣
علامه حلي، ٢٩-٧٤-٧٥-٧٧	٥٧٢
٧٨-١٩٥-٢٩٠-٤٧٧	٢١٠-٣٤١
علامه طباطبائي، ٢٦١-٣١٢-٤٥٢	٤٠١-٤٠٢-٤٤٠-٤٠٥
علامه عسكري، ٩٣-٣٥١	٤١٥
علامه كمره‌اي، ٥٢٣	٢٧١
علامه مجلسي، ١٥-٢٤-٤٦	٥٨-٦١-٦٢-٢٦١
٤٧-٤٨-٤٩-٥٠-٥١-٦١	٢٦٢-٢٦٨-٢٦٩-٢٧٠-٣٤١
٦٣-٦٥-٦٦-٦٩-٧٤-٨٠	٤٠٨
٨٣-٨٤-٨٥-٨٦-١٠١-١٠٢	٣٦٠-٣٦٤
١٠٧-١٠٨-١٠٩-١٣١-١٣٢	٣١٥
١٣٣-١٤٥-١٧٢-١٧٤-٢٤٢	١٢٣
	صخر بن حرب،

- ۲۵۹-۲۶۰-۲۶۴-۲۶۵-۲۹۰  
 ۲۹۹-۳۱۴-۳۱۷-۳۱۸-۳۱۹  
 ۳۳۸-۳۵۴-۳۶۰-۳۷۰-۳۸۴  
 ۳۹۷-۴۰۱-۴۰۲-۴۰۳-۴۰۸  
 ۴۱۲-۴۱۳-۴۳۲-۴۳۳-۴۴۲  
 ۴۴۳-۴۴۸-۴۴۹-۴۵۲-۴۸۰  
 ۴۸۴-۵۰۸-۵۲۱-۵۲۴-۵۲۵  
 ۵۴۴  
 علی بن ابراهیم، ۳۲-۲۶۵-۵۲۰  
 علی بن ابی حمزه بطائنی، ۷۶  
 علی بن احمد بندنیجی، ۷۸  
 علی بن حمزه طوسی، ۱۷۳-۱۹۹  
 علی بن فضل، ۴۳۸-۴۴۰-۴۴۲  
 ۴۴۳-۴۴۹-۴۵۵-۴۵۷-۴۵۹  
 ۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳  
 علی بن محمد سمري، ۲۵۴  
 علی بن موسی بن جعفر کميذاني،  
 ۵۲۰  
 علی بن مهزيار، ۲۶۳-۲۷۴  
 ۲۷۵-۲۸۰-۲۸۱-۲۸۲-۲۸۴  
 ۲۸۷-۲۹۰-۲۹۴-۲۹۵-۲۹۸  
 علی دواني، ۳۷۳  
 عمر بن خطاب، ۱۲۷-۱۶۰-۱۶۸  
 ۳۴۹-۳۵۱-۳۵۲  
 عمر بن قيس، ۲۳۱  
 عيسى بن خشاب، ۲۳۱  
 غفاري، ۱۷۶-۱۷۹-۱۸۰-۵۵۰  
 ۵۵۱  
 فاطمه بنت قيس، ۳۴۹  
 فضل ابن يحيى طيبي، ۴۱۳-۴۱۴  
 ۴۳۲-۴۳۸-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۹  
 فيض كاشاني، ۶۲-۱۰۶-۱۰۸  
 ۲۵۳-۴۰۹  
 قاضي نورالله شوشتری، ۴۳۵  
 قطب الدين راوندي، ۹۳  
 قمساره بن لهراسب، ۳۱۸  
 قندوزي، ۱۷۵  
 كشي، ۲۵-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۴  
 ۲۹۱-۳۲۳-۳۸۳  
 كعب الاحبار، ۳۵۵-  
 كعمي، ۵۴۵  
 كليني، ۱۲۹-۱۵۳-۲۵۶  
 كمال الدين انباري، ۴۴۸  
 گريس هادس، ۱۱۴  
 مامقاني، ۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷  
 ۷۶-۸۶-۱۲۷-۱۴۹-۱۵۰  
 ۱۵۴-۱۵۵-۱۷۵-۱۸۰-۱۹۰  
 ۲۹۰-۳۴۹-۳۵۲-۳۵۳-۳۵۹  
 ۳۸۸-۵۳۹-۵۷۲  
 مأمون رقي، ۷۲  
 محدث جزايري، ۵۶  
 محدث نوري، ۵۲-۵۳-۵۵-۵۶  
 ۵۸-۹۲-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲  
 ۲۵۹-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۶-۳۱۴  
 ۳۱۵-۳۱۶-۳۱۷-۳۹۸-۳۹۹  
 ۴۰۱-۴۰۲-۴۲۹-۴۳۸-۴۴۶  
 ۵۰۸-۵۲۱-۵۲۲-۵۴۳  
 محقق اربلي، ۵۷-۶۱-۹۲

- محقق بحرانی، ۴۴۲ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۷  
 محقق داماد، ۵۶ - ۵۷  
 محقق شوشتری، ۲۱ - ۲۵ - ۷۰ - ۷۶  
 ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۴۶  
 ۱۴۷ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۹۶  
 ۲۰۴ - ۲۶۸ - ۲۹۳ - ۳۰۰ - ۳۵۲  
 ۳۵۳ - ۴۴۳ - ۴۴۸ - ۴۵۴ - ۵۳۸  
 ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۶  
 محقق کرکی، ۴۳۲  
 محمد بن ابراهیم بن اسحاق طالقانی،  
 ۱۹۵  
 محمد بن ابی عبدالله کوفی، ۲۹۷ - ۲۹۸  
 محمد بن بحر شیبانی، ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۳  
 ۱۴۴ - ۱۴۸ - ۱۵۰ - ۱۵۴ - ۱۵۵  
 ۱۸۰ - ۱۸۲  
 محمد بن جریر طبری، ۱۴۲ - ۱۴۵  
 محمد بن حسان رازی، ۷۷  
 محمد بن سنان ۱۳۵ - ۱۳۶  
 محمد بن عبدالله ظهیری، ۱۴۷  
 محمد بن عثمان، ۲۵۳ - ۵۳۴  
 محمد بن علی بن محمد بن حاتم  
 نوفلی، ۱۸۰  
 محمد بن مسعود، ۲۳  
 محمد بن موسی بن متوکل، ۵۶۳  
 محمد بن وهبان، ۳۸۷  
 محمد بن یحیی العطار، ۵۱۷  
 محمد تقی موسوی اصفهانی، ۶۳  
 محمد حنفیه، ۸۰  
 مرحوم آیت الله طوسی، ۵۳۹  
 مزی، ۳۵۹  
 مظفر بن جعفر علوی، ۲۱  
 معاویة بن ابی سفیان، ۱۲۶  
 معلی بن خنیس، ۳۰ - ۳۵۸  
 مقدس اردبیلی، ۴۳۴  
 مقدسی شافعی، ۲۲۰  
 ملا خلیل قزوینی، ۱۳۰  
 موسی بن جعفر بغدادی، ۲۵  
 مومن الطاق، ۳۲  
 میرداماد، ۵۷۳  
 میرزا عبدالله افندی، ۵۲۱  
 نائینی، ۲۶۷  
 نجاشی، ۲۶ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۵۴  
 ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۴۷۷ - ۵۰۷ - ۵۱۲  
 ۵۱۶ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۳ - ۵۳۶  
 ۵۴۶ - ۵۶۹ - ۵۸۰  
 نرجس خاتون، ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۷  
 ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۵  
 نزال بن سبره، ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۰  
 نسائی، ۱۱۶ - ۱۲۱  
 نعمانی، ۳۸۰ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰  
 ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۲  
 نعیم بن حماد، ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷  
 ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۲ - ۱۲۴  
 نفس زکیه، ۲۳۴



هشام بن حکم، ۳۱ - ۳۲	نمازی شاهرودی، ۵۲ - ۹۵ - ۱۴۷
یاقوت حموی، ۹۰ - ۳۰۴ - ۳۶۳	۱۴۸ - ۱۷۵ - ۱۸۰ - ۳۱۳ - ۳۵۹
۳۷۸ - ۴۶۶	۵۳۹ - ۵۷۴
یشوعا، ۱۴۲	نہاوندی، ۴۳۸ - ۴۴۰
یمانئ، ۷۹ - ۳۷۸ - ۳۸۲ - ۳۸۵	وحید بہبہانی، ۲۴ - ۲۶ - ۱۴۷
۳۸۶	۱۴۸ - ۱۷۵ - ۴۳۴
یونس بن کلیب، ۲۳۶	ہارون مکی، ۷۳

«اشعار»

بفرمود عہد قم و اصفہان، ۳۰۶
تری المحبین صرعی فی دیارہم،
۵۱۳
زگرگان و ری و قم و صفاہان، ۳۰۷

«فهرست آیات»

لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً، ١٦٧	آلم غَلِبَتِ الرُّومُ، ١٩١
و من يتوكَّل على الله فهو حسبه، ٢٧٨	أَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذَّبَابُ، ٢٠٩
وَاخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا، ١٦٧	أَرْسِلَهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعِ وَيَلْعَبُ، ٢٠٨
وَالشَّمْسُ وَضُحَاهَا، ١٩٢	اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ، ٢٨٣
وَالفَجْرُ وَكَالِ عَشْرِ، ١٩١	إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ سُنَّةٌ الْاَوَّلِينَ، ٣٧
وَالنَّجْمُ وَ الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ، ١٩١	إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ، ٣٤٢
وَقدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ، ٧٤	إِنْ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ، ١٩٢
وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ، ٢١٢	إِنْ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا، ٢٢٢
يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ، ٢١٠	إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ، ٨٦
	إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ، ٤٥٢
	أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ، ٧٤
	أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بَعْرَشَهَا، ٣٦٥
	ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ، ٢٨٩ - ٣٦٦
	حم، عسق، ١٩١
	سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ، ٣٨
	سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ، ٣٧ - ٣٨
	سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا، ٣٧
	طه، ١٩١
	فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ بِظُلْمِهِمْ، ١٦٧
	فَأَخْلَعَ نَعْلَيْكَ إِتِكَ بِالْاَوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى، ١٦٥ - ٢٠١
	فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً، ٨٤
	فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ، ١٦٠
	فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْاَوَّلِينَ، ٣٧
	قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، ٤١٨
	قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ، ٢١٠
	كهيعص، ١٦٥ - ١٩٠ - ١٩٢ - ١٩٣ - ١٩٤ -
	١٩٥ - ١٩٧
	لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْاَوَّلِينَ، ٣٧



- كَلْنَا قَاتِمَ بِأَمْرِ اللَّهِ، ٨٢  
الناس صاروا بعد رسول الله، ٨٢  
ذكرنا عنده ملوك آل فلان، ٨٣  
ما خرج و لا يخرج مِنَّا أهل البيت، ٨٤  
خمس علامات قبل قيام القائم، ٨٥  
ثم يظهر المهدي بمكة، ١٠٣  
لأى علة وضع الله الحجر في الركن، ١٠٤  
لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة، ١٠٦-٢٦٤  
جلالتك تمنعني من مسألتك، ١٠٧  
للقائم غيبتان، ١٠٨-٢٦٣  
بعث إلينا المعتضد رسولا، ٩٣  
يدخل السفيناني الكوفة فيسيبها، ١١٨  
أن المهدي والسفيناني و كلب يقتتلون، ١٢٢  
يجيء البربر حتى ينزلوا، ١٢٣  
تكون فتن ثلاث، ١٢٤  
يا ميسر! كم بينكم و بين قرقيسيا، ص ١٢٨  
إن لولد العباس و المرواني لوقعة بقرقيسيا،  
١٣٣  
إن لله مائدة، ١٣٤  
يا جابر الزم الأرض، ١٣٧  
إن دولة أهل بيت، ١٣٧  
أنتم ثقاتنا أهل البيت، ١٤٦  
يابن رسول الله: ما معنى كهيعص، ١٩٤  
سأله عن كهيعص، ١٩٥  
و أمّا قوله، كهيعص، ١٩٦  
أنه لا يلهو و لا يلعب، ٢٠٥  
طهارة الولادة و حسن المنشأ، ٢٠٥  
نعم المطية مطيتكما و نعم الراكبان أنتما، ٢٠٦  
حزقة، حزقة، ترق عين بقة، ٢٠٦  
اشبه أباك يا حسن، ٢٠٧
- أنت شبيهة بأبي، لست شبيهاً بعلي، ٢٠٧  
و استلانوا ما استوعره المترفون، ٢١٠  
فشاركوا أهل الدنيا في دنياهم، ٢١١  
لما قدمت المدينة، ٢١٧  
إنى لأرجو أن يكون أمره في سهولة، ٢١٩  
فيكبر المسلمون ثلاث تكبيرات، ٢٢٠  
فيقتل من الروم حتى يتغير ماء الفرات بالدم،  
٢٢١  
لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلث الناس، ٢٢١  
قلت لأبي عبد الله: النداء حق؟، ٢٢٢  
قدأم القائم موتتان؛ موت أحمر و موت أبيض،  
٢٢٢  
إن أهل الحق لم يزالوا منذ كانوا في شدة، ٢٢٢  
لهم سيوف من حديد غير هذا الحديد، ٢٢٥  
لا يقيم أمر الله سبحانه إلا من لا يصانع، ٢٢٦  
إذا تمنى أحدكم للقائم فليتمنه في عافية، ٢٢٦  
فتتم حجة الله على الخلق حتى لا يبقى أحد  
على الأرض، ٢٢٧  
أمّا شبيهه من جدّه المصطفى، ٢٢٧  
فقال: إسمه إسمي، ٢٢٧  
لسيرة علي بن أبي طالب، في أهل البصرة،  
٢٢٨  
ينتج الله تعالى في هذه الأمة رجلا مني و أنا  
منه، ٢٢٩  
يفرج الله الفتن برجل منّا، ٢٢٩  
ولكن صاحب الأمر الطريد الشريد، ٢٣٠  
يضع السيف على عاتقه، ٢٣٠  
الإمام، الأنيس الرقيق، ٢٣١  
إننا لنفرح لفرحكم، ٢٣١  
إننا غير مهملين لمرعاتكم، ٢٣١

- يقول القائم لـ لأصحابه، ٢٣٤  
 إِذَا خَرَجَ يَقُومُ بِأَمْرِ جَدِيدٍ، ٢٣٥  
 يُجَرِّدُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ، ٢٣٥  
 يُبَايِعُ الْقَائِمَ بِمَكَّةَ، ٢٣٧  
 يَخْرُجُ إِلَى الْمَدِينَةِ، ٢٣٧  
 لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا يَصْنَعُ الْقَائِمُ، ٢٣٨  
 إِذَا قَامَ الْقَائِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ، أَقَامَ خَمْسَمِئَةَ،  
 ٢٣٨  
 فَيَقْتُلُ أُلُقَا و خَمْسَمِئَةَ قَرِيشِي، ٢٣٩  
 يَسُومُهُمْ حَسْفًا، ٢٣٩  
 يسير القائم بسيرة علي ابن أبي طالب، ٢٤٠  
 إِذَا قَامَ الْقَائِمُ وَ أَتَى رَحْبَةَ الْكُوفَةِ، ٢٤٠  
 وَ إِنْ الْقَائِمُ يَخْرُجُونَ عَلَيْهِ، ٢٤٣  
 يسير الى الكوفة، ٢٤٤  
 ويح هذه المرجئة، ٢٤٥  
 القائم يلتقى فى حربه، ٢٤٥  
 يا أبا محمد! ما لِمَنْ خَالَفْنَا فِي دَوْلَتِنَا، ٢٤٦  
 و لو قد قام القائم ما احتاج إلى مسائلتكم،  
 ٢٤٧  
 بينا الرجل على رأس القائم يأمره و ينهائه، ٢٤٨  
 و يسير الصديق الأكبر براية الهدى، ٢٤٨  
 فيجتمع الناس إليه كالطير، ٢٤٩  
 ثم ان الامام الحجة يظهر على أخلاق جده، ٢٤٩  
 و ما بثلاثين من وحشة، ٢٤٤  
 إن لصاحب هذا الأمر غيبتين، ٢٤٥  
 إذا بدت لك أمارات الظهور و التمكن، ٢٩٧  
 إن رسول الله لما أسرى به، ٣٠٩  
 عساک تَسْأَلُنِي عَنِ الْحَشْرِ وَ النَّشْرِ، ٣٠٩  
 محشرالناس كلهم إلى بيت المقدس، ٣٠٩  
 نظرت إلى بقعة بأرض الجبل حمراء، ٣١٠  
 إِنَّمَا سُمِّيَ قَمَ بَقَمَ، ٣١١  
 هم والله اهل قم، ٣١٢  
 أهل قم يقومون مع إمام، ٣١٢  
 رجل من أهل قم يدعون الناس إلى الحق، ٣١٢  
 يأتي زمان على امتي، ٣٢١  
 رجل من أهل قم يدعون الناس إلى الحق، ٣١٢  
 يأتي زمان على امتي، ٣٢١  
 من أهل بيت النجباء يعني اهل قم، ٣٢٢  
 كيف أنت و كيف ولدك و كيف أهلک، ٣٢٣  
 هذا نجيب قوم النجباء، ٣٢٣-٣٢٤  
 سأل اميرالمؤمنين على بن ابي طالب عن اسلم  
 المدن، ٣٢٤  
 و يسمي بقم و هو معدن شيعتنا، ٣٢٤  
 اما الرى، فويل له من جناحيه، ٣٢٤  
 إن الله احتج بالكوفة على سائر البلاد، ٣٢٧  
 لولا الحجة لساخت الأرض، ٣٢٧  
 و إن الملائكة لتدفع البلايا عن قم و أهله، ٣٢٧  
 ستخلو كوفة من المؤمنين، ٣٢٨  
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعليكم بقم، ٣٣٠-٣٣٢  
 أتعرف موضعاً يقال له «وراردهار»؟، ٣٣١  
 إذا عمّت البلايا فالأمن فى كوفة، ٣٣١  
 إذا فقد الأمن من العباد و ركب الناس، ٣٣١  
 إذا أصابتكم بليّة، ٣٣٢-٣٤٥  
 إلى الكوفة و حواليتها و إلى قم و نواحيها، ٣٣٢  
 إن قم يبلغ من العمارة إلى أن يشتري، ٣٣٢  
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعليكم بقم، ٣٣٢  
 يخرج الحسنى صاحب طبرستان، ٣٣٤  
 تسير الجيوش حتى تصير بوادى القرى، ٣٣٤  
 ثم يخرج الحسنى الفتى الصبيح، ٣٣٧  
 و ظهر الشامى و أقبل اليماني، ٣٣٨

- قم عشّ آل محمد □، ٣٣٩  
 تُربة قم مقدّسة، ٣٤٠  
 لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ، ٣٤١  
 إِنَّ اللَّهَ بِجُودِهِ وَرَأْفَتِهِ قَدْ مَنَّ عَلَيَّ عِبَادَهُ، ٣٤٣  
 أَهْل خِرَاسَانَ أَعْلَمُنَا، أَهْل قَمٍ أَنْصَارُنَا، ٣٤٤  
 لِلجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ، ٣٤٤  
 فَجَرَى ذُكْرُ قَمٍ وَ أَهْل قَمٍ، ٣٤٤  
 مَرِحِبًا بِأَخْوَانِنَا مِنْ أَهْل قَمٍ، ٣٤٤  
 لَوْلَا التَّمِيمُونَ لَأَضَاعَ الدِّينُ، ٣٤٥  
 إِنَّ اللَّهَ إِخْتَارَ مِنْ جَمِيعِ الْبِلَادِ كُوفَةَ وَقَمَ وَ  
 تَفْلِسَ، ٣٤٥  
 فِي قَمٍ شِيعَتُنَا وَ مَوَالِينَا، ٣٤٥  
 قَدِمَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ □ تَمِيمَ الدَّارِي، ٣٤٨  
 الْإِسْلَامَ بِجِبِّ مَا قَبْلَهُ، ٣٥٢  
 يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ □ مَتَى يَخْرُجُ الدَّجَالُ؟، ٣٥٧-  
 ٣٦٩  
 يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا أَصْفَهَانُ، ٣٦٢-٣٧٢-  
 ٣٧٤  
 يَخْرُجُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ، ٣٦٢  
 يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنَ الْعِرَاقِ، ٣٦٢  
 دَجَالٌ يَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ، ٣٦٤  
 فَمَرَرْنَا بِصِيبَانَ فَيَهْمُ ابْنُ صِيَادٍ، ٣٦٤  
 إِنَّ مِنْ فَتَنَتِهِ أَنْ يَأْمُرَ السَّمَاءَ فَتَمَطَّرَ، ٣٦٥  
 خُرُوجَ الْحُسَيْنِ □ فِي الْكُرَّةِ فِي سَبْعِينَ رَجُلًا،  
 ٣٦٦  
 مِنْ كَذِبِ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ٣٦٦  
 بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ سِتًّا، ٣٦٧  
 لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكُونَ عَشْرَ آيَاتٍ، ٣٦٧  
 كُنَّا جُلُوسًا فِي الْمَدِينَةِ فِي ظِلِّ حَائِطٍ، ٣٦٧  
 مِنْ قَاتَلَنِي فِي الْأُولَى، ٣٦٨
- من قاتلنا آخر الزمان، ٣٦٨  
 يوم النيروز هو اليوم الذي، ٣٦٨  
 إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ نُورًا،  
 ٣٦٨  
 أَخْرَجَ إِلَيْنَا صَنَمًا، ٣٦٩  
 إِنَّ الْمَدِينَةَ لَتَنْفَى لِحَبْثِهَا، ٣٦٩-٣٨٦  
 سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقُدُونِي، ٣٦٩  
 يَا خِرَاسَانِي تَعْرِفُ وَادِي كَذَا وَ كَذَا، ٣٧٠  
 إِنَّ مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ، ٣٧٠  
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ الْمَحْيَى، ٣٧٠  
 مِنْ صَامِ رَجَبِ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ، ٣٧٠  
 إِزْرَعُوا وَ اغْرَسُوا، ٣٧١  
 سَيَّرِيكَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ آيَاتٍ مِنْهَا، ٣٧١  
 هُوَ الدَّجَالُ وَ الصَّيْحَةُ وَ الْخُسْفُفُ، ٣٧١  
 مِنْ أَبْغَضْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بَعَثَهُ اللَّهُ يَهُودِيًّا، ٣٧١  
 إِنَّ مَمَّنْ يَتَّخِذُ مَوَدَّتَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ٣٧١  
 يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ خِرَاسَانَ، ٣٧٤  
 يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهُ بَلِخُ، ٣٧٤  
 يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ مَرُو، ٣٧٤  
 يَخْرُجُ الدَّجَالُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ، ٣٧٤  
 يَخْرُجُ مِنَ الْمَشْرِقِ مِنْ سَجِسْتَانَ، ٣٧٤  
 خُرُوجَ السَّفِيَّانِي وَ الْيَمَانِي وَ الْخِرَاسَانِي، ٣٨٠  
 خُرُوجَ الثَّلَاثَةِ الْخِرَاسَانِي وَ السَّفِيَّانِي وَ الْيَمَانِي،  
 ٣٨٢-٣٨٩  
 ثُمَّ يَخْرُجُ مَلِكٌ مِنْ صَنْعَاءِ الْيَمَنِ، ٣٨٤  
 وَ يَسِيرُ الْجَيْشَ الْقَحْطَانِي، ٣٨٤  
 رَجُلٌ مَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، ٣٨٥  
 ثُمَّ يَنْهَضُ الْيَمَانِي، ٣٨٥  
 إِنَّهُ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ حُسْنًا، ٣٨٥  
 مَتَى فَرَجَ الشَّيْعَةَ، ٣٨٨

- يا فاطمه والذى بعننى بالحق، ٤٩٣  
 فإذا أدركتموه فبايعوه، ٤٩٤  
 مهدي الخير يخرج بعد السفيناني، ٤٩٤  
 إمام يكون أعطى الناس، ٤٩٤  
 يكون على الناس إمام، ٤٩٤  
 يخرج المهدي على رأسه غمامة، ٤٩٤  
 فإذا رأيتموه فبايعوه، ٤٩٥  
 يكون في هذه الأمة خليفة، ٤٩٥  
 يخرج في آخر الزمان خليفة، ٤٩٥  
 ينزل خليفة من بني هاشم، ٤٩٥  
 نادى مناد بعد أن تحارب القبائل، ٤٩٥  
 ينادى مناد من السماء، ٤٩٦  
 ولاكم خير أمة محمد، ٤٩٦  
 ثم تجتمع الناس على خيرهم رجلاً، ٤٩٦  
 يحج الناس معاً، ٤٩٦  
 ثم تأتي الخلافة خير أهل الأرض، ٤٩٧  
 المنصور مهدي، ٤٩٧  
 ثم يظهر الهاشمي، ٤٩٧  
 ويعود عائذ بالبيت، ٤٩٧  
 يأتي بذخيرة الأنبياء، ٤٩٧  
 تأوى إليه أمة، ٤٩٨  
 وإمام الناس يومئذ رجل صالح، ٤٩٨  
 فيخرج كالصالح من مضي، ٤٩٨  
 يخرج رجل من أهل بيتي، ٤٩٨  
 أخبرني جبرئيل عن الله عز وجل، ٤٩٩  
 الأئمة بعدى إثناعشر، ٤٩٩  
 إن علي بن أبي طالب إمام أمتي، ٤٩٩  
 إذا بعث الله رجلاً من أطاب عترتي، ٤٩٩  
 من مات وليس له إمام، ٥٢٧  
 يا رسول الله! أمنا الهداة؟، ٥٢٨
- وإن من علامات خروجه، ٣٨٨  
 قبل هذا الأمر السفيناني و اليماني و المرواني،  
 ٣٨٩  
 يخرج قبل خروج القائم، ٣٨٩  
 خمس قبل قيام القائم، ٣٨٩  
 خرج من الناحية، ٣٩٥  
 القرآن واحد نزل من عند الواحد، ٤٥٤  
 يملأ الأرض عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً، ٤٧٠  
 سيرته بالعدل و حكمه الحق، ٤٧٠  
 العدل أحلى من الماء يصيبه الظمان، ٤٧٠  
 العدل أحلى من الشهيد، ٤٧٠  
 لا دين لمن دان الله بغير إمام عادل، ٤٧٠  
 لأعفون عن كل رعيته، ٤٧١  
 إن الإيمان بُني على، ٤٧١  
 أظهر به العدل و أيدته بالنصر، ٤٧١  
 ليعزلن عنكم أمراء الجور، ٤٧١  
 فهو إمام تقى، تقى، ٤٧١  
 ما يكون هذا الأمر حتى لا يبقى صنف من الناس،  
 ٤٧٢  
 والله أتى لأعرفه باسمه و اسم أبيه، ٤٧٢  
 فإذا خرج أشرفت الأرض بنور ربها، ٤٧٢  
 يبلغ من رد المهدي المظالم، ٤٧٣  
 إذا قام القائم - - حاكم بالعدل، ٤٧٤  
 ما يظهر القائم من العدل، ٤٧٤  
 سئل ابو عبدالله عن المساجد المظلمة، ٤٨٢  
 اول ما يبدأ به قائمنا، ٤٨٣  
 سألت ابا جعفر عن الصلاة في المساجد  
 المصورة، ٤٨٤  
 فيجتمع الناس إليه كالطير الواردة، ٤٨٤  
 إن رسول الله مريض مرضاً، ٤٩٣

جعلت فداك أخبرني عن هذا الأمر، ٥٣٠  
مَنْ عَدَّ غَدًا مِنْ أَجَلِهِ، ٥٤٠  
كان بين عيسى و محمدؑ خمسمئة عام، ٥٥٧  
من دخل في هذا الدين، ٥٦٩

قال يا فلان فيهلك كل شيء؟، ٥٢٩  
أسأله عن الفرج؟، ٥٢٩  
في صاحب هذا الامر، أربعة سنن، ٥٢٩  
سألت أبا جعفرؑ عن هذا الأمر، ٥٣٠  
كان في بني اسرائيل نبي وعده الله، ٥٣٠



## فهرست تفصیلی

### فصل اول: دلایل غیبت

۱۲	.....مقدمه
۱۳	.....مرحله نخست: علل غیبت در روایات
۲۰	.....مرحله دوم: بررسی سندی و دلالتی روایات
۲۰	.....بررسی نخستین روایت: اجرای شیوه پیامبران □ در مورد حضرت مهدی □
۳۰	.....روایات مذمت سدید
۳۳	.....شواهدی از روایات امام صادق □
۳۵	.....شواهدی از روایات امام زین العابدین □
۳۶	.....شواهدی از روایات امام باقر □
۳۶	.....شاهدی از روایات امام رضا □
۳۹	.....غیبت‌ها و پنهان شدن پیامبران

### فصل دوم:

#### حکم تسمیه و ذکر نام شریف حضرت ولی عصر □

۴۷	.....بررسی گفته دانشمندان و فقیهان
۴۷	.....قائلین به حرمت
۴۷	.....۱. علامه مجلسی
۴۹	.....توجهات علامه مجلسی
۵۲	.....۲. محدث نوری
۵۷	.....دیدگاه قائلین به جواز
۵۷	.....۱. شیخ حرّ عاملی
۶۱	.....۲. محقق اربلی
۶۲	.....۳. فیض کاشانی
۶۳	.....۴. شیخ صدوق
۶۳	.....۵. صاحب مکیال المکارم
۶۳	.....۶. آیت الله مکارم شیرازی

### فصل سوم: نهی از قیام در بوته نقد و تحلیل روایی

۶۸	روایت نخست:.....
۷۰	دلالت و توجیه روایت.....
۷۳	روایت دوم.....
۷۴	بررسی سند روایت.....
۷۴	۱. ضعف راوی.....
۷۴	۲. وثاقت وی.....
۷۶	طریق دیگر حدیث.....
۷۶	بررسی نخستین طریق نعمانی.....
۷۷	بررسی طریق دوم نعمانی.....
۷۷	بررسی طریق سوم.....
۷۸	بررسی دلالت روایت.....
۷۸	مناقشه نخست.....
۸۰	مناقشه دوم.....
۸۱	مناقشه سوم.....
۸۲	روایات دیگر.....
۸۶	سند روایت.....
۸۶	دلالت حدیث.....

### فصل چهارم: جریان غیبت امام زمان □ در سرداب سامرا

۸۸	شبهات مخالفین در مورد سرداب سامرا.....
۸۸	گفتار علمای اهل سنت در مورد سرداب سامرا.....
۸۹	موضع گیری علمای شیعه در برابر این تهمت.....
۹۱	دو پرسش.....
۹۱	قضیه سرداب در منابع شیعی.....
۹۲	اشکالات وارده بر احادیث «الخراج و الجرایح».....
۹۴	نقل جریان سرداب در «المزار» ابن مشهدی.....
۹۵	سخن ابن مشهدی پیرامون سرداب.....
۹۵	تحقیق پیرامون ابن مشهدی و کتاب «المزار».....
۹۶	دیدگاه آیه الله العظمی خوئی.....
۹۶	اشکال نخست: بنائی و صغروی.....
۹۶	اشکال دوم: مینائی و کبروی.....
۹۷	دیدگاه شیخ آقابزرگ تهرانی.....

۹۸	مشایخ «المزار».....
۹۸	شیوه تألیف «المزار».....
۹۸	دیدگاه محدث نوری.....
۹۹	دیدگاه محدث نوری در مورد مؤلف.....
۹۹	دیدگاه ما.....
۱۰۰	اتهامات اهل سنت به شیعه پیرامون سرداب.....
۱۰۰	الف. آیا ظهور حضرت ولی عصر □ از سرداب است.....
۱۰۳	ب. آیا حضرت ولی عصر □ در سرداب زندگی می کند؟.....
۱۰۶	خاتمه بحث.....

### فصل پنجم:

#### بررسی جریان «قرقیسیا» یا «آرمگدون»

۱۱۰	نظریه «زبیدی» پیرامون «قرقیسیا».....
۱۱۱	محور نخست: محدوده جغرافیائی «قرقیسیا».....
۱۱۱	الف) در شمال غربی عراق.....
۱۱۲	ب) در شمال فلسطین.....
۱۱۳	نگاهی به «مگدون» یا تعبیر عبری آن «مجدون».....
۱۱۳	محور دوم: «قرقیسیا» در روایات عامه.....
۱۱۳	تحقیقی رجالی پیرامون نعیم ابن حمّاد.....
۱۱۷	تحقیقی پیرامون «عبدالله بن لهیعة».....
۱۱۸	۱. ذهبی.....
۱۲۲	دیدگاه علمای اهل سنت درباره کعب.....
۱۲۴	۱. نظر معاویه درباره کعب.....
۱۲۴	دیدگاه شیعه درباره کعب.....
۱۲۵	محور سوم: «قرقیسیا» در روایات شیعه.....
۱۲۶	نخستین روایت، از روضه کافی.....
۱۲۶	محور نخست: مؤلف روضه کیست؟.....
۱۲۶	(۱) نجاشی.....
۱۲۷	(۲) طوسی.....
۱۲۷	(۳) ابن شهر آشوب.....
۱۲۸	محور دوم: سند روایت روضه کافی.....
۱۲۹	محور سوم: بررسی دلالت روایت.....
۱۳۱	روایت دوم.....
۱۳۱	روایت سوم.....
۱۳۱	بحث رجالی.....
۱۳۳	توثیقات محمد بن سنان.....

۱۳۴.....	روایت چهارم.....
۱۳۵.....	روایت پنجم.....

### فصل ششم:

#### جریان حضرت نرگس

۱۳۸.....	بررسی روایتی، درباره مادر امام زمان □.....
۱۳۸.....	فشرده روایت.....
۱۴۰.....	بررسی کتاب‌های ناقل این روایت.....
۱۴۳.....	بررسی سند این روایت.....
۱۴۳.....	الف. بشر بن سلیمان نخّاس.....
۱۴۶.....	ب. محمد بن بحر شیبانی.....
۱۴۹.....	اشکالات وارده بر سند و دلالت این روایت.....
۱۵۳.....	تأییدی از مامقانی.....

### فصل هفتم:

#### کاوشی در خبر سعد بن عبدالله (اشعری) قمی (۱)

۱۵۶.....	بخش نخست. خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی.....
۱۵۷.....	نخستین اشکال.....
۱۵۸.....	دومین اشکال.....
۱۵۹.....	ورود آن دو، به محضر امام □.....
۱۶۰.....	دیدار جمال دلربای محبوب.....
۱۶۶.....	مسئله حدیث غار.....
۱۶۷.....	سبب اسلام آوردن بعضی از صحابه.....
۱۶۷.....	جامه پیرزن، سجاده امام.....
۱۶۸.....	وداع با حضرت.....
۱۶۹.....	بخش دوم. اسناد و کتاب‌های ناقل این حدیث.....
۱۷۳.....	بخش سوم: نقد و بررسی سندی و دلالتی.....
۱۷۴.....	اشکالات و پاسخ‌ها.....
۱۷۴.....	اشکال اول. ملاقات سعد بن عبدالله قمی با امام حسن عسکری □ ثابت نیست.....
۱۷۶.....	اشکال دوم. سند حدیث غریب و غیرمعروف است.....
۱۷۸.....	اشکال سوم. سند حدیث ضعیف است.....
۱۷۸.....	تحقیق در رجال حدیث.....
۱۷۸.....	طریق شیخ صدوق در کمال الدین.....
۱۷۸.....	۱. محمد بن علی بن محمد بن حاتم نوفلی معروف به کرمانی.....
۱۷۹.....	۲. احمد بن عیسی و شلاً.....
۱۷۹.....	۳. احمد بن طاهر قمی.....

۱۸۰	.....	۴. محمد بن بحر بن سهل شیبانی
۱۸۲	.....	طریق طبری در دلائل الإمامه
۱۸۲	.....	۱. عبدالباقی بن یزید بن عبدالله بزّاز
۱۸۲	.....	۲. عبدالله بن محمد ثعالبی
۱۸۳	.....	۳. احمد بن محمد بن یحیی عطار
		اشکال چهارم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ صدوق خود، آن را در کتاب من
۱۸۴	.....	لایحضره الفقیه نقل نکرده است؟
		اشکال پنجم. اگر این روایت، صحیح است چرا شیخ طوسی آن را در کتاب الغیبه
۱۸۴	.....	نیآورده است؟
۱۸۵	.....	اشکال ششم. تشکیک طوسی در نقل روایت سعد از امام حسن □

### فصل هشتم:

#### کاوشی در خبر سعد بن عبدالله اشعری قمی (۲)

۱۸۸	.....	نقد و بررسی دلالی
۱۸۸	.....	اشکال نخست
۱۹۱	.....	بررسی روایی تفسیر «کهیصص»
۱۹۱	.....	۱. تفسیر ثعلبی
۱۹۱	.....	۲. تفسیر ذرالمثور سیوطی
۱۹۲	.....	۳. تفسیر مجمع البیان طبرسی
۱۹۲	.....	۴. تفسیر برهان
۱۹۴	.....	۳ - ۵. تفسیر قمی
۱۹۵	.....	۳ - ۶. تفسیر نورالثقلین
۱۹۵	.....	اشکال دوم. تفسیر فاحشه مبینة
۱۹۶	.....	روایات
۱۹۷	.....	سخنان فقها
۱۹۸	.....	اشکال سوم. تفسیر سحق
۱۹۹	.....	اشکال چهارم. «فاخَلَع نَعْلَک»
۲۰۱	.....	اشکال پنجم. تفاوت دو محبت
۲۰۲	.....	اشکال ششم. بازی با مقام امامت سازگاری ندارد
۲۰۷	.....	اشکال هفتم. انار طلایی مناسب دنیاپرستان است
۲۰۹	.....	اشکال هشتم. اطلاع یهود از اهداف پیامبر □

### فصل نهم:

#### درنگی در روایات قتل‌های آغازین

۲۱۵	.....	اندیشه تفریط گرایی در کشتار هنگام ظهور
۲۱۸	.....	اندیشه افراط گرایی در کشتار به هنگام ظهور

۲۲۲	رفتار امام □ با دشمنان.....
۲۲۳	تربیت سپاهیان و تدارک مقدمات جنگ.....
۲۲۳	تجهیزات جنگی و وسایل دفاعی.....
۲۲۴	قاطعیّت امام در رویارویی با دشمنان.....
۲۲۵	جنگ و کشتار.....
۲۲۷	مدّت جنگ‌ها.....
۲۲۹	قاطعیّت امام، در برخورد با اشخاص و گروه‌های مختلف.....
۲۳۰	۱. قوم عرب.....
۲۳۲	الف. اهل مکه و دشمنی با اهل بیت □.....
۲۳۲	ب. برنامه نو و ناسازگاری عرب.....
۲۳۳	ج. آغاز قیام و نخستین پایگاه دشمن.....
۲۳۵	د. اهل مکه و جانشین امام.....
۲۳۵	هـ. اهل مدینه و جانشین امام.....
۲۳۶	و. آمار کشته شدگان قریش و سابقه آنان.....
۲۳۸	۲. مردم عراق.....
۲۴۰	۳. اهل کتاب.....
۲۴۱	۴. فرقه‌های انحرافی.....
۲۴۱	الف. زیدیّه.....
۲۴۲	ب. بَترِیّه.....
۲۴۲	ج. خوارج.....
۲۴۳	د. مُرَجئه.....
۲۴۳	هـ. مقدّس نماها.....
۲۴۴	۵. ناصبی ها.....
۲۴۵	۶. منافقان.....
۲۴۶	قاطعیّت امام در برخورد با خودی ها.....

### فصل دهم:

#### سفارت و نیابت خاصه

۲۵۰	نخستین محور:.....
۲۵۰	دومین محور (شهرت روایی).....
۲۵۰	سومین محور (فقه الحدیث).....
۲۵۳	بررسی سندی پیام شریف.....
۲۵۵	محور دوم: شهرت روایی.....
۲۵۷	محور سوم: فقه الحدیث و توجیّهات ششگانه نوری.....
۲۵۷	توجیه نخست.....
۲۵۷	توجیه دوم.....

۲۵۸.....	توجیه سوم.....
۲۵۹.....	توجیه چهارم.....
۲۶۰.....	توجیه پنجم.....
۲۶۶.....	توجیه ششم.....
۲۶۹.....	خلاصه بحث.....

### فصل یازدهم:

#### بررسی سرگذشت ابن مهزیار

۲۷۲.....	محور نخست: بیان اصل سرگذشت.....
۲۷۳.....	نقل اول.....
۲۷۸.....	نقل دوم.....
۲۸۱.....	نقل سوم.....
۲۸۵.....	نقل چهارم.....
۲۸۸.....	محور دوم: راوی این سرگذشت کیست؟.....
۲۹۱.....	محور سوم: بررسی متن و محتوی.....
۲۹۸.....	نتیجه.....

### فصل دوازدهم:

#### پایگاه زمینه‌سازان ظهور و تاریخ تأسیس آن

۳۰۲.....	پیدایش قم.....
۳۰۵.....	علت نامگذاری قم.....
۳۱۰.....	دیدگاه مورد قبول.....
۳۱۱.....	منابع روایی.....
۳۱۱.....	۱. کتاب تاریخ قم.....
۳۱۱.....	آشنایی با مؤلف آن.....
۳۱۳.....	آشنایی با کتاب تاریخ قم.....
۳۱۵.....	دیدگاه علما در مورد کتاب تاریخ قم.....
۳۱۶.....	کتاب البلدان تألیف ابن الفقیه.....
۳۱۶.....	دسته بندی روایات.....
۳۱۷.....	بیان چهار نکته پیش از بررسی روایات.....
۳۲۰.....	بررسی متن و سند.....
۳۳۲.....	تهاجم، یورش و ناامنی قم در آخرالزمان.....
۳۳۲.....	روایت اول: خروج سید حسنی.....
۳۳۳.....	اشکالات روایت حسنی.....
۳۳۴.....	سه شاهد روایی در مدح سید حسنی.....
۳۳۷.....	گرفتاری جوانان قم ..

۳۳۸	گرفتاری قم در صورت خیانت . . . . .
۳۳۹	گرفتاری مردم قم به غم و اندوه . . . . .
۳۴۰	جمع بین دو دسته اخبار . . . . .
۳۴۰	توجیه روایات معارض . . . . .
۳۴۱	عناایات معصومین □ به قم و دعا در حق اهل قم . . . . .

### فصل سیزدهم:

#### پژوهشی پیرامون حدیث جَسَاسَة (خبرچین) و دجال

۳۴۶	فرازهائی از حدیث جَسَاسَة . . . . .
۳۴۷	فاطمه بنت قیس کیست؟ . . . . .
۳۴۸	عامر شعبی کیست؟ . . . . .
۳۴۹	تمیم داری کیست؟ . . . . .
۳۵۴	روایت دجال در کتب شیعه . . . . .
۳۵۶	محور دوم: سند حدیث . . . . .
۳۵۶	کتاب هایی که این روایت را نقل کرده اند . . . . .
۳۵۶	محور سوم: سند روایت از دیدگاه شیعه . . . . .
۳۵۸	دجال کیست؟ . . . . .
۳۵۹	دجال در لغت . . . . .
۳۶۰	مکان ظاهر شدن دجال . . . . .
۳۶۳	دجال، در روایات شیعه . . . . .
۳۶۳	آیا دجال شخص است یا جریان؟ . . . . .
۳۶۹	دجال شخص است یا جریانی فکری؟ . . . . .
۳۷۲	دجال در ادیان دیگر . . . . .

### فصل چهاردهم:

#### یمانی کیست؟

۳۷۶	ارتباط قم با یمانی . . . . .
۳۷۷	وظیفه مسلمانان در قبال یمانی چیست؟ . . . . .
۳۷۸	بررسی سند حدیث . . . . .
۳۷۸	احمد بن یوسف . . . . .
۳۸۰	خروج یمانی . . . . .
۳۸۰	سه نکته درباره سیف بن عمیره . . . . .
۳۸۲	روایاتی از کتاب نهج الخلاص . . . . .
۳۸۴	بررسی سند . . . . .
۳۸۶	روایاتی که به اصل جنبش یمانی اشاره دارد . . . . .
۳۸۷	در منابع عامه . . . . .



### فصل پانزدهم:

#### بحثی پیرامون زیارت ناحیه مقدسه

۳۹۱	الف. زیارت الشهداء يوم عاشورا.....
۳۹۲	ب. تاریخ صدور توقیع.....
۳۹۳	زیارت ناحیه معروف.....
۳۹۴	بحثی درباره کتاب «المزارالکبیر».....
۳۹۵	محورهای بحث و تحقیق.....
۳۹۶	۱ - آشنایی با مؤلف.....
۳۹۶	استادان ابن مشهدی.....
۳۹۶	شاگردان.....
۳۹۸	۲ - آشنایی با کتاب.....
۳۹۹	دیدگاه علامه مجلسی درباره زیارت ناحیه.....
۴۰۰	۳ - بررسی شبهات.....
۴۰۰	الف. اگر این زیارت از ائمه منقول است، چرا شیخ عباس قمی، آن را در مفاتیح الجنان نیآورده است؟.....
۴۰۱	ب. عبارت «ناشرات الشعور» را چگونه می توان پذیرفت؟.....
۴۰۱	ج. دیدگاه و اشکال آیت الله خویی.....
۴۰۳	منابع زیارت ناحیه.....
۴۰۴	الف - متقدمان.....
۴۰۴	ب - متأخران.....

### فصل شانزدهم:

#### داستان جزیره خضراء

۴۰۸	جزیره خضراء در ترازوی نقد.....
۴۰۸	جزیره خضراء.....
۴۲۶	نخستین محور: منابع نقل این داستان.....
۴۲۶	أ. منابع نقل داستان نخست (طیبی).....
۴۲۸	بررسی منابع و نقل ها.....
۴۳۴	ب. منابع نقل داستان انباری.....
۴۳۴	بررسی منابع و نقل ها.....
۴۳۵	محور دوم: بررسی سندی داستان ها.....
۴۳۵	أ. داستان طیبی (جزیره خضراء معروف).....
۴۳۶	تضعیفات.....
۴۳۷	بررسی توثیقات و تضعیفات.....
۴۳۸	توثیقات.....

۴۳۹	..... نکاتی درباره سند
۴۴۱	..... ب. داستان انباری
۴۴۳	..... مدرک این داستان:
۴۶۱	..... جزیره خضراء در تاریخ
۴۶۴	..... موقعیت جغرافیایی جزیره خضراء

### فصل هفدهم:

#### بررسی احادیث عدالت مهدوی

۴۷۲	..... جلوه هایی از عدالت مهدوی
۴۷۲	..... ۱ - بازستانی حقوق پایمال شده
۴۷۵	..... ۲ - واگذاری محل طواف کعبه
۴۷۸	..... دیدگاه آقای خوبی
۴۷۹	..... برداشت فقهی
۴۸۰	..... ۳ - چشم پوشی از سوابق برخی مجرمان
۴۸۱	..... فقه الحدیث
۴۸۱	..... ۴ - تخریب سقف مساجد
۴۸۳	..... برداشت فقهی
۴۸۳	..... ۵ - مساجد و تزیینات و تصاویر
۴۸۴	..... ۶ - به زانو درآوردن حکومت ستم پیشگان
۴۸۵	..... نتیجه

### فصل هجدهم:

#### القاب و اوصاف حضرت مهدی در منابع اهل سنت

۴۹۰	..... ترجمه این اوصاف
۴۹۳	..... القاب حضرت در روایات اهل سنت
۴۹۴	..... بررسی متون روایات
۴۹۴	..... ۱ - مهدی هذه الأمة
۴۹۴	..... ۲ - المهدی فی الارض والمهدی فی السماء
۴۹۵	..... ۳ - مهدی الخیر
۴۹۵	..... ۴ - الإمام
۴۹۵	..... ۵ - خلیفة الله
۴۹۶	..... ۶ - خلیفه
۴۹۶	..... ۷ - خلیفة بنی هاشم
۴۹۶	..... ۸ - الأمير
۴۹۷	..... ۹ - خیرة الله من خلقه

۴۹۷.....	۱۰ - خیرُ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ.....
۴۹۷.....	۱۱ - خَيْرُ النَّاسِ.....
۴۹۸.....	۱۲ - خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ.....
۴۹۸.....	۱۳ - المنصور.....
۴۹۸.....	۱۴ - الهاشمی.....
۴۹۸.....	۱۵ - العائذ بالبيت.....
۴۹۸.....	۱۶ - ذخيرة الأنبياء.....
۴۹۹.....	۱۷ - يَعْسُوبُ الْأُمَّةِ.....
۴۹۹.....	۱۸ - الرَّجُلُ الصَّالِحُ.....
۴۹۹.....	۱۹ - صَالِحٌ مَن مَضَى وَ خَيْرٌ مَن بَقِيَ.....
۴۹۹.....	۲۰ - السفاح.....
۵۰۰.....	۲۱ - القائم □.....
۵۰۰.....	۲۲ - القائم المنتظر.....
۵۰۰.....	۲۳ - عدل، مبارک، زکی.....

### فصل نوزدهم:

#### کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة

۵۰۶.....	نخستین محور: آشنایی با مؤلف.....
۵۰۶.....	۱ - تولد.....
۵۰۶.....	۲ - خاندان بائوئیه.....
۵۰۶.....	۳ - ابن بائوئیه از دیدگاه امام عسکری □.....
۵۰۹.....	۴ - دعای امام زمان □ در حق علی بن حسین بن بائوئیه.....
۵۰۹.....	۵ - ابن بائوئیه از دیدگاه علماء.....
۵۱۰.....	۶ - موقعیت علمی.....
۵۱۱.....	۷ - تألیفات علی بن حسین بن بائوئیه.....
۵۱۲.....	۸ - اساتید ابن بابویه.....
۵۱۴.....	۹ - شاگردان ابن بابویه.....
۵۱۴.....	۱۰ - درگذشت ابن بابویه.....
۵۱۶.....	منشأ اشتباه.....
۵۱۷.....	محور دوم: طرق کتاب (مشایخ او).....
۵۱۷.....	۱ - سعد بن عبدالله بن خلف اشعری.....
۵۲۰.....	۲ - محمد بن یحیی عطّار.....
۵۲۰.....	۳ - احمد بن ادريس.....
۵۲۱.....	۴ - عبدالله بن جعفر حمیری.....
۵۲۲.....	۵ - حمزة بن القاسم.....

۵۲۲	۶ - حسن بن احمد مالکی.....
۵۲۲	۷ - علی بن ابراهیم.....
۵۲۳	۸ - علی بن موسی بن جعفر کمیدانی (کمیدانی، کمندانی، کمندانی).....
۵۲۳	محور سوم، میزان اعتبار کتاب.....
۵۲۴	الف - سخن مخالفان.....
۵۲۴	میرزا عبدالله افندی.....
۵۲۴	محدث نوری.....
۵۲۵	آقابرگ تهرانی.....
۵۲۶	علامه کمره‌ای.....
۵۲۶	ب - سخن موافقان.....
۵۲۹	محور چهارم، آشنایی اجمالی بامحتویات کتاب.....
۵۲۹	بیان محتویات.....
۵۲۹	باب ۱ - جانشینی از جانب آدم □.....
۵۲۹	باب ۲ - زمین از حجت، تهی نمی‌ماند.....
۵۳۰	باب ۳ - امامت، میثاقی الهی است.....
۵۳۰	باب ۴ - اختصاص امامت به خاندان پیامبر اکرم □ از ناحیه خدا.....
۵۳۰	باب ۵ - امامت در فرزندان حسین □ است.....
۵۳۰	باب ۱۸ - هر کس بدون امام بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.....
۵۳۰	باب ۱۹ - آگاهی امام از امامت خویش، پس از وفات امام پیشین.....
۵۳۰	باب ۲۰ - وظیفه واجب مردم بعد از وفات یک امام.....
۵۳۱	باب ۲۱ - کسی که یکی از امامان را انکار کند.....
۵۳۱	باب ۲۲ - هر کس امام غیرالهی را با امام الهی شریک کند.....
۵۳۱	باب ۲۳ - نوادر.....

### فصل بیستم:

#### سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۱)

۵۳۷	بخش نخست: شخصیت شیخ صدوق.....
۵۳۷	الف - حدیث ولادت.....
۵۳۹	ب - دیدگاه علمای شیعه.....
۵۳۹	۱ - نظر آقای خویی.....
۵۴۰	۲ - نجاشی.....
۵۴۱	۳ - شیخ طوسی.....
۵۴۱	۴ - ابن ادریس.....
۵۴۲	۵ - ابن طاووس.....
۵۴۲	۶ - شوشتری.....
۵۴۳	۷ - مرحوم طبسی.....

۵۴۳	..... ۸ . نمازی
۵۴۴	..... ج - دیدگاه علمای اهل سنت
۵۵۱	..... بخش دوم: معرفی کتاب
۵۵۲	..... دیدار با ابو سعید قمی
۵۵۳	..... رؤیای صادق و ملاقات با امام زمان □

### فصل بیست و یکم:

#### سیری در کتاب کمال الدین و تمام النعمه (۲)

۵۶۰	..... نگرشی گذرا بر مهم‌ترین موضوعات کتاب
۵۶۴	..... محور چهارم: مشایخ شیخ صدوق □
۵۶۷	..... درجه اعتبار مشایخ و وثاقت آنان
۵۶۷	..... ۱ - پدر بزرگوار شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی □)
۵۶۷	..... ۲ - محمد بن موسی بن متوکل
۵۶۹	..... ۳ - محمد بن حسن بن ولید

### فصل بیست و دوم:

#### نگاهی به کتاب غیبت نعمانی

۵۷۲	..... ۱ - شخصیت نگارنده
۵۷۳	..... ۲ - دلیل نگارش
۵۷۴	..... ۳ - محتویات کتاب
۵۷۴	..... ۴ - اساتید نعمانی
۵۷۶	..... ۱. ابن هوذة
۵۷۸	..... ۲. ابوعلی کوفی
۵۷۸	..... ۳. ابن عقدة
۵۸۱	..... دیدگاه اهل سنت
۵۸۴	..... ۵ - ناقل کتاب نعمانی
۵۸۶	..... خلاصه
۵۸۸	..... کتابنامه
۵۹۹	..... فهرست اعلام